

مانی و دین او

مؤلف

سید حسن قلی زاده

مقدم

متون عربی و فارسی

مقدم

مانی و مانویت

در آنچه بدین موضوع مربوط است

فراهم آورده

دکتر شاهروردی



تألیف و تصحیف



3 ACKU 00031811 2

گردار نيك

گفتار نيك

پندار نيك



نشریه انجمن ایرانشناسی

مانی و دین او

دو خطابه

سید حسن تقی زاده

در انجمن ایرانشناسی

(در ۲۴ آذر ماه ۱۳۲۸ و ۱۲ بهمن ماه ۱۳۲۹ هجری شمسی)

بانتظام

متون عربی و فارسی

دو باره

مانی و مانویت

و آنچه بدین موضوع مربوط است

فراهم آورده

احمد افشار شیرازی



در چاپخانه مجلس در طهران بطبع رسید

اردیبهشت ماه سنه ۱۳۳۵ هجری شمسی



نشریه انجمن ایرانشناسی

مانی و دین او

دو خطابه

سید حسن تقی زاده

در انجمن ایران شناسی

(در ۲۴ آذر ماه ۱۳۲۸ و ۱۲ بهمن ماه ۱۳۲۹ هجری شمسی)

قسمت اول

(۲۴ آذرماه ۱۳۲۸ هجری شمسی)

ابتدا باید از حضار محترم عذر بخوام که موضوعی اختیار کرده‌ام که چندین موافق سلیقه و طبع عمومی نیست و بقول معروف قدری « پرت » است و مصداق « از میان ییغمبران جرجیس » و ثانیاً باید بگویم اینجانب ادعای تخصصی در این موضوع و نه در هیچ موضوع دیگری (شاید با یک دو استثناء) ندارم و چنانکه اغلب گفته‌ام بقول خودمان متفتن و بقول فرنگیها « آمانور » در این مواضع هستم و شایستگی خطابت در محضر ارباب فن ندارم و فقط محبت حکمت هستم و بس و بنا بر این تقبل ایستادن در این موقف و ادای خطابه در این موضوع بر من سهل نبود لکن از اجابت تقاضای دوست قدیم و صدیق خود آقای پورشاد که لطف خاص و صمیمی ایشان موجب حسن ظنی بیش از استحقاق اینجانب شده نمی توانستم امتناع کنم .

دین مانوی از ادیان متروکه و فراموش شده است و چون کسی از پیروان آن نمانده تحقیق در آن فقط فائده علمی مجرد را دارد و بس . تا نیم قرن قبل از این در ایران در میان عامه خبری از مانی و دین او معروف نبوده و در بین خواص و اهل فضل و معرفت هم جز اجمالی مأخوذ از کتب عربی و فارسی معلوم نبود . در ایران مانی را نقاش خوانده و قهرمان داستانهای افسانه‌ای و تشبیهات شاعرانه گردانند و دلبران زیبا را به نقش مانی توصیف مینمودند . در مغرب زمین هم آنچه از مانی و دین او معلوم بود بیشتر از کتب جدلی علمای مسیحی و رد آنها بر مانویان بدست می آمد که آن منابع غالباً به یونانی یا لاتینی نوشته شده و عمده آنها کتب سیزده مؤلف است و بعضی نوشته‌جات بی اسم از این قرار : کتاب **تیتوس بصرای** (Titus de Bostia) از قرن چهارم مسیحی و کتاب **آلساندر لیکوپولیس** (Alexandre de Lycopolis) (که اندکی بعد از وفات مانی نوشته شده) و کتاب **سراپیون** از **نمویس** (Serapion de Thmuis) و کتاب

معروف به **آکنا آرخلای** (Acta Archelai) تألیف **هگمونئوس** (Hegemonius) و
 نوشتجات **سیریل اورشلیمی** (Cyrille de Jerusalem) و **ایفانوس** (Epiphanius)
 جمله از قرن چهارم مسیحی و **مارکوس دیاکونوس** (Marcus Diaconus) و **تئودورت**
سوریائی (Theodoret) از قرن پنجم و **سوروس** (Severus) **انطاکیه ای و یوحنا ملا**
(Malalas) از قرن ششم و کتاب منسوب به **آناستاز یوس سینائی** (Anastasius Sinaita)
 از قرن هفتم و کتاب **یوحنا دمشقی** (Johannes Damascenus) از قرن هشتم و کتاب
 تاریخ و رساله **دیودور** که هفت فصل اول آن بر ضد مانویان است و کتاب **فوتیوس**
(Fotius) در مانویت از چهار نفر مؤلف در قرن نهم و دو فقره صیغه نبراً برای مانویان
 هدایت شده به مسیحیت از قرن ششم و نهم مسیحی و مهمترین همه آنها کتب **آوگوستین**
(St. Augustin) معروف قدیس و متکلم بزرگ و شهر مسیحی است از اواخر قرن چهارم
 مسیحی که خود نه سال مانوی بوده و بعدها برگشته و در مسیحیت نظیر **غزالی** یا **اشعری**
 در اسلام شده است و سیزده کتاب در ردّ بر مانویان از او مانده و هم چنین **مار یوس**
ویکتورینوس (Marius Caius Victorinus) و **اودیوس اُسقف اوزالوم**
(Evodius d'Uzalum) و بعضی اشارات در کتب ارمنی و بعضی کتب سریانی (مانند
 کتب **ردّۀ افریم** (Ephraem Syrus) از قرن چهارم مسیحی و کتاب **بارکنای** (که
 ذکرش میآید).

محققین اروپائی از دو قرن یا بیشتر باین طرف از این کتب مسیحی جدلی و ناحدی
 نیز از بعضی نوشتجات سریانی و عربی (مانند کتاب ردّ بر **ابن المقفع** از امام زیدی
 قاسم بن ابراهیم متوفی در سنه ۲۴۶ هجری و **یعقوبی** و **ابوعیسی** و راقی که **شهرستانی**
 شرح دین مانی را از کتاب او نقل کرده و کتاب **الفهرست محمد بن اسحق الندیم** و
ابوریحان بیرونی و **شهرستانی** و غیره) و اندکی نیز از کتب پهلوی مانند **شکند گمانیات**
ویچار و **دینکرت** استفاده کرده اند. در این میان باید گفته شود که ظاهراً
 قدیمترین ذکر مانی در کتب غیر مانوی از عالم روحانی مسیحی ایرانی **آفراآتس** (Afraates)
 است که کتاب خود را سریانی در حدود ۳۴۰ مسیحی نوشته است ولی با وجود
 این محدودیت منابع و مآخذ باید گفت که بعضی از این محققین بر اثر زحمات

فوق العاده و تتبع عمیق و استقراء وافی مآخذ موجوده اطلاعات خوب و شایان استفاده ای جمع آوری کرده و در معرض افکار طلاب علم گذاشته اند. از آنجمله بطور خاصی **ایساک (اسحق) دوبوسوبر** (Isaac de Beausobre) شایسته ذکر و تمجید بی اندازه است که با آنکه در ۲۱۵ سال قبل از این تاریخ کتاب معظم و مبسوط خود را نوشته آن کتاب یکی از بهترین کتبی است که در خصوص دین مانی تألیف شده و باسم *Histoire critique de Manichée et du Manichéisme* در سنه ۱۷۳۴ تا ۱۷۳۹ مسیحی در آمستردام (Amsterdam) بطبع رسیده و دیگری کتاب **باور** Baur است که ۱۱۸ سال قبل در توینگن از بلاد آلمان طبع شده و خیلی محققانه و شاهکار است. هم چنین **موزه ایم** (Mosheim) در قرن نوزدهم مسیحی شرح مفیدی در باب مانی و دین او نوشته است ولی اینجانب دست رس بآن نداشتم. پنجاه و یک سال قبل کتاب **تودور بارکنای** (Théodore bar Kônāī) (از اواخر قرن هشتم مسیحی) که سریانی است نشر و ترجمه شد و در آن بهترین اطلاعات که تا آنوقت در دست نبود مندرج بوده. قبل از نشر این کتاب بهترین کتاب دارای اطلاعات مفید و مبسوط در باب مانی و دین او کتاب **الفهرست** بود. لکن از چهل سال و کسری باین طرف نوشتجاتی بزبان پارسی (پهلوی حقیقی) و پارسیک (پهلوی معروف) و سغدی و ترکی و چینی از ترکستان چینی پیدا شد که دائره معلومات ما را راجع بدین مانی بیش از حد انتظار وسعت داد. از این نوشتجات پاپیروسی چنانکه گفته شد مقداری به پارسیک یعنی زبان جنوب غربی ایران بود و قطعاتی از کتاب **شاپور همان** خود مانی در آن میان است و مقداری به پارسی و یک و جیزه کامل توبه و اعتراف باسم **خواستوا نفت** (Khwāstwānēft) بترکی اویغوری در واحه **تورفان** در ناحیه شمالی حوضه **تارم** در ترکستان چینی^(۱) مشتمل بر قطعات متفرقه زیادی از نوشتجات و تصاویر مانوی و هم چنین بعضی نوشتجات چینی راجع بدین مانی در مغاره ای باسم **تون هوانگ** بدست آمده که در حدود سنه ۹۰۰ مسیحی نوشته شده و در مغاره یعنی مدخل آن در قرن یازدهم مسیحی (در حدود سنه ۱۰۳۵

(۱) درشش نقطه این اوراق کشف شد از این قرار: **خوچو** - **بارخوتو** - **تویوق** - خرابه **آلفا** - **مورتوق** - مغاره **سنگیم** -

مسیحی) بسته شده است. پیداشدن این نوشتجات بوسیله کوش کنندگان روسی و آلمانی و انگلیسی و فرانسوی و ترجمه و نشر آنها بسیاری از مطالب را توضیح نمود ولی معذک نقات زیادی هنوز تاریک بود تا آنکه ۱۹ سال قبل هفت کتاب مانوی خیلی مهم بزبان قبطی در مصر کشف شد که جمعاً قریب دوهزار ورق است و مقداری به برلین و قدری به لندن برده شد. اوراق پاپیروسی این کتب بقدری فرسوده و کهنه و خراب و در حال نزدیک به فنا و محو و اضمحلال بود که اگر يك هنرمند آلمانی بنام ایبشن (Ibschen) حافظ موزه دولتی برلین که در دنیا در صنعت احیاء و عمل آوردن این گونه اوراق متلاشی منحصر بقره است بازحمت فوق تصور و عمل متحد و طولانی آنها را زنده و قابل خواندن نکرده بود اثری از این کشف نمیماند (يك فیلم از کار این هنرمند در سینماها داده میشود). خوشبختانه سه کتاب از آنجمله ترجمه و طبع شده یکی باسم **کفالایا** (Kephalaia) که مجموعه‌ای از خطابه‌های تعلیمی سانی است که بنابستور خودش تلامذه و اصحاب او بعد از مرگ وی آنها را جمع آوری کرده اند و بعدس قوی مصنف آنها آذا مبلغ مانوی در مصر سفلی یا **پاپوس** مبلغ مانوی در مصر علیا است و ظاهراً نسخه قبطی آن از یونانی ترجمه شده است و دیگری کتاب مواعظ (**هومیلی** Homily) و سومی زبور مانوی است. بعضی دیگر از کتب که در برلین مانده فعلاً مال کار آنها نامعلوم است و یکی از آنها مجموعه رساله‌ها و منشورهای خود مانی است که بتلامذه مهم و جماعت پیروان خود در دیار مختلفه مانند طیفون و بابل و میسان و ادس (**اورفه**) و شوش و ارمنستان و هند و غیره فرستاده است. ماخذ و منابع اطلاعات راجع بمانویت را میتوان به چهار نوع تقسیم کرد: نخست نوشتجات اصلی و روایات خود مانویان دوم اقتباسات از نوشتجات اصلی مانویان از طرف غیر مانویها سوم ردها و مجادلات برضد مانویت بابیان و شرح آن دین ورد بر آن با اقتباسات از کتب مانوی چهارم مؤلفات و مقالات علمی در باب مانی و دین او. جای آرزو است که یکی از جوانان باشوق فاضل و دارای شور تحقیق همت برترنیب فهرست خیلی جامع و کاملی از همه این نوشتجات چهارگانه با استقراء کامل بگمارد و اگر کسی پیدا شود اینجانب در کمک به او حاضر و البته فائده آن عظیم خواهد بود.

مانی در بابل متولد شده یعنی در واقع در قسمت جنوبی آن خطه و بقول خودش (بنقل بیرونی از او) در قریه **مردینو** در **کوئی علیا** (**هنینگ** = Henning) گمان میکند که **مردینو** تصحیف **برومیا** و **کوئی** در این مورد تصحیف **جوخی** است) در سال چهارم سلطنت اردوان و در سنه ۵۲۷ از تاریخ منجمین بابل که از اول ماه نیسان ماه بابلی سنه ۳۱۱ قبل از مسیح شروع میشود و بنا بر این در آن سال بابلی که از هفتم آوریل رومی بولیانی سنه ۲۱۶ مسیحی تا ۲۷ مارس سنه ۲۱۷ امتداد داشت تولد یافته است. يك سند چینی که اخیراً بدست آمده راز سنه ۷۳۲ مسیحی است ولادت مانی را در هشتم ماه دوم چینی ذکر میکند و چون ظن قوی بر آنست که این تاریخ هشتم ماه چینی فقط ترجمه ایست از هشتم ماه بابلی و بجهانی که ذکر آنها در اینجا موجب اطناب گردد ماه دوم چینی در آن سند معادل و نمابنده نیسان بوده است (اگرچه در واقع بایستی ماه سوم را معادل نیسان قرار بدهند) گمان میرود که سند چینی ترجمه ای (شاید بالواسطه) از نوشته آرامی اصلی است و مانی در هشتم ماه نیسان بابلی یعنی در ۱۴ آوریل سنه ۲۱۶ مسیحی متولد شده است. ذکر **قارموئی** ماه فبطی در **کفالا یا** که اشاره بتولد مانی است با این تاریخ وفق میدهد چه در سنه ۲۱۶ مسیحی ماه **قارموئی** از ۲۷ مارس تا ۲۶ آوریل بوده است. پدر او بنام **یتکث** اصلاً از عمدان بوده و به بابل رفته و در طیسفون ساکن شده بوده است. **محمدين اسحق النديم** پدر مانی را **فتق بابك بن ابی برز ام** ذکر میکند و **سمعانی** در کتاب **الانساب** در ماده **زندى** اسم پدر و جد او را **فاتق بن مامان** مینویسد (اگر نسخه چاپ عکسی صحیح باشد). اسم مادر او را در بعضی مآخذ **نوشیت** و در بعضی دیگر **یوسیت** ذکر کرده اند و کتاب **الفهرست** او را **رامیس** و بقولی **او تاخیم** و بقولی **مریم** میخواند و گوید از دودمان اشکانیان بوده (۱). پدر او را نیز از **حسکانیه** می شمارد که شاید وی نیز اصلاً از پارتیها بوده است یعنی پدر و مادر او هر دو از نجبای پارتیها بوده اند. مآخذ مسیحی لاتینی اسم مانی را **قوریتیوس** و در مآخذ یونانی **کوپریکوس**

(۱) در مآخذ سریانی اسم مادر مانی **تثثیت** یا **تثثیت** ثبت شده و در صیغه تبرای یونانی **کاروسا** نامیده شده است.

ثبت کرده‌اند. بعضی ها این کلمه را مصحف از کفره گزافارسی فرض کرده‌اند. مادر او
 ظاهراً از خانواده مشهور گمستریکن بوده است و شاید این خانواده اصلاً از خاندان اشکانی
 بوده. همین اسم خانواده در مانی در مأخذ چینی نیز ثبت شده است. آگاپیوس (Agapius)
 پدر او را از اهل شوش می‌شمارد. وی در طیسفون مستقر شده بود لکن بعدها بواسطه انقلاب
 و تحولی که در روح و قلب او پیدا شده و هانفی هم وی را ندا در داد که از شراب و گوشت
 و مباشرت با زنان بپرهیزد بجنوب رفته و در ناحیه میسان (یادست میسان) ساکن شده
 و بفرقه مذهبی مقتسله یعنی تعمید کنندگان که بعقیده من عمان اسلاف ماندائیها یا
 صبه کنوی و صابین قدیم است که در قرآن نیز مذکور است پیوسته طریقه آنها را
 که کم و بیش با دستور هانف غیبی موافقت داشت پذیرفت. این فرقه که خود داستانی دارد
 که موضوع يك خطابه جدا گانه تواند شد از قدیم بظن قوی پس از مهاجرت از فلسطین
 در همان خطه میسان تمرکز داشتند و پیروان حضرت یحیی بن زکریا هستند و تعمید عمل
 مذهبی مهم آنهاست و بعدها طریقه گنوسی مخلوط با عقاید بابلی و ایرانی داخل معتقدات
 آنها شده است. پتنگ پدر مانی نیز بسلك آنان درآمد و مانی در میان آن قوم بزرگ
 شد و بظن قوی قسمتی از عقاید گنوسی او و همچنین اعتقاد مانویان به شیث و اخوخ
 و بعضی معتقدات دیگر از آن جماعت اخذ شده است. مانی در جوانی شوق تحصیل
 اطلاعات از ادیان دیگر را پیدا کرده و از اوائل عمر بطریقه های مذهبی شایع در بابل
 و حوالی آن و مخصوصاً بین آرامیهای خطه بین النهرین آشنا شده بود و گمان میرود
 بالخاصه بفرق مبتدعه مسیحی گنوسی که در آن زمان در آن نواحی شیوع زیاد داشت
 مانند پیروان مرقیون و باردیسان نزدیکی پیدا کرده و ظاهراً از همه پیشتر معتقدات
 فرقه اخیر یعنی دبصاینها در افکار او تأثیر داشته است^(۱). بقول خودش در ۱۲ سالگی ملکی
 بر او ظاهر شد و او را ندا در داد که مهتای ظهور و نشر تعالیم الهی بشود اسم این فرشته

(۱) در کتاب الآثار الباقیه بیرونی مانی را تلمذ فادرون (۴) می‌شمارد. پروفسور د کتر جفری (A. Jeffery) در مجموعه Al - Biruni Commemoration volume چاپ انجمن ایران کلکته در صفحه ۱۴۹ گوید که فادرون بظن قوی تعجیف کلمه یونانی زکریون است که اسم مشهور معلم مرقیون بود. (این حاشیه در موقع طبع این خطابه اضافه شد).

را توّم یا توّیم نامیده یعنی تو امان^(۱) و گمان مبرود که آرامی ظاهر آ آن چبری است که بهارسی همراه گوئیم و عربی قرین ترجمه شده است **در کفالا یا** از کتب مانویان اسم آن درشته **فار قبط** زنده است و بعضی از محققین او را **توماس** دانسته اند.

تاریخ این وحی را سنّه ۵۳۹ سلوکی ذکر کرده و «دو سال گذشته از سلطنت اردشیر شاهنشاه». آن سال مابلی ۲۵۱ ماه مارس رومی سنّه ۲۲۸ مسیحی شروع و در ۱۲ آوریل ۲۲۹ مسیحی خاتمه می یابد و چون جلوس رسمی اردشیر سمت شاهنشاهی ایران بظن قوی در اوائل سال ۲۲۷ مسیحی و شاید در آوریل آن سال بوده لذا باید وقوع این حادثه در سال دوم سلطنت آن شاهنشاه (نه پس از دو سال از آغاز سلطنت او چنانکه صهر عارت عربی **ییروفی** «لستین خلتا من ملک اردشیر ملک الملوك» ایهام میکند) بوده باشد یعنی پس از ۱۲ ساله شدن مانی و در فاصله بین اواخر مارس و اواخر سپتامبر ۲۲۸ مسیحی و بهرحال قبل از آوریل ۲۲۹ مسیحی. و قتیکه وی ۲۴ ساله شد (یعنی در واقع در طرف سال بیست و پنجم عمر وی) **ملک مدکور** در فوق در دره باطهر شد و او را امر بطهور و تبلیغ تعلیمات الهی کرد. اگر حساب دقیق منظور بوده این واقعه باید بعد از ۱۹ آوریل سال ۲۴۰ مسیحی (هشتم یسان مابلی) بوده باشد^(۲) و البته وی ابتدا اشخاصی را از اهل ولایت خود بدین جدید دعوت نموده و اصحابی پیدا کرد لیکن سحانی که واضح نیست از وطن خود بمشرق رعب و بقون مانویان به هند مسافرت نموده و در آنجا به تبلیغ پرداخت و در آن نقطه مراکری برای تبلیغ تأسیس نموده توانی گذاشت. بنا بر کتاب فسطی مانوی **کفالا یا** «در آخر سال شاه اردشیر مانی معرم تبلیغ حرکت کرد و با کشتی بهند رفت اما در آن سال شاه اردشیر مرد و پسرش شاپور شاه شد [و اومانی را دعوت کرده] و وی با کشتی از بلاد هندیان بخاک پارس رسد و از آنجا به بل و نسان و خوزستان رفته پیش شاپور درآمد». بنا آنکه ما حد مانوی و همچنین **ییروفی** اردشیر

(۱) **تور آندره** (Tor Andrae) در کتاب خود «محمد و زندگی او» (ص ۱۰۳) این کلمه را

تو وان میخواند و گوید که گفته اند که کلمه سطلی است بمعنی قرین

(۲) **بوسوبر** (Beausobre) در **اوتیکیوس** = Eutychiu (سعیس بالطریق) نامی کند که

گوید مانی در عهد سلطنت **گوردیان** ظهور کرد و از تاریخ ادسا (Chronique d'Edesse)

نقل می کند که مانی در سنّه ۵۵۱ سلوکی (در ۲۲۹ مسیحی) عذر کرده (متولد شده و قطعاً مقصود

طهور و اعلان دین اوست که مرد و روایت تاریخ مدکور در متن مطابقت میدهد.

را با مانی مساعد می‌شمارند و بهرحال در ابتدا مخالفتی نداشته‌اند مگر است که به ارشاد حکیم دوری از پختن بر داده باشد بحکم آنکه پادشاه مقتدری بود که قیام صاحب داعیه‌ای را دوست نداشت و مخصوصاً خود علمدار و مروج حياء و زو بود و دین زردشتی بود و یا بطریق غالب بواسطه آشنائی قبلی که مانی و فیروز پسر اردشیر داشت و او را به ارادش **مهرشاه** والی میسان بدعوت خود متمایل ساخته بود (۱) و فیروز هم و مانی هر دو حراسان بمعنی اعم آن زمان شده بمقام گوش شاه رسیده به قلمرو حکومت او مسافرت نمود و به تقویت او دعوت خود را در آن نواحی بسط داد و بعد به حدود قندهار و سند رفت (که مقصود از هند در اخبار مانوی همان سند است) . در این مسافرت مانی و مانیسم بوداییان که در کوشان انتشار وسیع داشت نیز آشناتر شدند و همچنین به دین زردشتی ناختی ولی این اطلاعات محدود بود و بزعم بعضی معرفت او بدین زردشتی و عقاید آنها بیشتر از اتخاذ مسیحی و عقاید آنها در آن باب حاصل و اخذ شده است اگرچه چون پدرش از برای او سبب دین زردشتی برگزیده شده باشد، این مسافرت مانی فریب دور - - - مول کشید (۲) و چون بعثت وی بطریق غالب در سنه ۲۴۰ مسیحی بوده گمان می‌رود در اواخر آن سال - اوایل سال ۲۴۱ سفر کرده و پس از شنیدن خبر مرگ اردشیر و اطلاع از سلطنت شیور که شده در اواخر سال ۲۴۲ مسیحی باز رسیده باشد در اوایل سال ۲۴۳ مسیحی به طیسفون برگشته باشد چه وی در روز جلوس رسمی شیور اول در نهم ماه آوریل (اول میسان بابلی) بدلالیت فیروز برادر شیور بدربار آن پادشاه بر رفته و با دو نفر از اصحاب خویش بنام **زکوا و شمعون** و پدرش پنگ آجا حاضر شده و امر رسالت خود را اعلان نموده است. این تاریخ از کتاب **الفهرست** که از کتب اصلی مانویان نقل کرده بدست می‌آید چه در آن کتب گوید که مانی روز یکشنبه اول ماه میسان وقتی که آفتاب در محل بود در موقع جلوس رسمی شیور نزد او آمد که ملاقات

(۱) در باب این **مهرشاه** تصای مانوی وجود دارد که وی چگونه در مانی بود و او را به نفع خود دعوت کرد و با او محاذله نمود . . . و عاقبت روانان آورد .

(۲) کتاب **الفهرست** باب این مسافرت را (در نسخه چاپی) چهل سال می‌شمارد ولی شکی نیست که این خطا از تصحیفی در نسخه‌ها ناشی شده و شاید کلمه اثنی به از پیر تبدیل و تحریف شده است .

مقصود بیسان بابلی است .

محققین اروپائی بتقلید **نولدکه** (Th. Nöldeke) بیسان را بیسان یهودی فرض کرده و تاریخ حضور او را در دربار شاپور و همچنین حلوس رسمی آن پادشاه را در سنه ۲۴۶ مسیحی و مقارن تحویل آفتاب بحمل داسته اند عجل را آنکه او بیسان یهود در آن سال رور شنه و مطابق ۱۹ ماه مارس یعنی دورور قبل از تحویل آفتاب بحمل بوده است و در سنه ۲۴۳ مسیحی هم مطابق پنجشنبه ۹ مارس و ۱۸ حوت بوده است . ولی اول بیسان سال بابلی که همان سال و ماه محمل و قوم مانی بود در سنه ۲۴۲ چهارشنبه و ۲۰ آوریل و در اواخر حمل و در سنه ۲۴۳ یکشنبه ۹ آوریل و ۱۹ حمل بود که آن روز شب عید مهر گت ایرانی یعنی روز ۱۵ مهر ماه و یکشنبه دوم عید فصیح مسیحیان *Quas moda genti u Dominica II^a post Pascha* هم بود و علاوه بر طبق قواعد مستحسن روز شرف شمس هم بوده یعنی آفتاب در درجه نورد هم حمل بود که برای حلوس پادشاه بهمریس ساعت سعد و مناسب ست . بدون آنکه خود ستائی را در این امور جرنی داخل کسم محض آنکه شاید ارباب فصل حاضر مجلس هم از اسکار بت هموطن خود مطلع شوند و یقیناً بهمان جهت هموطنی هم حرسد خواهند شد میخواستیم عرض کنم که تعیین تاریخ تحقیقی این اعلان رسمی رسالت مانی و حلوس رسمی شاپور اول بتخت سلطنت و همچنین روز و شب مانی بطور قطعی پس از مباحثات زیادی که در باب آنها از طرف محققین اروپائی در صدسال اخیر واقع شده بوسیله یث ایرانی بعد آمده و پس استکار بصیبت سخنگوی امروز شده است و همچنین توصیح کامل ایام روزه های مانویان و عید فطر آنها معروف به بما .

البته بحاطر آقیان خواهد رسید که در صورتیکه مبدأ یا سال اول سلطنت شاپور اول از آغاز سال ایرانی یا اول فروردین سال ۲۴۱ مسیحی یعنی ۲۲ سپتامبر آن سال محسوب میشود چگونه ممکن است که حلوس رسمی آن پادشاه در آوریل سنه ۲۴۳ واقع شده باشد . جواب این سؤال ناخداشته محتاج تفصیلی است که اینجانب مشر و حاً و بدلائل مسوط در مقاله مفصلی در تحقیق تاریخ اوایل ساسانیان در محله علمی مدرسه

علوم شرقیه لندن نشر کرده ام ولی خلاصه آن راجع باین موضوع مباحث فیه آنست که اردشیر در سال ۱۵ سال و کسری (شاید ده ماه) از مبدأ جلوس رسمی حقیقی خود (به آغاز اوایل سال حسابی سلطنت وی در ۲۶ سپتامبر ۲۲۶ مسیحی) که بعد در بهار سال ۲۲۷ مسیحی بوده باشد از سلطنت کناره گیری کرد (مثلاً در اواخر ژانویه سنه ۲۲۲ مسیحی) و چند ماه بعد (شاید در بهار همان سال) مرد و جلوس رسمی و تحکیماری شاپور در اول سال دلی سال بعد واقع شد و بنابراین واضح است که چون شاپور از بهار سال ۲۲۲ و بلکه از اوایل همان سال سلطنت میکرده مبدأ حسابی سلطنت او از اول فروردین آن سال ایرانی یعنی ۲۲ سپتامبر سنه ۲۴۱ باستانی حساب شود ولی جلوس رسمی او در صیفیون بواسطه حیات پدر مذنی و گرفتارهای بخنک «روم مدت دیگر انتظار اوایل نوروز دلی بعد تأخیر افتاده بود و شاهدان مذنی آنست که مآخذ معتبر عربی مانند طبری و غيره در روایت در مدت سلطنت شاپور دارند که یکی ۳۰ سال و دیگری ۳۱ سال و ۶ ماه و ۱۹ روز است و اگر سلطنت شاپور از جلوس رسمی او در ۹ آوریل و ۱۵ مهر ماه سنه ۲۲۳ سی سال حساب کنیم مثلاً تا ۱۵ مهر ماه یا ۲ آوریل سال ۲۷۳ مسیحی در آن صورت مدت سلطنت او از آغاز سال اول وی که ۲۲ سپتامبر سنه ۲۴۱ باشد درست ۳۱ سال و شش ماه و ۱۹ روز است و ماه ایرانی میشود (بنوعی کم و زیاد) بر سبب نوشتجات قبعلی مابوی هندی سندی دراز در معیبت شاپور بود و در مسافرت های وی و جنگ های او در مشرق و مغرب و در روم بیر همراه او بوده است (۱). در این مدت هندی فعالیت عظیمی در نشر دین خود نمود و مبلغینی و هیأت های مشرق و مغرب و ممالک خارج ممرستاد. از مجاهدت مبلغ مشرق در خراسان و آسیای مرکزی بنام مارتن و مبلغ مغرب A. A. A. در مصر و پاپیوس یا پاپوس و اردوان و پیسنگ و زکوا (یا زرواس) و شمعون و غيره در نقاط مختلفه در نوشتجات مابوی ذکر ریاضی

(۱) در کفالات ارمی مانی آمده که «من پیش شاه شاپور رفتم و او مرا «احترام تمام پذیرفت و بمن اجازه داد که در محکمات ماموریت کرده کلام رمانگی را سبع کم و من در حر و موکت او چندین سال و سال های زیاد در ایران و ممالک یارت تابه اذیث (آدیابن) و ایالات مجاور امیر اخوری روم سروردم».

هست (۱) **یعقوبی** گوید شاپورده و چند سال با مانی مساعدند. مانی باید در او احرار عهد شاپور و شاید دوسال قبل از وفات آن پادشاه از صیقل برون رفته باشد و صاهراً در بابل و شمال بین النهرین سر میبرد یا احرار کث میگرد. در زبور مانوی قبطی گوید مانی شش سال در دیما نندا سیر در میان بگنگان راه میرفت و شاید این فقره قرینه آن باشد که تعقیب مانی و مانویان بابی مهری با آنها شش سال قبل از وفات مانی شروع شده بود ولی این مخالفت بدرجه شدت نرسیده بود. هر مر که بجای شاپور جلوس و بیث سال و کسری سلطنت کرد، مانی و پیروان او مخالفتی نوزید. در کتاب مواعظ قبطی گوید: «پس از آنکه شاپور شهر به شاپور در فارس آمد سخت ناخوش شد و مرده و هر مزیس از شاپور تاج بر سر گذاشت و مولای من (معنی مانی) پیش او رفته و گفت: ترا مردم پادشاه خوب مینامند.» در زبور مانوی گوید: «شاپور ترا احترام کرد و هر مر حقایق ترا پذیرفت.» در زمان هر مر مانی در بابل ماند ولی بهرام که بجای هر مر نشست منجر بیث موبدان بطر خوبی مانی بداشت و عاقبت وقتی که در اواخر سلطنت او مانی احساس این مخالفت را نمود از بابل حرکت کرد و در جنوب در طول ساحل دجله منزل طی میکرد و در نقاط مختلفه به پیروان خود سرکشی میکرد تا ماهواز رسید و از آنجا عازم مسافرت بخراسان و کوشان شد ولی در موقع عزیمت او را حرکت منع کردند و بعد حکم رسید که بولایت شوش برود وی «هستکی رو بطرف مقرر شاه روان شده از هوار به میسان رسید و از آنجا بکشتی در روی دجله رو ببالا به طسملون رفت و از آنجا به نقطه ای که پر کلیا (۲) نامیده میشود رفته و یکی از بزرگان و امراء که از اتباع او بود بنام بت»

(۱) در آتنا آرخلای گوید مانی سه نفر تبعه داشت: **توماس و ادا و هرماس** (بهرمیس). مانی در اوایل امر **توماس** را مصر و **ادا** را به سکیشیا (شاه مقصود مملکت روم شرقی است) فرستاد که مردم را دعوت بدین حدید کند و **هرمیس** را به یهودی خودش نگاه داشت و قتی که آن دو تبعه او را در مسافرت تبعی بر گشتند و کامیابی خود را خصوصاً در میان مسیحیان اشتهار دادند آنها را باز فرستاد (قول **ایپیانوس** نا احوالی او در شیم رفته کتب و نوشته های مسیحی بخرد که آنها را با تغییر شکل و عادت در کتب مقدسه مانی درج کنند) و مانی تعلیم تمام دین خود را به تبلیغ تقویض نموده و آنها را بعنوان دعوت با طراف فرستاد **ادا** را مشرق و **توماس** را سوریه و **هرمیس** را مصر **ایپیانوس** و **تودورئوس** هم بهمان محور وایت میکنند ولی **آلکساندر لیکوپولیتانوس** گوید که **پاپوس و توماس** و بعد از آنها دیگران در مصر معسیرین دین مانی شدند.

(۲) موضعی بود بر کنار نهر دباله در ۹۴ کیلومتری طیسفون.

(که مانی و شاید از اصل ارمنی بود) ناریوست و چون بت نیز از مذهب خود برگشته و مابوی شده بود از راهی به مانی بدربر احصار کردند مانی در عرس راه از پروان خود وداع میگردد چه احساس نزدیکی مرگ را کرده بود و تئیکه به نقطه ای رسید معروف به **کوخنی** که در آنجا مؤمنان با اخلاص زیاده داشت (و عقیده بعضی مسقط لرأس خود او آنجا بود) امری فوری برای رفتن او بحضور پادشاه رسید. شرح این مسافرت و رسیدن مانی بحضور شاه و معاملاتش را که با او شد مکی از اصحاب او بنام **نوح زادگ** (بنام سربانی **نار نوح**) که تادم آفرین با او بود و حاضر و حاضر و قایم و شاهد وفات او بود نوشته و برای ما گذاشته است که در بت نوشته پارتی بدست آمده است (۱) این **نوح زادگ** مترجم فارسی مانی بوده و ری بوسیله و به پادشاه حرف میزد و گوید که « قبل از رفتن بحضور شاه مرا و **کوشنای** و **ابراهیمای** ایرانی و فلان را با خود جدا کرد پادشاه سر سفره غذا بود و هنوز دستش نشسته بود (یعنی از غذا فارغ نشده بود) صاحب دهن شاه رفت و گفت مانی آمده و دم در استاده شاه پیغام داد که قدری منتظر باش که من خود پیش شما می آمم پس مانی مجدداً بهلوی صاحب نشست و دهن کرد تا شاه از عداوت خود فارغ شد پادشاه از سفره برخاست و بهت درو گردن مکیه سکا (که زن **سکانشاه** باید باشد از اقربای خود شاه) و ملاوی دیگر دور گردید پسر اردوان ابداحب و مسوی مانی آمد و او این حرفش این بود که گفت خوش بامدی مانی جواب داد من شما چیه بدی کرده ام شاه گفت من قسم خورده ام که ترا نگذارم پس ملکیت بیانی و به تعتر مانی گفت تو بی چه کاری خوب هستی زیرا که به بحنگه میروی و نه مشکرا شاید تو برای این طبابت و معالجات هستی که آنرا هم نمیکشی مانی جواب داد من بتو هیچ بدی نکرده ام بسیاری بودند از خدایان شما که من آنها را از شیاطین و جادو خلاص کرده نجات دادم و بسیاری بودند که من آنها را از بیماری بلند کردم و

(۱) در کتاب **مواضع** (برهان قطعی) گوید مانی بوقت نکرد تا به **هرمز دخشهر** رسید و میخواست به کوشن برود و فلان او را از رفتن [منع کرد] پس او با هم و دود برگشت و به شوش آمد و از **هرمز دخشهر** به همدان آمد و از همدان به بصره آمد و آنوقت به طیسفون عزیمت نمود در راه بعضی اشخاص در باب شهادت خود کرد بعد به **پرسگانیا** رفت و آنجا به صاحب خود رسید کرد.

سیاری بودند که من آنها را از انواع تب و لرز خلاص کردم و بسیاری بودند که مشرف
 بموت بودند و من آنها را دوباره زنده کردم . در پایان این مذاکرات که در ضمن آن
 پادشاه اسم کسی را میبرد که « از سه سال بدین طرف تو » او مبروی کدام کلمه است که
 بود دادمای « حکم نجیب مانی میدهد. عفتن عمده در این تعبیر خاطر شاه مانی همان
کارشیر یا **کرشیر** بود بر رگ درباری بود که نفوذ عظیمی در پادشاه داشت (۱) اسم این
 متنفذ بر رگ معروف و نافذ الکلام در کتبه ها و آثار مختلف با او احقر قرن چهارم مسیحی
 آمده است و از آنجمله در کتبه شاپور اول ارسنه ۲۶۲ مسیحی بدر حدود آن سال و نیز
 در کتبه **پایقلی** ارسنه ۲۹۴ مسیحی و **هرتسفلد** (Herzfeld) که تاریخ این مرد را خیلی
 کاوش کرده او را همان **تدسور** معروف موبدارد شیر میدانند و این قرار هم با بد خیلی عمر
 کرده و هم نفوذ زیاد خانگی در نزد خاندان ساسانی داشته باشد. در کتاب مواعظ مابوی
 قبطی نیز همین شرح آمدن مانی به حضور بهرام با تفصیل منازل ذکر شده
 و گوید که **کرشیر** به او **گاندروس** گفت و هر دو با هم پیش **مفسور** یا موبد شکایت کرده
 و او نشاء گفت و شاه مانی را احضار کرد. ضمناً معلوم میشود مانی مثل مسیح بطت
 روحانی پیر تمارست داشته و مخصوصاً بطر بعضی روایات (از نویسندگان قدیم مسیحی
 و هم **جبرئیل بن فوح** صراحتی که **یروانی** از کتاب او نقل میکند) یکی از حوشتان پادشاه
 را که گرفتار مرضی بوده مانی وعده شفا داده و کامیاب شده بود و علت گذشتن حاکم
 و غضب پادشاه ناشی از آن بوده است. این مطلب را اگر چه **یروفسور هنینس** تصدیق
 نمیکند ولی چون سبب اقوال خبر لیب مریور در باب حمی و علت وفات مانی سبب شد
 و رنجیر سحت صحیح تر از روایات دیگر راجع مکلفیت قتل او است گمان مریور که
 این قسمت حکایت از پیر از روایات قدیمه اصلی مأخوذ بوده باشد و همچنین در مآخذ
 دیگری آمده که شاپور برای معالجه پسر مریص خود بمانی مراجعه کرد ولی پسر در
 میان او مرد.

مانی ۲۶ رور در حمی ماید. چون بنا بر کتاب قبطی مابوی مواعظ (هوهیلی)

(۱) صمرا این **کرشیر** را **کرشیر** سراردوس است که در موقع عتاب پادشاه مانی حضور داشت

مابی روز یکشنبه به چندیشاپور رسید و دور دوشنبه مردم خبر یافتند و روز شنبه او را توقف نمودند و روز دوشنبه او را کشتند باید بین عضویت او از طرف بهرام و افتادش بحسب چند روز فاصله بوده باشد و باید وی روز پنجشنبه بحسب افتاده باشد که پس از ۲۶ روز در روز دوشنبه وفات کرده باشد. در آن کتاب بحسب افتادن مابی را در هشتم ماه آشیر قبطی ذکر میکنند که باید ترجمه هشتم شباط مدلی باشد (۱) با مابی در حبس بسیار سخت و وحشیانه معامله کردند و دست و پای او را با زنجیر هاسته و بعد زنجیرها را بنقدیر تنگتر نمودند تا مرد. در عجبی اصحاب او پیش او میرفتند و او بیاناتی مبنی بر ترویج دین خود میکرد و صافراً دو نفر از نزدیکترین اصحاب نادم مرگ که ۱۱ ساعت از روز دوشنبه گذشته (۲) واقع و با اصطلاح مابوی وی منحل شدند و بودند. در زبور مابوی خطاب بمابی گوید: «مخوسیان ترا با آهن بار کردند و دست و پاهای ترا با آهن بستند و زنجیرها روی بدن تو گذاشتند و ترا در حبس انداختند و ۲۶ روز و شب در آهن ماندی و اصحاب تو پیش تو آمدند و همه را معاققه کردی». این روز دوشنبه در قطعات **تورفان** بران پدری که یکی از آنها قریب یک قرن (۱۱۰ سال) بعد از وفات مابی نوشته شده دوشنبه چهارم شهر بور ماه ذکر شده و منابر کتاب مواعظ قبطی دوشنبه چهارم ماه ق منوٹ (برمهات) مصری بوده است و همچنین در کتاب ربور مابوی قبطی چهارم همان ماه را روز وفات می‌شمارد. شذر (Schaefer, H. H.) از محققین آلمانی خواسته باین وسیله سال وفات مابی را بتحقیق معین کند و چون بحساب در میان سالهای سه گانه سلطنت بهرام (یعنی سالهای سلطنت او که روزهای اوّل آنها در ماه سپتامبر سنه ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ مسیحی واقع بود.) فقط سالی که بعقیده او چهارم شهر بور دوشنبه بوده همان سنه ۲۷۶ بوده است (یعنی سالی که اول فروردین آن در سپتامبر سنه ۲۷۵ مسیحی بود) لذا حکم قطعی تاریخ وفات مابی در ۱۴ فوریه از سال مر بور (۲۷۶) داده است و سایر علما بعد ها همه جا از وی تبعیت نموده اند ولی اوّلاً وی حساب خود را بر منای وقوع حسه مسترقه پس از شهر بور کرده در صورتیکه بقاعده در آن

(۱) مطابق اوّل ماه فوریه رومی سنه ۲۷۷ مسیحی.

(۲) در واقع متارن مر بور آفتاب.

سالها حسمه در آخر مرداد ماه باید بوده باشد و بنا بر آن چهارم شهر نور آن سال مطابق ۱۹ فوریه ۲۷۶ و روز شنبه میشود. بناً چون در کتاب قطعی مانوی مواعید چمنه گفته شد و همچنین کتاب زبور به فسطی هم روز وفات مانی چهارم ماه و منوثر ثبت شده در صورتیکه روز چهارم آن ماه سنه ۲۷۶ مسیحی روز شنبه و مطابق ۲۹ فوریه بوده است اسباب حدس قوی ردم که این اعداد از ترجمه مسیحی آمر مطلب از اصل سریانی (دروافع آرامی) پیدا شده و در اصل چهارم ماه آذر مانی بوده و مترجمان ایرانی ماه آذر را از راه مطابقت تقریبی شهر نور کرده اند و مترجمین قبطی آن را ی منوثر ترجمه نموده اند و عدد چهار را بدون تصرف نقل کرده اند و در واقع هم شهر نور و فامنوثر در قسمتی دهم آذاری بابتی تطابق داشته اند (منتهی چهارم آذر مطابق ۱۶ شهر نور براب و روز دوم فامنوثر مصری بوده است) ولی چهارم ماه آذر مانی به در سنه ۲۷۶ بلکه در سنه ۲۷۷ مسیحی دوشنبه بوده است و مطابق روز ۲۶ فوریه و این فقره یعنی سال وفات از قرائن دیگر سر بایید شده و از آنجمله آنکه بنا بر نوشته حدس مانوی فسطی و بعضی مآخذ دیگر بهرام در اواخر سلطنت خود مانی را کشت و بهرام مصر قوی در حدود اواخر آوریل سنه ۲۷۴ مسیحی به سلطنت رسیده و سه سال و سه ماه و کسری سلطنت کرده (۱) و در این صورت تا اواخر ژوئیه و اوائل اوت سنه ۲۷۷ در سلطنت بوده است. ازین فقره از کتاب مواعید مانی قبطی هم استنباط میشود که وفات مانی پس از گذشتن سه سال از سلطنت بهرام بوده است. این حدس من وقتی قوت ردم پیدا کرد که در سند چینی مذکور در فوق که از سنه ۷۳۱ مسیحی است وفات مانی در چهارم ماه اول چینی ذکر شده که اواخر آن ماه هم غالباً با ماه آذر تطابق میکند پس معلوم شد که روایت چینی هم همین نوع ترجمه تقریبی با مسامحه و عدم تصرف در اعداد کرده است و علاوه بر این در موارد دیگر هم مظهر رسید که مانویس همین کار را کرده اند مثلاً در بنا نوشته از **تور فان** صلب عیسی را در ۱۴ مهر می شمارد که چند ماه

[۱] حمزه اصفهانی گوید که مانی من از گر فاری و جبر او بحکم بهرام دوس در گیر و اسنار بود
 ابن حزم در کتاب **الفصل فی الملل و الهواء و النحل** (جلد دوم طبع دوره ۱۳۲۷
 صفحه های ۵ و ۶) گوید که مانی معطی رسید سه ماه بنا هر شد و اصحاب او بدوی بودند. ا ح

شیدر متوجه شده مقصود همان چهاردهم نیسان یهود و روز صلیبوت معروف است نظر
 بدانکه درموقع نوشته شدن آن قطعه مهر اداری و سیاس یهود تطبیق تقریبی داشتند
 این نکته (یعنی وقوع وفات در چهارم ماه آدار بابلی) که اینجانب حوشمحتی ترجمه
 آن را قبل از دیگران پیدا کردم از طرف بعضی از محققین اروپائی قبول شد و سندی
 پیرنی که در **مارال باشی** از ترکستان پیدا شد و در آن سنّ مانی را درموقع وفات شصت
 سال شمرده نرین عقیده را تأیید کرد چه اگر مانی در فوریه سنّه ۲۷۶ مسیحی مرده
 بود آنوقت قطعاً ۶۰ ساله نشده بود در صورتیکه دهرمن وفات در سنّه ۲۷۷ در روز دوشنبه
 چهارم آدار بابلی که مطابق ۲۶ فوریه میشود مانی ۶۰ سال و ۳۱۹ روز عمر کرده هنوز
 ۶۱ ساله شده بوده است و باید محض ادبی حق و حقایق و اعجاب مخصوص مذوق را
بوسویر گفته شود که این مصنف روش ییل که ۲۱۵ سال قبل کتاب تبیس و عا^۱ .
 را راجع بدین مانی نوشته و اغلب مطالب را با وجود نقصان مدارک در آن وقت خوب و
 صحیح فهمیده وفات مانی را در ماه مارس سنّه ۲۷۷ یعنی اندکی دیرتر و وفات بهرام
 را در اواسط آن سال گذاشته است تعیین ماه مارس ماهرأ بستند قول **آوگوستین** بوده
 که گویند مانیان عید یما را برای تذکار روز وفات مانی در ماه مارس میگیرند. در ضمن
 بحث در عهد یما این موضوع را توضیح و تفسیر خواهم کرد. **هیر و نیموس** هم که فقط
 یک قرن بعد از مانی کتاب خود را نوشته تکوّن بدعت مانی را در سال دوم سلطنت
 امپراطور روم **یر و بوس** و در سنّه ۵۸۸ سلوکی مسگارد و چون آن سال در اول اکتوبر
 ۲۷۶ مسیحی شروع میشود پس مقصود سال ۲۷۷ و وفات مانی بوده است. این میر محض
 تکمیل مطالب گفته شود که در یک سند ترکی مانی از **خوچو** در ترکستان چینی
 از واقعه ای سخن مرود که در سال ۵۴۴ از رحلت مانی روحان الهی با اسمهای
 حدائی و در سال **خوک** وقع شده و این فقره با وفات مانی در سنّه ۲۷۷ مسیحی و فوق
 نمیدهد بلکه اگر مبنی بر اشتباه حسابی باشد مندرم وفات مانی در ۲۷۴ مسیحی
 میشود (۱). ماهر زبور مانی زبان قبطی پس از مرگ سرمانی را برینده و از دروازه شهر
 آوختند و با حسد او بدرفتاری نموده و آنرا مثله کردند و نظر بر روایت معروف دیگر

(۱) البته این سند در مقابل اسناد و دلایل قوی تر دیگر قابل اعتماد نیست و سوابق شد

یوست او را کشته و پیر از کاه کرده از دروازه چند یت پور آورده ختنند که در عهد اسلامی هم همان دروازه بدروازه مانی معروف بوده. در کتاب زبور مانوی قسطی خطاب مانی گوید خون ترا در وسط حیابان شهر خودشان ریختند ولی مار جبرئیل بن نوح مسیحی که مآخذ خوبی در دست داشته (بنقل بیرونی از او) گوید سرمانی را در دروازه سُراندق قرار دادند و حسدش را بیرون انداختند (البته در معرض ابطار عام) و انداخ او را هم تعقیب کردند و مورد آزار و قتل قرار دادند.

مانی مخترع خط جدیدی هم بوده دارای حروف مصوّته که کتب مانیان پارسی زمان و پارسیت زبان و سغدی زبان و عربه بآن خط (که سابقاً آنرا **استرنجلو** نامیده‌اند) و مشتق از سریانی و سانسکریت است نوشته شده و از این جهت فوق‌العاده مدیون مانی هستیم چه بسیاری از کلمات ایرانی که در حصّ پهلوی معروف عامص و مث کوك بود و قبیله در آن خط دیده میشود که خالی از هر وارش و روشن و غیر قابل اشتباه است صحیح خوانده میشود و این فقره كمك عظیمی بر قابل توصیفی بشرقی معرفت مانست بزبانهای قدیم ایرانی نموده است و بیان تفصیلی این مطلب محتاج شرح طولانی‌تری است.

مانی نظر بر روایات پای کج داشت و در عربی **احنف‌الرّجل** یا **احنف‌الرّجلین** گفته شده (۱). پس از وفات مانی **سیسینیوس** (Sisinnios) خلیفه او شد طاهراً نصر خود مانی و پس از ده سال ریاست بداررده شد و بقول کتاب مواضع مانوی بهرام بن بهرام خود او را کشت و معدار ردید و بتایوس معد از آن خلیفه شد و بعد بهرام تخوش شد و ایبتایوس او را شفا داد و لذا نسبت مانیان را اوف شد و از گذشته عذر خواهی نمود و احکامی در تقویت آنها داد. ایبتایوس در سال سوم بهرام (طاهراً بهرام سوم) به خندیشاپور آمد و آنجا مرد و در همان کتاب گوید پس از وفات مانی سه سال متعزّز مانیان نشدند و پس از ۱۵ سال باز تعقیب شروع شد و سالها پشت سر هم قتل زیاد واقع شد (۲). نظر بیث کتاب قسطی مانوی که در برلین است و در آن از **مکه تدمر و هیبارخ** (فرمانده سواران) شاپور و پادشاه عربی **آمارو**

(۱) **هینینگ** این مطلب را با صحیح م. مآورد و گوید عبارت عربی شاید در اصل **احم‌الرحال** بوده.

(۲) در کتاب **التاج** منسوب به **جاحظ** ذکر مرستادن خسرو پرویز یکی از معارای ایران پیش **شهر برانز** آمده که اعداد پرویز «در موقع میل عاّم مانیان» باجده آن صراحتی بیکی کرده و محات داده بودند.

(یعنی عمرو) سخن میرود **عمرو** پادشاه عرب (که باید مقصود عمرو بن عدی از ملوک حبشه باشد که طاهر اُر ۲۷۲ تا ۳۰۰ مسیحی سلطنت کرده) حامی برگ مانویان بخواهش یکی از پیشوایان مانوی نزد **فرسی** شاهنشاه (۲۹۳ - ۳۰۲ مسیحی) وساطت میکند و قبول میشود و تعقیب خوین مانویّه توقیف میشود و این آسایش تادفات **فرسی** دوام کرده ولی در زمان خلف او هرمر دوم باز تحریک محوس از سر نو آتش فتنه را برافروخت. تاریخ مانویان و دعه آنها و پیروانشان تا طغیان مغول خود داستانی دراز میشود و حصول نمایان آن انتشار سریع مانویّت است در عالم حدّیکه در حدود سنه ۳۰۰ مسیحی یعنی قریب یک ربع قرن بعد از وفات مانی دین وی در سوریه و مصر و افریقای شمالی تا اسپانی و مملکت کال جلوتر رفته (۱) و در همین زمان و در واقع چند سال بعد یک صدیق مانوی ارفوم **لیدی** در **دالماسی** دیده میشود چنانکه از کتیبه **سالونا** ظاهر میشود و مانویانی قبل از سنه ۳۱۴ مسیحی در **رُم** مرگرباپ مسیحیان **متیلیداس** دیده میشوند. در سنه ۳۲۶ مسیحی قانون قسطنطنین برصد اهل بدعت بمانویان شمول یافت. **والثی لیان** اول در سنه ۳۷۲ مسیحی حق اجتماع را از مانویان سلب کرد. **تئودوسیوس** در ضمن قوانین سنه ۳۸۱ و دو سال متوالی بعد از آن تاریخ مانویان را از حق شهادت دادن در محاکم و ارث بردن محروم کرده برای برگردگان آنها جزای اعدام مقرر کرد و حکم به تعدد تمام مانویان از مملکت داد. **ژوسنی لیان** نیز در سنه ۵۲۰ برای مانویان جزای اعدام اعلام کرد. **مارکوس دیاکونوس** شرحی راجع بیک زنی بنام **یولیا** از انط کته می نویسد که مبلغ مانوی بود و در حدود سنه ۴۰۰ مسیحی به **غره** آمده و منشر دین مانی مشغول بود و نیز فعالیت عظیم **شاداورمزد** در آسیای مرکزی قابل ذکر است که یکی از بزرگترین مروجین وائمه و قدّسین مانوی است بعدیکه تاریخ ولادت او پس از تاریخ ولادت و وفات خود مانی (که هر دو در نوشجات مانی مبدأ تاریخ بود) بمر مبدأ تاریخی شده

(۱) در سنه ۲۸۲ (یسی ده سال بعد از وفات مانی) و ثوئی در سنه ۲۹۶ بر اثر صعبت **ژولیان** پروکونسول آفریقا فرمائی از امپراطور روم **دیوکلین** (Diocletianus) برصد مانویان و لزوم سوزاندن کتب آنها صادر شد و در قرن پنجم مسیحی **پاپ سنت لئون** حکم سوزاندن نوشته های مانویان داد و مقدار کلی از این اوراق و کتب که ضبط شده بود سوزانده شد.

است (از سنه ۶۰۰ مسیحی (۱) و هم چنین مذهب رسمی شدن مانویت در مذککات اوینورها
از سنه ۷۶۳ مسیحی (۲) و دخول آن دین در چین و انتشار معتد به آن در آنجا (۳) و

(۱) در طخارستان و در مرز و ناحیه های روس و چین است. یکه **هوئن تسونگ** مساحیسی
در ربع دوم قرن هفتم مسیحی گوید که «توت دین مصق برین است که مقصود آن روحانی بران بوده
که در حدود طخارستان بود که دین مای بر آنجا چینی قوت داشت و در وایل قرن هشتم مسیحی
یک خلیفه مابوی در طخارستان مستقر بود.

(۲) در ۲۰ نوامبر ۷۶۲ حاکم اوینور شهر **لویانگ** پایتخت مشرقی چین را گرفت و چند ماه در
آنجا توقف نمود و در این شهر دین مانوی دو مردیت شد و دین مانوی گریه و اراک تاریخ
یعنی ۷۶۳ مسیحی مذهب مانوی دین رسمی دولت اوینور شد و روقی کامل داشت تا وقتی که در سنه
۸۴۰ مسیحی فرغیرها سلطنت اوینور را معرک کردند اسم **قاعان** (حاکم) مملکت اوینور **بوگو**
یا **بوگوگ** بود و مملکت او در **اورخون** (شمال مغولستان) بود، شرح دین مانوی یعنی نصر **لویانگ**
و قرون دین مانوی درین کتبه سه زمانی (چینی و ترکی و سغدی) که در سال ۸۰۸ و ۸۲۱ مسیحی
در پایتخت مملکت اوینور **قارابالگاسون** ثبت شده برای مانانده است. پس آنکه مملکت و دولت
بزرگ اوینورها در سال ۸۴۰ بدست فرغیرها فتح شد، مانویت در ممانت کوچک مشعار مملکت بزرگ
مربور در دین اوینورهای شرقی در ایالت غربی چین امروزه **کانسو** و **شاسی** که پایتخت آن **کانچو**
است و همی نزد اوینورهای غربی و دولت کوچکی که در ناحیه **تورفان** دنی مایه و پایتخت آن
خوجو نزدیک **تورفان** بود دوام کرد. پس از روال دولت بزرگ اوینور چینی ها به نقض مانویان
پرداخته و در سنه ۸۴۳ مسیحی بموجب فرمانی این مذهب در تمام ممانت چین ممنوع شد اگرچه کم
و بیش تا قرن ۱۴ مسیحی در چین دوام داشت. حاکم اوینور در ۲۰ نوامبر سنه ۷۶۲ به **لویانگ**
دست یافت و در ماه مارس سنه ۷۶۳ به مملکت خویش برگشت و چهار نفر معلم مانوی را «خود برد
که آنها دین مانوی را نشر کردند.

(۳) بطور براینات چینی در سنه ۶۹۴ مسیحی یک شخص مهم مانوی کتاب اصول را (که ظاهر آهان
انجیل مانی بود) به چین برد. در سنه ۷۱۹ مسیحی «دین السلطنه چین در طخارستان یک روحانی
حالیتم مانوی را بعنوان دانشمند علم نجوم بدربار چین فرستاد و بر اثر مصلحت وی هفت معمولی مانی
بر اساس مبارات مبه در چین رایج شد. در سنه ۷۳۲ در چین یما بریان حق اقامت داده شد و دین
آنها جزو مذاهب محار گردید. در رساله مانوی چینی که ذکرش گفتش گوید در آن سال (یعنی
سنه ۷۱۹ مسیحی) مملکت عربیه و مملکت طخارستان و مملکت هند جنوبی سفرائی بدربار امپراطور
چین فرستادند که عرض احترام نموده و حاج بیاورند. از مملکت طخارستان پادشاه چهارم شش یک
عریضه نامبر امپراطور فرستاده و در آن **هوچوی** بزرگ (**هوژک** - معنی مانوی) را حضور امپراطور معرفی
کرده و نوشت که این شخص در علم نجوم ماهر است و عقل عمیق دارد و هیچ سؤالی نیست که او
جواب ندهد و خواهی کرده بود که او را بحضور بار داده و تحقیقات لازم را او بکند و اجازه تأسیس
یتیمبید برای عبادت بر طبق مذهب خود بدهد. ۱۳ سال بعد از آمدن این معلم بزرگ به چین یک
فرمان دولتی دین مانوی را اصولاً ممنوع کرد (یعنی تسلیع آنرا به چینیه ها) و بی به متقدین آن آزادی
صل بدین خود داد و نیز گوید هفت هفت بر طبق عدد مبارات سیمه نیز پس از آمدن این معلم
مانوی به چین در سنه ۷۱۹ مسیحی در مملکت چین پیدا شد و اساسی روزه های هفت ارسفندی اقتباس گردید.

ظهور اختلاف و انقسام بن مانویان و دو فرقه شدن آنها بنام **مقلاصیه** و **مهریه** جدا شدن مانویان آسیای هر کری از مرکز خلافت مانوی یعنی مدین و حلب بیعت اصلی امام مدینی و معروف شدن آنها بنام دیناوران و تسمیه پیروان خلافت مدینی بنام دینداران و تمایل خلیفه اموی **ولید بنی** (سنه ۱۲۵-۱۳۶) بنان و قلع و قمع کلی مانویان معروف بن نادقه (از زندیت بمعنی تأویلتون) در عهد مهدی خلیفه عباسی و البته قصه‌های زیاد (۱) و جالب توخه معاریف آنها مانند **ابن مقفع** و غیره و تکفیرها و تعقیبات مانویان در ممالک مسیحی که خود داستان درازی دارد. این تعقیبات باعث مهاجرت مانویان بین لشکر بین و ایران بسوی شرق و شمال شده در ترکستان و مخصوصاً در سعده عظمی مقرر گزیدند (۲). زبان سریانی کم کم فراموش و متروک شد و نوشتجات آنها بنامه یونانی و قسمتی به سریک تبدیل شد بندها به مدنی و از سعده شرقی هم ترجمه شد. بقوا **ابن الندیم** پس از انقراض دولت ساسانیان مانویان از ماوراءالنهر به آن برگشتند و **خالد بن عبداللّه القسری** با آنها مساعد بود و ترک گوید در بغداد هنوز در عهد خود او عده معتدیه بودند و وی ۳۰۰ نفر از آنها را در عهد **معز الدوله** میشناخته ولی در زمان تألیف کتاب **الفهرست** حتی پنج نفر هم در آنجا نیست و بیشتر در حوالی سمرقند و صفد و ننجیک هستند و آنها را اجاری خوانند (۳).

مدنی شش کتاب نوشته و منشورهای بسیار باصحاب و پیروان خود و شاید دیگران هم فرستاده که اسامی عده ای از آنها در ضمن فهرست ۷۶ رساله مدنی و اصحاب او در کتاب **الفهرست** هم رسیده است. از شش کتاب پنج تا را در زبان (۱) در کتاب **الانساب** تألیف **سمعانی** در ماده مدنی قصه پاره مصحکی و تعقیبات مانویان از طرف هرون الرشید آمده است.

(۲) **مسعودی** در **مروج الذهب** در باب قوم طغر غز از اقوام ترک گوید که امروز (یعنی در سنه ۲۳۲=۶۴۲ مسیحی) در بین تمام احداث ترک قوی تر و پر شوکت تر و صاحب مملکت مهم نری از آنها نیست و صاحب مملکت کوشا هستند که بی حرامان و بی اصل و مدوی هستند و در میان ترکها غیر از آنها کسی بیرو مدعی مدنی نیست. شعب آست که **جاحظ** که هر يك قرن قبل از **مسعودی** نوشته در کتاب **الحيوان** (ج ۲ مصر سنه ۱۳۲۴ جلد ۴ صفحه ۱۳۸) گوید که نادقه (مانویان) هیچ وقت امنی نبوده و ملث و شکنجه شده اند و فراری بودند یا ماسحق. (۳) قبل از ظهور اسلام هم در ایران میان مانویان انقسام و شعبی پیدا شده بود و **سند و مزدک** که مظهر عقاید او از همان طریقه بنام مشعب شده بود تجدید و انقاسی در دین مدنی آوردند.

خودش یعنی زبان محلی که آرامی شرقی باشد و هائی در آن بزرگ شده نوشته است و در کتب عربی و غیره زبان آن کتابها را سریانی نامیده اند ولی بعضی تصور کرده اند که دلائلی در دست است و مخصوصاً رقصه‌ای از کتب او که **نارکنای** در کتب سریانی خود آورده معلوم شده که زبان مانی و کتب او سریانی کامل بمعنی معروف آن یعنی **ریب ادبی اورفه (ادسا)** بوده است. ولی قوی اخیر آنست که آن بهر حال نوعی از سریانی معروف بوده است. از بعضی از مندرجات این کتب بواسطه مستقیم و غیرمستقیم اطلاعاتی داریم مثلاً در کتب **سفر الاسرار** صاهر اشریحی از عقاید **ابن دیصان** ذکر شده است. یک کتاب هم باسم **شاپور گان پیرسک** یعنی زبان جنوب عربی ایران نوشته است و بیشتر مندرجات آن راجع بمعد بوده است (۱) ولی قرئنی موجود است که وی تسلط کامل و خوبی در فارسی نداشته و بردن مترجم با خودش پیش بهرام چندسکه گشت یکی از آن دلائل است و بعید نیست که زبان پرنی بیشتر آشن بوده است. مخصوصاً ذکر این نکته می‌نماید نسبت که این فقره که مانی و پیروان او آنچه در کتب و نوشته‌های خود برای زردشتیان نوشته‌اند در آنها اصطلاحات زردشتی رقیب **گهورد (گیومرث)** و **سروشاو و مشیغی (به سندی میترا)** و **فریسف و مهریرد و زروان و فریدون (سمت صیپ)** مکار برده اند مربوط به آن بوده که دین او در اصل مایه و ماده‌ای کلی از عقاید زردشتی داشته است. این حق و عقیده که دین مانی از دین زردشتی مایه گرفته و تحت مؤذ و تأثیر آن بوده چندی شیوع داشت و محققین تا نسبت سی سال قبل بر این تصور وجود یک طریقه ایرانی نجات نفوس و بهمنبر آسمانی و رصیه (بانثوری) *Iranische Erlösungs Mysterium* قبل از مانی فرض کرده بودند. لکن پس از تحقیقات عمیق جدیدتر و دقت و غور کافی در آثار مانوی جدیدالکشف تحقیق پیوسته که این حق اساسی ندارد و فقط بخشی از آن شده که مانی که دین خود را دیانی و اصطلاح تر کهها «جه نسمول» میداست و میخواست دین او حای همه ادیان عالم را بگیرد و خود را حاتم رسل با حاتم الانبیاء میداست سعی داشت همه مطالب و عقاید

(۱) بقول **ابن الندیم** این کتاب مانی در اصل (اصطلاح مانوی مرگ) سمعین و اصلان برگزیده گان

و اصلان خطا گران داشته.

خود را با اصطلاحات هر ملت و اقلتی ترجمه و بیان کند که مفهوم آنها باشد و چنانکه در شرح عقاید او خواهیم گفت او و پیروانش در استعمال هر زبانی برای بیان عقاید خود اصطلاحات خود را به مسامحه ترجمه کرده اصطلاحات یونانی یا عسوی یا فارسی زردشتی و بعد چینی بودائی را برای سهل‌الهم کردن آن مطالب بی‌محایا و ملاحظه استعمال می‌کردند. تصور مثال ذکر این نکته مناسب است که یکی از کتب معروف مانوی معروف به **سفر الجبار** است که قطعانی از آن بر زبانهای ایرانی بدست آمده و در زبان ایرانی با اسم کتاب **گوان‌خوانده** می‌باشد که جمع **گو و مشتق** از لغت اوستائی کوی است که در زمان ساسانیان این کلمه بمعنی جبار استعمال می‌شده است. از متحد عربی که ترجمه عربی این کتاب را در دست داشته‌اند مانند رساله غضنفر تبریزی (که اقتباسی از آن در دیبچه آلمانی **الانوار الباقیه بیرونی** ثبت شده) می‌بینیم که اسم پهلوانان یا جباریه ایرانی مانند سام و نریمان در همان کتاب مانوی آمده بوده است ولی در مقام تحقیق معلوم شده که این اصطلاحات ایرانی را تلامذه مانوی در مقام ترجمه بر زبانهای ایرانی بجای کلمات سریانی گذاشته‌اند و عدت آنها بر آن بوده که همه اصطلاحات و حتی اسامی خدایان و ماهها و اسمهای اساطیری را بر در منقول الیه ترجمه می‌کردند و مانوی در آن کتاب از روایات داستانی ایرانی هیچ ذکر و استفاده‌ای نکرده بوده است. در واقع این کتاب مانوی ماحود از کتاب **اخنوخ** (ادریس) است که اصل آن قریب چهار قرن قبل از مانوی بر زبان عبری نوشته شده و بعدها به شش یا هفت زبان ترجمه شده که فعلاً قطعانی یا قتیاسانی از نسخه یونانی و لاتینی و پارسی و پارسیک (من همیشه این لغت را برای زبان ایرانی میانه جنوب عربی استعمال می‌کنم) و سفدی و قبطی بدست آمده و موجود است و از اصل کتاب فقط يك ترجمه کامل در زبان حبشی تا امروز باقی مانده است و پس قطعاً باید فرص کرد که يك ترجمه آرامی هم وجود داشته که مانوی که عبرانی نمیتوانست بخواند از آن نسخه آرامی استفاده کرده است. این کتاب مانوی همان است که به رنگی **Livre des géantes** ترجمه کرده‌اند. بهر حال بودن اصطلاحات و حتی طرز بیان و عقاید بصورت زردشتی باید موجب اشتباهی گردد. از کتب دیگر مانوی علاوه بر **سفر الجبار** و **شاپورگان** و **کنز الاحیاء** که معقیده بعضی صمیمه انجیل مانوی

برده و سفر الاسرار و فر قضا طیا که در مآخذ ایرانی طاهر آنگه یک کتبه در لاتینی شاید همان Epistula Fundamenta معروف است (۱) انجیل زنده یا انجیل مانی را باید مذکور داشت این کتاب اخیر یعنی انجیل که قطعاتی از آن در آثار تورفان بدست آمده در بیست و دو قسمت مطابق ۲۲ حرف تهجی آرامی بنا شده بوده است و ظاهر آیت جلد آلبوم تصویر که میس و نشان دهنده مطالب کتاب بوده و در یونانی اسم ایقون و در زبان پرتی ارد هنگ و در پارسیک ارتنگ و در قطعی ایقونیس و در کتب مانوی چینی «تصویر دو اصل بزرگ» نامیده میشد ضمیمه آن بوده است. و قتی که از شرح عقاید و «سیستم» فوق العاده عجیب و غریب و افسانه‌ای و طولانی و درهم و در هم و مشکل و پرشاک و برك و جزئیات و پیچیده و اغلب حتی متناقض دین مانی و مخصوصاً عقاید تکوینی او (Cosmogénie) بحث میکنیم (که شاید بعدها در خطابه دیگر منم این خطابه صورت گیرد) ملتفت خواهید شد که جزئیات ارضاع و تشکیلات آن عقاید بقدری مفصل و پرار اوهم است و بحدی که بیرونی آنها را همدس و سفه مینامد پیچیده است که راقماً هم بدون یث آلبوم یا اطلسی در دم دست خواننده که دائماً برای فهم غوامض بآن هر ساعت رجوع کند آن دستگاه عطیمی که مانی در محیله خلق کرده بود و از کتب اختیارات و حداث الخلود و کتب سحر و طلسمات خودمان عقب نمیداند مفهوم نمیشد و طاهر آلود مانی ملتفت قصور در این کار بوده و حتی خود او حرئیات عوالم تکوینی و داستانه‌ای آنرا گاهی بعد فراموش میکرد و همین جهت این کتاب را که ما بمساحه از آن آلبوم یا اطلس تعبیر میکنیم ساخته بود (چنانکه جکسون (Jackson) لوحه‌ای مشتمل بر اشکال هشت زمین مانی نقش کرده). هنینک گوید که انسان آرزو میکند که کاش مانی فالسی مومی از دنیای تصویری خود پهلوی خود داشت که هر وقت این مطالب عجیب را بیان میکرد بآن «مودل» نگاه میکرد که رشته را کم نکند. از این کتاب ارتنگ هنوز در قرن پنجم (یعنی عهد سلاطین غریوی و سلجوقی) نسخه‌ای در غرنبه وجود داشت

(۱) شاید همین کتاب است که در مآخذ چینی کتاب دو ریشه یا دو اصل (پرنسپ) نامیده شده و تون پلیو (Pelliot) طاهر آ در ایرانی اسم «دون نامت» داشته است

و **ابوالمعالی** در کتاب فارسی خود **بیان الادیان** از آن حرف میزند. محض اینکه آنچه نیست ناس پیچیدگی دستگاه خلقت تصویری مادی بیان شد مبالغه و باطن و ناشی از کم احلاصی مادی تصور شود اس مثال بند کاهی باشد که در قسمتی که مادی از ده آسمان و هشت زمین و هفت ستون و سه چرخ و دیوهای درد و قسمتهای آسمانها تفصیل حرف میزند بطوریکه افلاك جرئیة **نصیر الدین طوسی** و شارحین کتب او (۱) پیش آن سهی نماد و شاید بی شادیت بحرفای آسمانهای حاجی سید کاظم رشتی نیست (۲). سخومت هر فلک را ده هزار فرسنگ و سخامت حق بین هر دو فلک را باز ده هزار فرسنگ و حتماً همه را از بالا به پائین ۱۹۰۰۰۰ فرسنگ می‌شمارد و گوید که خداوند آسمانها در فلک هفتم نشسته یعنی از پائین بالا آسمان هفتم وی در کفالا یا که باز از تقریرات مادی افلاك را شرح میدهد خداوند را در فلک سوم از بالا پائین قرار میدهد بین حیا که هفت از ده که تفریق شود سه می‌دهد در صورتیکه فلک هفتم از پائین بالا باید فلک چهارم از بالا پائین باشد!! و چقدر موشکافی و مته‌روی ارز گداشتن توان شمرد بیست قسمتهای آسمانها را از سی درجه فلکی منطقة الروح تا ۲۵ دائرة فلکی و مدت سیر آفتاب را در آنها از یکماه و یک روز و دو ساعت و یک ساعت و بیست ثانیه و ده ثانیة رمایی به تفصل. آنچه در این شرح بدرد لغویون مادی خورد اصطلاحات فارسی و پارسی و سغدی آنها است مثلاً آستنگ و راستون

(۱) حواحه **نصیر الدین طوسی** برای حل مشکلاتی در صم مباب که سطر مقدم نمیدانند حل می‌آید (۱۶ اشکال) افلاك جرئی داندی بقرار فلک عطارد بعد از ۳۱ فلک در کتاب تذکره خود پیشهاد کرده و خفزی در شرح تذکره عدة آن فلاك حرفه را به ۷۸ رسانده است

(۲) حاج سید کاظم رشتی از علماء شیخیه و تلمیذ شیخ **احمد احسانی** در کتاب شرح قصیده که شرحی است بر قصیده **عبدالباقی افندی موصی** (طبع طهران سنة ۱۲۷۰ هجری قمری) در صفحات ۱۱۶ و ۱۱۷ بعد بحالات مدینه علم را ۲۲ مجله شمرده و در وصف محله دست و دوم ۳۶۰ بند (کوچه) شمرده و آن که صاحب هر یک در آنها را سر ناام عجیب آنها که شبیه به کلمات مهمل هدایی است ذکر کرده است.

و چهرگ و زمان^(۱) و وسایک^۲ برای یث برج یا یکماه و یث درجه فلکی یا یث روز و پنج دقیقه دائرة فلکی یا دو ساعت و ۱۵۰ ثانیه فلکی یا یک ساعت زمانی و بیست و پنج ثلثه فلکی یا ده ثانیه زمانی (ملف و نشر هر ثب)^(۲). در شمردن اسامی دیوان مانند آشفنون و نمونیل و ملائکه مانند میکائیل و سرائیل و رفائیل و جبرئیل و آئیل و دادیل و ایریل و نلیسندیل و رفئیل و بارسیموس و غیره اکتاب مانی کمتر از خرافات مؤلف یا جاعل کتاب معمول تکنوهای مالی که احداث خود را جریا بن بدیا بن برطانیاس^۳ و عیالطیا خوانند و مصالاب خود را به حکمائی مانند ارمسیا و برهمانیار ینبوشاد و صئریت و سوهابسات و یاربوقا و غیره نسبت داده بوده^(۴) و بردیث کتاب دساتر معروف با اصطلاحات جعلی عجیب آن است که آقای دکتر شفق قبول رحمت استخراج آنرا نموده و در رساله سه سخن رای خود صفحه ۶۹ درج کرده است. علاوه بر کتب مذکور در فوق مانی اسامی کتب دیگری هم از در کتب قدیمه دیده میشود که حکم قطعی در صحت انتساب آنها مانی نمی توان کرد مانند کتب الحله^(۵) که مسعودی در کتب التنبیه والاشراف ذکر کرده و کتب الیهی والتدبیر که یعقوبی مانی نیست میدهد و صحیح البقین^(۶) والتأسس که بیرونی در ضمن رساله خود در باب فهرست کتب محمد بن زکریای رازی اسم مندرج. شرح مشبع و کاملتر کتب و رسائل مانی و مندرجات آن در طالبین در کتب نفس الفاریث در دو جلد بریان

(۱) مانی زمان (که معادل یث سبع است) و وسایک (که معادل ده ثانیه است) یث هشت دیگری بر هشت که حکم دکان یا ده دارد و به سعدی قیید نامیده میشود و معادل ۲۰ ثانیه زمانی یا ۵۰ ثلثه فلکی است.

(۲) هیسنگ در محنة مدرسة بحضرة شری و افریکانی لندن عهد ۱۲ صفحه ۳۱۱ شرحی واقعی راجع باس تقسیمات نوشته و در ضمن جدولی از اسامی سعدی و عربی و یهودی و پارتی هر یک از قسمها و معادل درجات هکی و مدت زمانی آنها ثبت نموده است.

(۳) مؤلف این کتاب ابو طالب ریث (احمد بن الحسین بن علی بن احمد بن محمد بن عبد الملك) ... دارد که مندرجات کتاب را به ابن و حشیه مانی است میدهد.

(۴) در بعضی نسخ صحیح البقین.

فرانسه خواهند یافت. اگر سبب تعلیمات فلسفی دینی مابوی قدری جسارت شده در مقابل باید گفته شود که این مؤسس دین مصلح خوب و عالی هم دارد و مبنای عقاید او فلسفه جدید یونانی و **گنوسی** و امثال آنها با ادیان سامی و خصوصاً مسیحیت و طریقه‌های متکلمین مسیحی مخالف اکثریت بوده و در واقع مانند طریقه **مریقون** و **ابن یسان** شکلی از **هلنیزم** (معنی فلسفه یونانی بعد اسکندر) بود چنانکه توضیح کامل آن در ضمن بیان اصول و فروع عقاید مابوی عرض خواهد رسید و مخصوصاً باید گفته شود که در جنبه اخلاقی و تقوی و آداب تعلیمات مابوی خیلی دارای صفات اساسی بوده و حتی خصم بزرگ مابویان **سنت آگوستین** در ضمن مباحثه با اسقف مابوی آفریقائی **فورتوناتوس** باخلاق بی عیب مابویان شهادت میدهد. و خواندن اعتراف نامه مابوی باسم **خواستوا نفت** که نسخه ترکی و سغدی آن در دست است کافی است برای توجه باینکه طعن شدید مخالفین مسیحی باین دین چقدر بی اساس است و البته اگر معتقدات و بنیاد اصول آن دین آنقدرست و خرافی بود که در ظاهر منطقی آید و ذهن محققان را مانند **یروانی** زده است علمائی مانند **محمد بن زکریا** و ادیب فاضلی مانند **ابن المقفع** و بسیاری دیگر در محیط تعلیمات ساده تر اسلامی و به جرحه مباحثات متکلمین و معتزله محدود آن عقاید و تعلیمات نشده بودند (اگر چه محمد بن زکریا مابوی نبوده و کتابی در رد بر سیمی ثنوی نوشته) و این فقره برای این جانب سرتی است غمصر که حل آن سهل نیست. البته شکل آن دین در قرون بعد بتدریج بقدری افسانه آمیز و حرافاتی شده بود و دیوها و خدایان بشمار در آن استیلا یافته و منترهای سحری زیاد دیده میشود که خود دین مانند طریقه جادوگری و دفع شیاطین و جلب توجه خدایان گردیده بود و البته این وضع از طرر ربانیت خودمانی پیدا شده که ارواح علویّه و خدایان را مأمور و طائفی دانسته و بعدها عوام آنها همه این اشباح و ظهورات را خدایان حقیقی شمرده اند و مخصوصاً چون مترجمین مابوی چنانکه گفته شد در هر ناحیه ای اصطلاحات بمعنی مذاهب را آزادانه استعمال میکردند این فقره باعث تزیاید عدد خدایان شده و اسم خدایان را نیز ترجمه کرده اند و آن خدایان محلی رفقای خود را هم بتدریج می آوردند و عدد اصلی خدایان که خود خیلی زیاد بود بدین طریق فزونی میگرفت. مثلاً مانند فریدون اولین طبیب

ایرانی در اوستان که اسم او در اوژاد و عرائم مانویان همان اندازه عمومی است که در میان زردشتیان و حرره‌های آنها و سبب عمده ضعف و سستی و زوال تدریجی دین مانوی که اگرچه کمایش هر سال دوام کرد بسرعت ناپایدار شد همین عدم سادگی و عدم بودن آن و محتاج هضم بودن آن همه فرصتات موهوم بوده به تنهایی تعقیب و سخت گیری زردشتیان و مسیحیان و مسلمین و محققین شروع آثار این ضعف و زوال را از همان زمان خودمانی ملاحظه نموده و دریافته‌اند علاوه مخالفت آن با نظام اجتماعی بشر چه رواج عدم تناسل و برابری اصل حیات از اصول آن بود و همین جهت بقول بیرونی بهرام در موقع محکوم کردن مانی گفت این شخص برای آن برخاسته که عالم را خراب کند پس بهتر آنکه ماقبلاً و پیش از آنکه وی بمراد خود برسد او را خراب و نابود سازیم تحقیق و مطالعه کامل در دین مانوی محتاج بحث در چندین موضوع است که آنها را **پولوئسکی** (H. J. Poletsky) مؤلف یکی از بهترین مقاله‌ها در باب مانویت در دائرة المعارف علوم و معارف کلاسیک (یونانی و لاتینی) **پاولی و ویسوا** بهشت قسمت به فصل تقسیم کرده است و از آن جمله قسمتهای راجع بمذاهب اطلاعات و تاریخ حیات مؤسس و تاریخ خود مانویان در این صحبت امروزه بطور اختصار واحتمال بیان شد و قسمتهای مهم مانی مخصوصاً اصول و اساسات و تشکر «سیستم» مانویت و آداب و عبادات و فرائض و سنن و واجبات و منہیات عملی و ارتباط دین مانی بامسیحیت و عقاید آن و اساس فلسفه دین مانی و منشأ آن باید در چهار موضوع بحث صحبت جداگانه و متمم باشد که چنانکه واضح است فرصت امروز به تنهایی تمام شده بلکه وقت شریف آقایان حضار پیش از حدّ جایر مشغول شنیدن این بیانات خشت گردیده و یقین دارم همه حسنه شده اند انجانب در باب «میتة مطالب» برید داشته‌ای دارم و حاصر است ولی عرض آنها امروز اگر برای من زحمات زیادی نداشته باشد برای مستمعین طاقت فرسا خواهد بود و اگر چند دقیقه دیگر هم صرف جواب سؤالات ممکن حاضرین شود برای امروز کافی بنظر می‌آید و ویمه نه لطف آقایان در توجه بفرایض حقیر بزرگ طلب ریزی خواهد بود پس همان به که سخن را بتجدید تشکر حالصانه خود از صرف وقت فضیلتی حاضر به بیانات امروزی خاتمه بدهم.

قسمت دوم

(۱۲ بهمن ماه ۱۳۲۹ هجری شمسی)

در خطابه‌ای که در ۲۵ آذرماه سال گذشته در همین انجمن تنقاصای دوست محترم و فاضل خودم آقای پورداود خوانده شد شمه‌ای از ظهور مابنی و تاریخ رندگی او و انتشار دین وی بیان شد و چون وقت کافی نبود قسمت دیگر این موضوع که راجع شرح اصول و فروع دین مابوی باشد بموقع دیگری محوّل گردید و امروز پس از يك سال از بث زندگانی متزلزل و بی اطمینان نصیب شد که باقی خطبه را با تمام مرسایم . دین مابنی یکی از غوامض مسائل تاریخ ادیان است و فهم آن بغایت مشکل است و میتوان گفت بنیان و ترکیب عقاید مابوی در تکیه بر اصولی موجودات و سیر تاریخی وجود تقدیری پیچیده و پر از افسانه و داستانهای موهوم و شبه بحرافات است که شاید بطیری در میان ادیان عالم و بلکه افسانه‌های قدیم هم ندارد . علاوه بر این پیچیدگی منظومه عظیم و پر عرص و طولی که مابنی انداع نموده بی اندازه پهنور و جامع و محیط و دارای داستان دراز است .

از پیش از دو قرن نامن صرف تحقیقات ریهدی در منشأ عقاید مابوی و کیفیت تشکل آنها بعمل آمده و مخصوصاً در صرف پنجاه سال اخیر در این زمینه مدعی ریهد نگار برده و رسائل و مقالات بشمار تألیف شده است . عقیده‌های مختلف یکی بعد از دیگری طرح و متروک گردیده است و بطور خلاصه آنکه چند دینی عقیده ربه دادن عقیده مابوی بفلسفه هندی رایج بوده و بعدها پس از اکتشاف آثار مکتوب در ترکستان چینی درشش نقطه در حوزه تورفان که چند هزار قطعه بوده و چند صد قطعه از آن آثار مابوی و در زبانهای مختلف بود مخصوصاً در زبانهای ایرانی میانه یعنی پارسیک (یا پارسی جنوب عربی) و پارسی (بهلوی اصلی) و سغدی جمعی از محققین مابین این عقیده شدند که عقاید قدیمی ایرانی و مخصوص عقیده زروانی و بعضی طریقه‌های غیر رسمی و بدعت آمیز زردشتیان در دوره اواخر اشکانیان و اوایل ساسانیان در ترکیب و بنیان

هایی بوده و قسمتی مهم از عقاید «گنوسی» رایج در سوریه و بین‌النهرین و عقاید قدیم بابلی و ایرانی با صبغه گنوسی دارد) درمنع و منشا اصلی آن اهمیت زیادی داده شده است و بنا براین اگر آخرین تحقیقات و عقاید را در این باب خلاصه کنم میتوان گفت که هبات مجموعه تعلیمات مانوی معجوبی است حاصل از ترکیب (Syncretism) مسیحیت «گنوسی» سوریه و بین‌النهرین و عقاید قدیمی بابلی و فلسفه هلنی یا یونانی جدید و عقاید ایرانی زردشتی و غیر زردشتی. مانی که از طرف پدر و مادر ایرانی و ایرانی (یعنی ایرانی یونان دوست) و از حیث وطن بابلی بوده و از حیث مسکن و نشو و نما در محیط مغسله یا هاندائی قدیم در میسان بدوران آمده و بواسطه مسافرت‌های خود در مشرق و مغرب مابین بودائی و مسیحیت و مخصوصاً طریقه‌های «گنوسی» بازیلیدس (Basilides) و والتینوس (Valentinus) و مرقیون و باردیسان و غیره آشنا شده بود آن عقاید گوناگون و فلسفه را قالب ادعای خود ریخته و منظومه جدیدی بوجود آورده که با قوت و نفوذ تمام آن دین مستقر وی در جهت اربعه از مرکز خود انتشار گرفته است و چون روح آن عبارت از نور نجات بود مورد حسن استقبال بابلی‌ها و ایرانیان و مصریان و مسیحیان سوریه و مغرب زمین گردیده است و در واقع مانی با اطلاع اولی از مذاهب «گنوسی» رایج در آسیای غربی و طریقه مغسله بطور غیر مستقیم عقاید قدیمی بابلی و هم‌حلینرم سوریائی را اقتباس نموده و بر آن مایه کمی از عقاید مذاهب غیر رسمی ایرانی و مایه بیشتری از عقاید مبتدعه «گنوسی» مسیحی اضافه و ترکیب نموده است. شاید وی از همه بیشتر تحت تأثیر طریقه‌های مرقیون و باردیسان در آمدن و بالاخره با اعمال قوه نبوغ و ابداع خود دستگاه عظیم و کاخ بلند پهناور بسیار پیر پیچ و خم و پر تشکیلاتی بی‌افکند که شاید هیچ مذهب و طریقه‌ای باین بسط و باین درجه پهناوری و «تودرتو» وجود ندارد.

خلاصه آنکه پس از آنکه باور دین مانوی را اساساً یک منظومه بودائی و هندی فرض میکرد و بورکیت (F.C. Burkitt) عناصر مسیحی آن را غالب و اساسی فرض میکرد و رایتسن‌شتاین (R. Reitzenstein) به پیروی از بوسه (Bousset) آن را مأخوذ از عقیده

بجای رمر آهیر ایرانی میدانش و بنویست (E. Benveniste) و بیبرگ (H.S. Nyberg) هم این عقیده را تقویت نموده و آنرا با عقاید فلسفی زروانی ارتباط دادند. شیدر^۱ با تغییر عقیده اولی خود آنرا از همه بیشتر به مسیحیت عر رسمی و «گنوسی»^۲ هلنست مرتبط شمرد. در این اواخر ویلن گرن (Geo. Widengren) تحقیقات جدیدی در جنبه مالی آن و عقیده آن با عقید آگدی و خصوصاً مذهب تموز نموده و سودربرگ (Torigny Save Soderbergh) جنبه هاندائی آنرا بدلائل زیادی تأکید و تأسد نموده و جداً سعی در اثبات این نظر کرده که اصل طریقه هاندائی قدسمراران آن است که غالباً تصوّر میشود و شباهت های فوق العاده ای بین زبور مابوی قبطی توماس و نوشته جات هاندائی پیدا کرده است^(۱). در اینجا یث جمله معترضه می خواهم عرض کنم و آن اینست که اینجا بسبب داینکه می توانم دعوی شایستگی اظهار عقیده خاصی در این باب یا تأیید و ترحیح یث عقیده ارمحققین متخصص مردیگری داشته باشم و آنچه در این خطابه بیان میکنم جزئی از آنست که از کتب و مقالات محققین غربی جمع آوری نموده ام تا مایل زیادی باین نظر دارم که **مقتسله**^(۲) که مائی بقول ابن الندیم در بین آنها شو و نما یافته بود همان **هاندائی** های قدیم (در واقع **هاندائی** های ابتدائی یا اسلاف **هاندائی** های قرون بعد) یا قسمتی از آن هستند و مائی استخوان بندی اساسی و ابتدائی قسمتی از دین خود را از عقید «گنوسی» **هاندائی** قدیم اخذ کرده است و اگر چه اغلب بدلیل قول ابن الندیم که گوید «پدر مائی که از طرف هائف مأمور ترك گوشت و شراب و معاشرت با اسوان شد از طیسفون به میسان رفته و به **مقتسله** که آنها نیریز و همین احکام بودند» پیوست چون **هاندائی** ها از این اعمال پرهیز ندارند یکی بودن **مقتسله** و

(۱) زبور توماس قسمی از زبور قبطی مابوی است و عقیده محققین این توماس که زبور باو اسناد داده شده همان توماس تنسمائی است و زبور در هم در ربع اخیر قرن سوم مسیح نوشته است و سودربرگ عقیده دارد که این زبور در فلسطین و در بک محیط هاندائی مشرب نوشته شده است. (۲) این مرقه و قوم که همراه اسم اصی بومی آنها صورائی است بطن قوی همین صابین مذکور در قرآن و صابین اصلی کتب اسلامی (نه صابین حرانی) بوده اند.

ماندائی‌ها را قبول کرده اند چنانکه پلدرسن (Johs. Pedersen) استدلال نموده است (۱) و شاید عدم اشاره در نوشته‌های مابوی بحضرت یحیی نیز مؤید این تردید شود ولی ابن‌الندیم مفتی را « صابة البطایح » که همان صابین ناحیه میسان باشند یکی می‌شمارد و گوید مفتی قائل به غسل در آب هستند و همه آنچه را هم که می‌خورند قبلاً می‌شویند و این کارها عیناً با فراط در ماندائی‌ها (صوبه یا صبه) کنوسی معمول است. بعلاوه بدلیل قرائن متعدده طرز قوی بر آنست که هسته آن قوم که بعدها به ماندائی معروف شدند و هم کنوس در مقر قدیم حوالی آب جاری شمال‌غرب و دجله در اهواز و سوق الشيوخ و کوت عراق ساکنند در قرون اولای مسیحی از فلسطین یا نجا آمده‌اند و بهرحال قبل از مانی در میسان مستقر شده‌اند اگر چه ممکن است بعدها بتدریج هم عقیده‌های آنها از گاهی بگاهی از سوریه و فلسطین نیز متأثر پیوسته باشد و عقاید بابلی و ایرانی که مخلوط به معتقدات کنوسی و مذهب اصلی آنها که مؤسس آن احتمال قوی حضرت یحیی بن زکریا بوده گسردیده است پس از مهاجرت به بابل و میسان بتدریج داخل در آن شده است. بعضی اصرار دارند که طائفه ماندائی و دین آنها خیلی متأخر است ولذا بودن آنها را در میسان در عهد مانی بعید میدانند لکن دلیلی بر آن وجود ندارد که آثار عفا نده ماندائی قدیم تر باشد. اینجانب مهاجرت اولی آنها را به بین‌النهرین در قرون اول مسیحی فرض کرده‌ام ولی بهرحال نه پیش از قرن دوم مسیحی لکن آقای پوئس (Henri Charles Puech) در کتاب اخیر فراسوی خود « مابویت » ص ۱۲۶ اشتباهاً گمان کرده که من استقرار ماندائی‌ها را در بین‌النهرین در قرن سوم یا لاقب دوم قبل از مسیح فرض کرده‌ام در صورتیکه حقیقت آنست که اشخاص در مقاله‌ای که در مجله مدرسه السنة در قیة لندن مجلد بهم نوشته یکی بودن سال و ماه ماندائی‌ها را با سال و ماه قدیمی ایرانی اثبات نموده که عیناً بدون يك روز فرق همان حساب ایرانی را معمول دارند و اکنون در این شکی نبوده و راجع بکیفیت قیاس آن قوم گاه شماری ایران را هم حدس زدم که آنها این حساب

(۱) در عجب‌نامه بسی مجموعه یادگاری ۶۰ سالگی ادوارد پرون .

زمان را از بومیان اصلی محلّ مهاجرت و وطن جدید خود یعنی میسان احد کرده‌اند
 چه در میسان یک جماعت ایرانی از زمین سلوکی‌ها و شاید پیشتر مستقر بودند (۱)
 و چون در کتب قدیم **هاندائی** مثلاً **گینزه** ماههای خود ماههای میسانی اسم
 می‌دهند این حدس قوت می‌گیرد و نظر بر آنکه اسم ماه فروردین در میان آنها دلو و اسم
 اردیبهشت حوت و اسم خرداد حمل است و هکذا اسحاب اظهار کردیم که باید
 میسانی‌ها سال و ماه ایرانی را در موقعی اخذ کرده باشند که فروردین کاملاً با تقریباً
 در دلو واقع بوده و آن حال در اواخر قرن سوم قبل از مسیح بوده و تا آخر قرن دوم
 سر قسمتی از فروردین در دلو می‌افتاده است و مقصود من همان میسانی‌ها بوده نه خود
 قوم **هاندائی** جدیدالورود بن ناحیه که چنانکه ذکر شد بهر حال بطلّ قوی نمیتوان
 قبل از قرن دوم مسیحی بوجود آنها در بن النهرین قائل شد اگرچه شاید بن من
 کاملاً مطابق منظور روشن نبوده است

مذاهب و صریقه‌های «**گنوسی**» چنانکه ذکر شد تلمیق و تألیفی بود از عقاید
 مذهبی و فلسفی شرقی بحالت بین ایران و یونان یعنی بابل و همة بن النهرین و سورته
 و فلسف و مصر که تحت تأثیر **هلنیزم** (Helénisme) یعنی فلسفه یونانی بعد از
 اسکندر و بیشتر فلسفه اشراقی از یک طرف و الهیت ایران و بابل از طرف دیگر
 بوجود آمده و مخروح شده و ترکیب یافته و یک تهت و صریقه عرفانی منتشر در آسیای
 عربی شده بود که اگرچه مبدأ آن بقرون آخری قبل از مسیح میرسد ولی تشکّل کامل
 و وسعت و انتشار و شعاع و معروفیت آن پس از مریح به عسوت بعمل آمده شهرت

(۱) گنج مینان را که باعث مینان بود یث والی ایرانی که از طرف **آنطیوخوس**
اپیفانیس امیر آن ولایت شده و در یک احد در دوم قبل از مسیح یک صلابه برای مینان
 تأسیس کرد بنا نهاد و در واقع این شهر جدید جاشین **آنطیوخیا** شد که **آنطیوخوس** بنا
 کرده بود و بعد سبیل آبر خراب کرد و آن نیز جاشین شهر اسکندریه بود که اسکندر کبیر در
 اوایل سنه ۳۲۴ قبل از مسیح در همان نقطه بنا نهاد بود و باز بعدها پسیل و طغیان دجله و
 کارون خراب شده بود - صنعت مسایی مستقل شده و پیش از ۳۵۰ سال میلاد خود را حفظ کرد
 تا وقتی که اردشیر بابکان آن را منقرض نمود - **مقدونی** از عده عظیم دردیشان در **بطائج** ج ۲ ف مرید.

واهمیت آن از اوایل قرن دوم مسیحی شروع شد و تا اواخر قرن سوم مورد استیلا و زیاد در همان ممالك سورته و فلسطین و بین‌النهرین و ناحیه‌ی در مصر و ممالك روم شرقی داشت. دین مانی که بزرگ‌ترین و مهمی‌ترین و قوی‌ترین طریقه‌های پیشمار «گنوسی» بود باقی طریقه‌ها را که در واقع بفرق متعدده نصرا بیت بودند تحت الشعاع انداخت. اساس «گنوسی» مانی در مکاشفه و اشراق و معرفت شراقی و عقاید مخصوص نکوسی بود و همچنین فلسفه وجود که ثنوت جزء عمده و نشان آن بود یعنی اعتقاد بدو عنصر اصلی حیر و شر و حکومت آنها در عالم و دیگر همت قوه حلقه که طهر آ‌نشیاً آن عقاید بابلی را جمع بتأثیر سبعة سیاره بود و خلاص و بخت روح اسای از عالم مادی شر و عودت او به عالم بالا که در واقع این اصول جوهر مرکزی عقاید «گنوسی» است که از تأثیر فلسفه جدید یونانی مخصوصاً افلاطونی مایه گرفته است و بنا بر آن طریقه و سائل در گشودن روح به عالم نور بیشتر عبارت از معرفت بحقایق و رهد در دنیا و امساك از معاشرت جنسی و مناسک است. از جمله عقاید متنوعه و عجیب زیاد «گنوسی» اعتقاد به مادر بزرگ یا خدای آسمانها است که در غالب طریقه‌های «گنوسی» موجود است که شرح آن محتاج تفصیل بیشتری است و بر اعتقاد باستان قدیم یا ارلی و همچنین باستان اولی یا آدم

مطالعه و تعمق در طریقه «گنوسی» بری فهم کاملتر دین مانی بسیار مفید و لازم است ولی شرح کامل و جامع این عقیده (یعنی «گنوسی») و فرق مختلفه و زیاد آن در اینجا ممکن نیست و همین قدر کافی است که گفته شود که مایلین متحقیق و مطالعه تفصیلی و عمیق و محیط در دین و فلسفه نکوسی مانی و عقاید مانویان قطعاً محتاج بغور در مباحث «گنوسی» و از آن جمله مائیدائی که هنوز زنده است و سایر طریقه‌های قدیم آن هستند مانند افیت‌های مارپرست (Ophites) و ناسی‌ها (Nasséens) و پراتی‌ها (Pratae) و شیثی‌ها (Sethians) و قاتینی‌ها (Cainites) و آرخونتیک‌ها (Archontics) و سوری‌ها (Severians) و باربلو گنوستیک‌ها (Barbelo-Gnostics) و ژوستینی‌ها (Justinians) و نیکولائی‌ها (Nicolaitans)

و دوستی ها (Docetae) اریک طرف که خیلی قدیمند و تقریباً همه آنها تحت اسم عام اوفیت می آید و طریقه‌هایی هستند بدون انتساب ست مؤسسی و از طرف دیگر پیروان الکسای (Elkesaites) که یکی از معروفترین و وسیع‌ترین مذاهب «گنوسی» بوده و در حدود ۱۰۰ مسیحی صحرادر مازراء اردن ظهور کرده و اساساً یک فرقه یهودی بود که میخواست مذهب یهود را احیاء و تجدید کند و مؤسس آن الکسای کتابی داشت که بطن قوی مبنی را دیده است و شعبه‌های مختلف این مذهب از آنسوی ها (Essenes) و سمپسائی (Sampsaeans) و ایونی ها (Ebionites) و ماسبوتی ها (Masbothéens) و اوسی ها (Osseens) و فراری ها (Nazarenes) و ناصوراتی ها (Nasoraeans) و هموروپانیست ها (Hemo baptists) که همه این آخری ها از پیروان الکسای و فرقه‌هایی از قوم اسرائیل بودند و هم چنین پیروان دوسیتوس (Dositaeans) از حدود قرن اول مسیحی و پیروان سیمئون معروف ده مغ (مشعل) (Simonians) و مناندر (Menander) و سرنشوس (Cerinthus) و ساترنیلوس (Saturnilos) شاکرد مناندر و کارپکرات از اسکندریه در قرن دوم مسیحی (Carpocratians) و غیرهم و بیش از همه اینها چهار مذهب یا طریقه خیلی معروف قدیم «گنوسی» مسیحی که تقریباً بلاشک کم و بیش منبع ارشاد و توحیدی سرمشق مانی بودند و آنها عبارتست از طریقه بازیلیدس (Basilides) که در قرن دوم در ابط کیته ظهور کرد و طریقه والنتین (Valentin) که در وسط قرن دوم مسیحی تعلیم کرد و مرقیون (Marcion) و باردیسان از اورفه که همه آنها یکی بعد از دیگری در قرن دوم مسیحی در بین ۱۳۰ و ۱۹۰ مسیحی ظهور و انتشار یافت (۱) و داستان آنها بسیار مفصل است.

در قرون بعد فرقه‌های مسیحی گنوستیک با صریحه‌هایی مشبع از عقاید مانوی ظهور و در عالم مسیحی انتشار یافتند مانند پرسیلیانیست ها (Priscilianists) در

(۱) مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف گوید مانی در بسیاری از کتب خود مرقیونیه و دیسانیه را ذکر نموده و مانی مخصوص برای مرقیونیه در کتاب خود کثر و مانی دیگر برای دیسانیه در کتاب سفر الاسفار خود اختصاص داده و هم چنین در کتب دیگر خود

اسیانی از اواخر قرن چهارم مسیحی و **پاولی سین ها** (Pauicians) در ارمنستان در قرن هفتم مسیحی و **بوگومیل ها** (Bogomils) در بلغارستان در قرن دهم و یازدهم مسیحی و **پاتارین ها** (Patarines) در قرن دوازدهم مسیحی در **بوسنه** (Bosne) و ايطالی و **کاتار ها** (Cathares) که بقول معروف ۷۲ فرقه بودند در حوالی **میلان** (Milan) و **آلیژنزی ها** (Albigensians) در جنوب فرانسه در قرن ۱۱ و ۱۲ تا قرن ۱۵ که تاریخ بدعت و فتنه این مذاهب مسیحی نیمه مابوی خود داستان بسیار مفصلی است و اخیراً **استون رونسیمان** (Steven Runciman) از دارالفنون کمبریج کتاب مفیدی تحت عنوان « **مانویت قرون وسطی** » راجع به این فرق مسیحی نیمه مابوی در پیش از دوپست صفحه نوشته است .

مطالعه کلی شرح کافی راجع به **گنوسیات** ها در دائرة المعارف مذاهب و آداب **هستکس** و نیز ناچدن در کتاب نفس **آلماریات** برآسه بعنوان « نوشته های مابوی » پیدامیشود .

در درس بیر طریقه مزدکی در قرن ششم از دین مابوی مشتق شده بود . درحاله این مطالب راجع به عقاید محققین در اصل و منشأ دین مابی باید گفته شود که بحسب تحقیق صحیح اگر چه مابی از همه مذاهب و ادیان معروف برد او کم و بیش (مثلاً از بودائی حینایی که از زردشتی و زروانی قاعدی بیشتر و از نصرانیات بیشتر) و از طریقه های « **گنوسی** » بیش از همه (و مخصوصاً از **هرقیون**) افکاهی اخذ نموده اند پس این فقط ترکیب قشاست نمود بلکه اساس و روح آن از خود مابی بوده و مؤسس این مابای عطیه و زبده بی آن خود آن شخص عجب بود و رنگهای ادیان معروف دیگر عارضی و عمده برای سهولت شرح دین مابی در ممالک دیگر و بین اقوام هندی و زردشتی و عیسوی بوده است و تلامذه مابی عادت داشتند که هر کلمه و اصطلاحی را حتی اسمها را و نام ماهها و حقایق را نیز برسان قومی که تبلیغ میکردند ترجمه نمایند مثلاً اسامی حیدره سامی را به سام و نریمان ایرانی (اوستائی) **بیرمه** که لقب گر شاسپ است) تغییر میدادند . معادل سامی نریمان یعقوب است که

در نوشته‌های سریانی ما یونان استعمال شده اسم در بدون هم در میان حدابان مانی آمده است.

بعقیده مانی دین حقیقه سابق هم مخرب شده و کتب صبی آسمانی و تعیمات حقیقی و بی شائبه از میان رفته و خود صاحب مؤسسه آن ادیان آنها را تحریر و منقوش ساخته‌اند مانند **حاماسپ و آسوکا و یهودای اسخریوطی**.

شرح عقیده مانوی چنانکه باید تحت به بیان بساطت و وقت وسیعی است و البته برای آقایان متحدین معتقد بمطالب موافق عقل و منصف و بقول هر یکی اشخاص **« راسیونالیست » (Rationalistes)** بسیار دل‌انگیز است و خلاصه آن که باید بدان اکتفا کنیم آنستکه اساس دین مانی بر دو اصل یعنی حیر و شر، نور و صلمت و سه دور یعنی ماضی و حال و استعمال مبنی است. منشأ کُلّ و اصلی وجود و در واقع خدای مروت دوتا است که یکی را نور و دیگری را ظلمت می‌نامیم. در منابع ایرانی این دو اصل را « دو بن » نامیده‌اند. در بدو هر یعنی در اول و قبل از حیثیت خلقت و دنیا این دو اصل جدا و مستقل و منفک از هم بودند که آن دور را مانویان ماضی می‌نامند. قلمرو نور در بالا و متوسط به شمال و مشرق و مغرب بوده و مقرر صلمت در پائین و تحت در جهت جنوب بود و گرچه هم هم حدود بودند سرحد فاصلی داشتند و بی‌مشی در کار نبود. بنا بر بعضی بیانات از قسمت جنوبی فضا بر يك ثلث متعلق شور بوده و لذا وسعت قلمرو نور پنج برابر قلمرو ظلمت بود. هر يك از این دو اصل در قلمرو خود ساکن و آرام قرار داشتند. عالم نور دارای همه صفت خوب بود و نظم و صلح و فهم و سعادت و سازش در آنجا حاکم بود ولی در عالم ظلمت اغتشاش و بی‌نظمی و کثرت مستوای بود. گاهی بن دو اصل را بعنوان دو درخت نامیده‌اند یکی را درخت حیات و دیگری را درخت مرگ (شبهه شجره طیبه و شجره خبیثه در قرآن) در قلمرو نور پیر عظم حکمران است (که معادل زروان زردشتیست و گاهی « برای سروشاو خوانده شده) و در قلمرو ظلمت پادشاه تاریکی (که معادل اهریمن است یا شیطان دین مسیحی). قلمرو نور از پنج ناحیه: مسکن موجود آمده که پنج عضو خدا یعنی

هوش و فکر و تأمل و اراده و «**اثون**» های بشمار (موجودات جاوید و مطهر خدا) در آن ساکن هستند. قلمرو ظلمت هم از پنج طبقه روی هم دیگر موجود آمده که از بالا بیانی عبارت است از دود بزمه [که ظاهر آنها که در مآخذ عربی هم ذکر میشود همانست (۱)] و آتش بلعنده و باد محرب و آب لعنی و طللمات. این پنج عالم را پنج رئیس یا **آرخونت** اداره میکنند با شکل دیو - شر - عذاب - ماهی - افعی و این اشکال همه در پادشاه ظلمت که سلطان بزرگ آنها است جمع شده و در مقادیر آن پنج عصر پنج فلز یعنی طلا - مس - آهن - نقره - قلع و پنج صم یعنی شور - ترش - مره - تند و تیر - بمره - تلخ وجود دارد و در هر کدام از پنج طبقه ظلمت نوع مخصوصی از موجودات دورحی بر است یعنی دیوان دوپ - چهارپایان - طیور - ماهی ها - حریندگان. نور سحر در قلمرو خود ماسد ذات مفیم در قصر هانه قائم بود ولی ظلمت و شر

مانند بئ حوك در کثافت می غلطید و از ریاله و پاپا کی جشنود میبند و مثل مار در سوراخ کشیف خود حریده بود. در احواله قلمرو ظلمت کشمکش رزاع و جنگ دائمی و حله و هجوم پی در پی دیوان مهند بگر و دریدن و بلعیدن و خوردن یکدیگر و اشتهای وحشی و بهیمی بطور دائم وجود درد و دائماً در حال جوش و خروش است و رونه بالا مسوی عالم نور هجوم می آورد ابتدا درخت حیات (یعنی عالم نور) که از وجود درخت مرگ و عالم طللمات اطلاع داشت خود را پنهان میداشت که دیده بشود و شر را بهیچان بیورد ولی موجودات عالم طبیعت یعنی میوه ها و شاخها و بهالهای مشعب از درخت مرگ که ابتدا از وجود درخت حیات اطلاع نداشتند بر حسب طبیعت خودشان بحال برخاسته و در این کشمکش سرحد فوقانی یعنی حدود قلمرو خبر به نور رسیدند و ناگهان درخشانی نور را دیده مجذوب و معتور گشته و میل و اشتهای آن پیدا کردند

(۱) در کتاب **البحر الزخار الجامع** لهذا **أهلب علماء الأمصار** شیخ **أحمد بن یحیی المر قنزی المهدی الدین الله** موسی در سنة ۸۴۰ گوید که عقیده ما یونان هر گاه از نور و ظلمت پنج حس است که چهار تا نفس و یکی روح است اما نور عبارت است از آتش و هوا و باد و آب و روح آن سیم است و این صفت حریق و سباهی و صمود و مع (صاف) و روح آن دود است که نزد آنها باسم همامه معروف است.

که با اردوی دیوان خود با بن قلمرو و سگانه حمله کرده آنرا تسخیر کنند یعنی آنرا، بلمعه جزو وجود خود سازند در مقابل این خطر یدر عظمت برای دفاع خود اعوان خود را بجنک نفرستاد و چون بر حسب طبیعت خوب خود از هر نوع وسائل جنگ و اسلحه و لشکر کشی مستقیم محروم بود و برای جنگ با دنیوهای عالم سفلی سلاحی در اختیار نداشت خود بمدافعه و مبارزه برخاسته و بر آب شد که دشمن را با جان و اصطلاح مخصوص مانویان «من» خود دفع نماید و برای این منظور يك موجودی با شكدر اولی از خود تراوش به خلق میکند که « مادر حیات » است و او هم يك جوهر علوی دفع میکند که « انسان قدیم » یا انسان رلی است (که در قالب تعبیر ایرانیان خشناوند او هر مرد نامیده میشود). احداث این دو موجود اولی ایحد پدر عظمت (یا رب الارباب) است. انسان ازلی با پنج پسر خود به پنج عنصر نورانی یعنی هوا - باد - روشنائی - آب و آتش که اسلحه او به « جان او » هستند و در جلو او ملكي باسم تحشيط با تاج طفر بر سر سرحد پائین نزول میکند و باطلعت در میآویزد ولی مغلوب میشود و دیوان پسران او را درینده و میخورند.

این فرستادن انسان ازلی و شکست او اصل امتزاج است و در همان حال منشأ نجات هم هست. آنچه را که صمت بلعیده روح پسر خداست و آن پسر نیز جلوه ای از روح پدر خودسود و بنذا يك جزء رنده و نورانی جوهر خدا در قلعه صلمت بوقیف شده است. اگر چه بر حسب طاهر آغار امر با غلبه شر مشهود میشود ولی در این کار يك عایت و قصد نجات بود. و میتوان این شکست و بلعیده شدن روح انسان ازلی را بدست دیوان يك فدکاری اختیاری تنقی کرد که خود خدا بآن راضی بوده و خود ایشکار را بعمل آورده تا بدین طریق اشتاهی ماده را تسکین نموده و باهضای قسمتی از نور طلعت را در جنگ آورده و تحت حکم و تسخیر خود نگاه دارد و در واقع این خدعه جنگی بود که کامیابی در آن بلامال بخیر و صرفه اساسیت و نور تمام میشود و بدین طریق فساد و خرابکاری شر را محدود ساخته و بتدریج مغلوبیت ماده را بهتبه میکند مانند سرداری که برای نجات دادن کژ اردوی خود پیش قراول خود را بدشمن تسلیم میکند

یا چوپانی که برای احترام از دست دادن گله خود يك مره را در چراگاه بگریه میدهد .
چون حیات مخالف طلسمت شده است لذا روح الهی دیوان را مسموم میکند ولی با وجود
این طلسمت ها تقلاً میکنند که این ماده سمی را که هضم کرده اند در خود بگه دارند
و صیدی را که آنها را بدون اراده و شعور خودشان بعام نور انصار میدهد اسیر نگاه
درند و برا که احساس میکنند که اگر این ریدگی از آنها گرفته شود این کار موجب
مرگ و هلاک قطعی آنها خواهد شد و از طرف دیگر این اسیری جزئی از نور موجب
آن میشود که خدا محبوب شود در بجات روح خود که با دیوان مروح شده اقدام کند
و برای بن منظور پدر عظمت سعی میکند و سائلی تهته کند که طلسم را معلوب ساحه
و نور عبوس را آزاد گرداند . نخست به نجات اسان ازلی پرداخته میشود ، وی در
موقع مغلوبیت و سقوط در قعر در طه های دورخی بکلی گیج و بیهوش شده بود بعد
بهبوش می آید و پیدارش هفت بار تصرع میکند پس خدا يك موجود دومی خلق و دفع
میکند که آن « دوست انوار » است [در پهلوی فریوسف در سفیدی تریشخ (که
همان نیرو سمنه اوستا است) و گاهی روشنان فریا ننگ] . او هم بان بزراه (پناه)
را که معمار در راه است بوجود می آورد و وی هم روح زنده با روح زندگان را ایجاد
میکند . احداث این سه موجود هم اتحاد دوم خدای برک محسوب میشود روح زنده
با پنج پسر خود (در زبان ایرانی سفیدی **هوراسپند** و فارسی **مهر سپند** که عبارتند
از پیرابه تجلی (بایرانی پاهرگ نیمد) و پادشاه شراعت (بایرانی دهی نیمد) و الماس
نور (بایرانی دمیس نیمد) و پادشاه افتخار (بایرانی زند نیمد) و فرشته حامل (اطلس
یا **اوموفور** بایرانی **مانیڈ یزد**) که حکم امشاسپندان دین زردشتی دارند پس احد
منطقه یا قلمرو طلسمت پائین میرود و يك نعره ناقب و نفوذ کننده بر می آورد که آن خود
وجود مثالی اصلی دعوت به بجات است و اسان ازلی سقط هم بان يك جواب پر خروش
و اعتماد کننده میدهد . این دعوت و جواب در عقید مانوی دو مظهر الهی میشود
بسم **خروشتنگ** و **پدو نجتگ** و هر دو هم چسبیده سوی روح زنده و ما در حیات

مکسوت جواب می آید. پس روح زنده و مادر حیات مجدداً پائی رفته و اس بار بداخل طلعت میروند و روح زنده دست راست خود را بسوی اسان ازلای دراز میکنند و وی آنرا میگیرد و محبوس را از طلعت بیرون کشیده و از قیدی که طلعت آنرا احاطه کرده بود آزاد میسازد. وی از دوزخ خلاص شده و بالامی آید و به همراهی دوقوه الهی یعنی دعوت و جواب به بهشت نور و وضی سموی خود میرسد. وی اولین شهید و اولین نجات یافته است و مثالی ر سقوط و ابتلاء و نجات ما است. دراز کردن دست راست رمزی در میان مانیان شده و معمول گردیده بود.

بدستگاه انسان ازلای که پسر مادر احمیه و پسر خدا بود پنج عنصری را که اسلحه وی و در واقع جان وی بود در عالم طلعت عقب گذاشت و نجات این جوهر (یا حواهر) نورانی که آنجا آلوده و ضعیف و مدفون در فراموشی و شکنجه و بهوشی مانده بود علت غائی و مقصود یگانه تئیس و تشکیل دنیا است.

مأمور این اقدام یعنی ایجاد عالم روح زنده است که در نوشتجات ایرانی گاهی **غریوژ یونندگ** و گاهی **مهر یزد** و در سغدی **رام را توخ** خوانده شده است. وی به کمک پنج پسر خود سران دیوان را محازت نموده و اربوبست آنها که میکند ده آسمان و ارگوش و مدفوعات آنها هشت رمی و ار استخوان آنها کوهها را میسازد و آن ده فلک را آن فرشته که «پرایه تحلی» نام دارد مأمور نگاه داشتن در بالا است (۱) و هشت زمین را یکی دیگر که اسم آن حامل و در زبانهای هرنگی باخذ از یونانی Omophore گویند و معادل اطلس یونانیان است (در زبانهای ایرانی مانبدیژ دنامیده شده) روی دوش خود نگه میدارد و بعد روح زنده را آزاد کردن نور پرداخته و آنرا سه قسمت میکند از قسمتی که از تماس با طلعت صدمه ندیده آفتاب و ماه را عمل میآورد و از (۱) در یک قطعه مابوی بریان پارسی از **تورفان** جایی آمده که روح زنده هفت سیاره را محکم بسته و رنجبر کرده و آنها مادرزدها در آسمان پائین (السماء الدنيا) بست و برای آنها آتکه آنها فست را پیرشانند در موقع اقتصاد و مرشته یکی یکی مده بر آنها گذاشت (در کتاب شعاب در مابویت باسف **جکسون** نقل شد) طامراً دوازدها همان چودهر و حوزهرین است که در منابع نجومی ایرانی هم دوازدها شمرده شده است و در اصطلاحات نجومی اسلامی سر در مده ذکر مطلق سراد چودهر صبت قمر است که فست پائین باشد.

قسمتی که امتزاج کمی در آن راه یافته ستاره هارا تولید میکند. برای آراد کردن قسمت سوم که بیشتر آلوده شده حاجت به تدبیر و مدت است و برای این امر برائس تضرع و التماس و درحیث و اسان ازلی و روح زنده یندر عظمت دست مخلقت یا ابداع سومی میرند که شخص عمده آن رسول سوم است که در منابع ایرانی زبان **میترا** و گاهی **رشن شهریزد** و گاهی **فریسه** و گاهی **مهریزد** خوانده شده و او پدر ۱۲ «دوشیزه نور» است که معادل ۱۲ سرخ است. این رسول سوم عالم را باین طریق نجات میدهد که بتدریج ماشینی تشکیل میدهد که نور محموس را در آورده و صاف کرده و علوی میسرد. چرخهای ماشین فلکی عبارت است از چرخهای **د** و **آب** و **آتش** که آنها را یکی از پسران روح رسد یعنی «پادشاه افتخار» (دیرانی **ژلندیید**) و هم چنین آفتاب و ماه میچرخند. در ۱۵ روز آو هر ماه فمری جوهر آراد شده یعنی تمام احزای نورانی که ارواح اموات مؤمنین هستند بوسیله **یت** «ستون نور» (دیرانی **موتهمیت** بر رگت) بزورق ماه یعنی **هلال** میریزند و آن کم کم پر شده بدو میشود و ۱۵ روز دوم ماه آنها از ماه بافت منتقل شده و از آنجا بوطن سماوی خودشان میروند. بعلاوه رسول سوم در جلوه منور عربان خود بشکل «دوشیزه نور» در آفتاب بصورت **انث** بدیوان بروگاهی بصورت **د** کور بدیوان ماده طاهر میشود و شهوت آنها را تهییج کرده باعث آن میشود که نوری را که بلعیده اسد بانطفه خود پراکنده کنند و «گناه» آنها بروی زمین می افتد و از قسمت **نر** **آب** **یت** عمریت دریائی تولید میشود و «الماس نور» بانیره خود او را میدرد و از قسمت **خشك** آن پنج درخت میروید که همه نباتات از آنها بیرون میآید. از طرف دیگر شیطان مؤت (بفارسی **دروخشان**) بواسطه چرخ خوردن **دائرة منطقة الروح** که بآن چسبیدماند دوار و نهزع پیدا میکنند و باین علت جنین ها سقط میکنند که بروی زمین فکند شده جوانه های درختها را میخورند و با نور دفع شده و نطفه توأم گردیده و در تحت تأثیر شهوت بهم اتصال پیدا کرده نسل شیطانی خود را نوالد و تکثیر میکنند و باین طریق عالم حیوانات بوجود میآید. ظهور رسول سوم ماده را که شکل آرو حصر تجسم کرده بوحشت می اندازد که مبدا

اسیر او از جنگش بیرون مرود و برای آنکه آنرا خیلی محکم در بندهای خود نگاهدارد این طرح را میبرد که قسمت اعظم وجود خود را در بطن موجود شخصی متمرکز نماید که کفّه مقدر موجود الهی باشد پس دو دیو یکی نر و ناسم آشقلون و یکی ماده نسم نمرائل مأمور اجرای این نقشه میشوند آشقلون همه حنین هدی سقط شده را میخورد تا تمام نوری را که ممکن است در آنها باشد در شکم خود فروبرد و بعد با نمرائل حفت میشود باین طریق از او دو انسان اولی دیبائی زائیده میشود یعنی آدم و حواء که در مآخذ ایرانی کیهانگرد (کیومرث) و مژدیاسگت خوانده میشود. در واقع نوع انسانی بر اثر یک سلسله اعمال نهرت انگیز تناسلی و آدم حواری بوجود می آید و لکنه این اصل شیطانی را حفظ میکنند. بدن که شکل حیوانی دیوان در رک است و شهوانی که وی را به حفت شدن و تولید جنس سوق میدهد در واقع بر طبق نقشه ماده بطلمت روح و رانی را که بطور لابنتاهی بوسیله تناسل از جسمی بجسم دیگر انتقال میدهد در اسیری خود نگاه میدارد چون قسمت اعظم نور محسوس در دلمب در آده جمع شده (یعنی بیشتر در آدم و کمی در حواء) لذا وی واعقاب او مقصد مرگری عمل نجات دادن میشوند

دعائیه داستان آدم و حواء و قاین و هابیل و دختران آنها و شیث بقدری خرافی و موهوم و پراز عسافه های حیلی عجیب و کسالت انگیز است که با آنکه حد و دستگاه بدن مانی است و سر تدفیه قصه خود ری بوده حر در تنصیف جمع و محیطی بقصد استقصاء تاریخ مانویت ذکر مشروح آن مناسب بنظر نمی آید و طالبین این قصه ها بکتاب الفهرست ابن التیم و آتنا آرخلای و تنصیفات آوگوستین و مخصوصاً کتاب تئودور بارکنای سریانی میتونند مراجعه نمایند. همین قدر برای ختم داستان دور اول با ماضی و وصل آن به حال میگوئیم که آدم بدست ماده (باطلمت) کور و کور و بیهوش و از خود محروم و گمراه و فراموش کار و دست باطل الهی خود دور شده بود و جان او که بدن معنوی وی شدت بسته شده شناسائی خود را گم کرده و بیهوش افتاده بود و وحشت آور و بد و پیر از غلط و حریص و ستقیم بطن موجود ناسدی بود که در جنگال دیوان و در

نصف آبها بود. در بک حواب مرگ و حیثیت مستغرو بود و بهی توانست سر پنداشتند. چون قسمت اعظم نور سقوط یافته واسیر در او متهمر کر بود (در حواء کمتر بود) نجات دهنده‌ای برای نجات او فرستاده میشود. این منجی که بسم «دوست» خوانده میشود «پرخدا» است و در بعضی روایات همان اسان رلی است و گاهی او هر مزد و خردی هیشهر و گاهی «عیسای متعالی» خوانده میشود و ماریان باو «عیسای منور و درخشان» می‌گویند

وی تاسیح عقب نجات دهنده و اصطلاح معمول کتب مانوی «خدای نو» ب همان «نو» (۱) بود که میخواهد در آدم روح خودش را که گم شده و در محس ظلمت زنجیر شده نجات دهد.

وی آدم را بیدار میکند چشم‌های او را باز کرده او را وامیدارد که بلند شود و لباس بپوشد و او را بحرکت میدارد و روح حاضر و زحیر کش او را که در میدان هائده است باو نشان میدهد و اصل دوزخی بدن او و منشأ آسمانی روح او را باو آشکار میسازد و «مگوس» را باو عین ساخته و پرده بر میدارد یعنی بر واقع معرف همه اشیاء و کُل آنچه بوده و آنچه هست و آنچه خواهد بود.

آبوقت «آدم خودش را معین می‌کند و می‌داند کی بوبه» و روح اسان سعید که بهوش آمده تصفیه شده احکام عبادت و رفق «رب حوب» را پذیرفته بدن مرده را دور انداخته و برای جودانی آزاد میشود

پس از این جریان داستان و آینده دنیا و تاریخ بشریت باحریت و عمل متواری توأم است یعنی انتشار شر که عبادت است او امتراح نور و طلعت و حموس تدریجی نجات. همه حوا همیشه در عالم بک قدرت تئانی در کاد است یعنی بک «قدرت فعاله» خلاق و حامی و آشکار کننده و بک «قدرت اعلی» را آزار کش که روح است در عالم و روح عالم است این قسمت در جوهری خدا در تمام اجسام و مخصوصاً در نبات و حیاه و تنه در حته و میوه‌های آنها مروج شده و در گوشت حیوانات و مردم حموش و مکمون گردیده است و این (۱) کلمه یونانی است (NOUS) که اصطلاح حکما و مخصوصاً شرافتوں معنی عقل کنی استعمال شد

روح زنده عالیاً باسم و صورت دهری و مثال عظیم «عیسای آزارکش» ذکر و تشبیه و با آن یکی فرض میشود (*Jesus patibilis*) که صورت مظلوم و دردناک عیسی منور درخشان متضاعد است و او را نجات میدهد.

در اینجا باید گفته شود که اگر چه مابین و قتی که از رُسل سبب حرف میرند و از بودا و زردشت و غیره اسم هر د عیسی را بر در دهن آنها ذکر میکنند و آنرا عیسی ظاهر در اورشلیم مینامند که خود را رسول او و حاتم انبیاء می‌شمارد لیکن عقیده اوست به عیسی بقدری عامض است که بدون عور در بیست مانوین و اعمال و هم فهم آن دشوار است و با آنجا که هر فهمیده ام ظاهر آیت عیسی نور یا درخشان متضاعد راقائل است که اریلی است و حرر عناصر و اعوان خدا بلکه در دین حدایان از ازل بوده و مانوین معرب او را عیسی درد پذیر *Jesus impatibilis* نامیده اند و همانست که بادم بردن شده و او را هدایت کرده دیگر عیسی آزارکش اورشلیم است که در اگر چه شکل انسانی ظاهر شده ولی نور محض است و نه از طبیعتی متولد شده و نه در زده شده و سوم عیای یهود است یعنی شخص شبیه به عیسی که در اورشلیم پیدا شد و دارای بدن طمست بود و یهود او را اشتباه گشتند و بنا بر روایت کتاب **الفهرست** مابین عیسی معروف بین مسلمین و نصاری را شیطان میدانست و در خانه باید باز گویم و آنه انعم.

عیسای دومی که رسول الهی در اورشلیم بود در واقع روحی بود و ازین اگر چه فلکی و غیر دیانی بود در ماده مصلوب شده که در آن روح منور او مروح گردیده و در واقع تمام عالم صلیب نور است و مخصوصاً درختها که در آنها قسمت بر رگی از جوهر الهی تمرکز یافته و در واقع چوب صلیب عیسی هستند. پس آینده دسوق ریح شریب حران مصیبت و آزار حدائی است که خود نجات دهنده خودش است و با جهت اصطلاح مجی و نوحی در بیست آن استعمال میشود. هر و تریاق دردناک پهلوی هم است و دنیا عیسی است که در آن دیوان طمست نور را زنجیر کرده ندولی در همان حال این محبس برای قوای طمست هم یک دوزخی است که مظلوم و خود گرفتار و قدری معتدل شده اند. ماشین عظیم فلکی دائماً می چرخد و چرخ آن ۱۲ دلو دارد که عیسی برای نجات ارواح

برقرار کرده و علی‌الاقبال در آن نور را که یگان یگان از اعماق شب مادی و ارضی آزاد می‌شوند. یعنی ارواح درجه‌های اموات را جمع کرده و آنها را به ستون نور متصاعد می‌برد و آنرا همچنانکه گفته شد وسیله زورق و کشتی ماه و آفتاب ماضی بهشتی خود می‌رساند و مرور سالها و قرون عایه و عنصر الهی که از طرف دیوان بلعیده شده بود آزاد و از ظلمت خلاص می‌شود و حیات ماده‌ی پیر بندریج و بی می‌شود.

ولی این حرمان بطبیعی آزادی نور بواسطه گناهان انسانها معوق بر و لنگ تر می‌شود و مادامیکه مردم به متراح علاقه دارند و برخلاف توصیه عیسی به آدم نوع انسان تسلسل و انشعاب می‌یابد و مادامیکه مردم از رابطه جنسی و تناسل خودداری نکنند این انشعاب دوام خواهد یافت تا وقتی که مردم در رتبه نجاتی را که مایه مأمور تسلیم آن بوده پیروی کرده و شرایط نجات و آزادی نهائی و قطعی نورده نهائی دنیا را مهیا نمانند. آنوقت روزهای آخر شروع می‌شود که يك دوره امتحانات و باصطلاح مانویان « جنگ بررگ » خوابه می‌شود و دنباله آن پیروزی دبائی دین عدل می‌آید که قسمتی از دشر که هنوز در ضلالت مایه بودند ایمان می‌آورند. پس يوم الحساب و رفتن ارواح پیش تخت عیسی و جدا شدن میش‌ها از برها و بیکان از بدان می‌آید و بعد از آن پس از سلطنت کوتاه عیسی مسیح و برگزیدن گان خدا بنی (یا فرشتگی) که گون و افلاک را نگاه میداشتند آنها را رها میکنند و زمهرها و کوه روی خود ریخته و بران می‌شود و مصداق اِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ یا اِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ واقع می‌شود و حریق عظیمی پیدا می‌شود که ۱۴۶۸ سال (در يك روایت ۱۴۶۰ سال) دوام می‌یابد که در واقع دوره تصفیه است و عاقبت دبای آمیزش یعنی عالم خلقت معدوم می‌شود. اجرای نوری که هنوز قبل نجات هستند جمع آوری شده بشکل يك « محشمه » آسمان بالا می‌رود و محکومین به مجزات (ملعونین) و دیوان و ماده با آز خود و جنسها حد جدا یعنی زنها و مردها در يك نوع کومه و کتله یا گلوله (Bolos) گرد آمده در قریك حندق یا حفرة مدفون می‌شوند و سنگ خیلی عظیمی روی آنها می‌پوشاند و گاهی

شرح داده شده که جنس مدگر در گلوله و جنس مؤت در قفس با چاله (تافوس) جمع میشوند. راجع به مدت حریبو آخری یعنی ۱۴۶۸ سال و توحیه این عدد حدسهای زده شده مافند آنکه آن مسدوی اتمام يك دوره سالهای شمسی ناقصه و تکامل آن يك کبیسه در سال شمسی حقیقی (۱۴۶۱ سال) بعلاوه يك هفته است ولی يك توحیه فصاحت بخشی هنوز پیدا شده است. اینجا میخواهم باز در جمله معترضه بدو نکته اشاره کنم یکی آنکه کلمه اطلاعات مادی از مذاهب و ادیان دیگر و طریقه های فکری و فسیقه رمان خود و پیش از خود و منابع حقیقی آن اطلاعات موسوع عامه و دری اعتقد است که تحقیق کامل آن سهل است و در آن باب تحقیقات زیادی بعمل آمده و بهر حال معلومات ری در این ابواب باید از متحد سیر مختلف و بعضی ناقص و برخی نالسمه کامل بوده باشد. طهراً بیش از همه منابع اطلاع ری مذهب «گنوسی» قرون اولای مسیحی بوده ولی از خود مسیحیت با ادیان دیگر معروف معلوم نیست اطلاع کاملی داشته باشد.

تورات و دین موسی را ماسد با زبیلیدس و مرقیون سلف خود بکلی مکر است و بورگیت عقیده دارد که وی چهار انجیل را اصلاً بحواصیه و معرفی آنها نداشته و اطلاع او اردین عیسوی منحصراً از انجیل مرقیون و نوشتجات مؤسس آن مذهب رناحدی هم از نوشتجات قدیس پاولوس (بولس) یعنی Datusaron سریانی و شاید از انجیل پطرس بوده است. دیگر آنکه اگر چه مادی در تملیح ترك تناسل پر و بعضی مذاهب «گنوسی» مانند مرقیونی و غیره بوده ولی بقدری در این باب مطالعه نموده (۱) که رواج کامل دین او مستلزم فنی نوع بشر بود. با همه طمعنی که طرفداران آزادی عقید مر بهرام پادشاه ساسانی در باب قتل مادی و تعقیب پیروان او کرده اند شاید حجت آن پادشاه که مقول پیر و فی و مطهر بن ظاهر مقدسی بمادی گفت تو مرجسته ای که عالم را فانی کنی پس بهتر آنست که قبل از آنکه بمقصود خود بررسی ما تر افانی کنیم از نظر سیاست دیوی

(۱) در مآسد چینی از احترام مانویان از صحت و مباشرت مرد با زن و حتی از لمس دست زها سخن رفته درین مآخذ دگری از اجتناب از هوا برای مریس و دین عرین اموات نیز آمده است.

ضعیف و شایسته ملامت شمرده شود. در کتاب **البداء والتاریخ** گوید (جلد ۳ صفحه ۱۵۸) که هر مر (سهوی است بجای بهرام) بمانی گفت بچه چس مرا دعوت میکنی جواب داد به خراب دنیا و ترك آبادی در آن بخطر آخرت وی گفت مر بدن تر خراب میکنم و امر بکشتن او داد در **كتب الشريعة الفقهية محمد بن زکریا** (صفحه ۳۱۵ طبع کراچی) نسبت میدهد که مانویان در موقعیکه نفس آنها را بآنها برای شهوت جنسی نراع میکرد خود را اخته میکردند و نفس را بوسیله گرسنگی و تشنگی آزار داده و خود را چرك و کثیف کرده از آب احساب نموده و بجای آن بول استعمال می نمودند (۱).

حالا برسیم به «رمان سوم» یا «لحظة نهائی» که دور ثالث از ادوار سه گانه و آینده باشد و حاتمه حقیقت و تکوین است و آن عدالت است از رجوع حیر و شر یعنی دو اصل ولی محال ابتدائی یعنی انبکاء مطلق که تنویت اساسی محدداً برقرار میشود. این فرق که تحریر حمله به قلمرو نور و امتراح و معلوئیت نهائی طلعت را مابوس و برای تجدید تشنگی دیگری برای حمده به قلمرو حد و حرور قادر میگردداند و آنوقت انبکاء کامل دو صل و تعالی حرور ایمنی نور در صلح و آرامش قطعی میشود. اگر چه جمعی از مانویان معتقدند که تمام احزای نور الهی و همه حواهری که از روح انیس قدم ارالی محسوس بود در آخر کاملاً و کلاً خلاص میشوند بعضی دیگر بر آنند که برخی از ارواح بواسطه گناهی که در موقع امتراح کرده اند چنان آمیختهگی کامل با ظلمت پیدا کرده اند که غیر قابل تفکیک و خلاص شده اند و بدر عصمت هیچوقت نخواهد توانست آنها را محدداً نزد خود برگرداند و بچوهر خود به پیوستد و پس از يوم الحساب آنها در حدس اندی به ماده سرایت خواهند نمود در این صورت نتیجه مبارزه علیه کامل نور نموده و بی ضایعه نگذشته است.

(۱) در بحث نوشته منی از سنة ۱۱۶۶ مسیحی که محوی جوابی ریکی مأمورین دلائی میسکی که امراطور به عین دولت بنامیت اقراط ماران و صدمه به بحصول صادر نموده و تقاضا کرده که معاند نمیک و اصلاحات لازم را گزارش بدهد (رمانه قانون چسی منذ کور در فسوق ترجمه **پلیو و شاوان** محبة اسبائی عازم - آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۳۴۹) گفته شده که مانویان بول را بجای آب تضرع مذهبی داشته و برای غسل استعمال میکنند.

کشمکش دائمی بین حیر و شر تکلیفی مؤمنین می آورد که دائماً سعی کنند در جسم با گوشت خود ایفکاک دو جوهر را، بعمل نیاورند یعنی اصطلاحات مانویان در روح خود «من اصلی» و «من الهی» و «من زنده» و بیدار نگاه دارند و «انسان جدید» یا «نو» یا «میل خود به حیات» در مقابل «من شیطانی» و «من ظلمانی» و «وحدان تریک» و «بدن کهنه و پیر» هنوز «میل مرگ» دارد اینها اصطلاح مانوی است و معنی آن اینست که مؤمن باید بواسطه «گنوس» یا «معرفت» که جنبه دوگسگی او را بوی آشکار میکنند مجدداً بحود آمده شعور آزاد و روشن پیدا کند و از چهل و اسیری که مانده میخوابد دائماً و را در آن مستغرق نگاه دارد خود را خلاص کند اگر وی کامیاب شود که روح خود را در ایفکاک نگاه دارد پس از مرگ آن روح بوطن منشور اصلی بر میگردد یعنی قلمرو پدر و در عیر این صورت اگر گناه بزرگی برگردان باشد که بدورخ رفتنی باشد محکوم بر این میشود که متوالیاً در اجساد دیگر نرزدگی برگردد و بار متولد شود و دوره دهد، کی را طی میکند که آن «سفسارا» گویند. بجات شخص موسیه «گنوس» یعنی معرفت و نورانیت «طبی» حاصل میشود و عدل بوسیله ایمان بتعالیات فرستادگان نور و هدایت آنها و مخصوصاً تعلیمات مانی که دین حقیقت و نور و تنه، محروم متمدنیت اصلی است و آنچه به «فارقدهیط» باز شده و آنرا بی شائبه نگاهداشته این نجات پیدا میشود. بر خلاف ائم ادیان دیگر حوزه دینی مانی طریقه و سنت «گنوس» را سالم و درست و کامل و متصل و توالی از مؤسس دین «دین طرف بدون تعبیر حفظ نموده و تحویل گرفته و تحویل داده است. مؤمنین مانوی مذهب برینج درجه تقسیم میشوند که درجه پائین تر آنها در عربی سماعی (بفارسی نفوشاکی) و بالاتر از آن صدقن و محتبین و با بر گردگان (بفارسی خرو و هخوان یا آردا و یا بردامد، درواقع واعظ) خوانده میشوند و بعد مراتب بالاتر قیسس (بفارسی مَهستَگَت یا مان سارار ۳۶۰ نفر و مُشَمِس یا اَسْفَف (بفارسی ایسپ-گَت که شاید بمعرفه ایسکوپوس لاتینی است) که ۷۲ نفر بودند و معلم یا رسول (بفارسی هموراک یا موژاد) که بالاترین درجات و مراتب مانوی بعد

از امام (بابرانی دین سارار یعنی خلیفه مانی) بودند و نظر به بعضی روایات عدد آنها محدود به دوازده نفر بوده است. بیث درجه سالاری هم در بعضی مآخذ ماسم سریانی گفتبالاتا ذکر شده که فقط پنج نفر از آنها در دنیا وجود میتوانست داشته باشد. آثار و شعائر طاهر دین مانی ساده بوده و عارت بعد از نماز و غناء (که مانیان آنرا دوست داشتند و موسیقی نزد آنها جزو مشورت بود و آنرا هدیه ای از آسمان میشمردند) و روزه و فطار بر گردگان و نشان دادن مشیت بعنوان رمر و بوسه صلح و سلام برادرانه و اقامه عید نما یعنی حضور مؤمنین در پای تختگاه عیسی که مانی بر آن جلوس کرده است (۱). این عید که ذکرش گذشت و بفارسی عید **سماه** یا **نیشیم** و ترکی **جایندان** نامیده میشد طاهرآ در آخر ماه روزه مانیان و بقول **آوگوستین** بیاد روز شهادت مانی و در ماه مارس رومی بر پا میشد و شب آنرا احیاء کرده اعتراف بگناهان نموده و آفرزش میخواستند. صورتی از این تحت در جزو آثار **تورفان** پیدا شده است. طاهرآ بما سه یا چهار روز بعد از روزهات مانی بوده و در باب تعیین موقع آن روز و تطبیق آن با قول **آوگوستین** چنانکه اشاره خواهد شد اینجانب تحقیقی در محله مدرسه مطالعات شرقی لندن نموده ام.

(۱) در رساله مابوی جسی (مطالعہ پلیو) که در کرس گذشت و آنرا **شاوان و پلیو** «هم در محله آسیائی م سوسی (Journal Asiatique)» مجلدات سده ۱۹۱۱ و ۱۹۱۲ مسعی برجه و نشر و تفسیر کرده اند در شماره ژانویه - فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۰۸ به حد شرحی جامع بعبه یا صومعه مانیان و آنس آن ذکر شده است و بابر آن آن صومعه مرکب از پنج طالار بوده که یکی برای کتب و تصاویر و دیگری برای روزه و حصه های مذهبی و دیگری برای عادت و اعتراف و دیگری برای تعیبات مذهبی و دیگری برای مؤمنین (طاهرآ برگزیدگان) مریض معصوم داده می شده در پنج طالار میات اجتماعی مؤمنین (طاهرآ برگزیدگان) محتما و مشترک زندگی و یکی می کند تا در آنجا با اهتمام و شوق کامل بطریقه عالی مذهبی خود عمل کنند. آنها بایستی باغای مخصوصی جدا جدا یا مطبخ ها یا محرن های جداگانه بر پا کنند هر روز غذاهای غیر حیوانی منحورید و باباک و قاز کامل انتظار صدقات را دارند و اگر هیچکسی برای آنها صدقهای ناورد آنها به سؤال (بسی گدائی) میروند تا بدان وسیله رفع احتیاج ضروری بکنند آنها کسی را حرساعین استخدام نمی کنند و نه علام و نه کیر و نه حیوانات اهلی و نه هیچ چیز بگه میدارند. در هر مده سه نفر رئیس از برگزیدگان وجود دارد که یکی از آنها امور مذهبی را در عهده دارد و دیگری متصدی پاداش و شوق است و سومی مباشر امور صدقات و نذورات است همه مؤمنین باید بدستورها و اوامر این سه نفر برگزیده عمل نمایند و برای خودکاری نکنند.

تکالیف این مایوان بر ده قسم بوده یکی برای سماعین یعنی عاقله مؤمنین و دیگری برای خواص یعنی صدیقین و محبتین یا برگزیدگان . برای سماعین ده تکلیف منفی بود که عبارت است از سرستیدن بت ، دروغ نگفتن ، بخند نکردن ، بکشتن ، زنا نکردن ، دردی نکردن ، احتساب از تعلم فریب و بهانه خوئی و خودداری از سحر و احترار از شت در دین و از مامحه در اعمال مذهبی^(۱) . علاوه بر روز چهار نماز داشتند (در مقایسه هفت نماز برای برگزیدگان) در طهر و عصر و مغرب و عشاء (عتمه) سه ساعت بعد از غروب آفتاب هر کدام ۱۲۱ سجده و آوردن مخصوص^(۲) . پس از نماز آب حوری بدن خود را مسح میکردند و یا در موقع ضرورت با شن و نظیر آن و در نماز و بطرف آفتاب میاستدند و هفت روز در ماه روزه داشتند ولی طاهره روزه مهم و مرتب آنها روزه روزهای یکشنبه بود . هفت صدقه^(۳) و سه مهر حر و تکالیف دینی بود که مهرها عبارت است از مهر دهان و مهر دست و مهر بدن یعنی امساك (الله بقدر مقدور) از معاشرت باریان . این طبقه یعنی سماعین میتوانند مالک شوند و بنا کنند تخم بکارند و درو کنند و پشه دراعت پیش گیرند و صنعتگر بنا ساز شوند و زن عقدی و منعه بگیرند و ولاد پیدا کنند و حتی گوشت بخورند مشروط به آنکه حیوان را خود نکشند لکن برگزیدگان (محبتین یا صدیقین) از خرید چیزی و مالکیت و داشتن ثروت و هر گونه شغل دنیوی ممنوعند فقط يك غذا در شبانه روز و يك لباس در سال میتوانند داشته باشند و روزه آنها زیاد سحت است ، طاهره علاوه بر روز یکشنبه که روز تعطیل و عادات سماعین بود روز دوشنبه را هم که روز مقدس برگزیدگان بود روزه میکردند^(۴) و طاهره هفت نماز در شبانه روز داشتند ، علاوه بر اینها مایوان

(۱) شهرستانی معای دو تکلیف آتری صیده غُرس و راست کرداری را میگذارد

(۲) دگری که در سار و مسجد معنوی دارند در کتاب الفهرست ترجمه عربی است صدها است

(۳) دادن صدقات الزامی بود .

(۴) مجمع (سینود) مذهبی گانگرا از مجمع مذهبی بزاری که در اواسط قرن چهارم مسیحی

منعقد شد روزه گرفتن در روز یکشنبه را بدست آنکه سنت مایوان است ممنوع کرد .

چهار روزه برگتر نیز داشتند (۱) که اولی روزه دو شبانه روزی در نیمه کانون اول بابلی که عاده در دهه آخر نوامبر یا دودهه اول دسامبر رومی یا اندکی بعد می افتاده و دیگری باز دو شبانه روزی در اول کانون ثانی و سومی باز دو شبانه روزی در نیمه همان ماه بود که این روزه های دو شبانه روزی را وصلات (۲) (یا صوم الوصال) نامیده اند روزه نزرگ چهارمی روزه يك ماهه بود که از هشتم ماه شباط بابلی تا هشتم آدار ماه (و در سالهای کبیسه بابلی دارای دو آدار در هشتم آدار اول) بود و آخر آن که عید فطر مانویان بود همان عید یما بود (۳) که شب را با احشاء گذرانده و در اطراف تخت مایی که پنج پله داشت و روی آن تصویرهایی و شاید کتب مقدسه آنها قرار داشت حلقه زده اعتراف مگناهان یکساله مینمودند و نیمه شب بقیه آنها مایی نزول کرده و روی تخت می نشست و کندهاں مؤمنین اعتراف کننده را می بخشید (۴) چنانکه گفته شد یما در فارسی گاه یا بشتیم و نثر کی جاییدان نامیده میشد (و همیشه در ماه

(۱) شباعت عجیب و شامی بین سارها و مخصوصاً روزه های مانویان و باز روزه صائین حران وجود دارد که سیار جالب توجه و شایان تحقیق و تدقیق است صائین حران بر بسیاری من اراطیوع آفتاب و طهر و حوالی غروب آفتاب داشتند با سجده ها و قنیه آنها قطب شدن بود و روزه های آنها در تربیت و کیفیت و فواصل کمال سلامت بروزه های مانویان دارد چرا که مواعید روزه های آنها يك ماه بعد از روزه مانویان بود و عنه ایام میام مطابق کامل ساردا - برای شرح روزه صائین رجوع شود بکتاب الفهرست تألیف ابن الندیم و الاثر الباقیه بیرونی و مختصر الدول تألیف

ابن عبری و کلیسیا ابیسی تألیف ابن جوزی

(۲) وواصل الصام مواصنه و وصالا اذام بطرا ایامنا تناعا و فدهی عنه (ج العروس جلد ۸ صفحه ۱۰۷).

(۳) در ربور مسوی قطبی ما ر روز شادی میمارد و گوید روز یما زمین پر از شکوفه است و

درستان گذشته که همان مطابق ماه مارس رومی میشود و در یکجا (صفحه ۳۴) از محمود فارقلیط

به بالا در روز یما حرف میرسد که شاید مثل صعود مسیح در روز سوم بعد از وفات منظور است و همچنین

از رنده داشتن شب بشاردی در یما سخن میرسد و در جای دیگر گوید شادی علامت خدا است و حزن

علامت طلعت است و باید آبر را بکشیم و راه شادی بگیریم طاهر آ خلاص شدن روح مایی را از طست

جسد موجب جشن و شادی دانسته و روز وفات او را باین جهت عید میگرفته اند.

(۴) شرح جامعی در باب عید های مانویان مقم آلبری C. R. C. Albergy در مجله صوم

انجینی و فن* کلیسیای قدیم - (Zeitschrift für die neutestamentliche Wissen)

(. 1939 schaft und die Kunde der alteren Kirche نوشته شده است.)

مارس رومی و بدرآ در آخر ماه فوریه بود). طاهرأ در روزهای اول و دوم ماه روزه یعنی ۸ و ۹ شاط و هم چنین در روزهای ۲۶ و ۲۷ همان ماه روزه باز روزه دو روزه ای دو شبانه روزی وجود داشته است (سایر ایتام ماه روزه هشت ماه رمضان و هر روز روزه و ابطار داشته) این پنج صوم رسول در کتبه سفدی که **هیننگ** مشر و ترجمه کرده یمکی نامیده شده و با آنکه یمکی طاهرأ عملی بوده که در موقع این روزه ها ادا میشد (شاید دعا و استغفار) روزه را بطور کلی «رُ سائی» (۱) می نامیدند و گاهی «باچاق» که طاهرأ سفدی است (۲). اینجانب شرحی مبسوط در محله همایونی آسیائی انگلیسی راجع «بن روزه ها» نوشته ام و در آن این فرصت را اظهار نموده ام که شبید مواقع روزه های هاتوبان پس از انتشار آن دین در ترکستان شرقی و مغرب چین در حدود قرن دهم مسیحی است مواقع اصلی بانی آنها تعبیر یافته و بک ماه تمام حلوتر برده شده است و شاید به همین جهت اسم ماه دوازدهم تر که یعنی چغشاپت ماه پیدا شده چه این کلمه که از اصل سانسکریتی است بمعنی تکالیف و اعمال مذهبی استعمال شده و ماه چغشاپت یعنی ماه عمل و حکم دینی و مخصوصاً روزه است در صورتیکه قبل از چغشان تصرف یعنی عقب بردن مواقع روزه ها ماه دوازدهم تر کی ماه قبل از شهر صیام و در حکم ماه شعبان بوده است.

بر گردگان از گوشت و شراب و اعدیه محقر مجموع بوده اند. آنها خودشان برای خود عدا نهیه میکنند بلکه يك نفر از سماعین برای بر گردیده عدا نهیه و حتی لقمه را بزر حصر میکنند عدا ی آنها اغلب میوه و سبزی است (خصوصاً خر بره و حیار) و مشروب آنها فقط آب و شیره میوه ها است. کاشت و درویدن و خیر کردن و پختن نان و شکستن آن همه مهمه سماعین است که پس از مهت شدن طعام را که سائی بود در حان زانو مزمن زدن تقدیم بر گردگان میکردند و بر گردیده قبل از خوردن یور دی منی

(۱) مانگ و شانی را سئی توبه داست.

(۲) در دیوان لغات الترک محمود کاشغری **پچاق** را صوم اسفاری ترجمه کرده است در ویج ایضاً حواشی **نصیر الدین طوسی** گوید که «بغشبن در هر ماه سه روز باچاق می کند و آن روزه ایشانست و در تقدیم و تأخیر بعضی از آن روزه ها من ایشان خلاص است آخر ماهها در ماه چغشاپاد چند روز هم باچاق کنند».

برتر آنرا از مسئولیت و گناه هر نوع شرکت و مباشرت در تهیه آن غذا و انواع جنابانی که در تهیه آن آفرین شده خواننده و خطاب نشان میگویند من ترا نکاشته‌ام و من ندیده‌ام و من بوجار نکرده‌ام و من رد نکرده‌ام و من حمیر نکرده‌ام و من نهیخته‌ام و من نشکسته‌ام (برای که همه این اعمال اذیت دادن به نوری است که در ترکیب آن است) ولی بعد از خوردن گناه تهیه کننده غذا را می‌بخشد و او را بر گناه پاک می‌کند. بهمین جهت همیشه هر برگزیده در سر و سفر که همیشه باستی در حرکت باشد، یک **نفوشاک** همراه داشته است و مردم سزاین حرکت دو نوری را در یک نکرده و گاهی بقول **بیرونی** تهمت‌های بایک و باروا با آنها می‌بردند. **جاحظ** (۱) حکایت دو نفر ماهوی سیاح را در حوزستان می‌کند که شاهد بلعیدن یک شتر مرغ مرواریدی بوده‌اند و صاحب مال که حواهر را گم کرده بود بگرسنان آن مانویان چسبیده و آنها را متهم بدردی کرده میزد ولی هر چه آنها را رده و آزار کرد آنها راجع بشتر مرغ چیری نگفتند که مبادا حیوان را بکشند و شکم او را تمییز نمایند چه ریختن خون آن مرغ را گناه بزرگ می‌شمردند شعائر مانویان خیلی ساده و ارتشرفات و تظاهرات مجرب بود و برخلاف سایر مذاهب از همه ماهر ساریها و اعمال سری و عینی یا تظاهرات دماغی و سر و برگ و تحولات دور بود و به قربانی و تعمیم و غیره قائل نبودند.

برگزیدگان می‌توانند اجزای نوری را که در غذا موجود است بحوهر نورانی اضافه کنند تا در موقع وقت آنها آن نور به منبع اصلی برگردد و بلافاصله بوسیله هم آن اجزاء نوری را آرازمینند و این عمل را «نجات شکم» یا «نجات بوسیله معده» می‌نامیدند. تنها برگزیدگان عواصلی حوره ایمان هستند و «کنو سیتیک» کامل بوده چرخهای فعل و مهم آن ماشین هستند که نور یا روح را در دنیا آرازمینند و سقایی فقط بواسطه اتصال به برگزیدگان و معارف و همفهمی با آنها دائره خارجی حوره مؤمنین را تشکیل می‌دهند.

(۱) در «قصه راهنمایان از ندره» در کتاب **الحیوان**، محقق و شرح عبدالسلام هرون طبع مصر

سنه ۱۳۵۹ هـ. ق. ج ۴ ص ۴۵۹-۴۶۰.

ماویون چنانکه اشاره شد موسیقی را خیلی دوست داشتند تصویر و خط خوب نیز درین آنها مطلوب بود. کتب آنها بخط رنما نوشته و پیکره ونیس ترتیب داده میشد و **جاحت** شرحی در این باب ذکر میکنند. و **آوگوستین** نیز از قشنگی و خوش خطی و نفاست کاعد کتب مانوی حرف میزند. از ذوق شاعرانه هم عاری نبودند مثلاً **یک قطعه پهلوی (پارسی)** که از **تورقان** بدست آمده دارای فهرستی است که در آن ابیات مطلع سرودها بترتیب حروف تہجی قرار داده شده و هم چنین یک سرود پارسی محفوظ در **پترسبورگ** که بار قطعات آن بر حروف تہجی مرتب شده (۱)

حالا بیعضی مطالب متفرقه راجع بهائی و دین او می برداریم:

۱ - اطلاعات راجع بهانویته از هشتاد سال قبل دین طرف تدریج ریدد شده است و چنانکه سابق ذکر شد مقدار زیادی اطلاعات تفصیلی خیلی مفید و مشروح در کتب رقی مسیحی یونانی ولاتینی و سریانی موجود است اگرچه صحیح و سفیم مخلوط بوده مشوب به اسنادات نادرست و همی و خط و مغرضانه بود. از کتب ارمنی و پهلوی و مخصوصاً کتب **شکند گمانیک و یچار و یعقوبی و مسعودی و شهرستانی و احمد بن مرتضی** و از همه بهتر **ابن الندیم** مدیة ریادی بدست آمد و من خوشوقتیم که در آخر رساله‌ای که بشر آن در نظر است خواهم توانست مقتضات از این مآخذ را یکمکی که آقای حمد افشار شیرازی در جمع آنها نموده درج کنیم کتب سریانی **تئودور بار کنای** از او آخر قرن هشتم مسیحی در تکمیل مدیة اطلاعات خیلی مدد کرد و بعد اکتشاف چند قطعه نوشتجات مانوی پهلوی و پارسیک و سعدی و چینی و ترکی از ترکستان چینی دائرۃ ابن رشتہ علم را وسعت عمده بخشید و عاقبت کشف متون مانوی بزبان قبطی قدیم «**سوب آخیمی**» که هفت کتاب و دارای قریب ۳۵۰۰ صفحه است و علباً از نیمه اول قرن

(۱) چون تدریج رابطه ماویان شرقی با مهدیان غربی خود ضعیف شد زبان سریانی را در مشرق نمی فهمیدند و لذا تدریج ترجمه های پهلوی (پارسیک) کتب دینی صبی را استعمال میکردند مگر زبان پارسی هم که بسیاری از نوشته های مذهبی از قدیم در آن زبان بود بمرنگهرداری میشد و مخصوصاً سرودها و اشعار مذهبی که بعضی نمونه های آن از حضرت **تورقان** بدست آمده است نوشته های دینی را از پادتی به سغدی ترجمه کردند و از آن هم ترکی قدیم ترجمه شد

چهارم مسیحی و حتی تألیف یکی از آنها (رپور توماس) بطق قبوی اربع اخیر قرن سوم یعنی بلافاصله بعد از وفات ماری است متحد مسر معتم و معتمدی بدست داد و بار بروست اطلاعات افزود. گمان می‌رود این کتب قبضی عالمی اروپایی به قسط قدیم ترجمه شده است. با استفاده از کلیه این منابع مهم و غیر مهم اروپایی و لاتینی و سریانی و پهلوی و ارمنی و چینی و بوشجبت مکشفه قسطی و پرتی (پهلوی اصلی) و پارسک (پهلوی اصطلاحی) و ترکی قدیم علمای محقق مغرب زمین در دو قرن مسیحی گذشته و خاصه در سی سال اخیر کتب و مقالات بسیاری نوشته و روز بروز تا حد امکان و مقدار مایه موجود تاریخ زندگی ماری و عقاید او و پیروانش و اختلافش را روشن تر ساخته‌اند مانند کسلر (K. Kessler) و پلبو (P. Pelluc) و شاون (Ed. Chavannes) و جکسون و وزندولک (O. G. von Wesendonk) و آلبری (C. R. C. Aber) و راینس شتاین و موللر (F. W. K. Müller) و لوکوک (Le Coq, A. von) و مخصوصاً پولوتسکی و بدن گرن و شدر و بورکیت و هسیگ و اخیراً پوگش که اینجانب (ما و خود) مراجعه همه آن منابع قسمت عمده اربابان خود را از این دو مؤلف احراقتماس نموده‌ام این محققین خدمت عظیمی به تکمیل این علم نموده‌اند. در خطابه اولی که در سال گذشته در همین انجمن ایراد کردم این آردو را اظهار نمودم که یکی از حوائس فاضل و باشوق بکمت خود اینجانب بهرستی مشتمل بر غالب متحد اطلاعات ماری برای راهمائی ارباب ذوق و تحقیق در این رشته بهته نماید. این آردوی من خوشحانه صورت حصول آمده و تحقق پیدا کرد و آقای احمد افشار شراری که همت را با فصل و تحقیق توأم دارد با انجام این مهم کمر بست و امید است نتیجه زحمت و ایشن در دیل این خطابه‌ها وقتی که بشکل رساله منتشر شود نظر طالبین برسد.

۲ - عقیده ماری محققین مانی آنچه نوشته بحر کتب **شاپور همان** و برین آرامی و ص خود یعنی بابل در آن زمان (یعنی در قرن سوم مسیحی) بوده که ربن مادری او بود لکن حالا ظاهراً رأی غالب علما بر آنست که زمان کتب و رسائل او سریانی یعنی ربن آرامی شهر **دسا (اورفه)** بود. این زبان در قرن دوم و سوم مسیحی

نشگر کامل پیدا کرده و زبان فصیح دخی مسیحیان شرق شد. **اورفه** (در عربی رُها) پادشخت بخت دولتی بود که رومیها بآن داشتاه و تحریف اسم اصلی **اوسرگن** میگفتند و تا سنه ۲۱۶ (سال تولد هانی) مستقر بود و پس از آن جزو مستملکات روم شد.

۳ - بعضی نسبت نقص بدی بهانی داده و گفته اند پای او کج بوده و بی چنانکه در فوق ذکر شد **هنینگ** عقیده دارد که این نسبت يك افسانه عمدی توهین آمیزی است که در کتب لائیبی و یونانی خصوم مسیحی آمده و شاید همان باعث تغییر عبارت عری **الفهرست** از طرف استنساخ کنندگان یا مآخذ اصلی آن کتاب شده که **اُحَنَفَ** آلر حال (یعنی بذرترحه او مؤمن ترین مردان) به **أَحَنَفَ الرَّجُل** (کج پا) تحریف شده است ولی استنباط این معنی از لفظ **احنف** سهل نیست.

۴ - در اینکه هانی بودا و زردشت و عیسی را (۱) (البته غیر از عیسای از مادر متولد شده و غیر از عیسای روحانی که آدم را هدایت کرد) تصدیق میکند و موسی و کتاب او را قبول ندارد شکی نیست. در بعضی مآخذ آدمو هیت که مابویان **شیشل** نامند (وحتی یوح و ابراهیم) و **هرمس** مثلث (شاید اصلاً **هرماس** غلام عیسی) (۲) و **افلاطون** (۳) و **سام و شمش و آنوش و اخنوخ و لیکوئوس** را نیز از رسل تصدیق شده هانی می شمارند. انکار موسی یعنی ردّ دین و کتاب او محتصر بهانی نیست بلکه بعضی فرقه های **گنوستیک** و از آنجمله **هرقیون و بازیلیدس** نیز بر این عقیده بوده اند.

۵ - اسم هانی ایرانی نیست بلکه آرامی است.

۶ - **هگمولیوس در آکنا آرخلای** (قصه مباحثات آن استقف معروف **کسگر**

که نزعم بعضی ماحود هانی در سنه ۲۷۷ مسیحی بحث کرده) وزن زنجیرها را که به

(۱) بقول هانی بودا و زردشت به **ممالك مشرق** مرستاده شده و عسی به مقبره میرین و پس از آنها عاقبت در آحرالزمان هانی که ماسد **پاولوس** رسول عسی و **فارقلیط** است در قلب عالم یعنی **بابل** ظهور میکند تا ظهورات قبی را تأسف و ترکیب بوده تکمیل کند و صورت بهانی در همه زبانها بهمه ملل عالم برساند.

(۲) **Hermes Trismegistus**

(۳) **افریم** (سقل **بورکیث** اراد) از قول هانی نقل میکند که گفته **«هرمس در مصر و افلاطون**

در مین یونانیان و عسی که در یهودیه ظاهر شد آنها مشران خوب برای عالم بودند».

بدن مانی ردد نیم فنطار (۲۵ کلوگرام) ذکر میکنند که یکی بگردن و سه تا بدستها و سه تا پیاها رده شده و مابع حرکت سرو اعصاب بدن بودند و گوشت سختی و محروم پس از ۲۶ روز (از روز هشتم ماه تا چهارم ماه بعد) باعث مرگ مانی شد .

۷ - در حروف کتب مانی بحمل او ذکر شده که ۲۲ باب بعدد و ترتیب حروف سریانی داشته و بقول **ییرونی** از سرتاپا بحالف ابجیل مسیحیان بود چنانکه هر کدام از **مرقیون** و **باردیشان** نیز ابجیل جدا گانه داشتند .

۸ - چنانکه اشاره شد بسیاری از مذاهب « **گنوسی** » تورات و دین موسی را قبول نداشتند مانند مذهب **بازیلیدو** و **مرقیون** و مانی (۱) .

۹ - روایت **ابن التمیم** در باب ابتدای تناس که بطرف قوی از مآخذ اصلی مانی واحد شده برای مثال دادر عقاید عجیبه مانویان شایان ذکر است . وی گوید که یکی از « **آرخوفت** » ها و آرو شهوت و گناه و جادو و ستارگان با هم ازدواج کردند و از تناکح آنها آدم بوجود آمد و دو نفر از « **آرخوفت** » ها که یکی بر و دیگری معده بود بار نکاح کردند و حواء از آن پیدا شد و قتی که فرشتگان پنجگانه دیدند که نور الهی و عطر او را آرزو شده و در این دو مولود مکنون داشته است از مادر حیات و اسان اولی و بشر (که دوست ابوار باشد) خواستند که کسی را دین مولود قدیم بمرستند که او را نجات بدهد و **علم** و **احسان** را باو توضیح نمایند و او را از دست دیوان خلاص نمایند پس عیسی را با خدای دیگری فرستادند و آنها « **آرخوفت** » ها را حبس کرده و آن دو مولود را ره کردند و عیسی با آدم حرف رده و باو بهشت و خدایان و دورخ و دیوان و زمین و آسمان و آفتاب و ماه را توضیح کرد و او را از حواء ترسانده و از نزدیک باو منع نموده و بیم داد و آدم چنان کرد . پس « **آرخوفت** » نزد دختر خود حواء برگشت و با هیجان شهوت باو نزدیکی کرد و از آن پسری سرخ چهره و زشت رائیده شد و

(۱) در کتابی از مؤلفی ، **ابوعلی بن خلاد** که در رد مذاهب باطله و مخصوصاً رد بر مؤلفی که اسمش را ذکر نموده و عیسی بر احتجاج است و نسخه ای خطی از آن بشماره Or. 8613 در موزه بریتانی محفوظ است از کتاب **سفر الاسرار** اسم برده و گوید مانی در آن کتاب معجزات موسی را مدح کرده است .

اسم او **قاین (قایل)** شد بعد از سر نامادر خود جمع شد و از آن پسری سفیدچهره پدید آمد که اسم **هاییل** را داد بعد **قاین** باز با مادر خود جمع شد و دو دختر را از زائیده شده که یکی **حکیمه** روزگار و دیگری دختر حرص و آز نام گرفتند. **قاین** باز دختر خود «دختر آز» را زن خود کرد و **حکیمه** روزگار را به **هاییل** بزی داد **حکیمه** روزگار را از نور و حکمت جدا بهرهای بود و دختر آز را آن محروم بود، پس فرشته‌ای با **حکیمه** روزگار جمع شد و دو دختر از آن اجتماع زائیده شد که یکی **دو فریاد** و دیگری **دو فریاد** اسم گرفتند. **هاییل** از این کار بر آشفت و بزانش گفت از کجا این طفل‌ها را آوردی و گمن می‌کنم این از **قاین** است و پیش مادرش حواء رفته شکایت نمود که **قاین** چنان کار «خواهر ورنوی» کرده است و **قاین** این خبر را شنید و با سنگی زده و **هاییل** را کشت و **حکیمه** روزگار را از خود کرد پس «آرخولت» ها و آن فرشته و حواء از این کار **قاین** محزون شدند و آن فرشته حواء سحری آموخت که آدم را مسحور کند و حواء چنان کرد و آدم با او جمع شد و پسری ریب اروی بوجود آمد **شائل** (که همان شیث بود) الی آخر داستان مفصل که نقل آن قطعاً موجب مزید تصدیع است و این جمله بر نحو اجمال محض نمونه از حرافات پیچ پیچ داستان تکوین در آن منقول شد طالبین تفصیل بکتاب **الفهرست رجوع** نمایند.

۱۰- این نکته نباید با گفته بماده که بسیاری از تعالیم صوفیه شباهت با آداب مانویان دارد و بعید نیست که یکی از ریشه های تصوف طریقه های «گنوستیک» و از آن جمله مانوی بوده است و نیز «نورآندره» سوئدی در کتابی که در سنه ۱۹۱۷ مسیحی در باب اسلام و پیغمبر اسلام در **استوکلهم** شرح کرده وجوه شباهتی بین بعضی از تعالیم اسلامی و مانوی درج کرده است و اگر اقوال مورخین عرب مانند **ابن قتیبه** در کتاب **المعارف و نشوان حمیری** در کتاب **الحورالعین** مبنی بر اینست که رندقه درین فریش راجع بود (۱) اساس داشته باشد این مطلب مؤید قول مولف مزبور میشود. **دهشقی** در کتاب **نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر** گوید که آیه قرآن «الحمد لله الذی

(۱) **ابن قتیبه** گوید که فریش رندقه را از حیره اخذ کرده بودند.

خلق السموات والارض وحمد الطلعت والمود ثم الئدس كهروا برتهم يعدلون ... الخ» (۱)
اشاره بعقائد مانوی در نور و ظلمت است.

۱۱- دس مادی در قسمت تکوین و فسمی بقدری مسوط است که میتوان آنرا
دائرة المعارف نامید **آلفاریک** از عقائد مانوی در هر رشته از فنون فصلی بیان کرده
هستند هیأت و نجوم و جغرافی و فربك و علم حیوانات و علم الاسان و علم تشریح و علم
طب مانوی البته همه بشکل جغرافی و غیر علمی و در واقع کتب مانوی بهمة مسائل عامه
عالم که اساس در جستجوی است جواب میدهد و مطهر حصول و احاطه احبار حضرت
عبی است که گفته **فارقلیط** همه چیز را تعلیم خواهد کرد.

۱۲- **شهرستانی** در کتاب **الملل والنحل** از یکی از رؤسای مانویته نام
ابوسعید نقل میکند که وی نوشته که مدب با دوره امتراح یعنی وجود عالم محسوس
فعلی دوازده هزار سال است و تا زمان وی که سال ۲۷۱ هجری است یازده هزار و هفتصد
سال از آن منقضی شده و فقط سیصد سال وقت خلاص مانده است بر مبنای این حساب
هزاره اخیر یعنی دوازدهم باید در سنه ۱۸۳ مسیحی شروع شده باشد. اساس این دعوی
بر این جانب معلوم نشد. سند چینی که ولادت مانی را در سنه ۵۲۷ از دوره حوت یعنی
برج دوازدهم میگذارد مبدأ تاریخ سلوکی را سال اول دوره حوت (۲) در واقع هزاره
دوازدهم فرض میکند) و این تاریخ ۴۹۵ سال تا تاریخ فوق فاصله دارد.

۱۳- نه تنها خدایان بلکه فرشتگان و دیوان و شیاطین در دین مانی بیشمار
وجود دارد و بسیاری از آنها با نام و نشان در کتب مانویان ذکر شده مانند میکائیل و
سرائل و رافائل (گاهی ریعیل) و جبرئیل (آبریل) و آنئل و دادئل و ابرئیل
و یسئدئل و مرفئل و برسوس و نستیقوس و بارسیموس و قپتینوس و غیره.

۱۴- فصل تکوین هشت زمین در عقاید مانوی داستان دراز و خیلی عجیبی دارد
که **جنگسون** شرح حیرت انگیز آنرا تفصیل و تصویر طبعیات در کتاب خود بیان کرده
و سورهها و حصارها و دروازهها و حندقهای آنها را شرح داده که اینجا بجز تفصیل آن نیست
اگرچه خیلی شکمت دشیدنی است.

(۱) الی قوله ما نکتیبون الايات الثلاث سورة الانعام (سورة ۶ آیات ۱ و ۲ و ۳).

زمین را قرص مسطحی میدانستند و ضخامت افلاک را صد هزار فرسنگ و فضای بین هر کدام از آنها را بادگیری ده هزار فرسنگ می‌شمردند بطوریکه جمعاً از ارض سطح بالا تا سطح سفای آسمان پائین ۱۹۰۰۰۰ فرسنگ می‌شود و آفتاب و ماه و همه ستارگان را از ثبات و سیار در آسمان پائین‌تر یا السماء الدنيا فرض می‌کنند و سرحد بین زمین و آسمان پائین را که سطح تماس بین عالم نور و طلعت قمر از امتزاج بود «ویمنند» می‌نامند و خداوند آسمانها در فلک هفتم نشسته است.

۱۵ - اسم هانف یا حامل وحی نمایی در اسناد ایرانی بر نیمیک یا گاهی هم نیمیک و در قطعی مایش و در آرامی توّم ثبت شده است و معنای بعضی همان توماس است.

۱۶ - نظر بقول هانی که در ربور مابوی قبلی آمده شش سال قبل از وفات هانی نصیق و نقیب بر صدا او شروع شده و او آن شش سال را نمی‌توانست در کوچه و معبر خود را بنماید و او مانند اسیر در میان بیگانگان در انحاء عالم در حرکت بوده است و این روایت اگر معتد باشد با مساعدت هر مر با او منافات دارد ولی شاید این تعقبات از طرف روحانیان و عمقه متعصب بوده است نه از پادشاه.

۱۷ - چنانکه گفته شد زبان هانی سریانی بود و خود گوید «من از زمین بابل آمده‌ام برای معکس کردن بدائی در تمام دنیا» ولی در همان نوشته‌های اصلی خود که به سریانی بود (بحریت کتاب) اصطلاحات یونانی بسرا استعمال نموده است مانند هایل باهیل و درخت لوتوس و نو و نوموس و برگماتیا (اسم کتاب مری) و پارقیلیط و ای لمتیر (پسر خدا) و ای تفسیر (که از اصل لغت ایرانی شمشیر است که هنوز در زبان انگلیسی سیمیتار Scimitar اثر آن مانده). در تعالیم مابوی دیگر افلاطون و هرمن هم آمده است قصه تر لعم و یوانسف (یوزاسف کتب فارسی) از قصص معروف عالم مسیحی هم از بحرای مابوی طاهر از نسخه ایرانی بیونیا رسیده است که اصل قصه مربوط به حیات بودا است.

۱۸ - چنانکه گفته شد دستگاه خلی عظیم و وسیع داستان تکوین و آنهر و

انجام زمان و عالم پیش از اندازه پهنور و در واقع شرح منظومه مابوی عالم کون
دائرة المعارف بزرگی است که در اینجا هر قسمتی از آن را نمی توانیم بیان کنیم
و برای سوره مطالعه قسمتی از هیأت افلاك و طبقات الارض و جغرافیای مفصل زمینها
کافی است و از آنجمله شرح اجزای افلاك جالب توجه است چنانکه در خطابه گذشته
باجل بیان شده. هر يك از ده فلك دوازده دروازه دارد و هر دروازه ۶ آستانه
(که مساوی يك ماه زمان است) و هر آستانه ۳۰ بازار (هر بی سگه = معادل یکروز
در حساب زمان) و هر بازار ۱۲ صف (معادل دوساعت زمانی) و هر صف دو کنار یک
دو طرف و جرکه (بفارسی زمان و معادل یک ساعت زمانی) و هر طرف ۱۸۰ دگه و
دگان (به سندی قیید) معادل بیست ثانیه و هر دگه بر دو قسمت است که بفارسی
وسانك نامیده شده و معادل ۱۰ ثانیه است که در واقع هر فلك مشتمل بر ۱۸۶۶۲۴۰۰
وسانك است.

۱۹ - پی مره نیست اشاره باینکه مانی در کتاب خود **سفر الجباریه** (فارسی
کلوان یا کوان) از جنگ ملائکه بزرگ و مخصوص چهار فرشته یعنی جبرئیل و میکائیل
ورفائیل و اسرافیل با **اِکِر کوی** ها و جبرها (که اصلاً ملائکه مردود رساقط
بودند ولی مانی آنها را دیو بصورت انسان می شمرد) بوسیله آتش و گوگرد و نفت
سخن گفته که معلوم میشود نفت در زمان مانی از وسائل جنگ بوده است و در آن
جنگ چهارصد هزار نفر از مؤمنین و اخیار بیگناه (مثل امروز) کشته و تلف شدند
۲۰ - مانویان هفته هفت روزه را که معادل هفت سیاره بود پذیرفته و در میان
مانویهای اقوامی که هفته نداشتند مانند ایرانیان و سغدیان و چینیان و ترکها معمول نموده
باید سخن را کوتاه کنم ورنه این رشته سر دراز دارد مطالب زیاد بود و آنچه
سعی کردم مختصرتر بیان شود بار کوتاه تر از این میسر نگردید و مقداری از مطالب
بعطور متفرقه و میترسم گاهی مکرر گفته شد.

پنجادب یادداشتهای زیادی جمع آوری کرده ام که شاید لت مطالب آن پنج برابر
این دو خطابه که بیان شد باشد ولی گمان میکنم آن همه را میتوان در رسالهای که

تدوین آن در نظر است و در واقع سطر این خطابه ها خواهد بود و انجم محترم
 ابراشناسی قصدنشر آنرا دارد بطور جامع و ملخص و مسجع و مرتب تدوین کرد (۱).
 پس با حذر و حصار محترم جمله را ختمه داده و برای جواب هر سؤالی که علاقمندان
 بخواهند بکنند در تحت اختیار آقایان هستیم.

(۱) حالا که این وحیره پس ارسالی چاپ میرود بدستگاه فرعی برای اضافه مطالب بیشتری «اصل
 خطابه حاصل شد و عین دو خطابه چنانکه خوانده شده بود طبع میشود.

انسیدراک

این رساله که مشتمل بر احوال مانی و عقیدات او و تاریخ دین وی و پيروانش است و در ضمن دو حصه متوالی که اگر چه بیش از یکسال فاصله زمانی داشته اند در واقع بهم پیوسته و در حتم یک حصه هستند خوانده شده بود اینک پس از یک سال و ده ماه صبح آن مآتم بر دست مشود. بنحوی که گمان میکنم که اگر همه مآتم در نوشته های غربی و شرقی تا موقع این د حصه هر جمعه تکرار شده باشد بقالب آنها و مخصوصاً به مهم ترین آنها مرور کرده و از آنها استفاده کرده ام لکن در فاصله بین حصه و طبع این رساله بعضی مقالات در همین موضوع نشر شده که اشاره احتمالی بعضی از آنها محض تکمیل فایده منحصی می آید.

آقای ماریک (A. Maricq) مقاله ای در نشریه سترکی *Annuaire de l'Institut de Philologie*

Mélanges Grégoire ۱۱ (سنة ۱۹۵۱) et u, Histoire Orientales et Slaves

Les debuts de la Prédication de Mani et l'avènement de Sahrpur ler عنوان

نشر کرده که همین را در دست و دو عین احمد بن علی مستشرق در استانبول

در ماه سپتامبر سنة ۱۹۵۱ هم قبیل طبع و نشر در ضمن یک حصه خوانده است

مشترک به توضیحات زیادی خواسته اثبات کند که فخره مذکور در کتاب **المهرست**

راجع به اعلام امر از طرف مانی در دور جنوبی شور اول افسانه است و اینکه در حقیقت

شاپور در سنة ۲۴۱-۲۴۲ تحت شش و مانی پس از شش خبر تغییر سلطنت در ایران

از مسافرت خود در هند عودت کرده و بعد از سالها تسبیح و نشر دین خود به شاپور

آشپا شده و شاپور بامر قول **کفالایا** در فصل ۷۶ او را چند بار محصور خود خوانسته

است. در این مقاله ماریک یک نکته باید مورد صدق باشد و آن بی اساس بودن دعوت

شاپور است از مانی پس از رسیدن سلطنت و احصار و آزارهنگ که در مقالات نویسندگان

دیگر بامر تکمیل حدسی یک جای خالی و غیر قابل قرائت فخره **کفالایا** در این باب

غالباً ذکر و تدریج مسلم فرض شده است و یزایمان شیور به مانی که بازجو و تفسیرات حدسی و بی اساسی بعضی نویسندگان غالباً تکرار شده و بحق مورد تردید آقای هارک واقع شده و گمان میکنم نکته سومی که در آن مقاله ذکر شده وصحت آن محتمل است حدس انتس کلمه اربع و ربعی است در حقه مذکور در کتب الفهرست در مورد مسافرتهای اولی مانی ولی چون اینجانب بواسطه م و سایر ظهارات و استدلال و بوجوحت ایشن موقوف شده استنتاجهای آن مقاله را قبول کنم لذا شرح سستی مانی آن که موجب بطلان همه ساسهای آن مقاله میشود از مانی نمی بینم آقای مدبر در این مقاله تصور نموده که انتس رساله هیگنس (M. Higgens) را در باب جنگ هوریسی امپراتور روم بایران ندیده ام در صورتیکه من آن رساله را هم که نامندرجات آن در باب حساب سال و ماه ایران موافقت ندارم مطالعه نموده ام. تنها بمقاله انسلین (Enslin) در باب جنگهای شیور اول دسترسی نداشته ام.

بنابر آنچه ذکر شد شاید مناسب باشد که لب عقیده خود را در باب آغاز امر مانی و حدوس شیور بطور خلاصه تکرار کنیم و بگوئیم که اس عقیده همه ماخذ موجوده و حسابها و ترتیب سال و ماه ایرانی قدیم وفق میدهد.

مانی چون در ۱۴ آوریل سنه ۲۱۶ (۸ بیس ۵۲۷ سلوکی مانی) تولد یافته لذا در ۱۴ آوریل سنه ۲۴۰ مسیحی یا در ۱۹ آوریل آن سال (۸ سان ۵۵۱ سلوکی مانی) ۲۴ ساله شده و بقول معروف خودمان پ سال ۲۵ گداشته است و بلافاصله با اندکی بعد ادعای بعثت نموده و پیروانی محدود در حوره اقامت خود پیدا کرده است و امکان دارد که همان اوقات بعضی ر پسران اردشیر بابکان بر دیک شده و حتی یکی از آنان مفتون تعلیمات وی گردیده و دیگری که پیروز باشد علاقه ای به مانی پیدا کرده و شاید بر طبق رویت این الندیم مانی او را دعوت بدن خود کرده بوده و باز شاید هم حکمران شدن همین پیروز در خراسان و گوشان موجب میل مانی بمسافرت شرق شده و با آنکه اردشیر و درباریان او ویرا تعهد کرده باشند که اینهمه جرو احتمالات و حدسیات نباشد نماد. مانی برودی بمسافرت های خود آغاز کرد و در این ضمن از راه دریا بهند (یا سند) بر رسیده است

اردشهر پس از ۱۴ سال و ده ماه سلطنت، ابتدای آن از تاجگذاری وی است. شاهنشاه ایران در اوایل سال ۲۲۷ مسیحی (شاید در اول بیسان بانی = ۶ آوریل) از سلطنت فارغ شد (یعنی یا وفات کرد و یا سلطنت را پسر خود انتقال داده و استعفا کرد. چند ماه بعد مرد) که هرگز ۱۰ سال و ۶ ماه در مدت سلطنت وی صحیح باشد. میتوان فرض کرد که پس از این مدت استعفا کرده و چهار ماه بعد مرده که ده سال و ده ماه تمام شده باشد و این البته، منظم ممکن است که باید این مدت اخیر موقع استعفا بوده و وفات وی بعد از آن واقع شده باشد. بهر حال گذر گبری و وفات او و سلطنت فعلی شاپور قبل از ۲۲ سپتامبر سنه ۲۲۲ مسیحی واقع شده و بهمین جهت سال اول سلطنت شاپور از ۲۲ سپتامبر ۲۴۱ (اول فروردین ایرانی) باید حساب شود. آخر سلطنت ده سال و ده ماه اردشهر، اوایل فوریه ۲۴۲ می افتد و اگر وفات وی در حال عزلت چندی بعد واقع بوده باشد باید بین تاریخ مذکور (۲۲ فوریه) و ۲۲ سپتامبر سال مربوط وقوع یافته باشد. شاپور باید در اول بیسان بعد یعنی ۹ آوریل ۲۴۳ مسیحی تاجگذاری رسمی کرده باشد و سی سال سلطنت او که یکی از روایات است از این تاریخ محسوب میشود (تا آوریل ۲۷۳) و سلطنت ۳۱ سال و ۶ ماه و ۱۹ روزه وی که روایت دیگر است از آغاز سال اول ایرانی که در طرف آن نحای پندر نشسته یعنی ۲۲ سپتامبر ۲۴۱ حساب شده است که کاملاً مطابق حساب دقیق و تحقیقی است. پس اگر مانی اندکی بعد از بعثت خود در سنه ۲۴۰ مسیحی بمسافرت پرداخته بعد از آنست که از آغاز مسافرت وی تا اعلام امر در روز جلوس شاپور بمسافرت چهار سال حبس شده باشد. جلوس رسمی یا تاجگذاری شاپور که در روز یکشنبه اول بیسان و ۱۹ حمل بوده با احتمال قوی بواسطه حیات پسر یا گرفتاری بچنگ با **گوردیان** (Gordianus) امپراطور روم در اول بیسان سال قبل که مطابق ۲۰ آوریل سال ۲۴۲ مسیحی بود انجام نیافته و بسال بعد تأخیر شده است.

ملاقاتهای سه گانه مانی با شاپور که در **کفالایا** ذکر شده و مبارک آنها را در او پس امر مانی فرض می کند ظهراً در سالهای بعد (پس از مسافرتها مانی در ولایت مدی و پارت) باید روی داده باشد.

در این مناسبت بی فایده نیست که گفته شود که استنجات هیگنس تست احتلاط در موضع خمسة مسترقه و سای نالوده بحقیقت مبسوط خود بر آن اساس حدس غیر متقنی است. موضع خمسة مسترقه در عهد بعثت مانی در آخر ترمه بوده و در موقع وفات وی در آخر مرداد بود و همین جهت وقت مانی ۱ که در ۲۶ فوریه سنه ۲۷۷ مسیحی واقع شده) در ۱۲ شهریور مه بوده است.

قطعه کفالایا (سطور اول از باب ۷۶) که هارک دین استناد حسته جز این مقدار می رسد که در موقعی مانی در طیسفون نشسته بود و شاپور حیر گرفته و از راهش خود خواند و پس از ملاقات شاپور نزد اصحاب خود برگشت و کمی بعد باز شاپور او را حصار نمود و باز پیش وی رفت و پیاد شده مذاکره نمود و کلام خدا را با او اعلام کرد و باز عودت نموده بمحفل دینی یا معبد آمد و بعد مرتبه سوم در شاپور از حیر گرفته و او را خواست و باز پیش او رفت و آنگاه یکی از اصحاب او بنام او را دس پسر کیلوس^(۱) به مانی گفت که ما دو مانی بنده که در هر چهر صبر تو باشد که چون تو پیش شاپور بروی مانی دیگر برد ما نماد (نقش معنی شد) و مانی خوب مقصی به در باب عدم امکان چنین چیزی داده و در ضمن آن از مسافرت خود در درب و تنگ دادش نماء حاک (مملکت) هندوستان را سخن میگوید و بعد به دردبالة آن مانی از محالهایی که با او در هند بعضی آمد و مبارز خود در آنجا (همه بن مطالب نقصان متفرقه و کم ارتباط و بر از سقط کلمات پی در پی است) شرح داده و از عودت خود از راه دریا به فارس و پیاده شدن از کشتی در آنجا و در شهرهای ورس تعلیم حقیقت و آستی دادن و برصد او بر حاستن بررگان آنجا شرح داده و گوید که از فارس هم به شهر همدان رفته و در آنجا نیز بررگان قوم باو توجه نکرده و گوش ندادند پس از آنجا باز به مملکت سدر و شهر آسورستان (ظاهراً سوزستان = طیسفون) آمده ولی و در آن مملکت فر ما رو بن و فرو مدهی و قصص عبرتد برصد^۲ بر حاستند و اگر پدر (طهراً مقصود خدا است) بمن تأیید و کمک نکرده بود مرا با ش روز هم در حال نمی گذاشتند که در مملکت آنها گردش کنم و در آن مملکت آسوریان بآن وسعت و بررگی برای پادشاه و سرداران و قهرها و فرماندهان حای هست مرا بحکم

نکرد و با من جنگهایی کرد و باین جهت از آسوریان دور شده مملکت مده و یارتها رفتن و در آنجا من بر بط حکمت نواختم و در حقیقت زنده حرف زدم و در نتیجه تمام مملکت مدها و یارتهای بحر کب آمد، به بسند مملکت مدها و یارتهای چقدر بر رگت است شهرهای زیادی در آن هست آن میتواند پادشاهان و پیشرویی را که در آن هستند بپذیرد اما نمی توانست قوت حقیقی گوئی مرا بپذیرد و نکال خورد و قتی که من که تمهیداتی هستم که در دیب آمدهام و همه شهرهای دبا بحر کت آمدند و خواستند مرا بپذیرند. و همه قدرتهای دیب پیش من بجنبش آمده و در آشفتگی و پریشانی افتادند اگر دو مادی در دبا آمده بود کدام محل آنها را می توانست حمل شود ...

در فصل ۷۷ از چهار سلطنت بر رگت چهار حرف میرد اولی سلطنت دبا و فارس (ایران) دومی سلطنت روم سومی سلطنت اکسومی ها (حشیه) و چهارمی سلطنت سیدس (۱) و شاید قلعه دیگری دارد (۱). این چهار سلطنت بر رگت در دبا هستند و هیچ چیزی نیست که بالاتر از آنها باشد اما من بحقیقت شما میگویم آن کسی که نان و لبک پیاله آب بشام خدا و شام حقیقتی که من آوردهام یکی از اصحاب من بدهد او بیشتر از چهار سلطنتی که اینقدر بزرگ هستند نزد خدا بزرگ و فائق است. چنانکه گفتیم از همه تفصیلات که در باب ۷۶ و ۷۷ ذکر شده چیزی بنظر نمیرسد که مؤید استنتاج تاریخی ما را باشد و بمتناقص آنچه در اوایل کالایا آمده و سابقاً نقل شده راجع بآمدن مانی پیش شاپور باینکه آن باشد مدعی است که هیچ مدعی در این متصور نیست که مانی روز خلوس رسمی شاپور در ۹ آوریل (۱۵ مهرماه ایرانی) ۲۴۳ مسیحی برای دفعه اول (که ندره از مسافرت سند و عبره برگشته بوده است) بحصور شاپور در ریفته و اعلان رسمی امر خود یعنی دین جدید بر درهما برور واقع شده (اگرچه از قریب سه سال پس طرف قید در این اعلان رسمی مشغول تبلیغ بوده و در حدود مملکت دبا و طیسفون و حوالی پیروانی هم پیدا کرده بوده است که در هر از آنها هم با وی بحضور شاپور رفتند) و بعد ها چندین بار دیگر در سالهای بعد (با همان سال) شاپور او را بحصور خواسته باشد و چنانکه خود مانی حکایت کرده سالها

با آن پادشاه در مقرّ سعدنت ما در دست‌فرمای وی همراه بوده باشد و البته نمی‌توان هر عصبه و فرستۀ جدید را که مخالف عقاید دواشمندان قتل باشد بر آنها ترجیح داد.

دومقاله دیگری هم در باب مانی و دین مانوی که اخیراً بدست اینجانب رسیده حرو مقالاتی است که جمعی ارداشمندان در باب ایران بر بان فراسه نوشته‌اند هر مقاله در موضوعی از مواضع راجع ایران است و مجموع آن مقالات و فصول کتابی شده که در سنه ۱۹۵۲ مسیحی حرو « کتابخانه تاریخی » (Bibliothèque historique) انتشار یافته است نام La Civilisation Iranienne.

در این مجموعه معید چندیکه گفته شد دو فصل یکی در باب مانی و دیگری در باب مانویت بقلم آقای هری شارل پوئش Henri - Charles Puech درج شده که بسیار محققانه و دارای مطالب صحیح و قابل استناد است.

تهران ۴ آذر ماه سنه ۱۳۳۱ هجری شمسی

سید حسن تقی زاده

بعدالتحریر

پس از نگارش این استدراک کتاب *الفلسفین* (W. Enslin) بنام « راجع به جنگ‌های شاپور اول ساسانی » (Zu den Kriegen des Sassaniden Schapur I) که در متن « استدراک » گفتم آنرا ندیده‌ام بدست من رسید و هر بوع نگرانی من از امکان غفلت خودم از توجه بنکاتی صحیح در باب تاریخ جلوس و مدت سلطنت شاپور و بعثت مانی و مسافرت‌های او در دوسه سال اول پس از بعثت و اعلام رسمی امر خود پس از عودت به طیسفون در روز جلوس شاپور اول مرفوع شد زیرا که کلیۀ استدلالات و استنتاجات آقای *انسلین* بر اساسی مبنی بر اشتباهات مختلف و اعتماد بر عقیده خطا و اشتباهی و بی‌اساس *هیگنسی* در باب سال و ماه ایرانی بوده و فاقد هر بوع پایه مبنی بر تحقیق است. وارد شدن در بیان اشتباهات عجیب این دواشمنند که بخود زحمت زیادی هم در تنسیع و مقدمات و تدبیر متدعی خود داده‌اند و توضیح خطا های آن مقدمات در اینجا محاز نیست و شاید در موقع دیگری این کار در ضمن مقاله‌ای جداگانه بعمل آید.

س . ح . ت .

آنچه پیشینیان در کتابهای عربی و فارسی در باره مانی آورده اند^(۱).

فراهم آورده:

احمد افشار شیرازی

(۱) مقصود کتابهایی است که پدایها دست‌درسی پیدا شده و مطالب مرئود ترتیب تاریخ تألیف
کتابها و یا تاریخ وفات نویسنده‌گان آنها مرتب گردیده است

۱

آنچه در کتابهای عربی آورده اند.

توحید المفضل (۱)

املاء

امام ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق

(متوفی در سنه ۱۴۸ هـ . ق .)

بر

مفضل بن عمر الجعفی (۲)

ص ۵ - ۶

ان اشکاء جهلوا الاسباب و لمعادى فى الحلقة و قصر ب افهامهم عن ناقل الصواب
والحكمة . . . و ربما وقف بعضهم على الشئ بجهل سببه والارب فيه فیسرع الى دفعه
و وضعه بالاحالة والخطا کاندی اقدمت علیه المنیة الکفرة و جاهر ت به لملحمة المارقة
البحرة و اشباههم من اهل القلال لمعللین انفسهم بالمحال .

ص ۲۱ :

فتأمل الحلقة کیف تتحرز و حواء الحف و المصرة و ثانی بالصواب و المنفعة ان
المنايئة و اشباههم حیث اجتهدوا فى عیب الحلقة و العمداء بوا الشعر المبت على الرکب
والابطین و لم یعلموا ان ذلك من رضوة نصت الى هذه الموضع فینست فیها الشعر کما
تثبت العشب فى مستنقع المیاء

ص ۲۵ :

افلا ترى کیف جعل فى الاسبان الحفط والنسبان و هم یخشعون متصادان و جعل

(۱) **مفضل بن عمر جعفی** ، راوی این کتاب ، در مقدمه آن گوید که آرا امام **جعفر الصادق**

بر من املاء کرده است . اگر این روایت مست باشد صاهر قدس سر بر کتابی بر من عربی ، میباشد که
اکنون در دست است و از منی و مایویان در آن ذکر شده . من کتاب چند بار طبع گردیده است
و ارطمی که در سنه ۱۳۶۹ هـ . ق . (۱۹۴۹ م .) در **نصف** صورت گرفته است در اینجاقل شده .

(۲) **ابو عبدالله (ع) ابو محمد** **مفضل بن عمر الجعفی** از اصحاب امام **جعفر الصادق** و امام **موسی بن**

جعفر (۱۲۱ - ۱۸۵ هـ . ق .) بوده است ، در شخصیت و به بودن او اختلاف میباشد (برای
توضیح احوال و معلوم کتابهای رجاء شمع و محسوس ، به **تنقیح المقال** تألیف حاج شیخ عبدالله میقی ،
طبع **نصف** سنه ۱۳۵۲ هـ . ق . ج ۳ ص ۲۴۸ - ۲۴۲ ، رجوع شود) .

له في كل منها ضرر من المصلحة وما عسى ان يقول الذين قسموا الاشياء بين خالفين متصادفين
في هذه الاشياء لمتصادمة المتبادنة وقد تراها تجمع على ما فيه الصلاح والمنفعة
ص ٣٣ - ٣٤ :

ما ترى الانسان اذا عرض له وجع حصع و استكان و رغب الى ربه في العافية
وسعد يده بالصدقة ولو كان لا ياتم من الصرب بم كان السلطان يعاقب الدعار و يبدل المعصاة
المرودة ر بم كان الصبيان يتعلمون العلوم و الصناعات و بما كان العبد يدلون لاربابهم
و يذعنون بطاعتهم افليس هذا نوبيخ لاسن بي الموحاء و دونه الذين حصدوا التدبير
و الماوية الدين انكروا الوجع والالم ...

ص ٨٢

اتخذ ناس من الجهال هذه الآفات الحادثة في بعض الارمان كمثل الورد و البرقان
و البرد و الجراد فربعة الى جحود الخلق و التدبير و الخلق فيقال في جواب ذلك انه
ان لم يكن خالق و مدبر فلم لا يكون اكثر من هذا و اقطع فمن ذلك ان تسقط السماء
على الارض و ... ثم هذه الآفات التي ذكرناها من الورد و الجراد و ما اشبه ذلك ما
بالهالا نسوم و نعتد حتى تحتاج كل مافي العالم ان نحدث في الاحايين ثم لا قلث ان ترفع
افلا ترى ان العالم بسان و يحفظ من تلك الاحداث الجلييلة التي لو حدث عليه شئ منها
كان فيه بوار و يلدع احيانه بهذه الآفات اليسيرة لتدبير النس و تقويمهم ثم لاندرم
هذه الآفات بل نكشف عنهم عند القنوط منهم فيكون وقوعها بهم موعضة و كشفها عنهم
رحمة وقد امتدت المناييه من المكروه و المصائب التي تصيب النس فكلامه يقول ان كان
للعالم خالق رؤوف رحيم فلم نحدث فيه هذه الامور المكروهة و القاتلة بهذا القول يذهب
الى انه يسفى ان يكون عيش الانسان في هذه الدب صافيا من كل كدر ولو كان هكذا
كان الانسان في هذه الدب صافيا من كل كدر ولو كان هكذا كان الانسان يخرج من الاشر
و العتو الى ما لا يصلح في دين و لادنيا كالذي ترى كثيرا من العترفين و من ث في الحدم
والامن يخرجون اليه

ص ٨٩ - ٩٠

بل اعجب من اخلق من ادعى الحكمة حتى جهلوا مواضعها في الخلق فاستدرا
السهم بالذم للمخالق جد و علائل العجب من لمجدول ما بي حين ادعى علم الاسرار و عمن عن
دلائل الحكمة في الخلق حتى نسه الى الخطأ و ... خالفه الى الجهل ثم راء الحكم الكريم .

کتاب الخواص الکبیر (۱)

تألیف

جابر بن حیان (۲)

(متوفی در سنه ۱۶۱ هـ . ق .)

ص ۲۹۹ (در قسمت « القول فی الکمون و الطهور »)

وایضا فیه لا یحلو من أن یمکن تجسس من ظهور بعض الاشیاء من بعض - کالحنین
من النطمة و الشجرة من الحنة و الکم من الکم و الکیف من الکیف و ما بعد ذلك من
أن یمکن عن کمون بعض فی بعض کقول المنبیهة او عن استحالة و ابداع ثامر عن لبس
و هو قول اهل الابداع عن لبس اغنی الموجود .

ص ۳۰۰ - ۳۰۱

فما الذی بقول فیه هذ الابداع فهم القائلون بالتوحید و لم یطلون قول المسایة
و غیرهم ممن قال بقولهم فی کمون بعض الاشیاء فی بعض فقد اوضححت لك البحت من
هذه الجهة بحایة ما یمکن أن یمکن و فساد قول هذه الفرقة بین فی جمیع اقسامه ...

(۱) این کتاب در ضمن «مختار رسائل جابر بن حیان» که پول کراوس (P Kraus) در
در سنه ۱۳۴۴ هـ . ق . در مصر ۱۰ در ۵۵۹ صفحه می و تصحیحات و مقدمه ای مختصر بر آن فراموش
بعلیم و ساند است . طبع گردیده (از صحنه ۲۲۴ تا صحنه ۲۳۲) و ظاهراً مشهود گفت پس از
توحید المفضل سابق الذکر قدیمترین کتابی است . براس عربی که از مابین دژ آن دگری شده .
و پس از این کتاب ممکن است کسی را نام برد که واصل بن عطاء (۸۰ - ۱۸۱ هـ . ق) نام
«الالف مسألة» برده و مابین نوشته و المهدی لدین الله احمد بن یحیی المرتضی
در کتاب «المنیة و الامل فی شرح الملل و النحل» طبع حدر آرد . سنه ۱۲۱۶ هـ . ق .
ص ۱۲۸ آرا ذکر کرده است .

(۲) ابو موسی جابر بن حیان بن عبد الله کوفی معروف به صوفی ، در بررگان صبا و فلاسفه زمان
خود بشمار میرود . وی از اصحاب امام جعفر الصادق بوده است و گویند بر امام که «خصوصاً جعفر بن
یحیی» را ملازمت داشته و مقصود او از «سیدی» در تصنیفات خود جعفر یرمکی است و شیعیان او را از
جور دند و گویند مقصود از «سیدی» امام جعفر الصادق میباشد . و فلاسفه بر او را از بررگان
خود دانند . جابری تصنیفات بسیار بوده است که تعداد آنها را تا پانصد گفتند . و مات او در سنه ۱۶۱
هـ . ق . سابق آمده است (بر درجه احوال و تصنیفات جابریه کتاب الفهرست تألیف ابن الندیم
طبع قزوین ، سنه ۱۸۷۱-۱۸۷۲ هـ . ق . ج ۱ ص ۳۵۴-۳۵۸ و ص ۱۳۴۸ هـ . ق .
ص ۲۹۸ - ۳۰۳ رجوع شود)

کتاب‌الترّة علی‌الزندیق‌اللعین ابن‌المقفع (۱)

تألیف

قاسم بن ابراهیم

(متوفی در سنه ۲۵۶ هـ . ق .)

ص ۴-۸

ثم ان فرقة من الكفرة قادها عصا نهر و تعق بعدتها في اسلمر والعمى شعدها ،
 امامها (۲) المقفّم و سيدها المعظم ، في الكفر ما نعم الله الملحن الذي لم يسلح كفرة
 قط بالله الشياطين . اتدع من القول زورا لم يسبقه اليه صادق من الاولين و لم يقف
 به قلبه قط احد من قدماء الخلق ، مع فتراو ملثهم و مختلف سلهم (۳) و رعم
 ان الاشياء كلها شيان (۴) و قد يوجد خلاف زعمه باهين فلا يوجد بين ما ذكر
 من التور و الظلمة فرقة الا وحدثت الاشياء كلها بمثلها (۵) مفرقة الا ان لفرقة
 بين الاشياء اوجد و من الاشياء للبور و الظلمة او كد مكافرة لمقور اطفال الادم و تحذلا
 بما لانجهله بهيمة الادم سم قبل تحكّم و اقترى رعم ان الاشياء كلها من التور
 و الظلمة مرج و انه لم يكن بينهما في ما خلا من دهرهما امتزاج (۶) . سقها من المقور

(۱) این کتاب را **گوبندی** (Michelangelo Uyudi) مشرق معروف ایضا - فی رن

ایضائی برجه رده است و در ۵۴ صفحه است و ۲۸ صفحه مقدمه و ۱۲۷ صفحه برجه درجه ۱۹۲۷ .

در **رم** طبع و سر نبوده **گوبندی** بر مقدمه خود از نسخه‌هایی که در طبع کتاب رتبه استفاده شده
 است سخن مسکونه و بهی را با علامتی A, B, C, D می‌شناسد . در اینجا نیز از علائم مربوط
 استفاده میشود . نصف این کتاب در حقه اول من سوء و همچنین آیا واقعا ردّ بر **ابن‌المقفع**
 معروف است معلوم نیست چه اندازه صحت دارد و این خود میو بد موصوف حتی گرد که فعلا
 اینجا محل ندارد و چون ظاهر یکی از کتب قدیم است که در آن از منی و مویین گفتگو شده
 در اینجا حتی از آن سخن گردید

(۲) C « و امامها »

(۳) C « سلهم » .

(۴) « شیء » C « شیان »

(۵) B « لهما » . (۶) « امزاج » C « امتزاج »

ونعتت^(١) ومجانبة في العه وحدث فثبت بينهما شبه الاستواء^(٢) وحكم عيه، حكم السوء^(٣) في حال، بجمعتهما^(٤) عنده مع، وفعليين يتداول فيهما جميعاً، و قال في أولهما لم يمتزجا ثم قال في أخرهما امتزجا فجمعتهما^(٥) عنده في الامتزاج وخلافه لاجل^(٦) و اشتراكهما فيما كان من سوء^(٧) احسان و ليس^(٨) في انهما هي الامثال دليل واضح به يثبتان^(٩) اكثر من تحكّم العماء في الدعوى و الاعتساف منهم فيها^(١٠) المعشوى^(١١) مادام روي قولهم لو عارمهم مطلق في الدعوى لهم^(١٢) وقال من التور و الظلمه مراحيان و من ورائتهما فلهما اصلان هـ يوجد من ذلك لهم الآ ما يوجد لمن خالفهم فان قالوا الدليل على ذلك نعم التور في ما صرّء التور في اكثر موحودات^(١٣) الامور . و لم يوجد من نعم قليل غيره انفع مما يوجد من اكثر كثيره لتعرة انفع في العدا، لا كلف من الانوار في العدا كلف^(١٤) . ولش كانت الدلالة من التآل على المنكر صرّا تعود عندهم شرّا . انّ التور لا تآل على طلبات الاشرار و اكشف لهم عن خفّات ما سعون من الاسرار التي عنها يحلّى لهم نورهم و بها كثرت في الصرّ شرورهم وان كان دليل عماء الظلمة على ما تتوه اصلان الظلمة، صرّ الظلمة^(١٥) في بعض امورها لربما منعت كثيراً من الشرور سنورها فلم تجد لمنعها سواقر طلامها، الاثمة سيلا الى تناول آثمها و لسنا نجد عياناً نورهم من المضارّ معرّى ولا طلامهم في جميع الاحوال مضراً الا ان يكون نورهم عندهم غير التور المعقول فيصيروا بعد اثبات اصلين الى اثبات^(١٦) اصول . و بحكموا على غائب لا يرى بحكم لا يتيقن ولا يمتري يتبين به عند انفسهم قصرة عماءهم و يصحّ لهم بله غيرهم فيه خطاءهم ثم يقال لهم ايضاً حدّثوني عن نور الشمس

- (١) C « نعتت » (٢) C « الاستواء » (٣) C « سوء » (٤) C « بجمعتهما » (٥) C « فجمعتهما » (٦) C « لاجل » (٧) C « سوء » (٨) C « ليس » (٩) C « يثبتان » (١٠) C « فيها » (١١) C « المعشوى » (١٢) AB « قولهم » (١٣) « موحودات » (١٤) C « كلف » (١٥) C « الظلمة » (١٦) « الى اثبات » B « الى »

وما يبشر ابصار المبصر من منه عند شروقه بالنس (١) اليس باعفا في نفسه وعند مباشرة
لمسه ؟ فان قالوا بلى و كلما تلاً لاً لانه يتلاً لاً و بشرق فينبو كذا الامر به (٢) كذا نور
اما قليل واما كثير. فين عما به يعنى ابصار الناصرين (٣) و يؤديه ؟ وما بال بعض الحيوانات (٤)
لا تبصر مع نور الشمس وتلاً لثها ؟ فان قالوا العنة ان التور اذا اشرق على ابصار الاساس وغيره
ما يبصر مع ضوء الشمس من الحيوان رذ مع شروقه (٥) ما فى التواضر من الظلمة الى التواضر
فلم ير فيقول لم يطق (٦) التواضر اليه قبل و الظلمة فى قولهم تستر فكيف مع مكابها فى التواضر تبصر
وقد ترى الابصار اذا اشرقت الانوار تبصر حيثما الاشياء و ترى الظلمة والضياء فلو كان
الظلمة لها ستره لما ابصرت ما ترونها له مصرة . فان قالوا الحرارة هى لشي (٧) فعدت (٨)
دلت بالابصار لان التور من شأنه دفعها الى ما هى فيه من محجر القرار . قيل والحرارة
عند كم با هؤلاء من شأنها الاحراق وقد ترى التواضر بدبم المطر انى شروق الشمس فلا يحرق
فاظلمه الاشراق و قد ترعمون ان الحرارة فى الظلمة او كذا و فى سوسها و كونها اوجد
ثم بدبم التواضر اليها نظره فلا تعنيه ولا تحرق بصره . فافى دليل ادل على تلقيهم و اوضح
مرهاتاً على سعة مذهبهم من هذا عند من فاق من المعارف ذوقاً او عقل بين متفرقات
الاشياء ذوقاً و اخرى ب هؤلاء و فهموها بدل فيها على غير الاوهام التى توهموها
ان الرمد الشديد بالمد يحد فى الظلمة راحة و فترة و انه يحد فى التور عند مقارنته له
مصرة منكورة و لا يرى الظلمة الا تفعل خيراً و لا التور الا يفعل شراً كثيراً و هذا قد
تبين ايضا بوجه آخر يدل على خلاف ما قالوا فى الخبر (٩) و الشر و هو ان يقل لهم
على الماء اذ زعموا انه مزاح من التور والظلمة ما مال قلبه ينمى و كثره يضرب فان قالوا
حين قبل المزاح يقل و يكسر قبل فما مال كثير بوره فى الكثير من بحوره لا يمنع صر
كثير طاعته كما منع قليل بفعه قليل مضرتهم ام ترعمون (١٠) ان قلنا التور اقوى من
كثيره فهذا من القول هو المحال بعينه ان يكون قليل من شئ اقوى من كثير (١١)
كان منيراً او غير منير و بما ابصر بدخل عليهم ان يقال ان شاء الله لهم (١٢) حدثونا ما

(١) C «نفس» . (٢) «لامره» A «لامره» C (٣) «لمصير» D, C (٤)
«اعو» C (٥) «شروقه» C (٦) «مطلق» C, B, A (٧) «بىهى» C (٨) «فصحت»
(٩) C «لمعه» C (١٠) «يرعمون» C (١١) «كثير» (١٢) «لهم ان شاء الله»

هؤلاء عن التورم به يقر^(١) عن الحر إذا احرقه الى الرد والظلال ويقر^(٢) من البرد اذا آذاه الى الصلاء والدار وهما في زعمكم جميعا طلعة مصرّة ليس لاحد فيهما منفعة ولا مسرة ولن يخلو عندهم ان يكون من سوسة فينفعاه او يزعتم من خلافه فيمترّاه
 عن قلمت بما فيهما من مزاج التور تنفع قبل لكم فالي ايهم قر^(٣) وترع عن قلوبا لي
 اكثرهما بورا و اقلهما في المراح شرورا قبل لئس كان من الشر الى الخير صدر قراره
 لقد ادركه الشر منهما في مقرّه و قراره وان ذلك لما لا ينمى نداء ولا يكون حيث
 كان الا صدّا . ثم يقال لهم هي الظلمة مصدّه للتور فان قالو نعم قبل امثال ما بعد من
 تصاد الامور فان قالوا نعم قبل ان الضد لا يجمع ابدا ضدّا الا افشاء فكان له عند المحامعة
 مفسدا ولا تكون المصادة بين الشيئين واقعه الا لم تجمعها بعد تصادها جامعة الاعم
 بطلان^(٤) موجود اعيانها او تبدلها باحتماعها من معهود شأنها كصلا ان شلج
 والشر عند اعتلاجهما او كتنفد^(٥) اللويين او الطعنين في امتزجتهما فكيف يصلح^(٥)
 لما رعموا من الاسلئس الاحتماع او يوجد منهما بعد الامترح اضرار^(٦) او استماع وهما
 لا يكونان الا متنافرين او مزاجا فيكونا متغيرين متغير المتزجات عند مزاجها
 الى فعال واحد يجده منها بدرء الحواس او بعضها كل واحد لا كما قال منى المكار لدرء
 حسه المخالف فما قال ليفتن نفسه المتقلب في مذهبه السفه بمتلبيه وهذا ايضا
 سكتف قوهم ان نقل لهم حدّ ثو دع^(٧) موجود الصحت و لكاء فان قالوا هما من الصلواء
 لم يصح ان يكونا وهما متصادان من واحد غير متصاد . وكذلك ان قالوا من التور لم
 يصح ان يكونا منه وهو واحد عردي تصاد وكذلك العجوع والشبع والصبر والعجز
 والفرح والحزن والحرارة والبرودة وهذا كله وفرعه واصله عندهم شر من مضموم وفي كل
 حال مقبّح مضموم لانه قد يضحك ويبكي ويصح في هذه الدار ويشكى^(٨) ويجوع ويشبع
 ويصبر ويحزع ويهرج ويحزن ويحترى ويحزن من يكون ديث كله عندهم منه في

(١) حر C > « يقر » (٢) حر C بعد « ر » « منه » دارد .

(٣) A « بطلان » (٤) B « كندين » (٥) C « يصح » . (٦) C « مزاج مضطر »

(٧) « من » D, A > « عن » . (٨) A « يشكى »

بعض الحال شرّاً فکفی بهذا لمن اصف الحق من نفسه منهم معتبرا

فهدا اصل قول مانی النّحس الرّحیس الذی لم یسبق قوله قول (۱) ابلس ولم یعتبر علی الله ومثله قطّعت و لم (۲) یصّر بمعصیه عن عادات (۳) الصّالات وعلی هذا من قوله و ما و صفا (۴) فیہ من اصوله مات مانی لعنه الله لعنا کثیرا و زاده الی سعیر ناره سعیرا . ثم خلف من بعد مانی ابی الحبره والهلکت خلف سوء (۵) استخلفه ابلس علی ما حلف مانی من الصّالات یسمی **ابن المقفع** علیه لعنة الله مکل مرأی (۶) و مسمع (۷) فورث عن مانی فی کفره میراثه و حاز عن ابيه مانی فیہ تراثه فعقد بصفه من صلاته ارباقها و شدّ علی نفسه من هلكاته اطواقها فنشأ فی العوایة منشأ و افتری علی الله و رسله افتراءه فوضع کتاباً عجیбі البیان حکم فیہ لنفسه بکد زور و بهتان فقال من عیب المرسلین و افتری الکذب علی رب العالمین بما تقوم له (۸) دوائب الرؤوس و تصطرب لوحشته ارکان النفوس . و صل الینذری دلت کتابه و ما جمحت به (۹) من الافک العبدیه و رأسا فی الحق ان يضع نفسه بعد ان قد (۱۰) و صفا من قول مانی بعضه اذ (۱۱) کان مانی العی (۱۲) له فما قل من الصّلال انما . و ما التقض علی مانی و منضیع له ان شاء الله تعالی (۱۳) کتابا فاما . رعم **ابن المقفع** اللعین عمیه و فرط انه لا یرى من الاشیاء کلّها الا مراجعاً محتلطاً . کذلک رعم لتور و لظلمة اللدان هما عندما التهل و الحکمة . و عرفوا ان شاء الله هذا من اصله فاما اما (۱۴) و صنعاه لنکشف (۱۵) به عن (۱۶) جهله و بالله نستعین فی کل حال کانت منافی قول او فعل .

مؤلف پس از ردّها و احتجاجهای بسیار، که موضوع کتاب است، در اواخر آن (ص ۵۱) گوید

و من قولهم ان الاشیاء لا تتغیّر عن حواضرها و قدیرون اهلها تتغیّر عن صورها
صورة التور مؤسسه مضیئة و صورة الظلمة موحشة طلیمة فاما هما امتزجا عوین مراجعهما

- (۱) A کینه «قوی» ر ندارد . (۲) «ومن» C > «وم» D (۳) «عادات»
(۴) A «وضعت» . C (۵) «فاعل سوی» . C (۶) «امرا» > «مرأی» .
(۷) D, C «مسمع» (۸) «و» B > «و» (۹) «و» B > «و» C «و»
(۱۰) D, C, B «قد» ر ندارد (۱۱) «دانا» C > «د» (۱۲) «مسمعی» B >
«عی» (۱۳) C, B «تعی» و ندارد . C (۱۴) «فاما انما» D (۱۵) «دیکشف»
(۱۶) «من» C > «عن» .

«صورة» (١) في المراح أخرى لست بما كان يُرى لاهو سامصيثا ولا مو حش طليما ...
و پس از ردّ این موضوع گوید (ص ٥٢).

«ورعموا ان الشئ لا يكون منه ابداً الاًمثر جوهره مجتمع و مفرد . و شأن التور العلو و الارتفاع و شأن الظلمة السفل و الاتّباع و كذلك شأن كل سدين متى وحدا متصادين متى عني هذا هوى هذا (٢) فهو (٣) بدا يهوى اذا ضمه سعاد سموا اذا ضمه هوى . و في فراى الشئ لشأله حقيقة فدائه و بطلانه كالنار التى من شأنها التحين و اللين الذى لا يكون الاًوله تبين فمتى بطلت شأده (٤) بطلت لا بدّ عنها هالابه لاحارّ الاًمسخن و لاين ابداً الاًمئين . و قدرعمو ان التور قد زال عن داره من العلى و صار الى هذه الارض التملى و في ذلك من تعبّره ما قد قبل من بطلان عينه و كذلك الظلمة فى بطلانها اذا صارت الى خلاف شأنها فصارت فى منزلها سفلى الى ارتفاع و معتلى فهما فى قولهم قد بطلا ... »

و پس از ردّ این مطلب گوید (ص ٥٢ - ٥٣).

« و ما خرافات احاديثهم و ترهات اعاديتهم فهرل لئس فيه جدّ ولا يم بحبه (٥)
له ردّ . فو بن لهم بما كتبت ايديهم و و بن لهم بما نكسبون و بنى متلقب فتلهم الله يتلقون .
الم تروا اسماء هم التى سمون و ما منها لا غير (٦) يعظمون فمتى عندهم ابو العصمة (٧)
وامّ لحياء بمتنسمة (٨) و حبيب الاموار و حرّاس الجنادى و الاسوار و لشير و المير و الانسان
القديم و ما ذكروا من الارا كنة التى عندهم به (٩) من الله المن اللعنة و ما قالوا من عمود
البح (١٠) التى بهم بقولهم فيها (١١) افصح ما يستقبح و كذب اكاذيب الرور و اعجب
اعاجيب (١٢) ما وصفوا من الظلمة و التور فرعموا ان اسماء هم هذه التى اقترروا و قننوا (١٣)
ففي باعناهم و كثروا (١٤) هي ردّ الظلمة زعموا عن التور افلا (١٥) ردّت عن انفسها

(١) «صفا» C > «صورة» (٢) «د» A, B, C > «ها» . (٣) «فهدا»

C > «يهو» . (٤) A «شأهدها» C (٥) «ه» ندارد (٦) A «لاغيره» .

(٧) B «ابو العظمة» C «العصمة ابو» (٨) D «امتسمة» . (٩) D «بها عبيهم» .

(١٠) D, C, A «الشيخ» A (١١) «بها» ندارد «ويقوم بهم فيها» C > «و شوقهم فيها» .

(١٢) D, C, B «معدنك» . C (١٣) «و قننوا» . (١٤) «واكثروا» C > «و كثروا»

(١٥) C «افلا» > «افلا»

ما هي منه من الترويز و رعموا ان هؤلاء لاجراء الثور مصفون وهم في انفسهم بالصلة
 محتلطون فاذينهم وبلا وبلا (١) من اقاربهم قيا قيا في انفسهم و انفسهم و حسب
 انوارهم و شرهم و منيرهم (٢) و عمود سحهم (٣) و اساهم و ما تعتوا فيه من ارا كنهم
 فعظموا عنها غير معنى و سموه كذب بالاسماء الحسنى و هم برعمون عنها و بلهم انهم
 محالطة في حال لاقدار متسعة فما رعموا بالاشراز تنكح في بعض الاحيان نكاحا و
 تو كد في بعض صراحا و تقسم ناره (٤) و يحدث ثم تقسم في ذلك و تمكث

(١) B «وبلا وبلا» ندارد . (٢) D «مدار» «شرهم» «رعموا» دارد (٣) D, C «دشهم» .
 (٤) «ساعة» C > «تارة» .

کتاب العیون (۱)

تألیف

جاحظ (۲)

(متوفی در سنه ۲۵۵ هـ. ق.)

ج ۱، ص ۵۵-۵۶:

(حرص الزنادقة على تحسين كتبهم)

وقال ابراهيم بن السدي مرة ویددت أن الزنادقة لم يكونوا حرصا على المقالة (۳) بالورق النقي الاصل، و على تحیر (۴) الحصر الاسود المشرق البراق و على استجادة الحظ و الارعاب لمن يحظ، فأتى لم أر كوز و كسهم ورق و لا كالحصوطة التي فيها حظا. و إذا غرمت هالا عظما مع حصى للمال و نفوس الغرم - كان سخاء النفس

(۱) این کتاب دوم در مصر طبع شده است باین ترتیب که تحسین چاپ آن در هفت جزء و سنه ۱۳۲۳ تا سنه ۱۳۲۵ هـ. ق. (جزء اول و دوم در سنه ۱۳۲۳ هـ. ق. در مطبعة الجندیة و از جزء سوه جزء هفتم از سنه ۱۳۲۴ تا سنه ۱۳۲۵ هـ. ق. در مطبعة التقدم) بطبع رسید و سپس بتحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون از سنه ۱۳۵۶ تا سنه ۱۳۶۶ هـ. ق. توسط «مکة مصطفى ابی العیون و اولاده» انتشار یافته و چاپ نخستین آن که در طبع جدید علامه آن «ط» باشد و نسخه خطی کتاب العیون کتابخانه احمد تیمور که در این طبع «النسخة السوریة» عنوان دارد و پنج نسخه خطی دیگر که علامتهای آنها «س» «م» «د» و «س» و «م» و «س» و «د» است اساس این طبع قرار گرفته و برای اطلاع از کیفیت این نسخه ها ص ۳۱-۳۶ مقدمه ج ۱ و حاشیه ۲ ص ۵۲۲ ج ۴ همین طبع از کتاب الحیوان باید رجوع شود و چون این طبع مورد استفاده واقع گردیده است برای نمایان شدن نسخه بدلها که در موارد بسیاری برای روشن شدن مطلب مفید است و گاهی هم از متن درست تر میباشد از علامتهای مزبور که ساینده نسخ اساس طبع میباشد در اینجا نیز استفاده میشود.

(۲) ابو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب بن غزاة کنایه بصری معروف به جاحظ یکی از دانشمندان و نویسندگان بزرگ قرن دوم و سوم هجری است. در تاریخ وفات این مرد که سنه ۳۵۵ هـ. ق است اتفاق میباشد اما در تاریخ تولد او اختلاف است و آنرا از سنه ۱۵۰ تا حدود سنه ۱۶۰ هـ. ق. ذکر کرده اند. در تعداد تألیفات بسیار جاحظ در اختلاف است و آنها را از ۱۲۸ تا ۳۶۰ گفته اند و ظاهر آنکه کتاب الحیوان مد کور را در اواخر عمر خود تألیف کرده است.

(۳) ط «حرص على المقالة» و آنچه در مس آمده و درست میباشد از «س» است (۴) ط «عجل» و تصحیح این کلمه از «ل» است

مالا يعاقب على الكتب، دليلاً على تعظيم العلم، وتعظيم العلم دليل على شرف النفس، وعلى
السلامة من سُكر الآفات

قلت لأبراهيم: إن إيفاق الزنادقة على تحصيل الكتب، كانفاق التصاري على
البيع، ولو كانت كتب الزنادقة كتب حكم وكتب فلسفة، وكتب مقاسم وُسُنن
[و] تَنْتِي، وتبين، ولو كانت كتبهم كتباً تعرف الناس أبواب الصناعات أو سبل التكتسب
والتجارات، أو كتب ارتفاقات ورمضات، أو بعض ما يتعاطاه الناس من الفص والآداب
وإن كان ذلك لا يفرِّب من غنى ولا يُبعد من مأثم، لكانوا مقرباً قد يحور أن يطلُّ
بهم تعظيم البيان، والرَّعة في التَّشْيِر، ولكمهم ذهبوا فيها مذهب الدَّابة، [و] على
صريق تعظيم الملة، وإنما إيفاقهم في ذلك، كانفاق المجوس على بيت النار، وكابرد
لمصدري على صلبان الذهب، وكابفاق الهند على سدنة الدَّده، ولو كانوا أرادوا العلم
بكل العلم لهم مُعرَّضاً، وكتب الحكمة لهم مسدولة، والعُلق اليها سهبة معروفة، وما
بألهم لا يصفون ذلك إلا بكتب ديانتهم، كما يرخف التصدي بيوت عمادانهم، ولو
كان هذا المعنى مستحباً عند المسلمين، أو كانوا يرون أن ذلك داعية إلى العادة، أو
دعشة على الحشوع، لملعوا في ذلك بفهم، مالا تملغه التصدي بعبادة التَّجهد.

ج ١، ص ٥٢-٥٨

(صفة كتب الزنادقة)

والذي يدلُّ على ما قلنا، أنه ليس في كتبهم مثلاً سائر، ولا حُرٌّ طريف، ولا
صنعة أدب، ولا حكمه عربية، ولا فلسفة، ولا مسألة كلامية، ولا تعريف صنعة،
ولا استخراج آلة، ولا تعليم فلاح، ولا تدبير (١) حرب، ولا منازعة (٢) عن دين،
ولا مناصرة عن رحمة، وُجِّلَ ما فيها ذكر الثور والظلمة وتناكح الشياطين، وتعاقد
العقارب، وذكر الصديد، والتهويل بعمود السح (٣) والاحبار عن شقاوون، وعن
الهامة [والهامة] و [وكله] هذرٌ وعيٌّ وُحرافة، وُسُخريَّة وتكذِّب، لا ترى
فيها موعظة حسنة ولا حديثاً موثقاً ولا تدبيراً معاشراً ولا سياسة عامة ولا ترتيباً

(١) ط: «دبر»، و«صحح» از: «است»، (٢) ز: «مقارعة»، (٣) در: «طبع حاصر»، «السح»
و در: «ص»، «اصبح»، و«صحح» آن از: «الفهرست» (ص ٣٢٠ طبع فلوقل) و «كتاب الرد»
على الزنديق الدين ابن المقفع «است».

خاصة (١) فإني كتاب أجهل رأي تدبير افسد من كتاب يوحى على الناس الإطاعة
والبخوع (٢) بالديانة [لا] على جهة الاستنصار والمحنة، وليس فيه صلاح معاش ولا تصحيح
دين؛ والناس لا يحتسبون الدين أو دين، فأما الدنيا وقامة سوقها [واحضار نعمها... وأما
الدين فقد ما يطمع في استجابة العاقبة]، واستمالة الحاسة، أن يصور في صور معلطة،
و يموه نموذجه الدينار الهرج والدرهم [الزائف] الذي لا يبلغ فيه الكثير، ويعرف
حقيقته القليل (٣) فليس يعرفهم عليها من حيث طننت و كذ دس يكون اظهر
[احتلافاً كثيراً] فدا، يحتاج من الترقيع والتمويه (٤) ومن الاحتشاد له والتعليط (٥)
فيه الى اكثر. وقد علمت ان التصراثة اشد انتشاراً من اليهودية بعداً، فعلى حسب
ذلك يكون تركبهم في تركبه واحتمل لهم في اظهار تعليمه

ح ٣ ص ٣٦٥ (در قسمت و مانستفكره العامة من القول ٤).

و الاصل في ذلك ان الرديفة اصحاب الفاط في كتبهم، واصحاب تهود،
لا تهم حين عديموا المعاني ولم يكن عندهم فيها طائل، ملوا الى تكلف ما هو احصر
واسر وأوجر كثيراً

ح ٣ ص ٣٦٦

(خطوة طوائف من الالفاظ لدى طوائف من الناس)

ولكن قويم الفاط حظيت بعدهم. وكذلك كل بليغ في الارض و صاحب
كلام مشور، و كل شعر [في الأرض] (٦) و صاحب كلام مودون، فلا بد من ان
يكون قد بهج و ألف الفاص بعامها، ليدبرها في كلامه و ان كان واسع العلم غرر
المعاني كثير اللفظ. فصار خطاير رادقة من الالفاظ التي سقت الى قلوبهم، واتصلت
بطبائعهم، وجرت على لسانهم الشكج، والنتائج (٧) والمزاج والتور والظلمة، والدقاع
والمناج (٨)، و لسانر والعامر، والمنحد، والطلان، والوحدان، والأثر، والصدق (٩) و

(١) ط: «ولاساسه عامة ولا ترتب خاصة» وتصحيح ان اردل: است. (٢) ط: «والبحر ح»

(٣) در ط: «ويوه سويه (السا وابهرج) والدرهم الذي (لا) يعلط فيه الكثير ويعرف (حققه)

القليد» بوده است و مصحح كتاب عازر متن را از نسخه «ر» بس از حدی (لا) درست کرده

است. (٤) در ط: «احتياج من الرقيم واسمويه» و مصحح متن اردل: است (٥) در ل:

«والتنبيط» (٦) «في الارض» از نسخه های «ل» و «س» افزوده شده است.

(٧) ر: «والنتائج» (٨) ط، س: «والبقاع» (٩) ط: «اصداق» س: «اصدا».

عمود السبح (١) واشكلاً من هذا الكلام قصراً وان كان غير مأثور (٢) مهجوراً عند
اهل ملت ودعوتك ، وكذلك هو عند عوامنا وجمهورنا ولا يستعمله إلا الحواص (٣)
والأمتكلمون .

ح ٤ ص ٨١ (در قسمت «مسألة الهدد») :

ولا يستطيع لعقل الناس أن يعمل عمل أجر الناس ، كما لا يستطيع أجر الناس
أن يعمل أعمال عقول الناس . فبأعمال لمجربين والعقلاء عرفنا مقدارهم من صحة ادعائهم
وفسادهم . . . و يمثل ذلك فصلنا بين التعمد و الحيوان و العليم و أعلم منه و
الجاهل و جاهل منه ولو كان عندنا سبع و الهائم ما عند الحكماء والأدباء و الوزراء
والخلفاء والامم والاسماء لا ثمرت تلك العقول باسطرار ، انما رتبت العقول . وهذا باب
لا يخطئ فيه إلا المائيّة و اصحاب التجهالات فقط .

ح ٤ ص ٤٢٨-٤٢٩ (در قسمت « حجاج في دسح الحيوان و قتله ») .

وليس يسعى لأخبر أن سهاون شيء مقد يودي الى الفسوة يوماً ما و أكثر
ما سمعت هذا الباب من ناس من الصوفية ومن التصدي ، لمصاهب التصدي سبيل الرادفة ،
في فصل الدنايح ، و انص لا راقه الدماء ، و الرهد في كل اللحمان .

وقد كل ، يرحم الله ، على الزيديق الآتني ذلك في سبع الطير ، ودوات الاربع
من السبع . فاما قتل الحيّة والعقرب ، فما كان يسعى لهم ألتة أن يقفوا في قتلها
ظرفه غير ، لأن هذه الامور لا تحبوا من أن تكون شراً صرفاً ، أو تكون ما فيها
من الخير معموراً بما فيها من الشر . وانشر شيطان و الظلمة عدو النور . واستحياء الظلمة
وانت قادر على امانتها ، لا يكون من عمد النور بل قد يسعى أن تكون رحمة النور
لجميع الخلائق و اساس ، الى استفادها من شرور الظلمة .

و كما ينبغي أن يكون حسناً في العقرب استحياء النور والعمل في تحليله والدفع عنه
وكذلك ينبغي أن يكون قتل الظلمة و امانتها ، والعون على اهلا كها وتوهين امرها .
حسناً . و البهمة التي يرون ان يدفعوا عنها ايضاً مزوجة ، إلا أن شرّها أقل . وهم

(١) در اصل «الصبح» بوده است و مصحح كتاب آبرابر حسب ثبت الفهرست (ص ٣٣٠ مع فلوكل)
تصحیح کرده است .

(٢) ط : « من فوضي » و تصحيح آن از «ر» است . (٣) ط ، س : « و العاص »

اذا استيقنوا فقد استيقوا الشرور المخالطة لها .

و ان زعموا ان ذلك انما جار لهم ، لان الآءلب على صاعها لتور فليعتروا
في هذا الموضع ادخال لادى على قيل مابها من اجراء الشر كما عتروا على ادخال
الروح والشرور على ما في المهمة من احراء الطلعة لدفعهم عن المهمة ، اد كان اكثر
اجرائها من التور

و پس از بحث مفصلي در باب عباد صادي در برهه قصدين و شكار چيان و ماهي گيران
و جلا دان ، كشتن حيوان و اسباب و خوردن گوشت و ماهي و ايام موسي و داود و
مطالب ديگر ، خطاب بدانها ، در ص ۴۳۲ ، آمده است
و هذا شيء تعمل به الأمم كلها ، غير الزبدقة و الردقة لم تكن قط
أمة و لا كان لها ملك و محكة ، و لم تر لهن مقتول و هرب و مذبذب و لا انتم
ردقة ، و لا تنكر لمن كان دلت مذهب ان يقول هذا القول .
فانتم لادهرقة ، و لا ردقة ، و لا مسمون ، و لا انتم رأسون بحكم الله انتم
التورة .

ح ۴ ص ۴۴۱-۴۴۳ .

(مسألة المائة)

كان ابو اسحق سأل المندية ، عن مسألة قرينة المأخذ قاطعة ، و كان رعم
أبها ليست له .

و دلت ان المندية ترعم أن العلم بما فيه ، من عشرة اجناس
حمسة منها خير و نور و خمسة منها شر و طلعة . و كلها حاسة و حرة
و ان الاسان مر كب من جميعها على قدر ما يكون في كمال سنان من
رُجج احسن الجبر على احسن الشر [و رُجج احسن] احسن (۱) الشر على
احسن الجبر .

(۱) « رُجج احسن » در اصل بوده است و بجای « احسن » در اصل « حاج » بوده است و معنی
کتاب آنها را بدو خود داده و تصحيح نموده .

وَأَنَّ الْإِنْسَانَ وَانْ كُلَّ دَا حَوَاسٍ حَمْسَةٍ (١) فَإِنَّ فِي كَذِّ حَاسَةٍ مَتَوَلَّامٍ صَدَّه
 مِنَ الْأَجْنَاسِ الْخَمْسَةِ . فَمَتَى نَظَرَ الْإِنْسَانُ نَصْرَةً رَحْمَةً فَتَدَّتْ النُّظْرَةُ مِنَ التُّورِ ، وَمِنْ
 الْحَرِّ وَمَتَى نَظَرَ نَظْرَةً وَعَدِرَ ، فَتَلَّتْ النُّظْرَةُ مِنَ الظُّلْمَةِ . وَكَذَلِكَ جَمِيعُ لِحَوَاسٍ .
 وَتَنْ حَاسَةُ التَّمَعِ جَنْسٌ عَلَى حَدَثَةٍ ، وَأَنَّ الَّذِي فِي حَاسَةِ الْبَصَرِ مِنَ الْحَرِّ وَ
 التُّورِ ، لَا يَبِينُ السَّى فِي حَاسَةِ التَّمَعِ مِنَ الْخَيْرِ وَلَكِنَّهُ لَا يُضَادُّهُ (٢) ، وَلَا يُدَسِّدُهُ ، وَلَا
 يَمْنَعُهُ فَهُوَ لَا يَبِينُهُ (٣) لِمَكَانِ الْحَلَاوِ وَالْحَنْسِ ، وَلَا يَبِينُ عَيْبَهُ ، لِأَنَّهُ لَيْسَ صَدًّا . وَأَنَّ
 أَجْنَاسَ الشَّرِّ حَلَاوٌ لِأَجْنَاسِ الشَّرِّ ، صَدٌّ لِأَجْنَاسِ الْحَيْرِ وَأَجْنَاسِ الْخَيْرِ يَحْلَفُ بَعْضُهَا
 بِمَعْصَا وَلَا يُضَادُّ . وَأَنَّ التَّعَادُونَ وَتَدَادَى لَا تَقَعُ بَيْنَ مُحْتَلِفِهِمْ ، وَلَا يَبِينُ مُتَضَادِّهَا (٤) ، وَاسْتَقَرَّ
 بَيْنَ مُتَّفَقِهَا .

قَالَ : فَيَقُولُ لِلْمَسْأَلَةِ مَا نَقُولُ فِي رُحْلٍ قَالِ لِرُحْلٍ : يَا فُلَانُ ، هَلْ رَأَيْتَ فُلَانًا ؟
 فَقَالَ الْمَسْئُولُ نَعَمْ قَدْ رَأَيْتُهُ . أَلَسَ التَّمَعُ قَدْ أَذَى إِلَى الْبَطْرِ وَالْطَّرِ قَدْ أَذَى إِلَى الدَّائِقِ ؟
 وَ الْآفَلَهُ قَالِ الْبَلَنُ نَعَمْ الْآوُ قَدْ سَمِعَ الصَّوْتِ صَاحِبُ الْلِسَانِ .
 وَ هَذِهِ الْمَسْأَلَةُ قَصِيرَةٌ كَمَا تَرَى ، وَلَا حِيلَةَ لَهُ بَلَنٌ يَدْفَعُ قَوْلَهُ .

(مُسَاءَلَةٌ رَمْدَلِق)

وَمَسْأَلَةٌ أُخْرَى ، سَأَلَ عَنْهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (٦) لَرَنْدِيقِ الَّذِي كَانَ يَكْنَى دَابِيَّ عَلِيٍّ ،
 وَ ذَلِكَ عِنْدَمَا رَأَى مِنْ تَطَوُّلِ مُحَمَّدِ بْنِ الْجَهْمِ وَ عَجْرِ الْعَنَى وَ سُوءِ فَهْمِ الْقَاسِمِ بْنِ سَيَّارٍ
 فَقَالَ لَهُ : يَا مَأمُونُ : أَسْأَلُكَ عَنْ حَرْفَيْنِ فَقَطْ . أَحْتَرَبِي هَلْ يَدْرِي مَسْئَلِي قَطٌّ عَلَى إِسَاءَتِهِ ،
 أَوْ يَكُونُ يَحْرُ لَمْ يَنْدَمْ عَلَى شَيْءٍ كَانَ مَذْقَطٌ ؟ قَالَ بَلْ يَدْرِي كَثَرُ مِنَ الْمَسِيئِينَ عَلَى
 إِسَاءَتِهِمْ قَالَ : فَحَتَرَبِي عَنْ التَّدْمِ عَلَى الْإِسَاءَةِ ، إِسَاءَةٌ أَوْ إِحْسَانٌ ؟ قَالَ : إِحْسَانٌ .
 قَالَ : فَالَّذِي يَدْمُ هُوَ الَّذِي إِسَاءَ أَوْ عَيْرُهُ ؟ قَالَ : الَّذِي يَدْمُ هُوَ الَّذِي إِسَاءَ . قَالَ : فَأَرَى
 صَاحِبَ الْخَيْرِ هُوَ صَاحِبُ الشَّرِّ ، وَقَدْ بَعَلَ قَوْلَكُمْ أَنَّ الَّذِي يَنْظُرُ حَرَّ الْوَعِيدِ عَيْرُ الَّذِي
 يَنْتَصِرُ يَنْظُرُ الرَّحْمَةَ قَالَ : وَ بَلَى أَرَأَيْتَ أَنَّ الَّذِي إِسَاءَ عَيْرُ الَّذِي يَدْمُ . قَالَ : فَتَدْمُ عَلَى شَيْءٍ .

(١) در اصل چنین بوده است ولی صحیح آن « خمس » باید باشد (٢) « مضاده » و

تصحیح از « س » است . (٣) « س » : « یعیب » : « لا یعیبه » و تصحیح از « ط » است

(٤) « س » : « مضادها » . (٦) مقصود مامون است چنانکه نام او کمی بعد ذکر میشود

كان منه اوعلى شيء كان من غيره ؟ فقطعه بمسأله ، ولم يستلم يرجع ، حتى مات .
وَأَصْلَهُ اللَّهُ تَارَ جَهَنَّمَ .

(شعر في هجو الرادقة)

وقد ذكر حمادُ عجردُ ناساً في هجائه لعمارة ، فقال :

لو كنتُ بذيديقاً ، عمارُ ، جبو تني	او كنتُ اعمد عير دُرِّ محمد
او كنتُ عندك أوثراك عرفتني (١)	كالنصر أو ألفتُ كاس المقعد
او كاس حمادٍ رشة ديبكُم	جلد وما حد العوي (٢) يمر شد
لكنني وحدثُ ربي محلب	فجهرتني نفض لكل موحد
وحيوت من زعم السماء تكوّنات	والأرض خالقها لها لم يمهّد
والتسم مثل الرزّاع آن حصاده	منه الحصيدُ ومنه ما لم يحصد

وحمادُ هذا شهر بالزّديقة من عمارة بن حريّة ، الذي هجاه بهذه الاسات .
وحيوت من زعم السماء تكوّنات (الت) فيس هول أحدُ إن البيت بما فيه
من التدبير ، تكوّن نفسه ومن نفسه ، فجهل (٣) حمادُ بهذا المقدر من مقدرة القوم (٤) ،
كأنه عندي متاع يعرفه من براءته الساحة (٥) . وفي كل قداجهم فإنا هو من مقلديهم .

وهجا حمادُ بن الزّيرقان ، حماداً الراوية فقال :

بعم القتي لو كان يعرف رته	و يقيم وقت صلاته حمادُ
هدلت مشافرة الدين فأنعم	مثل القدم يستنها الحدادُ
وايض من شرب المدامة وجهه	قياضه يوم العاص سوادُ .

(١) « أوثراك عرفتني » (٢) ط ١٠٠ : « القوي » وثبت من أر « س » است (٣) در
اصل : « محلب » (٤) يعني « الرادقة » . (٥) در « ط » : « جيب است ودر « س » : « من براءة
الساحة » و در « ه » : « بما عرفه من براءة الساحة » .

(ذکر بعض الرائدة)

وكان حمادُ عجرد (۱) وحمادُ الراوية (۲) وحمادُ بنِ إزبرق (۳) ويونسُ بن

(۱) أبو عمرو، وقول بعضي أبي يحيى، حماد بن عمرو بن يوسف بن كليب كوفي، وقول بعضي واسطي.
مولای سی سواد بن عمرو بن صفصفا معروف به قحرد از شعراء معروفه اواخر بنی امیه و اوائل
دوره سی عباس میباشد. شهرت حماد در رمن هتاس بوده است و من او را برورد مهاجاء سختی
وجود داشته و قسمتی از یکی از هجویه های او درباره تشار چین است:

الامن من صلف هنيئتي والدي والده يرد
اد مانسب الناس فلاهل ولا يمد
واعني قطن ما على غادفه حد
واعني شبه القرد اذا ما عني القرد

والت وی در سده ۱۶۱ ه. ق. و بقولی در سده ۱۶۸ ه. ق. تفیق انتقاد است و بواسطی در سده
۱۵۵ ه. ق. میل رسیده (برای رجعه احوال حماد عجرد به الشعراء والشعراء تألیف ابن قتیبة
طبع مصر سده ۱۲۶۹-۱۲۶۹ ه. ق. ج ۲ ص ۷۵۴-۷۵۶ و به کتاب الاغانی صبع مصر سده
۱۲۲۳ ه. ق. ج ۱۳ ص ۷۰-۹۸ و وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان طبع مصر
سده ۱۴۶۷ ه. ق. ج ۱ ص ۴۵۱-۴۵۳ رجوع شود)

(۲) حماد بن ابی لیلی ساجور (و قوی هیسره) بن مبارک بن عبیده دبسی کوفی مولای
بنی بکر بن وائل معروف به حماد الراویه حماد نخستین کسی است که بلف راویه مشق گردیده و
بواسطه کثرت روایت شعر و غیر مشهور میباشد. تولد وی در سده ۹۵ ه. ق. و ولدت او در سده
۱۵۵ ه. ق. بوده است. (برای رجعه احوال حماد به کتاب الاغانی طبع سابق مد کمر
ج ۵ ص ۱۵۶-۱۶۶ و به نزهة الالباء فی طبقات الادباء تألیف ابن الاباری طبع
مصر سده ۱۲۹۴ ه. ق. ص ۴۳-۵۰ و وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان طبع
سابق المد کمر ج ۱ ص ۴۴۸-۴۵۱ رجوع شود)

(۳) از دوستان و ندیمین و معاشران دو حماد مذکور بوده است و ابن سه حماد را حماد بن میگفته اند
و ابن قتیبة در الشعر و الشعراء (طبع سابق الذکر ج ۲ ص ۷۵۴) درباره آنها گوید:
« و كان بالكوفة ثلاثة يقال لهم الحمادون: حماد عجرد، وحماد الراوية، وحماد بن إزبرق بن
السجوى، وكانوا يتنادمون ويتماشرون كأنهم نفس واحدة، ويزمون جميعاً الرثاء »

هرون (۱) و علی بن الخلیل (۲) و یزید بن الفیض (۳) و عباده و جمیل بن محفوظ (۴) و قاسم (۵) و مطیع (۶) و والبة بن الحباب (۷) و ابان بن عبد الحمید (۸) و عماره بن حریریة (۹) یثواسلون، و کأثم لمس واحدة و کان بشار

(۱) عبدالسلام محمد هارون، مصحح کتب، گوید در اصل جیب است ولی این شخص یونس بن فروة و یا ابن ابی فروة باید باشد.

(۲) مردی است از ممل کوفه، مولای معن بن زائدة، و بوسه معشر صالح بن عبدالقدوس بوده. (کتاب الاغانی، طبع سابق، ج ۱۳، ص ۱۸-۱۹ و ج ۱۶، ص ۱۴۳ رجوع شود).

(۳) ابن حجر، در لسان المیزان، او را ذکر کرده است.

(۴) در اصل و در امالی تألیف سید مرتضی و کتاب الاغانی (ج ۱۶، ص ۱۴۳) نقل از حاجظ، و کتاب الارواق، (قسم احبار الشعراء، طبع مصر سنة ۱۹۳۴ م، ص ۱۰) جیب است ولی در لسان المیزان «حمید بن محفوظ» آمده و شاید تصحیف باشد. و ابوالشعقیق در محو جمیل گفته است:

و هذا جمیل علی بنه	و قد کان یملو علی رثته
یروح و یعدو ک... احبار	و رجع صغراً یابی آهه
و قد دعوا آله کافر	و ان الترتیق من کلله
کأبی به قد دعاه الامام	و آذن رثته فسی قتله

(۵) در امالی تألیف سید مرتضی و قاسم بن زرقطة آمده است.

(۶) مطبع بن ایاس کنانی از ضربه اواخر دوره عباسی و اوائل زمان سی عباس است. (کتاب الاغانی، طبع سابق، ج ۱۱، ص ۷۵-۱۰۴ رجوع شود)

(۷) ابواسامة والبة بن الحباب اموی کوفی شاعری است طریف و عزل سرا، والبة استاد ابونواس و او را «بشاربرد و ابوالعتاهیه» مهاجرت کرده است. وفات والبة در حدود سنة ۱۷۰ ق.

ه. ق. اتفاق افتاده. (کتاب الاغانی، طبع سابق، ج ۱، ص ۱۴۲-۱۴۶ رجوع شود).

(۸) ابان بن عبد الحمید لاحفی، شاعر و بوسمة طریف و بزرگ مخصوصی در مکه که کایله

و دمنه را برای آنها نظم در آورد که حطش آسان گردد برای این کار یحیی ده هزار دینار پاد داد و قصی یح هزار دینار و جعفر چیزی بدو داد و گفت: «الا یکنیک ان احفظه فاکون راویته؟»

(برای ترجمه انوار، ابان رجوع شود. الفهرست تألیف ابن الندیم، طبع مصر سنة ۱۳۴۸ ه. ق.

ص ۱۷۲ و ۲۴۲ و کتاب الاغانی، طبع سابق، ج ۲۰، ص ۷۳ و کتاب الارواق

تألیف صولی، قسم احبار، شعراء، طبع مصر سنة ۱۹۳۴ م، ص ۱۰-۵۳)

(۹) در کتاب الاغانی و لسان المیزان «عمار بن حمزة» است و در کتاب الارواق

موافق است متن می باشد.

یشکر علیهم .

و یونس الذی رعم حنّاً عجرباً انه قد عرّ نفسه بهؤلاء ، و کان اشهر بهذا
الرأی منهم ، وقد کان کتب کتاباً لمدح الروم فی مثالب العرب و عیوب الاسلام ، نزعها .

(هجائیة فی ابان و الزنادقة)

و ذکر ابو نواس ابان بن عبد الحمید اللّاحقی ، و بعض هؤلاء ، ذکر ابان
بری لهم قدراً و خطراً ، فی هجائیة لآبان ، و هو قوله

جالت یوناً اباماً	لأدرّ درّ آسان
و نحن حضر رواق (۱)	أمیر بالنهر و ان
حتى انا ماصلا الا	ولی آنت لاذان
فقام ثم بها دو	فصاحف و یار
و کذل ما قل قلند	الی انقضه الاذان
فقال . کبف شهدتم	بدا بعبیر عین
لاشهد الذهر حتی	تعبس العناب
فقلت سبحان زئی	فقل سبحان مانی
فقلت . عیسی رسول	فقل من شیطان (۲)
فقلت . موسی کلیم ال	مهیمن المان (۳)
فقال ربک دوّمه	لہ ادا و لسان

(۱) ص و س ، و ح و ح و ح و ح ، و تصحیح متن از دیوان ابونواس (طبع مصر س)

۱۸۹۸ م (ص ۱۸۰) و کتاب الاوراق تألیف صولی (قسید و طبع سابق اندک ، ص ۱۱) است .

(۲) در اصل « من شیطان » بوده و تصحیح من از دیوان ابونواس (ص ۱۸۰) و کتاب الاوراق
(ص ۱۱) است .

(۳) در اصل « المانی » بوده و تصحیح من از دیوان ابونواس (ص ۱۸۰) و کتاب الاوراق
(ص ۱۱) است .

فتمه خلفنه	ام من نعمت مکی (۱)
عن کافر نمری (۲)	بالکفر بالرحمن
برسداب یسری	بالعصه المخت
معزدر و عباد	الوالی الهجان (۳)
و قاسم و مطیع	و بحانه التمدن (۴)

و نعمتی من ابی نواس و قد کان (۵) جالس المتکلمین اشد من نعمتی من
 حذر، حين یحکی عن قوم من هؤلاء قولاً لا یقوله احد و هذه قرة (۶) عن المهجو
 و الی بقول سعد بن ابی یعظم امر عیسی تعظیماً شديداً فكيف یقول
 انه من قبل شیطان ؟

واق قولہ « بنفسه حلقة ام من » فان هذه مسألة یجدھا طهراً علی ألس
 العوام . والمتكلمون لا یحكون هذا عن احد .

و فی قوله « الوالی الهجان » دلیل علی انه من شكلهم
 و لمحب انه یقول فی آبان انه یتمن یتشبه بمعزدر و مطیع ، و والیه من
 الجباب و علی بن الخلیل ، و اصع - و آبان فوق جبل الارض من هؤلاء . و لقد كان
 ابن ، و هو سكران ، اصح عقلاً من هؤلاء و هم صحة (۷) واق اعقاده فلا یدری ما قو

(۱) در دیوان ابونواس (س ۱۸۹) بعد از این بیت دو بیت دیں آمده است ،

و قلت وئی ذورح	خبر و دوغقرن
و قلت امحب دلی	عن هازی مانقران

(۲) « کتاب الارواق » « یشاری » و « « عثری » » و ثبت متن او « س » و دیوان
 ابونواس (س ۱۸۹) است

(۳) بعد از این بیت ، در دیوان ابونواس (س ۱۸۱) بیت زیر ذکر شده است ،
 و ابن الاریاس الی غا ح نختی حیوان .

(۴) بعد از این بیت ، در دیوان ابونواس (س ۱۸۱) این بیت مذکور است ،
 ابی و انت لزان من رتیة و رواسی

(۵) س : « و هرکان »

(۶) ه : « قرة » .

(۷) س : « اصح » و تصحیح متن از ط و س و کتاب الارواق (س ۱۲) است .

لك فيه لأن الناس لم يؤثروا في اعتقادهم الخطأ المكشوف ، من جهة النظر (١) . ولكن للناس تأسر وعادات ، ونقائد للآباء ، والكبراء ، ويعملون على الهوى ، وعلى ما يسبق إلى القلوب ، ويستثقلون التحصيل ، ويهملون النظر ، حتى يصيروا في حساب متى عاودوه ، و أرادوه ، يمدوا بصر كلبدة ، و اذهان مدحولة [و] مع سوء عادة ، و لتعسر لاتبحيب وهي متكررة .

ج ٤ ص ٤٥٧ .

(قصة راهبين من الرنادقة)

و حدثني أبو شعيب الفلاني ، وهو مصري (٣) ، قال رهبان الرنادقة سيحون : كانهم (٢) جعلوا الساحة بئر تعلق للسطوري في المطامير ، و [مقام] الملكاني في القوامع . و مقام السطوري في المطامير

قال ولا سيحون إلا ارواحا ومتى رأت منهم و حداً فلتفت رأت صاحبه (٥) والساحة عندهم الآنست احدهم في منزل ليلتين قال وسحون على اربع حصا . على القدس والظهر ، والصدق والمسكنة . و قد لمسكة ، و (٦) يا كرم من المسألة و مقاصد به ايسر الناس له حتى لا ياكل الا من كسب غيره لدى عليه عرمة و مدائمه و أما الظهر فترك للجماع . و أما الصدق فعلى الا يكتف و اما القدس فعلى ان يكتف ذبه ، و ان سئل عنه .

قال فدخل الاهواز منهم رحلان ، فمضى احدهم نحو المقابر للمائط وجلس الا آخر بقرب حبوب صائغ و حرحت امرأة من بعض تلك القصور و معها حق فيه أحجار نفيسه ، فلما صعدت من الطريق الى دكان لصائغ رلفت وسقط الحق من يدها ،

(١) ط و ه : « البشير » و تصحيح مش ار « س » است .

(٢) س : « عليه » .

(٣) ح : « مصري » و تصحيح ان در « ه » و « س » است .

(٤) ط و ه : « لآتهم » و طلق نسخة « س » در متن نب شد

(٥) س : « نرى صاحبه » .

(٦) س : « فانه » .

و ظليمٌ لبعضِ اهل تلك الدُّورِ يتردّدُ فلَمَّا سقط الحقُّ و بِسَه الطُّبقُ ، تبدّد ما فيه من الآحجار ، فالتقّم ذلك الظلمُ اعظم حجرفيه و آنفسه ، وذلك بعين السائح ، و وثب الصّاع و غلماهُ فجمعوا تلك الآحجار ، و نحوا الناس (١) و صاحوا بهم فلم تدّ منهم أحدٌ ، و فقد وادك الحجر و صرحت لمرّة ، فكشف القوم و تماحوا (٢) فلم يصيبوا الحجر ، فقال بعضهم والله ما كان مقرّب إلا هذا الراهب العالِس ، وما ينبغي ان يكون إلا معه . فسألوه من الحجر فكره أن يخبرهم أنه في حوف الظليم فيدّ بح الظليم ، فيكون قد شارك في دم بعض الحيوان فقال ما اخنت شيئاً ، فبحثوه و قتشوا كل شيء معه و الخو عليه بالضر ، و اقبل صريحه و قال اتقوا الله . و حدوه و قالوا (٣) دفعته الى هذا حتّى عيّنه . فقال : ما دفعت اليه شيئاً . فضر بهما ليموتا (٤) فبينما هما كذلك اذ مرّ رجلٌ بعقلٍ فجمع عنهم القصة ، و رأى ظليماً يتردّد فقال لهم : كان هذا الظليم يتردّد في الطريق حين سقط الحجر ، قلوا : نعم . قال : فهو صاحبكم . فعوّ صوا اصحاب الظليم ، و دبحوه و شقّوا عن قنصته ، فوحدوا الحجر و قد نقص في ذلك المقدار من الزمان شبيهاً شطره ، إلا أنّها أعطته لوّثاً صار الذي استفادوه من حبه اللؤلؤ اربح لهم من ورث ذلك الشطر أن لو كان لم يذّهب .

ج ٦ ص ٣٥٥ .

وقد سمعت من يذّكر أن [كمر] أدن الإنسان دليلٌ على طول عمره ، حتّى رعمو أن شيخاً من الرّنادقة لعنهم الله تعالى ، قدّموه لتصرب عنقه ، فعدا اليه علام سعدى كان له ، فقال اليس قد زعمت يا مولاي ، أن مي طالت أدله طال عمره ، قد . بلى قال : فهاهم يقتلونك قال : إنما قلت إن تر كوه .

(١) ط : « بحر الناس » و تصحيح متن از : « س » و « ه » است .

(٢) ط : « تسجوا » و تصحيح متن از : « س » و « ه » است .

(٣) ط و س : « و قال » و تصحيح متن از : « ه » است .

(٤) (٤) بقية عبد السلام محمد هارون ، مصحح كتاب : شيد اين كلمه « انفر » .

کتاب الآج (۱)
فی اخلاق الملوك

منسوب به

جاحظ

ص ۱۸۴

قدعا البربر رجلاً من النصارى كان جده قد ائتم على جد النصارى و استمع
من القمل ايام قبل ماى و كان من اصحابه الذين استجابوا له . فقال له علمت ما تقم
من ايادينا عندكم ، اهل البيت قديماً و حديثاً . قال احب ابيهم الممدك و ابي شاكرك
ذلك لك و لا بائث



کتاب حجج النبوة (۲)

تصنيف

جاحظ

ص ۱۳۱

ولم نقل ان العدد لكثير لا يجمعون على الخير البطل كالكذيب و لتصدق
ونحن نعد اليهود و النصارى و المجوس و الزنادقة و الدهرية و عدا المدة يكذبون النبى
صلى الله عليه وسلم

ص ۱۴۵ :

فصل منه ، فى كراهة امتناعهم عن معارضة القرآن لعجزهم عنها . و الذى منعهم
من ذلك هو الذى منع ابن ابي العوجاه و اسحق بن طالت و النعمان بن المنذر
واشماهم من الارجاس الذين استبدلوا بالقرآن دلاً و بالايمن كفراً و بالتعده شقوه . « حجة

- (۱) در سنة ۱۳۲۲ هـ . ق . محقق احمد زكى پاشا در مصر طبع رسیده است
(۲) قسمی راى كتاب در ضمن رسائل الجاحظ ، كه حسن التندوبى بها را جمع كرده است .
و در سنة ۱۳۵۲ هـ . ق (۱۹۳۴ م .) در مصر طبع و نشر نموده ، چاپ شده است (از ص ۱۱۷
تا ص ۱۵۴) .

شبهة، بل لاشبهة في الزبدقة خاصة، فقد كانوا يصنعون الآثار ويولدون الاخبار ويبثونها في الامصار ويطعمون في القرآن و يسألون عن متشابهه و عن خاصه و عاقبه و يصنعون الكتب على اهله .



کتاب التبریع والتدویر (۱)

تصنيف

جاء حظ

ص ۱۳۶ .

حترني كيف كانت خدائع المتنبيين ومخاريق الكذابين ممن قد كان ترشح للنبى و من لم يظهر دعوته ، و من دعا و اجتهد و من اجيب و من لم يجب . وصف لى ابواب مصايدهم و اجناس كيدهم و حيلهم و عن اعتمادهم على المواطاة و عن تقدمهم فى الحجة و عمن ذهب فى طريق التهم و عن اصحاب الرجز و التمجيم و عن اصحاب الاسترحام و عن اظهار الزهد و تحريم الاستمتاع و من وافق صورته و حاله بعض مافى البشارات المتقدمة و ما فى الكتب الصحيحة و من ائتمق له غير ذلك من الشبهة فقل فى شيث بن آدم و قل فى زرادشت و فى مانى و فى فولس و فيما ادعى لمرقس و متى و لوقا و يوحنا .

ص ۱۳۸ .

لم كان لجميع اهل الاديان بمكة و ملوك الا الردقة؟ و لم قتلهم جميع الامم السالفة و لم قصبت بهذا و قد رأيت المصدقية و الدنيا و رية و التفرع و رية و ان قلت : لان من لم يكن من دينة القتل و لا من غريزته البأس فهو مسلوب او مسترق فما بال الروم تمنع ان تترق و ان تسلب و ليس من دينهم قتال و لا جدال و لا مكافاة و لا دفع .

ص ۱۴۰ :

و قل لى لم لم تصرب السامري و لم لم تمض مانى و تمصه؟

(۱) ارجع الى كه فن فلو تن (G Van Vloten) در سن ثلاث رسائل لابي عثمان بن بحر الجاحظ البصري ، در سنة ۱۹۰۳ م . در لندن بشر کرده است (ارس ۸۶ تا ۱۵۲) نقل گردیده .



المختار من كتاب الرد على النصارى^(١)

تصنيف

جاحظ

ص ١٦ :

وإنما اختلف احوال اليهود والنصارى في ذلك لأن اليهود ترى أن النظر في الفلسفة كفر، والكلام في الدين بدعة، وآتاه محلبة لكذب شبهه، وأنه لا علم إلا ما كان في التوراة وكتب الانبياء. وأن الإيمان بالطب وتصديق المنجمين من اسباب الردقة والخروج الى الدهرية والخلاف على الاسلاف واهل القدوة، حتى أنهم ليبهرجون المشهور بذلك ويحرمون كلام سالك سبيل أولئك ودينهم^(٢). رحت الله يضا هي الردقة، ويناسب في بعض وجوهه قول الدهرية، وهم من اسباب كل حيرة وشبهة. والدليل على ذلك أننا لم نر اهل ملّة قط أكثر ندقة من النصارى، ولا أكثر متحيرا او متربعا منهم. وكذلك شأن كل من نظر الامور الغامضة بالعقول الضعيفة. الا ترى اكثر من قتل في الردقة. ممن كان ينتحل الاسلام ويظهره - هم الذين آباؤهم وامهاتهم نصارى؟ على أنك لو عددت ايام اهل الطنّة ومواقع التهمة لم تجد اكثرهم الا كذلك.

ص ٢٠ :

وبعد فلو لا متكلموا النصارى واطباؤهم ومنجموهم ما صار الى اغنيائنا وطرفائنا ومجائنا واخذاننا شي من كتب المنانيّة^(٣) والديصانيّة والمرقونية والفلاييّة^(٤) ولما

(١) رساله ايست كه عبيد الله بن حسان از كتاب الرد على النصارى تصنيف جاحظ اختيار کرده و در حسن « ثلاث رسائل لابي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ » ك يوشع فنكل (J. Finkel) در سنة ١٩٢٦ م (١٣٤٤ هـ ق) در مصر طبع و نشر کرده است چاپ گردیده (از ص ١٠ تا ص ٢٨) .

(٢) يعنى دين النصارى .

(٣) در اصل « المنانيّة » بوده است و فنكل « ناشر كتاب » كويد شايد « البديّة » باشد ولى در صارتهاى بعدى و ايسكه هيأت كلمه « المنانيّة » به « المنانيّة » شبهه تر است تا به « البديّة » چنان بر مى آيد كه « المنانيّة » درست تر باشد .

(٤) در اصل چين بوده است و فنكل كويد شايد « المنانيّة » باشد .

عرفوا غیر کتاب الله تعالى و سّنة نبیه صلی الله علیه و سلم ، و لکات تلک الکتب مستورة عند اهلها ، و محلاة فی ایدی ورثتها . و کذلّ سحنة عین رأیناها فی احداث و اعیاننا فمن قبلهم کان اولها . و انت اذا سمعت کلامهم فی العفو و الصّح و ذکرهم للسّیحة و زراعتهم علی کذلّ من اکل الدّھن و رعیتهم فی اکل الحبوب و ترک الحیوان و ترهیدهم فی النّکاح و ترکهم لطلّ الولد و مديحهم للجنّایق و المطران و الاسقف و الرّهبان بترك النّکاح و طلب النّسل و تعظیمهم الرؤساء علمت أنّ بین دینهم و بین الزّبدقة نسا و أنّهم یحشّون الی دلک المذهب .



دم اخلاق الکتاب (۱)

مصنف

حافظ

ص ۴۷ .

ثم کتب لهم (۲) یونس بن ابی فروة و کان زنديقاً فطلب فاحتفی بالكوفة ، و اکمل حتی هلك .

(۱) این رساله در ضمن « ثلاث رسائل لابی عثمان عمرو بن بحر الحافظ » که

که یوشع فنکل در سنة ۱۲۴۴ هـ ق . در مصر طبع کرده است ، و ذکرش گذشت ، بچاپ رسیده

(از ص ۴۰ تا ص ۵۱) .

(۲) یعنی « یبسی العباس » .

عنه من الأخبار (۱)

تأليف

ابن قتيبة (۲)

(متوفی در سنة ۲۷۶ هـ . ق .)

ج ۲ ص ۱۵۲ - ۱۵۴ (در کتاب العلم والسان ، در قسمت «لَرَدُّ عَلَى الْمُدَّعِيْنَ»):
 قال المأمونُ لئنْوى يُنْاطِرَ عنْدَهُ سُلْطَنٌ عَنْ حَرْقِيْنِ قَدْ (۳)، حَتَرْتَنِي هَلْ
 نَدِمْتُ مُسِيءَةً قَطُّ عَلَى إِسَاءَتِهِ؟ قال: بَلَى، قال: وَالتَّيْمُ عَلَى الْإِسَاءَةِ إِسَاءَةٌ أَوْ إِحْسَانٌ؟
 قال: بَلَى إِحْسَانٌ، قال: فَالَّذِي نَدِمْتُ هُوَ الَّذِي إِسَاءَ أَوْ عَمِلَ؟ قال: بَلَى هُوَ الَّذِي إِسَاءَ، قال:
 فَارَى صَاحِبَ الْحَبْرِ هُوَ صَاحِبُ الْقَرِّ وَمَطْلُ قَوْلِكُمْ، إِنَّ الَّذِي يَنْظُرُ بِعَرِّ الْوَعْدِ هُوَ الَّذِي
 يَنْظُرُ بِطَرِّ الرَّحْمَةِ، قال: فَأَتَنِي أَزْعِمُ أَنَّ الَّذِي إِسَاءَ غَيْرَ الَّذِي نَدِمْتُ، قال: فَتَدِمُ عَلَى شَيْءٍ
 كَانَ مِنْ عَيْبِهِ أَوْ عَلَى شَيْءٍ كَانَ مِنْهُ؟ فَاسْكَنْتَهُ (۴).
 دخل المومنان على هشام بن الحكم (۵) فقال له: يَا هِشَامُ، حَوْلَ الدُّنْيَا شَيْءٌ؟

(۱) این کتاب رسه ۱۳۴۳ هـ . ق . - ۱۳۴۴ هـ . ق . در چهار مجلد در مجموعه «دارالکتب

المصرية» بطبع شده است.

(۲) ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة - شيرازي يکي از علمای واديب و خطباء و فقهائى و لغويان مبرک

قرن سوم هجرى مىباشد . وی در سنة ۲۱۳ هـ . ق . در بغداد مېولد کرده است و ابن حليكان

گويد : در ماه ذى القعدة سنة ۲۷۰ هـ . ق . و بنون بعضى سنة ۲۷۱ هـ . ق . و بگفته بعضى دیگر در

اَوَّلَينِ شَهْرِ ماهِ رَجَبِ سنة ۲۷۶ هـ . ق . و ابن قول امير و «أَصَحُّ» اقوال بايد دانست ، و در کده

است [برای ترجمه احوال و تأليف ابن قتيبة ، مقدمة «صلاة احمد زكى العدوي» بر کتاب

عيون الاخبار طبع سابق الذكر ۴ ص ۱۲ - ۴۰] رجوع شود .

(۳) در کتاب الحيوان ، طبع سابق الذكر ۴ ص ۱۴۳ . «نقطه» آمده است .

(۴) این موضوع ، كمى اختلاف در عبارات ، نقل از کتاب الحيوان ، طبع سابق الذكر ، ج ۴

ص ۴۴۲ - ۴۴۳ در ص ۸۹-۹۰ همین کتاب ذکر شده است

(۵) مقصود ابو محمد هشام بن الحكم از بزرگان فقهيا و متكلمين اماميه و رئيس فرقه هشاميه است ، که در

ملازمان يحيى بن خالد برمکي بوده و در حدود سنة ۱۹۰ هـ . ق . وفات کرده و يکي را «أما» او

را «الرَّادُّ» على الرادفة گفته اند .

قال لا، قال، فإن أخرجت يدي فشم شيء^{*} يردّها؟ قال هشام: ليس ثم شيء يردّك ولا شيء يخرج يدك فيه، قال كيف اعرف هذا؟ قال له: يا موند، أنا وانت على طرف الدنيا فقلت لك يا موند: أني لا أرى شيئاً، فقلت لى انت: ولم لا ترى، فقلت لك: ليس هاهنا طلام^{*} بمنعنى، قلت لى انت: يا هشام انى لا أرى شيئاً، فقلت لك: ولم لا ترى؟ قلت: ليس صبيّه^{*} أبطربه، فهل تكافأ الملتن فى التناقص؟ قال: نعم، قال: فإذا تكافأت فى التناقص لم تتكافأ فى الإبطال أن ليس شيء^{*}، فإشار لموند بيده أن أصبت. و دخل عليه يوماً آخر فقال: هم فى القوّه سواء؟ قال: نعم، قال: فحوّهرهما واحد؟ قال اموند لنفسه: ومن حصر يسمع^{*} ان قلت ان حوّهرهما واحد عادا فى نعم واحد، وان قلت^{*} مختلف^{*} اختلعا ايضاً فى الهمم والإرادات ولم يتّفقا فى الخلق، فإن أراد هذا قصيراً أراد هذا طويلاً، فن هشام: وكيف لا تسلم! قال: هيهات وجاءه رجل ملحد فقال له: أب اقول باللاتين وقد عرفتُ أضافتُ فليست أخافُ مشاعيتك، فقال هشام: هو مشغول بشوب ينشره ولم يُقبل عليه، حفظك الله، هل يقدر احدهما أن يخلق شيئاً لا يستعين بصاحبه عليه؟ قال نعم، قال هشام: فما ترجو من اثنى واحد^{*} خلق كذا شيء أصح لك! فقال: لم يكلمنى بهذا أحد قبلك.

١١

المعارف (١)

تأليف

ابن قتيبة

ص ٢٦٦ (در قسمت « ادیان العرب فى الجاهلیّة »).

و كانت الزّندقة فى قریش اخذوها من الحيرة...

(١) ارطيمى كه در سنة ١٣٥٣ هـ ق. در ٣٠٤ صفحه، در مصر صورت گرفته است نقل شده.

۱۲

الاحبار الطوال^(۱)

تألیف

ابو حنیفة دینوری^(۲)

(متوفی در سنه ۲۸۲ هـ . ق . یا ۲۹۰ هـ . ق .)

ص ۵۹ :

وفی زمان سابور طهر مانی الرندیق و الغوی التاس و مات سابور قبل آن بطغر
به و ملک سابور احدی و ثلاثین سنة و افضی الملک بعده الی ابنه هرمز بن سابور فاخذ
مانی فامر به فسلخ حلقه و حشاء بالثین و علقه علی باب مدینة جندیسابور فهر الی الیوم
یدعی باب مانی و تتمع اصحابه و من استجاب له فقتلهم جمیعاً و ملک ثلاثین سنة .

۱۳

تاریخ یعقوبی^(۳)

تألیف

یعقوبی^(۴)

(متوفی در سنه ۲۸۴ هـ . ق .)

ص ۱۲۹-۱۳۱ :

وفی اتمام سابور بن اردشیر طهر مانی ابن حماد الرندیق فدعا سابور الی الثنویة

(۱) از طبری که در سنه ۲۸۸ هـ . ق . در لیدن صورت گرفته است نقل گردیده .

(۲) احمد بن داود بن وئند ، از نویسندگان و ریاضی دانان و پیرمزدکاران مصر خود بوده
است و در سنه ۲۸۲ هـ . ق . یا ۲۹۰ هـ . ق . وفات کرده .

(۳) این کتاب شامل تاریخ قبل از اسلام و بعد از اسلام ، تا سنه ۵۲۰ هـ . ق . است و نخستین بار در سنه
۱۸۸۳ م . توسط هوتسما (Houtsma) در لیدن ، و سپس در سنه ۱۳۵۸ هـ . ق . در سه جلد
(که جزء اول آن قسمت تاریخ قبل از اسلام و ۲۳۰ صفحه باشد) در نجف ، بطبع رسیده است
و در اینجا مآخذ جمع فنیج است .

(۴) احمد بن ابی یعقوب اسحاق بن جعفر بن وهب بن واصل کاتب غسانی معروف به یعقوبی ، یاقوت
در معجم الادب ، نقل از ابو نصر محمد بن یوسف بن یعقوب مصری مؤرخ ، گوید که وی از موالی
شی هاشم است و بعضی جده ، او را از موالی منصور دانست . یعقوبی در سنه ۲۸۴ هـ . ق . وفات کرده است .

وعاب مدحه فمال سابور إليه وقال ما بي إن مدبر العالم إثنان وهم شيثان قديمان نور و
طبعة حلمان فخاق خبرو خالق شر واطلمة والنور كآل واحد منهما في نفسه اسم لحمية
من اللون والطعم والزائفة والمحبّة واقتوتوا أيهما سمعان صرآن عالمان وأنه ما كان
من خبر ومنفعة فهو من قدر النور وما كان من ضرر وبلاء فهو من قبل الظلمة وأتتهما كأدعي
مترجين ثم امتزجا والدليل على ذلك أنه لم يكن صودة ثم حدثت وإن الظلمة هي بدئ للنور
بالممازجة وأتتهما كأما متمسكين على مثل الصّ والشمس والدليل على ذلك استحالة كون
شيء لا من شيء وأنّ لظلمة بدئ للنور بالممازجة وأنه لما كان محالطة انقلاب للنور مفيدة له
كلن محلا أن يكون النور بدأه لأنّ النور مرث به الخير والدليل على اتّهما إثنان قديمان
خبر وشرّ أنه لما وجد المادة الواحدة لا يكون منها فعلان مختلفان مثل الماء والحرارة المحرقة
لا يكون منها التّبريد والذي يكون منها التّبريد لا يكون منها التّسخين فذلك الذي يكون
منه الخير لا يكون منه الشرّ والذي يكون منه الشرّ لا يكون منه الخير والدليل على اتّهما
حيث أنّ الحبر تشبّه به والألوان تشبّه به فعلاً وبخبر سابور إلى هذه المقالة وخبرها
أهل مملكته فعظم ذلك عليهم واجتمع حكماء أهل مملكته لبعثه عن ذلك فلم يفعل ووضع
مسي كتبا شتى في الإثنين ومما وضع كتابه الذي يسميه «كنز الأحياء» يصف ما في النفس
من الخلاص النّوري والفساد الظلمى وينسب الأفعال الرّذيلة إلى الظلمة وكتاب يسميه
«الشابرقان» يصف فيه النفس الحاصلة والمختلطة بالآشياء والعدل ويجعل القلب مسطوحاً
ويقول إن العلم على جبل مائل يدور عليه الفلك العلوي وكتب سقيه «كتاب الهدى
والتيدير» واثنا عشر بحيلاً سمي كلّ بحيل منها بحرف من الحروف ويدكر الصلاة
وما ينبغي أن يستعمل لخلّص الروح و«كتاب سفر الأسرار» الذي يطعن فيه على آيات
الأنبياء و«كتاب سفر الجبابرة» وله كتب كثيرة ورسائل فاقم سابور على هذه المقالة
وضع عشرة سنة أنه لم يوجد فعان إن هذا قد أفسد عليك دنيتك فاجمع بيني وبينه لأناظره
فجمع بينهما فظهر عليه الموبذ بالحجة فرجع سابور عن التّوبة إلى المجوسية وهم
بقتل ما تني فهرب فأتى إلى بلاد الهند وقام بها حتى مات سابور
ثم ملك بهرام بن هرمز وكان مشغولاً بالعبادة والملاهي وكتب تلامذ ما بي

اليه أن قد ملك ملك حدث السن كثير المشاعل فقدم الى ارض فارس واشتهر أمره وظهر
موصعه فأحضره بهرام فسأله عن أمره فدكر له حاله فجمع بينه وبين المويد فناظره ثم
قال له المويد يدالي وألك رصاص يصت على معدتي و معدت فأيذلم بصرة ذلك فهو
على الحق فقال فعل الظلمة فأمر به بهرام فحس وقال له ان اصحبت دعوبت فقتلت قتلة
ماقتل بها احد قبلت علم بزل ماني ليله سلخ حتى خرجت بفسه و اصبح بهرام فسأله فوجدوه
قد مات فأمر بحز رأسه وحشا حسده بالثبن وتبع اصحابه فقتل منهم خلقاً عظيماً .

ح ٣ ص ١٣٣ :

وكان المهدي قد ألح في طلب الردقة وقتلهم حتى قتل حشواً كثيراً فدفنه أن
صالح بن أبي عبيد الله كأنه زنديق فحصره فلما صبح عنده أمره استنابه فقال لارعة عبا
ان عليه ولا حاجة في عمره فأمر المهدي أبو عبيد الله انه ان يقوم فيضرب عنقه فقام فأخذ
السيف ثم دنا من ابيه فلما دفعه رجع فقتل به أمير المؤمنين أبي فمت سامعاً مطيعاً و
إنه أدركني ما يدرك الرجب في ولده ، فأمره فجلس ، ثم أمره بضرب عنقه بين يديه ثم
أملى عليه كسباً وهو ينظر الى ابنه مقتولاً ثم قال ان كنت كرهت قتل عدو لله كافر به
فاعدك الله ، فلما قام أبو عبيد الله قال بعض الجلساء ما احبب هذا نصيب قسه بدا ، فقل
كذلك والله اطمه وإنه لمريم من ابيه ، ثم كاتب شحطة عليه وصير مكانه يعقوب بن
داود رأتى صالح بن عبد القموس فاستنابه فتاب فلما خرج من عنده ذكر له قوله

والشيخ لا يترك أخلاقه حتى يوارى في ثرى رصه

قال . وإلك لتقول هذا ؟ فرد . وضرب عنقه ولم يستنه .

والردة على ابن الراوندي الملحد

تأليف

أبي الحسين عبد الرحيم بن محمد بن عثمان الخطاط المعترلي

(متوفى كمي بعد از سنة ٣٠٠ هـ . ق .)

ص ٢٦ :

ثم قال صاحب الكتب : وقد كان في اصحاب ابراهيم رجل يرغم أن الله علّة لكون
الحلق ركان مع هذا يلزم المتناهيّة أن يرغموا أن المراح قديم لقدم علّته . و صاحب
هذا القول ابو عفان الرقي . و هذا كذب على أبي عفان قد قرأنا كتب في التوحيد والردة
على الملحدين فمادأنا فيها ما حكاه هذا الكتاب عنه .

ص ٣٠ - ٣٤ :

ثم قال صاحب الكتاب : و أعجب من هذا أنه يسوم المتناهيّة (يعني ابراهيم) أن
الأرواح تفعل الصدق والكذب والذنب والاعتذار والإساءة يلزمها إذا سارت إلى ذلك القول
بأنها تفعل جنسين مختلفين خيرا وشرّا . وهو نفسه يرغم أن الأرواح تفعل الصدق والكذب
والذنب والاعتذار لا يلزم نفسه القول بأنه يفعل (١) جنسين مختلفين . اعلم - علمت الله الخير -
أن المتناهيّة تزعم أن الصدق والكذب مختلفان متضادان وأن الصدق خير وهو من التور والكذب
شر وهو من الظلمة . فسألهم ابراهيم عن مسألة ألزمهم فيها أن الإنسان الواحد قد يكذب
في حال ويصدق في حال أخرى ليلزمهم على قولهم أن الفعل الواحد قد يكون منه شيان
مختلفين خير وشر وصدق وكذب . وفي هذا هم القول بقدم اثنين أحدهما خيرا والآخر شريرا
وهي مسألة مشهودة . قال لهم : حدثونا عن إنسان قال قولا كذب فيه . من الكذب ؟ قالوا .
الظلمة . قال . فإن ندم بعد ذلك على ما فعل من الكذب وقال : قد كذبت وقد أسأت ،

(١) ابن كنار انبيرك (H S. Nyberg) . در سنة ١٣٤٤ هـ . ق (١٩٢٥ م) . در

٢٥٢ صحت در مصر . در «مطبعة دار الكتب المصرية» مطبع رسايه است

(١) مخيلة فيبرك . مصحح كتاب . اگر «بانه» فعل . باشد بهتر است .

من القائل : « قد كذبت » ؟ فاختلطوا عند ذلك ولم يدروا ما يقولون . فقال لهم ابراهيم : ان رعمتم أن التور هو القائل : « قد كذبت » وأسأت ، فقد كذب لآله لم يكن الكذب منه ولا قوله والكذب شر فقد كل من التور شر وهذا همه قولكم وان قلتم ان الظلمة قالت : « قد كذبت وأسأت » فقد صدقت والصدق خير فقد كان من الظلمة صدق وكذب ومهما عندكم مختلفان فقد كل من اتى الواحد شيئا من مختلفان خير وشر على حكمكم ، وهذا همه قولكم يقدم الاثنين وليس هذا من قول ابراهيم في شيء لأن ابراهيم يزعم ان الاسان الواحد قد صدق في « لو يكذب في أخرى ويفعل الخير في حال ويفعل الشر في حال أخرى . ولكنه كان يزعم أن الجنس الواحد لا يكون منه حسان من الفعل ويستدل على ذلك بالمار التي لا يكون منها إلا جنس واحد وهو التسحين والتلح لذي لا يكون منه إلا التبريد الذي هو جنس واحد .

ثم قال صاحب الكتاب وقد رتبته بنه اطي صحيح كثير مما أقصد من اذ وبل المحدثين فمن ذلك أنه الرم المنايئة ما وصفت آفائهم اسقطه واحتج لا سقطه ماية ما أمكته . يقال له : لو لا تمكاس الدهر بالناس لم يكن مثلك يقول لا ابراهيم أنه يتعد على تصحيح امرئ بمود عليه بنفسه . ويقال له قد اخبرنا على أي وجه الرم ابراهيم المنايئة ما ألزمهم [من] استحالة مراح التور والظلمة إذا كانا مختلفين في الجنس والعمل وكانت جهات تحرر كهما مختلفة ، وأنهما مع ذلك يحتمعان ويتداخلان ، واحتج لهذا المذهب بقية ما في قدرته بعد أن احتج في كسره بقية ما يملكه ، يقال له : ليس ما قوله ابراهيم في هذا الباب مما قال المنايئة في شيء ، لأن المنايئة رعمت أن التور والظلمة مختلفان متضادان في أفعالهما وأعمالهما وأن جهات حرركاتهما مختلفة

قال لهم ابراهيم فإذا كان على ما وصفتكم فكيف امتزجوا وتداخلوا واحتجوا من تلقاء أنفسهم وليس فوقهم قهر قهرهم ولا جامع جمعهم ومنعهم من أعمالهما كما يمنع الحجر مما في طبعه من الانحدار وكم يمنع الماء ما في طبعه من السيلان بل ينبغي أن يكونا لا يزدادان إلا تبايناً ومفارقة على قولكم ؟

وابراهيم يزعم أن الاشياء خالقاً خلقها ومدبراً تدبرها فقهرها على ما اراد ودبرها على ما احب وجمع منها ما راد جمعه وقرق منها ما اراد تفريقه . فهنا الفرق بين ما قاله

ابراهيم وعاقلة المنايا وهو يترى لاختصاصه

ثم قال صاحب الشب ومنه انه اندر عيهم قولهم ان لهممة قطعت بالذهب وود
بالدالتور، وقال: ان كانت ملاذها لا تنهى فقطع ما لا ينهى يستحيل لان المقطوع
مفروق من قطعه والفراع من الشيء يدل على نهايته. وان كانت تنهى فهذا ينقص قولكم.
(قل) ثم زعم مع هذا انه ليس من ملاذ قطعها الا زواج الا وهي غير متناهية في التحرف وانه
ليس من قطع فرعت منه الا وهو غير متناه في عينه اعلم - اسمك الله بطاعته - ان المنايا
زعمت ان الاداء لهممة لا تنهى في الشرع والمباح. قال لهم ابراهيم فما لا ينهى في الشرع
والمباح لا يجوز ان يفرع من قطعه، والفراع منه دليل على تنافيه. و ابراهيم لم يرع
ان الارواح بحور ان تقطع بالاداء لا تنهى في المباح والشرع حتى يفرع قسعة لو قال
هذا العمري كان قد دخل فيما عابه وانكره على المنايا. ولكن لم يقله وهو عنده محل
وانما انكر ابراهيم ان تكون الاجزاء مجموعة من اجزاء لا شجرة وزعم انه ليس من حرم
من الاجسام الا وقد يقسمه الوهم بنصفين وله في هذا الباب مسائل لا يقدر على حلها و
كسرها. ثم حجب شجب ولا مثاله. ثم انقدر على حلها وكسرها من جامعة في هذا الباب
من المعترلة ثم قل ومنه ان الرهيم ان يقصونه هي التور والطلعة من بعض جهاتها
على تنافيه من جميع جهاتها (قوله) ان الرهيم من ذلك بان العالم لا ينهى من
جهة لبحر وود تنهى من جهة الشرع والمباحة قبل له فاقش تنافيه من احدى جهتيه
على تنافيه من جهة لاخرى وبذلك وقص. يقال له هذا كما هي قبله وان المنايا
زعمت ان التور والطلعة تنهى في بعض جهاتها في المباحة والشرع. قال لهم ابراهيم.
فاقصوا على تنافيه في المباحة والشرع من كل جهة وهذا كلام صحيح ولم يرع ابراهيم
ان الاجسام تنهى في المباحة والشرع من جهة ولا تنهى فيهما من جهة اخرى فيلزمه
التناقض والدخول فيما الرهيم المنايا من كان ابراهيم يرع انه قد ارم بعنه هذا قضاء بعينه
وكما ان المنايا يلزمه تنافيه بالاداء لهممة في المباحة والشرع من جميع الجهات اذا قرنت
تنافيه من جهة. وكذا زعم ابراهيم انه لما وجد جسم من الاحياء الا وهو متناه في
مساحته وذره محتمل لتقسمة والتنعيف فهي على ان كل جسم منها هذا سبيله.

ص ٣٧ - ٤٠ :

ثم قال صاحب الكتاب وكان يرغم أن التور من شأنه أن يكون عالم على كل شيء وأنه إذا سلم من الشوائب المحتبسة له في هذا العالم لم يثبت طريقة عين وارفع [على] كل شيء حتى يجاور العرش إلا أن يكون من جنسه ، وإن كان من جنسه فصل به ولم يفترقه. (ثم قال) وهذا معناه قول المناطقة في التور. يقال له إن الأمر الذي كفرت فيه المناطقة ليس قولها أن تورا موجود ، ولا أنه يذهب عنها ، ولا أن الظلمة موجودة ، ولا أنها تذهب سفلًا وإنما كفرت والحدث بقولها : إن التور والظلمة قديمان لم يرلا ، فس وافقها في قولها الذي كفرت فيه فهو كافر مثلها ومن حالها في كفرها وليس بكافر وإن كان قد وافقها في أشياء أخرى ليست من كفرها في شيء فما حكاه صاحب الكتاب عن إبراهيم إن كان إبراهيم قاله فليس هو من الذي كفرت فيه المناطقة وإنما كفرت بقولها إن التور الذي هذا سببه والظلمة التي هذا سيدها قديمان لم يرلا ، وإبراهيم يثبت حدث الأتوار كلها والظلام ويثبت الله جل تسود قديما وحده ،

أليس صاحب الكتاب يقر بأن تورا موجود وأن ظلمة موجودة وقد تقول ذلك المناطقة أيضا؟ فهل يوجب على نفسه مساواته لهم وموافقته إياهم كما ألزم ذلك إبراهيم؟ أعلم - ، كرمك الله - أن صاحب الكتاب ألزم بقوله هذا الذي حكاه عن إبراهيم أنه كان يثبت عالما في العلو وعالما في السفل غير عالما الذي نحن فيه وليس هذا من قول إبراهيم وإنما عني إبراهيم بقوله : إن الخفيف من شأنه العلو وإن الثقيل من شأنه الانحدار إلى السفل ، إن الخفيف إن خلى وما طبعه الله عليه [علا ولحق ما على عالما هذا وإن الثقيل إن خلى وما طبعه الله عليه] نزل ولحق ما سفل عالما هذا ، لا أنه يثبت في العلو وفي السفل عالمان سوى عالما هذا يلحق بهما الخفيف والثقيل إنا حدنا وما طبعه الله عليه . وليس هذا من قول المناطقة في شيء ، إلا أن المناطقة تثبت عالما للتور في العلو وعالما للظلمة في السفل سوى عالما هذا وأنها غير متحدين ، وأن عالما هذا مبروح من جريه من ديننا العالمين وأن العالمين بما حوى قديمان لم يرلا وإن الحدث هو مزاج هذا العالم فقط

ص ٤٣ - ٤٥ :

ثم إنني مختار بالفصل بين إبراهيم للقول الذي حكاه عن إبراهيم وبين ما ألزم

الديصانية و بره أن ما ألزمه إبراهيم للديصانية لازم لهم . فنقول إن الديصانية زعمت أن فعل التور للحكمة جوهر منها وطباع و أن خشونة الظلمة و تأدي التور بها جوهر و طباع ، قال لهم إبراهيم : فإذا كان هذا على ما تقولون فينبغي أن يكون التور لم يزل عازحاً للظلمة إذا كان مزاجها عند تذيبه بها حكمة و فعد الحكمة من جوهره و طباعه . وما كان من طباع الشيء فغير مصرق له . فهذا واجب لازم . وإبراهيم لم يزعم أن الله جل ثناؤه يفعل العدل طباعاً فيلزمه أنه لم يزل فاعلاً ، وإنما زعم أنه يعمل باختيار منه لفعله والمختار هو الذي إن شاء فعل وإن شاء لم يفعل ولا بد له من أن يتقدم أفعاله ويكون موجوداً قبلها . فهذا هو الفصل بين قول إبراهيم وبين ما قالته الديصانية .

ثم قال أيضاً : سأل المنائية عن شبهة بهذا فقال . إذا كان التور لم يزل حياً للظلمة فهل تخلو على مباينة لها من أن تكون طباعاً أو اختياراً ؟ (قال) فإن كانت طباعاً فأفعال الطباع لا تزول إلا بزوال الطباع . وإن كانت اختياراً فما يدريكم إذا كان التور مختاراً ، لعلمه سيختار الشر على الخير ولعل الظلمة سحرار الخير على الشر ؟ (ثم قال) وهو يزعم أن الله مختار للعدل وأنه محال فيه اختيار الجور و أن من شأن طبيعة الشكل الاتصال بشكله وإن كان يفارقه في بعض الحالات . (ثم قال) وليس بين أن يفارق الشكل شكله بعد أن اتصل بطباعهما وبين أن تدرج الظلمة التور بعد أن تبيننا بطباعهما فرق اعلم علمت الله الخير . أن إبراهيم كان يفصل بين قوله وبين ما ألزمه المنائية فيقول : وجدت الظلم ليس يقع إلا من ذي آفة وحاجة حملته على فعله أو من حاد به . والجهل والحاجة دالان على حدث من وصف بهما . (قال) وليس يجوز للمنائية أن يعنوا بمثل عنتي ، لا أنهم يزعمون أن التور يجتلب المنافع ويدفع المضار وتدخل عليه الآفات وتغلب عليه الظلمة حتى لا يعلم شيئاً لغلبتها عليه . فإذا كان ذلك كذلك فلا دليل لهم على أن الشر والظلم لا يجوز وقوعهما منه . هذا إن زعموا أن التور مختار فألزمهم أن يحجزوا وقوع الخير من الظلمة والشر من التور بما وصفت . وأما ما عارض صاحب الكتاب إبراهيم من فصله الثاني من اتصال الشكل بشكل في بعض الحالات ومعارضة له فإنه يقول . إنما يفارق الشكل شكله الذي من طباعه الاتصال به إذا قهر على ذلك ومنع منه كما يمنع الحجر من الإحمرار والماء من السيالان والتار من التلهب والارتفاع . فأما إذا حلى وما من شأنه وطباعه لم يكن إلا أن يتصل الشكل بشكله . (قال)

وليس للمنايئة أن يعتلوا في إرار القياسات كهم عنه بمثل هذا ، لأنه لا مانع بمنع التور والظلمة من أن يمتزجا إن كان طباعهما الامتزاج إذ لم يكن ذلك سواهما . واعلم - علمك الله الخير - أن صاحب الكتاب يرغم أن العجز إنما يتحرك بطبيعته وقد سكن في بعض الحالات فلا يتحرك وإنما الماء يسير بطبيعته وقد يقف في بعض الحالات فلا يسير ، وإن النار تلتهب وتذهب علوا طباعا وقد توحد عينها وهي تذهب سفلا عند بعض المواضع . ثم هو يعيب إبراهيم ما هو يقول به ويلزمه من قول المنايئة قياسا على قول قد شاركه فيه والله المستعان .

ص ٤٨ - ٤٩ .

ثم قال : وقد تعجب إبراهيم من قول المنايئة إن التور بأمر اشكاله المختلطة بعدوها في هذا العالم بفعل الخير وهي لا يجوز منها فعل الشر ، وإن الظلمة تدم على فعل الشر وإن كانت لا تستطيع فعل الخير . (ثم قد) وهو مع هذا يرغم أنه قد يحب عنى المسلمين أن يحمدا الله على فعل العدل وإن كان محال منه فعل الجور ، وأن يسألوه الحكم بالحق والحيرة في أمورهم وفعل ما هو خير لهم وإن كان محال منه ترك ذلك والتخلف عنه .

يقال له إن إبراهيم قد تعجب من عجب وذلك أن المنايئة زعمت أن التور أمر اشكاله بفعل ما يعلم أنه مطبوع عليه لا يمكنه أخذه ولا تركه والتخلف عنه . وإنما هو بمنزلة النار في حرارتها والثلج في تبريده ، فكما أن الأمر بالنار بالتسخين والثلج بالتبريد قد جهل وعي ، فكذلك الأمر لما كان في مثل سبيلها عاث حائل أيضا ، وشئ آخر أيضا وهو أن المنايئة ترغم أن التور يجتلب المنافع ويدفع عن نفسه المصا ، وما كان كذلك عند إبراهيم فجائز عليه فعل الشر كما يجوز عليه فعل الخير . فعجب إبراهيم منهم إن زعموا أن التور أمر بفعل الخير ، ثم زعمت أنه لا يجوز منه فعل الشر وقد وسقته صفة من يجوز منه فعل الشر وكذلك عجب من دمه للظلمة على فعل الشر مع قولها إنه لا يجوز عنها فعل الخير ، مع وصفها لها أيضا بصفة من يجوز منه فعل الخير وإبراهيم يزعم أن الله تعالى مختار لعمله للعدل ولحكمه بالحق وللخير الذي يفعله بعباده ، يقدر عليه وعلى أمثاله لا إلى غاية ويقدر على تركه .

ص ٨١ :

ثم قال صاحب الكتاب : وكان القصبي وهو المقدم على البغداديين في التسك بعد

ابن موسى يرغم أن في تق اهل الفسة من هو شر من اليهود والنصارى والمجوس و
الزنادقة والذهرية

ص ٨٦ :

ثم قال الماخذ الكذاب . و رعم ثمانية أن أكثر اليهود والنصارى والمجوس
والزنادقة والذهرية وساء أهل القبلة وعوامهم وأصعال المؤمنين والبنين بأسرهم يصيرون
في القيامة نراة ولا يدخل اليهود والنصارى و سائر من عددنا من الكافرس ولا الضالين
و عوام اهل الاسلام الجنة ...

ص ١٤٩ :

و قد صنفه **ابن حائط** و **فضل الحذاء** الى المعتزلة فيسمى أن **فضل الحذاء**
قد كان معتزلياً ثم أتى الى أن حنط وراه الحق فنقته المعتزلة عنها وطرده عن مجالسها
كما فعلت بنت لعل أحدث في دينك وحطت في مذهبك وبصرت الذهرية في كتبك . و
كما فعلت **دحيك ابني عيسى** لما قتل بالممانية و نصر الثنوية و وصع لها الكتب يقوى
مذاهبها ويؤكّد قولها .

ص ١٥٠ :

ولو حار لصاحب الكتاب أن يضيف قول **فضل الحذاء** و **ابن حائط** الى المعتزلة
لأنهم كانوا يظهرون بعض الحق جازلاً أن يضيف قول **ابني حفص الحذاء** و **ابن ذر الصيرفي**
و **ابني عيسى** الوراق في قدم الاثنين الى الرافضة ، لأنهم كانوا يظهرون الرافض ويميلون
الى اهل ...

ص ١٥٢ :

فإن وجب إضافة **فضل** و **ابن حائط** الى المعتزلة وحب أيضاً إضافتك وإضافة
ابني عيسى إليها . ونقول له أيضاً : وحب أيضاً إضافة مذهبك في قدم العالم وإضافة مذهب
ابني عيسى و **ابني حفص** و **ابن ذر** في قدم الاثنين الى الرافضة ، لإظهاركم الرافض و
تحققكم عند الرافضة به .

ص ١٥٥ .

و آتينا أولي بعض على من ابي طالب **الجاحظ** و أسلافه الذين رويوا عنه
و أقولوه بالمنزلة التي يستحقها من الفضل ، أم استاذك و سلفك سيوف السوء الملقى اليك
الإلحاد **ابوعيسى الوراق** و لم يخرج اليك عن غيرك إلا عتزال الي دال الإلحاد والكفر ، حيث
حكيت عنه أنه قال لك : « تكتب نصرة أبص الخلق إلي » ، من يدعي أن ابي طالب
رضوان الله عليه لكثرة سفكه للدماء ، لا أنه كان لعنه الله من لا يرى قتل شي ولا يستخير اتلافه

ص ١٧١-١٧٢

ثم قال ، و خرج **تمامة** في قوله ، ان الله فعل العالم طبعاً ، وإن اليهود والتصارى
والزنادقة يصرون يوم اقيامة تراء ولا يدخلون النار ، يقول له ، هذا كذب على تمامة .
كيف يكون الله عنده فعل العالم طبعاً ، ونوال الطبع عند تمامة هو الحسم والله ليس بحسم ؟
و أما ليهود والتصارى والزنادقة فكفر عنده مشركون عاصون للمعصية والكفر والكفار
عنده في النار خالدون وإني قد قل تمامة إن من لم يعرف فهو معدوم عند الله وليس هو
عنده يهوديًا ولا نصريًا ولا زنديقًا إذا كان جاهلاً ، ولكنه مع قوله هذا يحكم على
جميع من أظهر الكفر أنه كافر في حكم الإسلام .

ص ١٧٣

و برسمك كتاب الزمرد تضمن فيه على الزمرد و تقدح في اعلامها و برسمك فيه
دانا ترجمته « على المحدثه حصة » . فهذا مذهبك وهو قولك ، ومن اجبه نفقت المعترلة
و طردت عن محالها ، ما عدت عن أنفسها حتى حمدت العبد عليها على أن سررت تسبح
كالكلب بازائها وتكذب على أشباحها ، وما سررت بذلك غير نفسك ، لأن حجاج الله
واضحة لا بقدح فيها طعن الملحدين ولا كيد الزنادقة المشركين .

تاریخ الامم و الملوک (۱)

تألیف

طبری (۲)

(۲۲۴ - ۳۱۰ هـ . ق .)

ج ۲ ص ۸۳۰

و فی آیام سابور طهر مانی الزندیق .

ج ۲ ص ۸۳۴ (در شرح احوال بهرام بن هرمزد) :

و کان مانی الزندیق یمنی ذکر بدعوه الی دینه فاستقری ما عنده فوجدہ داعیة للشیطان فامر بقتله و سلح جندہ و حشوه تباً و تعلیقه علی باب من ابواب مدینة جندی سابور یسعی باب المانی و قتل اصحابه و من دخل فی ملته .

ج ۲ ص ۸۹۴ (در شرح احوال و اعمال کسری انوشروان)

فمهی الناس کسری عن لثبه شیء مما استبدع درادشت (۳) بن حرکان و مردق بن بامداد (۴) و اُطّل بدعتهم و قتل شراً کثراً ثبوا علیها ولم ینتهوا عقابهاهم عنه

(۱) از طبعی که باعنه دخویه Michael Jan de Goeje (مستشرق معروف هلندی که در سة ۱۸۲۶ م و بیعت است و در ۱۷ سة ۱۹۰۹ م . فوت کرده) رفولد که Theodor Noldeke (مستشرق آلمانی که در سة ۱۸۲۶ م . فوت کرده است و در سة ۱۹۳۵ م . وفات کرده) صورت گرفته است . و از سة ۱۸۷۶ م . تا سة ۱۹۰۱ م . در ۱۴ جلد متن و دو جلد فهرس و تعلقات در لیکن منتشر شده و عمل گردیده و علامت نسخه های اساس طبع مربوط برای نمایانن نسخه بدلها در اسطوره خارج شده است

(۲) ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد طبری آملی ، رزرکن عماء و مورد حین و معترف و فقیه عام اسلام میباشد . وفات وی در سة ۲۲۴ هـ . ق . در آمل و وفات او در سة ۳۱۰ هـ . ق . در بغداد بوده است

(۳) در سعة C « در دشت » .

(۴) در سعة T « با بامداد » و در سعة C « مردق » .

منها و قوم من المنايبة و نبت للمجوس ملكتهم التي لم يزلوا عليها . .

ح ١٥ ص ٥١٩-٥٢٠ (در حوادث سنة ١٦٧ هـ . ق .) :

وفيها حدث المهدى في طلب الرادقة والبحث عنهم في الآفاق وقتلهم وولى أمرهم
عمر الكلواذي فأخذ يزيد بن الفيض كاتب المصور و قرأ فيم (١) دكر فحس فهرب من
الحبس فلم يقدر عليه

ح ١٥ ص ٥٣٢ (در حوادث سنة ١٦٨ هـ . ق .)

وفيها (١) مات عمر الكلواذي صاحب الرادقة .

وفيها (٢) قتل المهدى الرادقة ببغداد .

ج ١٥ ص ٥٤٨ - ٥٥١ (در حوادث سنة ١٦٩ هـ . ق .) :

وفي هذه السنة اشتد طلب موسى الرادقة فقتل منهم في جماعة فكان ممن قتل
منهم يزدان بن باذان (٣) كاتب يقطين وأمنه على بن يقطين من أهل النهروان ذكر عنه
أنه حج فمطر إلى الناس في الطواف يهر يهون فقتل ما أشبههم إلا (٤) ، بقدر دوس
في البيدر و له بقول العلاء بن الحجاج الأعمى :

يا أمين الله في خلقه	و وارث الكعبة والمنبر
مباد ترى في رجل كافر	يشبه الكعبة بالبيدر
و يحمل الناس إذا ما سموا	حسراً تدوس البر والدوسر

فقتله موسى ثم سلبه ففعلت حشيشه على رجل من الحجاج فقتلته و قتلت حمراء
و قتل من بني هاشم يعقوب بن الفضل و ذكر عن علي بن محمد الهاشمي قال كان المهدى
أثنى من لداود بن علي و زنديق و أثنى بيه يعقوب بن الفضل بن عبد الرحمن بن عباس بن ربيعة بن
الحارث بن عبد المطلب و زنديقاً في مجلسين منفردين (٥) فقال لأب واحد منهما كلاماً

(١) در نسخه A « ما » .

(٢) أي سنة ثمان و ستين و مائة .

(٣) در نسخ يزدان دانا ، در نسخه A يزدان فاذا ، در نسخه C ابن دار نادان .

(٤) در نسخه A « ما أشبههم » .

(٥) در نسخه C « مفترقين »

واحدًا وذلك بعد أن أقرَّ إليه (١) بالزُّدقة أنَّ **يعقوب بن الفضل** فقال له أقرَّ بها بيني
وسنك فاقَّ أن أظهر ذلك عند الناس فلا أقبل وأوَّقر مني بالمقاربه من فقال له وبذلك
لو كشفت لثالثات موات وكان الأمر كما تقول كنت (٢) حقيقة أن تعصَّ لمحمد ولولا
محمد صلى الله عليه وسلم من كنت هل كنت إلا أمدا من الناس أما والله لولا أنني كنت
جعلت لله على عهداً أن لا تأتي هذا الأمر إلا أئدا هاشمة لما طارت وتلقنت ثم التفت إلى موسى
الهادي فقال يا موسى أقسمت عليك بحقي إن وليت هذا الأمر بعدى إلا تناظر هاشمة واحدة
فمات ابن داود بن علي في الحبس قد وفات المهدى وأما **يعقوب** وبقي حتى مات المهدى
وقدم موسى من حرَّح من فساعة دحر ذكر وصلة المهدى ورسد إلى **يعقوب** من الفى عليه
مر شا وأعدب الرجل عليه حتى مات ثم لهى عنه بيعته وتشديد خلافته وكان ذلك
في يوم شديد الحر ففى **يعقوب** حتى مضى من الليل هذه (٣) فقبل لموسى يا امير المؤمنين
إن **يعقوب** قد انتفخ وأروح قال بعثوه إلى أخيه **إسحاق بن الفضل** وخبروه أنه مات
فى السجن (٤) فجعل فى زورق وأنى به إسحاق فنظر فداس فيه موضع للقتل ودفنه
فى بستان له من ساعته وأصح ورسد إلى الهاشميين بخبرهم (٥) بموت **يعقوب** ويدعوهم
إلى الجنزة وأمر بخشعة فعملت فى قدالاسان وفشيت قلعة وألبها أكفاناً ثم حملها
على السر فلم يشك من حصرها أنه شىء مصنوع وكان ليعقوب ويد من صلبه عبد الرحمن
والفص و أروى و فاطمة فأمَّا وطمة فوحدث حبلى منه واقترت بذلك قال علي من
محمد قال أبى ودخلت وطمة و امرأة **يعقوب** (٦) بن الفضل ولست بهاشمية يقل لها
حديثه على الهادى أو علي المهدى من قبل فقرأنا بالزُّدقة واقترت فاطمة أنها حام من
أبها فأرسل بهما إلى ربيعة بنت أبي لئاس فرأىهما مكتحلتين مختصتين فعذلتها و

(١) در نسخة C « أقر » .

(٢) در نسخة IA « كنت » .

(٣) در نسخة C « موسى » .

(٤) در نسخة A « الحبس » .

(٥) در نسخة A « فاشمهم » .

(٦) در نسخة C « ليعقوب » .

أكثرت على الله ذنبا فقالت أكرهني قالت فعاد العصب والكحل والسرور ان كنت مكرهة ولعنتهما فحترت آتتهما فوعظهما فوعظا فحرب علي رؤوسهما بشيء يقال له الرعوب^(١) فوعظا منه فماتتا واقبا أوى فمقت فترجها ابن عمها الفضل بن اسماعيل بن الفضل وكان رجلا لا بأس في دينه .

ح ١٠ ص ٥٨٨ (در حواث سنة ١٧٠ هـ . ق .)

وذكر محمد بن عطاء بن مقدم الواسطي أن أبا جندب حدثه أن المهدي قال لموسى يوماً وقد قدم إليه زبدق فاستنابته فبنى أن يتوب فصرع عنقه وأمر بصلبه ببنى أن صار لك هذا الأمر^(٢) فتحرد لهده العصاة يعني أصحاب ماني فأتها فرقة تدعو الناس إلى طهر حسن كاجتناب الفواحش والزهد في الدنيا والعمل للآخرة ثم تخرجها إلى تحريم اللحم ومس الماء الطهور^(٣) وترك قتل لهوام بحرًا وبحورًا ثم تخرجها من هذه إلى عبادة اثنين أحدهما الثور والآخر الظلمة ثم يبيع بعدها بكاح الآحات والندت والاعتسال بالبول وسرقة الأطعم من الطرق متنقدهم من سبل الظلمة إلى هداية الثور ورفع فيهم الخشب وحرد فيهم السيف وتقرب من مرها إلى الله لأشرك له فأتى رأيت حدثك العتاس في المنام قلدي بسيفي وأمرني بقتل أصحاب الإثنيين قال فقال موسى بعد أن مضت من أتابه عشرة أشهر ما والله لشعرت لأقتل هذه العرقة كلها حتى لا أترك منها عسناً تطرف ويقال أنه أمر أن يهتأ له ألف حذع فقال هذا في شهر كذا ومات بعد شهرين ح ١٠ ص ٦٠٤ (در شرح حوادث اوند خلافت هارون الرشيد بمسنى سنة ١٧٠ هـ . ق .) وفيها آمن من كان هارباً ومنجماً عن غير من الرادقه منهم يونس من أبي فروة و يزيد بن الفيض .

(١) در نسخه A « الرعوب » .

(٢) در نسخه C « ايست الامر » .

(٣) در نسخه C « للطهور » .

(٤) در نسخه A « و » .

۱۶

کتاب السيرة الفلسفية^(۱)

تأليف

ابوبکر محمد بن زکریاء الرازی

(عُرّة شعبان سنة ۲۵۱ هـ - ۵ شعبان سنة ۳۱۳ هـ . ق .)

ص ۳۱۵:

ولمّا كان ليس بلاء لسان في حُكم العقل والعدل ان يؤلّم عره تمنع ذلك أنْ يَليس له انْ يؤلّم نفسه ايضاً وصار نحت هذه الجملة ايضاً مور كثيرة بدفعها حُكم العقل نحو ما يعمد الهند من التقرّب الى الله بِأَحراق أجسادهم وطرحها على الحدائد المشحونة و نحو المنايا و جِباها انفسها اذا فازعتها الى الجماع و اضناها بالجوع والعطش و توسيخها باجتباب الماء و استعمال البول مكانه .

(۱) این کتاب را پول کراوس (Paul Kraus) در مجلّه Orientalia (سلسله جدید Nova series)،

ج ۴ قسمت ۳-۴ صفحه ۳۰۹-۳۲۱ با ترجمه آئی هراسه نشر کرده است و به یوزدهمین اخصن این المجله مشرقین در زمّ در سنة ۱۹۳۵ م . تقدیم نموده و سپس همو در تألیف خود موسود « رسائل فلسفیه ، لابی بکر محمد بن زکریاء الرازی » که در سنة ۱۹۴۱ م . در مصر بطبع رسیده است آرا چاپ کرده (ص ۹۷-۱۱۱) و خود در مقدمه آن گوید : « وها آنکه احسنه مره أخرى مع زیادة المنايا والتصحيح » و آنچه در ابتدا نقل شده از ص ۳۱۵ طبع سابق اند که و ص ۱۰۰ « رسائل فلسفیه » مذکور است

کتاب اعلام النبوة^(۱)

تألیف

ابی حاتم رازی^(۲)

(متوفی در سنه ۳۲۷ هـ. ق)

(بشکل از کتاب «من تاریخ الاحاد فی الاسلام»^(۳) ص ۲۰۷)

ص ۲۰۷

روی ابو حاتم: أما قوله (ای ابابکر الرازی): الآن ننظر فی کلام القوم و

منفاصته - یعنی بدلت کلام الانبیاء علیهم السلام - و قال زعم عیسی أنه ابن الله

(۱) کتابی است که ابو حاتم رازی آنرا «ظاهر» بر دژ بعضی از کتابهای الحادی محمد

زکریاء رازی، مانند «کتاب مخاریق الانبیاء» نوشته است و پول کر اوس از حدود دو

صحه از کتاب مرئور در هند اطلاع میدهد و مکتوب یکی از آن دو نسخه در کمال صحت و در ۲۸۰

صحه میباشد و همین مستشرق فستجهانی از این کتاب را «ابو عبد الرحمن بدوی» در کتاب

«من تاریخ الاحاد فی الاسلام» مکتوب «فتول مستخرجه من کتاب اعلام النبوة

لای حاتم الرازی» در محة Orientalia، طبع رُم، قسمت جدید، ج ۵ (سنه ۱۹۳۶ م)

شماره ۴۰۳ ص ۳۶۲ پیوسته چاپ کرده است و همو «رفعت» دیگر ی از آن را در مجله کوه، ج ۵

(سنه ۱۹۳۶ م) شماره ۱ ص ۳۸-۵۶ عنوان «نظ من کتاب اعلام النبوة لای

حاتم الرازی» و پس از آن همس است را «در ایف خود موسسه» «رسائل فلسفیه لای

بکر محمد بن زکریاء الرازی» که در سنه ۱۹۳۹ هـ در مصر چاپ شده است و طبع رساله

و عطاسی که در اینجا در «اعلام النبوة» آورده شده از کتاب «من تاریخ الاحاد فی الاسلام»

نقل گردیده است و مؤلف کتاب مزبور آنها را از دو شماره (۳-۴ ج ۵) مجله مذکوره (قطعه

شماره ۸ ص ۴-۶ و قطعه شماره ۱۲ ص ۷-۹ و قطعه شماره ۸ ص ۲۰-۲۹) نقل کرده

(۲) ابو حاتم احمد بن حمدان بن احمد الورسانی [الورسمانی] متوفی در سنه

۳۲۲ هـ ق از بزرگان دعاه اسمعینه بوده و بعضی از تألیفات او اکنون در کتبخانه های اسماعلس

هند موجود است و کتاب «اعلام النبوة» که ذکرش گذشت و «کتاب الزینة» و «کتاب

الاصلاح» و «کتاب الجاهع» از جمله تألیفات او است

(۳) این کتاب تألیف دانشمند مصری، عبد الرحمن بدوی، میباشد و در سنه ۱۹۴۵ هـ در مصر طبع

دریده است

و زعم موسى أنه لا إله له ، و زعم محمّد أنه مخلوق كسائر الناس و موسى و
 زرد هشت خالفا موسى و عيسى و محمّد في القديم ، و كون العالم و سب الخير و الشرّ ، و ما به
 حال زرد هشت في [الكتاب] أي التّور و التّلمة [و عالمهما] .

ص ٢١٠

ثم سابع هجماتّه على بقية الأديان مبنيّ ما برأه فيها من أحوالات و مناقضات
 • قد كرر ما ندّعيه المحسوس عن زرد هشت في باب آخر من ' و ما ندّعيه ما به في أن الكلمة انفصلت
 من الأب و مرّقت الشياطين و قتلت ، و أن السماء من جلود الشياطين ، و أن الرّعد جرجرة
 العذريت ، و أن الرّزّله تحرك الشياطين تحت الأرض ، و أن موسى رفع سحابه ، الذي عمل
 له الشايرقان ، في الحو و احماء حيث هناك ، و أن ما به كان يختطف من بين أيديهم بروحه
 يحاذي به عين الشمس فمهما (لعل الصّواب رّما ، راجع بعد و في النّس المنشور الفقرة
 رقم ٢٢ ص ٨) مكث ساعة و رّما مكث أياماً أو ورد مثل هذه المحالّات التي اتسمها
 المبتدعون في المجوسيّة و المانيّة ، و خلطها بما في الكتب المنزلة و آثار الأبياء ، و أضافها
 إلى رسل الله الطّاهرين الذين هم براء من كلّ ذلك ، و زعم أنّ هذا من رسومهم و أنّ
 هذا اختلاف و تناقض في كلامهم ، و احتجّ بذلك في دفع التّهمة .

مقالات الاسلامیین و احتمالات المصلیین^(۱)

تألیف

اشعری^(۲)

(متوفی در سنة ۳۲۴ هـ ق .)

ج ۲ ص ۳۰۸

و قال قائلون الحور جنس مختلف احدهم نور والاخر طلمة و انهما متضادان و ان اهور كآه حنى واحد و لظلام كآه جنس واحد و هم «أهل التثنية» و ذكر عن بعضهم ان كل واحد منهما حمة أحاس من سود و ناص و حمرة و صفرة و حصرة

ج ۲ ص ۳۲۷ (در قسمت «واختلف الناس فى المداخلة والمكائنة والمحورة»)

قال ابراهيم الطّام ان كدّشى قد يداخل صدّه و خلافه و الصّد هو الممايع المفسد لغيره مثل الحلاوة والمرارة و الحارّ و البارد و لحلاف مثل الحلاوة و البرودة و الحموضة و البرد و زعم ان لحفیف قد يداخل الثقیب و ربّ حفیف اقنّ كلاً من ثقیب و أكثر قوّة منه فاذا داخله شغله يعنى ان القليل الذیل الكثير، قوّة يشغل الكثير لکیل الثقیل القوّة، و زعم ان اللون يداخل الطعم و الرّائحة و انّها أحسام و معنی المداخلة ان يكون حیث أحد الجسمین حیث الآخر و ان يكون أحداشیئین فى الآخر، و سند کر قوله فى الإنسان، وقد أنکر الناس جمیعاً ان يكون جسمان فى موضع واحد فى حین واحد، أنکر ذلك جمیع المخلصین من أهل الصّلاة و من قال بقوله .

(۱) ارطعی که ه . ریتر H Ritter در سنة ۱۹۲۹-۱۹۳۰ م در استانبول نشر کرده است نقل گردیده

(۲) ابو الحسن علی بن اسمعیل اشعری، اردبیلی، ابو موسی اشعری صحابی معروف است و از آئنة اهل سنت و بزرگان فقه شافعی مذهب بشمار میآید و او را تألیفات بسیار میباشد که تعداد آنها را تأیید گفته اند و بنا بر مشهور در سنة ۳۲۴ هـ ق . وفات کرده است .

وقال أهل التثنية إن إمتراج التور بالظلمة على المداحلة التي نبتها ابراهيم .

ج ٢ ص ٣٣٢ :

وقال قائلون الإنسان هو الحواس الخمس وهي أحسب وهم المنايئة ، وأنه لا شيء غير الحواس الخمس .

ج ٢ ص ٣٣٦ :

وقال آخرون بل النفس معنى موجود ذات حدود وأركان وطول وعرض و
وإنها غير معارفة في هذا العالم لغيرها مما يحرق عليه حكم لظن والعرض والعمق فكل
واحد منهما يجمعهما صفة سعد والتهية ، وهذا قول طائفة من الثنوية يقال لهم المنايئة
ج ٢ ص ٣٣٧ - ٣٣٨ (در قسمت « واحتلف الناس في الحواس ») .

فقلت المنايئة إلا نسا هو الحواس الخمس وإنها أحسب وأنه لا شيء غير الحواس
لأن الأشياء عندهم شيان نور وظلمة وإن التور خمس حواس وإن الظلام خمس حواس
سمع وبصر وحاسة الذوق والشم وحاسة اللمس .

ج ٢ ص ٣٤٩ :

وحكى عن بعض أهل التثنية من المنايئة أنهم يزعمون أن الأجسام من أصلين
وأن كل واحد من الأصلين من حمه أجناس من سواد وبياض وصفرة وحضرة
وحمرة وأنهم لا يعقبون حسماً إلا ما كان كذلك وأنهم دأبو أن يطال الأعراض .

ج ٢ ص ٤٨٥ :

وكان يسأل (١) الثنوية فيقول لهم : إذا قلتم إن تبس التور والظلمة هو هما و
إن مشراحهما هو هما فقولوا إن الثنايين هو إلا متراج ، وكان يسأل من برعم إن طول الشيء
هو هو وكذلك عرصه هل طوله هو عرصه ، وهذا راجع عليه في قوله إن عدم الله هو الله
وإن قدرته هي هو لأنه إذا كان علمه هو هو وقدرته هي هو فواجب أن يكون علمه
هو قدرته وإلا لزم التناقض كما لزم أصحاب الإثنيين .

(١) يسمى « ابا الهذيل العلاف » .

نظم الجوهر (۱)

تألیف

ابن بطریق (۲)

(۲۶۳-۲۸۳ هـ . ق .)

ص ۱۱۱ [در شرح حوادث زمان سلطنت غردیانوس (۳۳۰ وردیان)] :

و علك بعده (۳) بهرام بن بهرام علی الفرس سبع عشرة سنة وفي أيامه طهر رجل فارسی يقال له مانی فأطهر دس المناجیة ورعم آتیه سی " فأخذه بهرام بن بهرام مدث المر من فشقه یصفین و أخذ من أصحابه و یمن (۴) بقول بمقاتله مائتی رجل . فدرس رؤوسهم فی الطین منکسین حتی ماتوا و قال : عملت بسنة ما وعرست فیہ فاسبیل الا شجار فقی التبعین لیدینه والمائلین (۵) بمقاتله مائتین (۶) مشتق من اسم مانی .

(۱) نظم الجوهر : «التاریخ المجموع علی التحقيق والتصدیق فی معرفة التواریک من عهد آدم الی سنی الهجرة» . ایس کتب نجفین بار در سنة ۱۶۵۸-۱۶۵۹ م در اکسفورد چاپ شده است و ص ۱۱۱ دین آن که تألیف یحیی بن سعید بن بطریق اذطاکی است و سامن حوادث بعد از وفات ابن بطریق یعنی از سنة ۳۲۸ هـ . ق . می باشد در سنة ۱۶۵۹-۱۶۶۰ هـ . ق . «عنه» لویس شیخو در بیروت بطبع رسیده . در اینجا از طبع بیروت نقل گردیده و علائم نسخه بدله و تصحیحات طبع مزبور نیز بکار رفته است .

(۲) اوتیکیوس اسکندری معروف به سعید بن بطریق : از مردم فسطاط مصر است و از طایفه مسیحی مشهور در من خود معسوب میشود . وی در سال اوّل خلافت الفاهر بالله ، یعنی سنة ۳۲۹ هـ . ق . بطریق اسکندریه شد و در سنة ۳۲۸ هـ . ق . در همان شہر وفات کرد .

(۳) ای مدد « بهرام بن هرهر » .

(۴) نسخة Pc ، « ومن » .

(۵) Corr. ، « انشایون . . . والقائمون » .

(۶) Corr. « مائین » .

ص ١٤٦-١٤٩ :

ومن المجمع الأول الثمناثة و ثمانية عشر اسقف (١) الذين اجتمعوا في مدينة فيقية الى هذا المجمع الثاني المائة و خمسون اسقف (٢) الذين اجتمعوا في القسطنطينية و اتموا مكدونيون و اشياعه ثمانى و خمسون سنة .

و أطلق ثيموثاوس بطريرك الاسكندرية للمصاركة و الاساقفة والرهبان اكل اللحم في الاعياد السيديّة من أجل المناياّة المكنايين بالصديقون (٣) ليعرف من كان من البطركة و الاساقفة منابياً ليبطل عليهم من أجل اكل اللحم دينهم و يحلّ ناموسهم لأن المناياّة لا يرون الذبيحة و لا يأكلون اللحم و لا يشاء من الحيوات المتة . و كان اكثر مطارنة مصر و اسقفيتهم مائة . و كل بطركة الارثوذكسيّة و اساقفتهم و رهبانهم اللحم في الأعياد السيديّة . و أم مطارنة المناياّة و اسقفهم و رهبانهم فلم يأكلوا اللحم و اكلوا بدلا اللحم السمك و اقاموه مقام اللحم اذ كان السمك حيواناً و هذا الشيء كان في زمان مائى المحال الكافر . فلما هلك مائى و شيعته رجع بطركة الارثوذكسيين (٤) و اسقفيتهم و رهبانهم الى مذهبهم الاول و امتنعوا من اكل اللحم في الأعياد السيديّة .

قد سعيد ابن بطريق المتطشب : لم يطلق ثيموثاوس بطريرك الاسكندرية اكل اللحم في أعيد السيديّة على أن المناياّة المكنايين بالصديقون (٥) بتعوضون مكانه بالسمك . بل انما قصد بكون اللحم الذبيحة و السمك ليس هو ذبيحة . و صنف آحر من المناياّة يقال لهم السمك كون يأكلون السمك اذ ليس هو ذبيحة و يمتنعون من اكل اللحم اذ كان ذبيحة فقد اخطأوا (٦) ايضاً المناياّة المكنايين بالصديقون (٧) الذين اقاموا السمك مكان اللحم لأن سيد المسيح قد كد اللحم و وجب ضرورة على كل من دان بدنيا الصراية اكل اللحم اقتداءً بسيدنا المسيح ولو يوماً واحداً في السنة ليزيلوا عن أنفسهم الشك و

(١) Corr . اثنتاثة و الثمانية عشر اسقف .

(٢) Corr . للمائة و اربعين

(٣) Corr . المكنايين بالصديقين .

(٤) Corr . الارثوذكستون

(٥) Corr . المكنايين بالصديقين .

(٦) Lege . اخطأ .

(٧) Corr . امكنايين بالصديقين .

يشتوا عند جميع الناس نقص مذهب المنائية المردول . . .

ولحق التهمة كثر من ترك اكل اللحم و عرب (١) عن مذهب سبتد المسيح وعن بطرس رئيس الحواريين (٢) وصار كثر من لا يأكل السمكة عند محاكمة شريعة المصراية و مصاهي (٣) لمذهب المنائية ما حلال الطيركة ولا ساقفة ودرى الشجرة الرهبانية لأن هؤلاء لم يتركوا اكل اللحم تحريماً بل تعقفاً وتكرماً .

و الروم اصاصروا لا يمسكوا اشياءهم (٤) الماء لأن كثرهم كانوا منائية و الحماية لا يرون العسل بالماء ولما حبس بهم الرمان بقوا (٥) على ما هم عليه الى هذا الوقت من ترك العسل بالماء و قال قوم انما تركوا العسل بالماء لشدة برد الادهب و شدة برد الماء فيها و انه لا ينهيهم في الشتاء خاصة أن يستحقوا بالماء البارد ولا يمتروا لشدة برده .

والمنايية يصفون (٦) كما سبقنا منهم التماكون و منهم الصديقون و لستما كون يصومون في كل شهر اتيماً معلوماً و المتدقون يصومون الدهر كله لا يأكلون الا ما تنسته الارض فلما تمصرو (٧) الصديقون حاربوا ان يتركوا اكل السمك فيدري بهم فيقتلون فصبروا لا أنفسهم صاماً و صاموا للملاد و للسننة و للحواريين (٨) مع الارثوذكسيين و تركوا في هذه الاصوام اكل السمك و اما ارض رومانية طغوا (٩) بام السنة بالصوم ولم يتركوا في هذه الاصوام اكل السمك الا حتى لا يدري بهم فلما طاع بهم الرمان تبعهم على ذلك التسطوريين و الباقويين (١٠) و صارت لهم سنة . ثم استحسن ذلك بعض الروم الملكية فتابعوه عليه و تركوا اكل السمك في هذه الاصوام العدة كورة و خاصة لمقيم (١١) في ارض الاسلام و ذاك ليس من سسهم و لا من فرائضهم لان الروم الملكية تمارس كون اكل السمك في يومين لشريعة اعني الاربعاء و الجمعة مع (١٢) هذا السنة و يوم (١٣) الباراموني الذي يصومونه قبل اميلاد و في يوم الباراموني الذي قبل الحميم اما فرائضهم يصومون هذين اليومين ولا يأكلون فيه

(١) Pc. « و عرب » . (٢) Lege cum Pc. « الحواريين » .

(٣) Pc. male « و مصاهي » . Cori. « و مصاهي » . (٤) Pc mole « و سسهم » .

(٥) Corr. « بقوا » . (٦) Melius Pc. « صاموا » .

(٧) Lege « تمصرو » . (٨) Lege Cum Pc. « الحواريين » .

(٩) Pc. « ليقتضوا » . (١٠) Pc recte « التسطوريين و الباقويين » .

(١١) Pc. « المقيمون » . (١٢) Pc. « حتى » . (١٣) Pc. « و في يوم » .

سمكاً لا أنهم يحتون هدير النوميين كمثل الصوم الكبير فمن أحب من الروم الملكية أن
 يصوم للميلاد وللحواريين (١) فصوم هذه الثلاثة أصوام (٢) و يأكل السمك فيها ويمتنع
 من أكله يومين (٣) الأربعاء والجمعة فقط . كذلك من أحب أن يصوم الأربعاء والجمعة
 في السنة كلها فله أن يصوم للتاسعة ولا يأكل سمكاً لأنه ليس ذلك واجباً (٤) وليس
 لأحد أن يصوم ويترك في تلك الأصوام أكل السمك إلا في الأربعاء والجمعة كما سبق
 القول . وفي لصوم الكبير أيضاً وفي يومين (٥) الباراموني اللذين هما قبل الميلاد والحسم
 وبعض الروم الملكية يتركون في السبدة أكل السمك وذلك نقلوه من قاييكن القديس
 مار سابا وما في تركهم له خطأ فمن قل غير هذا فهو محطى ، وقد حالف الشريعة
 و ناقص العريضة .

(١) Pc. recte « و لسيئة و لحواريين » . Corr. (٢) « د الأصوام » .

(٢) Pc recte « يومى » . Corr. (٤) « واجباً » .

کتاب الوزراء والکتاب^(۱)

تصنیف

جهشیاری

(متوفی در سنه ۳۳۱ ه. ق.)

ص ۱۵۶ :

و حدّ المهدی فی طلب الرّیقة ، و قلّد عمر الکلواذانی طلبهم ، فطعم جمعة
منهم ، و طعم فیهم به یزید بن الفیض کاتب المنصور ، فاقرّ بالرّیقة ، و حبس ، و هرب
من الحبس ، فلم یقدّر علیه

(۱) از طبعی که بحقیق : مصطفی السقا ، ابراهیم الایاری ، عبدالحضیظ شلبی در سنه
۱۴۵۷ ه. ق. (۱۹۳۸ م.) در قاهره نشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابو عبد الله محمد بن عدوس کوفی معروف به جهشیاری ، از مورّخان ثقه و معتبر در
حدود محسوب میشود و او را در طبقه طبری و مسعودی آورده اند و مورّخان بزرگ او را بسیار نقل کرده اند
و تألیفات او از مباحث معتبره و مهمه تاریخ اسلام است که بدستگاه او بر رفته است و عده ای از
« کتاب الوزراء والکتاب » او که بطبع رسیده چیزی از این مؤلف فعلا در دست نیست ، این
داشتند بزرگ در سنه ۳۴۱ ه. ق. وفات کرده است .

مروج الذهب^(۱)

تألیف

مسعودی^(۲)

(متوفی در سنه ۳۴۵ یا ۳۴۶ ه. ق.)

ج ۱ ص ۲۰۰:

و انما احدث التصاری حملاً من هذه المراتب علی مدکر نمن الصائفة والقسیس

(۱) طاهر آ مسعودی در سنه ۳۳۲ ه. ق. تألیف این کتاب را شروع کرده است و در سنه ۳۴۶ ه. ق. در فسطاط مصر، آن را تألیف آن فراغت یافته. کتب امروز چندین بار تصحیح شده است و از ضمنی که با عبدالمباریه دو مینار Barbier de Mynard و پیاوه دو کورتل Pavel de Courte de رحمة الله علیه و تصحیح و فهرست، در ۹ جلد، در سنه ۱۸۶۹ م. تا سنه ۱۸۷۷ م. در پاریس، نشر شده است در اینجا نقل گزیده.

(۲) ابوالحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی [و ب در آنچه در دیبچه کتاب احبار الزمان آمده است: ابوالحسن علی بن الحسین بن علی بن عبدالله الهذلی (و بنا بر ثبت سخای از این کتاب الهذلی که طاهر آ مسعودی) المسعودی]، مورخ شهر و ستاح بزرگ قرن چهارم هجری است و از پس عبدالله بن مسعود مدعی معروف می باشد. ابن الندیم او را از مردم مغرب می داند و یاقوت، در معجم الادباء، این قوم را ردّ میکند و نقل از مروج الذهب، تألیف خود مسعودی، گوید که مولد او بابل بوده است و چون نسبت عمده دوران جوانی خود را در بغداد گذرانده او را بغدادی می گفتم. مسعودی در سنه ۳۰۹ ه. ق. شعر و سادحت برداشته است و بسیاری از مواجی مهم ایران (مسند فارس و کرمان و اذربایجان و جرجان) و قسمتی از هند و سرحد و چین و مازا، سکر و عمان و شبه و فسطاط را دیده و در سنه ۳۳۶ ه. ق. تا سنه ۳۴۴ ه. ق. در فسطاط مصر سکنی داشته تا وفات مسعودی، که خود قسمی را آنها را در «مروج الذهب» و «التبیه والاشراف» ذکر میکند، بسیار است و بی بدعتانه بیشتر آنها را پذیرفته و آنچه اکنون از این مرد بزرگ در دست است طاهر آ همین کتابهای معروف «مروج الذهب» و «التبیه والاشراف» و قسمتی از «اخبار الزمان» و قسمتی از «کتاب الاوسط» می باشد. (در ای رحمة الله علیه) مسعودی «المهرست» طبع فلورنسل م ۱۵۴ و «معجم الادباء» طبع مرگلوث، ج ۵ م ۱۴۷ - ۱۴۹ و «فوات الوفيات» تألیف ابن شاکر الکتبی، ج ۲ م ۴۵ و «روضات الجنات» طبع سنه ۱۳۰۴ - ۱۳۰۶ ه. ق. م ۳۹۷ و «الخطط الجدید» تألیف علی مبارک طبع بولاق سنه ۱۳۰۶ ه. ق. ج ۱۰ م ۱۵ (رجوع شود).

والشماس وغير ذلك فعل المانوية لا المصدقون والشماع وغير ذلك وإن كان ماني حدث
بعد ماني المسيح وكذلك ابن ديسان وهرقيون وإلى ماني أصبحت المناوية وإلى مرقيون
أصبحت المرقونية وإلى ابن ديسان أصبحت الديسانية ثم تفرعت بعد ذلك المصدقية وغيرها
ممن سلك طريقة أصحاب الاثنين.

ج ١ ص ٢٨٨ .

وهم الترك والخزج والطغزغر وهم أصحاب مدينة كوشان وهي مملكة بين بلاد
خراسان والصين وليس في أجناس الترك وأبواعها في وقتنا هذا وهوسنة الاثنين وثلاثين
وثلاثمائة أشد منهم بأساً ولا أكثر شوكة ولا أسبط ملكاً وملكهم إيرخان ومداهبهم
مذاهب المناوية وليس في الترك من يعتقد هذا المذهب غيرهم والترك الكيمائية و
البرسخانية والبدية والجبرية .

ج ١ ص ٢٩٨ - ٣٠١ :

ودينهم دين من سلف وهي ملّة تدعى السفسية بحوم عبادات قرّيش قبل الاسلام
إلى أن طهرت في أهل الصين آراء وبطلت حدثت من مذهب المثنوثة وأهل الدهر وقد كانوا
قبل ذلك في الآراء والتحول وعبادة الثمانييل على حسب ما عليه عوام الهند وحواسهم فتغيرت
أحوالهم وبخشوا ساطروا إلا أنهم ينقادون في جميع أحكامهم إلى ما نصب لهم الشرع المتقدم
وملكهم (أي أهل الصين) يتصل بملك الطغزغر على حسب ما قدمنا من اعتقادهم
مذهب المناوية والقول بالتور والظلمة وقد كانوا جاهلية جهلوا سيدهم في الاعتقاد سبين
أنواع الشر إلى أن وقع لهم شيطان من شاطين المثنوثة (١) فخرّف لهم كلاماً يريهم فيه
تصادد ما في هذا العالم وما فيه من موت وحياة وصحة وسقام وعناء وفقر وسيء و
طلام واحتجاج واقتراق وأتصال وانفصال وشروق وغروب ووجود وعدم وليل ونهار
وعبر ذلك من سائر المتضادات وذكر لهم أنواع الآلام المترصة لأجناس الحيوان من الدقيقين
وعبرهم وما يعترض بالأطفال والبله والمحاسن وأن الباري غني عن إيلامهم وأراهم
أن هناك صيداً شديداً دخل على الحبر العرص في فعله وهو لله تعالى عن ذلك فاجتنب
بما وصفناه وعبره من أشبه عقولهم ودانوا بما وصفناه فإذا كان ملك الصين سمنى المذهب
ديح الحيوان فتكون الحرب بينه وبين صاحب الشرير إيرخان سجلا وإذا كان ملك الصين

مثنى^(١) المذهب كان الأمر بينهم في الملك مشاعاً .

ج ٢ - ١٦٧ - ١٦٨

تم ملك بمده بهرام بن هرمز ثلاث سنين وكانت له حروب مع ملوك الشرق وقد ذكر أن بهرام آتاه ماني بن يزيد تلميذ قاردون فرمى عليه مذهب الثنوية فاحابه احتبلا منه عليه الى ان احضر دعاته المتفرقين في البلاد من اصحابه الدين يدعون الناس الى مذهب الثنوية فقتله وقتل الرؤساء من اصحابه وفي ايتام ماني هذا مظهر اسم الزنادقة الذي اليها اُسفست الزنادقة وذلك ان الفرس حين ادهم زرادشت بن اسبيمان علي حسب ما قدم من نسه فيما سلف من هذا الكتب بكتابهم المعروف بالبستاه سبعة الأولى من الرسمية و عمل له التفسير وهو الزند و عمل لهذا التفسير شرحاً سماء البارزند علي حسب ما قدّمنا وكان الزند بياناً لتأويل المتقدم المنزل وكان من آورد في شريعتهم شيئاً يخالف المنزل الذي هو البستاه وعند الى التأويل الذي هو الزند قلوا هذا زندي اضافة له الى التأويل و آتاه منحرف عن الطواهر من المنزل الى تأويله هو بخلاف التثريد قلما ان جاءت العرب اخذت هذا السعي من الفرس فقالوا زنديق و أعربوه و الثنوية هم الزنادقة ولحق هؤلاء سائر من اعتقد القدم و أبي حدوث العالم .

ج ٣ ص ٤٣٥ - ٤٣٦ :

وللناس في كيفية تصور الجنين في الرحم وما يبدؤه وما عنصره وكيفية تقدمه من القطعة الى العنقة الى المضغة الى استكمال شكله كلام كثير منهم أصحاب الاثنين و غيرهم ممن تقدم و تأخر اعرضنا عن ذكر ذلك اد كان فيه خروج عما اليه قصدنا في هذا الكتاب .

ج ٦ ص ٣٨٥ - ٣٨٦

والناس ممن سلف و حلف في العشق و مذهبهم و كيفية وقوعه و معناه كلام كثير و تنازع واسع و ما قالته افلاسة من الالهيين و الطبيعيين و أصحاب الاثنين من المانوية و من لحق بهم من اخوانهم من لدن صيغة جبروتة و ما قالته حوائف الاسلام من استكلمين المتصوفة و علماء و أهل التمييز و الادباء و الاعراب قد استدلوا على ما قلوه و ما اوردته كتب

عربق منهم في كتابه اخبار الزمان

ج ٢ ص ١٢-١٦

وذكر ثمانية بن اشرس قال بلغ المأمون خبر عشرة من الزنادقة ممن يذهب الى قول
 ماني و يقول بالتور والطلعة من أهل البصرة فأمر بحملهم اليه بعد أن سُئِلوا له واحداً
 واحداً فلما أُجمعوا نظر اليهم طفيلي فقال ما اجتمع هؤلاء إلا لصنيع قد حدث في وسطهم
 و مضى معهم وهو لا يعلم شأنهم حتى صار بهم الموكلون الى السفينة فقل الطفيلي نرهة
 لا شئ فيها ودخول معهم السفينة فما كان بأسرع من أن جرى القيود فقيّد القوم والطفيلي
 معهم فقال الطفيلي بلغ امر تصميلي الى القيود ثم أقبل على الشيوخ فقال فديتكم ايش أنتم
 فلو ابد ايش أنت و متى احواب أنت قال والله ما أدري ما اسم غير أنتي والله رجح طعيلي
 خرج في هذا اليوم من منزلي فلقيتكم فرأيت منظرأ حميلاً و عوارض حسنة و نعمة
 ظاهرة فقلت شيوخ و كهول و شتان جمعوا لوليمة ودخلت في وسطكم وحدثت بعضكم
 كآتي في جملة أحدكم فصرتم الى هذا الزورق فرأيت قد فرش بهذا الفرش ومهد ورايت سُفراً
 مملوءة و حربة و سلافاً فقلت نرهة و بمضون اليها الى بعض القصور والساعات إن هذا اليوم
 مباركة فانتبهت سروراً إن شاء هذا الموكل بكم فقتدكم وقيّدني معكم وورد علي ما قد
 اراد عقلي وخبروني ما الخبر فضحكوا منه وتسموا وفرحوا به و سرّوا ثم قالو الآن قد
 حصلت في الإحصاء وارتقت في الحديد وأما نحن فمأبئة عمزنا الى المأمون وسندخل
 اليه بسائلنا عن أحوالنا ونستكشف عن مذهبنا ويدعونا الى التور والرجوع عندها متحدثنا
 بصروب من المحل منها طهار صورة ماني و يأمروا أن نعمل عليها ونبرأ منها و يأمروا
 مدبح طائر ماء و هو التدرج من احابه الى ذلك نجا و من نخلف عنه قتل فدا دعيت و
 امتحنت فاحصر عن نفسي واعتقذك على حسب ما تؤذيك الدلالة الى لقول به وأنت رعمت
 أنت عييلي و طفيلي يكون معي مداحلات وأخبر فاقطع سربا هذا الى مدينته بعداد
 شئ من الحديث وآية الناس فلما وصلوا الى بعداد واحدوا على المأمون جعل يدعو
 باسمائهم رجالاً رجالاً فسأله عن مذهبه فيحصره بالإسلام فيمتحنه ويدعوه الى مراعاة من
 ماني و بصهر له صورته و يأمروا أن نعمل عليها والسرعة منها وغير ذلك فيأمرون فصرهم
 على السيف حتى بلغ الى الطفيلي بعد فرائعه من العشرة و قد استوعبوا عنه القوم ففـ
 المأمون لموكلين من هذا قالوا والله ما أدري غير أنا وحدثه مع القوم فحدثنا به فقال

له المأمون ما أخبره قال يا أمير المؤمنين إمرأني طالق إن كنت أعرف من أقوالهم شيئاً وإلما أنا رجل طفيلى وقصر عليه خبره من أوله إلى آخره فضحك المأمون ثم أظهر له الصورة فلمنها وتمرأ منها وقال أعطونيها حتى أسلمح عليها والله ما أدري ما هانى أبهودياً كان أم مسلماً فقال المأمون يؤذب على فرط تعلقه ومحاطرته بنفسه .
ج ٨ من ٢٩٢-٢٩٣ (در قسمت خلافت القاهرة بالله) .

وأمن فى قتل الملحدين والذاهيين عن لدين لظهورهم فى أيتامه وإعلانهم باعتقادهم فى خلافته لما انتشر من كتب مابى وابن ديصان وهرقيون مما نقله عبد الله بن المقفع وغيره وترجمت من الفارسية والفهلوية إلى العربية وما سمعه فى ذلك الوقت ابن أبي العرجاء (١) وحماد عمرد ويحيى بن زياد ومطيع بن إياس تأييداً لمذاهب المندائية ولدائية والمرقونية فكثرت بذلك الرتادقة وطهرت آراءهم فى الناس وكان المهدي أول من أمر الجدلين من أهل البحث من المتكلمين بتصنيف الكتب على الملحدين ممن ذكره من المحادين وغيرهم فأقاموا البراهين على إسماعيليين وأزالوا شبه الملحدين فأوصحوا الحق للشاكين .

التنبیه والإشراف^(۱)

تألیف

مَسْعُودِي

ص ۵۱ :

و يقرب من جبل القمر هذا كثير من احوال الزنج و قد ذكرنا فيما سلف
من كتبنا العلة في نسبة هذا الجبل الى القمر و ما يظهر فيه من التأثيرات السيئة العجيبة
عند زيادة القمر و نقصانه و مناقضته الفلاسفة في ذلك و اصحاب الاثنين من المانويّة وغيرهم

ص ۵۲ :

و قد ذكرنا فيما سلف من كتبنا العلة في ارتفاع السحاب على الجنوب و كثرة
مياهه و قلّتها في الجنوب و مناقضته الفلاسفة و اصحاب الاثنين وغيرهم من الحكماء في ذلك .

ص ۶۲ :

قد قدّمنا فيما سلف من كتبنا ما قاله الترس في بدء التسل و تفرّقهم على وجه الارض
و ما ذهب اليه كثر من سبق منهم في ذلك من الشرعيتين وغيرهم يمتن فان بحديث العالم و
ابي الانقياد الى الترائيع من المراهمة وغيرهم و ما قبله اصحاب القدم في ذلك من الهند
و الفلاسفة و اصحاب الاثنين من المانويّة و غيرهم على ثباتهم في ذلك

ص ۸۲ :

الثاني سابور بن اردشير ملك احدى و ثلاثين سنة و ستة أشهر و في اثنائه كان
ماني و اليه تُصاف المانويّة من اصحاب الاثنين .

(۱) این کتاب را مسعودی در سنة ۳۴۴ هـ . ق . در فسطاط مصر تألیف کرده است و در سنة

۳۴۵ هـ . ق . مطالبی بر آن افزوده و آنرا اصلاح نموده . در اینجا از طبعی که در سنة ۱۳۵۷ هـ . ق .

(۱۹۳۸ م) در مصر صورت گرفته است نقل گردیده .

الرابع بهرام بن هرمز ملك ثلاث سنين وثلاث أشهر وقتل ماني وعدة من متبعيه و ذلك بمدينة سابور فرس .

ص ٨٩ (در شرح احوال انوشيروان)

و قتل مردق و متبعيه و قد آيينا على الفرق بين مذهب مزدق و ما كان يذهب اليه في التاويل و بين ما ذهب اليه ماني و الفرق بين ماني و من تقدمه من أصحاب الإثنين كان ديسان و مرقيون و غيرهما و ما ذهبوا اليه جميعا في المعلن و ان أحدهم حبر محمود مرغوب و الآخر شير مضموم مرهوب منه و الفرق بين هؤلاء جميعا و ما يذهب اليه الباطنية أصحاب التاويل في هذا الوقت في كتاب حزان الدين و سر العالمين .

ص ١١٧ (در قسمت * ذكر لطيفة الأولى من ملوك الروم *) :

الرابع والثلاثون قلوذيوس الثاني ملك سنة و في أتامه كان ظهور ماني و اليه أسيفت المانوية من أصحاب الإثنين و قد تقدم ذكره فيما سلف من هذا الكتاب في أخبار ملوك فرس الثانية و هم الساسانية في ملك سابور بن اردشير و ما كان من مقتله في ملك بهرام بن هرمز بن سابور محملا و فيما سلف من كتب موصلا مشروحا و قول أصحاب المانوية إنه الفار قليط الذي وعد به المسيح و مدد كرماني من ذلك في الجدة و في كتابه المترجم بالشيرقان و في كتاب سفر الاسفار و غيرها من كتبه و الحجاج بن سائر أصحاب الإثنين من لمانوية و الدبصانية و المرقونية و غيرهم من الفلاسفة في المبادئ الأول و غير ذلك و قد ذكر ماني في كثير من كتبه المرقونية و الدبصانية و أفرد للمرقونية بابا في كتابه المترجم بالكنز و ليدبصانية بابا في كتابه سفر الاسفار و غير ذلك من كتبه و إنما ذكرنا ذلك دلالة على أتهما كاتا قبله إذ كثير ممن لا علم له يأتان بآراء و التحل و المذاهب و الملل يعتقد أتهما كان بعضه .

ص ١٢٦-١٢٧ (در قسمت * ذكر لطيفة الثانية من ملوك الروم *) :

الثامن تدوس الكبير و في ملكه كان السهندوس الثاني و هو المجمع بمدينة قسطنطينية من بلاد بوزنطيا و اجتمع فيه مائة و خمسون سنة و كان المقدم في هذا المجمع طيموثاوس بطريرك الاسكندرية و .

و أطلق طيموثاوس بطريرك الاسكندرية في هذا المجمع بسطركة و الأساقفة

والزهبان بلاد مصر والإسكندرية أكل اللحم لا حل الثنوية لمعرفة من كان منهم مثنوي المذهب أد كانت الثنوية تمتنع من ذلك فأما البطارقة والأساقفة والزهبان مصر والإسكندرية كرومية و **انطاكية** وغيرهما من البلاد فأنتهم امتنعوا من أكل اللحم وأكلوا بدلا عنه السمك محنة لهم أد كانت الثنوية لا تأكل اللحم ولا السمك إلا السقاعين منهم فإن منهم من يأكل للحم والسمك ومنهم من يأكل السمك دون اللحم.

من ١٢٩-١٣٠

الحادي عشر مرقيان وقد ذكره في أخبار ملوك الروم المتنصرة من كتاب **فنون المعارف وما جرى في دهور السوف** عدد كرتا مرقيان هذا والسهيودس الذي كان في أيامه ما اتفقت عليه الملكية والنسطورية واليعقوبية وما اختلف فيه من الكلام في الأقاليم والحوهر وغير ذلك ، وما احتج به كل فريق منهم لذلك على الترح ، وقول من خالف هؤلاء من فرق المصاري الأريوسية والمارونية والبيالقة وهو المذهب الذي أحدثه **بولس الشمشاطي** ، وهو من قول بطرقة **انطاكية** وأصحاب الكراسي بها متوسط بين مذاهب المصاري والمحوس وأصحاب الإثنين من تعظم سائر الأنوار وعدتها على مراتبها وغير ذلك ، وأما ما ذكر في هذا الكتاب لمع وجوامع منتهين بذلك على ما تقدم من كتب وسبق من تصنيفه .

من ١٣٧ :

وذكره في كتاب **المقالات في أصول الديانات** وكتب خزائن الدين وسر العالمين أقرب الأهم في العوالم الأربعة عالم الربوبية وعدم النفس وعالم الطبيعة ومراتب الروحانية والحواهر العلوية والأجسام السماوية وسائر الوسايط والفرق بين الت والتور وهو رب الأنوار وما قاله كل فريق منهم في ذلك من الهند وقدماء الفلكيين وأصحاب الإثنين ومن وافقهم من أصحاب التوحيد في هذا الوقت والحضراء والكلدانيتين وهم البسليتون الذين بقيتهم في هذا الوقت بالصالح بين واسط والبصرة في قرايا هكس بوجههم في صلاتهم إلى القطب الشمالي والجنوبي .

من ١٣٩ :

وذكره فيما سلف من كتب ما ذهب إليه المصاري من أن لدى عز وجل

خلق فی الاستدعاء جنس الملائكة لمقرّين روحانيّين ذوى جواهر بسائط احياء ناطقة
ليستخدوه من غير حاجة منه عزّ وجلّ الى ذلك و أنّه تعالى جعلهم منقسمين لطبقات
تسع و على طبقات بعضها أعلى من بعض و اسم حملة الروحانيّين بالسّرائيّة وهو اللسان
الأوّل **طغيم** وبالروميّة **طغمانس** وبالعربيّة **تغم** والكنيسة عندهم كنيسة السّماء ومرتّب
الكهنوت على مقدار طعمات الملائكة وهى تسع فالطعمة الأولى عندهم طعمة البطرقة
تمّ مايلي ذلك من مراتب الكهنة و ذكرنا مذاهب الصّابّين فى ذلك و أنّهم يرون أنّ
هذه المراتب على ترتيب الأفلاك التسعة وكذلك مذاهب أصحاب الإثنيّين فى ذلك قبل ظهور
حامى و أسماء كلّ فرقة منهم و مراتب لهم من ذوى الرّياسات الدّينيّة فتشبهها بماعلا من
الجواهر العلويّة والأجسام السّمائيّة.

۲۳

تاريخ سنّى ملوك الارض والانبيا (۱)

تأليف

خمزة بن الحسن الاصفهائى (۲)

(متوفى بعد از سنه ۳۵۰ هـ . ق . وقبل از سنه ۳۶۰ هـ . ق .)

ص ۲۵ :

و فى زمان شانور بن ارشير ظهر مامى .

ص ۳۵ .

بهرام بن هرّز ، فى ايامه طغر بمانى داعى الرّادقة ، بعد أنّ كان سنّتين فى

(۱) كتابه در صفحه ۱۵۴ طبع حاصر در كتاب وصفه ۲۴۳ طبع **ليپزيك** ، سنه ۱۸۴۴ ، ذكر
شده است **خمزة** در اوامر ماه جمادى الآخره سنه ۳۵۰ هـ . ق . از تأليف آن تراشت يافته است .
و آنچه در اينجا نقل شده از طبعى كتابه در سنه ۱۳۴۰ هـ . ق . در مصعّه كاوناى ، در برلين
صورت گرفته

(۲) **ابو عبدالله خمزة بن الحسن** ، از ادب و مورّخان بزرگ زمان خود مىباشد و در حدود سنه
۲۷۰ هـ . ق . متولد گردیده است و بعد از سنه ۳۵۰ هـ . ق . و قبل از سنه ۳۶۰ هـ . ق . وفات کرده .

المهرب والاستتر، فجمع عليه العلماء فناظروه وآلرموه الحقّة على رؤس العلاء وأمر به
فقتل وسلخ جلده وحشى بئنا وعلق على باب من أبواب مدينة جلدیشاپور

۲۴

الآغانی^(۱)

تألیف

ابوالفرج اصفهانی^(۲)

(۲۸۴ - ۳۵۶ هـ. ق.)

ج ۶ ص ۱۳۱-۱۳۲:

أخبرني أحمد بن عبيد الله بن عمار قال حدثني علي بن محمد التوماني قال

(۱) این کتاب در سنة ۱۲۸۵ هـ ق در ۲۰ جلد، در بولاق، واز سنة ۱۹۲۵ م تا سنة ۱۹۴۴ م فقط ۱۱ مجلد آن، تصحیح مرحوم احمد زکی العدوی، در مطبعه دارالکتب المصریة دقهلیس هندیة دقه، در کمال صحت، و در سنة ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ هـ ق، در ۲۱ جزء متن و ۴ جزء فهارس، در مطبعه التقدم، بطبع رسید. - چون بشر مطلب راجع به عی و نادقة در مجلداتی از کتاب **الآغانی** است که در **دارالکتب** بطبع برسیده و فقط قسمتی در حده هفتم آن (ص ۷۲-۷۳) میباشد، در اینجا از طبع سنة ۱۳۲۳ هـ ق، (تصحیح بعضی کلمات از حده ۷ طبع **دارالکتب**) استفاده شده است.

(۲) ابوالفرج عی بن العی بن محمد بن احمد بن ابیثم بن عبدالرحمن بن مروان بن عبداللّه بن قروان بن محمد بن مروان بن الحکم بن ابی العاس بن اُمیة بن عبد شمس بن عبد مناف "قرشی" اُموی "اصفهانی" جدّ او قروان بن محمد آخرین خلفاء بنی اُمیة است. ابوالفرج از بزرگان ادباء و شعره و مؤلف قرن سوم و چهارم هجری شمسی میباشد. وی در سنة ۲۸۴ هـ ق، در اصفهان پدید آمده است و در روز چهارشنبه ۱۴ دی الحجة سنة ۳۵۶ هـ ق، در بغداد وفات کرده و در همانجا مدفون گردیده (برای برسیه احوال او رجوع شود به **وفیات الاعیان**، طبع سنة ۱۳۶۷ هـ ق، ج ۲ ص ۴۶۸-۴۷۰ و **معجم الالباء**، طبع مرگلیوٹ، ج ۵ ص ۱۴۹-۱۶۸ و **یتیمه الدهر** طبع دمشق، سنة ۱۳۰۳ هـ ق، ج ۲ ص ۲۷۸-۲۸۲ و **روضات الجنات**، طبع طهران سنة ۱۳۰۴-۱۳۰۶ هـ ق، ص ۴۷۸، و **مفتاح السعادة**، ص ۱۳۲۸-۱۳۵۵ هـ ق، ج ۱ ص ۱۸۴-۱۸۵)

حدثني أبي عن العلاء بن البندار قال كان الوليد بن ربيعة وكان رجلاً من كلب يقول بمقلته مقالة الثنوية فدخلت على الوليد يوماً وذلك الكلب عنده وإذا بينهما سمط قد رفع رأسه عنه فإذا ما بيدولي منه حريراً حصر فقال أدن يا علاء فدنوت فرفع الحريرة فإذا في السمط صورة أسنان وإذا الرئيق والنوشيد ودعماً في جفنه وجفنه يصرف كأنه يتحرك فقال يا علاء هذا ما لي لم يبعث الله نبياً قبله ولا يبعث نبياً بعده فقلت يا أمير المؤمنين اتق الله ولا يعزبك هذا الذي ترى عن دينك فقال له الكلبى يا أمير المؤمنين ألم أقول لك إن العلاء لا يحتمل هذا الحديث . قال العلاء ومكثت أيتها ثم جلست مع الوليد على بناء كان فيه في عسكره يشرف به والكلبى عنده وقد كان الوليد حمله على بردون هلالح أشقر من آفره ما سخر فحرج على بردون به ذلك فمضى به في الصحراء حتى غاب عن العسكر فما شعر إلا وأعراب قد جاءوا به يحملونه منفسحة عنقه ميتاً وبردون به يقاد حتى أسموه . فبلغني ذلك ، فخرجت متعمداً حتى نلت أولئك الأعراب ، وقد كنت لهم آيات بالقرب منه في أرض البحراء لأحجر فيها ولأعذر ، فقلت لهم كيف كانت قصه هذا الرجل ؟ قالوا أقبل علينا على بردون ، فوالله لك أنه دهن سبل على صغار من فراسته فبعجنا لذلك ، إذ انقض رجل من السماء عليه ثياب بيض فأخذ يضعه فاحمله ثم نكسه وصرب رأسه الأرض فسق عنقه ثم غاب عن عونا ، فاحتملناه فحمله .

ح ١١ ص ٧١

حدثني أحمد بن عبيد الله بن عمار قال حدثني التوفي عن أبيه عن عمه عيسى قال كان عمارة بن حمزة يرمى بالريادة استكتبه من معاوية وكان له نديم يعرف بمطع بن إياس وكان زديقا مأثوماً وكان له نديم آخر يعرف بالبقلي وإتاهما سقى بذلك لأنه كان يقول إلا أن كالبلة فاذمات لم يرجع ، فقتله المنصور لما افسدت الخلافة إليه ، فكان هؤلاء الثلاثة خدائمه

ح ١٢ ص ٧٧ ٧٨

أحمرى لحسن بن علي قال حدثني أبي مهرويه قال حدثنا عبد الله بن أبي سعد عن ابن توبة قال كان مطع بن إياس ويحيى بن زياد الحارثي وابن المقفع والهاء بن

الحجاب يتنادمون ولا يفترقون ولا يستأثرون أحدهم على صاحبه بما لا ملثوا كانوا جميعا
يرمون بالزندقة حدثني أحمد بن عبيد الله بن عمار قال حدثني علي بن محمد الموفلي عن
أبيه وعمومه أن مطيع بن إياس وعمار بن حمزة من بني هاشم وكانا من هتئين
بالزندقة نزعا إلى عبدالله بن معاوية بن جعفر بن أبي طالب لما خرج في آخر بني أمية و
أول ظهور الدعوة العباسية بحراسن وكان صهر علي نواح من الحمل منها إصهان و
ثم ونهاو تدفكان مطيع وعمار بسادمانه ولا يفارقونه .

ج ١٢ ص ٨١ :

حدثني عيسى بن الحسن الوراق قال حدثني عمر بن محمد بن عبد الملك الرزاز
حدثني الحسين بن علي عن ابن مهران عن محمد بن عبد الملك الرزاز قال حدثني
محمد بن هارون قال أخبرني الفضل بن إياس الهذلي الكوفي أن المنصور كان يريد السعة
للمهدي وكان ابنه جعفر يعترض عليه في ذلك فأمر بإحضار الناس فحضروا فقامت الخطاء
فتكلموا وقالت الشعراء فكثر في وصف المهدي وفوائله وفيهم مطيع بن إياس ولما
فرغ من كلامه في الخطباء وإنشاده في الشعراء قال للمنصور يا أمير المؤمنين حدثت فلان
عن فلان أن لنتي صلى الله عليه وسلم قال المهدي منا محمد بن عبدالله وأمه من غيرنا
يملاها عدلا كما ملث جورا وهذا المنة من محمد آخوك تشهد علي ذلك ثم أقبل على
الناس فقال أشدك الله هل سمعت هذا فقال نعم بحدة من المنصور فأمر المنصور أن
دليعة للمهدي . قال ولما انقضى المجلس وكان اعتاس بن محمد لم يأمن به قال أرأيت
هذا الزنديق أن كذب على الله عز وجل ورسوله صلى الله عليه وسلم حتى استشهدى على
كذبه فشهد له خوف وشهد كذب من حضر عني حتى كذب وبلغ الجبر جعفر بن أبي جعفر
وكان مطيع منقطعا إليه يخدمه فحافه وطرده عن خدمته . أخبرني عيسى بن
الحسين قال حدثنا أحمد بن الحرث عن المدائني قال كان مطيع بن إياس يخدم جعفر بن
أبي جعفر المنصور ويتادمه فكره أبو جعفر ذلك لما شهر به مطيع في الناس وحشي
أن يعسده فدعا مطيع فقال له عرفت عني أن تصد بني علي وتعلمه ريدقت فقال أعيدك
الله يا أمير المؤمنين من أن تطعن بي هذا والله ما يسمع مني إلا ما أدا وعاء جله وزينه و
سله فقال ما أرى ذلك ولا يسمع منك إلا ما يصره ويعره فلما رأى مطيع الجاحفة في
أمره قال له أتؤمنني يا أمير المؤمنين من غصبت حتى صدقت قول أسأمن قول وأي

مستصلح فيه وأتى بهيبة لم ينفذها في الفساد والصلال قد ويلك ما شئ قال يرعم أنه لعشق امرأة من الحق وهو مجتهد في خطبتها وجمع أصحاب العزائم عليها وهم يغرونه وبعذونه بها وبعثوه فوالله ما فيه فضل لغير ذلك من جد ولا هزل ولا كفر ولا إيمان فقال له لمنصور ويلك أتدري ما نقول قال الحق والله أقول فسد عن ذلك فقال له عد إلى صعبته واجتهد أن تقربه عن هذا الأمر ولا تعلمه يأتي علمت بذلك حتى أجتهد في إزالته عنه .

ج ١٢ ص ٨٥ :

و ذكر أحمد بن إبراهيم بن اسماعيل الكاتب أن الرشيد أنى بنت مطيع بن إياس في الرائدة فقرأت كتابهم واعترفت به وقالت هذا دين علمنيه أبي و بنت منه فقد توتيت و ردها إلى أهلها قال أحمد ولها نسب محمد في قرية يقال لها الفراشية قد رأيتهم ولا عتب لمطيع إلا منهم .

ج ١٣ ص ١٤-١٣ :

أحمد بن علي بن الخليل هو رجل من أهل الكوفة مولى لبعض من زائدة الشيباني و بكى أب الحسن وكان يعاشر صالح بن عبد القدوس لا يكاد يفارقه . فاتهم بالرائدة و أخذ مع صالح ثم أطلق لما انكشف أمره .

قال محمد بن داود بن الجرح حدثني محمد بن الأدهم عن رباح بن الحطاب عن الرشيد أنه جلس بالرائدة للمصالح فدخل عليه علي بن الحليل في يده قصة فلما رآه أمره بأحد قصته فقال له يا أمير المؤمنين أنا أحسن عبارة لها فإن رأيت أن تأذن لي في قراءتها فعلت قال أقرأها فاندفع ينشده نصيده

يا حمر من رخرت برحله
نحبك أكثر من حبهم

فستحسنها وقال له من أنت قال أنا علي بن الحليل الذي يقول فيه أنه رديق فصحك وقال له أنت آمن

أخبرني علي بن سيمان الأحفش قال حدثني أحمد بن يحيى ثعلب قال كان الرشيد قد أجاز صالح بن عبد القدوس وعلي بن الحليل في الرائدة وكان علي بن الحليل استأذن ابنه في الشعر فأنشده علي بن الخليل :

ياخير مَنْ وَخَزَتْ بِرَجُلِهِ نَجِبَ نَجَبٍ بِهِمْ جَلَسِ
إلى آخر الآيات حيث يقول :
والله يعلم فسي نقيته
فَظَلَفَهُ الرَّشِيدُ قَتَلَ صَالِحَ بْنِ عَبْدِ الْقَلُوسِ وَاحْتَجَّ عَلَيْهِ فِي أَنَّهُ لَا يَقْسُ لَهُ تَوْبَةٌ يَقُولُ
والشيخ لا يترك أخلاقه حتى يُوَارَى فِي تَرِي رَمَاهُ
و قال إنما زعمت لا تترك الزينة ولا تحول عنها أبداً .

ج ١٣ ص ٧٠

أخبرني اسمعيل بن يونس قال حدثنا عمر بن شبة وأخبرني إبراهيم بن أيوب
عن ابن فضالة و أنسخت من كتب عبد الله بن المعتز حدثني الثقي عن إبراهيم بن عمر
العامري قال كان بالكوفة ثلاثة نفر يُقال لهم الحمادون حماد عجرد وحماد الزاوية و
حماد الزرقان يتسدمون على الشراب و يتناشدون الأشعار و تعاشرن معاشرة حيلة و
كانوا كآتهم هم واحدة يرمون بالزينة جميعاً و أشهرهم بها حماد عجرد (١)

ج ١٣ ص ٧١

أخبرني أحمد بن عيسى بن عثمان قال حدثني أبو اسحق الطلحي قال حدثني
أبو سعيد قال حدثني أبو نواس قال كنت أبوهم بن حماد عجرد أياً برمي بالزينة
لمجونه في شعره حتى حسبت في حبس الزينة فأن حماد عجرد إمام من أئمتهم وإذا له
شعر مزاج بيتين بيتين يقرعون به في سلاتهم قال وكان له صاحب يقال له حبيب على
مدحيه و له يقول يشار حين مات حماد عجرد على سبيل التعزية له

بكي حبيب ووقره تعزية مات ابن نهي وقد كانا شريكين
بوضا حين شانا في سائهم و حللاً كشي سن رحلين
امسى حبيب بما أسدى له غرا كرا كب اثنين برجوقة اثنين
حتى إذا أخذنا في غير وجههما تفرقا و هوى من الطريقين
يعنى أنه كان يقول بالثمرته في عادة اثنين تفرقا و بقي بينهما حائر ، قد وفي

(١) هين موسوع ما كنى اختلاف در سلسله روايات ج ١٠ ص ١١٥٧ بر د ٩ شه ١٤٠١

حمّاد يقول تشار أيضا ونسبه إلى إمامه ابن نهى.

ابن نهى رأس على ثقيل واحتمال الرأس خطب جليل
أدع غيري إلى عبادة الإثنية بن فائتي بواحد مشغول
يا ابن نهى برئت منك إلى الله جهارا وذاك مني قليل

قال فاساغ حمّاد هذه الآيات ليثّر وجعل فيها مكان « فائتي بواحد مشغول »
« فائتي عن واحد مشغول » ليصح عليه الرّدقة والكفر بالله تعالى فمزالت الآيات تدور
على أيدي الناس حتى انتهت إلى تشار فاضطرب منها وجزع وقل أساءت الرّاية بذقني
والله ما قلت إلا « فائتي بواحد مشغول » فغيّرها حتى شهرت في الناس .

ج ١٣ ص ٧٣ .

أحمد بن أحمد بن العباس العسكري قال حدثنا الحسن بن عليل الغنوي قال حدثني
محمد بن يزيد المهلبى قال حدثنا محمد بن عبد الله بن أبي عسنة قال حدثنا حمّاد عجرد
لما أشد قول تشار فيه

يا ابن نهى رأس على ثقيل واحتمال الرّأسين أمر حليل
فدع غيري إلى عبادة ربيد — بن فائتي بواحد مشغول

والله ما أدلى بهذا من قوله وأتم يعطى منه تجاهله بالرّدقة بهم الناس أنه
يظن أن الرّادقة تعمد رأسا لظن الجهات أنه لا يعرفها لأن هذا قول يقول العاقبة لاحقة
له وهو والله أعلم بالرّدقة من ماني والله أعلم .

ج ١٥ ص ٢٥

أحمد بن اسمعيل بن يونس الشيعي قال حدثنا أحمد بن الحارث الخزاز عن المدائني
قال كان حمزة بن يحيى شعرا طريفا فاشتم حمّاد بن الرّ بريق وكان من ظرفاء أهل الكوفة
والأهم صاحبه شرابا كان حمّاد يشتم بالرّدقة فمضى الرجل بينهما حتى اصطالحا
فدخلوا يوما على بعض ولادة الكوفة فقام لابن نهى « يا » فدصّحت حمّادا وقال ابن نهى
نعم « أصلحك الله » على أن لا آمره بالصلاة ولا ينهاني عنها .

ج ۱۷ ص ۱۵ (در آخبار ابن منذر) :

أَحْبَرَنِي عُمَى قَالَ حَدَّثَنِي الْكَرَّانِيُّ عَنِ الْعُمَرِيِّ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ كَانَ
يُحِبُّ بَنِي زِيَادٍ يُرْمَى بِالزُّبْدَةِ وَكَانَ مِنْ أَطْرَفِ النَّاسِ وَانْطَعَمَ فَكَانَ يُقَالُ أَطْرَفُ مِنْ
الزُّبْدِيقِ وَكَانَ الْحَارِثِيُّ ، وَاسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ زِيَادٍ ، يَظْهَرُ الزُّبْدَةُ تَطَارُفٌ وَقَالَ فِيهِ ابْنُ مُنَازِدٍ :

يَا أَمِنْ زِيَادٍ يَا أَبَا جَعْفَرٍ	أَظْهَرْتَ دِيْنَاغِيرَ مَا تَخْفَى
مُرَّ تَذِقِ الظَّاهِرَ بِاللِّبَطْفِ	بِاطْنِ إِسْلَامٍ فَتَى عَفٍ
لَسْتُ نَزْدِيقَ وَلَكِنَّمَا	أَرَدْتُ أَنْ تُوسِمَ بِالظَّرْفِ

ج ۱۸ ص ۲۰۰ :

وَقَالَ الْحَرَّازُ فِي حَبْرِهِ وَحَدَّثَنِي الْمَدَائِنِيُّ قَالَ أَخَذَ قَوْمٌ مِنَ الزُّبْدَةِ وَفِيهِمْ ابْنُ لَيْسَ
الْمَفْقُوعُ فَمَرَّتْ بِهِمْ عَلَى أَصْحَابِ الْمَدَائِنِ فَلَمَّا رَأَوْهُمْ ابْنُ الْمَفْقُوعِ حَشَى أَنْ يُسَلَّمَ عَلَيْهِمْ فَيُؤْخَذَ
فَتَمَثَّلَ .

يَا بَيْتَ عَاتِكَةِ الَّذِي أَتَعَزَّلُ حَذَرَ الْعَدَا وَبِهِ الْفُؤَادُ مُوَكَّلُ (۱)
بِالْآيَاتِ ، فَعَطَّنُوا لِمَا أَرَادَ فَلَمْ يَسْلَمُوا عَلَيْهِ وَمَضَى .

(۱) ابن بیت از قصیده **احوص** بن محمد آنصاری ، شاعر غزل های عربی است که آنرا در مدح
عمر بن عبدالعزیز ، مدعی اموی ، گفته و در این قصیده که چهار بیت است ، بشدود کتاب الاعانی
طبع سابق الذکر ، ج ۱۸ ص ۱۹۶ - ۱۹۷ مندرج است

آبَد و التَّارِیْخ (۱)

تألیف

المطهر بن طاهر المقدسی

(متوفی در نیمه دوم قرن چهارم هجری)

ح ۱ ص ۹۰ :

واختلفت الثنونة فزعماني وابن أبي العوجاء أن التور خالق الخير والعلمة خالق الشر وأنها قديمان حيّان حسان وإن فعلهما في الخلق اجتماعهما وامتزاجهما بعد أن لم يكونا مترجين فحدث هذا العالم من نفس الإمتزاج وقرا بحدث حدث في القديم من غير سب أوحيه ولا إرادة منه فصاحيا المحوس في قولهم إن الخير حدث منه الشر بلا إرادة منه ولا محتية ...

ج ۱ ص ۱۴۲-۱۴۳

ذكر مقالات الثنونة والحريّة ، أصل إعتقاد هؤلاء في الجملة أن المبدأ شيان إثنان نور وظلمة وأن التور كان في أعلى الملو وأن الظلمة كانت سفلا التور ، ورا حاصا وظلمة حاصلة غير مما بين على مثل الضلّ وشمس فامتزجا فكان من إمتزاجها هذا العالم بما فيه هذا الذي يجمع أصل عقائدهم ثم اختلفوا بعد ذلك فزعم ابن ديصان أن النور خالق الخير والعلمة خالق الشر بعد قوله بأن التور حيّ حسان والظلمة موات فكيف يصحّ لفعل من الموات ولما رأى من فنون مالحو المابوتة والدّ يصابيه من التناقض والفساد أحدث مذهبا زعم أن الكونين التوريّ والإطلاميّ قديمان ومعهما شيء قديم ثالث لم يزل خلافها و خارجا عن حارجهما وهو الذي حمد الكونين على المشاكه والاعتراج ولولا

(۱) ابن ۱ ص ۹۰ ، بکه مزلف آل کویرد (ص ۶ ج ۱) اطرطع حاصر ، درسه ۳۵۵ هـ و ۱۰۰۰
شده است و کلیمان هو ار Clément Huart مشرق فراسوی آرد ، بریل فراسه
ترجمه نموده است و من عربی را با ترجمه مزبور ، دوشش جلد از سنة ۱۸۹۹ م . تا سنة ۱۹۱۹ م .
در یاروس ، طبع و نشر کرده .

ذلك المعدل بينهما لما كان من جوهرهما إلا التباين والتناور .

ورغم زرقان آتهم (أي الحرابية) يقولون مثل قول المانية .

وأما المحوس فأصناف كثيرة ولهم هوس عظيم وتُرّهات متجاوزة الحد والمقدار لا يكاد يوقف عليها فبعضهم يقول بقول الثنوية وبعضهم على مذهب الحرابية والخرميتة جنس منهم يتسرون بالإسلام ويقولون مبدأ العالم نور وأنه نسخ بضمه فاستحال ظلمة و أما أهل لصين فعاشتهم الثنوية إلى كثير ممن يليهم من الترك .

ج ١ ص ١٤٦ :

وحكى زرقان أن الصائين يقولون سالتور والظلمة على نحو ما يقوله المانية والله أعلم .

ج ٣ ص ٢٣ (حر « قصة نوح النبي »)

مع أن هذه الطقة قد ما يؤمنون ، لكتاب وكلمه من دساس الرندقة يتدعون بالدين ويتقلبون في التليس ...

ج ٣ ص ١٢٢ .

والثنوية والمنايئة كلهم يؤمنون بمسي و برعمون أنه روح الله على مسمى أنه بعض من الله والتور عندهم حساس عالم ...

ج ٣ ص ١٥٧ :

وفي زمانه (أي شابورس اردشير) طهر ماني الرنديق وذلك أن أول ماضهر في الارمن من أمر الرندقة إلا أن الاسامي يختلف عليها إلى أن سمي اليوم علم الباطن والباطنة ...

ج ٣ ص ١٥٨ :

ثم ملك بعده هرمز البطل و يقال له هرمز العربي و آتاه ماني بدعوه إلى الرندقة فقال إلام تدعوني فقال إلى خراب الدنيا وترك أعمارها فيها للآخرة فقال لا تحرس مدنتك فمربه فقتل وحشي جسده سما وصوبت داب خندي سابور وهو إلى اليوم سمي داب ماني و يقال أنه سلب داب نيسابور بحر سابور وكان ملكه سنة وعشرة أشهر ، و يقال إن أنه بهرام بن هرمز قد ماني

ج ٤ ص ٢٠

ذكر المعقلة ، ولهم أسماء أخرى يُقال لهم الملاحدة والذهريّة والزنادقة والمهيلة
وهم أقلّ الناس عدداً وأفيلهم رأياً وأشترهم حالاً وأوسمهم منزلةً يقولون يقدم أعيان
العالم والآجسام ...

ج ٤ ص ٢٤ - ٢٥ :

ذكر آديان الثنويّة ، وهم أصناف فمنهم المناويّة والدّيصائيّة والمهاويّة والسمنيّة
والمرقونيّة

يرعم بعضهم أنّ الأصل هو النور والظلمة ثمّ يختلفون فيقول قائل إنّهما جميعاً
حيثان ممّيزان ويقول آخر إنّ النور حيّ عالم والظلمة حاهلة معيّنة وهذا رأي الصابئين ...
و يقول المندائية النور خالق الخير والظلمة خالق الشر ..

ج ٤ ص ٢٦ :

ذكر مذاهب المجوس وشرائعهم ، أعلم أنّهم أصناف ... فمنهم من يقول بالإلّٰهيين
كالمندائية ...

ج ٤ ص ٣١ :

ذكر شرائع أهل الجاهليّة ، كان فهم من كلّ ملة ودين وكانت الزنادقة والتعطيل
في قعر مش ...

ج ٤ ص ٤٢ :

ذكر شرائع النصارى ، وفيهم اختلاف وفرق . ومنهم من يقول بالنور والظلمة
والثنويّة يقولون أجمعهم بنوّة المسيح ...

ج ٦ ص ٩٨ :

و في آياته (١) ظهرت الزنادقة فقتل المهديّ بعضهم واستتاب بعضها .

ج ٦ ص ١٠٠ - ١٠١ :

و تَبَعَ الْهَدْيَ الزَّانِدَةَ فَقَتَلَهُمْ اِبْرَحَ قَتَلَ مِنْهُمْ اَنْدِشَادَا كَاتِبَ يَقْطِينِ مِنْ مُوسَى
نَظَرَ اِلَى النَّاسِ فِي الطَّوُفِ يُهْرَوْنَ فَقَالَ مَا أَشْبَهُهُمْ بِقِرْتَدُوسِ الْيَدْرِ فَقَالَ الشَّعْرُ فِيهِ

(١) في آياته المهديّ .

مادامری فی رجل کافر یشبّه الکعبة بالیدر
وقال آخر

قدمت مانی منذُ أعصار وقد بدا إردّ أیا دار
حجّ إلى البيت ابو خالد مخافة القتل أو العار
وودّ والله ابو خالد لو كان بيت الله فی التار
لا يقتل الحيات فی دینه کفراً ولا الصفور فی الدار
ولیس يؤذی الفار فی حجره یقول روح الله فی العار

فقتله الهادی و سلبه فسقطت خشبته علی رجل من الحاح فقتلته و قتلته حمزه (۱).

۲۶

کتب

اتّبه والردّ علی اهل الآهواء والبدع (۲)

تألیف

ابی الحسین محمد بن احمد الملطی

(متوفی در سنة ۳۷۷ هـ . ق .)

ص ۱۵-۱۷ (در قسمت « الفرقة الخامسة هم القرامطة والندیم »)

وهم یقولون إن الله نور علوی لا تُشبهه الآنوار ولا یمارحه الظلام و إینه تولّد من النور العلوی . لتور الشمس منی فکان منه الآنیاء والأئمة . . .

وهم یقولون بالنسوت فی اللاهوت علی قول النصارى سواء یزعمون أنّ الإنسان

(۱) ابن هبّه بافسری اختلاف و بدون هیچ بیت : قدمات مانی . . . بح . بنقر اراغانی . صبح سابق

الدکر . ح ۱۲ ص ۱۵۶ ، در ص ۱۱۸ همین کتاب ذکر شده است

(۲) ارطیمی که باعلاء من دید ریغ Sven Dederling در سنة ۱۹۳۶ م . در استانبول صورت گرفته است نقل گردیده .

هو الروح فقط وآل البدن هو مثل الثوب الذي هو لابس فقط... وهم في الحرب لا يدبرون حتى يُقتلوا ويقولون . حياة بعد القتل والموت إنا نخلص ما رواحنا من قذراً لآبدان و شهواتها و نلحق بالتور... وهؤلاء قوم سييلهم سبيل الماتية سواء والردة عليهم في التور كالردة على الماتية وهم طاهرو الجهل والعمى .

من ١٩ (در قسمت فرقی امامية) .

الفرقة الثانية عشر من الإمامية هم أصحاب هشام بن المحكم يُعرفون بالهشامية و هم الرافضة الذين روى فيهم الخبر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنهم يرفضون الدين وهم مستمرون (١) بحب علي رضي الله عنه فيما يزعمون و كذب أعداء الله و أعداء رسوله و أصحابه إنما (٢) بحثت علياً من بحث غيره وهم أيضاً ملحدون لأن هشاماً كان ملحداً دهرتاً ثم انتقل إلى الثنوية والماتية ثم علم الإسلام فدخل في الإسلام كارهاً....

من ٤٣ :

قال أبو الحسن هبكت الزنادقة وشكوا في لقرآن حتى زعموا أن بعضه ينقص بعض في تفسير الآي المتشابه كذب و افتراء على الله جل اسمه من جهلهم بالتفسير لآي المحكم

من ٤٤

أما ما شككت فيه الزنادقة في هذا الآية و نحوها من قوله جد تناؤه * هذا يوم لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون * (٧٧ ، ٣٥ - ٣٦) ثم قال في آية أخرى * ثم إنكم يوم القيامة عند ربكم تختصمون * (٣٩ ، ٣٦) فهذا عند من يحهل التفسير ينقص بعضه بعض و ليس بمستقص و لكنهما في تفسير الحواص من المواضع مختلف ..

من ٧١-٧٢ (در باب بیان الفرق و ذکرها و شرحها و مذهب کلاً فرقه منها .)
قال أبو الحسن الملقب رحمه الله : أنا أسوق هذه المذاهب بصحة البيان إن شاء الله و اعدوا رحمكم الله أن قول من فترق من هذه المذاهب الزنادقة و هم حسن فرق

(١) در ص ٤٣

در ص ٤٣

فاقرقت الزنادقة على خمس فرق واقترقت منها فرقة على ست فرق فمنهم المعطلة ...
 ومنهم المانوية يزعمون أن تم الهين وخالقین خالق للخیر والتور والصیاء و
 خالق للشر والظلمة والبلاء ، ترهوا الله وزعموا أنه لم یخلق الصلوة والبلاء والهوام والسباع
 فجعلوا معه لهما ترهوه شریکا خلق ههنا الاشیاء ، وزعموا أن الله تعالی خلق الروح الجاری
 فی الجسد فقالوا ، ألا ترى الروح اذا فارق الجسد أنتن ؟ وإن الخالق الآخر عندهم خلق
 الجسد والله لا یخلق تننا ولا قدرا جعلوا للخلق کلهم خالقین ، تعالی الله عما یقولون علواً
 کثیراً ، وإنما سَمَّوا مانیة لِأَن رجلاً کان یقال له مانی زعموا أنه نسیهم وکان فی زمن
 الآکاسرة فقتله بعضهم .

۲۷

الفهرست (۱)

تألیف

ابن التمدیم (۲)

(متوفی در سنه ۳۸۵ هـ . ق .)

من ۳۲۷ - ۳۳۹ (۲) [طبع مصر ۴۵۶ - ۴۷۵] .

مذاهب الصائیه

قل محمد بن اسحق : مانی بن فتق بابک بن ابی برزام ، من الحسکانیه ، واسم أمه

(۱) این کتاب ظهراً در سنه ۳۷۷ هـ . ق . تألیف شده است ونخستین بار باعنوان **فلوکل** Flugel با تعلیقات وفهارس در دو جلد ، از سنه ۱۸۷۱ تا سنه ۱۸۷۲ م . در **لیپزیگ** و پس از آن ، در سنه ۱۳۴۸ هـ . ق . در یک جلد ، در مصر طبع و نشر شده و در اینجا از طبع **لیپزیگ** نقل گردیده .
 (۲) ابوالعرج محمد بن اسحق بن کبی یعقوب اشهدیم النوراق العدادی* از محققان سررک زمان خود مصوب میشود .

(۳) در **الفهرست** قبل از اینجا ، در دو موضع ، راجع بمانی و مانویان مطالب مختصر موجود است ولی آنچه در این قسمت از کتاب مروری در موضوع مذکور آمده بسیار مفصل و مهم است لذا برخلاف روش خود در این رساله ، که ترتیب صفحات هر کتابی را که از آن نقل کرده‌ام حفظ نموده ، این قسمت را مقدم بر آن قسمت‌ها آورده‌ام .

ميس و يُقال أولًا خيم و يُقال مرمريم من ولد آل شغايتة، وقيل إن ماني كان اسقف قنّى والعربان (٢) من أهل حوحي ومايلي بادرايا و با كسايا وكان آخنف الرجل وقيل إن أصل أبيه من همدان انتقل إلى بابل وكان ينزل المدابن في الموضع الذي يُسمى طيسفون و بها بيت الأصنام وكان فتق يحضر كما يحضر سائر الناس فلما كان في يوم من الأيام هتف بهم من هيكل بيت الأصنام هاتف . يافتوا لأنّا أكل لحما ولا نشرب خمرأ ولا تنكح مشرا تكرر ذلك عليه دفعا في ثلاثة أيام فلما رأى فتق ذلك لحق بقوم كانوا شواحي مستميسان يعرفون بالمعتسدة و شيك التواحي و البطائح بقاياهم إلى وقتنا هذا وكانوا على المذهب الذي أمر فتق بالدحول فيه وكانت امرأته حاملا ساني ولما ولدته زعموا . كانت ترى له المنامات الحسنة وكانت ترى في اليقظة كأن آخذا يأخذه فيصعد به إلى الجوّ ثم يردّه و ربما أقام اليوم واليومين ثم يردّه ثم إن آباء أُنذ فعمله إلى الموضع الذي كان فيه فرُبّي معه وعلى ملته . وكان يتكلم ماني ، على سفر سته ، بكلام الحكمة فلما تمّ له ثنتا عشرة سنة أتم الوحي ، على قوله ، من ملك حنان الثور وهو الله تعالى عما يقوله وكان الملك الذي جاءه بالوحي يُسمى التوم وهو بالثبطية ومعناه القرين فقال له : اعترل هذه الملة فليست من أهلها و عليك بالزاهة و ترك الشهوات و لم يأن لك أن تطهر لحدائث سكك . فلما تمّ له أربع و عشرين سنة أتم التوم فقال قدحان لك أن تخرج فتنادي يا أمرك .

الكلام الذي قاله له التوم

عبيث السلام ماني يمّنى و من الرّب الذي أرسلنى إليّك و اختارك لرسالته وقد أمرك أن تدعو بحقّك و تبشّر بشرى الحق من قلبه و نحتمل فى ذلك كلّ جهدك . قالت المانوية فخرج يوم ملك سابور بن اردشير ووضع التاج على رأسه وهو يوم الأحد أوّل يوم من نيسان والشمس فى الحمل و معه رجلان قد تبعاه على مذهبه أحدهما يُقال له شمعون والآخر زكوا و معه أبوه ينظر ما يكون من أمره .

قال محمد بن اسحق : ظهر ماني فى السنة الثانية من ملك الفالوس الرومى و ظهر مرقيون قبله نحو مائة سنة فى ملك ططوس انطونيانوس فى السنة الأولى من

ملكه وطهر ابن ديصان بعد مرقيون نحو ثلاثين سنة وإنما سُمي ابن ديصان لِآتِه
 وَلَدَ عَلَى نَهْرٍ يُقَالُ لَهُ دِيصَانٌ وَرَعِمَ مَانِي أَنَّهُ الْفَارِ قَلِيْطُ الْمَشْرِبَةِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ .
 وَاسْتَحْرَجَ مَانِي مَذْهَبَهُ مِنَ الْمَجُوسِيَّةِ وَالتَّصْرَايِيَّةِ وَكَذَلِكَ الْقَلَمُ الَّذِي يَكْتُبُ بِهِ كَتَبَ
 الدُّبَابَاتِ مَسْتَحْرَجٌ مِنَ السَّرِيَانِيِّ وَالْفَارَسِيِّ . وَحَوَّلَ مَانِي الْبِلَادَ قَبْلَ أَنْ يَلْقَى سَابُورَ نَحْوِ
 أَرْبَعِينَ سَنَةً ثُمَّ أَنَّهُ دَعَا فِيرُوزَ أَخَا سَابُورَ بْنِ أَرْدَشِيرَ فَأَوْسَلَهُ فِيرُوزَ إِلَى أَخِيهِ سَابُورَ .
 قَالَتِ الْعَنَابِيَّةُ فَدَخَلَ إِلَيْهِ وَعَلَى كَتْفَيْهِ مِثْلُ السَّرَاجِينَ مِنْ نُورٍ فَلَمَّا رَأَاهُ أَعْصَمَهُ وَكَبَّرَ فِي عَيْنِهِ
 وَكَانَ قَدْ عَزَمَ عَلَى الْعَتِكِ مَهْ وَقَتْلَهُ فَلَمَّا لَقِيَهُ دَاخَلَتْهُ لَهُ هَيْبَةٌ وَسُرٌّ بِهِ وَسَأَلَهُ عَمَّا جَاءَ فِيهِ
 فَوَعَدَهُ أَنَّهُ يَعُودُ إِلَيْهِ وَسَأَلَهُ مَانِي عِدَّةَ حَوَائِجٍ مِنْهَا أَنْ يَمُرَّ أَصْحَابَهُ فِي الْبِلَادِ وَسَائِرِ بِلَادِ
 مَمْلَكَتِهِ وَأَنْ يَنْمُذُوا حَيْثُ شَاءُوا مِنَ الْبِلَادِ فَأَجَابَهُ سَابُورُ إِلَى جَمِيعِ مَا سَأَلَ . وَكَانَ مَانِي
 دَعَا الْهِنْدَ وَالصِّينَ وَأَهْلَ غُرَاسَانَ وَخَلَّفَ فِي كُلِّ نَاحِيَةٍ سَاحِبًا لَهُ .

ذِكْرُ مَا جَاءَ بِهِ مَانِي وَقَوْلُهُ فِي صِفَةِ الْقَدِيمِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَبَنَاءِ الْعَالَمِ وَالْحُرُوبِ الَّتِي كَانَتْ بَيْنَ النُّورِ وَالظُّلْمَةِ .

قَالَ مَانِي : مَبْدَأُ الْعَالَمِ كَوْنَيْنِ أَحَدُهُمَا نُورٌ وَالْآخَرُ ظُلْمَةٌ . كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مُنْفَعِلٌ
 مِنَ الْآخَرِ فَالنُّورُ هُوَ الْعَظِيمُ الْأَوَّلُ لَيْسَ بِالْعَدَدِ وَهُوَ الْإِلَهِ لَهُ مَلَكُ جَنَّاتِ النُّورِ وَلَهُ خَمْسَةُ أَعْضَاءَ :
 الْعِلْمُ وَالْعِلْمُ وَالْعَقْلُ وَالْغَيْبُ وَالْفُطْنَةُ . وَخَمْسَةُ أُخَرُ رُوحَانِيَّةٌ وَهِيَ : الْحُبُّ وَالْإِيمَانُ وَالْوَفَاءُ
 وَالْمَرْوَةُ وَالْحِكْمَةُ . وَزَعِمَ أَنَّهُ سَعَدَتْهُ هَذِهِ أَرْزَلِيٌّ وَمَعَهُ شَيْثَانَانِ أَرْزَلِيَّانِ أَحَدُهُمَا لِجَوِّ
 وَالْآخَرُ الْأَرْضِ . قَالَ مَانِي وَأَعْضَاءُ الْحَقِّ خَمْسَةٌ : الْعِلْمُ وَالْعِلْمُ وَالْعَقْلُ وَالْغَيْبُ وَالْفُطْنَةُ . وَأَعْضَاءُ
 الْأَرْضِ : النَّسِيمُ وَالرِّيحُ وَالنُّورُ وَالْمَاءُ وَالتَّارُ . وَالْكُونُ الْآخَرُ هُوَ الظُّلْمَةُ وَأَعْضَاءُهَا خَمْسَةٌ :
 الصَّيَابُ وَالْحَرِيقُ وَالسَّمُومُ وَالظُّلْمَةُ . قَالَ مَانِي : وَذَلِكَ الْكُونُ الثَّانِي مَحَاوِرُ الْكُونِ الْمَظْلَمِ
 لَا حَاجَزَ بَيْنَهُمَا . وَالنُّورُ يَلْقَى لَظْلُمَةً بِسَفْعَتِهِ وَلَا نِهَابَةَ لِلنُّورِ مِنْ عُلوِّهِ وَلَا يَمْتَنِعُهُ وَلَا يَسْرَتُهُ وَلَا
 نِهَابَةَ لِلظُّلْمَةِ فِي السُّفْلِ وَلَا فِي الْيَمْنَةِ وَالْيَسَرَةِ . قَالَ مَانِي وَمِنْ ثَلَاثِ الْأَرْضِ الْمَظْلَمَةُ كَانِ
 الشَّيْطَانُ لَا أَنْ يَكُونَ أَرْزَلِيًّا بَعِيْنَهُ وَلَكِنْ جَوَاهِرُهُ كَانَتْ فِي عُنَاصِرِهِ أَرْزَلِيَّةٌ فَاجْتَمَعَتْ ثَلَاثُ
 الْجَوَاهِرِ مِنْ عُنَاصِرِهِ فَتَكُونُ شَيْطَانًا رَأْسُهُ كِرَاسُ أَسَدٍ وَمَدَنُهُ كَمَدَنُ ثَمِينٍ وَحَنَاحُهُ
 كَجَنَاحِ طَائِرٍ وَذَنَبُهُ كَذَنَبِ حَوْتٍ وَأَرْجُلُهُ أَرْبَعُ كَأَرْجُلِ الدُّوَابِّ فَلَمَّا تَكُونُ هَذَا الشَّيْطَانُ

من الظلمة وتسمى إبليس القديم. اردرد واسترطوأفسد ومرّ يمنة ويسرة ونزل إلى السفلى هي كلّ ذلك يمسد ويهلك من عالبه ثم رام العلو فرأى لمحات الثور فأسكرها ثم رآها متعالية فأرتعد وقد أحل بعصه في بعض وسحق بعناصره ثم إله رام العلو فعلمت الأرض التيرة بأمر الشيطان وما همّ به من الفناء والفساد فلما علمت به علم به عالم العطنة ثم عالم العلم ثم عالم الغيب ثم عالم العقل ثم علم الحلم . قال ثم علم به ملك جنان الثور فاحتار لقهره . قال وكان جنوده أولئك يقدرّون على قهره . ولكنه أراد أن يتولّى ذلك بنفسه فاولد بروح يمنته وحمسة عالميه وبعناصره الإنسي عشر مولودا وهو الإنسان القديم وندبه لقتل الظلمة . قل فتدرّع الإنسان القديم بالآجناس الخمسة وهي الآلهة الخمسة : التسيم والريح والثور والماء والنار واتخذهم سلاحا فأوّن عا لبس التسيم وارتدى على التسيم العظيم بالثور المسبغ وتعطف على الثور بالماء ذى الهباء واكثر بالريح الهامة ثم أحدا النار بيده كالمرج والسنان ونحط سرعة من العنان إلى أن انتهى إلى الحدّ ممّا يلي الحرى وعمد إبليس القديم إلى آجناسه الخمسة وهي الدخان والحريق والظلمة والسموم والصاب فتدرّعها وجعلها جنة له ولقى الإنسان القديم فاقتتلوا مدة طويلة واستظهر إبليس القديم على الإنسان القديم واسترط من فوره و أحاط بجميع آجناسه وعناصره وابعه ملك جنان الثور بآلهة أخرى واستنقذه واستظهر على الظلمة . ويقال لهذا الذئ أنفع به الإنسان خبيثا لأنّ ثور فنزل وخص الإنسان القديم من الجهنّمات مع ما أخذ وأسر من أرواح الظلمة قال . ثم إنّ البهجة وروح الحياة خلطنا إلى الحدّ فنظرا إلى عورنلك الجهنّم السفلى وأبصرا الإنسان القديم والملائكة وقد أحاط بهم إبليس والرجريون العتاة والحياة المظلمة . قال فدعا روح الحياة الإنسان القديم بصوت عال كالبرق ففى سرعة فكان إلهها آخر . قال ماني . فلما شاك إبليس القديم بالإنسان القديم بالمحاربة اختلط من أجزاء الثور الخمسة بأجزاء الظلمة الخمسة فعاط الدخان التسيم فمنها هذا التسيم الممزوج فمافيه من اللذة والترويح عن النفس وحياة الحيوان فمن التسيم وما فيه من الهلاك والإذاء فمن الدخان وخاط الحريق النار فمنها هذه النار فما فيها من الإحراق والهلاك

والفساد فمن التعريق وما فيه من الإضاءة والإبرة فمن النار وخالط الثور الظلمة فمنها
 هذه الأجسام الكثيفة مثل الذهب والفضة وأشياء ذلك فما فيه من الصفاء والحسن والتطافة
 والمنفعة فمن الثور وما فيه من الدرن والكدر والغلط والفساد فمن الظلمة . وخالط
 السموم الريح فمنها هذا الريح فما فيها من المنفعة واللذة فمن الريح وما فيها من الكرب
 والتعوير والضرر فمن السموم . وخالط الصاب الماء فمنها هذا الماء وما فيه من الصفاء والعدوثة
 والملائمة للنفس فمن الماء وما فيه من التعريق والتحقق والإهلاك والثقل والفساد ومن
 الصّباب . قال ماني . فلما اختلطت الأجسام الخمسة الظلمية بالأجسام الخمسة النورية نزل
 الإنسان القديم إلى غور العمق فقطع أصول الأجسام الظلمية لثلاثين ثم انصرف صاعدا إلى
 موطنه في السّاحة الحربية قال ثم أمر بعض الملائكة بجنداب ذلك المراح إلى جانب من أرض
 الظلمة يلي أرض ثور فملّفوهم بالملوثم أقدم ملكا آخر فدفع إليه تلك الأجزاء المتمزجة .
 قال ماني . وأمر ملك عالم الثور بعض ملائكته بخلق هذا العالم ومثائه من تلك الأجزاء
 المتمزجة . لتحلّص تلك الأجزاء النورية من الأجزاء الظلمية . فبنى عشر سموات ونماني
 أرضين . وكلّ ملكا يحمل السموات وآخر رفع الأرضين . جعل لكلّ سماء أبوا
 اثني عشر بدهاليزها عظاما واسعة كلّ واحد من الأبواب بأزاء صاحبه وقبائله على
 كلّ واحد من الدهاليز مصراعين . جعل في تلك الدهاليز في كلّ باب من أبوابها ست
 عتبات . وفي كلّ واحدة من العتبات ثلاثين سكة . وفي كلّ سكة اثني عشر سكة . وجعل
 العتبات والسكك والصفوف من أعاليها في علو السموات . قال . ووصل الجوّاء أسفل الأرضين
 على السموات وجعل حول هذا العالم حندقا لي طرح فيه الظلام الذي يستصفي من الثور .
 جعل خلف ذلك الحندق سوراً لكي لا يذهب شيء من تلك الظلمة المفردة عن الثور .
 قال ماني . ثمّ خلق الشمس والقمر لإستضاء ما في العالم من الثور فالشمس يستصفي الثور
 الذي اختلط بشياطين الحرّ والقمر يستصفي الثور الذي اختلط بشياطين البرد في عمود
 السبح يتصاعد ذلك مع ما يرتفع من التساييح والتفاديس والكلام الطيب وأعمال البرّ .
 قال . فيدفع ذلك إلى الشمس ثمّ إنّ الشمس تدفع ذلك إلى نور فوقها في عالم التسبيح
 فيسير في ذلك العالم إلى الثور الأعلى الخالص فلا يزال ذلك من فعلها حتى يبقى من الثور

شيء من عند لا تقدر الشمس و القمر على استصفائه فعند ذلك يرتفع الملك الذي كان
لحمل الأرضين ويدع الملك الآخر اجتذاب السموات فيخنط الاعلى على الأسفل
و تفور نار فتضطرم في تلك الأشياء فلا تزال مضطربة حتى يتحلل ما فيها من النور .
قال ماني : ويكون ذلك الاضطرام مقدار الف سنة و أربعمائه و ثمان و ستين سنة .
قال : فأبدا انقضى هذا التدبير و رأت الهمامة ، روح الظلمة ، حلاص النور و ارتفاع
الملائكة والجنود والحفظة استكاثت و رأت القتل فبرجها الجنود من حولها فترجع
الى قبر قد أعد لها ثم يسد ذلك القبر صخرة تكون مقدار الدنيا فبردمها فيه فيترسخ
النور حينئذ من الظلمة و أذاها . و زعمت الماسية من المائوية آتت النور يبقى منه
شيء في الظلمة .

ابتداء التماسل على مذهب ماني

قال ثم إن أحد أولئك الآراء كنقوا التجوم والرجز والحرم والشهوة والآن ثم تناكحوا
فحدث من تناكحهم الإنسان الأول الذي هو آدم والذي نولّى ذلك اركونان ذكر و
أنثى ثم حدث تناكح آخر فحدث منه المرأة الحسناء والتي هي حواء . قال فلما رأى
الملائكة الخمسة نور الله و طيبه الذي استلبه . الحرم و أسرّه في ذينك المولودين سألوا
البشير و أم الحياة والإنسان القديم وروح الحياة أن يرسلوا إلى ذلك المولود القديم من
يطلقه و يخلصه و يوضح له العلم والبر و يخلصه من الشياطين . قال : فأرسلوا عيسى ومعه
إله فعمدوا إلى الاركونين فحسبهم واستنقذوا المولودين . قال : فعمد عيسى وكلم
المولود الذي هو آدم و أوضح له الجنان والآلهة و جهنم والشياطين والأرض والسماء
والشمس والقمر وخوفهم من حواء وأراء زجرها ومنعه منها وحوته أن يدلوا إليها ففعل .
ثم إن الاركون عاد إلى بيته التي هي حواء فنكحها ما لبث الذي فيه فأولدها ولدا
أشبه الصورة أشقر واسمه قايين الرجل الأشقر ثم إن ذلك الولد نكح أمه فأولدها
ولدا أبيض سمّاه هايل الرجل الأبيض ثم رجع قايين فنكح أمه فأولدها جارييتين
تسمّى أحدهما حكيمة الدهر والأخرى ابنة الحرم فأتخذ ابنة الحرم قايين زوجة و
دفع حكيمة الدهر إلى هايل فتخذها امرأة له . قال . فكان في حكيمة الدهر فضل من

نور الله وحكمته ولم يكن في ائنة الحرص من ذلك شيء ثم إن ملكا من الملائكة جاز إلى حكمة الدهر فقال لها : احفظي نفسك فإنه يولد منك جاريتان مكملتان لمسرة الله ورفع عليهما فولدت منه جاريتين فسنت إحداهما فرياد والأخرى برفرياد فلما بلغ هابيل ذلك احتشى غصبا وشمه الحر وقل لها : متى رجئت بهذين الولدين ؟ أحسبهما من قايين وهو الذي خالطك فشرحت له سورة الملك فتركها ومضى إلى أمه حواء فشكا إليها ما فعله قايين وقل لها بلغك ما فعله يسخي و امرأتى ؟ فبلغ ذلك قايين فعمد إلى هابيل فبغضه بصخرة فقتله ثم اتخذ حكمة الدهر امرأة . قل هابيل . ثم إن أولئك الأراكنة و ذلك الصديد وحواء اغتموا لما رأوا من قايين وعلم الصديد لحواء رطانة اسحر لتسحر آدم فمضت ففعلت و تصدت له بإكليل من زهر الشجر فلما رآها آدم لشهرته وقع عليها فحملت منه و ولدت رجلا هيليا صبيح الوجه فبلغ الصديد ذلك فعتم له واعتل وقال لحواء : إن هذا المولود ليس منا وهو غريب فراقت قنله فأخذه آدم وقال لحواء : أتى اغذوه بلبان البقر و ثمار الشجر و أخذه و مضى فأفند الصديد الأراكنة ليحملوا الشجر و البقر و يسعدوها من آدم فلما رأى آدم ذلك أخذ ذلك المولود و أدار حوله ثلاث دوائر ذكر على الآونة اسم ملك الحنان و على الثانية اسم الانسان القديم و على الثالثة اسم روح الحياة و تنجى و ضرع إلى الله جزا اسمه فقل له : إن كنت أبا اجترمت اليكم جرما فما ذنب هذا المولود ؟ ثم إن واحدا من الثلاثة عجل و معه إكليل الهاء أخذه بيده إلى آدم فلما رآه الصديد والأراكنة مضوا لوجوههم^(١) . قال : ثم ظهرت لآدم شجرة يقال لها لوطيس فظهر منها لبس فكان يفتدي^(٢) الصبي به و سماء باسمها ثم سماء بعد ذلك شاتل ثم إن ذلك الصديد نصب العداوة لآدم و لأولئك المولودين فقال لحواء اطلعي إلى آدم فلعلك أن تردبه إلينا فنطلقت فاسغوت آدم فخطبها . لشهوة فلما رآه شاتل وعظه وعذله وقال له : هلم تنطلق^(٣) إلى المشرق إلى نور الله وحكمته و تطلق معه و أقام ثم إلى أن توفي و صار إلى الجنن ثم إن شاتل و روفرياد و برفرياد و حكمة الدهر أمهما دبروا بالصدقوت نحو واحد و سبل واحدة إلى وقت وفاتهم و صارت حواء و قايين و ائنة الحرص إلى جهنم .

(١) ط . « لوجوهم » . (٢) طبع مصر : « يفتدي » .

(٣) ظهر أ . « تنطلق » (مطابق صط سعة C .) بكى ارسخ اساس طبع فلول (است) درست مياشه .

صفة ارض النور وجو النور وهما الاثنان اللذان كانا مع اله النور ازلين .
 قال ماني : لأرض النور أعضاء خمسة : التسيم والريح والنور والماء والنار والجو
 النور أعضاء خمسة : الحلم والعلم والقفل و الغيب و الفطنة . قال : العظمة هذه الأعضاء
 العشرة كلها التي هي للجو والأرض . قال : وتدك الأرض التيرة ذات جسم نصيرة بهجة
 ذات و ميص و شروق يشرق عليه صفهاء طهرها ، وحسن اجسامها صورة صورة و حسنا
 حسنا و دما ، بياصاً و صفاء و بهج بهج و نوراً نوراً و صباء صباء و منظر منظر
 و طيباً طيباً و جمالاً جمالاً و ابواب ابواب و بروج بروج و مساكن مساكن و منازل
 منازل و جناناً جناناً و اشجاراً اشجاراً و عصواً عصواً ، ذات فروع و ثمار بهجة المنظر
 و نور بهي ناكوان شمس ، بعضها أطيب و أرهر من بعض ، وعمما عمما و طلالا طلالا
 و ذلك الا لآله انشتر في هذه الأرض إله أرلى . قال : ولآله في هذه الأرض عظمت إاني
 عشر يستون الأتكار صورهم كصورته كلها علماء عاقلون . قال : و عظمت يستون
 العمار العاملون الأقوياء . قال : والتسيم حياة العالم .

صفة ارض الظلمة وحرها

قال ماني : أرضها ذات أعماق وأعوار و أقطار و أطباق و ردوم و غياض و آجام
 أرض متفرقة متشعبة مملوءة حرشات و ينابيع دخان منها من بلاد بلاد و من ردم ردم و
 ينبع النار منها من بلاد بلاد و ينبع الظلمة من بلاد بلاد و بعض ذلك أرفع من بعض
 و بعضه أسفل و الدخان الذي ينبع منه و هو حمة الموت ينبع من ينبوع غور قواعده
 من الزقبه تراب و عناصر النار و عناصر الريح الشديده المظلمة و عناصر الماء الثقيل و الظلمة
 محاورة لتلك الأرض النيرة فوق و تلك أسفل لا نهاية لواحد منها في جهة العلو و الظلمة
 من جهة السفلى .

كيف ينبغي للإنسان ان يدخل في الدين

قال : ينبغي للذي يريد الدخول في الدين أن يمتحن نفسه فإن رآها تقدر
 على قمع الشهوة والحرم و ترك أكل اللحمان و شرب الخمر و التناكح و ترك أذية الماء
 و النار و السحر و الرياء فليدخل في الدين و إن لم يقدر على ذلك كله فلا يدخل في الدين
 و إن كان يحب الدين و لم يقدر على قمع الشهوة و الحرم فليغتنم حفظ الدين و الصديقين
 وليكن له بإزاء أفعاله الفبيحة اوقات يتجرد فيها للعمل و البر و التهجد و المسألة و لتضرع

طمّنوا وأخرجوا الطلعة وقسموها. ويقول في السادسة: أسجد وأستبحر لآبى العظمة العظيم
 المنير الذي جاء من العلمين وعلى هذا إلى السجدة الثانية عشرة فإذا فرغ من الصلوات
 العشر ابتدأ في صلاة أخرى ولهم فيها تسبيح لأحاجة بنا إلى ذكره. فأما الصلاة الأولى
 فعند الزوال والصلاة الثانية من الزوال وغروب الشمس ثم صلاة المغرب بعد غروب الشمس
 ثم صلاة العتمة بعد المغرب ثلاث ساعات. وبعد في كل صلاة وسجدة مثل ما فعل في الصلاة
 الأولى وهي صلاة الشسر. فأما الصوم فإذا نزلت الشمس القوس وصار القمر نوراً كله يصام
 يومين لا يفطرينهما. فإذا أهدّ الهلال يصام يومين لا يفطر بينهما ثم من بعد ذلك يصام
 إذا صار نوراً يومين في الجدى ثم إذا أهدّ الهلال ونزلت الشمس الدلو ومضى من الشهر
 ثمانية أيام يصام حينئذ ثلاثين يوماً يفطر كل يوم عند غروب لشمس. والآخر يعظمه
 عامة المنابة والإثنين يعظمه حواصمهم كذا أوجب عليهم ما بي

اختلاف المانوية في الإمامة بعد ماني

قال المانوية لقد ارتفع ماني إلى جسد النور أقدم قبل ارتدعه سيس الإمام بعده
 فكان يقيم دين الله وطهارته إلى أن توفي. وكانت الأئمة يتداولون الدين واحداً عن واحد
 لاختلاف بينهم إلى أن ظهرت حاروجة منهم يعرفون بالدينار ورثة فطمّنوا على إمامهم
 وامتنعوا من طعنه وكانت الإمامة لا تتم إلا بما يلب ولا يجوز أن يكون إمام في غيرها فقلت
 هذه الطائفة بخلاف هذا القول ولم يرأوا عليه وعلى غيره من الخلاف الذي لأفائدة في ذكره
 إلى أن أفست الرئاسة الكلية إلى مهر وذلك في ملك الوليد بن عبد الملك في ولاية
 خالد بن عبد الله القسري العراق وأصبّ إليهم رحد يقال له زاده رمز فمكث عندهم
 منه ثم هرقهم وكان رجلاً له دب عريضة فتركها وخرج إلى الصديقوت ورغم أنه يرى
 أموراً ينكرها وأراد الملحق بالدينار ورثة وهم وراء نهر ملخ حتى المدائن وكان بها
 كاتب للمحتاج بن يوسف ذو مال كثير وقد كانت بينهما صداقة فشرح له حله والتسبب الذي
 أخرجته من الحملة وأنه يريد خراسان لينصّب إلى الدينار ورثة. فقل له الكاتب: يا خراسانك
 وأنا أشي لك البيع وأقيم لك ما تحتاج إليه فأقم عنده وني له البيع فكتب زاده رمز
 إلى الدينار ورثة يستدعي منهم رئيس يقيمهم فكموا إليه أنه لا يجوز أن يكون الرئاسة
 إلا في وسط الملك بما يلب فسل عن يضح لدلت فلم يكن غيره فنظر في الأمر فلما

أَجْعَلْ وَمَعْنَاهُ حَصْرُهُ الْوَفَاةَ سَأَلُوهُ أَنْ يَجْعَلَ لَهُمْ رُبِيصًا فَقَالَ - هَذَا مَقْلَاصٌ قَدْ عَرَفْتُمْ
مَكَانَهُ وَأَنَا أَرْضَاهُ وَأَثِقْ بِتَدْبِيرِهِ لَكُمْ . فَلَمَّا مَضَى زَادَهُمْ مِنْ أَجْمَعُوا عَلَى تَقْدِيمِ مَقْلَاصٍ
فَصَارَتْ الْمَانُويَّةُ فَرْقَتَيْنِ الْمَهْرِيَّةُ وَالْمَقْلَاصِيَّةُ

وِخِلَافِ مَقْلَاصِ الْجَمَاعَةِ إِلَى أَشْيَاءَ مِنَ الدِّينِ مِنْهَا فِي الْوَصَالَاتِ حَتَّى قَدَّمَ أَبُو هَلَالٍ
الْدِّيْحَوْرِي مِنْ أَفْرَاقِيَّةٍ وَقَدْ انْتَهَتْ رِيَاسَةُ الْمَانُويَّةِ إِلَيْهِ وَذَلِكَ فِي أَيَّامِ أَبِي جَعْفَرِ الْمَنْصُورِ فَدَعَا
الْمُقَالَصَةَ إِلَى تَرْكِ مَا رَسَمَهُ لَهُمْ مَقْلَاصٌ فِي الْوَصَالَاتِ فَاجَابُوهُ إِلَى ذَلِكَ ، وَظَهَرَ مِنَ الْمُقَالَصَةِ
فِي ذَلِكَ الْوَقْتُ رَجُلٌ يَعْرِفُ بِإِزْرٍ مَهْرٍ وَاسْتَمَالَ حِمَاةَ مِنْهُمْ وَاحْدٌ أَشْيَاءَ أُخَرَ وَلَمْ يَزَلْ
أَمْرُهُمْ عَلَى ذَلِكَ إِلَى أَنْ انْتَهَتْ الرِّيَاسَةُ إِلَى أَبِي سَعِيدٍ رَحِمَهُمُ فِي الْوَصَالَاتِ إِلَى
رَأْيِ الْمَهْرِيَّةِ وَهُوَ الَّذِي لَمْ يَزَلْ الدِّينَ عَلَيْهِ فِي الْوَصَالَاتِ وَلَمْ يَزَلْ حَالَهُمْ عَلَى ذَلِكَ إِلَى أَنْ
ظَهَرَ فِي خِلَافَةِ الْمَأْمُونِ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَحْسَبَهُ يَرْدَانِيَّةً خِلَافَ فِي الْأُمُورِ وَدَرَى بِهِمْ
وَمَالَتْ إِلَيْهِ شَرَفَةً مِنْهُمْ .

وَمِمَّا نَقَمْتَهُ الْمُقَالَصَةُ عَلَى الْمَهْرِيَّةِ

أَتَاهُمْ ذَعَمُوا أَنْ خَالِدَ الْقَسْرِي حَمَلَ مَهْرًا عَلَى بَغْلَةٍ وَخَتَمَهُ مِنْهَا تَمِمْ فَصَنَعَ خَدْعًا عَلَيْهِ ثَابِثٌ
وَشَى . وَكَانَ رُبِيصُ الْمُقَالَصَةِ فِي أَيَّامِ الْمَأْمُونِ وَالْمُعْتَصِمِ أَبُو عَلِيٍّ سَعِيدٌ ثُمَّ خَلَفَهُ بَعْدَ (١)
كَانَهُ نَصْرَبِنْ هَرْمَزْدَا السَّمَرْقَنْدِي وَكَانُوا يَرْخَصُونَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَالنَّاحِلِينَ فِيهِ أَشْيَاءَ
مَحْظُورَةً فِي الدِّينِ وَكَانُوا يَخْلَطُونَ السَّلَاطِينَ وَيُوَاكِلُونَهُمْ . وَكَانَ مِنْ رُؤَسَائِهِمْ أَبُو الْحَسَنِ
الْدَّمَشْقِيُّ ، وَقَتْلَ مَا بَيْنَ فِي مَمْلَكَةِ بَهْرَامِ بْنِ سَابُورٍ وَلَمَّا قَتَلَهُ صُلْبُ صَفِيْنِ التَّصْفِ الْوَاحِدِ عَلَى بَابِ
وَالْآخِرِ عَلَى الْبَابِ الْآخَرِ (٢) مِنْ مَدِينَةِ جَنْدِ سَابُورٍ وَيُسَمَّى الْمَوْسِعِينَ الْمَارَاالْعَلَى وَ
الْمَارَاالْأَسْفَلَ وَيَقَالُ إِنَّهُ كَانَ فِي عَجَبِ سَابُورٍ فَلَمَّ مَاتَ سَابُورٌ أَحْرَجَهُ بَهْرَامُ وَيَقَالُ بَلْ
مَاتَ فِي الْحَبْسِ وَالصُّلْبُ لَا شَكَّ فِيهِ ، وَحَكَى بَعْضُ النَّاسِ أَنَّه كَانَ أَحْتَبَ الرِّجْلَيْنِ وَفِيلَ
الرَّحْنِ الْيَمْنَى . وَهَذَا يَسْتَفْهِسُ سَائِرَ الْأَنْبِيَاءِ فِي كِتَابِهِ وَبَرَدَى عَلَيْهِمْ وَبَرَمِيهِمْ بِالْكَذِبِ
وَيَرْعَمُ أَنَّ السَّلَاطِينَ اسْتَحْوَذَتْ عَلَيْهِمْ وَتَكَلَّمَتْ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ بَلْ يَقُولُ فِي مَوَاسِعٍ مِنْ
كُتُبِ أَتَمِّ شَيْخَيْنِ فَتَمَّا عَيْسَى الْمَشْهُورُ عِنْدَنَا وَعِنْدَ النَّصَارَى فَيَزْعُمُ أَنَّ شَيْطَانًا .

(١) مَرْحُومٌ غَلَامَةٌ هُوَ مُحَمَّدُ فَرْوِي فِي دَرَجَةِ شَيْخٍ نَسَخَ خُودَ إِنْ كِتَابِ الْفَهْرَسْتِ ، كَمَا كُنُونُ دَرَكْتَابِغَةِ

دَاشِكْدَةِ ادْبِيَاتِ اسْتِ ، بِعَنَائِ كَلِمَةِ «بَعْدَ» «بَعْدَهُ» نَوَاشِتَهُ اسْتِ .

(٢) طَبْعُ مَعْرِ «بَابِ آخَرِ» .

قول المانوية في المعاد

قال ماني : إذا حضرت وفات الصديق أرسل الله الإنسان القديم إليها تيرا بصورة الحكيم لهاذي و معه ثلاثة آلهة ومعهم الزكوة واللباس والعصبة والتاج و أكليل الثور ويأتي معهم البكر الشبيهة بنسمة ذلك الصديق و يطهر لمشيطن الحرص والشهوة والشياطين فإذا رآهم الصديق استغاث بالآلهة التي على صورة الحكيم والآلهة الثلاثة فيقربون منه فإذا رأتهم الشياطين ولت هاربة و اخذوا ذلك الصديق والبسوه التاج والأكليل واللباس واعطوه الزكوة بيده وعرجوا به في عمود السبح إلى فلك القمر و إلى الإنسان القديم وإلى النهضة أم الأحياء إلى ما كان عليه أولاً في جنان الثور . ثم يبقى ذلك الجسد ملفى (١) فتجذب منه الشمس والقمر والآلهة السيئرون القوى التي هي الماء والتار والتسيم ويرفع إلى الشمس فيصير آلهة ويقذف باقي جسده التي هي طلعة كفه إلى جهنم . فأما الإنسان المحارب القليل للدين والبر الحافظ لهما وللصديقين إذا حضرت وفاته حضر أولئك الآلهة الذين ذكرتهم وحسرت الشياطين واستغاث و مات بما كان يعمل من البر و حفظ الدين والصديقين فيخلصونه من الشياطين فلا يزال في العالم شبه الإنسان الذي يرى في منامه الأهوال و يغوص في الوحل والطين فلا يزال كذلك إلى أن تتحلص نوره و روحه و يلحق بملحق لصديقين و يلبس لباسهم بعد المدة الطويلة من تردده . فأما الإنسان الأنيم المستعلى عليه الحرص والشهوة فإذا حضرته وفاته حصرته الشياطين فأخذوه وعذبوه و اردوه الأهوال فيحصر أولئك الآلهة ومعهم ذلك اللباس فيصير الإنسان الأنيم أنهم قد جاءوا لإخلاصه و إنما حضروا لتوبيخه و تذكيره أعماله والزراعة الحجة في ترك إعانته الصديقين ثم لا يزال يتردد في العالم في العذاب إلى وقت العافه فيدعى به في جهنم . قال ماني : فهذه ثلاث طرق يقسم فيه سمات الناس أحدها إلى الجنان وهم الصديقيون والثاني إلى العالم والأهوال وهم حطاة الناس ومعينو (٢) الصديقين والثالث إلى جهنم وهو الإنسان الأنيم .

كيف حال المعاد بعد فناء العالم وصفة الجنة والحسين

قال . ثم ن الإنسان القديم يأتي من عالم الجدد والشير من المشرق والبناء الكبير من اليمن و روح الحياة من عالم المغرب فيقومون على السندان العظيم الذي هو الجنة

(١) دراصل مصوغ و ... و ... و تصحيح وضع مص و حاشية سحاً مرحوم قزويني است .

(٢) در اصل مصوغ و ... و ... و تصحيح ارساق عارب و حاشية عفر حواء قزويني وضع مصر ست

أحدثه مطعون تلك المحرم فنطرون المها ثم تأتي الصديقون من العنان إلى ذلك التور فيجلسون فيه ثم يتعجلون إلى مجمع الآلهة فيقومون حول تلك المحرم ثم ينطرون إلى عملة الأثم يتقلّبون وشرّدون ويتصوّرون في تلك الجحيم وليسب تلك المحرم قدره على الإصرار بالصديقين فإذا نظر أولئك الآثمون إلى الصديقين يسألونهم و تصرّعون إليهم فلا يجيبونهم إلا بما لا منفعة لهم فيه من التوبيخ فيردّد الأثمة دأمة وهما وعمّا فهمه صورتهن أبدأ الأمد.

اسماء كتب مانى

لمانى سبعة كتب - أحدها فارسي وسبعة سوري^(١) بلغة سوريا، فمن ذلك : كتاب سفر الأسرار ويحتوي على أبواب باب كرا الذي فيه شهادة على الجحيم باب شهادة - على اسمه ليعقوب باب باب الأرملة ، وهو عهد ماني المسيح المصوب الذي صدوه اليهود ، باب شهادة عيسى على نفسه في يهودا ، باب ابتداء شهادة الممن بعد عليه ، باب الأرواح السبع باب القول في الأرواح الأربع الزوال باب الصلابة باب شهادة آدم على عيسى - باب التقاطع من الدين باب قول الدّ نصيبي في النفس والجسد باب الرد على الدّ نصيبي في نفس الحياة ، باب الحدائق الثلاثة باب حفظ العالم ، باب الآتام الثلاثة ، باب الأفياء باب القيامة ، فهذا ما يحتوي عليه سفر الأسرار . كتاب سفر الجبابرة ويحتوي ... كتاب فرائض السّمايين باب فرائض المجتبيين . كتاب الشايرقان ويحتوي على باب بحلال السّمايين . باب بحلال المجتبيين ، باب بحلال الحصة . كتاب سفر الأحياء ويحتوي ... كتاب فرقاطيا ويحتوي ...

اسماء الرسائل التي لمانى والأئمة بعده

رسالة الأصليين رسالة الكبراء . رسالة هند العظيمة . رسالة هيبي البر . رسالة قضاء العدل . رسالة كسكر رسالة فق العظيمة . رسالة أرمينية . رسالة أموليا الكافر . رسالة طيسفون في الورقة . رسالة الكلمات العشر رسالة المعلم في الوصلات . رسالة وحم^(١) في حمام لعم . رسالة خبر هاب في التّعزية . رسالة خبر هاب في رسالة امهم الطيغونية رسالة يحيى في العطر رسالة خبر هاب في ... رسالة طيسفون إلى السّمايين رسالة فافي رسالة هلي الصغيرة . رسالة سيس ذات الوجهين رسالة

(١) در طبع مصر ، « دجن » .

بابل الكبيرة رسالة سبي و فتق في الصدر رسالة الحنة رسالة سبي في الزمان .
 رسالة سعيوس في العشر رسالة سبي في الزمان . رسالة التدبير رسالة أنا التلميذ .
 رسالة ارمي ابي الرها . رسالة أبا في الحث رسالة ميسان في النهار . رسالة أبا في .
 رسالة نحرانا في الهول . رسالة أنا في . كر الطلب رسالة عبد يسوع في لعصت .
 رسالة نحرانا في الوصال رسالة شابل وسكي . رسالة أبي في الركوات . رسالة
 حدانا في الحمامة رسالة أقورنا في زمان رسالة زكو في الزمان رسالة سهراب
 في العشر رسالة الكرج والعراة رسالة سهراب في الفرس رسالة ابراحيا رسالة
 أبي بهام لمهندس رسالة ابراحيا في رسالة المعمودية . رسالة يحيى في الدرهم .
 رسالة افند في الاشرار الاربعة و بعد ذلك رسالة افند في التعداد الاول . رسالة بو
 في در الواسط رسالة يوحنا في تدبير القدوس رسالة السماعين في لقوة التدبير رسالة
 السماعين في الدر الكسرى رسالة الاهوار في در الملت . رسالة السماعين في تعسر
 يزد اسخت رسالة ميني في رسالة الاولى رسالة ميني في رسالة العشر والصدقات . رسالة
 اردشير و ميني رسالة سلم . عنصرا . رسالة حطاي . رسالة خبرهات في البث . رسالة
 ابراحيا في لاصغدا (١) أو المرمى رسالة اردد في الدواب رسالة احاف في الجوف رسالة
 الحملان النيرة . رسالة مانا في لاصغدا رسالة مهر السماع . رسالة فيروز دراسين .
 رسالة عبدبال في سفر الاسرار . رسالة سمعون و دمين رسالة عبدبال في الكسوة .

قطعة من اخبار المنانية و تنقيهم في البلدان و اخبار رؤسائهم

أول من دخل بلاد همدان منهم من عبر التمنية من الأديان : المنذبة و كل السب
 فيه ان مادي انا فتنه كسرى و صبه و حرم على هذا مملكتهم الجحد في الدين جعل
 بقتل أصحاب مادي في آبي موسى و حدهم فلم يرالوا بهربون منه الى ان عسروا بهر
 بلخ و دحبو في مملكة خان فكانوا عند و حاله بلابهم لقب بلفقون به ملوك الترك
 فلما رز المنانية معاوية النهر (٢) الى ان اشترأ امر الفرس و قوى امر العرب فعدوا الى
 هذه البلاد و سيتم في فتنه الفرس و في أيام ملوك بني أمية كان خالد بن عبد الله القسري

(١) در اصل مصوع ، « اصغى » . (٢) مرحوم علامه فقيد محمد قزويني ، در حاشية حجة

سود ، كه اكون در كتابخانه و شبكة ادبيات ، در ارجاء « خوامانك » اعزوه است

كان يعني (١) بهم ألا أن الراسة ما كانت تعقد إلا في هذه الدار. ثم بعصى الرئيس إلى حيث يأمن من البلاد. وآخر ما سجلوا في آثار المقتدر فأنهم لحقوا بحراسان خوفاً على نفوسهم من تمقي منهم ستر أمره وتمقل في هذه البلاد و كان احتشع منهم سمرقند نحو خمس مائة رحد فاشتهر أمرهم و أراد صاحب حراسان قتلهم فأرأس السملث الصق و أحسبه صاحب التهرغز يقول أن في بلاد من المسلمين أصعب من في بلادك من أهل دنش و يحلف له إن قتل واحدا منهم قتل الجماعة به و أحرب المباحث و ترك الأرصاء على المسلمين في سائر بلاد فقتلهم فكف عنهم صاحب حراسان و رحد منهم الجربة و قد قتلوا في المواضع الإسلامية. فأما مدينة السلم فليس عرف عنهم في تلك المراتلة نحو ثلثمائة و أما في وقتنا هذا فليس بالحد منهم حمسة نفس و حر لاء القوم يستون أحادي و هم برستاق سمرقند و الممد و حاصه شوبك
 أسماء و ذكر رؤساء المنانية في دولة بني العباس و قبل ذلك

كان (٢) الجعدي درهم أدى ينسب إليه مروان بن محمد و عمر مروان الجعدي و كان مؤدبا له و أولاده و دخله في الزندقة و قتل الجعد هشام بن عبد الملك في خلافته بعد أن أصدر حبسه في يد خالد بن عبد الله القسري فقال إن آل الجعد رجعوا قصة إلى هشام يشكون ضعفهم و طول حبس الجعد فقال هشام أهوحي بعد؟ و كتب إلى خالد في قبله فقبله يوم أصبح و جعله بدلام لأصحية بعد أن قال ذلك على المسر بأمر هشام فأبته كان ثمرى. أعني خالد بن الزندقة و كان قد صراثة و كان مروان الجعدي زنديقا

و من رؤسائهم المتكلمين الذين يظهرون الاسلام و يطنون الزندقة
 ابن طالوت. أبو شاكر. إراحي أبي شاكر. ابن الأعدي الحريري. نعمان بن أبي العوجا. صالح بن عبد القدوس و لهؤلاء كتب مصنف في صرة الرئيس و مذاهب أهلها و قد فصوا كتبا كثيرة صنفها المتكلمون في ذلك و من شعراء: بشار بن برد. اسحق بن خلف. ابن سنان. سلم الخاسر. علي بن الخليل. علي بن ثابت. و ممن تشهر احمر ابو عيسى الوارق و ابو العاسي التاشي و الجيهاني (٢) محمد بن حمد

(١) ط. ديعي (مطابق طبع معبر) درست مياشد (٢) حوء علامة فقد محمد قزويني
 درسخة حوء بعدار كلمة كان «ط. منهم» أجروه است. (٣) حوء علامة فقد محمد قزويني
 در حاشية حوء خود نوشته است «ط. الجيهاني»

ذكر من كان يرمى بالنزدة من الملوك والرؤساء

قد أن المراملة سره الأ محمد بن خالد بن رمت كانت ردة وقد في الفصل
واحد الحسن مثل ذلك و كان محمد بن عبد الله ، كاتب المهدي ، رديف ، عتري ، بذلك
فقد المهدي قرأ بحد بعض اهل المذهب ان **المأمون** كان منهم وكذب في ذلك
وقد كان محمد بن عبد الملك الزيات رديف

ومن رؤسائهم في المذهب في الدولة العباسية

ابو يحيى ، س . ابو علي سعيد . ابو علي رجا . يزدانخت وهو ألي حصر
المأمون من لرى بعد ان تم قطع المة المأمون وقال له **المأمون** أسلم يزدانخت
فولما أعطاه انه من الامم لكان لما ولد في ذلك في له يزدانخت ، صحت في
أمر المؤمنين مموءة وقولت مموءة ولما كنت ممن لا يحبر الناس على ركة مباحهم . وقال
المأمون أحسن وكان يرله شاحمة المحرم : و قيل به حفصة حوى عله من مموءة
وكان فيسها لسا .

و من رؤسائهم في وقتنا هذا

تعلب لرياسة إلى سمرقندوس ، و يعتقدون ، ثم بعد ان كانت لانتهم الأسافل و
صاحبهم تم في وقتنا هذا

الديصانية

تم سمي صاحبهم بديصان ، سم بهر ولد عليه رهوف مري و المدهن قرية
بعضهما من بعض و إنما بينهما حلف في اختلاص التور بالظلمة . .
و اصحاب ابو ديصان سواحي البطائح كانوا قديما و نصيب و حراسان أهم منهم
متفرقون لا يعرف لهم مجمع ولا بيعة . والمناسبة كثر جدا

المرقونية

أصحاب مرقيون وهم قبل الديصانية وهم طائفة من التصاري اقرب من المناينة
والديصانية و رعت المرقونية ان الأصل القديم لتور واختمه و ان هذا كونا
ثالثا مزحها و حاطها . . . وهم يسمون ، التصارية وهم بحر سان كبير و أمرهم طهر
كظهور أمر المناينة

ص ٣٣٨ (طبع مصر ص ٤٧٨) .

المارين والشتين

ومصاحبتهم ماري الاسقف وبرون مذهب التنوية ولايجرمون الذبائح .

ص ١٧ (طبع مصر ص ٢٦) :

لكلام على القام المتاني

الخط المتاني مستخرج من الفارسي والتوراني استخرج من عيني كما أن المذهب
مركب من المحوسنة والتبرانية وحروفه رائدة على حروف الأممية وهذا القلم يسمون
بهم وكتب شرائعهم واهل ماوراء النهر يسمونهم بهذا العلم يكتبون كتب للناس
ويسمى ثم قلم للناس وللمرقمة منه قلم يكتسبون به حرفة الثقة به رأاه قال وشبهه
المتاني إلا أنه عجمي وهذا هو المتاني

مركب من لاج و كراج و كركب لب فاره و

لك ز من لوعو هه سر عر عه ح ع م ح

ولهم سورة والعروف تختلج منها إتهم يكتبون

الصاد والمركب والحاكه والكاف ح والفاء

نكه والها هه
لدسه حو

ص ٢٥٨ (طبع مصر ص ٣٦١) [در «أخبار الكندي» در قسمت «كتبه العليقيات»]

كتاب رسالته في الرد على العنانية في العشر مسائل في موضوعات الملك (١) .

ص ٢٥٩ (طبع مصر ص ٣٦٢) [اصادر «أخبار الكندي» در قسمت «كتبه الحدائق»]

(١) شاید این رساله با «كتاب رسالته في الرد على السنية» که بهاد کرش حواهد آمد یکی شد

کتاب رسالته فی الردّ علی المذنبیّة کتبت رسالته فی الردّ علی الثنویّة .
ص ۳۵۵ (طبع مصر ص ۲۹۰ : ۲۹۱) [در قسمت «مذاهب أهل الصن وشیء من أحوالهم»].
محاكمه فی الزّاعب النحرانیّ الورد من بلد الصن فی سنة سبع و سبعین و ثلثمائة .
وسألت الزّاعب عن المذهب فقل أكثرهم ثنویّة و سمنیّة ..

ص ۳۵۶ (طبع مصر ۱۹۳۳)

فأما مذهب الملك و اکابر الناس فثنویّة و سمنیّة .

اختلاف قراآت

یا

نسخه بدلهای قسمتی که درباره مانی و مانویان از الفهرست نقل شده است (۱)
ص ۱۴۹ س ۱۶ - (بجای فتّو) : «فتّو» V. «فتق» . (بجای مرزام) H.
«برردام» L «بررد» V. «رزام» . (بجای الحکائیة) HC «الحکائیة» L
«الحسر کائیة» V. «الحسر کائیة» .

ص ۱۵۰ س ۱۱ - (بجای مسی) HC «مسی» (بجای مرمریم) C «مریم» .
(بجای وقیل) V. «ویقال» (بجای اسقف) LHC «اسقف» . س ۳، (بجای
قسی) HC «قهی» L «متی» V «متی» . (بجای والعربان) C «والعربان»
H «والعربان» I «والعربان» V «والعربان» و مقدمه فلیشر Fleischer
«اسقف قهی و العربان» را باید «اسقف قهی و العربان» خواند. (بجای
حوجی) L «حرجی» V. «حرجی» VL «و اکسما» را بدارد (بجای
احد) C. «احیف» . (بجای الرّحل) C «الرّحل» س ۳. (بجای ینزل)
VL «یقول» . س ۵. (بجای طیسقون) H «طیسقون» . (بجای فتّق) L.
«فتق» V «فتق» (بجای یحصر کما) H «محصر کما» س ۵. (بجای فتّق) .

(۱) در این کتاب ، چنانکه ملاذد کرشد ، از الفهرست طبع لیبریک استفاده شده است و فلول
«شر کتاب مربوط» در صفحه سوم آن . (پس از مقدمه که ۲۲ صفحه است و «از قدم معروف بر دمی
مرفوم» از نسخ اسناد طبع و علائم اختصاری که برای آنها در ارداده است سخن میگوید . علائم مذکور
برای بیانین نسخه بدلهای در اینجا نیز نگارفته است .

۱ «فُتِق» (بجای تأکل) V.H «یا کن» L. «یا کل» (بجای شرب)
 V.H «بشرب» س ۶ «(بجای تَشْکِج) H. «بَشْکِج» L. «شْکِج»
 (بجای تَکْرَر) H. «مَکْرَر» L. «وَرَر» V. «وَرَر» (بجای فُتِق) L.
 «فُتِق» س ۷ «بجای دَسْتِمِسان) C. «دَسْتِمِسان» H. «دَسْتِمِسان» L.
 «دَسِیمِسان» (بجای دَالْمَعْسِدَة) L. «دَالْمَعْسِدَة» V. «دَالْمَعْسِدَة» (بجای دَالْمَطَائِج)
 L. «دَالْمَطَائِج» س ۱۰ «(بجای فِیْصَعَد) H. «فِیْصَعَد» (بجای بَرَد) V.
 «بَرَد» (بجای اَباء) H. «اَباء» س ۱۲ «(بجای اِثْنَا عَشْرَة) H.C. «اِثْنَا عَشْر» (بجای
 جَنَان) H. «جِنَان» L. «حَنَان» س ۱۳ «(بجای التَّوْم) V. «التَّوْم» (بجای
 س ۱۴ «(بجای اَعْتَزَل) L. «اَعْرَل» س ۱۵ «(بجای بَانَ) C. «بَانَ» L.H.
 «بَانَ» (بجای تَصْهَر) H. «تَصْهَر» L. «تَطْهَر» V. «تَطْهَر» (بجای فَعَالَ) V.
 «فَعَالَ» س ۱۶ «(بجای فِتْنَادَى) H. «فِتْنَادَى» V. «فِتْنَادَى» س ۱۸ «(بجای
 و اِحْتَرَاك) H. «اِخْبَارَاك» (بجای اِرْسَالَتْه) L. «اِفْسَالَتْه» س ۱۹ «(بجای
 تَدْعُو) V.H. «تَدْعُوا» (بجای و تَحْتَمِل) V.L.H. «و تَحْتَمِل» س ۲۰ «
 (بجای المَانُوْتَة) L.H.C. «الْمَانُوْتَة» (بجای اَرْدَشِر) V.H. «اَرْدَشِر»
 س ۲۲ «(بجای رَکُو C. «رَکُوا» H. «دَکُوا» V. «دَکُوا» س ۲۳ «(بجای
 الْعَالُوْس) C. «الْعَالُوْس» H. «الْعَالُوْس» L. «الْمَعَالُوْس» V. «الْمَعَالُوْس»
 س ۲۴ «(بجای طَطُوْس) C. «طَطُوْس» V.L. «طَطُوْس» (بجای اَطْلُوْس) L.
 L. «اَطْلُوْسَارِس» V. «اَطْلُوْسَارِس»

ص ۱۵۱ س ۲ «(بجای اَلْمَارْقَلِیْط) L. «اَلْمَارْقَلِیْط» V. «اَلْمَارْقَلِیْط» س ۳
 C. «کَتَب» را ندارد س ۴ «(بجای وَحَوَّل) V.H. «وَحَوَّل» S. «وَحَوَّل» V.L.
 «اِحْدَوْرُوْر» را ندارد س ۷ C. «کَلِمَة» عَسَى را ندارد س ۸ «(بجای یَعْرِزُ V. «عَرَا»
 س ۱۰ «(بجای فِی) L. «مِنْ» V.L. «کَلِمَة» نَحْصَة را ندارد س ۱۱ V.L.
 «تَبَارِک و» را ندارد س ۱۲ «(بجای وَتَبَّ الْعَام وَالْحُرُوْب) V.L. «رَبَّ الْجَبَرُوْت»
 س ۱۵ «(بجای وَالْعِیْب) V.L. «وَالْعَمَت» C. «رُوْحَانَة» را ندارد س ۱۶ «(بجای
 وَالْمَرُوْتَة) H.C. «وَالْمَوْتَة» V.L. «اَرْلِیْن» را ندارد س ۱۷ «(بجای وَالْعِیْب)

VL « والعث » . س ١٨ ، (بحای و لکون) C « و لکون » (بحای حمسة)
H « حمس » س ١٩ ، (بحای القصب) L « الصمص » V « الصفت » (بحای
و التعموم) V « والتسيم » (بحای الکون) VL « التور » . س ٢٠ ، (بحای حاجر)
V « حائر » (بحای بمتنه) L « بمتنه » س ٢١ ، (بحای بهامة) VL « بهاء » . س ٢٢ ،
(بحای عناصر) VL « عناصر » (بحای ارثه) L « برلته » V « برلته » . س ٢٣ ،
VL « اوب » را ندارد و بعد ر كلمة "دواب" « رعة » دارد VL « هدا » را ندارد .
ص ١٥٢ س ١ ، (بحای واسترط) V ؛ « واشترط » (بحای وم) V ، « وحر » و H .
اس كعمه را ندارد ، VL H « التور » ١٠ ، دارد . س ٣ ، (بحای بعض) L « بعضه » .
س ٦ ، (بحای لنهر) HC « الفهر » (بحای اولمب) C « ولاتك » س ٧ ، (بحای
« اولد ») V « فوايز » (بحای « ح ») C « نزوج » H « نزوج » L « بروج » .
(بحای بمتنه) C « مامه » LH « مامه » (بحای عاصمة) C « عاصمة » (بحای
و عناصر) C « و عناصره » (بحای لاني عشر) H « الاثنا عشرة » س ٨ ،
VL كلمة « انقسام » را ندارد . C كلمة « الظلمه » را ندارد س ٩ ، (بحای واتحدهم)
L « واعدتهم » س ١٠ ، (بحای بالنور المسمع) C . « بالنور المشيع » H ؛ « بالنور
المسمع » L « بالنصر المسمع » V « بالنصر المسمع » (بحای للمعنى) Codd « بالمادى »
(بحای الهاء) LHC « الهاء » V « الهاء » س ١١ ، (بحای كالمجس) LHC
« كالمجس » V « كالمجس » (بحای والسمان) H « والسماد » V « والسان » .
س ١٢ ، (بحای الحربي) L « الحربي » H « الحربي » V « الحربي »
س ١٣ ، (بحای حجة) C : « حجة » H « حجة » س ١٤ ، (بحای فقتتلوا) C .
« فقتلوا » H « فافلوا » س ١٥ ، (بحای واستبقده) C « واستبقده » س ١٦ ،
(بحای حبيب) L « حبيب » V « حبيب » (بحای وحلص) HC « وحلص »
L « وحلص » V « وحلص » س ١٧ ، (بحای البهيماء) V « البهيماء » (بحای البهيماء)
H « البهيماء » L « البهيماء » س ١٨ ، (بحای طعنالى) HC « طعنالى » L « طعنالى »
V « طعنالى » (بحای عور) VL « عورا » . (بحای تلث) Codd « ذلك »

(بجای واصر) V.L. «واصر» س ١٩، (بجای والرحرون) L.H. «والرحرون» و (بجای والحررون) و C. «ار» والحررون «ثا» المظلمة را ندارد. س ٢١، (بجای الملس) V.L. «الاسان» (بجای بالاسان) V.L. «ناسس» س ٢٢، (بجای فما) L.H.C. «ما» س ٢٣، (بجای والترويح) V. «الترويح» س ٢٤، (بجای والاداء) V.L.H. «والادواء» (بجای فما) L.H.C. «ما».

ص ١٥٣، س ٢، (بجای و اشاء) C. «و عر» (بجای والحن) V:
 «والحسن» س ٣، (بجای الدزن) C. «الدرد» س ٥، (بجای والتعوير) H.
 «والمعير» L: «والشور» V «والشرر» V.L. «فمنها هذا الماء» را ندارد.
 س ٦، (بجای والتخنيق) H «والمحسوق» V «التحسوق» س ٧، (بجای بالاحساس الخمسة) V.L.H. «بالاحساس» س ٨، (بجای عورالعمق) L «عورالقمر» V.
 «عور القمر» (بجای ترید) V.C. «يريد» L.H. «يريد» س ٩، (بجای الحريسة) I «الحدسه» V «الحديثه» س ١١، (بجای و بنائه) V.C.
 «و بنائه» H. «وسابه» س ١٢، (بجای لتحلص) C. «ليخلص» H «لتحلص» V I.
 «لمحاص» (بجای ونماني) C. «ونمان» س ١٣، (بجای لكذل) H.C. «الكذل».
 س ١٤، (بجای واسه كل) V «واسه لكل» س ١٥، (بجای في) V.L. «علي».
 س ١٦، (بجای عتبات) V.L. «ساعات» (بجای واحدة) Codd: «واحد».
 H «وفي كل سكة» را ندارد (بجای انسي) V.L.H. «انسا» س ٢١، (بجای الحر) V.L. «الجر» (بجای الذي) H.C. «التي» س ٢٢، (بجای السح) C.
 «الصبح» L: «الشبح» V «السح» س ٢٣، (بجای فيدفع) V:
 «فترفع» (بجای تدفع) H. «يدفع» V «ترفع» (بجای التبيح) L.
 «اشيح» V «السح» س ٢٤ (بجای فيسير) L: «فسير» V: «فسير».
 ص ١٥٤، س ١، (بجای منعقد) V.L. «فتعقد» (بجای تقدر) V.H. «يقدر».
 H.C. «فعد ذلك» را ندارد (بجای يرتفع) C «تربيع» H. «يربع».
 س ٢، (بجای لعمد) L: «محمد» V «بمحمد» (بجای فيختلط) C:

«فخذه» V. l. H «فتحظه» س ۳، «بجای و نمود» C «و نمود» H
 «و نمود» V «و نمود» . «بجای فسطرم» V H C «فسطرم» . «بجای
 يتحلل» H C «تحلل» س ۵، «بجای نادا» C «فلم نادا» س ۶، «بجای
 فيرحرها» C. «فيرحرها» H «فئوحرها» L. «فيرحرها» V «فرجره» .
 «بجای فترجع» L H. C. «فیرجع» س ۷، «بجای قیرقد» V «فرقد» .
 «بجای سدا» C «شد» . «بجای فردمها» V. «فردمها» س ۸، V L
 «و اداها» را ندارد . «بجای ورعمت» V «وزحمت» . «بجای الماسة» V L
 «المیسه» س ۱۱، «بجای الاراکنه» C «الارکنه» س ۱۳، «بجای حواء»
 C «حوآ» . «بجای رأی» V «رأت» . س ۱۴، «بجای و طسه» C. «و
 طینه» H. «و طسه» L. «و طسه» . «بجای استله» L H C. «استله»
 س ۱۶، «بجای و بوضح» L «فوضح» س ۱۷، «بجای لوبین» در V
 «الشهوة والحرص» و در L «والحرص» دارد «بجای فحسوه» V «فحسوه»
 «بجای واستعدوا» C «واستعدوا» H «واستعدوا» س ۱۹، «بجای بدوا»
 C «بدوا» V L H «بدوا» س ۲۰، «بجای بالشیق» V H. «بالشیق» .
 س ۲۳، «بجای سمی» H «سمی» V «سمی» . «بجای انه» در ابتدا
 «بجای آن» L. H C. «انست» .

ص ۱۵۵ س ۱ «بجای حار» H. «حار» V L. «صار» س ۳، «بجای
 فریاد» L H C. «فریاد» «بجای بر فرید» H C «بر فرید» L «بر فرید» .
 س ۵، «بجای متن» L «مم» V. «تم» . س ۶، «بجای فشا» V «فشتلی» .
 س ۷، «بجای قدمه» I «قدمه» V. «قدوه» س ۹، «بجای رصاة» I
 «رمان» V. L. «طالان» «بجای لتسحر» C. «لتسحر» H. «لتسحر» .
 «بجای و تصدث» C «و تصدث» . «بجای لشجر» V L H «لشجر» س ۱۱،
 V. L. «و اعتل» را ندارد. س ۱۲، «بجای فخذنه» C. «واحد» H «واحد»
 س ۱۳، «بجای فاعل» H. C. «فاعد» «بجای و یاعدوها» V H C «و

تاعندوها « ۰ L و تاعندوا امر « س ۱۴ ، (بحای دائرات) V L « دوائر »
 س ۱۵ ، (بحای و تنحی) V L.H. « و سحی » س ۱۶ ، V « له » را ندارد .
 (بحای واحدا) H « واحد » س ۱۷ ، (بحای الهاء) H.C. « اليها » .
 (بحای الی آدم) V « آدم » س ۱۸ ، (بحای تغدی) C « تغدی » س ۱۹
 (بحای شائل) C « شایل » H « شائل » س ۲۰ ، (بحای الی آدم) H « لادم » .
 س ۲۱ ، (بحای آء) V.L. « راها » . (بحای شائل) C « شائل » H « شائل » .
 (بحای وعدله) C « وعدله » . (بحای تنطلق) C « تنطلق » V.H. « ينطلق »
 L « منطلق » س ۲۲ ، (بحای نور) H.C. « نور » . (بحای و اقام تم) V :
 « مقام » س ۲۳ ، (بحای شائل) C « شائل » H « شائل » L « شائل »
 (بحای و روفرید) C « و روفرید » H « و روفرید » L « و روفرید » V
 « و روم باد » . (بحای و بر فرید) C « و بر فرید » H « و بر فرید » L
 « و بوفرید » V « و برید » . (بحای دیروا) C « دیروا » H « دیروا »
 (بحای الصدیقوت) C « الصدیقوت » . (بحای نحو) V.H.C. « نحن » .

ص ۱۵۶ س ۱ ، (بحای ارلیس) V « ارلیس » س ۳ ، (بحای والعیب) L
 « والعیب » V « والفیث » س ۴ ، (بحای بهجة) C « و بهجة » س ۵ ،
 (بحای یشرق) V L.H. « یسرق » س ۷ ، (بحای و صیبا طیب) H.C. « و صیبا
 طینا » V.L. « طیبا طیب » (بحای و ابونات ابونات) L « و ابواب ابوانا » .
 س ۹ ، (بحای و ارهر) C « و اطرهر » . (بحای و طلالا طلالا) L.H. « و طلالا
 V. « و طلالا طلالا » س ۱۱ ، H « قال » ر ندارد . س ۱۲ (بحای العملون) C.
 « العایمون » H « العملون » س ۱۴ ، (بحای اعماق) L « اعماق » . (بحای
 و اعوار) L « و اعوار » . (بحای و عیاص) C « و عیاص » H « و عیاص » .
 س ۱۵ (بحای متشعبة) H.C. « متشعبة » L (۱) V « متشعبة » (بحای
 حرشات) C « حرشات » V « حرشات » . بحای « و شایع » ناشر کتاب
 « وینبع » را ترجیح میدهد . (بحای و من ردم) C « من ردم » س ۱۶ ، (بحای

من ملاد) V " و من ملاد " (بجای ارفع) V " ارفع " . س ۱۷ ، (بجای حمه)
 L " حمسة " V. " حمسة " . (بجای عور) V. L. " عور " . س ۱۸ ، (بجای
 الوفیه براب و عناصر) C. " الوفیه دیوار و عیاض " H " الوفیه دیوار و عناصر " .
 L. " الوفیه براب و عناصر " V " الوفیه و تراب و عناصر " . (بجای و عناصر)
 H C " و عناصر " (بجای الريح) H " لدلج " (بجای و عناصر) C. " و عیاض " .
 H " و عیاض " . س ۱۹ ، (بجای تلتك) L " تلتك " V " لیتقت " (بجای
 و تلت) " و تلتك " L. " و تلتك " V " و تلتك " . س ۲۱ ، (بجای
 للانسان) H C " الانسان " H. کلمة " ان " را ندارد . س ۲۳ ، (بجای ادبة) H
 " ادبة " L " ادبة " . س ۲۴ ، (بجای والسحر) V I " والسحر " (بجای والرياء)
 C " والرياء " L. " والرياء " V. " والرياء " . س ۲۵ ، H " كان " و " .
 ص ۱۵۷ س ۱ ، (بجای بقعة) H C. " بقعة " (بجای " و ") L
 " و تلتون " س ۲ ، (بجای السقاء) V. L. " السقاء " . (بجای حوايم) L " حوايم " .
 س ۵ V L " بد " را رد (بجای اربع) H C " لربعة " . س ۱۳ ، (بجای
 مسيح) I. " مسيح " س ۱۴ ، (بجای مسحد) V " لمسحد " . ندارد " مسجوده " .
 C " هذا الكلام (الكلام) " را دارد . (بجای مبارك) V. L. " تدر " . س ۱۵ ،
 (بجای و مسيح) I. " و مسيح " V " و مسيح " . س ۱۷ ، (بجای احياء) H
 " الحياء " س ۱۸ ، (بجای مسحد و مسيح) V " مسحدوا و مسيح " . س ۱۹ ، (بجای
 و عالموك) V C " و عالمون " . س ۲۱ ، (بجای و حواء و تر) H " و حواء
 و تر " L " و حواء و تر " V " و حواء و تر " . (بجای للآلهة) C " للآلهة " .
 (بجای و للملائكة) Codd. " و للملائكة " . س ۲۲ ، (بجای و للانوار) L H
 " للانوار " . V " و الاسوار " . H C " و لبحرود كلهم " را ندارد س ۲۳ ،
 (بجای الكبراء) C " الاكبر " H " المكبرا " . (بجای و للآلهة) C " الالهة " .
 L " و الالهة " .

ص ۱۵۸ س ۴ ، (بجای المغرب) V. L. " العتمة " (بجای غروب) V L
 " المغرب " V. L. " از الشمس " (س ۴) تا " المغرب " (س ۵) را ندارد س ۶ .

(بحای البشر) L « السر » V « السفر » (بحای بصر) H « بصر » . س V L V
 از « بصر یومین » تا « اهل الهلال » را ندارد . س ۹ V L « حیثه »
 را ندارد س ۱۰ (بحای لمائیة) H C « لمائیة » (بحای اوجح)
 C : « وجح » س ۱۱ (بحای المدوثة) V : « المدوثة » س ۱۳ (بحای عن)
 V « مد » س ۱۴ (بحای بالذین ورتة) C « بالذین ورتة » H : « بالذین ورتة »
 L « بالذین ورتة » س ۱۵ (بحای تم) Cold « تم » س ۱۷ (بحای افعف)
 V « قمعت » (بحای فی ولایه) V L « وفی ولایه » س ۱۸ (بحای القسری)
 L « القسری » H « العسری » V L « العسری » (العراق) ندارد (بحای وسم)
 V « وسم » (بحای رادهرمز) H « رادهرمز » L « رادهرمز » V
 « ادمهر » س ۱۹ (بحای له) H C « فی » (بحای دت عربصة) H C
 « دت عربصة » V « دت عربصة » س ۲۳ (بحای اسی) H C « اسی » L
 « اسی اسی » (بحای السبع) C « السبع » (بحای رادهرمز) H « رادهرمز » L
 « زاد مهر » V : « ادمهر » .

ص ۱۵۹ س ۱ (بحای ابعث) H « ابعث » V L « ابعث » (بحای
 سألوه) V « سألوه » (بحای فقات) V « فقات لهم » س ۲ (بحای واثق)
 C « واثق » H « واثق » (بحای زادهرمز) H « زادهرمز » L « زادهرمز »
 V : « زادهرمز » س ۳ (بحای المابوثة) L : « المابوثة » (بحای والمقلادة)
 H « والمقلادة » س ۵ (بحای الدجوری) V L « الدجوری » (بحای
 لمابوثة) L « المابوثة » س ۶ (بحای و طهر) V « طهر » (بحای من)
 « فی » س ۷ V L : از « فی ذلك الوقت » تا « الی ان طهر » (اول س ۱۰) را ندارد
 (بحای مزهرمز) H C « مزهرمز » (بحای واستمال) Cold « واستمال »
 س ۱۰ (بحای برداسخت) C « برداسخت » H « برداسخت » L « برداسخت »
 V « برداسخت » (بحای فحاف) C « فحاف » H « فحاف » (بحای وادری
 بهم) H « وادری » L « وادریهم » V « وادریهم » را ندارد س ۱۲ (بحای
 ومانقمه) C « ومانقمه » س ۱۳ (بحای القسری) C « القسری » (بحای

مهرا) V. : « حمير » . س ١٤ ، (بجای سعید) V. : « سعد » . (بجای ثم) L.
 « بن » V. « بن » . (بجای خلفه) V. « خلفه » . س ١٥ ، (بجای هرمزد)
 C. « هرمر » L H. « هر مرد » . س ١٦ ، (بجای یخا لطور) C. « یخا لطور »
 س ١٨ ، (بجای الباب) L H C. « باب » . (بجای المار - والمار) V. « المار -
 والمار » . س ٢٠ ، (بجای والصلب) V. « واما اصله » (بجای لا) V. « لا »
 (بجای بعض) V L. « عن بعض » (بجای الرحلیں) V. « الرحلیں » . س ٢١ ،
 (بجای یمتقص) C. « یمتقص » H. « یمقص » I. « یمقص » . س ٢٢ ، L H C.
 « یزعم » را ندارد . س ٢٣ ، (بجای فرعم) L. « فرعم » V. « فرم » V.
 پس از کلمه « شیطان » عبارات ذیل را دارد

وحاشا ثم حاشا من سمية الشيطر ابی عیسی النبی علیه السلام والجان ان الشیطان
 کافر بالله و مخلد فی النار کذلت ابی هانی شیطان الاح و نامر ... سادات الشیطان الی
 عیسی النبی علیه السلام و جمیع الانبیاء من ط و الله معصم من هذه اللعونات و مسمون
 فمن سکر هذا القول الصحیح فقد تری بعد موته فی الآخرة ما یقولون بافوا هم ما لیس
 فی قلوبهم الايمان والحاصل ان المانی مطرود من رحمته الله کما صرود الشیطان من الجنة
 و ملعون و لتکن لعنة الله علی الکاذبین فی حق الانبیاء

ص ١٦ س ٢ ، (بجای إله بئرا) C. « إله » H. « إله » L. « الممر »
 V. « المنبر » (بجای صورة) L. « الصورة » . س ٣ ، (بجای الركوة) C.
 « الركوة » V. « الركوة » . س ٢ ، (بجای المار) L. « المار » . (بجای
 الشبهة) C. « الشبهة » (بجای نسمة) C. « نسمة » H. « نسمة » L. « نسمة »
 V. « نسمة » . س ٥ ، (بجای مقربون) H. « مقربون » . س ٦ ، (بجای ولت هاربة)
 V. « ولت هاربة » . س ٧ ، (بجای الركوة) H. « الركوة » L C. « الركوة »
 (بجای السبح) V H. « السبح » L. « السبح » C. « كلمة السبح » را ندارد . س ٨ ، (بجای
 النهضة) H. « الهه » L. « البهية » V. « الهه » (بجای تم) H. « لم » . س ٩ ،
 (بجای فتحند) C. « فتحند » H. « فتحند » V. « فتحند » . س ١١ ، (بجای

القدر (HC) " الفتن " V " الفارس " س ۱۳ ، (بحای فی خط صوبه) L " و محد صوبه
 بد " V " فیخلصون " (بحای شبه) H " شبه " ، (بحای متنامد) L " مثله " ،
 س ۱۴ ، (بحای الاهوال) H " الاهواء " (بحای فلا) V : " ولا " ، س ۱۷ ، (بحای
 واروه الاهوال) " و آروم " (بحای فحصر) H " فحضر " L " فحصر " ،
 س ۱۸ ، (بحای لخلصه) " الخلاصه " V L H " الخلاصه " (بحای لئه سجد) H
 " لئه یجده " L : " الیوم یجده " V ، از " وانما " تا " الحیجة " را ندارد ، س ۱۹ ،
 (بحای و مدحی) " و مدحی " ، (بحای به) H C : " بهم " ، س ۲۰ ، (بحای سمات)
 C : " سمات " H " فسمات " H " فسمات " ، س ۲۳ ، (بحای الجدی)
 V L " الجری " (بحای الشیر) V C " والتشیر " L H " و لنسیر " س ۲۵ ،
 (بحای الکثیر) L H C " الکسر " V : " الکثیر " (بحای والنه المن) C
 " والسائلین " (بحای المسائل) C " لئیلین " H " السائلین " V L " السائلین " ،
 ص ۱۶۱ س ۱ (بحای مصفی) V " مطابقین " (بحای الیهاتم) HC " لیهاتمه " ،
 (بحای دلت) V L " داک " س ۲۲ ، (بحای فخلصون) V L " فخلص " (بحای
 فیه تم) V L " فیه " س ۲۳ ، (بحای و شمة زون) H " و بتصورون " L " و
 بتصورون " V : " و بتصرفون " ، (بحای فی قنک) V H C : " فی ذلک " ، (بحای قدرة)
 L " مازده " ، س ۲۵ ، (بحای نظر) L " بصرا " ، (بحای لآ تمون) H " الایتمون " ،
 (بحای و بتصرفون) HC : " و بتصرفون " L " بتصرفون " ، س ۲۵ ، (بحای فلا)
 C " ولا " (بحای بحسوبهم) V " بحسوبهم " س ۲۶ ، (بحای بدورتهم) H C " بدورتهم " ،
 " صورهم " ، س ۲۸ ، V L " فمن دلت " را ندارد ، س ۲۹ ، (بحای الاسرار) V :
 " الاسرار " (بحای ابواب ، باب) H " باب " و V L این کلمه را ندارد ، س ۳۰ ، (بحای
 لیغفوب) H " یعقوب " س ۳۱ ، (بحای یهودا) V H C " یهودا " (بحای
 البیین) V L " البیین " (بحای عینه) HC " علیه " L " عینه " س ۳۲ ، (بحای
 السبع) V L " السبعة " (بحای الاربع) H : " الاربع " ، (بحای الروال) H
 " الروال " و V این کلمه را ندارد س ۳۳ ، (بحای لفساد) V C " الفساد " ،

H « اسفط » س ۱۵۰ (بجای الاسرار) V. « الاسفار » C « وبحثی » را ندارد. بعد از « وبحثی » L « علی » : « علی مواضع » دارد س ۱۶۰ (بجای فرائض V « قرائن » (بجای المحتبین) C « المحتبین » H « المحسن » V. L. « المحتبین » (بجای شبرقان) C « السابرون » H « لسابرون » L: « اسابرون » V « السابرون » (محتمل است السابرون) (بجای وبحثی) VH. « بحثی » س ۱۷۰ (بجای ابحال) C « ابحال » (بجای المحتبین) C « المحتبین » H « المحسن » L « المحسن » V « المحسن » (بجای الحطة) L.H.C. « الحطاه » V « لخط » VC « وبحثی » را ندارد س ۱۸۰ (بجای فرقاطیا) C « فرقاطیا » H « فرقاط » L « فرقاط » V « وبحثی » را ندارد س ۲۰۰ (بجای هند) VL « الهند » س ۲۱۰ (بجای قضاء) H: « و صا » س ۲۲۰ (بجای طسفون) H.C. « طسفون » L طسفون » س ۲۳۰ (بجای وحمس) VL « وحمس » (بجای حرهات) L.H « حرهات » V. « حرهات » (بجای الثمرية) C: « الثمرية » H: « الثمرية » (بجای حرهات) L.H.C « حرهات » V « حرهات » VL « کلمه را ندارد VC « فی » را ندارد س ۲۴۰ (بجای امهم) L « امهم » (بجای العسموئیه) C « العسموئیه » VL « الطسقوبیه » (بجای المعصر) H « المعصر » L « القطر » V « المعطر » (بجای حرهات) L.H « حرهات » V. « حرهات » V « کلمه » فی « را ندارد C از « رساله حرهات » ت « وافی » را ندارد س ۲۵۰ (بجای وافی) H « وافی » L « وافی » V « وافی » (بجای سسر) H.C. « سسر » V.L « این کلمه را ندارد

ص ۱۶۲ س ۱ (بجای سیس) H.C « سیس » (بجای وفتق) H « وفتق »

V.L. « وفتق » س ۲۰۰ (بجای سموس) H. « سموس » V.L. « سموس » (بجای العشر) L « العشر » (بجای ل) L « ل » « ل » C « لتلمید » س ۳۰۰ (بجای اربی) V.L. « اربی » (بجای انافی) C. « انافی »

(بحای میسان) H C « ميسان » V « رسالة ابيفي » را ندارد س ۴ ،
 (بحای الهول) V L : « الهول » (بحای العصب) C « الهصب » H « الهصب »
 L : « المصبات » س ۵ ، (بحای شابل) H « شابل » L : « شاس » V : « ساس »
 (بحای و سکسی) L « و سلی » V « و سلپ » ، (بحای ابی) H.C : « ابی »
 V L « ای » س ۶ ، (بحای افقوربا) H « افقوربا » V L « افقوربا » ، (بحای
 زکو » V H « زکو » L « زکو » (بحای سهراب) L « سهوان » V (۲)
 از « رسالة زکو » ت « العشر » (س ۷) را ندارد س ۷ ، (بحای العشر) L « العسر »
 (بحای والعرب) L « والعرب » V « والعرب » ، (بحای سهراب) V L « سهوان »
 (بحای الفرس) V « العسر » (بحای ابراحی) H.C « ای احدا » L « ای احدا »
 V « ابراحا » س ۸ ، (بحای ابی یسام) V L : « ای سم » ، (بحای ابراحی) H.C
 « بی احدا » V L « ای احدا » (بحای المعمودیة) H.C « المعمودیة » س ۹ ،
 [بحای فعند (که دو درآهده است)] L.H.C. « افعد » ، (بحای الاغشار) H.
 « لاغشار » V L « الاغیان » ، C « بعدار کلمة ذلث » « له رسائل اخر » دارد ،
 (بحای السعد) V.L « الشعب » V « سو » را ندارد س ۱۰ ، (بحای الوستند)
 V L « الرسائل » ، (بحای یوحنا) C « یوحنا » H « یوحنا » L « یوحنا »
 V « یوحنا » س ۱۱ ، (بحای الکری) L « کری » V « کری » ، (بحای
 الاهوار) H.C « الاهوار » ، (بحای بعبیر) C « بعبیر » س ۱۲ ، (بحای برداسخت)
 C « برداسخت » H : « برداسخت » L « برداسخت » V « برداسخت » ، (بحای
 مینق) L « مینق و مینق » V « مینق » ، (بحای و مینق) V L.H « و مینق »
 س ۱۳ ، (بحای سلم) C « سلام » ، (بحای و عنصر) L « و عنصر » V
 « و عنصر » ، (بحای خبرهاب) H.C « خبرهاب » L « خبرهاب » V « خبرهاب »
 (بحای ابراحیا) H.C « ابراحدا » V L « ای احدا » س ۱۴ ، (بحای الحفاف)
 L.H « الحفاف » V « الحفاف » س ۱۵ ، (بحای الحملان) H.C « الحملان »
 (بحای النیره) H « النیره » L « النیره » V « النیره » ، (بحای مان) H

« مان » V.L. « مانی » س. ۱۶، [بجای عبدال (که دوبار آمده است) H.C. :
 « عبدال » V.L. : « عیدیل و عبدال » . (بجای سمون) V.L. « سمون » .
 س. ۱۷، (بجای البلدان) V.L. « البلاد » س. ۲۱، (بجای « خان » و « و
 خان ») L. : « حان » و « و جان » V. : « خافان » و « و خاقان » س. ۲۲،
 (بجای انتز) L.H.C. : « انتشر » .

ص ۱۶۳ س. ۱۱ (بجای بعنا) H. « بُعنا » V. « بُعنی » (بجای تعقد)
 C. : « یعقد » H. « یعقد » V.L. « یُعقد » س. ۳ (بجای یبقی) C. « یقی » L. :
 « یقی » V « یقی » . (بجای و تمقر) H « و یسقل » L. « و یسقل » V « و یسقل » .
 س. ۴، (بجای و اراد) V. : « فراد » س. ۵، (بجای التفرغر) H.C. « العرعر » V :
 « المفرر » س. ۶، (بجای و یحلف) C. « و یحلف » H « و یحلق » (بجای واحدا)
 L.H.C. : « احدا » س. ۱۰، (بجای أحراری) H. : « اجدی » L. : « احراری » V.
 « آحدی »، (بجای شونکت) H.C. « شونکت » L « شونکت » V. « بی مکت »
 س. ۱۲، (بجای الحمد) C. « حمد » س. ۱۵، (بجای و طول) V.L. « بطول »، (بجای حی)
 V. « آحی »، س. ۱۷، (بجای اعنی) H. « ن » س. ۱۹، C. بعد از « الرندقة »
 « و هم » دارد. س. ۲۰، V.L. « الحریری » را ندارد. س. ۲۱، (بجای العوجا) H.
 « المرحا » (بجای مصففة) V. « مصففة »، (بجای الاثنین) V.H.C. « الاسن »
 L. « الاس » س. ۲۲، (بجای و من الشعراء) C « و من الشعراء المنابیه »
 س. ۲۳، (بجای سباه) C « سباه » L. « سباه » V. « سباه » Hotting
 « سبه »، (بجای سلم) C. : « سلام »، (بجای الخاسر) Codd. « الحاسر » hott.
 « الحاشر » س. ۲۴، (بجای عیسی) V. : « موسی » .

ص ۱۶۴ س. ۳، (بجای عبید) V. « عبید » س. ۴، V. « فعتله المهدی »
 را ندارد. (بجای المذهب) L. « المذهب »، بعد زدلت C. : « کده فاحشا » دارد.
 س. ۱۷، « شران جلد دوم الفهرست طبع لیبزیک گوید » در اینجا ابوعلی رجا و سابقاً
 (درس ۱۵۹ س. ۸) ابو سعید رجا، که نیز سمندریست داشته‌اند، گشته‌است و در هر دو جا رجا

و یا رجا ممکن است خوانده شود ولی در هر دو مورد (بجای رجا و رجا) باید گفت کلمه رجا صحیح می باشد. (بجای یزدان سخت) C. «بردان سخت» H «بن دادن سخت» L: «بودان سخت» V «بودان سخت» S. «بجای یا یزدان سخت» C «یا بن بردان سخت» H: «یا بن دان سخت» L «یا بودان سخت» V «یا بردان سخت» S. «بجای اعطیناک انا» L «اعطیت الی انا» V «انا» R ندارد. (بجای لکان) H.C. «لکان» L (بجای یزدان سخت) C: «بردان سخت» H: «بردان سخت» L: «بردان سخت» V: «بردان سخت» (بجای اصیحتک) V «اصیحتک» S. «بجای بحر» C: «بحر» H «بحر» S. «بحر» V «بحر» را ندارد S. «بجای یعقدونها» V: «یعقدونها» V.L. «ثم» را ندارد. (بجای تم) L.H.C.: «تم».

۲۸

کتاب

مفاتیح العلوم^(۱)

تألف

خوارزمی^(۲)

(متوفی در سنة ۳۸۷ هـ. ق.)

ص ۳۷ - ۳۸ (در «العصر الخامس فی اسامی ارباب المل والنحل المختلفة»)

(۱) مرحوم علامه فقید محمد قزوینی درباره تالیف مفاتیح العلوم تحقیق دقیقی کرده است و آنرا در پشت نسخه خود که طبع لیلان است و اکنون در کتابخانه دانشکده ادبیات می باشد، (بردیث محل و تاریخ طبع کتاب) و همچنین در حاشیه ص ۴ و ۵ مقدمه آن نوشته که خلاصه آن چنین است: این کتاب در زمان خلافت الطالع بالله سم ابی الحسن عیدالله بن احمد العتبی در روز نوح امی یعنی نوح بن منصور بن نوح بن نصر سامی بن سوات ۳۶۷ - ۳۷۲ هـ. ق. تألیف شده است (برای مزید اطلاع بخوانی محققانه کلام مذکور رجوع شود) و در اینجا در طبعی که فن فلوتن G Van Vloten در سنة ۱۸۹۵ م در لیلان نشر کرده است نقل گردیده و علائم احتیاطی نسخ اسامی طبع مزبور برای نمایانن نسخه بدله نیز بکار رفته.

(۲) ابو عبد الله محمد بن احمد بن یوسف خوارزمی معروف بکاتب.

المنائية (١) هم المانوية (٢) منسوبون (٣) إلى عاني (٤) ولا ادري اسم جعلوا (٥) هذه المسبة على غير قياس و كذلك الحرمانية (٦) المنسوبة (٧) إلى حران والعنائنة المنسوبة (٨) إلى عاني (٩) من اليهود. الزنادقة هم المانوية وكانت (١٠) المزدكية (١١) يسمون بذلك وهز ذلك هو الذي طهر في ارم قباد (١٢) وكان موبدان موبد (١٣) اى قاصى القضاة للمحوس ورعم ان الاموال والحرم مشتركة و اظهر كتاب سماء زلفه (١٤) ورعم ان فيه تاويل الابستا (١٥) وهو كتاب المحوس (١٦) الذي جاء به زرادشت (١٧) الذي برعمون آانه ليبيهم (١٧) فنبأ اصحاب هز ذلك (١٨) إلى زلفه (١٩) فقيس ريدى (٢٠) واعربت الكلمة فقيس للمواحد زنديق وللجماعة زنادقة ...

الهامة (٢١) عند المانوية روح الضمة وهو الذحان عندهم (٢٢).

ص ٤٠ (در : الفصل السابع فى اصول الدين التى تتكلم فيها المتكلمون)

اولها القول فى حدوث الأجسام والردة على الدهرية . والردة على المعطلة وآنه عروج (٢٣) قدم عالم قدر حى وآنه وحد والردة على التنوية من المجوس والزنادقة (٢٤) .

- (١) D : « انما » E : « المنائية » B (٢) : « السوية » E : « لمانوية » . (٣) BC : « ينسبون » E : « متسبون » . (٤) C : « الماني » . (٥) C : « جعل » . (٦) E : « حرمانية » ABC (٧) : « مسوبون » . (٨) C : « مسوبون » D : « المسوبون » . (٩) C : « العاني » E : « عنان » (١٠) C : « وكان » B : « حرف » و « را ندارد » . (١١) D : « امرد كنه » BCE (١٢) : « قباد » B (١٣) : « موبد موان » C : « مؤبد اسويدان » D : كلمة « موبد » را ندارد وكلمة « دى » را اصافه دارد و (بجای موبد) E : « موبد » . (١٤) C : « ريدان » E : « زيد » . (١٥) ABCE : « الاشياء » D : « السى » C (١٦) : « الكتاب » . (١٧) ABE (E ليدى) « الذي يزعمون زرادشت جاء به ورعمون آانه بى » و (بجای زرادشت) C : « زرادشت » . (١٨) D : « فردك » (١٩) « بجای ريدان » E : « ريد » و (بجای ريدى) « ريدى » . (٢٠) D : « ريدى » را ندارد . (٢١) A : « الهمة » B : « الهمة » C : « الهامة » D : « الهامة » E : « الهمة » . (٢٢) CD : « برعمه » . (٢٣) « بجای عروج » D : « تدلى » . (٢٤) C : « و اسانوية والريحية و على الزنادقة » .

تَجَارِبُ الْأُمَمِ وَتَعَاقِبُ الْهَمَمِ (۱)

تأليف

ابوعلی مسکویه (۲)

(متوفی در ۹ ماه صفر سنه ۴۲۱ هـ.ق.)

ج ۱ ص ۱۷

وكان ابراهيم التميمي سلمى الله عليه في يوم الصّحاح و لذلك زعم قوم انه عمرو
او ان عمرو بن عمرو من عماله ولم ينقل من أخباره عليه السلام شيء من التّمط لدى
هممنا ما يراده في هذا الكتاب إلا اشاء حكاها ما نرى وهي بعيدة من الحقّ ولذلك لم نورد
ولم نعرض لذكرها.

ج ۱ ص ۱۳۰ :

ومست أتابم سابور وهي ثمنون سنة حميدة وفي أيامه طهر ما نرى التّديق و كذلك
أتابم اننه هرمز .. تم مصت اتمام ابنه بهرام بن هرمز كذلك وقتل ما نرى وسلحه ...

ج ۱ ص ۱۷۶ و ۱۷۷ :

وقام الملك بعد قباد ابنه كسرى انوشيروان واستقل الامر بعد سياسة وحزم

(۱) در کتب مهمه تاریخ است و شامل حوادث بعد از طومان سنه ۴۲۱ هـ.ق. می باشد . مسجده اوّل و بیجم

و ششم، آرا تون کایتانی Leone Caetani در سلسله اشارات اوصاف کتب E J W. G bb

از سنه ۱۹۰۹ م . ناسه . ۱۹۱۷ م . با بهاب عکسی نشر کرده و جلد بیجم و ششم آرا

هـ.ف. آمد روز در سنه ۱۹۱۴ - ۱۹۱۵ م . در مصر نیز طبع نموده است

(۲) ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب معروف بمسکویه از بزرگان علمه و حکما و مورخان

زمان خود میباشد .

و قتل قوماً من المانویّة وثبتت منه المحوسبة القديمة وكتب في ذلك كتباً بليغةً إلى أصحاب الولايات والاصبهدين ..

۳۰

غُرُّ رَاغِدَارِ مَلُوكِ الْفَرَسِ وَ مَسِيرِهِمْ (۱)

تألیف

أَبِي مَنصُور عَمْدَ الْمَلِكِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلِ

الْتَعَالِيّ السَّابُورِيّ

(۳۵۰ - ۴۲۹ هـ ق)

ص ۵۰۱ - ۵۰۳ (در « ملوک بهرام بن هرمز »)

قصه مانی الزندیق المتنبی لعنه الله (۲)

طهر الملعون فی اتم سابور فلم یظهر دعوته إلى آئیم بهرام وقدر أنه یفرارته
نغتر بقوله المزخرف ودينه المهرجود کر المقدسی (۳) فی کتابه کتاب البدو والتاریخ
أنه أول ماظهر فی الارض من أمر الزندقه إلا ان الاسامی (۴) کانت تختلف علیها إلى
ان سُقیت اليوم الساطنة . ولما أتى ما ی بینه (۵) بهرام امر بجمع الموازنة لمناظرته
بحصرته فقال له موبدان موبد ما الذي تدعون اليه « قن رفض الذب و نخرسها و ترک
مياصعة النساء لنقطع النسل و بضمحت هذا لعالم الحسدانی العاسد فإن الارواح الطاهرة
الإلهية قد اخرجت من ابدان لنحسة الا هرمنية و زردان يتأذى بهمة الممازجة و راحته
فی التفريق بينهم لیستدی خلفاً آخر و یسجد عالم کما یرید فقال له الموبد الخراب

(۱) این کتاب را زوتنبرگ (H. Zotenberg) براساس نسخه کرده است و من

عربی و ترجمه سابور توسط خود مرحوم در سنة ۱۹۰۰ م. در پاریس طبع و نشر شده و در
اینها از طبع مذکور نقل گردیده است و علائم اختصاری سح اساس طبع موجود برای نمایاندن نسخه

بدلها بر بکار رفته (۲) M ، « مانی البیض علیه لعن الله » . (۳) M ، « القدسی » .

(۴) C ، « مانی » . (۵) C و M ، « بینه » را ندارد

خير أم العمارة؟ قال خراب الأبدان عمارة (١) الأرواح . قال فأحرقنا عن قتلك أهو
عمارة أم خراب؟ قال هو خراب البدن . قال فيبغى أن تقتلك (٢) ليصير بيتك حرانا
و روحك عمارة (٣) فهتألدى كسر . قال بهرام نحن نبدأ في التحريب بيدنك و
نعاملتك بقولك وأمر بحدده فسلخ وحشي يبتدأ وصب على باب من ابواب جندي سابور
و يقال لدلت الباب إلى الآن باب ماني . وقتل من اتباع ماني اثني عشر ألفاً وشد (٤)
على من يشتتم منه رائحة الرندقة فحبته الناس واثمنوا عليه . . .

٣١

كتاب

إِماراتُ الملوك (٥)

في المضاف والمنسوب

تأليف

أبي منصور عبد الملك بن محمد بن اسماعيل

الشمالي السابوري

ص ١٣٨-١٣٩ (درء الشئبى عشر) فيما يُضاف ويُنسب لأصحاب المذاهب
والأهواء (٥) :

ظرف الرنديق - أما قولهم أطرف من الرنديق فقد صار مثلاً في زمان كثير
صرفاءه وهو زمن المهدي و كانوا يرمون بالرندقة كصالح بن عبد القدوس و
أبي العتاهية و بشار و حماد الراوية و حماد عجرد و مطيع بن اياس و يحيى بن زياد
و علي بن الخليل و منهم و ممن نقدتهم قيل كابن المقفع و ابن أبي العوجاء و منهم
في الظاهر إلا لطيف المرأة حيد الشكل صهر المرأة يصيح اللهجة طريف التصيل
(١) Mss. «وعارة» . (٢) C. «تقتلك» M. «تقتلك» . (٣) M. «عمارة» .
(٤) C. «ونشد» .

(٥) ابن كتاب در سنة ١٣٢٦ هـ . ق . (١٩٠٨ م) در قاهرة بطبع رسيده است

والجملة والله أعسم ببواطنهم وضمائرهم . قل ابونواس وكان أيضا يُعبد فيهم .
 نيه مُعنى وطرف زنديق . وقد كان الجاهل العرب من أهل ذلك العصر يتطلق على الزندقة
 وينتهجها ليمد من الطرف كما قال الشاعر :

تزنديق معلنا ليقول قوم من الأدباء زنديق ظريف
 فقد بقي التزنديق فيه وسما وما قيل الظريف ولا الخفيف

قل الجاحظ . و ربما سمع أحدهم ممن لا معرفة عنده ولا تحصيل له ان الزندقة
 طرفه وانهم عقلاء و ادباء وانهم عباد و أصحاب اجتهاد و آل لهم المعائر هي دينهم
 والبذل لمهجهم و ان هناك علما وتمييزا وانصافا وتحصيلا فينبو ويحوم برو المهر الارن
 ويبحث اليهم حين الوالو المعجول ويتعصب فيهم سياينة العاشق المتيم زيري انه منى انهم
 بهم فقد قصي له بذلك كله فلا يزال كذلك حتى يسهل في طاعه و يرجع عنده ان
 نرعم انه زنديق

لَمَرَّقَ تَيْنَ الْفِرَقِ (۱)

و بیان الفرقة السّاحية منهم

تألیف

ابو منصور بغدادی (۲)

(متوفی در سنه ۴۲۹ ه. ق.)

ص ۷۹-۸۶ [مع محمد بلدر ص ۱۱۳-۱۲۶] (در «الفصل الثالث» من

الباب الثالث» فی بیان مقالات ورق الصلال من القدریة المعترلة عن الحق «)
ذکر المظمئة منهم، هؤلاء آتباع ابی اسحق (۳) بن سیار المعروف بالنظام
والمعترلة یمؤمنون علی الاغمار بدیسه (۴) و یؤمنون انه كان نظاماً لذلك الممشور والشعر
الموزون و إنما كان ينظم الخمر فی سوق البصرة و لا حول ذلك قیل له النظام و كان فی
زمان شبابه قد عاش قوماً فی الثنویة و قوماً من التمنیة ... و احد من الثنویة قوله

(۱) این کتاب نخستین بار «بعثه محمد بلدر» در سنه ۱۹۱۰ م. در مصر نشر گردیده است
و سپس در سنه ۱۳۶۷ ه. ق. (۱۹۴۸ م.) باعنوان «التجد عزت العطار» و حواشی محمد
زاهدین حسن انکوثری، هم در مصر، طبع شده در ایجا و طبع سنه ۱۹۴۸ م. نقل
گردیده است و موارد اختلاف با طبع محمد بلدر، که علامت احصای ط. م. ب. میباشد،
در حاشیه ذکر شده.

(۲) ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر بن محمد المسمی «بغدادی» از عجب جلیل القدر
زمان خود بوده است و در سنه ۴۲۹ ه. ق. (۱۰۳۷ م) در اسفرائین وفات کرده.

(۳) ط. م. ب. «ابی اسحق ابراهیم بن سیار».

(۴) ط. م. ب. «بدت».

« أن فاعل العدل لا يقدر على فعل الحور والكذب . . . و دون (١) مذهب الثموية و يدع
الافلاسة وشبه الملحدة في دين لا سلام . . . و نحن نذكر في هذا الكتاب ما هو المشهور
من فضائح النظم :

قَوْلُهَا قَوْه « أن الله عز وجل لا يقدر أن يعمل بعباده خلاف ما فيه صلاحهم ولا
يقدر على أن ينقص من تعيم أهل الجنة ذرة لأن تعيمهم صلاح لهم والتقصان مما فيه
الصلاح ظلم عنده ، ولا يقدر أن يرمد في عذاب أهل النار ذرة ولا على أن ينقص من
عذابهم شيئاً . و رغم أيضاً أن الله تعالى لا يقدر على أن يخرج أحداً من أهل الجنة عنها
ولا يقدر على أن يلتقي في النار من ليس من أهل النار ، و قل لو وقف طفل على شعير
جهنم لم يكن الله قادراً على إلقائه فيها ، وقدر الطفل على إلقاء نفسه فيها وفدرب الربانية
أضاً على إلقائه فيها . ثم زاد على هذا ما ن قال إن الله تعالى لا يقدر على أن يعمي بصير
أو يرمي صاحباً أو يفقر عبداً إذا علم أن البصر والصحة والعنى أصلح لهم . و كذلك
لا يقدر على أن يعنى فقيراً أو يصحح زميماً إذا علم أن المرض والزمانة والفقر أصح لهم
ثم زاد على هذا أن قال أنه لا يقدر على أن يخلق حيّة أو عقرباً أو جسماً يعلم أن
خلق غيره أصح من خلقه . و قد أ كثر ته البصيرة من المعترلة في هذا القول و قالوا
إن القادر على العدل يجب أن يكون قادراً على الظلم والقادر على الصدق يجب أن يكون
قادراً على الكذب و إن لم يعمل الظلم والكذب لتصحهم و لغناه (٢) عنهما و إسمه (٣)
بغناه عنهما لأن القدرة على الشيء يجب أن يكون قدرة على ضده (٤) فدا قال النظم
إن الله تعالى لا يقدر على الظلم والكذب لزمه أن لا يكون قادراً على الصدق والعدل
والقول بأنه لا يقدر على المد كفر فما يؤدي إليه مثله . و قالوا أيضاً لا فرق بين قول
النظم أنه يكون من الله تعالى ما لا يقدر على ضده ولا على تركه و بين قول من زعم
أنه مطبوع على فعل لا يسح منه خلافه وهذا كفر فما يؤدي إليه مثله . ومن عجائب

(١) ط . م . ب . « و دين » .

(٢) ط . م . ب . « لغناه » .

(٣) ط . م . ب . « و ظم » .

(٤) ط . م . ب . « ضده » .

النظام في هذه المسألة أنه صُفِّ كُتَاباً على الثنوية وتعجب فيه من قول المانوية بأن النور يمدح في أشكاله المختلفة بفعل^(١) الخير وهي لا تقدر على الشر ولا يصح منها فعل الشرور وتعجب من ذم الثنوية الظلمة على فعل الشر مع قولها بأن الظلمة لا تستطيع فعل الخير ولا تقدر ألا على الشر. فيقال له إذا كان الله عندك مشكوراً على فعل العدل والصدق وهو غير قادر على فعل الظلم والكذب فما دحه إكراك على الثنوية في^(٢) ذم الظلمة^(٣) على الشر وهي عندهم لا تقدر على خلاف ذلك.

انفضيحة الرامة من فصائحه . قوله أن الروح جنس واحد و أفعاله جنس واحد و أن الأجسام صرنا حي و ميت و أن الحي منها يستحيل أن يصير ميت و الميت يستحيل أن يصير حياً . و إنما أحد هذا لقول من الثنوية البرهمية^(٤) الذين زعموا أن النور حي خفيف من شأنه الصعود بدأ و أن الظلام موات ثقيل من شأنه التسفل ابتداءً و أن النفس الميت محل أن يصير خفيفاً و أن الخفيف الحي محل أن يصير ثقيلاً ميتاً .

انفضيحة الخامسة من فصائحه . دعواه أن الحيوان كله جنس واحد . و رغم أيضاً أن الجنس الواحد لا يكون منه عملان مختلفان كما لا يكون من النار تسخين و تبريد ولا من الثلج تسخين و تبريد . و هذا تحقيق قول الثنوية أن النور يعمل الخير ولا يكون منه الشر و الظلام يعمل الشر ولا يكون منه الخير لأن العدل الواحد لا يفعل معين عكسين كما لا يقع من النار تسخين و تبريد ولا من الثلج تسخين و تبريد و من العجب أنه صُفِّ كُتَاباً على الثنوية أنهم فيه استحالة مراح النور و الظلمة إذا كانا مختلفين في الجنس والعمل وكانت جهات تحرّكهما^(٥) مختلفة ثم رغم مع ذلك أن الخفيف و الثقيل من الأجسام مع اختلافهما في جنسيهما واختلاف جهتي حركتهما تتداخلان و المداخلة في حيز واحد أعظم من المزاج الذي أسكره على الثنوية .

(١) بجاء « يمدح في أشكاله المختلفة بفعل » ط . م . ب . « يأمر أشكاله المختلفة بالظلمة بفعل » .

(٢) ط . م . ب . « في » دا د ا د ا د .

(٣) ط . م . ب . « الظلم » .

(٤) ط . م . ب . « إلهية » .

(٥) ط . م . ب . « تحرّكهما » .

الفصلحة السادسة من فضائحه . قوله بأن النار من شأنها أن تعدو سطوعها على كل شيء وأنها إذا سلمت من الشوائب الحادة لها في هذا العالم ارتفعت حتى تجاور السماوات والعرش ألا أن يكون من جنسها ما تنصل به فلا تمارقه . وقال في الروح أيضاً إنه إذا كان فارق الجسد ارتفع و يستحيل منها غير ذلك وهذا بعينه قول الثنوية أن الذي شاب من أجزاء النور باجراء الظلمة إذا انفصل منها ارتفع الى عالم النور فإن كان يثبت فوق السماء نوراً تنصل به الأرواح فهو ثنوى وإن كان يثبت فوق الهواء نورا يخلص اليها التيران المرتفع في الهواء فهو من حله الطبيعيين . . . فهو إما ثنوى وإما طبيعي يداس نفسه في عمار المسلمين .

للمضيحة المشرقة من فضائحه . . . ومن عجائبه أنه أنكر على المانوية قولهم بأن الهامة (١) التي هي روح الظلمة عندهم قطعت بلادها وراوت المضيحة العليا (٢) من العلى (٣) حتى شهدت النور وفل لهم إن كانت بلادها لا تندهى من جهة السفلى فكيف قطعتها الهامة (٤) لأن قطع ما لا نهاية له محال . ثم رعم مع ذلك أن الروح إذا فارق البدن قطع العالم إى فوق مع قوله بأن لمقطوع من العالم غير متناهية الأجزاء بل كل قطعة منها غير متناهية الأجزاء فكيف قطعها الروح في وقت متقدم . وإلا حل هذا الإلزام قال بالظفره لتي لم يسبق اليها من أحد الأهواء غيره . واعتجب من هذا أنه الزم الثنوية بتناهي النور والظلمة من كل جهة من الجهات الست من أجل قولهم تناهى كد واحد منها من جهة ملاقاته الآخر . فهل استدلل بتناهي كل جسم من جميع جهات أطرافه على تناهي أجزائه في الوسط . وإذا كان تناهى الجسم من جهاته الست لا يدل عندنا على تناهيه في الوسط لم تنصل من الثنوية أن (٥) قلوا إن تناهى كد واحد من النور والظلمة من جهة الملاقة لا يدل على تناهيهما من سائر الجهات . . .

الفصلحة السابعة عشر من فضائحه . . . وأما غير المحسوس فصر بان قديم وعرض (٦)

(١) ط م ب . «الهامة» .

(٢) ط م ب . «المضيحة العليا»

(٣) ط م ب . «العليا» .

(٤) ط م ب . «الهامة»

(٥) ط م ب . «إذا» .

(٦) ط م ب . «و عرض»

و ليس طريق العلم بهما الخبر وإنما يعلمان بالقياس والتطر دون الحس والخبر
 وقيل له على هذا الاصل كيف عرفت أن محمدا صلى الله عليه وسلم كان في السب وكذالك
 سائر الاسماء والملوك . و ان كانت الاحاديث عنك لا تعلم بها شيء ، فقل ، انّ السب
 شاهدوا النبي صلى الله عليه وسلم ^(١) اقتطعوا عنه حين رأوه قطعة ثوب عوها بينهم ووصلوها ^(٢)
 بـ رواحهم فلما احسروا الثياب عن وجوده حرج منهم بعض تلك القطعة وتصل بأرواح
 التابعين فترقه التماسون لا يتصل بأرواحهم بعضه . وهكذا قصة المارقون عن التابعين
 ومن نقلوا عنهم إلى أن وصل اليينا . فقل قد علمت اليهود والنصارى والمجوس والزندقة
 أنّ بيتنا عليه السلام كان في الدنيا أفرع من أن قطعة منه اتصلت بأرواح الكفرة

ص ١٠١ (طبع محمد بدر ١٥٣)

ذكر الحمفزة منهم، هؤلاء اتباع جعفر بن ^(٣) احدهما جعفر بن حرب والآحر
 جعفر بن مبشر وكلاهما لصلالة رأس ولدتها اساس . ^(٤) جعفر بن مبشر في نه رعم ان
 في فسق هذه لامة من هو شر من اليهود والنصارى والمجوس والزندقة هذا مع قوله
 انّ المسق موحد وليس بمؤمن ولا كافر فجعل الموحد الذي ليس بكافر شر من الثنوي
 الكافر . . .

ص ١٠٣ (ص ١٥٦ و ١٥٧ طبع محمد بدر)

و روى هشام ايضا عن يحيى بن اكرم عن ابي يوسف انه سئل عن المعتزلة
 فقال هم الزندقة . . .

ذكر امامية منهم ، هؤلاء اتباع ثمانية بن اشرس النعماني من مواليتهم وكان دعيم
 القدريّة في زمان المأمون والمعتصم والواثق وقيل انّه هو الذي أعزى المأمون
 بان دعاه الى الاعتزان واغرد عن سائر أسلاف المعتزلة بسدّعتين أكفرته لامة كلها
 فيها . احدهما انّه لقا شاركة أصحاب المعارف في دعواهم انّ المعارف سروريّة وعم
 انّ من لم يصطره الله تعالى الى معرفته لم يكن مأمورا بالمعرفة ولا منهيّا عن الكفر وكان

(١) ط . م . ب . «عليه السلام» .

(٢) ط . م . ب . «وصلوها» .

(٣) ط . م . ب . «جعفر بن» .

مخلوقاً بالسخره^(١) والاعتبار وحسب كسائر الحيوانات التي ليست بمكلفة . ورغم لا جد ذلك أن عوام الدهرية و النصارى و الزنادقة يصرون في الآخرة تراما .

ص ١٦٢ - ١٦٤ (طبع محمد بدر ص ٢٥٤-٢٥٦) [در» الفصل الثاني عشر من فصول هدايات»^(٢) في ذكر أصحاب التناسخ من أهل الأهواء و بيان خروجهم عن فرق الإسلام]:

وقد ذهبت المانوية أيضاً إلى التناسخ وذلك أن ماين^(٣) قال في بعض كتبه أن الأرواح التي تفارق الأجسام نوعان : أرواح الصديقين و أرواح أهل الضلالة . و أرواح الصديقين إذا فارقت أجسادها سرت في عمود الصبح إلى النور الذي فوق أعلى فمقيت في ذلك العالم على السرور النائم ، و أرواح أهل الضلال إذا فارقت الأجساد و أراحت الحقوق بالنور الأعلى ردت منعكسة إلى السفلى . فتتناسخ في أجسام الحيوانات إلى أن تصعو من شوائب الظلمة ثم تلتحق بالنور العالي .

و منهم^(٤) عبد الكريم بن أبي العوجاء ، و كان حبل معن بن زائدة ، و جمع بين أربعة أنواع من الضلالة . أحدها أنه كان يرى في السر دين المانوية من الشوية والثاني قوله بالتناسخ والثالث ميله إلى الرافضة في الإمامة والرابع قوله بالنقد في أبواب التعديل والتجوير^(٥) و كان وضع احاديث كثيرة يدعي يعتز بها من لا معرفة له بالجرح والتعديل و تلك الاحاديث التي وضعها كلها ضلالات في التشبيه و التعطيل وفي بعضها تغير أحكام الشريعة وهو الذي أفسد على الرافضة صوم رمضان بالهلال و ردّهم عن اعتقاد الاهل بحساب وضعه لهم و نسب ذلك الحساب إلى جعفر الصادق و رفع خبر هدايات إلى أبي جعفر محمد^(٦) بن سليمان عن المنصور على الكوفة فأمر بقتله و قيل لن يقتلوني لقد وضعت

(١) ط . م . ب . « السخرة »

(٢) اي « الياس الرابع » من ابواب هدايات الكتاب ، في بيان الفرق التي تنسب إلى الاسلام و ليست بها .

(٣) ط . م . ب . « ماين »

(٤) صبح در « منهم » راجع إلى « أصحاب التناسخ » است .

(٥) ط . م . ب . « التجوير » .

(٦) ط . م . ب . « أبي جعفر بن محمد ... »

اربعة آلاف حديث احلت بها الحرام و حرمت بها الحلال و فطرت الزايدة في يوم من ايام صومهم و سؤ منهم في يوم من ايام فطرتهم .

ص ٢٠٦ - ٢٠٧ (طبع محمد بدر ص ٣٣٢ - ٣٣٣) [در فصل الثالث من

مصول هدايت ، (١) في بيان الاصول التي اجتمع عليها اهل السنة]

وقالوا في الفرق بين الرسول والنبي ان كل من رل عليه الوحي من الله تعالى على لسان ملك من الملائكة وكان مؤيدا شرع من الكرمات النافضة للمعادن فهو نبي ، ومن حصلت له هذه الصفة وخص ايضا بشرع جديد او بفسخ بعض احكام شريعة كانت قبله فهو رسول و قالوا ان الاسماء كثيرة ، والرسول منهم ثلاثمائة وثلاثة عشر و اول الرسول ابو جميع البشر و هو آدم عليه السلام و آخرهم محمد صلى الله عليه وسلم على خلاف قول المحوس في دعواهم ابو جميع البشر كيومرت (٢) لما قبل بكلمته (٣) وخلاف قولهم ان آخر الرسول زرادشت (٤) . وخلاف قول من رعم من الحرمة ان الرسول تترى لا آحرلهم وقالو بسوء موسى في رمابه . خلاف قول منكره من البراهمة و المابوية الذين انكروه مع اقرار المابوية بعيسى عليه السلام

وقالوا تنكير كل متنبى سواء كان قبل الاسلام كزرادشت و يوراسف (٥) وماي وديسان و مرقيون (٦) ومزدك او بعد كميلمة وسجاح (٧) والاسودين زيد الغنسي وسائر من كان بعدهم من المتنبئين .

ص ٢١٥ - ٢١٦ (طبع محمد بدر ص ٣٤٨ - ٣٤٩) [در : الركن الخامس

عشر من الفصل الثالث من الباب الخامس] .

(١) يعني « اسباب الخامس » من ابواب هدايت ، في بيان اوصاف اربعة لاحقة وتحقق النجاة بها و بيان معانيها .

(٢) ط . م . ب . « كيومرت » .

(٣) ط . م . ب . « بكن شاة » .

(٤) ط . م . ب . « ان اجزاء الرسول زرادشت » .

(٥) ط . م . ب . « يوراسف » .

(٦) ط . م . ب . « مرقور » .

(٧) ط . م . ب . « سجاح » .

و اجمع فقهاء الاسلام على استباحة ذنائب اليهود والنصارى وعلى حواش
فكاح سائهم وعلى جواز قبول الجزية منهم وإنما اختلفوا في مقدار الجزية
واختلفوا بما في حجب الجزية على الشيخ الفاتى منهم وارجبها الشافعى ولم
يوجه ابو حنيفة الا على من كان منهم دا تدبير في الحروب واختلفوا في الثموية من
الماوية والديلمية والمرقية الذير قالوا بدم التور والظلمة وزعموا ان العالم مرگب
منهما و ان الخير والنفع من التور و ان الشر والضرر من الظلام فرغم بعض الفقهاء ان
حكمهم كالمجوس و ادح احد الحرية منهم مع تحريم دينهم و سائهم والصحيح عندهما
ان حكمهم في الفكاح والديلمية و لجزية لحكم عبدة الاصنام والاثان وقد يتما ذلك
قبل هذا .

۳۳

أمالی (۱)

تألیف

سید مرتضی (۲)

(۳۵۵ ۴۳۶ هـ ق .)

ج ۱ ص ۸۸-۱۰۳

[قال المرتضی رضی الله عنه] .. وکما أنه فی الجاهلیة وقبل الإسلام وفی ابتدائه

(۱) این کتاب بعنوان « غرر الفوائد فی التفسیر والحديث والآداب » بر معروف است و در صحن
که در سنة ۱۲۲۵ هـ و . در چهار جلد در مصر مستر شده است و در جلد اول آن (ص ۸۸-۱۰۳)
راجع بر مبادی مطالبی دارد که با حذف بسیاری از آنها در اسباب نقل گردیده .

(۲) ابوالقاسم علی بن طاهر بن احمد بن حسین بن موسی الحسینی از بزرگان علمای
عصر خود و در بغداد بقیب سادات بوده است .

قوم يقولون بالذهر و ينقون الصاع و آخرون مشركون يعبدون غير حلالهم ويستنزلون
الرزق من غير رازقهم اخبر الله عنهم في كتابه و ضرب لهم الامثال و كثر عليهم البينات
والاعلام فقد ساء بعد هؤلاء جماعة ممن تستر باصهار الاسلام و يحقن باظهار شعائره و النحور
في حنة اهل بيته و ماله زهدة ملحدون و كفار مشركون فمنعهم عر الاسلام عن المصاهرة
و التحاكم حوى القتل الى المسافة و بئس هؤلاء عدى الاسلام و اهل اعصم و اعطى لا تهم
يدعون في الدين و بمؤهون على المستضعفين بجائر دأب و دأى جامع فص من قدام
الوحشه و وثق بالأسنة بما يظهره من لبس الدس الذي هو منه على الحقيقة و د ثوابه
غير متوار . . كما حكي ان **عبد الكريم بن ابي العوجاء** قال لما قص عليه **محمد بن**
سليمان و هو ولى **الكوفة** من **قس المنصور** و احضره للقتل و اتقن بمعارفة الجسد لئلا
قتلتموه لقد وسعت في احاديثكم اربعة آلاف حديث مددوة مصنوعة . . . و لمشهورون
من هؤلاء **الوليد بن يزيد بن عبد الملك** و **الحنادون** و **حماد الراوية** و **حماد بن الرزرقان**
و **حماد بن عجرد** و **عبد الله بن المقفع** و **عبد الكريم بن ابي العوجاء** و **شارس بن برد**
و **مطيع بن اياس** و **يحيى بن زياد الحارثي** و **صالح بن عبد القدوس الازدي** و **علي بن**
الخليل الشيباني و غير هؤلاء ممن لم يدكرهم و هم و ان كان عددهم كثيرا فقد اقلهم الله
و ادلهم و اردلهم بما شهدت به دلائله الواضحة و حجبها لالئحه على عقولهم من الصعف
و آرائهم من السخف و نص يدكر من اخبار كذ و حذر ممن يدكر به و تهمة في دينه
بئس . . . اما **الوليد** فكان مشهورا بالاحاد متظاهرا بالعناد غير محتشم في اطراح الدس
أحدا و لا مراقب فيه مشرا . . . اخبرنا **ابو عبيد الله المرزباني** قال حدثني **محمد بن ابراهيم**
بن محمد بن يزيد بن يحيى قال كان **الوليد بن يزيد بن عبد الملك** و دعرم على ان
يسمى فوق البيت الحرام قته يشرب عليها الحمور و يشرب على الطواف فان بعض الحجة
لعدو رأيت المجوسى الماء فوق الكعبة و هو بقدر مواضع ان كان الفتنة فم يمس يده بلسة
حتى وافى الحرم فم **الوليد** . . . و اخبرنا **ابو عبيد الله المرزباني** قال اخبرني **عبد الله**
بن يحيى العسكري عن **ابي اسحاق الطحفي** قال اخبرني **احمد بن ابراهيم بن اسماعيل**
عن **ابي العالية** قال اخبرني **مصر** هل العلم قال قال **يزيد بن الوليد** و هو الملقب بالدس

لَمْ وَلِيَّ مَشَتْ اللَّهُ رَحَلًا سَمِعَ شَيْئًا مِنَ الْوَلِيدِ إِلَّا أَخْبَرَهُ بِهِ فَمَا يُزِيدُ فَقَالَ
أَتَهْدِ لِسَمْعِهِ وَهُوَ يَقُولُ

إِسْقِيَنِي وَاسْخَرْنِي
وَأَنْزِلْ كَأَمِنْ طَلَبِ الْحَيَّةِ
سَاسُوْهُنَّ النَّاسَ حَتَّى
يَرْكَبُوا دُونَ الْحِمَارِ

وَأَخْبَرَنَا الْمَرْزُبَانِيُّ قَالَ خَرَّبَنِي أَبُو خَالِدٍ النَّخَعِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَحْمُودٍ
قَالَ سَمِعْتُ الْوَلِيدَ بْنَ يَزِيدَ يَوْمَ الْمَصْحَفِ وَكَانَ حَقَّهُ كَأَنَّهُ أَصَابَ وَحَدَّثَ بِرَمِيهِ بِالسَّهْمِ وَيَقُولُ
لَمْ كَرُمِي الْحَبَابَ وَلَسْتُ أَذْرِي أَحَقَّ مَا يَقُولُ مِنَ الْحَبَابِ
فَقُلْ لِلَّهِ يَمْنَعُنِي طَعَامِي وَفُلٌ لِلَّهِ يَمْنَعُنِي شَرَابِي
أَخْبَرَنَا أَبُو عَيْدٍ إِلَهَ الْمَرْزُبَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ كَامِلٍ قَالَ كَانَ الْوَلِيدُ بْنُ
يَزِيدَ رِيْدًا وَأَنَّهُ افْتَتَحَ الْمَصْحَفَ يَوْمًا فَرَأَى فِيهِ «وَأَسْتَغْفِرُوا لِزَلَّاتِهِمْ» وَحَابَ كَتَبَ حَتَّى رَأَى عَيْدٍ
فَاتَّخَذَ الْمَصْحَفَ غَرَضًا وَرَمَاهُ حَتَّى تَمَزَّقَ بِالْثَمَلِ وَهُوَ يَقُولُ :

أَتَوَعَدُ كُلَّ حَتَّارٍ عَنِيْدٍ
فَهَا أَنَا دَاكُ حَتَّارٍ عَنِيْدٍ
فَإِنْ لَاقَيْتَ رَبَّنَا يَوْمَ حَشْرِ
فَقُلْ يَا رَبِّ خَرَّبَنِي الْوَلِيدُ

وَأَمَّا حَمْدُ الرَّأُوْبَةِ فَكَانَ مَسْبُوحًا مِنَ الدُّنْيَا وَرَأَى عَلَى أَهْلِهِ مَدْمًا لَشَرِّ الْخَمْرِ
وَارْتَكَبَ الْمَجْهُولَ . . . وَقَالَ أَبُو عَمْرٍو الْجَا حِظُّ (۱) كَانَ مُنْقَذِينَ لِيَادِ الْهَلَالِيِّ وَطَبِيعُ بْنُ
إِيَّاسٍ وَيَحْيَى بْنُ زِيَادٍ وَخُصَّ بِنِيسَابُورٍ وَدُودَةُ وَقَاسِمُ بْنُ زَنْقَطَةَ وَابْنُ الْمُتَفَعِّعِ وَيُونُسُ بْنُ
أَبِي فَرُوهٍ وَحَمَّادُ عَجْرَدٍ وَعَلِيُّ بْنُ الْخَازِلِ وَحَمَّادُ بْنُ أَبِي لَيْسَى الرَّأُوْبَةِ وَحَمَّادُ بْنُ
الزُّبَيْرِ وَوَالِدُ بْنُ الْحَبَابِ وَعِمَارَةُ بْنُ حَمْرَةَ بْنِ مَيْمُونٍ وَيَزِيدُ بْنُ الْغَيْضِ وَجَمِيلُ بْنُ
مَحْضُوفٍ الْمَهْلَبِيُّ وَبِشَارُ بْنُ بَرْدَانَ مَرْعَتِ وَأَبَانُ الْإِلَاحِيِّ بِحُتْمَعُونَ عَلَى الشَّرْبِ وَقَوْلُ الشَّعْرِ
وَبَهْجُو بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَكَانَ مِنْهُمْ مِنْهُمْ فِي دِينِهِ . . . وَعَمِلَ يُونُسُ بْنُ أَبِي فَرُوهٍ كِتَابًا فِي

(۱) کسی را که جاحظ در کتاب الحيوان تحت عنوان « ذکر بعض الزنادقة » ذکر کرده است
و اسمی است در دو طبع از این کتاب موجود است و نقل از کتاب معروف در سن ۹۱ - ۹۲ کتاب
حاضر مطرح است و آنچه که سید مرتضی در ربط با جاحظ رواست میکند خلاف دارد

مثالب العرب وعيوب الاسلام وصدقه الى ملك الروم فأخذ منه - لا وقت احمد بن يحيى النحوي قال رجل يهجو حماد الراوية :

نعم القتي لو كان يعرف ربه و يُقيم وقت صلاته حماد
سقط مشافره الشمول فائده مثل القدوم بسما الحداد
وابيض من شرب المدامة وجهه فبياضه يوم الحساب سواد
لا نجست ثوبه و لسانه ان لمحوس يرى بها اساد

وكان حماد مشهورا بالكذب في روايه وعمر الشعر واصفته الى شعراء المتقدمين ودسه في اشعارهم حتى ان كثيرا من الرواة قالوا قد افسد الشعر لانه كان رجلا يدير على صنعه فيدس في شعر كت رجل مديسا كل طريقته واحتلط لذلك الصحيح بالتقسم وهذا الفعل منه وان لم يكن دالا على الاحاد فهو فسوس وتهاون بالكذب في الرواية. وانما حماد من الرث ترقان هذه طريقته في التحرم والتعنت. احمر به ابو الحسن علي بن محمد الكاتب فل احمرنا ابن دريد قال احمره الاشناداني قال دعا حماد من الرث رفق ابوالغول التهملي الى منزله وكانا يتفرضان واشهره ابو الغول فسم برأ المقص منه حتى اجابه واطلق معه فلما رجع الى المصن قال ما صنعت انت وحماد قد اطلقتني على ان لا امره بالصلاة ولا يدعوني لى شرب الخمر... ثم انشد المصن قوله

نعم القتي لو كان يعرف ربه

ودكر الايب التي تقدمت في الرواية الأخرى منسوبة الى هجاء حماد الراوية فاف حماد عجز د فشهرة في الصلاة كشهرة الحماد بن وكان يرعى مع ذلك التثنية احمره ابو عبيد الله المرزباني قال حدثني عيسى بن عبد الله الفارسي قال احمرني ابي قال حدثني ابن مهرويه قال حدثني علي بن عبد الله بن سعد قال حدثني السري عن الصباح الكوفي قال دخلت على بشار بالبصرة فقال لي ما عني أم ابي قد اوجعت صاحبكم وبلغت منه يعني حماد عجز د فقلت له ما ابامعاذ فقال يقول في

يا اس بها رأس على ثقب واحتمل الرأس من حصب حليل
فادع غيري الى عبادة ربي من قاتني بواحد مشغول

فقلت بن ادعه في عماء ثم قلت له قد بلغ حقد هذا الشعر وهو يرويه على خلاف
هذا قال مادا يقول قلت يقول:

فادع غيري الى عبادة ربي . . . بن فاني عن واحد مشغول
فلما سمعه اصرق وقال احسن والله ابن الفاعلة ثم قال اسي لا احتشمك فلا تشد
احدا هذين البنتين وكان اذا شئ عنهما بعد ذلك قال ما هي لي . واخبرنا **المرزباني**
قال احبرني **علي بن هارون** عن عمه **يحيى بن علي** عن **عمر بن شبة** قال حدثني
خلاد الارقط قال **بشار بن ميسرة** ان رجلا كان يقرأ القرآن وحماد سجد الشعر فاجتمع
الناس على القارى فقال حماد علام تجتمعون فوالله لما اقول حس بما يقول فمقتنه
الناس على هذا . واول من حمل بهي الابداد تاكيد للموصف به واخرج ذلك مخرج
المخالعة **مساور الوراق** في حماد بمجرد فقال:

لو ان ماني وذبيصا ونصبتهم جاءوا اليك لما قلناك رديق
امت العدة والتوحيد مدح ودا الشعر ندق نريج محريق
فما ابن المقفع قال **حضر بن سليمان** روى عن **المهدي** انه قال ما وجدت كتاب
رسقه قط الا واصله **ابن المقفع** . روى **ابن شبة** قال حدثني من سمع **ابن المقفع** وقد
مر بيت بار للمحوس بعد ان اسلم فسمعه وتمثله

ببيت عاتكة الذي اتعزل حذر العدى وبيت الفؤاد موكل
اني لا منحك الصدود و اسي فسمالك مع الصدود لا ميل
وروى **احمد بن يحيى ثعلب** قال قال **ابن المقفع** يرنى **يحيى بن زياد** وقال
الاحفش والتصحيح به يرنى به **ابن ابو العوجا**

ررنت ابا عمرو ولا حي مثله فله ريب الحادثات بمن وقع
ون تث قد فزقتنا وتر كنت ذوى خلة ما في انسداد لها طمع
لقد حرر فعما فقدت لك ثوب امتاعلي كل الزايا من الجرع

قال **ثعلب** البيت الاخير يد على مذهبهم في ان الخبر مروج بالشعر والشعر مزوج
بالخير . . . واما **ابن ابو العوجا** فقد ذكر ما روى من اعترافه بدسه في احاديث
السبي عليه السلام والاسلام احدث مكذوبة وروى انه رأى عدلا قد كتب عليه آية الكرسي

فقال لصاحبه لم كنت هذا عليه فقال لثلاث سرق فقال قد رأيت مصحفاً سرق . و
لشمار فيه :

قل لعبدالكريم **ابن أبي العو** جاءني الإسلام بالخير مؤف
لا تُصلي ولا تصوم فإنَّ صم
لا تُبالي إذا آصت من الغم
بيت شعري غداة حُلِّيت في الجنَّة
جاءني الإسلام بالخير مؤف
ت فمضى النهار صوماً دقق
ر عتفاً ألا تكون عتفاً
بیت شعری غداة حُلِّيت في الجنَّة حُلِّيتُ آمَ زبدنفاً

فما بشار بن برد وروى المازني قال قال رجل لشار ت كد اللحم وهو عباس
لديا لك يذهب الى آتة سوى فقال بشار ان هذا اللحم يدفع عني شر هذه الظلمة . .
فان المبرد وروى ان بشاراً كان يتعصب للبر على الارض و تصوب رأى ابيليس
في الامتناع عن السجود و روى له :

النارُ مشرقةٌ و الارضُ مُظلمةٌ و النارُ معودةٌ مُدَّكَاتُ النارُ

و روى بعض اصحابه قال كما را حشرت الصلاة تقوم اليها و يقعد بشار فنجعد
حول ثوبه ترنا ينتظر هـ يُصلي فنعود و لثراب سحاله ولم نقم الى الصلاة . احسنا
ابوعبيد الله المرزباني قال حدثني علي بن عبد الله الفارسي قال احسني ابي قال
حدثني ابن مهران عن احمد بن خالد قال حدثني ابي قال كنت اكل بشاراً و اورد
عليه سوء مذهب بيبه الى الاتحاد فكان يقول لا اعرف الا ما عادت از عاذنه معاين
فكان الكلام بطول بيننا فقال ما طرأ الامر يا ابا مخلد الا كما يقال انك حذلان
ولذلك اقول .

طُبعْتُ على ما في غير مُخَيَّر
أريدُ فلا أُعْطى و أُعْطى ولم أُردْ
و أُصرفُ عن فصدى و علمي مُبصرُ
هواي ولو حُيِّرْتُ كنتُ المهْذَه
و عُيِبَ عني ان اس المعيت
و اُعسى وما أُعْصيتُ الا للمعيت

قال الحافظ كان بشار صديقاً لواصل بن عطاء الغزال قبل ان يطهر مذهب
المكروهة وكان بشار مدح واصل بن عطاء و ذكر خطبته التي برع منها الزاهد كاس
على البديهة فقال

نكَلَّفَ القَوْمُ وَالْأَقْوَامُ قَدْ حَمَلُوا
وَحَثَرُوا خُطْباً مَهِيكَ مِنْ حُطْبِ

الآيات

فبقا اطهر بشارعدهمه هتف به **واصل** فقام بدكره وتكلمه وقعد فعن بشاروه

مالي اُشايح عزالا له عُنقُ كَنَقْنِقِ الدَّوْرَ اِنْ وَلِيَّ وَاِنْ مَثَلَا
عُنقُ الرَّيَافَةِ مَالِي وَبَالِكُمْ تُكْفَرُونَ رَجُلًا اَكْمَرُوا رُحَلَا

فلما تنازع عني **واصل** مشهد ما يحاده قل عند ذلك اما لهذا الاعشى الملحدا اما
لهذا المشنف المكشي ما بي معد من يقتله اما والله كولا ان الغيلة سحبة من سجابها
اعاده لدست اليه من معج بضد في خوف منزله على مصعبه او في يوم حفلة ثم كان
لا يتوكل دلت الا عقيلي او سدوسي

وقد **مطيع بن اياس الكندي** فاحسنا ابو عبيد الله المرزباني عن **علي بن**
هارون عن عمه **يحيى بن علي** عن **ابي ايوب المديني** عن **احمد بن ابراهيم الكاتب** قال
احسرتني امر قد دأبت بقتل **مطيع بن اياس** قدائي بها في اول ايام **الرشيد** فافرت
بالرندقة وقرعتها ونامت وقالت هداشي علميه ابي فقتل **الرشيد** نوبتها ورجعها الي
اهلها وكان **محمد بن داود الجراح** في اخبار **مطيع بن اياس** انه كان مرمي
بالرندقة روى انه لما حصرته الوفاة احباط به اهل بيته فاقبلوا يقولون له قل يا
مطيع لا اله الا الله فلا يقول حتى صارت نفسه في ثغرة نحره تنفس ثم اهوى الى الكلام
فقالوا له قل لا اله الا الله فتكلم كلاما ضعيفا فتستعوا له فاذا هو يقول

لهف نفسي على الزمان وفي آي زمان دَهْنِي الزمان
حين جاء الرسع واستعمل الصد ع وضرب لطلاء والرَّحان

قال **المرزباني** وهذا الحديث برويه **الهيثم بن علي** ليحيى بن زياد . . . وقد
يحيى بن زياد فهو يحيى بن زياد بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الممدان بن الدين الحارثي
الكوفي وزياد بن عبيد الله هو جد **ابي العباس السفاح** و يكتفي يحيى اذ الفصل وكان
مرف الزنديق وكانوا اذا وضعوا السند نظروا قالوا هو طرف من الزنديق يعنون يحيى
لانته كان طريقا وهذا المعنى قصد **ابونواس** بقوله :

نيه مُنْزِرٌ و طرفٌ زنديق

قال **الصولي** وإنما قال ذلك لأن الزنديق لا يدع شيئا ولا يمتنع عما يدعي اليه

فسيه إلى الطرف لمساعدته على كل شيء وفلة حلاوه .. وروى أنه قيل لحبيس زياد وهو بجود نفسه قل لا إله إلا الله فقال :

لم يسق إلا القرط والخلاجل

ثم أعمى عليه فلما أفاق أعيد عليه القول فقال :

ومازل تظلي به المراحيل

و أما صالح بن عبد القدوس فكان متطاهراً بمذاهب الثبوتة و يقال إن

أبا الهذيل العلاف باطره فقطعه ثم قال له على أي شيء تعزم يا صالح فقال استعصر الله

واقرب بالأئمة فقال أبو الهذيل فبهما لا تخرب لأم لك .. وروى ابن أبي الهذيل

ناصره في مسئلة مشهوره في الاعتراح الذي ادعوه من المؤمنين والظلمة و قام عليه الحق

فانقطع وانشأ يقول

أما الهذيل هداك الله يا رجل فأت حقا لعمرى فعصل حذل

و روى أنه رأى يصلي صلاة ناقة الركوع والتجود ف قيل له ما هذا و مدهت

معروف قال سنه اسند و عادة الحسد وسلامة الأهل والولد .. و يقال أنه لما أراد

المهدي قتله على الربدقة رمى إليه بكتاب قال له قرأ هذا فان و معروف كتب الربدقة

قال صالح او يعرفه انت يا امر المؤمنين إذا قرأته قال لا فان افتقتلي عني ما لا تعرف

قال فأتى اعرفه قال صالح فقد عرفته ولست برديق وكذلك اقرأه راس برديق .

و ذكر محمد بن يزيد المبرد قال ذكر بعض الزو أن صالح لما بو طر فسا قدى به

من الربدقة بحصرة المهدي قال له المهدي : لست تقادر في حصك يا انت عليه

رب سرر كتمته فكنتي احرس أوئسى بساني حبل

ولو أتى اندت للباس عني لم بكر لي في عر حسبي كد

قال صالح فأتى ابوب و أرجع فقال له ههههه لست القادر

والشيخ لا يترك عاداته حتى توارى في قري رفسه

إذا ارعوى عاوده جهله كدى الصنا عاد الى نكه

ثم قدم فقل و يقال إاقه صلبه على الجسر ببغداد . . .

و اما علي بن الخليل فقد ذكر محمد بن داود قال كان علي بن الحليل وهو مولى

يزيد بن يزيد الشيباني ويكنى أبا الحسن وهو كوفي منهم الربدقة فطلبه الرشيد عند

قتله الرّ نادقة وسترطو بلا ثمّ فصد الرقة وده الرشيد فمدحه ومدح الفضل بن الربيع ..
 روى أنّه لما قعد الرشيد للمظالم بالرقة حضر شيخ حسن الهيئة والخصب معه قصيدة
 فأشار بها فأمر الرشيد بأخذها منه فقال يا أمير المؤمنين أيا حسن قراءة لها من عبرى
 فاذن لى فى قراءتها ففعل فقال إني شيخ كبير ولا آمن الاضطراب اذا قمت فان رأيت
 ان تاذن لى فى الجلوس فعلت فقال له اجلس فجلس ثمّ انشأ يقول
 يا خير من وخذت بار حله
 نجب لركاب بهمهمه جلس
 ابي آخرالايام حيث يقول
 والله يعلم فنى مرتبه
 ما إن آضعت اقامة الخمس
 فقال له هارون من انت ؟ قد علي بن الخليل الذى يقال أنّه رديق فل انت
 من وكتب الى حمدويه ألا يعرض له ...

۳۴

کتاب

آثار الباقية عن القرون الخالية^(۱)

تأليف

ابوریحان بیرونی^(۲)

(۳ ذی الحجة سنة ۳۶۲-۲ رجب سنة ۴۴۰ هـ . ق .)

ص ۲۳ (در قسمت ۳ القول على مائتة التواريخ و اختلاف الأمم فيها)

و عند كل واحد من أصحاب هرقليون و أصحاب ابن ديصان ايجيد و بحال بعضه بعض

(۱) بیرونی کتاب آثار الباقية در حدود سنة ۳۹۰ هـ . ق . بام شمس المعالی قابوس بن
 وشمیر تألیف نموده است و این کتاب را علامه مشرق ادوارد ساخانو E Sachau در سنة
 ۱۸۷۸ م . در لیبزیک بطبع رسانیده است و سنی در سنة ۱۹۲۳ م . در همان جا . طبع آن تجدید
 گردیده در ایستاد طبع سنة ۱۹۲۳ م . نقل گردیده و علامه حصاری نسخ اساس طبع مرور
 بر ای بابا بن نسخه بدلهای بر نگارفته است .

(۲) ابوریحان محمد بن احمد البیرونی الخوارزمی مسوف و ریاضی مشهور در ۳ ذی الحجة
 سنة ۳۶۲ هـ . ق . در خوارزم متولد گردیده است و در ۲ رجب سنة ۴۴۰ هـ . ق . در غزنه وفات کرده

هذه الأناجيل، ولا أصحاب مائى انجيل على حدّ قَر شتم على خلاف ما عليه النصارى من أوله إلى آخره، أولئك يدينون بما فيه وبرّ عمون آتاه هو الصحيح وأن مقتضاه هو ما كان عليه المسيح وحياته وإنّ غيره باطل، وأصحابه كاذبون على المسيح وله سحرة تُسمى انجيل السبعين، ويُنسب إلى بلاس في صدره أنّ سلام بن عبد الله (١) بن سلام قد كتبه من لسان سلمان الفارسي، ومن نظر فيه لم يجد عليه افتخاره والنصارى وغيرهم ينكرونه ولا يوجد من الأناجيل إذن من كتب الأنبياء ما يعتمد عليه.

من ٦٧ - ٦٨ (٢) :

وهذه الأخبار كلها في كتاب الشيعة مقصور على الصوم والعجب من ساداتنا عترة الرسول عليه وعليهم السلام أنهم صاروا يصومون (٣) إلى ذلك، يقبلونه تأليفاً لقلوب جمهور المتوسّمين (٤) تشييعهم ولا يقتضون (٥) أنّ جدّهم أمير المؤمنين في إعراضه عن ستمائة الصّائين (٦) المعاصين بقوله ما كنت متخذاً لمضلين عمداً، فقام ما روى عن الصادق أنّه قال: إذا رأيت هلال رجب فعدّ تسعة وخمسين يوماً ثمّ صمّ يوماً رَوّاه عنه أنّه قال: إذا رأيت هلال شهر رمضان لرؤيته فعدّ ثلثمائة وأربعة وخمسين يوماً ثمّ صمّ (٧) في المقابل فإنّ الله تعالى خلق السنة ثلثمائة وستين يوماً يستثنى منها ستة أيّام فيها خلق السموات والأرض فليست في العدد فلو صحّت الرواية عنه لكان إخباره عن ذلك على أنّه أكثر في الوجود في بقعة واحدة ولا مطرد في جميع المقاع كما ذكرنا

(١) R. « بن عبدالله » را ندارد (٢) بیرونی در قسمت « القوم على كِبْيَاب الشهور التي نستعمل في التواريخ المتقدمة » پس از بحث مفصل در موضوع مربوط و بتدوین ماه بامحاسبه و بنا بر رؤیت هلال و دیگر گفته یعمر ص. « صوموا برؤیته و افطروا لرؤیته » و بحث بسیار کافی در آن و ذکر روایینی که از امیرالمؤمنین علیه السلام و روایتی که از امام جعفر الصادق درماتر ماه رمضان شده است بطلان فوق میبرد. (٣) R. « يصومون » . (٤) R. « المؤمنین » (٥) R. « یقتنون » . (٦) L. « الصّائین » را ندارد. (٧) R. « ار « وما رَوّوا عنه » تا « ثمّ صمّ » را ندارد.

وأما تعليل الآتام التثنية بهذه العلة فتعليل زكك^(١) نكتب الرواية وسطر^(٢) له صحتها. وقد قرأت فيما قرأت من الأخبار أن أبا حفص محمد بن سليمان عامل الكوفة من جهة المنصور حس^(٣) عبد الكريم بن أبي العوجاء وهو خن عن بن زائدة وكان من المانوية فكثرت بعده بمدينة لا سلام وانحوا على المنصور حتى كتب إلى محمداً بالكفا عنه وكان عبد الكريم يتوقع ورود الكتاب في معناه فقال لأبي الجبار وكان منقطعاً إليه أن أخبرني الأمر ثلاثة آتام وله مائة ألف درهم فأعلم أبو الجبار محمداً فقال ذكر تنيه وقد كنت سبته فاداً بصرفت من الحممة فأذكر به فلما بصرف دكره آتام فدعاه فأمر بضرب عنقه فلما أبغى أنه مقتول قال أما والله لئن فلتعموي لقد وصعت أربعة آلاف حدث^(٤) أحرمت فيها الحلال وأحل بها الحرام ولقد فطرتكم في يوم صومكم وصومكم في يوم فطركم ثم ضربت عنقه وورد الكتاب في معناه بعده وما أحق هذا الرجل الملحدين بكون موتو^(٥) في هذا التأويل الركبك الذي هو الله وأصله. وقد جرى سني وبن أهر هذه العروة كلام في الخبر المسند فالزمته أمثال هذه اللوام المذكورة فاطهر في آخر^(٦) الأمر أن ذلك من موحيات الثقة وبيها بين الشريعة وتواضعها بون فقلت له عافاك الله وهل خاطبت الله ورسوله إلا بالدقة المتعدون بها بين العرب وإنما بينك وبين لغة العرب بون^(٧) أعدد انت من علم الشريعة بعلم ودعها^(٨) وأرجع إلى علماء الهيئة فهم سريهم بحالهم في تسمية شهر رمضان ابدأ ويرعمون أن الملك والتير من لا يميّز ان^(٩) شهر رمضان من الشهور فيخصاه^(١٠) سرعة في حركاها أو نطأ فيها كما ينصّه المسلمون بالقيام ولكن الكلام مع المصّر عبداً والمتطلي^(١١) جهلاً غير مجدر على القاصد والمقصود شيئاً.

ص ١١٨ | در قسمت القول على استخراج التواريخ بعضها من بعض ونو ربح

(١) Mss. « و نصير » (٢) R. « الآخر » (٣) P. « ودعاهم » R. « و »

دعاهم L. « ودعاه » (٤) Mss. « منير » (٥) Mss. « انتصه »

(٦) Mss. « والمتطلي »

الملوك وُمدد ملوكهم^(١) على اختلاف الاقوال^(٢)]

فلترك^(٣) جميعها وادّخدا في تصحيحها من كتاب ماني المعروف بالشابورقان اذ هو من بين كتب الفرس معول على عقب خروج اردشير و ماني يقن يدين تحريم الكذب و ليس بحاجة الى افعال التاريخ فنقول انه قال في هذا الكتاب في باب محي الرسول انه ولد ببابل في سنة خمسمائة و سبع و عشرين من تاريخ منجمي بابل يعني تاريخ الاسكندر و لاربعة سنين حدوث من ملك آذربان^(٤) الملك و اطر انه اردوان الاحبر و رعم في هذا الباب ان الوحي اتاه وهو ابن ثلث عشرة سنة و ذلك في سنة خمسمائة و سبع و ثلاثين من تاريخ منجمي بابل و ستمين حلنا من سمي اردشير مدث الملوك فنص بذلك على ان المدة التي بين الاسكندر و اردشير هي خمسمائة و سبع و ثلاثون سنة و ان المدة التي بين اردشير و ملك يزدجرد اربعمائة و ست سنين وهذا هو الصحيح لما حوّد لشهادة كتاب مغلدي^(٥) يدان به . .

ص ١٢١ (در قسمت ٥ اسماء الملوك - التأسيسية على حسب ما يقتضيه الجداول

الاول ٥)

در مقابل بهرام بن هرمز نوشته شده است : « قائل ماني » .

ص ٢٠٧ - ٢٠٩ (در قسمت « القول على تواريخ المقتنين و أهمهم المحدوعين

عليهم لعنة رب العالمين ») .

و يعود الآن فنقول ان الفرس كانوا يدينون بما اوردته زرادشت من المجسوسية لا يشرقون فيها ولا يحتلّون الى ارتفاع عيسى و تفرّق تلامذته في الاقطار للدّعوة و انهم لما تفرّقوا في البلاد وقع بعضهم الى بلاد الفرس و كان ابن ديسان و مرقيون يقن استجدا و سمعا كلام عيسى واحدا منه طرفاً و مماسمعا من جهة زرادشت طرفاً

(١) L. « ومنتت منكمهم » corrigiert in « وندد ملوكهم » .

(٢) R. « فلتترك » P. « فترك » .

(٣) R. « آذربان » P. « آذربان » .

(٤) R P. « مغلدي » L. « مغلدي » .

واستنبط كل واحد من كلا القولين مذهب يتضمن القول تقدم الاصين و أخرج كل واحد منها ابجلاسه الى المسيح وكتب ماعدا وزعم ابن ديسان أن نور الله قد حل قلبه ولكن الخلاف لم يلبس بحيث نُخرجهما و أصحاهما من حمله لتصدي ولم يكن انجيلاهما من بنين في جميع لاسباب لاجل التصدي بل زيادات ونقصان وقع فيهما والله اعلم.

ثم جاء من بعدهما ماني تلميذ فادرون وكان عرف مذهب المحوس والتصدي والتبوية فنبأ وزعم في أول كتابه الموسوم بالشابورقان وهو الذي آله لشابورين اردشير أن الخدمة والأعمال هي (١) التي لم يرل رسل الله تأتي بها في زمن دون زمن فكان محسبهم (٢) في عصر الفرون على يدى الرسول الذى هو المدي الى بلاد الهند وفي بعضها على يدى زرداشت الى ارض فارس وفي بعضها على يدى عيسى الى ارض المغرب ثم نزل هذا الوحي وجاءت هذه النبوة في هذا القرن الاخير على يدى انا ماني رسول آله الحق الى ارض بابل ، وذكر في احمله الذى وضعه على حروف الابد الاثني والعشرين حرفا أنه الفارقليط الذى بشر به المسيح وأنه جاء ثم النبيين و أخبر عن كون العالم وهيئته بما يصاد نتائج البراهين والدلالات ودعا الى ملك عوالم النور والانسان القديم وروح الحياة وقال بعدم النور والظلمة وأرأيتهما وحرم دبح الحيوان وايلاموايداء النار والماء والتبات على ابدع وجه وشرع نواميس يقرضها الصديقون وهم ابرار التبوية ورعا دهم على انفسهم من ايثار لمسكنه وبيع الحرص والشهوة ورخص الذنوب والزهد فيها ومواصلة الصوم والتصديق بما أمكن وتحريم اقتناء شئ في حلافت يوم واحد وبس سنة وترك التعدد ادامة التطواف (٣) في الدنيا للدعوة والارشاد ورسوما آخر بعرضها على السامعين اعنى اتباعهم والمستجيبين لهم من المحتلطين بالاسباب الذنوبية من التصديق بعشر الملك وصوم سبع العمر والاقتصر

(١) Mss. « هي » را ندارد

(٢) R. « محسبهم » .

(٣) P. « التطواف » L. « الطواف » R. « التطوف » .

على امرأته واحدة، ومواساة الصديقين وراحة عليهم، ويحكى عنه أنه حلل قضاء الشهوة في الفلمان أن أحتاجت على الإنسان ويستشهد على ذلك باختصاص كل واحد من المديّة بحادم بحدّته أمرّد (١) أجرد (١) غير أنني لم أجده فيما وقعت عليه من كتبه ذكرًا لما يشبه ذلك من سرته تدلّ على خلاف ما حكى، وكانت ولادته ماضي بابل في قرية ناعى مرديو من بهر كوئى الاعلى على ما حكاه في كتاب الشاربوقان في باب محي الرسول في سنة خمس مائه وسمع وعشرين من سنى منجمى بابل معنى تاريخ الاسكندر لأربع سنين خلون من سنى ادرنان الملك. وجاء لوحى وهو ابن ثلث عشره سنة في سنة خمس مائه وتسع وثلاثين من سنى منجمى بابل ولستين حلت من سنى اردشير ملك الملوك وقد استحب هذا الفصل فيما تقدم مُدّة مثل الاشكائيّة وملوك (٢) الطوائف، واسم ماضي عبدالتصرى على ما ذكره يحيى بن النعمان التصرانى في كتابه على المحوس قوريقوس بن فقي، ولما ظهر كثر مصدّقه وانداعه وآلف كتباً كثيرة كما نبهه والشاربوقان وكتر الاحياء وسفر الجبابة وسفر الاسفار ومقالات كثيرة. زعم فيها أنه سخطاً رمز به المسيح، ولم يزل أمره يزداد آدم اردشير وابنه ساور وهرمز اسه الى أن ملك بهرام بن هرمز فطلبه حتى وحده وقال أن هذا حرج داعياً الى محرم العالم فالواجب أن يبدأ بتحرير نفسه قبل أن ينتهي لشئ من مراده ولمشهور من حاله أنه قتله وسلخ جلده وحشاه نساو وألقاه من باب مدينة جنه يسابور يعرف الى زمانها هدايات ماضي وقتل حلقاً ممّن استجاب له، وقد حكى جبرائيل بن نوح التصرانى في حوايه عن ردّ يزداد فبخت على التصرى أن لا يحدث الامدة ماضي كتاباً يحرمه عن مسنّه وانه حبس بسبب قرابة للملك كان زعم أن به شيطان و وعد شفاء فلم يقدر عليه فحملت القيود في رجليه والحوامع في يديه حتى مات في الحبس فمص رأسه بباب السراي وطرح حت حشته في المدرّجة تنكيلا وتمنيلا

(١) L. : «أجرد»، P. : «أجر»، R. : «جرد» .

(٢) Mas. : «الاشكائيّة والطوائف» .

به ، و بقي من مُتحييه قديا منسوبة اليه مُتفرقة الديار لا يكاد يجمعهم موضع واحد في بلاد الاسلام الا الفرقة التي سمرقند المعروفة بالصائين فاما خارج دار الاسلام فن اكثر الاثر الشرقية و اهل الصين والتبت و بعض الهند على دنه ومدهيه وهم في امره على قولين فرقة تقول انه لم يكن لمسي مُعجزة و تحكي عنه انه اخبر بارتفاع الآيات عند مُضي المسيح واصحابه و اخرى ترُعم انه كان دآيات ومعجزات وان ساجور الملث آمن به حين رفعه مع نفسه الى السماء و وقد سمها بين الارض في الهواء و اداه بذلك الاُعووة قالوا و انه كان يصعد من بين اصحابه الى السماء فيمكث فيها اتما ثم ينزل اليهم ، و سمعت الاصهد مرزبان بن رستم يحكي ان ساجور اخراجه عن مملكته اخداً بما سُمه لهم نرا دشت من هي المنتئين عن الارض و شرط عليه ان لا يرجع فغاب الى لهند والصين والتبت ودعا هناك ثم رجع فحشد اخذه بهرام و قتله لانه نقض الشرطة و اباح الدّم .

ص ٢٣٧ (در قسمت « القور على ما لاهل خوارزم في نهو رعم من مثل ذلك »)

فقد آقر الجن و الشياطين حلّ العالسة و العماء كارسطوطليس في وضعه اناهم بالهوائية والتربة و سميت لهم بالاناس و كمثل يحيى النحوي في افرايه بها و كمره في وضعه لها انهم حبات الانفس المتردة بعد اتصالها من احسبها المتنوعة عن وصولها الى ما هي منه بعدد ما معرفة الحققة و استعصم الحيور و لا اطق ما هي في كتبه الا مشيراً الى مثل ذلك وان كاس اشاراته بالخط و عبارات و كيفية

ص ٣٣١ .

واقا الحراية فتوَّخَّهم الى القطب الجنوبي والصدئة الى قطب الشمال و اُطن ان المانية يتوَّخَّهم الى هذا القطب ايضاً لانه عندهم وسط قُته السماء و ارفع موضع فيها ولكني و حدث صاحب كتاب الباء (١) و هو من حنتهم و البداعة ايهم يعيب اهل الاديان الثلاثة بالتوجه الى سمت دون آخر في حلة ما نُكتر عليهم و كانه نُشر الى استغناء المصلّى لله عن التوجه الى قبلة .

٣٥

رسالة

افراد الشمال في أمر الظلال (١)

تأليف

ابو ريعان بيروني

ص ٩٧ :

و اما ما قيل لعالم والمتعلم ان طُلَّ الاستواء كلما راد عليك اصعاً من ناحية سات عشر العليا فقد ارتفع مائة و عشرون فرسحا وكلما زاد في ناحية سهل السفلى اصبح فقد انحدر فيها مثل ذلك فما اطمه الا صادرا عن بعض الممائية الدس يعتقدون في الشمال ارتفاعاً وفي الجنوب انحطاطاً و فساداً .

ص ١٧٥ (در * باب الخامس والعشرون * في حكاية آراء الائمة في اوقات الصلوة و ما يضطر اليه في تحقيقها *)

وصوات الائمة (٢) الصديقيين سمع اولها صلوة العمود في نصف النهار سبع وثلاثون ركعة و في اليوم الاثنى عشر بمقاصد ركعتين ثم العصر احدى وعشرون ركعة ثم العتمة خمسة وعشرون ركعة ثم نصف ساعه من الليل مثلها ثم نصف الليل ثلاثون ركعة ثم الفجر خمسون ركعة ثم البشير في آخر الليل واول انهار ستة وعشرون ركعة والسماعون منهم المشعلون بالديبا يصلون اربع صلوات هي الظهر والعشاء والعصر وطلوع الشمس .

(١) در مسر رسائل البيروني در سنة ١٩٤٨ م . در حيدر آباد كن ، در «عطية جمعية دائرة المعارف العثمانية» مطبع رسمه است . (٢) طاهر محرف «الامة» و «الامة» است

رسالة للميرني^(۱)

فی فهرست

کتاب محمد بن زکریاء الرازی

ص ۱ - ۴ :

ذکرت - لازلت (۲) ذاکراً و به مد کوراً - نیک تشوقت الی الاحاطة برمان
 محمد بن زکریاء بن یحیی الرازی و الاطلاع علی کمیة کتبه التي عملها و اسمائها لتتصرف
 بذلك الی طلبها ... و لولا احترامی لک لما فعلته لعمایه من اکتساب النقصاء من محلیه
 وطنهم انی من شیعتہ و متمن اسوی بینہم یتأذی بالاجتهاد الی صوابه و بین ما یؤمیلہ الیه
 هواه و فرط نعصه حتی یفتصح فیہ بارتکابه و لا یقتصر می القساره فی باب الذبانه بالاهمال
 و الاعراض و الاعمال دون الاشتغال بالقدح فیها « روح السوء و افاعیل الشدطین حتی
 یحملہ دلت علی الا رشاد الی کتب مادی و اصحابه کیداً بلاذیان و الاسلام من بینہا
 و یوجد مصداق قولی فی آخر کتابه فی التواء حین یتحجف - و لیسعه غیر لائق - لعضلاء
 و الدبراء و قد کان فی نسخه منها یلوث (۳) حاطره و لسانه و قلبه مما شتره لما قل عنه

(۱) چنانکه از مقدمه این رساله برمی آید به درخواستی که درباره زمان محمد زکریای رازی
 و کتابهای او از فیرونی شده است تألیف گردیده و قسمتی از آن را که مربوط با جابر فیرونی و تأسیسات
 خود اوست، با حائو در مقدمه ای که بر آثار الباقیه نوشته است (ص ۳۸-۴۸) بطبع رسانیده و
 سپس پول کراوس (Paul Kraus) رساله مربوط را در سنه ۱۹۳۶ م. در پاریس در
 ۵۶ صفحه، طبع و نشر کرده. در اینجا از طبع پول کراوس نقل گردیده است و علائم اختصاری
 قراردادی او برای سادیس نسخه بدیها نیز نگار رفته و هر جا آنچه در مقدمه آثار الباقیه طبع شده
 اختلاف داشته است در حاشیه تذکره داده شده. (۲) زلب، کده، علی الهامش، و می التمس، « رایت ».
 (۳) یلوث، سخ، « لایوث » مقدمه آثار الباقیه، « لایوث »

ولا يلتفت إليه إذ لا يكسبه (١) سعيه في الدب الامتقاً. فلا تزال ترى من لا سوى لقدمه
 قرأنا يقول «قد افسد الرازي على الناس اموالهم و آبدانهم و ادبائهم» وهو صادق في
 العاشية الاولى وفي اكثر الاخرى ولذلك تمتد مرادته في بواسطة . وانا مع وراء
 من اتسعه فيما يفسد المال - على حتى (٢) المعنى (٣) وغيره . للاستشفاء فلا ترى نفسى
 منه - ثم ارجع من بوائقه (٤) في العاشية (٥) الاخرى . وذاك انى طالعت كتابه في العلم
 الالهى وهو سدى (٦) فيه بالدلالة على كتب مانى وخاصة كتبه الموسوم سفر الاسرار
 ففرغنى السمة كما يقر (٧) العبيص والمصقر في الكمياء غيرى فحررتنى الحداثة بل حماء
 الحقيقة على طلب تلك الاسرار من معارفى في البلدان والاقطار و بقيت فى قباريح
 لشوق يتفأ واربعين سنة الى ان قصدى بخوارزم برسد (٨) من همدان متوسل مكتب
 وجده من جهة فضل بن سهلان وعرفنى بحبيها (٩) وفيها مصحف قد اشتمل من كتب
 المانوية على فرقاطيا (١٠) و سفر الجابرة و كنز الاحياء و صبح اليقين (١١) و
 التأسيس و الانجيل و الشاورقان وعدة رسائل لمانى وفي حملتها طلبتني سفر الاسرار
 ففشيتني له من المرح ما يفتنى الطمان من رؤية السراب (١٢) ومن الترح فى عفاء ما يصيبه
 من الحيرة (١٣) فى مأتاه (١٤) ووجدت الله تعالى صادق فى قوله «و من لم يجعل الله له

- (١) در مقدمه آثار الباقية : « لا يكسب » (٢) على حتى ، سح : « على حتى » . (٣) در مقدمه
 آثار الباقية : « الف » . (٤) ثم ارجع من بوائقه ، سح : « لم ارجع من بوائقه » در مقدمه آثار الباقية :
 « لم ارجع من بوائقه » . (٥) العاشية ، سح و مقدمه آثار الباقية : « حنة » (٦) يسادى ، سح :
 « سادى » وعلى الهامش : « ساوى » . (٧) فقر ، سح : « بقير » (٨) بريد ، سح : « بريد » در مقدمه
 آثار الباقية : « بخد » . (٩) حبيها ، سح : « حبيها » در مقدمه آثار الباقية : « حبيها »
 (١٠) فرقاطيا ، سح : « فرقاطيا » (١١) در مقدمه آثار الباقية : « صبح اليقين »
 (١٢) السراب ، سح و مقدمه آثار الباقية : « السراب » . (١٣) در مقدمه آثار الباقية : « الحيرة » .
 (١٤) در مقدمه آثار الباقية : « مأتاه » .

نوراً قماله من نور» (۱) ثُمَّ اختصرتُ مافى ذلك (۲) السَّفر من الهديان المحب والهجور
المحبس ليطالعه مؤدوف (۳) بآفتى ويستعجل لثماء منها كعملى .
ص ۱۸ (در قسمت کتابهای محمد زکریاء در آلهیات)
۱۴۰ (د) الرّد علی سیمس (۴) الثنوی

۳۷

تحقیق ما الیهند

من مقولة مقبولة فی العقل أو مرذولة (۵)

تألیف

ابوریحان بیرونی (۶)

ص ۴ :

فما وجدتُ من اصحاب كتب المقالات أحدا قصد الحكاية المجردة من غير ميل
ولا مداينة سوى أبي العباس الأيرانشهری . إذ لم يكن من جميع الأديان فى شيء بل

(۱) سورة التور آية ۴۰ .

(۲) ذلك ، سبع ومقدمة آثار الباقية : « تلك » .

(۳) در مقدمه آثار الباقية : « مؤدوف » .

(۴) علامه محقق سید حسن تقی زاده معتقد است که این شخص همان سیمس دانشمند هندی است .

(۵) این کتاب را علامه مستشرق ادوارد ساخاؤ E. Sachau در سنة ۱۸۸۷ م در لندن

طبع و نشر کرده است و سپس در سنة ۱۹۲۵ م . در لایپزیک Leipzig طبع آ - تجدید گردیده

و همین مستشرق نوشته است که کتاب مزبور بعد از سنة ۱۰۴۰ م . (۴۲۱-۴۲۲ ه . ق .) تألیف

شده . در اینجا از طبع ۱۹۲۵ م . نقل گردیده است و علائم اختصاری نسخ اساس طبع مزبور برای

مبایندن نسخه بدنها نیز بکار رفته .

منعروا بمخترع له يدعوا اليه ولقد احسن في حكاية ما عليه اليهود والتصارى وما ينصتونه
التورية والانجيل و بالغ في ذكر المذوبة و ما في كتبهم من حمر المذنب لمنقرضة و
 حين بلغ فرقة الهدى و **الشمسية** صاف سهمه عن الهدى وطاش في آجره الى كتاب **زرقان**
 و نقل ما فيه الى كتبه و ما لم يعمل منه فكانه مسموع من عوامها من الطائفتين
 ص ١٨ - ١٩ (در قسمت ٢ في ذكر اعتقادهم في الله سبحانه) .

وهكدي اسم الآتوه والموتوه فالاسلام لا يسميهم بها اد الولد والاب في العربية
 متقاربا المعنى وما وراء الولد من الوالد بن و لولادة معنى عن معاني الربوبية و ما عدا
 لغة العرب يتسم لذلك جدا حتى تكون المحاضرة فيها بالاب قرية من المخططة بالسند
 و قد علم ما عليه التصارى من ذلك حتى ان من لا يقول بالاب والابن فهو خارج عن
 حجة ملتهم والاب يرجع الى عيسى بمعنى الاحتصاص والآثرة وليس يقصر عليه بل
 يعدوه الى غيره فهو الذى يأمر تلاميذه في الدعاء بان يقولوا يا انا الذى فى السماء و
 يخبرهم في معنى نعمه اليهم بالله داهب الى امه واسمه و يفتر ذلك بقوله في اكثر
 كلامه عن نفسه انه ابن البشر وليست التصارى على هذا وحده ولكن لليهود تشر كها
 فان في سفر الملوك ان الله تعالى عرى داود على انه لمولود له من امرأة اوريا ووعده
 منها انما يتبناه ودا جارب للتبني بالعبرى ان يكون سليمان ابنه جارب ان يكون المتبني ابا
 والمناينة تشبه التصارى من اهل الكتاب و صاحبهم ماى يقول في هذا المعنى في كتاب
كنز الاحياء ان الحمود الميريس يسمون اباكارا وعدري وآباء وأمهات و ابناء و خوة
 و احوال لما جرى به الرسم في كتب الرسم وليس في بلدة سرور ذكر ولا انثى ولا اعشاء
 سفاد و كلهم حيدون للاجساد الحية ولا ابدان الالهوت لا يحتلعون بضعف و قوة ولا طول
 وقصر ولا صورة ومنظر كالسرج المتشابهة المسرجة من سراج واحد مواد اغذيتهم واحدة
 و انما سبب تلك التسمية تعالى (١) المملكتين فالسببية المظلمة لما بهضت من غورها و
 رأتها الملكوت العالية الثيرة راواجا ذكرا و انا صورت ابناءها الطاعتين الى الحرب من

(١) S « نفاى » يا « تعالى » يا « نفاى » يا « تعالى » يا « نفاى »

طهر بغير كدالٲ ققامت (١) كد حس باراء حنسه . والحواس من الهند باون هذه
الأوصاف و عوامهم و كد من كان فى وروع النحنة بفرضون فى اطلاقها

ص ٢٣ (درقسمت : فى سبب الفعل و تعلق النفس بالمادة)

ثم تختلف العسره عندهم فى الماعى كما ن كراما ففقد فى فشن بران ان المادة
أصل العالم و فعلها فيه بالظاع على مثال فعل المدر للشجرة ، الطماع من عرقص و اختبر
و كتر يد الريح للماء من عرقص لغير الهبوب ، ثم لفعل الارادى لشش و هذه اشارة
منه الى الحى الذى يعلو المادة و به تصير المادة فاعلة تسمى له سعى الصديق بصديقه من
غير طمع ، و قد بنى عليه مائى قوله .

ص ٢٧ (درقسمت : فى حال الارواح و نرددها بالناسخ فى العالم) .

و كان مائى نعى من ايران شهر قد حل ارض الهند و نقل الناسخ منهم الى فحتله
وقا فى سفر الاسرار ان الحواريين لما علموا ان النفوس لاتموت و أنها فى الترديد
منقلبة الى شبه كد صورة هى لابسة لها و ذاتة فجبلت فيها و مثال كد صورة افرغت فى
خوفها سألوا المسيح عن عابسة النفوس التى لم تقبل الحق و لم تعرف اصل كونها فقل
اى نفس صعبة لم تقبل قرائنها من الحق فهى هالكة لاراحة لها و عنى بهلاكها عذابها
لا تلاشيها فانه قال ايضا قد ظن الديبانية ان عروح نفس الحيرة و نصفتها هو فى جمعة
البشر و لم يعلموا عدارة الجمعة النفس و منعها اياها عن العروج و أنها بها حبس و عذاب
مؤلم و لو كانت صورة لشه هذه حقا لم يدعها خالقها ان تلى و تحدث فيها المصرة و لم
يحوجها الى التناسل بالتطف فى الارحام .

ص ٥٣ (درقسمت : فى مبدأ عدة الأصنام و كيفية المنصوبات)

معلوم ان الطماع العائى بارع الى المحسوس بافرعن المعقول الذى لا يعقله الا
العالمون الموصوفون فى كد زمن و مكان بالقلّة و لسكونه الى المثال عدل كثير من أهل
المل الى التصوير فى الكتب و الهياكل كاليهود و النصارى ثم لمناتة خاصة ..

ص ٥٩ (ابصار در قسمت « في مبدأ عبادته الاصلية و كيفية المنصوبات »)

وقد كانت اليونانية (١) في العديم يوسطون الاصلان بينهم و بين العلة الاولى و بعدونها بسماء الخواكب والحواهر العاليه اذ لم يصموا العلة الاولى بشي من الایجاب بل بسلب الاحساد تفصيلا بها و تنزيها فكيف (٢) ان يقصودها للمعادة و لما نقلت العرب من الشام اصناما الى ارضهم عندوها كذلك ليقربوهم الى الله زلمي (٣) وهذا افلاطون يقول في المقالة الرابعة من كتاب النوايس واجب على من اعطى الكرامات الثقة ان ينصب لسر الآلهة والتسكينات ولا يرأس (٤) اصنام خاصة للآلهة الابوتة ثم الكرامات التي للآباء اذ كانوا احياء فاقسه (٥) اعظم الراجحات على قدر الطاقه ويعنى بسر الدكر على المعنى الخاص وهو ليط بكثير استعماله (٦) فيما بين المنايسة الحربية والثبوتية المنايسة ومتكلمي الهند.

ص ٧٦ (در قسمت « يد » في ذكر كتبهم في سائر (٧) العلوم)

ولهم فنون من العلم احر كثيرة و كتب لاتكاد تحصى ولكني لم احظ بها علما و بودي ان كنت اتمكن من ترجمة كتب پنيچنتر وهو المعروف عندنا بكتاب كليله و دمنه فانه ترد بين الفارسية و الهندية ثم العربية و الفارسية على آلسنة قوه لا يؤمن تعبيرهم انه كعبد الله بن المقفع في زيادته ب برزويه فيه قاصدا تشكيث ضعف العقائد في الدين و كسرهم للتبوة الى مذهب المنايسة و اذا كان متهما فيما زاد لم يحسن عمله فيما نقل .

(١) در اصل مطبوع ، « ايونانية »

(٢) در اصل مطبوع ، « فكيف » .

(٣) رجوع شود بآية ٤ سورة الزمر و حاشي « يقربوهم » در اصل مصوغ ، « ليقربوهم » .

(٤) در حاشية اصل مطبوع ، « براوس » .

(٥) در اصل مطبوع ، « فا »

(٦) در اصل مطبوع ، « است » .

(٧) در اصل مطبوع ، « سائر » .

ص ١٣٢ (در قسمت * في صورة السماء والأرض عند المنحصرين منهم *) .

ثم جاء طائفة أخرى من جهة الرودقة أصحاب ماني كابر المقنع و كعبد الكرم
 ابن أبي العوجاء و أمثالهم فسلكوا صفات الغرائف في الواحد الأول من جهة التعبد والتجوير
 و أمالوهم إلى التشييق و زينوا عندهم سير ماني حتى اعتصموا بحبله و هو رجل غير مقتصر
 بجهلانه في مذهبه دون الكلام في هيئة لعالمه ، بمن عن تمويهااته و انتشار ذلك في الآسنة
 و انصاف إلى ما تقدم من المكابدة اليهودية مصدر أي منسوب إلى الاسلام سبحانه الله عن مثله .

ص ١٩١ (در قسمت * في خواص الحركات الاربعة و ذكر كل المنتظر في

آخر رابعها *) .

و أم في كالجوك قال الشر يزاد إلى ان يمحض في آخرة بماء الخير أصلا
 و ذلك وقت هلاك مكنى الأرض و عود التسلسل من اجتماع المستقرين في أجيال والمخضفين
 في المعارف للعبادة هذين من شياطين الانس الأشرار و لهذا سمي ذلك الوقت كرىناجوك
 أي الفراغ من الأعمال للذهاب و في حبر شوفك دقله الزهرة من براهم ان الله تعالى
 اسمعه قوله اذا دخل كالجوك ارسلت بدهودن بن شدهودن الصالح لبث الخرف في الخلق
 فيستد المحقرة المعترون اليه ما ارد و يذهب قدر الراهمة من حسنة حتى يحترى
 عليهم شودر حادهم و يقاسمهم و جدال لهات و الاعطية و ينصرف همم الناس إلى الجمع
 من الجرام و لا تدار لا يبالون باجتراح السيئات فيها والآثم و اورد هم ذلك إلى عصيان
 الأصغر اكبرهم و الاولاد آباءهم و الخدم مواليتهم و اورد هم و يتهاجر الألوان حتى تفسد
 الآساب و تطفئ الطيفات الأربع و تكثر الأديان و المذهب و الكتب المعمولة فيها كثرة
 يتفرق [ق] بها الجمهر المجتمع قبله على امر واحد اشخاصا افرادا و يهدم الديوهرات و
 يحرب المدارس و يرتفع العدل حتى لا يعرف الملوك عرا ظلم و الهضم و الاخذ و القسمة كأنهم
 يأكلون الناس اكلا معترس بالآمال الطوال غير معتبرين بقاصر الأعمار بحسب الأوزار
 و استيلاء الأوبية بقدر فساد التية و زعموا ان أكثر الحكم فيه على التجوم تخلف و تكذب
 فأحد ذلك ماني و قل اعلموا ان امور العالم قد تبدلت و تغيرت و كذلك الكهانة قد

تغيرت لتعبر اسفيرات السماء اى افلاكها ولايتها للكائنات من معرفة النجوم في دائرتها
ما كان بتهيأ لآبائهم و لكنهم يصلون بالخدع وما شفق ما يقولون و رُما لا يكون
ص ٢٥٣ (در قسمت ٥ في المد والحرر المتعاقبين على مياه البحر)

و اما امر المد والحرر في هذا البحر والمد بلغتهم بغير المد والحرر وهو ويمتقدون
انه عاقبتهم ان في البحر ذرا اسمها برواقل دائمة التنفس ويكون المد منها يحدث النفس
والاستعاضة بالريح ويكون الجرد بالرسالة النفس و زوال الانفج عنها كمثل ما اعتقده
ماي لما سمع منهم ان في البحر عفريت يكون المد والحرر من تنفسه جاداً ومرسلاً
و اما خستهم فيعرفونهما في اليوم بطبوع القمر وعروبه وفي الشهر بزيادة نوره ونقصانه
و ان لم يهتدوا للعلة الطبيعية فيهما .

ص ٢٨٣-٢٨٤ (در قسمت ٥ في حق الميت في حسده والا حياء في احسادهم)
يقول الهند ان في الانسان نطفة (١) هـ الانسان انسان وهي التي تتخلص عند
انحلال الامشاج بالاجراق وتبددها ورأوا في هذا الرجوع ان بعضه يكون شعاع الشمس
تعلق به الروح و تصعد و ان بعضه يكون بنهيب النار و رفعها اياها كما كان يدعوا بعضهم
ان يحمل الله طريقه اليه على حصص مستقيم لانه اقرب المسافات ولا يوجد الى العلو الا
النار او الشعاع وكان الا تراه المرثية ذهبوا الى ما شبهه في الطريق فابهم يصنعون جيعة
على سرير في اشط و يعلقون حبالا من قائلته و يلقون طرفه في الماء ليصعد به روحه
للموت ثم قوى عقيدة الهند في ذلك قول ناسديو في علامة المتخلص من الرباط ان موته
يكون في اوتراين في النصف الا نسر من الشهر فيما من سرج مسرجة اي فيه بين الاجتماع
والاستقبال في أحد فصلي الشتاء والربيع و الى هذا ذهب ما ي في قوله ان اهل المدن
يعبروننا ما ناسجد للشمس والقمر و قيمهما كالونين لا نهم لم يعرفوا حقيقتهم و
انهما محاربا و باب خروجنا الى عالم كون كمثل شهد بذلك عيسى دغم قالوا و قد امر المد
در سال حش الموتى في الماء الحار فلذلك يصرحها الشمنية اصحابه في الأتار

كتاب الجماهير (١)

فِي مَعْرِقَةِ الْحَيَوَانِ

تالیف

انور یحسان بیرونی

ص ٤١ :

و في كتاب الاحجار المنسوب الى اسم^(٢) ارسطوطاليس (فما اظنه الا
محمولا عليه) انه ربما اثم في الياقوت ككة^(٣) فاصلة الحمرة على سائرها فاذا نزع
عليه في النار ابسطت المكتة فيه فرده حسن وان كانت سوداء ذهب بعض سوادها و
يشبهه ما حكى الجاحظ^(٤) في ياقوت وقع من يد اسياب وتلته بعمامة ولم يحضر غير

(۱) طاهرا کتاب الجواهر یکی از کتب نفیسه می باشد که بیرونی آن را در اوایل عمر خود تألیف کرده است و بر این چنانکه خود در اول ل. (س ۳۶) مطلع آید می گویند «برای سلطان مودود بن سعوط عزیزی تقدیم نموده و این سلطان مودود پسر شاه شعبان سنه ۴۲۳ هـ ق. نامه رجب سنه ۴۴۰ هـ ق. در غزنه و مستوفی از هند سلطنت کرده است». من کتاب را مستشرق آلمانی آلمان فریتس کرنکو P Krenkow در سنه ۱۹۵۵ هـ ق. در «مطبعة جمعية دائرة المعارف العثمانية» در حیدرآباد دکن، طبع رسانده و در اینجا ربط مر بود نقل گردیده و علامت اختصاری سجع های اساس این طبع برای نمایاندن نسخه بدلهای نیز نگارفته است.

(۲) ب: اسم، کلمه را دارد

(۳) س، د، قطعہ، و دلائی آں د مکہ، پوشیدہ شدہ، (ص ۱۰۰)

(۴) برای مقایسه کلمه «**جاحظ**» آنچه **بیرونی** در اینجا در احوکات میبکشد رجوع شود به قصه رامین من ابراهیم در **کتاب الحيوان** (ج ۱ من ۴۸۷-۴۵۸ از طبع سابق الد کز) که بنقل از کتاب مرموز در دو صفحه ۹۵ و ۹۶ این کتاب نیز مندرج است.

نفرین من زنادقة الماویة شهداها و انتجعت التهمة عليهما عند افتقاده فصرنا ضرب
 التقرير و كل واحد منهما (۱) يرى صاحبه إذا أحد في تذييله و حين عرف أنهما
 ثنوتان (۲) سئ عن الحال و وقف على أمر النعمة من غير جهتهم فأنها لم يستحلا
 تسليمها لاقتل اسرع الى ذبحها و إخراج (۳) الجوهر من قاصتها و قد نقص وزنه و
 حسن لونه لأن حرها قام له مقام النار الحامية . ولولا أن هذا كل امرأ مشتهرا لما
 صار من مسائل المطارحة حتى سئل الشافعي رضى الله عنه عنها فاجاب أني لست
 في أمر صاحب الجوهر بشئ لكّمه إن كان كيّسا عدا على النعمة و ذبحها و استخرج
 جوهره منها ثم صم لصاحبها فصل ما بين قيمته (۴) حية و مدسوحة

(۱) «مهت» را ندارد . (۲) ب : « یوین » و در «س» روی کلمه مربوط «مرمن» نوشته شده
 است . (۳) ب : « و اخرج » . (۴) کذا و انظار بیستها .

رسالة ابن القارح^(۱)

تصنيف

ابن القارح^(۲)

[۳۵۱ - بعد از سنة ۴۶۱ هـ . ق . (۱)]

ص ۲۶ - ۲۷ :

ولكنني اغتاط على الزنادقة والملحدین الذين يتلاعبون بالدين ويرومون ادخال

(۱) این رساله را ابن القارح برای ابو العلاء معری فرستاده است و ابو العلاء در جواب او رسالة الغفران را بنویسه و در ایضا از طبعی که کامل کیلانی در ضمن کتاب « رسالة الغفران » لیس فیض العیسوی « ابی العلاء المعری » انتشار داده است نقل گردیده و چاپ سوم کتاب مهربور در دو جلد در مصر طبع و نشر شده و رسالة مذکوره در ص ۱۷ - ۶۰ از جلد اول آن مندرج میباشد .

(۲) ابو الحسن علی بن منصور بن طالب حلبی مفسر سؤحه و معروف بابن القارح از ادباء بزرگ زمان خود محسوب میشود محمد کرد علی که در « رسائل السعاه » رسالة ابن القارح را جمع کرده است (و در ص ۲۵۴ - ۲۷۹ از طبع سوم کتاب مهربور که در سنة ۱۳۶۵ هـ . ق . در مصر نشر شده مندرج میباشد) در حاشیه ای که درباره این رساله و مصنف آن نوشته است (ص ۲۵۴) بنقل از ابن عبد الرحیم ، که از مصنفان ابن القارح است ، گوید که وی در سنة ۳۵۱ هـ . ق . در حلب متولد گردیده است و در سنة ۴۲۱ هـ . ق . در قید حیات بوده و یوسف البیان سرکیسی مؤلف معجم المطبوعات العربیة و الامعریه ، ص ۱۸۱ بنقل از حاشیه محمد کرد علی ، نیز گوید ابن القارح در سنة ۴۲۱ هـ . ق . زنده بوده است و ی در هر دو طبع معجم الادباء تألیف یاقوت ، از مورخین ابن عبد الرحیم ، و در کتاب سابق الذکر کامل کیلانی ، بنقل از یاقوت ، ذکر شده است که ابن القارح در سنة ۴۶۱ هـ . ق . زنده بوده است اگر این روایت درست باشد ، مطابق روشی که در این کتاب پیروی شده است ، باید مصنف مقبور از رسالة ابن القارح بعد از مصنف مقبور از رسالة الغفران و کتاب الفصل تألیف ابن حزم نقل گردد و اگر گفت محمد کرد علی را صحیح ندانیم مطالب مزبور باید قبل از مطالب مقبور از تألیف ابی رونی آمده باشد . حتی ای حال و درین مصالب رساله مهربور ، که برای ابو العلاء فرستاده شده است ، در ایضا ، قبل از مطالب معمول از رسالة الغفران ، حلی از مناسبت نیست .

واحصرُ ناصجةً من ذهب - وفيها جَوْهَرَةٌ جَلِيلَةٌ الْقَدْر - [على] سورة رَجُلٌ
 فسجدَ لَهُ وَقَتْلَهُ وَقَالَ: أَسْجُدُ لَهُ يَا عَلِجُ قُلْتُ:
 و من هَذَا؟ قال هَذَا مَنِي شَيْءٌ كَان عَظِيمًا أَصَحَّلَ أَعْرُهُ لِعُصْرِ الْمَدَّةِ فَقُلْتُ
 لَا يَحُوزُ السَّجُودُ إِلَّا لِلَّهِ ، فَقَالَ: قُمْ عَمَّا .

۴۰

رسالة انمقران (۱)

تصنيف

ابو العلاء معری (۲)

(۳۶۳-۴۴۹ هـ . ق .)

ص ۳۵۱-۳۵۴ :

وإذا رُجِعَ إِلَى الْحَقِيقِ، فَمَصْقُ اللِّسَانِ لَا يُشْبِهُ عَنْ عَقْدَادِ الْإِنْسَانِ، لِأَنَّ الْعَالَمَ
 مَحْبُوسٌ عَلَى الْكُذْبِ وَالنَّفَقِ، وَنُحْتَمِلُ أَنْ يُطَهَّرَ الرَّجُلُ بِالْهَوَىِّ أَدْنَى ثَمًّا، وَأَتَمًّا يَحْتَمِلُ
 ذَلِكَ تَرْبَتًا، [يُرِيدُ] (۳) أَنْ يَصْدُرَ مَعَهُ لِي نَسَاءٌ، أَوْ عَرَضٌ مِنَ الْأَعْرَاضِ الْحَالَةِ أَمْ الْعَنَاءِ،
 وَلَعَلَّهُ قَدْ ذَهَبَ جَمَاعَةٌ هُمْ فِي الظَّاهِرِ مُتَعَتِدُونَ، وَفِيمَا بَطْنٍ مُلْحَدُونَ .

(۱) این رساله در جواب رساله ابن القارح (که درس ۲۱۸ ذکرش گذشت) در حدود
 سنه ۴۲۴ هـ . ق در اثنا عزلت خود تصنیف شده است و در اینجا از طبعی که بتحقیق و شرح
 بنت الشاطی در سنه ۱۹۵۰ - در سنه ذخائر العرب، در مصر طبع و نشر شده است نقل گردیده
 و هلائم اختصاری نسخ اساس طبع مزبور برای نمایانن نسخه بدلها بن نگار رفته .

(۲) احمد بن عبد الله بن سليمان معری بکنه خود «ابو العلاء» معروف میباشد و میشود
 او را فیسوف شاعر و شاعر فلاسفه نامند و در برگال جهانش شمار آورد . ابو العلاء پیش از ع و ب
 آداب در ور حقه ۲۸ ربيع الاول سنه ۳۶۳ هـ . ق در معرة النعمان مدتها آمد و اسب و ابن خلکان
 گوید در روز جمعه ۲ و ثوی ۳ و ثوی دیگر ۱۳ . (و ثوی کامل کیلانی ۱۰ ر . ح الاول سنه
 ۴۴۹ هـ . ق . در همان جا وفات کرده .

(۳) س ۱۰۵ برید * را ندارد .

وما يلحقني القتلُ في أن جعل بين علي لم يكن له دينٌ وكان شطاهر بالتشيع
و إنما عرصة التشكيب ، وكم أنت نساءً تسب (١) ولا أرتاب أن دعيلاً كان علي دعي
الحكمي و طفته ، والرديفة فيهم فاشية ومن ديارهم دشة
وقد اختلف في أبي نواس إذ عي له التائله وآله كان يقضي صلوات يهره في
لده ، والصحيح آله على مذهب غيره من أهل زمانه ، رداك أن العرب جاءه النسي
صلى الله عليه [وسلم] (٢) وهي نزع إلى لفصيد (٣) وتقصر هممها عن الفصيد (٤) واتبعه
منها متبعون ، والله أعلم بما يوعون ، فلتد صرب الاسلام بحرايه واتسق ملله على
أركانه ، مارج العرب عبرهم من الطوائف و سمعوا كلام الاطباء واصحاب الهيئة و
أهل المنطق ، فمالت منهم طائفة كثيرة .

ولم ير إلا لحد في نبي آدم على عمر الدهور ، حتى إن أصحاب التير برعمون
أن آدم صلى الله عليه [وسلم] (٥) بُعث إلى أولاده فادبرهم بلا حرة ، رحوهم من لعذاب
فكذبوه وركبوا قوله ، ثم على ذلك المنهاج إلى اليوم . وبعض العلماء يقول : إن سادات
قريش كانوا رديفة وما أجدرهم بدت وقل شعرهم برئي قتلى نذر و نردي (٥)
لشداد من أسود الليثي .

فحيوا أم بكره بالسلام
من الاحساب والقوم الكرام
من التيزي تكل بالنام
على الكأس بعد أخى هشام
من الآقوام شراب المدام
يا أي تارك شهر الصيام ؟
فقد شبع الأيس من الطعام

المت بالتحية أم بكره
وكائن بالطوى طوى بدر
وكائن بالطوى طوى بدر
ألا يا أم بكره لا تكرري
وبعد أخى بيه ، وكان قرماً
ألا من مبلغ الرحمن عني
إذا ما الرأس زائد منكبيه

(١) دد ك ، د ، س ، د ، بسب ، و دد ش ، ن ، « نسب » . (٢) ك ، ش ، « وسلم » را ندارد .

(٣) ن ، س ، « الفصل . . . الفصل » . (٤) ك ، ش ، س ، « وسلم » را ندارد . (٥) ن ،

« وتر » .

ابو عبدنا بن کشفه ان سنجح^۱ وكيف حياه اصداء وهام^(۱)
 اتركك ان ترث الموت عني وتحسنني اذا نليت عظامي^۲
 ولا يدعى مثل هذه الدعوى الا من يستمسك وراها للحمام، ولا يأسف له
 عند الارحام^(۲).

ص ۳۶۱-۳۷۳ :

واما غيظه^(۳) على الزنادقة والملحدون، فاجره الله عليه، كما اجره على الظلم
 في طريق مكة، وصطلاء الشمس بعرفة ومبيته بالمر دله ولا ريب انه استهر الى الله.
 سبحانه - في الايام المعدودات والمعلومات، ان يثبت^(۴) هضاب الاسلام، ويقيم لمن
 اتبعه^(۵) النير من الاعلام. ولكن الزنادقة داء قديم، طالما حلم بها الاديمن. وقد رى
 بعض الفقهاء، ان الرجل اذا ظهرت زندقته ثم تاب فرعا من القتل لم تقبل توبته. وليس
 كذلك غيرهم من الكفار، لان المرتد اذا رجع قبل منه الرجوع.
 ولا ملة الا وكها قوم ملحدون، يرون اصحاب شرعهم انهم مواليون، وهم
 فيما بين من، ولا يد من ان ينهتك محارح، وتندو من الشر حنادع.
 وقد كانت ملوك فارس تقتل على الزندقة، والزنادقة هم الذين يستمون الدهرية،
 لا^(۶) يقولون بشيء ولا كتاب.

وبشارياتنا اخذ ذلك عن غيره، وقد روى انه وجد في كتبه رقعة مكتوب
 فيها: اتى اردت ان هجو، فلان بن فلان الهاشمي فصفت عنه لقراسته من رسول الله
 صلى الله عليه وسلم. ورموا انه كان يثر سيويه وانه حضر يوما حلقة يونس بن
 حبيب فقال: هل ههنا من يرفع خيرا؟ فقالوا: لا. فانشدهم:

(۱) ن، س، «وكيف حياه اصداء وهام». (۲) ط، «الام» ودرت «ال» داشته است و بعداً
 حش شده. (۳) مرجع صبير در «غيظه» ابن القارح است. (۴) س، ن، «لو ليت»، و
 نيكسون امراء «ان يريث» تغيير داده است. (۵) س، ن، «له» و نيكلسون آراء
 «كبه» تغيير داده است. (۶) طبع كامل كيلاني، «ولا»

نبي أمية هُتوا من رُقادكم^١ ابن الخليفة يعقوب بن داود

ليس الخليفة بالموحد فالتصوا خليفة الله بين النّبي والمؤيد

و كالب في الحلقة سيويه ويدعي بعض الناس أنّه نبي به .

و سيويه - في ما احسب (١) . كان اجل موصعا من ان يدخل في هذه الدّيات

بل يعتمد لأمر سنّات

و يُقال أنّ يعقوب بن داود ورد المهدى تحامل على بشار حتى قُتل و

ذكر صاحب كتاب الورقة جماعة من الشعراء في طبقة أبي نواس و من قبله ، و وصفهم

بالمدقة ، و سرائر الناس معيبة و إنما يعلم بها علام الغيوب . و كانت تلك الحال " تكتم

في ذلك انزما ن خوف من السيف ، فالآن صهر تحت القوم ، و نقصت (٢) القرصة عن

اخبت رأل .

و كان في ذلك العصر رجل له أصدقاء من الشيعة ، و صديق رنديق فدعا المتشعبة

في بعض الأيام فجاء الرنديق ففرع حلقة الباب و قال :

أصبحت جثم بلابل الصدر متقسم الأشجان والفكر

فقال صاحب المنزل : و يحك ممّ دا ؟ فتركه الرنديق و مضى ، فلفيه صاحب

المدية فقال له : يا هذا ، أردت أن توفعني فيما كرمه خوفاً من أن يظن أصدقاؤه

أنّه رنديق - فقال ادعهم ثانية و اعلمني بمكانهم فلما حصلوا عنده ، جاء الرنديق فقال

أصبحت جثم بلابل الصدر متقسم الأشجان والفكر

فعلوا . و يحك ممّ ذا ؟ فقال :

مما جنّاء على أبي حسن عمر و صاحبه أبو بكر (٣)

واصرف ففرح الشيعة بذلك ، و لقيه صاحب المنزل فقال جربت عني خيراً ، فقد

خلصتني (٤) من الشبهة .

(١) ن : « فيما اجيب » . (٢) س : « انقصت » لكن فيكلسون آراء « انقصت » تغيير

واده است و توفعه بكرد كه « انقصت » معترف ضاعري است از « انقصت » (٣) ابن بست

در ط بصورت نثر آمده است (٤) ط : « خلصتني » .

و كان مجلسُ في محضرِ المصرةِ جماعةٌ من أهل العلم، وكان فيهم رجلٌ زنديقٌ له
سيفان، قد سُمِّي أحدهما، الحبرَ والآخِرَ الفلحَ، فإن سَلَّمَ عليه رجلٌ من المسلمين قال .
صَبَّحَكَ الْخَيْرُ وَ مَسَاكَ الْفَلَحُ
نَمْ يَلْتَفَتُ لِأَصْحَابِهِ الَّذِينَ قَدْ عَرَفُوا أَنَّ مَكَانَ السَّيْفَيْنِ يَقُولُ
سَيْفَانِ كَالْبَرْقِ إِذَا السَّرَقُ لَمَحَ
فَمَا قَوْلُ الْحَكَمِيِّ .

ثِيَهُ مُغْنٍ وَ ظَرْفٌ (۱) زَنْدِيقُ

فقد عيب عليه هذا المعنى، و قيل: أنه أراد رجلاً من سبي الحارث كان معروفاً
بالرندقة والظرف وكان له موضع من السلطان (۲) . . . و اما صالح بن عبد القدوس
فقد شهِرَ بالرندقة ولم يقتل (۳) . والله أعلم . حتَّى ظَهَرَتْ عَنْهُ مَقَالَاتٌ تُوجِبُ ذَلِكَ
و يُرَوَّى لِأَبِيهِ عَبْدِ الْقَدُوسِ

كَمْ أَهْلَكَتْ مَكَّةَ مِنْ زَائِرِمْ خَرَّهَا اللَّهُ وَ أَبْيَانَهَا
لَا رَقَّ الرَّحِمُ أَحْيَا هَا وَاشْتِ الرِّحْمَةُ أَمْوَاتَهَا

و قد كان لصالِح ولدٌ حَسَّ عَلَى الرَّندَقَةِ حَسّاً طَوِيلاً، وَ هُوَ الَّذِي يُرَوَّى لَهُ .
خَرَجْنَا مِنَ الدُّنْيَا وَ بَحْرٌ مِنْ أَهْلِهَا فَمَا بَحْرٌ إِلَّا حَيَاءٌ فِيهَا وَلَا أَلَمُوتِي (۴)
إِذَا مَا أَنْشَأَ زَائِرٌ مُتَعَقِّدٌ فَرَحاً، وَقَدْ حَيَّاهُ هَذَا مِنَ الدُّنْيَا
وَ أَمَا رَحْوُهُ عَنِ الرَّندَقَةِ لَمَّا احْسُ بِالْقَتْلِ، فَأَتَاهُ، ذَلِكَ عَلَى سَيْدِ الْغَتَلِ . فَصَلَّى
اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ، فَقَدْ رَوَى عَنْهُ آتَاهُ قَبَسٌ . يُعْشَتُ بِالسَّيْفِ، وَالْخَيْرُ فِي السَّيْفِ، وَالْخَيْرُ فِي السَّيْفِ .
و فِي حَدِيثٍ آخَرَ لَا تَزَالُ أَقْتَمِي بَخِيرَ مَا حَمَلْتَ السَّيُوفَ . وَ السَّيْفُ حَمَلٌ صَالِحٌ .
عَلَى التَّصْدِيقِ، وَ رَدَّهُ عَنِ رَأْيِ الزَّندِيقِ، وَ ثَلَاثُ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ إِذَا هِيَ طَهَّرَتْ لِلنَّفْسِ

(۱) چنانکه در س ۱۹۰ گذشت در **امالی** «ظرف» آمده است .

(۲) چنانکه در کتاب **الامالی** آمده است (ح ۱ س ۹۹ از طبع سابق آمده) و در صفحه ۱۷۸

این کتاب، نقل از کتاب مروری، بر مدبرج مشاء معصود یحیی بن زریان حارثی کوفی است
(۳) ن ۱ س ۱ «وهم بقل» . (۴) معبراع دوزم در متن همه نسخ خطی چنین مشاء آمده شقیطی در
حاشیه «ش» نوشته است «قلت صوابه» فما بخرن بلاموات فيها ولا الایه . و این تصویب در حاشیه
«ر» و «ط» بر نقل شده است .

الكافرة، فقد نفي لا يرب وما نها ولا يقبل هناك ايها «لم تكن آمنت من قبل» (۱) ولسفه طلب و وبل.

وأما المنسوب إلى الصادق، فإنه يحسن الرديق واحسنه الذي كان يعرف بالمنصور ظهر سنة سبعين و مائتين و أقام برهة باليمن...

من ۳۷۸-۳۸۱

وأما الوليد بن يزيد فكان عقله عقل وليد، وقد بلغ سن كهر الجليد، ما أغنته سنة ساجدة (۲) ولا نفعت البنية (۳) و شغل عن الساطية، بجريرة النفس الخطية، دحاه إلى سفر داح، فما يغتروا بالأقداح. وقد رويت له اشعار، يلحق به منها العار، كقوله:

أديا متى خليلي	عبد لا دون الأزار
فلقد آيقنت أني	غير مبعوث لنار
واتركا من يطلب الجدة	ة يسمى في خسار
ساروحن الناس حتى	بركبو ادين الحمام

فالعجب لمرحان سير مثله اماما، و أوردته من المملكة جماما ولعل غيره متى ملث يفتقد مثله أو قريب، ولكن يسائر (۴) و يخوف تريبا ومما يروى له

أنا الامام الوليد مقتخرا	أجر بردى واسمع الغز لا
أسحب ذبلي إلى منازلها	ولا أبالي من لام او عذ لا
ما العيش إلا سماع محسنة	و قهوة فترك القتي نملا
لا أرنجى الحور في الخلود وهل	يا مل حور الجنان من عقلا؟
إذا حثتك الوصل غيبة	فجازها بذلها كمن وصلا

(۱) قسمي از آية ۱۵۸ « سورة الانعام »

(۲) در مقام مسح چس است و نیکلسون آراء در « الساجدة » تعبير داده است.

(۳) در مقام مسح چسب است و نیکلسون آراء در « الساجدة » (جمع بنسج) تعبير داده است و

صاهر ساسی با اسحق ندارد و ابو العلاء بگفته ابن القارح درباره ولید: « و احضر لنا ساجدة من

ذهب » (که در ص ۲۲۰ ذکر آن گذشت) اشاره کرده است. (۴) ط « یسائر »

وَيُقَالُ إِنَّهُ لَمَّا أَحْبَطَ بِهِ دَخَلَ الْقَصْرَ وَأَعْلَقَ يَدَيْهِ وَقَالَ
 دَعُوا إِلَى هَذَا وَالرَّيَابِ وَفَرَّقَنِي وَنُصَحْتُ ، حَسْبِيَ بِذَلِكَ مَا لَا
 تُخَدُّوهُ أُمْلَكُمْ ، لَا تُنْتِ اللَّهُ مُلْكُكُمْ فَلَيْسَ بَرِي بِعَدِّ دَاكْ عِقْلًا
 وَخَلُّوا سَبِيلِي قَبْلَ عَيْرٍ وَمَا جَرِي وَلَا تَحْسُدُونِي أَنْ أَمُوتَ هَرَا لَا
 فَأُتِلَ عَنْ تِلْكَ الْمَرْثَةِ أَيُّ أَلْبٍ وَرُؤْيٍ رَأْسُهُ فِي نَمِ كَلْبٍ كَذَلِكَ فَقَدْ نَعَمُ
 الرِّوَاةُ وَاللَّهُ الْقَائِمُ بِحَرْمِ الْفَوَاةِ ...

۴۱

کتاب

الفصل فی الملل والاهواء والیحل (۱)

تألیف

ابن حزم (۲)

(۳۸۴-۴۵۶ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۳۵ - ۴۴ (در قسمت « الکلام علی من قال إن فاعل العالم و مدبره
 أكثر من واحد ») .

و اما الفرقة الثانية ، فانها تذهب الى ان العالم هو مدبره لا غيرهم المنة و هم

(۱) در طبعی که ارسه ۱۲۱۷ هـ . ق . تا سنة ۱۲۲۱ هـ . ق . در مصر ، در مطبعه الادبیه و مطبعه النعمین .

در پنج جلد منتشر شده است نقل گردیده

(۲) ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم صهری مردی متعین در علوم و زاهد بوده است

و او را تألیفات بسیار میباشد ، ابن حزم در سنة ۳۸۴ هـ . ق . در قرطبه مولد گردیده است و در

سنة ۴۵۶ هـ . ق . وفات کرده .

التي يصابت بالرقبوية (١) والمنائية القائلون بآلية الطوائع الأربع ساءل غير متمترحة ثم حدث الامتراح فحدث العالم بامتراحها فقام المنائية فيهم يقولون ان اصلين لم ير الا وهما نور وطلعة وان النور والطلعة حيّة وان كليهما غير متناه الا من الجهة التي لاقى منها الآخر وقاما من جهة الخدر غير متناه وانهما جرمان ثم لهم في وصف امتراحهما اشياء شبيهة بالخرافات وهم اصحاب ماني قال المتكلمون ان ديسان كان تلميذ ماني وهذا خطأ بل كان اقدم من ماني لان ماني ذكره في كتبه ورد عليه وهما متفقان في كل ما ذكرنا الا ان الطلعة عند ماني حيّة وقل ديسان هي موات وكان ماني راسا حرا وان حدث هذا الذي وهو الذي قتله الملك بهرام بن بهرام اذ طره بحصرته آذرياذ بن مار كسفن (٢) مؤيد مؤيدان في مسئلة قطع السبل وتعجيل فراع العالم فقال له المريد ان الذي تقول بتحريم السكاح لست تعجل قضاء العالم ورجوع كل شكل الى شكله وان ذلك حق واجب فقال له ماني واجب ان يعان النور على خلاصه بقطع السبل مما هو به من الامتراح فقال له آذرياذ فمن الحق الواجب ان يعجل لك هذا الخلاص الذي تدعو اليه وتعال على ابطال هذا الامتراح المدمم فبقطع ماني قام بهرام يقتل ماني فقتل هو وجماعة من اصحابه وهم لا يرون النبائح ولا ايلام الحيوان ولا يعرفون من الانبياء عليهم السلام الا عيسى عليه السلام وحده وهم يقرّون بنسوة فرادشت ويقولون بنسوة ماني وقالت المرقوبية (٣) ايضا كذلك الا انهم قالوا نور وطلعة لم يزاوا وثالث ايضا بينهما لم يزل الا ان هؤلاء كلهم متفقون على ان هذه الاصول لم تحدث شيئا هو غيرها لكن حدث من امتراحها ومن ابعاضها بالاستحالة صور العالم كله فهذه الفرق كلها مطبقة على ان الفعل اكثر من واحد وان اختلف في العدد والصفة وكمية الفعل والارادات الشرائع وكلامها هذا كلام اختصار ويجوز قصد الى استيعاب قواعد الاستدلال والبراهين الضرورية والنتائج الواجبة من المقدمات الاولى الصحيحة واصرار عن لشعب والتطويل الذي يكتبه غيره عنه في ما ذكره كدسبون الله تعالى ان يسير لبراهين الضرورية

(١) دراصل مطبوع : « المرقوبة » (٢) شيد آذرياذ : سر بهرامسپند مقصود باشد .

(٣) دراصل مطبوع : « المرقوبة » .

أَنَّ الفاعل واحد لا أكثر البتة وُثِّبَ يُطْلانُ أَنْ يَكُونَ أَكْثَرُ مِنْ وَاحِدٍ كَمَا فَعَلْنَا
 بِتَأْيِيدِ اللَّهِ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ إِذْ بَيَّنَّا بِالْمِزَاجِ الصَّرُورِيَةِ أَنَّ الْعِلْمَ مُحْدَثٌ كُلُّ مَعْدَانٍ لَمْ يَكُنْ
 أَنْ لَهُ مُحْتَزَعًا مَدْرَأً لَمْ يَزَلْ وَسَقَطَتْ خُرَافَاتُهُمْ لِمَصَافَةِ الْإِلَهِ وَائِلِ الْعَاسِدَةِ فِي وَصْفِهِمُ الْفَاعِلِينَ
 وَكَيْفَةِ أَعْمَالِهِمْ إِذْ لَا تَكُونُ صِفَةً إِلَّا لِمَوْصُوفٍ فَإِذَا بَطَلَ الْمَوْصُوفُ بَطَلَتِ الصِّفَةُ الَّتِي وَصَفُوهُ
 بِهَا . . . فَكَلَامُنَا مَعَ الْفِرْقِ الثَّانِي . كَرْنَا فِي اثْبَاتِ الْعَمَلِ الْأَوَّلِ وَاحِدًا لَا أَكْثَرَ وَابْتِطَالِ أَنْ
 يَكُونَ أَكْثَرُ مِنْ وَاحِدٍ وَهُوَ حَاسِمٌ لِكُلِّ شَيْءٍ يَأْتُونَ بِهِ بِعَدْلٍ وَكَافٍ مِنَ التَّكْلِيفِ لِمَا قَدْ كَفَتْهُ
 الْمَرَّةُ يُبَيِّنُ مِنَ الْبَيِّنِ وَمَاتُوفِقُنَا إِلَّا بِاللَّهِ تَعَالَى . وَبَدَأَ بِحَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَقُوَّتِهِ بِإِرَادَةِ عَمْدَةٍ
 مَا مَوْهُوَ بِهِ فِي اثْبَاتِ أَنَّ الْفَاعِلَ أَكْثَرُ مِنْ وَاحِدٍ ثُمَّ نَقَصَهُ بِحَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى وَفَوْتِهِ بِالْمِزَاجِ
 الْوَاصِحَةِ ثُمَّ بَشَّرَ أَنَّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فِي اثْبَاتِ آتِهِ تَعَالَى وَاحِدًا سُبُلًا إِلَى رَدِّهِ وَلَا اعْتِرَاضَ
 فِيهِ كَمَا فَعَلْنَا فِيمَا خَلَامَ كِتَابِنَا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَنَقُولُ وَاللَّهُ تَعَالَى التَّوْفِيقُ عَمْدَةٌ مَعْقُولٌ
 عَلَيْهِ الْقَائِلُونَ بِأَنَّ الْفَاعِلَ أَكْثَرُ مِنْ وَاحِدٍ اسْتِدْلَالًا وَاسْدَادًا . أَحَدُهُمَا هُوَ اسْتِدْلَالُ لِمَتَابَةِ
 وَالدِّينِ بِصَابِغَةِ وَالْمَجُوسِ وَالصَّابِغَةِ الْمَرْدَقِيَّةِ وَمِنْ دَهَبِ مَدَاهِهِمْ وَهُوَ أَنَّهُمْ قَالُوا وَجَدْنَا الْحَكِيمَ
 لَا يَفْعَلُ الشَّرَّ وَلَا يَخْلُقُ خَلْقًا ثُمَّ يَسْلُطُ عَلَيْهِ غَيْرُهُ وَهَذَا غَيْبٌ فِي الْمَسْهُودِ وَوَجَدْنَا الْعَالَمَ كُلَّهُ
 يَنْقَسِمُ قِسْمَيْنِ كَدَّ قِسْمِ مِنْهُمَا صَدَّ الْآخِرُ كَالْحَيْرِ وَالشَّرُّ وَالْفَصِيلَةُ وَالرَّذِيلَةُ وَالْحَيَاةُ وَالْمَوْتُ
 وَالصَّبَقُ وَالْكَدْبُ فَعَلِمْنَا أَنَّ الْحَكِيمَ لَا يَفْعَلُ إِلَّا الْحَيَرَ وَمَا يَلِيقُ فَعَلُهُ بِهِ وَعَلِمْنَا أَنَّ الشَّرَّ
 لَهَا فَاعِلٌ غَيْرُهُ وَهُوَ شَرٌّ مِثْلُهَا . وَالْإِسْتِدْلَالُ الثَّانِي هُوَ اسْتِدْلَالُ مَنْ قَالَ بِتَدْبِيرِ الْكَوَاكِبِ
 السَّبْعَةِ وَالْإِثْنَى عَشَرَ بَرَجًا وَمَنْ قَالَ «لَطَائِعُ الْأَرْبَعِ» وَهُوَ أَنْ قَالُوا لَا يَفْعَلُ الْفَاعِلُ أَعْمَالًا مُخْتَلِفَةً
 إِلَّا بِأَحَدٍ وَجَوِّهِ أَرْبَعَةٌ أَمَّا أَنْ يَكُونَ ذَا قُوَى مُخْتَلِفَةٍ وَأَمَّا أَنْ يَفْعَلَ بِأَلَاتٍ مُخْتَلِفَةٍ
 أَمَّا أَنْ يَفْعَلَ بِسُتَحَالَةٍ وَأَمَّا أَنْ يَفْعَلَ فِي أَشْيَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ قَالُوا فَإِنَّمَا بَطَلَتْ هَذِهِ الْوُجُوهُ
 كُلُّهَا إِذْ لَوْ قُلْنَا إِنَّهُ يَفْعَلُ بِقُوَى مُخْتَلِفَةٍ لِحُكْمِنَا عَلَيْهِ بِتَدْبِيرِ الْكَوَاكِبِ فَكُلٌّ يَكُونُ مِنْ
 أَحَدِ الْمَفْعُولَاتِ وَلَوْ قُلْنَا أَنَّهُ يَفْعَلُ بِسُتَحَالَةٍ لَوْحِبَّ أَنْ يَكُونَ مِنْفَعِلًا لِلشَّيْءِ الَّذِي
 أَحْدَلَهُ فَكُلٌّ يَدْخُلُ بِدَلَّتْ فِي حِمْلَةِ الْمَفْعُولَاتِ وَلَوْ قُلْنَا أَنَّهُ يَفْعَلُ فِي أَشْيَاءٍ مُخْتَلِفَةٍ
 لَوْحِبَّ أَنْ يَكُونَ بِلَكِ الْأَشْيَاءِ مَعَهُ وَهُوَ تَمَّ يَزَلُ فَعَلَتْ الْأَشْيَاءُ لَمْ يَرَّ فَكُلٌّ حَيْثُ
 لَا يَكُونُ مُحْتَزَعًا لِلْعَالَمِ وَلَا فِعْلًا لَهُ قَالُوا فَعَلِمْنَا ذَلِكَ أَنَّ الْفَاعِلِينَ كَثُرُوا وَأَنَّ كُلَّ وَاحِدٍ
 يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ كُلَّهُ

قال أبو محمد، ومضى الله عنه : فهذه عمدة ما عول عليه من كَلَمَ نقل بالتوحيد وكلا
 هذين الاستدلاليين خطأ فاحش على ما نُسبَ إن شاء الله تعالى. فيقال وبالله تعالى التوفيق
 لمن احتج بما احتجت به المناطقة من أنه لا يفعل الحكيم الشر ولا العتث هـد يخلو علمكم
 بأن هذا الشيء شر وعبت من أحد وجهين لثالث لهم : إمّا أن تكونوا علمتموه بسمع
 ورؤى دكم وخبروا إمّا أن تكونوا علمتموه بضرورة العقل. فإن قلتم : آتاكم علمتموه من طريق
 السمع أقبل لكم معنى السمع الآتى غير أن مبتدع الخلق وعرقته سَمَّى هذا الشيء شراً و
 امر به ختنانه وسَمَّى هذا الشيء الآخر خيراً وأمر باتباعه فلا بد من نعم الله هذا هو معنى اللزم
 عند كل من قال بالتسمع فيقول لهم : قد صار الشر شراً لنهي الواحد الأول عنه وإتباع
 صار الخير خيراً لأنه فلا بد من نعم الله إذا كان هذا فقد ثبت أن من لا مبدع ولا مدبر
 له ولا أمر فوقه لا يكون شئ من فعله شراً إذا السبب في كون الشر شراً هو الإخبار بأنه شر ولا
 غير يلزم طاعته إلا الله تعالى. فإن قال فكيف نفس هوشية قد أحسرت أنه شر فقل له ليس
 بفعل الجسم فمما شاهد من الحركة والتكون والحركة كلها جسدية واحد في أنها بقية مكانية
 وكذلك السكون جسمي وحدكته فإما أمرنا تعالى بفعل بعضها ونهانا عن فعل بعضها
 ولم نفس هو الحركة قطعاً على أنه متحرك بها ولا السكون على أنه ساكن به وإنما فعلهما
 على سبيل الامتناع فتعجز كذا جسدي بحركة يهين عنها وسكون لا يكون بهما عنه هو التأثير
 وغيره أصلاً وكذلك اعتقاد النفس ما نهيت عنه وهذا كله غير موسوف به الدار تعالى. وإن
 قولوا عمت ذلك مداهة العقول فمن لهم والله التوفيق آتيس العقل قوة من قوى النفس وداخلا
 تحت الكيفية على الحقيقة أو تحت الجوهر على قول من لا يحسن فلا بد من نعم فيقول لهم
 إنما يؤثر العقل ما هو من شكله في باب الكيفيات فيميز بين خطائهما وصوابهما ويعرف
 أحوالهما ومرتباتها وأما فيما هو فوقه وفيما لم يزل العقل معدوم وفي مخترع العقل ومرتبه
 كما هو فلا تأثير للعقل فيه أدلوا أثر فيه لكان محدث على ما قلنا من أن الأثر من باب
 المصروف فهي تقتضي مؤثراً فكان يكون الدار تعالى منفعلاً للعقل وكان يكون العقل فاعلاً
 فيه تعالى وحده كما عليه جل الله عن ذات. وقد ثبت في كتابنا هـ أن الدار تعالى لا يشبهه
 شئ من خلقه بوجه من الوجوه ولا يجري مجرى خلقه في معنى ولا حكم وذكرنا أيضاً

فيه ابطال قول من قال بتسمية الدرى حياً او حكيماً او قادراً او غير ذلك من سائر الصفات من جهة الاستدلال حاشي اربعة اسماء فقط وهى الاول الواحد الحق الخالق فقط وهذه الاسماء هى التى لا يستحقها شئ فى العالم غيره فلا اول سواء السمة ولا واحد سواء السمة ولا خالق سواء البتة ولا حق سواء السمة على الاصلاق وكذا مادونه تعالى فربما هو حق بالدرى تعالى ولولا الدرى تعالى ما كان شئ فى العالم حقاً وكذا مادونه تعالى فربما حق بالاصفة ولولا ان السمع قد ورد بان الاسماء التى ورد الجبر الصادق بها ما حار ان يسمى الله عز وجل شئ منها ولكن قد بينا فى مكانه من هذا الكتاب على اى شئ تسميته به ورد السمع وان ذلك تسمية لا يراد بها غيره تعالى ولا يرجع منها الى شئ سواء السمة. وايضاً فان دليلهم فيما سموه البادى تعالى واجروه عليه اقتاعى شعبي وفيه تشبيه للحائق بحقه وفي تشبيههم له بخلقه حكم عليه بالحدوث وان يكون الفعل مفعولاً وقد قدمنا ابطال ذلك ونقول لهم ان التزمتم ان يكون وعد الشرف ما عند عدت فقررتم بطلان عن ان يكون فعل العالم واحداً وقد علمنا فيما بيننا ان باري الشئ لا يغيره وهو قادر على تغييره عادت طالم ولا يحلو فاعل الجبر ان عندكم من ان يكون قادراً على تغييره والمنع منه ولم يغيره فقد صار عندكم عادت ضرورة فقد رقتم فيما عنه فزرتم ضرورة وان قلتم ان الله عز وجل على تغييره ولا المنع منه فهو بلا شك عاجز ضعيف وهذه صفة سوء عندكم فهلا تركتم القول بان الله اكثر من واحد لهذا الاستدلال فانه صح على اصولكم ومعتقداتكم واتما نحن فمقدمتم عندنا وسيدة بانبرهان الذى ذكره

قال ابو محمد رضى الله عنه والمنجية نزع من ان النور كان فى العلو الى ماله به له و ان الظلمة فى السفل الى ماله به له و ان كذا وجد منها فتباه لمساحة من الجهة لتى لافى منها لا حر وعبر متباه من جهة الخمس و ان الله للنور خاصة لا للظلمة و ان الاذى للظلمة خاصة لا للنور

قال ابو محمد رضى الله عنه واتما طلان هذا النور فى عدم التباهى من جهات الخمس فيفسد بما اوحنا به ينهى جسم العالم واتما قولهم بالعلو والسفل فظاهر الفساد لان السفل لا يكون الا بالاصافة وكذلك العلو فكذلك علو سهل لما فوقه حتى تنتهى الى الصفحة العليا التى لاصفحة فوقها وهم لا يقرّون بها وكذا سهل فهو علو لما تحته حتى

تنتهي إلى المراكز وهم لا يقرّون بها فصيح ضرورة أنّ في الظلمة على قولهم علوا وإنّ
في التور سفلا وإنّ قولهم في المدة والادي فاسد جداً لأنّ المدة لا تكون إلا بالصفة
وكذلك الأدي فإنّ الأسس لا تمتد بما يمتد به الحمار وتؤدي بما لا تؤدي به الأفعى فيبطل
هوسهم بيقين والحمد لله رب العالمين .

سؤال على المسألة دافع قولهم بحوث الله وقونه وهو أن يقول لهم الهدى الأجساد
أبسط أم لا فإنّ قولوا لا قيل لهم فهم الأجساد لا يحلوا على أصولكم من أن يكون في
كلّ جسد منها نور وظلمة أو يكون بعض الأجساد نوراً محضاً وبعضها ظلمة محضة فإنّ
قولوا في كلّ جسد نور وظلمة قيل لهم فهل يجوز من الظلمة فعل الخير ولا بدّ من لا
لأنّه لو فعل الخير لا تنقش إلى النور وكذلك لا يجوز أن يفعل النور شراً لأنّه كان
بسرطلمه فيقال لهم فأي معنى لدعائكم أي الخير وبهكم عن الشكاح والقدر أحسن
من تدعون إلى كلّ ذلك فإن كنتم تدعون النور فهو طبعه وهو فاعل له يصنع قبل أن
تسموه أي لا يمكنه أن يحول عنه فدعائكم له إلى ما يفعله وأمركم له بترك ما لا يفعله
عبث من التور داع إلى المحال وهذا خلاف أصلكم وإن كنتم تدعون الظلمة فذلك عبث
من النور أي الذي ذلك إذا لا سبيل لها إلى ترك طبعها . وكذلك يدّعون لهم سواء سواء
إبّ قولوا إن من الأجساد ما هو نور محض ومنها ما هو ظلمة محضة وهكذا يُسألون في
الارواح إن أقرّوا بها ثمّ يُسألون عن رؤسهم بمسح ويقتل ويصلب ثمّ يتوب عن
كلّ ذلك من القائل الصّالح هو النور أم الظلمة ومن الثابت النور أم الظلمة في ذلك
قولوا فهو هدم مذهبهم وقد حوّرنا الاستحجة . فإن قولوا معنى دعائنا إلى ما ندعو إليه
من ذلك أم هو حصّ النور على المنع للظلمة من ذلك قيل لهم أكان النور قادراً
على منعها قبل دعائكم أم لا فإنّ قولوا كان قادراً قيل لهم فقد سلم تركها أيها
تظلم وهو يقدر على منعها قبل دعائكم وإن كنتم لم يدرك حتى يبه قل لهم فهذا
نقص منه وجهها و صفات شرّ لا يليق بالنور على قولكم وهذا ما لا يفعله لهم منه
و ايض فيقال لهم إنّ الدعي منكم لى دسه لا نقول لمن دعاه كف غيرك عن ظلمه
ثمّ يقول له كف عن ظلمك وارجع عن ضلالك ولقد احسنت في رجوعك عن الباطل
إلى الحقّ فإن كنتم تدمرون بأن يخاطب بمدك الظلمة فلا يمرّ بذلك كاذب آمر

بالكذب وان كنتم تعلمون بان يخاطب بذلك التور ولا من بذلك ايضا كاذب امر بالكذب.
 فين قالوا فاي معنى لدعائكم الى الخير وقد سبق علم الله تعالى فيمن يعلمه ومن لا يعلمه
 قيل لهم جواب بعضنا في هذا هو ان كذب من يدعى الى الخير فمممكن وقوعه منه ويمكن
 ايضا فعل شر منه ومتوهم كذب ذلك منه فوجه دعائنا له معروف وليس علم الله تعالى اجباراً
 وانما هو انه تعالى علم ما يختاره العبد و جواب بعض في ذلك هو ان فاعل كذب ما يبدو
 في العالم ففعل خلق و ابداع فهو الله عز وجل لا يعقب عليه فهو حلق دعائنا من ندعوه فان ذلك
 كذلك فلا يجوز سؤال الخالق لما شاء فلم فعلت وهذا هو الجواب الذي يختاره. و يقال لهم
 ايضاً اخبرونا عن ماني والمسيح وفرا دشت و انتم تعطونهم ا عيهم طلمة ام كذبوا ابواراً
 محضة فمن قولهم ولا ند ان فيهم طلمة لا تهم يتغربون ويحرجون ويألمون فقال لهم فلم
 عبر التور الذي فيكم عن مثل ذلك فان قالوا لقلته قيل لهم فكان يجب ان تأتي من
 المعجرات ولو بسير على قدره وهذا ما لا محاص لهم منه اصلاً ويقب لهم ايضاً ان من
 المعجائب الرامكم ترك المكاح لتمحلوا قطع التسل فهمكم قدرتم على ذلك فكيف
 تصنعون في الوحوش و الطير و سائر الحيوان البري و الحشرات و حيوان السماء
 و البحار التي تقتل بعضها بعضاً من قتل بعض الناس لبعض و اكثر فكيف السبيل
 الى قطع تسلسلها و فراغ امتزاجها وهذا ما لا سبيل لكم اليه اصلاً فان كان التور عاجزاً
 عن قطعها فلا سبيل له الى خلاص احرائه امد الا بدو ان كان على ذلك قدرا فلم لم
 يعجز خلاص احرائه و لم يتركها ترد في الظلمات و اعجب شيء منهم من القتل وهذا
 عون منهم على بقاء المراح و على منع الخلاص و تأخره و كان القتل ابلغ شيء في تمام
 مرادهم و نقيته من تعجيد الخلاص و استنفاد التور و قص المراح و هذا تدقص ظاهر
 منهم لاجتماعه و بالله تعالى نتأيد. و كذا ما قدمت من الراهين على حدوث العالم و ايجاب
 النهاية في جرمه و اشخاصه و آرماده فهو لازم الأصلين التور و الظلمة على اصول المناية
 و على كذب من يقول بان الفعل اكثر من واحد و انه لم يرل مع الفعل غيره لروم
 ضرورة و بالله تعالى التوفيق وكذا ما ألزمتنا من يقول ان العالم لم يرل من الراهين
 الضرورية فهو لازم للمناية و الذبائية و المرقبونية (١) و القائلين بزلية الطبائع و الهولي

لأن العالم عند هؤلاء ليس هوشياً غير تلك الأصول التي لم ترل عندهم وإنما حدثت فيهم عندهم الصورة فقط و يدخل انضاع عليهم القول بتناهي الأصلين لأنّ نهما عندهم جسمان والجسم متناه ضروري لبرهايين بوردهما إن شاء الله تعالى ...

قال **ابو محمد** ، رضى الله عنه ، وكثر ما الرمناء من بقول بانّ الاحسم لم ترل فهو لازم بعينه لمن يقول انّ السبعة الكواكب والانتى عشر رجاً لم ترل ... و تركنا ما الرمناء في حدوث الاجسم في فروع اقوالهم كقولهم في لمراح والحلاص و سمات التور و الظلمة اذ انما قصدنا اجتناب اصول المذاهب العسدة في انّ الماعن اكثر من واحد ...

ح ١ ص ١٠٢

قال **ابو محمد** ، رضى الله عنه ، و اما الطائفة التي احازت التسح الا انها اخبرت انه لم يكن و نه يُقال لهم وبالله تعالى التوفيق باي شئ علمتم صحّة نبوة موسى عليه السلام و وحوب طاعته ... و يقال لهم ما الفرق بينكم في تصديقكم بعض من ظهرت عليه المعجرات و تكذيبكم بعضهم و بين من صدّق من كذّبتم و كذب من صدّقتم كالمجوس المصدّقين بنوّه برادشت المكدّين بنوّه موسى و سائر انساكنم او المناوّه المصدّقة بنوّه عيسى و برادشت المكدّية بنوّه موسى ...

ح ١ ص ١١٣

قال **ابو محمد** ، رضى الله عنه ، لمست النبوة بمدفوعة قد رسول الله صلى الله عليه وسلم لمن صحت عنه معجزة قال الله عزّ وجلّ « و ان من امة الا خلا فيها نذير » (١) و قال عزّ وجلّ « و رُسلًا قد قصصناهم عليك من قبل و رُسلًا لم نقصصهم عليك » (٢) و قلوا انّ الذي ينسب اليه المجوس من الاكذوبات باطل معتري منهم و برهان ذلك انّ المنبيّة تنسب اليه مقاتلهم و اقوال هؤلاء كلّهم متصادقة لاسبيل الى ان يقول بها قائل واحد صادق ولا كاذب في وقت واحد و كذا المسيح عليه السلام ينسب اليه المنكائيّة قولهم في التثليث و تنسب اليه النسطورّة قولهم ايضاً و كذلك اليعقوبيّة و تنسب اليه المنبيّة ايضاً قولهم و كذلك المرقبونيّة (٣) و هذا برهان صاهر على كذب جميعهم عليهما بلاشك ...

(١) قسمي الا آية ٢٤ «سورة فاطر» . (٢) قسمي الا آية ١٦٣ «سورة النساء» .

(٣) در اصل مطبوع : « المرقونية »

ج ٢ ص ٥ :

ثُمَّ جَاءَ صَهِر دِينَهُمْ (١) تَنْصُرَ قَسْطَنَظِينَ كَمَا دَكَّرْنَا فِيهِمْ دُخُولَ الْمَنَاسِيَةِ بَعْدَ
وَكَانَ فِيهِمْ عَرَبٌ مَسِيحِيَّةٌ مَدْلُوسٌ عَلَيْهِمْ فَأَمَكْنَهُمْ بِهَذَا أَنْ يَدْخُلُوهُمْ مِنَ الصَّلَالِ فِيمَا أَحْتَوَا
وَلَا تَمَكْنُوا النَّتَةَ أَنْ يَنْقُذَ أَحَدٌ عَنْ شَمْعُونِ بَاطِرَةِ وَلَا عَنْ يَوْحَنَّا وَلَا عَنْ هَتِي وَلَا عَنْ
مَارْقُسَ وَلَا عَنْ لَوْقَا وَلَا عَنْ بُولِسَ أَنَّهُ ظَاهِرَةٌ وَلَا مَعْبُورَةٌ بَاهِرَةٌ لَمَّا دَكَّرْنَا مِنْ أَهْلِهِمْ
كَانُوا مُسْتَتْرِينَ بِمُطَاهَرِينَ بِدِينِ الْيَهُودِ مِنَ التَّرَامِ التَّتِ وَ عَرَبٌ طَوَّلَ حَسَنَتِهِمْ إِلَى
أَنْ طَعَرَ بِهِمْ فَفَتَنُوا فَكَلَّمَا بَصِيغَةَ النَّصَارَى إِلَى هَؤُلَاءِ مِنَ الْمَعْجَزَاتِ وَ كَدُونَاتِ مَوْصُوعَةٍ
لَا يَعْجِزُ عَنْ دَعَاءِ مِثْلِهَا أَحَدٌ كَالَّذِي يُدْعَى الْيَهُودَ لَا أَحَدًا مِنْهُمْ وَرُؤُسَ مَنِيَّتِهِمْ وَ كَالَّذِي يُدْعَى
الْمَنَاسِيَةِ لِمَا نَبَى سَوَاءٌ سَوَاءٌ ... وَ كَذَلِكَ هَذَا كَذِبٌ وَ أَفْثٌ وَ بُولِيدٌ لِأَنَّ كَذِبَ مَنْ دَكَّرْنَا
فَأَمَّا نَقْلُهُ رَاجِعٌ إِلَى مَنْ لَا يَدْرِي وَلَا يَقُومُ بِكَلَامِهِ حُجَّةٌ وَلَا مَسْحٌ بِرَهَانٍ سَمْعِيٍّ وَلَا عَقْلِيٍّ
بَصْدَقِهِ وَ هَكَذَا كَانَ أَصْحَابُ مَدْيَ مَعَ مَدْيَ الْأَنَاءِ طَهَرُوا ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ إِذَا دَكَّرْنَا بِهِ بَهْرَامَ بْنِ
بَهْرَامِ الْمَلِكِ وَ أَدْعَاهُ أَنَّهُ قَدْ مَنَ بِهِ حَتَّى طَعَرَ بِحَمِيصِ أَصْحَابِهِ فَعَصَبَ مَدْيَ وَ صَلَّاهُمْ كُلَّهُمْ
إِلَى لَمَنَةِ اللَّهِ ...

ج ٢ ص ٧٣ ٧٤

وَ اعْلَمُوا أَنَّ كَذِبَ مَا يَدْعُوهُ لِبَاطِرَةِ وَ يَوْحَنَّا مَارْقُسَ وَ بُولِسَ مِنْ أَسْمَاءِ مَحْرَمَاتِ
فَوَثَّهَا كَدُونَاتِ مَوْصُوعَةٍ لِأَنَّ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةَ لَمْ يَكُونُوا مِنْ رَفْعِ الْمَسِيحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
مَذِ تَنْصُرَ بُولِسَ إِلَّا مَطْلُوبِينَ مُشَرَّدِينَ مَصْرُورِينَ كَالَّذِينَ دَقَّةَ مُسْتَتْرِينَ ... وَلَا يَحْزُنُ أَنْ
تَصَحَّ مَعْبُورَةٌ إِلَّا نَقْلُ كَافَةٍ عَنْ مِثْلِهَا بِمَنْ شَاهَدَ ذَلِكَ طَاهِرًا وَلَكِنْ دَعَا النَّصَارَى ذَلِكَ
لِمَنْ دَكَّرْنَا وَ لَعِبَرَهُمْ مِنْ أَسْلَافِهِمْ مَعْبُورَةٌ كَدَعَا الْمَنَاسِيَةِ لِمَا نَبَى سَوَاءٌ سَوَاءٌ فَإِنَّهُ لَمْ يَرَلْ
مُسْتَتْرًا إِلَّا شَهْرًا يَسْرَةً إِذَا احْتَدَعَهُ بَهْرَامُ بْنُ بَهْرَامِ الْمَلِكِ حَتَّى طَعَرَهُ وَ بَصَدَّاهُ
فَقَتَلَهُمْ كُلَّهُمْ ... وَ كَذَلِكَ مَا اعْتَرَّ بِهِ كَثِيرٌ مِنْ جُفْثَتِهِمْ مِمَّا رَأَوْا مِنْ عَظَمِ اجْتِهَادِ رَهْبَانِهِمْ
أَصْحَابِ الصَّوَامِعِ وَ الدِّيَارَاتِ وَ المَطُوسِ عَلَيْهِمْ أَبْوَابُ الْبُيُوتِ فَلْيَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عِنْدَهُمْ
مِنْ الْاجْتِهَادِ فِي الْعِبَادَةِ إِلَّا جَرٌّ مِنْ أَجْرَاءِ كَثِيرَةٍ يَمَّا عِنْدَ الْمَنَاسِيَةِ وَ شِدَّةَ اجْتِهَادِهِمْ وَ الَّذِي

(١) صبر در « دينهم » راجع است به « النصارى » .

عند الصائين من ذلك اعظم... وكذلك ان اعترؤا بصبر اوائلهم المقتل على دينهم حتى عملوا لهم الثائنات الى اليوم فإن ذلك لا شجراً من صبر المنيّة على القتل في الثبات على دينهم...

ج ٢ ص ٨٧

ليت شعري ان بقي ذلك الشوك (١) و ذلك لدم (٢) سليمي و سك المبر (٣) و سك الخشبة (٤) طول تلك المدة و اهل ذلك الدين (٥) مطرودون مقتولون كقتل من ستر بالزندقة اليوم...

ج ٢ ص ٩٣ - ٩٤ :

و اف الطائفة الثانية فهم قوم يتبنوا القلب لحدث النبي صلى الله عليه وسلم فلم يريدوا على صلب علو الاسناد و جمع الفرائد دون ان يهتموا بشيء مما كتبوا او علموا به و انما تحمّلوه حملاً لا يزيدون على قراءته دون تدبر معانيه و دون ان يعلموا انهم المحطون به و انه لم يأت عملاً ولا فإله رسول الله صلى الله عليه وسلم عث بل امرنا بالشفقة فيه والعمل به بل اكثر هداية الخائفة لا يعمل عندهم الا ما جاء من طريق عثمان بن سليمان و الضحاح بن هارم و تفسير الكلبي و تلك الظلمة و كتب البدي التي انما هي حرافات موضوعات و كدومات مفتعلات و لدهم الزندقة نديسا على الاسلام و اهله فاصدق ههنا طائفة كثر احتلاط لا يصح من ان الارض على حوت و لحوت على قرن نور والثور على الصخرة و الصخرة على عبق ملك و الملك على الظلمة و الظلمة على ما يعلمه الا الله عز ورحم و هذا يوجب ان جرم العالم غير متناه وهذا هو الكفر بعينه...

ج ٣ ص ٩٨ - ٩٩

قال ابو محمد وقد علم المسلمون ان الله تعالى عذب لا يحور ولا يطلم ومن وضعه

- (١) يعني الشوك الذي وضع على رأس المسيح (بزعم النصارى) .
- (٢) يعني الدم الذي طار من جنب المسيح .
- (٣) يعني المسامير التي ضربت في يدي المسيح .
- (٤) يعني الخشبة التي جنب المسيح عليها .
- (٥) يعني دين النصارى .

عز وجل بالظلم والجور فهو كافر ولكن ليس هذا على ما طمّنه الجهّال من أنّ عقولهم حاكمة على الله تعالى في أنّ لا يحسن منه إلّا ما حسنت عقولهم وآتاه يفتح منه تعالى ما فحنت عقولهم وهذا هو تشبيه محمّد لله تعالى بحلقه اذ حكموا عليه "نه تعالى يحسن منه ما حسن منه و يفتح منه ما فتح منه و يحكم عليه في العقل بما يحكم عليهما .

قال أبو محمد و هذا مذهب يدرم كلّ من قلّ لتما كان الحيّ في الشاهد لا يكون إلّا بحياء و جب أنّ يكون الباري تعالى حيّاً بحياة وليس بين القولين فرق و كلاهما لازم لس التزم أحدهما و كلاهما ضلال و خطأ و إنّما الحق هو أنّ كلّ ما فعله الله عز وجل أيّ شيء كان فهو منه عز وجل حق و عدل و حكمة و ان كان بعض ذلك ممّا حوراً و سفهاً و كذباً لم يفعل الله عز وجل فهو الظلم و الباطل و العبث و التعموت و أمّا إحراؤهم الحكم على لادريّ تعالى بمثل ما يحكم به بعضا على بعض فضلال نكس و قول سبق له اصل عند الدهريّة و عند المنائيّة و عند البراهمة و هو أنّ الدهريّة قالت إنّما وجدنا الحكم فيما سنسب لا يفعل إلّا لاجتلاب منفعة أو ليدفع مضرة و وجدنا من فعله مالا فائدة فيه فهو عبث هما الذي لا يعقل عنه قالوا و إنّما وجدنا هي العلم صرّاً و شراً و عبث و اقدار و دود و دباب (١) و مفسدين انتهى بذلك ان يكون له فاعل حكيم و قلت طائفة منهم مثل هذا سواء سواء إلّا أنّهم رادوا فقالوا علمنا بذلك أنّ العالم فاعلاً سمعها غير الذي تعالى و هو النفس و أنّ الذي الحكيم حالها تعدد ذلك ليربها فسادها تخيّلته فإذا استبان ذلك لها فساد لادريّ الحكيم تعالى حينئذ و ابطله ولم تعد النفس الى فعل شيء بعدها .

قل أبو محمد و ابطال هذا القول بثبت ما يسطر به قول المعبرلة سواء سواء ولا فرق و قالت المنائيّة بمثل هذا قالت به الدهريّة سواء سواء إلّا أنّها قالت ومن خلق خلقاً ثمّ خلق من يسلّ ذلك الخلق فهو ظالم عبث و من خلق خلقاً ثمّ سلط بعضهم على بعض و اعزى بين طائعت خلقه فهو ظالم عبث قالوا فعلت أنّ خالق الشرّ و فاعله هو غير خالق الخير .

ج ٥ ص ١٢٢ :

ثمّ نجدهم كلّهم يعنى جميع هاتين الطائفتين فلسفيّهم و كلاميّهم في أدبهم الشيء

یقرّون أنّهم بجائزتهم او حکمتهم محتاجین کا اختلاف العمّة و أهل الجهد، لا شدّة اختلافاً
فمن یهودی بموت علی یهودیّته و نصرانیّ بتهاک علی صراپیّته و ثلیثه و محوسیّ بنمست
علی محوسیّته و مسلم بستقتل فی اسلامه و منائی بستهلک فی مادویّته (۱) و دهریّ یقطع
فی دهریّته قداستوی العاصی المقلّد من کذلک صائفة فی ذلک مع استکلم الماهر المستدلّ
برعمه . .

۴۲

کتاب

طبقات الائم (۲)

تألیف

قاضی صاعد الدلسی (۳)

(۴۲۰ - ۴۶۲ هـ ق .)

ص ۳۳

قال صاعد وقد صنف جماعة من المتأخرين كتباً علی مذهب فیثاغورس و أشاعه
و انصروا فیها للفسفة الطبعیة القدیمة و ممّن صنف فی ذلک (۴) ابونکر محمد بن زکریا
الرازی و کان شید لا یحراى عن ارسطاطالیس و غایب (۵) له فی مفارقتهم معلمه افلاطون
و غیره من متقدّمی الفلاسفة فی کثر من آرائهم و کان یزعم أنّه أفسد الفسفة و غیر کثیراً
(۱) « د ماویّته »

(۲) در حدیثی که « لویس شیخو » در سنة ۱۹۱۲ م . در بیروت اشارت کرده است نقل کرده

(۳) ابو القاسم صاعد بن احمد بن عبد الرحمن بن محمد بن صاعد نقیبی دسی طلیطلة
در بررگن عمه اندلس محبوب مشهور وی در سنة ۴۲۰ هـ ق . (۱۰۲۹ م .) در المریة
متولد گردید است و در سنة ۴۶۲ هـ ق . (۱۰۷۰ م .) در طلیطلة وفات کرده

(۴) بجای « صنف فی ذلک » می نویسد « صنف در »

(۵) در حاشیه نوشته شده است « ابن صوا » « غایب » و در روایتی « ابن صاعد » (ص ۱۰۱)

« د » « (۶) ذکر شده و در معنی که درباره اصلاح آغلاخ من مصوغ از روی نسخ خطی لندن

در آندک بفرزیده شده است (ص ۱۲۱-۱۲۴) بجای « و » « (در ۱۲۲) « و » «

تألیف است

من اصولها^(۱) و ما اطلق الرازي احققه على ارسطاطاليس وحده الى تنقّصه الا ما
انه ارسطاطاليس و اراد الرازي محاصته اي كتابه^(۲) في علم الالهى و كتابه في الطب
الروحاني و عبر ذلك من كتبه الدالة على استحسانه لمذهب الثنوية في الاشياء و لا آراء
البراهمة في ابطال النبوة و لا اعتقاد عوام القاصه التناسخ^(۳).

۴۳

اَنَوَابُ

في الصين والترك والهند

مُنتَخِبة من كتاب

طَبَائِعُ الْحَيَوَانِ^(۴)

تأليف

شرف الرمان طاهر مروزي طيب

ص ۲ - ۴ (در « الباب الثالث في صفة لصين » در قسمتهای ۳۰ و ۵ و ۶ و ۹).
و ينقسم اراضيهم^(۵) نلثة اقسام وهي الصين و قنای^(۶) التي يسميها العامة حضاي
و يُغر و أعظمها خطّة و مملكة الصين
و أهل الصين لا يُحاطون الانراك و يُحاطونهم في اكثر الاشياء لا تهم بلبس

(۱) « انفسه ... اصولها » بر اويتي « الفلاسفة ... اصولهم » .

(۲) دو اراد الرازي محاصته اي كتابه « بروايتي » و دان به الرازي مفاصته كتابه .

(۳) « المأبئة التناسخ » بروايتي ، « المأبئة في التناسخ » .

(۴) كتاب طبائع الحيوان را مروزي در حدود سنة ۱۰۱۴ هـ ق . تأليف کرده است و
مينورسكي W Minorsky قسمتي از آسرا تحت عنوان فوق الذکر ، با ترجمه براس انگسي و
جوشی و تبييه و فهرس ، در - سنة ۱۹۴۲ م در لندن ، طبع را ييده و در اينجا ارسطاطاليس
مربور نقل گرديده و علامت اختصاري آن که ما يابنده نسخه بدلهما مشاهده ميژ مکار رفته است .

(۵) ضمير در « اراضيهم » راجع به « اهل الصين » است .

(۶) Ms. كذا .

الحبب والعمائم ولا يلبسون الأقيّة والقلايس و آثار أهل قنای و یغر فیخاطبون
 الآثراء ویواصلونهم و بینهم و بین ملوک ما وراء النهر مکاتبات و مواصلات و أهل الصّین
 بخلاف ذلك ولا یملکون لغرباء من الدّخول الیهم والمقام بین أظهرهم و ذلك سّنة
 سّتها لهم مادی المتنبّی حین غرس فی قلوبهم مذهبیه و هو مذهب الثّنویّة خوف أن یأتیهم
 من الغرباء [أحد] فیبتین لهم و قد دلّک لمذهب و یصدّهم عنه .
 وصنعة التّمذیل عندهم (۱) تعبد و تقرب لأنّ مادی آمرهم بذلك و عرّهم بقول
 العلاسفة فإنّهم قالوا فی حدّ الفلسفة إنّ الله الثّقل بالثّق بالثّق بحسب الطّاقة الإنسانیّة .
 ص ۶ (قسمت ۱۷) :

و لسان الصّین مخالف لسان الآلّسنة و کذلک لسان الثّنت و أهل الصّین کلّهم علی
 دین واحد و هو دین مادی بخلاف قنای و یغر فبنّ فیهم سائر الأديان الّا اليهودیّة .



السامی فی الاسامی (۲)

تألیف

میدانی (۲)

(متوفی در سنه ۵۱۸ هـ . ق .)

ص ۱۴ (در فصل چهارم از باب سوم از قسم اوّل) :

الزّبدیق آنکه نور و طلعت گوید ، الزّنادقة ج .

(۱) ای عبد اهل الصّین

(۲) کتابی است نقوی ، عربی بفارسی ، که میدانی آنرا بچهار قسمت تقسیم کرده است ، و هر قسمت دارای بابها و فصحا باشد ، در اینجا از طبع مسکّی که در سنه ۱۲۷۳ هـ . ق . در ایران در مجموعه ای انتشار یافته است ، و ۱۰۹ صفحه از مجموعه مزبور را گرفت ، نقل گردیده .

(۳) ابو الفضل احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم نیشابوری "میدانی" (مسوب میدان زیاد بن عبد الرحمن ، که محله ای بوده است در نیشابور) ، ادبی دص و معوی بوده است و یکی از تابعان سیار معروف او مجمع الامثال است . نقیر ابن خلکان میدانی در روز چهارشنبه بیست و پنجم ماه رمضان سنه ۵۱۸ هـ . ق . وفات کرده است .

٤٥

کتاب الملل والنحل (۱)

تألیف

شهرستانی* (۲)

(۴۶۷ - ۵۴۸ هـ. ق.)

ص ۱۸۵

ولقد کان فی کتبُ ممةٍ من الأمم قوم مثل الإبراحیة والمردکیة والزندقة والقرامطة کان تشویش ذلك الدین منهم و فتنة الناس مقصورة علیهم

ص ۱۸۸ - ۱۹۳ :

الثبوتة هؤلاء اصحاب الارثیون الارثیون برعمون ان السور والعلیمة ارثیون قدیمان بخلاف المحسوس فانهم قالوا بحدوث الظلام و ذکر واسم حدوته وهؤلاء قالوا بحدوثهما فی القدم واحتلافهما فی الجوهر والطبع واللحن ولحیر و المكان و الاجناس و الأبدان والأرواح

المابویة، اصحاب مانی بن فاخت الحکیم الادی طهر فی رمان شابور بن اردشیر وفتله بهرام بن هرمز بن شابور و ذلك بعد عیسی علیه السلام احد دینا بین المحوسیة

(۱) کتاب الملل والنحل، چسکه خود شهرستانی در آرد ار کرده است، (ص ۱۹۲) از طبعی که در اینجا از آن نقل گردیده (در سنه ۵۲۱ هـ. ق. تألیف شده است و، کفون جمدین یاز طبع رسیده و در اینجا از طبعی که در سنه ۱۹۲۳ م. در لیبزیک Leipzig منتشر شده و تجدیدی است از طبعی که «عبد» ویلیام کورتن Rev. William Cureton در سنه ۱۸۴۶ م. در لندن صورت گرفته و نقل گردیده است.

(۲) ابوالفتح محمد بن ابی القاسم عبدالکریم بن ابی بکر احمد شهرستانی متکلم بر رکعت آشوری مدعی معروف است، ابن خلکان گوید شهرستانی در سنه ۴۶۷ هـ. ق. و برواسی در سنه ۴۷۹ هـ. ق. در شهرستان که ناحیه ای است از بواخی خراسان و نزدیک نسا، من نیشابور و خوارزم واقع باشد متولد گردیده است و در اواخر شعبان سنه ۵۴۸ هـ. ق. و قوی ۵۴۹ هـ. ق. در همان جا وفات کرده.

والتصراية وكان يقول سرور المسيح عليه السلام ولا يقول نبوة موسى عليه السلام
حكى محمد بن هارون المعروف بابي عيسى الوراق وكان في الأصل محوسياً ع. وأ
بمداهب القوم أن الحكيم ماني زعم أن العالم مصنوع مركب من أصليين قديمين
، أحدهما نور والآخر ظلمة وانهما ارتياح لم ير الا و لن ير الا و انكروا وجود شيء
لا من اصل قديم زعم انهما لم ير الا قوتيه حساس سمعين بصيرين وهما مع ذلك
في النفس و الصورة والفعل والتدبير متصادان وفي الحشر متحاذيان نحدي الشخص و
الظل وإنما يتبين جواهرهما واصلهما في هذا الجدول :

الظلمة	النور
الجوهر	الجوهر
جواهرها قبيح نافض لثيم كدر خبيث	جواهره حسن فاضل كريم
مستن الربيع قبيح المطر	صاف نفى طيب الريح حر المنظر
النفس	النفس
نفسها شريفة لثيمة سفينة ضارة حائلة.	نفسه خيرة كريمة حكيمة دفعة عاتية
الفعل	الفعل
فعلها الشر والفساد والصر والغم	فعله الخير والصلاح والتبع والسرور
والتشويش والتفسير والاختلاف.	والترتيب والتطهير والإتقان
الحيز	الحيز
جهة تحت و أكثرهم على أنها منعقدة	جهة فوق و أكثرهم على أنه مرتفع
من ناحية لجنوب و زعم بعضهم أنها	من ناحية الشمال و زعم بعضهم أنه
جنب النور .	جنب الظلمة
حساسها	أجناسه
حاسة أربعة منها أبدان و	خمسة أربعة منها أبدان و

الخامس روحها فلا بدان هي
لنار و التور و الريح و الماء
و روحها النسم و هي تتحرك
في هذه الابدان .
الصفات

حيّة صاهرة حيرة ركيّة و قال
بعضهم كواب التور لم يزل
على مثال هذا العالم له أرض
و حق و أرض التور لم تزل
بطبقه على غير صورته هذه
لأرض من هي على صورته
جسم للشمس و شعاعها كشعاع
الشمس و رثعتها طيبة طيب
رائحة و ألوانها ألوان قوس قزح
و قال بعضهم و لا شيء
إلا الجسم و الاجسام على ثلاثة
انواع أرض التور و هي خمسة
و هذك جسم آخر الطاف منه
و هو الجوهر و هو نفس التور
و جسم آخر و هو الطاف منه
و هو التسيم و هو روح التور
قال و لم يزل يولد ملائكة
و آله و ازماء ليس على سبيل
الملائكة من كما تتوآد الحكمة
من الحكيم و المتق و الطيب من

الخامس روحها فلا بدان هي
الحريق و الظلمة و السموم و الصّباب
و روحها الدّحان و هي تدعى الهامة
و هي تتحرك في هذه الابدان
لصفات

حيثة شريرة لحة دسة
و قال بعضهم كون الظلمة لم يزل
على مثال هذا العالم لها أرض
و حق و أرض الظلمة لم تزل
على غير صورته هذه الأرض
بل هي أكثف و أصلب و
رائحتها كريهة انفن الزوايح
و ألوانها لون السواد قال
بعضهم و لا شيء إلا الجسم
و الاجسام على ثلاثة انواع
أرض الظلمة و شيء آخر اظلم منه
و هو السموم قال و لم تزل
تولد الظلمة شيابين اراكنة
و غاريت لا على سبيل الملائكة
بل كما يتولد الحشرات من
العفونات القدرة و قال و مدت
ذلك العالم هو روحه يجمع
عنه الشرّ و النّعيمة و الظلمة .

التألق وملئ ذلك العالم هو روحه و
بجمع عالمه الخير والحمد والتور .

ثم اختلفت المانوية في المزاج وسببه والخلص وسببه وقال بعضهم إن التور و
الظلام امترج بالخط والأتفاق لا بالصدق والاحتير وقال اكثرهم ان سبب المزاج
ان آبدان الظلمة نشعلت عن روحها بعض الشعاع فمطرت الى الروح فأت التور فبعثت
الآبدان على ممرحة التور وجاسها لإسراعها الى الشر فلما رأى ذلك ملك التور وجه
إيها ملكا من ملائكته في حصة أخرى من جنسها الخمسة فاحلصت الخمسة التورية
بالخمسة الطلامية وحاط الدخان التسم واما الحياة والروح في هذا العالم من التسم
والهلاك والآوت من الدخان وخالط الحريق النار والتور الظلمة والتسموم الروح والصداب
الماء وما في العالم من منفعة وخير وبركة فمن أحسن التور وما فيه من مصرة وشر
وفساد فمن أحسن الظلمة فلما رأى ملك التور هذا الأمترج أمر ملكا من ملائكته
فخلق هذا العالم على هذه الهيئة لتحلص أجناس التور من أحسن الظلمة واما سدرت
الشمس والقمر وسائر المجرم لا تستغفاء أجزاء التور من اجراء لظلمة الشمس تستصفي
التور الذي امترج شياطين الحر والقمر يستصفي التور الذي امترج شياطين البرد والتسم
الذي في الأرض لا يراى يرتفع لأن من شأنها الارتفاع الى عالمها وكذلك جميع اجراء
التور ابدا في الصعود والارتفاع و اجراء الضمة أبدا في الترو والتسفل حتى تتحلص
الاجراء من الأجراء ويصل الأمترج وينحل الترا كيب ويصل كد الى كله وعلمه و
ذلك هو القيامة والمعاد وقال ومما يعم في التحلص والتسم ورفع اجراء التور
التسبح والتقديس وانكلام الطيب وأعمال امر فترفع بذلك الاجراء التورية في عمود
الصبح الى فلك القمر ولا يراى القمر يقدر ذلك من قول النهار الى نصف ويمتد في مصير
سدا ثم يؤدى الى الشمس الى آخر النهار فتدفع الشمس الى بر فوقها فيسرى في ذلك
العالم الى ان يصل الى التور الا على الحاصل ولا يزال يفعل ذلك حتى لا يبقى من اجراء
التور شئ في هذا العالم الا قدر سر منعقد لا تقدر الشمس والقمر على استصفاه فعند ذلك
يرفع الملك الذي يحمل الأرض ويدع الملك الذي يحثب السموات فيسقط الآعلى على
الأسفل ثم توقد نار حتى يصرم الاعلى ولا تسفل ولا يزال يصصم حتى تتحلل ما فيها

من التور و يكون مدّة الإضطرام المأ و أربعمائة و ثمان و ستين سنة و ذكر الحكيم
ماي في باب الالاب من **الحجالة** و في **أول الشايرقان** أن ملث علم التور في كذا أرضه
لا يحلومته شي و أنه طاهر بطن و أنه لا هامة به إلا من حيث تنهى أرضه إلى أرض
عدوه و قال أيضاً أن ملث علم التور في سرة أرضه و ذكر أن المراح القديم هو امتراح
لحرارة و البرودة و الرطوبة و البسوسة و المراح المحدث الحبر و الشر و قد فرس ماي عني
اصحبه العشر في الاموال و الصلوات الأربع في ليوم و السنة و الدعة إلى الحق و راء
الكذب و الفتن و السرقة و الزنا و النجس و السحر و عبادة الأوثان و ان لا يبنى على دى
روح ما يكره أن يؤتى إليه مثله و اعتقده في الشرائع و الأنبياء أن أول من بعث الله
بالعلم و الحكمة دم ابوالنشر ثم شيئا بعده ثم **نوحا** بعده ثم ابراهيم بعده عليهم السلام
ثم بعث بالبعدة إلى أرض الهند و زراذشت إلى أرض فارس و المسيح كلمة الله و روحه إلى
أرض الروم و المغرب و **قولس** بعد المسيح الهم أنه نأى خانه لتبتين إلى أرض العرب و زعم
ابو سعيد المايوى رئيس من رؤسائهم أن لدى مصرى من المراح إلى الوقت الذى هو فيه
و هو سنة احدى و ستمين و مائتين من الهجرة احدى عشر الف و سعمائة سنة و ان الذى بقى
إلى وقت الخلاص ثلثمائة سنة و على مذهبه مدّة المراح اثنا عشر الف سنة فيلوي قدسى
من المدّة خمسون سنة من زمانها هذا و هو احدى و عشرون و خمسمائة هجرته فبحر في
آخر المراح و بدو الخلاص فإلى الخلاص الكأى و اجدال النرا كتب خمسون سنة
والله أعلم .

و در قسمت « المزد كته » گوید .

حاجى الوراقى ان قول المزد كته كهوا كثير من المذوتة في الكورين و
لا صلح الا ان مزدك كان يقول ان التور بعض القصد و الاحتسار و الظلمة تفعل على
لحم و الاتفاق و التور عالم حساس و الظلام حاد و عمى و ان المراح كان على الاتفاق
و الحفظ لا القصد و الاحتسار و كذلك الخلاص انما يقع بتمام دون الاختار .

ص ١٩٥-١٩٦ (در قسمت « المرقوبية »)

المرفوعة اسمها قديمين آصاين متصادفين احدهما التور و الآخر الظلمة و انبوا
بالأناث هو المحدث الجامع و هو سد المراح . فلو انما ثقتا المعتد

لأن التور الذي هو الله تعالى لا يجوز عليه محالطة الشيطان وأيضاً فإن الصديقين يتناهرا من طبعاً و يتصانعا دائماً و نفس فكيف يجوز اجتماعهما و امتزاجهما ولابد من معتدل يكون منزلته دون التور و فوق الظلام فيقع المراح معه وهذا على خلاف ما قبله الماروبة و ان كان ديصان اقدم و انما احدهما من مذهب و حاشاه في المعتدل وهو أيضاً خلاف ما قبل زرادشت فإنه يثبت التضاد بين التور و الظلمة و يثبت المعتدل كالحاكم على الخصمين لجامع بين المتضادين لا يجوز ان يكون طبعه و جوهره من احدا الصديقين و هو الله عز و جل الذي لا صد له و لابد .

۴۶

کتاب الانساب^(۱)

تأليف

سماعی^(۲)

(۵۰۶ - ۵۶۲ هـ ق)

ورق ۲۸۰

زندى ، فتح الزاء و سکون التون و فى آخرها الدال لمهمة هذه لتسبة الى قرية سجدر او الى کتاب جمعه مائى ستمه الزند آفة الاول و المشهور بهذه التسمية ابو نکر

(۱) کتاب الانساب « مقدمه مرگلیوٹ » در باره کتاب م. بود و مؤلفه ان « و حاب عکس » در ۶۰۸ ورق ، در سنة ۱۹۱۲ . در لیکن « اشعار » و « سب » در کتب خاصه از طبع م. کورعل گردیده و بعضی از اسمهای معون از « نسخه خطی - باب اقای فروزانفر » که علامه اختصاری آن در این کتاب م. باشد و « الباب فى تهذيب الانساب » که در کتبش حواهد آمده و « حدیث و فیرنه عدت تصحیح و تصویب شده است و بدون تعقیب در م. مطبوع نجف و صوینت م. بود و بعضی نسخه م. و تصحیح علی اعظم در حاشیه ذکر گردیده

(۲) دسی اوسید عبدالکریم بن محمد بن منصور بن ابی نکر محمد تهیمی سماعی مروزی از مؤلفان و فقیهان و محدثان م. که محسوب میشود . وی م. بسمعان میباشد که بعضی است و عنه تهیم . سماعی در سنة ۵۰۶ هـ ق . در م. و متولد گردیده است و در سنة ۵۶۲ هـ ق . در همدان و مت گردیده

محمد بن احمد بن حمدان بن عازم (۱) البحاری والزندى من الرندى (۲) وهم صنفه
من الرندى (۳) و الزندى كتابه (۴) والزندى (۵) الى دلت واول من يسمى (۶) بهذا الاسم
مابى من دى بن مابى (۷) و كان فى زمن بهرام بن هرمز بن سابور قد قرأ الكتاب الا وائ
وكان محوسيا فأراد أن يكون له صيت و ذكر موضع طريقه وجمع كتابا سماه ساپرقان
وقد هذا زندى (۸) زردشت وزندى لمعنى التفسير يعنى هذا كتب زردشت واصحابه
كانوا يقولون اسكتابه (۹) مصحف مابى ورتنه بالقوش والالوان ومهد فيه التور والضممة
وقال يلا آهين اثنين احدهما يحلوا التور والآخري يحلق الضممة وقد كرهم فى المابى (۱۰)
وقال لخير من التور والثمر من الضممة وحرّم اثنين بسبب (۱۱) لان احد الشهورة (۱۲) من
التيهين ادا كان لولد من الشهر (۱۳) لا يتولد الا الحبيث العفريت وادح البواط لا تقطع
التسد و حرّم ذبح الحواسان فاذا ماتت حنأكلها و ادعى فى الصهر متبعة عيسى
عنه السلام و كان فى الماطن رندى و كان يوافق (۱۴) الثبارى والمحوس ادا حلا
بفرقة منهم، فلما سمع بهرام احدث حيرة امر مسلح اياه حتى على يده (۱۵) جندي سابور
و حنألتين (۱۶) و علق وبقى قوم من اثناعه فى واحة القن والترك و اطراب العراق
و واحة كرمين لى ايتام هارون الرشيد و استدعى مكتابه المعروف بالزندى و احرقه و
احد قلنسوة لقيت (۱۷) فى يد مابى و عمرى و حرقها و انقطع امر او قيل كان فى زمن الرشيد
رجل متطعم مالع فى دلت و كان يتمرثا (۱۸) و خرة و كان يدخل بين الناس فى الصياوات

- (۱) در «الباب فى تهذيب الانساب» (ج ۱ ص ۱۱) طبع بمصر سنة ۱۳۵۷ هـ (ق) دهر-
(۲) در اصل مطبوع جين است و در ن. ف. «والزندى من الرندى» و شيد «والزندى من الرندى» شد.
(۳) در ن. ف. «ارزدشتى» (۴) ط. «لهم» (۵) ط. «سنة»
(۶) ط. «ستى» (۷) در ن. ف. «فائق من مابان» (۸) در ن. ف. «كتاب»
(۹) در ن. ف. «يكتاب» (۱۰) در اصل مطبوع كلمة «مابى» وجود ندارد و شيد
از نسخه‌اى كه طبع رسیده است ساقط شده باشد. (۱۱) در اصل مطبوع جين است و در
«الباب فى تهذيب الانساب» (ج ۱ ص ۱۱) و در ن. ف. «سنة» (۱۲) در اصل مطبوع
جين است و در «الباب فى تهذيب الانساب» (ج ۱ ص ۱۱) و در ن. ف. «اشهوه»
(۱۳) در «الباب فى تهذيب الانساب» (ج ۱ ص ۱۱) و در ن. ف. «اشهوه»
(۱۴) ط. «يوافق» (۱۵) ط. «بلند» و «سند»
(۱۶) ط. «وحشاه» و در «الباب فى تهذيب الانساب» (ج ۱ ص ۱۱) و «وحشاه»
(۱۷) در ن. ف. «بقيت» (۱۸) در ن. ف. «تيدما»

و سوت الا کابر واتفق ان المانوية الزنادقة (۱) اخذهم الرشيد ليقتلهم و كان معهم كتاب الرند و قلنسوة ماني و صن الطغلي آتهم بحصرون مأدنة و دخل في غمارهم و سأل واحداً ان هولاء في دعوة واجتماع ؟ فقال نعم ، على سسل الظنر ، فلما حضروا و قعدوا احب (۲) بالثطع و التيف و احصروا الكتاب الذي لهم مع قلنسوة ماني و قالوا ليكن واحد اترق عليه ف اذا امتنع كل يقتل الى ان وصلت الثومة اليه فقم و حل السراويل و قصد ان يبول عليه ف قيل له في ذلك و حكى قصته و مظهره (۳) فضحك الرشيد و وصيه بمال و خلّى سبيله و قيل (۴) المانوية (۵) .

۴۷

الجور العين (۱)

تأليف

أوسعيد نشوان بن سعيد بن شوان اليميني الجعفري

(متوفى در عصر جمعه ۲۴ دی الحجة سنة ۵۷۳ هـ . ق ۱۲ ژوئن سنة ۱۱۷۸ م)

ص ۱۳۶ (در قسمت « أدیان العرب غیر عبادة الاوثان »)

و كانت الزنادقة في قریش آخذوها من الحيرة (۷) .

(۱) در ن . ف . ۱۰ « امانوة الزنادقة » و ط . « المانوية الزنادقة » .

(۲) ن . ف . ۱۰ « و احی » و ط . « حی » .

(۳) در ن . ف . ۲۰ « و تطفله »

(۴) در ن . ف . ۲ « من » (۵) بن قصه طغی . « فصل بیشتر و سبب ن بر من مأمون .

بعد از مروج الذهب ، در س ۱۴۱ ۱۳۲ هجری کتاب مندرج است (۶) این کتاب را

کمال مصطفی « حقه و حواشی و هارس در سنة ۱۳۶۷ هـ . ق در مصر تصحیح کرده است .

(۷) این مصنف بعد از کتاب المعارف تألیف ابن قتیبة در س ۱۰۲ هجری کتاب مندرج می باشد

و در کتاب اعلاق النیسة ، تألیف ابن رسته ، نیز مذکور است و بدو حثانه در جای خود از آن

من گردیده و سفارین « مطالب دیگری که در موقع خود قوت شده است ذکرش خواهد آمد .

ص ۱۳۹-۱۴۲ (در قسمت « فرق الثنویة »)

اختلاف ثنویة، و قالت المائیة - أصحاب مائی، و هو سر مائی - : الأصل شیئان قدیمان (۱)، و هما جسمان محدودان، نور و ظلام خلافان، سمیعان بصیران (۲) عالمان، کُلُّ واحد منهما فی نفسه سم لخمسة معان: اللون و الطعم و الرائحة و المحسنة و الصوت، و اتفهما کما غیر مُتمَرَحین، کُتِمَ مُتمَرَحٌ فحدثت الصور لامتراحها، فالتور فاعل الحجر، و الضالام فاعل السِّر، و الدلیل علی ذلك انهم وحدوا الذات انواحدة لا یكون فیها فعلان متضادان، مثل النار لا یكون فیها التبرید، و الثلج لا یكون منه الحرارة (و اشسحین) (۳) کذلك فاعل الحجر و اتفهما کما قدس الامتراح متمسین علی مثال الصل و الشمس، و لیس فی مذهبهم ذبیحة و لا مکاح.

و قالت الماهیة - أصحاب ماهان، و هو فارسی الأصل - : بمثل مقال المرقیونئة الا انهم وافقوا المائیة فی کراهة التکاح و الدناج و قال الحراتون - و هم عبدة النجوم - : مقالة المائیة، الا انهم رعموا: ان المدرات للعالم: التبعة الافلاك و البروج الاثنا عشر. و قالت المزدکة (۴) - أصحاب مزدک (۴) الفارسی - : بمثل مقالة المائیة، الا انهم نکحت و سفکت الدماء ..

ص ۱۸۹-۱۹۱

و کان الولیدی یزید زندها، حلما کافرا، فصیح شاعرا، و نظر یوما الی المصحف لیتفہل فوقع علی قومه تعالی و استفتحوا و حاب کت حذر عنده (۵) و جعل المصحف عرضا برمیة، کُتِمَ مرقفه و احرقه و قال لعلط المصحف

- (۱) د طبعی که در آن بعد کردیده اند - جس - شده، شریک - و هو - بی - لاجل - و سدان
قدس - و در سب شده - (۲) - د اصل « سمیعان بصیران » بوده - است و کمال مصطفی
ش کبر - این دو کلمه را با صور - صحیح - (۳) - صفا - بحرف « و اشسحین »
است و سر کتاب - و وجود اسکة در مستزیری رموز و ظلمات - و سبب عذرا - صلی و سبب خود -
و د - و سبب - و سبب خود صحیح که ده - در این مورد اصهر و یقیندهای - بوده و همین صور
که در اینجا ضعیف شده - و شسحین - را در الهالین گذاشته و در حاشیه در « رة » آن نوشته است -
« سبب الاصل » (۴) در اصل « مراد » و مر بق - بوده است و آن تصویر از
شکر است - (۵) - ۱۵۴ « سورة ابراهیم »

انوعد کدل جتار عند
ادالا قیت رتک یوم حشر
وقال انصا
تلقب بالحلانق هشمی
آنوعدن الحیات ولست ادری
فقل لله یمنعی طعامی
وقال ایضاً
با ایها السائ عن دینک
نشر بها (۶) صرفاً و مزوجاً
وقال ایضاً

فها انا فاک حشر عنید
فقل یارب حرقتی الولید (۱)
بلاوحی آناه ولا کتب (۲)
آحق ماتفون من الحساب (۳)
وقل لله یمنعی شرابی
وهم (۴) علی دین ابی شاکر (۵)
بالنخن آحیاناً و بالغیر (۷)

أدر الکائن مممما
اسق هذا ثم هذا
من کمیت عتقوها
ختموها بالاف و
فلقد یقنت انی
ب دوس الناس حتی
ودروا من یطلب لحد
لا تدر ها لسا
صاحب العود التصر
منذ دهر فی جرار
ه و کافور و قدر
عیر مبعوث لئار
یرکوا ای... الحمار
ه یسعی لتدر (۸)

- (۱) - بحای «لادب» «ه حشر» و بحای «شرعی» «مرفعی» و «خرقی» بیروان شده است
(۲) - بحای «عقب» «العلق» «تلاعب» «سود» و «عقب» «العلق» بیروان شده است
(۳) - بحای «انوعدن» «تخوننی» و «یلکری» بیروان شده است (۴) - بیروان
ولید و سرکات الاعانی «من» (۵) - معصود «مسلمة بن هاشم» ۱ -
(۶) - در کتاب الاعانی «شر بها» (۷) - بحای «بالنخن» و «ه» در اصل
«بالنخن» و «بالغیر» بوده و «شرکات» بهرحسب صحیح است
(۸) - بحای ۱ - ۶ است در اصل ۴

از «مرفعی» است که بعد از رساله الغرر در صفحه ۲۲۵ می آید و معصود می باشد
بوده است و ناشر کتاب ابیات فوق را که مطابق بیت دیوان ولید است بحای آنها گذاشته

ص ۱۹۲ - ۱۹۴ :

و همش رومی بالمدقة من اهد الاسلام - معن بن زائدة بن عبدالله بن رابدة بن
 مطر بن شريك بن عمر و التميمي و منهم عبدالسلام بن رعمان ، و قيل : انه القائل
 هي لذينة ، و قد نعموا يا حري و يوسف لظنون من التوامي
 فان يث بعض ما قالوه حقاً فان المبتليث هو المعافي .
 و منهم ابونواس الحسن بن هانئ ، و قيل : انه و جد في بيته بعد موته هذان البيتان
 ح لسانى بمضمر السر وذاك آنى أقول مالد هـ
 و ليس بعد المعات حادثة و إنما الموت بيضة العفر
 و منهم عبدالكريم بن نورية الدهلي (۱) ، و هو الذى سير عن رسول الله صلى الله
 عليه وآله وسلم أربعة آلاف حديث كذا ، فقتله محمد بن سليمان بن علي بالكوفة و صلبه ،
 فقال للمسلمين حين أحس بالقتل اعلموا ما شتمت فقد لست عليكم دبسم و جعلت
 حلالكم حراماً و حرامكم حلالاً و دست عليكم فى كنكم أربعة آلاف حديث كذا ،
 كل يعملون به منها .

و منهم الاخطل الشاعر غياث بن غوث بن الصلت التعلبي ، و هو القائل
 و لست بمضمر رمضان عمرى (۲) و لست بآكل لحم الأضاحي
 و لست براكب (۳) عيسا (۴) بكورا (۵) إلى بطحاء مكة للشعاع
 و لست بقائم كالعبر أدعو مع الأصاح حتى على العلاج (۶)
 و لكننى سائر بها شمو لا و أسجد قبل منيلج الصباح

- (۱) - «الذهبي» چونکه ذهل نام چندین صده است (رجوع شود بمعجم قبائل العرب تأليف
 عمر رضا كحاله ج ۱ ص ۴۰۵ - ۴۰۶) و ظاهر اسمهای نام «ذهل» معروف بوده و است
 (۲) - در دیوان اخطل (بحای عمری) : «طوعاً» .
 (۳) - بجای «براكب» «براخر» نیز روایت شده است
 (۴) - بحای «عيسا» «عيسا» نیز روایت شده است
 (۵) - در اصل : «بكورا» بوده و تصحیح از باشر كتاب است
 (۶) - این بیت در دیوان اخطل چنین آمده است :

و لست بقائم ابداً أنادی كمثل العبر حتى على علاج

وعبر هؤلاء من رمى بالزبدقة ، وهم كثير ، واختصروهم أدلى من ذكرهم ، إلا
أن ذكرناهم عند ذكر الوليد بن يزيد وما كان من كفره .

ص ٢٠٠ :

و ابن فضل أزل من سنّ القرمطة في اليمن ، و لقرمطة سندا من اليمن عماره عن
الزبدقة ، و ساحبها عندهم قرمطى فحمه قرمطة .

ص ٢٤٤ :

و ما فعل في تعطيلها الزبدقة ، و نصب في أحكامها المرادقة ، رعموا أن أهل
لارض في لارراق متطالمون ، و أنهم بين الناس في ذلك حاكمون .

ص ٢٤٥ :

و ما فعلت المنيّة العويّة و من وافقها من السوّة ، دحعلت مع الله صعدا وله
من بعض الأفعال ما نعا و قولهم بتدبير بين خلاقين و ضدّين متشاكس حتمى عجمين ، و من
جميع الآفات سابعين و هم النور و الظلام ، و ما رشد الشيخ و لا الفلام فالنور عن المعن الصيخ
متعال و الظلام إلكت شر فقال ، قالوا و لى يكون النصاد من الذات الواحدة ممك و يكون
المعن مسيئا و المسى محسبا كما ليس فى النار برودة و لا الثلج حرارة

٤٨

کتاب

جسکمة الاشراف (۱)

مصنف

شهاب الدین یحیی سهروردی (۲)

(۵۴۹ ۵۸۷ هـ ق)

ص ۱۰-۱۱ (در مقدمه مصنف) :

و کلمات الاولین مرهورة و مارتد علیهم ، و ان کان متوختها علی طاهر اقا و بلهم لم
بمتوخته علی مقاصدهم ، فلا ردت علی الرمز ، و علی هذا یبقتنی قاعده الترق فی الثور و الظلمه
التي کانت طریقہ حلاماء الفرس مثل جاماسف و فرشاوشتر ، و بوزرجه مهر و مر قنهم
وهی لیست قاعده کفره المعجوس و العاده بی و ما یفنی الی اثاره بالله تعالی و نتره
در ص ۳۰۲ (در قسمت « منتخباتی از هر دو شرح (۲) راجع به مقدمه کتاب

(۱) - ارشدی که بعد از هنری کریبن Henry Corbin در ضمن « مجموعه دوّم مصنفات شرح
اشراف » شهاب الدین یحیی سهروردی ، در حکمت رآهم ، « بوسنة » استواران و « راسه »
(مجموعه بر شش سو) در سنة ۱۳۳۱ هـ ش (۱۹۵۲ -) در طهران اشرافه است بقی که دیده
(۲) - ابو الفتح شهاب الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی ، حکیم معروف
که دره ماه و حب سنة ۵۸۷ هـ ق ۴۰ در ۳۸ ساگی ، در حلب ، بقتل رسیده است (رجوع شود
بوفیات الاعیان ، طبع بولاق ، سنة ۱۳۹۹ هـ ق ، ج ۱ ص ۳۴۵ - ۳۴۸)
(۳) - مقصود شرح شمس الدین شهرزوری ، ساگرد و شهاب سهروردی و در
علامه قطب الدین محمود بن ضیاء الدین مسعود بن متعالج کاروبی شدی
۶۳۴ ۷۱۰ هـ ق) است

قطب الدین - ج خود بحمال الدین علی بن محمد الدستجردانی است - خود
ار - و حله آورده ۶۹۴ هـ ق در « فآین و عت » و « ا » شخ و اشخ یوسف بحرانی
(در ثلوة المحرین) « شرف الاشراف » و سیوطی (در نغمة الوعاة) - « شرح
کتاب الاسرار » ذکر کرده است - شرح در سنة ۱۳۱۵ هـ ق در صحران بهر رسیده است
(برای ترجمه حواله در قطب الدین رجوع شود به مقدمه ای به محمد مشکوة بر کفر
درة التاج نفرة الدیاج که در سنة ۱۳۱۷ ۱۳۲۰ هـ ش در طهران شریافته است)

حکمة الأشراف « (در باره قسمتی از مطالب فوق شرحهائی ذکر شده است و آنچه در باره مابقی آمده بقرار ذیل است

« ای اسدلیّ الذی کان مصر ایّ المدین محوسیّ لطفی، و اله سب الثبوت، نقائلون
یا آلهین احدهم آله البحر و حقیقه و هو الثور، و الآخر آله الشرّ و حاققه و هو الظلمة
و الآخر احد تحوّل الحقّ و تعدیته لتجاوزه عن لواحد الحقّ و تعدیته الی اثنتین المظهر

ص ۲۳۲-۲۳۳ (در « القسم الثانی المقالة الخامسة » فصل III « فی بیان

أحوال النفوس الإنسانية بعد المفارقة البدنیّة ») :

و لی فی نفسی تجاربٌ صحیحةٌ تدلّ علیّ أنّ لعوالم أربعة ۱۰ انوار قاهرة، و
انوار مدبرة، و بررختان، و صور معلقة طلسمانیّه و مستمرة فیها العذاب للأشیاء. و من
هذه النفوس و امثال المعلقة بحصل الحقّ و الشاطی و فیها السعادات الوهمیّة و قد یحصل
هذه المثل المعلقة حاصله جدیده و تنطلق کم لیمرا، و اثتینالات و قد یخلقها الانوار
المدبرة لعلیّتها لتعبر مظهر لها عند المصطفی و ما یخلقها لمدبرات یكون نوریه
و تصحبها ریحته روحیه.

ای توضیح عن رات و کلمات متن در سبیری از موارد مذکور شرحی است
کتاب در حاشیه ها ذکر شده است و در اینجا درباره « ارحیة روحانیة » (در حاشیه
ص ۲۳۳ و ۲۳۴) شمس یکی از شرحها چنین آمده است :

روحیه روحیه و قد یخلقها (یخلقها ا !) الانوار المجردة المادیة و الکوکبة
بعد حصولها فی المراتب و التحدّد لیصر آجرامها مظاهر لها عند المستعصرین، و رتبا
حدها الانوار المجردة العفیه، و ما یخلقها لا نور لمجردة لعلیّتها عن مظاهرها
نوریه و تصحبها ارحیة روحیه و قد مرر الحکیم مدنی علی ما یناسب هذا فصل
« انّ ملک الثور لما رأى امتزاج الثور، مر بعین ثلاثته بحقی هذا العالم لتحلّص
أحتاس الثور من أحتاس الظلمة، و انما سارت الشمس و القمر و النواكب یلأسدها
أجزاء الثور من اجزاء الخاتم و الشمس تستعفی الثور اعترج به طین الحرّ، و القمر
المعترج به طین البرد، و جمیع أجزاء الثور ایداهی السمود و آخره لصلته فی الهبوط

و تعين على التخليص ورفع اجراء التور التسييح والتقديس والكلام الطيب واعمال
 التور ورفع بذلك الاجراء التورثة في عمود الصبح الى فلك القمر ، فنقبل التور . ذلك
 من اول الشهر الى نصفه ، فيصير بدرا ، ثم يودي الى الشمس الى آخر الشهر ، ويدفع
 الشمس > ذلك < الى نور فوقها ، فيرى في ذلك العالم الى ان يصل الى التور الا على
 الخلاص . ولا يزال يفعل ذلك حتى لا يبقى من اجراء التور في هذا العالم شيء ، الا قدر
 يسير متصدا لا يقدر ان يمشي والقمر على استعداده . فعند ذلك يرتفع الملك الحامل للأرض
 والملك الحامل للسماء ، فيسقط الأعلى على الأدنى . ثم يوقد نار ، فيصطرم الأعلى على
 الأسفل ، فتجلى ما فيها من التور . ويكون مدة الاضطرام ألف و اربعمائة سنة وثمانين
 وستين سنة . قال : و ملك عالم التور في كل أرضه لا يخلو منه شيء ، و أنه طهر
 مطلق ولا نهاية له الا من حيث أرضه بى (الى 12) أرض عدوة ، و ملك عالم التور في سنة
 أرضه . فان قصد بهذا الزمر ما ذكره أو ما يقرب منه ، فهو حق ، و الا فهو باطل .

تألیس ایلیس (۱)

تالیف

جمال الدین ابی الفرج عبدالرحمن (۲)

ابن الجوزی

(۵۱۰ - ۵۹۷ هـ . ق .)

ص ۴۴ - ۴۵ :

ذكر قلیسه علی الثویه

وهم قوم قالوا صانع العالم انسان . فعزل الحیر نور و فاعل الشرطیمة و هم قدسان
لم یزالوا یز الا قویین حاسین سمعین بصیرین و هما مختلفان فی النفس و الصورة
متصادان فی العمل و التدبیر فجوهر التور فصل حسن یترصف بقی طیب الریح حسن
المنظر و نفسه نفس حیرة کریمه حکیمه نقاعة منها الحیر و اللئ و الشرور و الصلاح
ولس فیها شی من الضرر و لامن الشر و جوهر الظلمة علی ضد ذلك من الکدر و النقص
و ش الریح و قبح المنظر و نفسه نفس شريرة بخيلة سیهیه مُتَمَنِّة صرارة منها الشر و الفساد .
کذا حکاه النوبختی عنهم قال و رعم بعضهم ان التور لم یزل فوق الطیمة . و قال بعضهم

(۱) - از طبع دوة ابن کتب که محمد منیر عبده أغا الدمشقی صاحب و مدیر « ادارة
الطباعة المنيرية » در سنة ۱۳۴۷ هـ ق در مصر منتشر کرده است نقل گردیده

(۲) ابوالفرج عبدالرحمن بن ابی الحسن علی بن محمد بن علی بن عیبدالله بن
عبدالله بن حمادی بن احمد بن محمد بن حضر الجوزی . . . القرشی التمیمی
البکری البعدادی ، از رزکان در شمدان و مؤرخان و واعیان و قبهان زمان خود محبوب مشهور .
ابن خلکان گوید او در حدود سنة ۵۰۸ هـ ق ، و بقولی در سنة ۵۱۰ هـ ق آئیده و در شب
جمعه ۱۲ ماه رمضان سنة ۵۹۷ هـ ق ، در خداد و فات کرده است و در باب حرب دهن گردیده
(برای ترجمه احوال ابی الفرج ابن الجوزی رجوع شود بوفیات الاعیان ، طبع بولاق ،
سنة ۱۲۹۹ هـ ق ۱۰ ج ۱ ص ۲۵۰ - ۲۵۱) .

بل كل واحد إلى جانب الآخر . وقال أكثرهم النور لم ير مرتفع في ناحية الشمال
و الظلمة مسطحة في ناحية الجنوب . و لم ير كل واحد منهم مبادئ صاحبه قال
النوبختي و رعموا ان كل واحد منهما له احساس حسه . رعة منها ابدان و حواس هو
الروح و ابدان النور اربعة النار و الرياح و التراب و الماء و روحه الشح و لم ير
تتحرك في هذه الابدان . و ابدان الظلمة اربعة الحريق و الضلمة و السموم و الصباب
و روحها الدخان و سقوا ابدان النور ملائكة و سقوا ابدان الظلمة شياطين و عفاريت .
و بعضهم يقول الظلمة تنوالد شياطين و النور يتوالد ملائكة . و ان النور لا يقدر على الشر
ولا يجوز منه و لظلمة لا تقدر على الخير ولا يجوز منه . و ذكر لهم مبادئ مختلفة فيما
تعلق بالنور و الظلمة . و مبادئ سقيمة فمها انه فرض عليهم الا يسبحون الا قوت
يوم و قل بعضهم على الانسان صوم سبع ايام و ترك اللبس و البخل و السحر
و عادة الاوتار و الرمي و الترفه . و ان لا يؤدى تا روح في مبادئ طريفة اخترعوه
بوافعهم الباردة . و ذكر **يحيى بن بشر النهاوندي** ان قوم منهم يقال لهم **الديصانية**
رعموا ان طبيعة العالم (١) كانت طيبة حسنة و كانت بعد كى جسم الى رى الذى هو النور
رما فتدنى به . و لما كان عليه ذلك فقد تمنع عنها فتوكل في احتلال بها فتركت
منها هذا العالم النورى الصفى . و ما كان من جهة اصلاح من النور . و ما كان من جهة
الفساد فمن الظلمة و هؤلاء يقتلون الناس و يخذلونهم و رعموا انهم يحصلون
بذلك النور من الظلمة . مبادئ سخيفة و الذى جعلهم على هذا فهم رأوا فى العالم شراً
و اختلاف فقالوا لا يكون من أصل واحد شيان مختلفان كما لا يكون من النار التبريد
و التسخين و قد رد العدماء عليهم فى قولهم ان الصبح اثنان . فقالوا لو كان ثنى
لم يجد ان يكونا قادرين او عاجرين ان اواحدهما يذروا الآخر عاجر . لا يجوز ان يكونا
عاجرين لان العجز يمنع ثبوت الألوهية . ولا يجوز ان يكون احدهما عاجر . فبقى
ان يقال هم قادران فتصور ان احدهما يريد تحريك هذا لجسم فى حالة يريد الآخر
فيها تسكنه . و من اجل وجود مبادئه . فأنتم مراد احدهما ثبت عجز الآخر .
و ردوا عليهم فى قولهم ان النور يفعل الخير و الظلمة يفعل الشر . فانه لو هرب مظلوم

وَسْتَرَّ بِالظُّلْمَةِ هَذَا حَيْرٌ قَدْ صَدَرَ مِنْ شَرٍّ وَلَا يَنْبَغِي مَدُّ النَّفْسِ فِي الْكَلَامِ مَعَ هَؤُلَاءِ فَإِنَّ
مَدَاهِهِمْ خَرَافَاتٌ .

ص ۷۶ (در قسمت « ذکر قلنس ایلس علی المجوس ») .

و من أقوال المجوس أنَّ الأرضَ لا نهايةَ لها من أسفلها و أنَّ السماءَ جلد من
جلود الشياطين و الرَّعدُ إنما هو حركة خرخررة العفارىت المعبوسة في الأفلاك المأسورة
في حرب و لجبال من عظامهم و الحجر من إبولهم و دماهم (۱) .



الْمُنْتَظَمُ (۲)

فی تاریخ الملوك و الأُمَم

تألیف

جمال الدین أبی الفرج عبدالرحمن

ابن الجوزی

ج ۶ من ۱۷۴ (در حوادث سنه ۳۹۱ هـ . ق .) :

و فی نصف رمضان احرق علی باب العامة صودة مانی و أربعة أعدال من كتب
الرَّابِدَقَةِ فسقط منها ذهبٌ و فضةٌ ممَّا كان علی المصحف له قدو .

(۱) - ابو حاتم رازی ، در کتاب اعلام النبوة ، چش مصابی را (که ظاهر آن در مخاریق
الانبياء برای ردّ شبهات نقل کرده) ذکر سوده است و آنها را مانی و مانوبین سمیت داده و قسمتی از
مضامین فوق ب کمی اختلاف در عبارات از کتاب من تاریخ الالحاد فی الاسلام ، نقل از کتاب
مریور ، در کتاب حاضر نقل گردیده و درس ۱۳۰ مذکور است .

(۲) - او قسم دوم جزء پنجم این کتاب ، آخر جزء دهم آن (یعنی از حوادث سنه ۲۵۷ هـ . ق .
تا حوادث سنه ۵۷۴ هـ . ق .) از سنه ۱۳۵۷ هـ . ق . تا سنه ۱۳۵۹ هـ . ق . در مدینه انتشارات
« جمعية دائرة المعارف العثمانية » در حیدرآباد دکن طبع رسیده است .

اعتقادات فرق المسلمين والمشركين^(۱)

تألیف

امام فخرالدین رازی^(۲)

(۵۴۳ یا ۵۴۴ - ۶۰۶ هـ ق)

ص ۸۸

فصل فی الثنویة

و هم اربع فرق

الفرقة الأولى المذنبية^(۳)، أتباع مانی، وقد كان رجلاً نقاشاً خفيف اليد طهر في زمن سابور بن اردشیر^(۴) بن بابك و ادعى النبوة وقال ان له عالم ابدى نور و طمة و كلاهما قدس. فقتل سابور فوه. فمما انتهت ثورة الميث الى بهرام احد مای و سلحه و حشا جلده نمار و علقه و قتل اصحابه الا من هرب و لتحق بالقيين و دعوا الى دين مانی فقتل اهل الصل منهم. و اهل الصل الى زماننا هذا على دين مانی. الثانية الديانانية، و هم يقولون بالتور و الطلعة ا يصاد العرق يشهم^(۵) و المذنبية^(۶) يقولون ان التور و الطلعة حيان و الديانانية يقولون ان التور حي و الطلعة ميتة

(۱) - ارطقي که معتاد علی سامی النشار در سئ ۱۴۰۶ هـ ق - در مصر انتشار یافته است نقل گردیده.

(۲) - ابو عبد الله [در اخبار العلماء باخبار الحكماء ابو الفحل] محمد بن عمر بن حسين بن حسن بن علي قيمي بکري طبرستاني الاصل رازی - احوال مشرف فخر الدين و معروف بابن الخطيب، از دانشمند و متكلم و مفسران بر درك عصر خود محسوب میشود این مرد بر درك ۲۵ ماه رمضان سنه ۵۴۳ و ۵۴۴ هـ ق در ری متولد گردیده است و در روز دوشنبه ای که دور عنه طبرستان ۶۰۶ هـ ق بوده است در هرات وفات کرده [برای ترجمه احوال و ابيات او فخر الدين رازی رجوع شود به معجم المطبوعات العربية و المعربة (ج ۱ ص ۹۱۵ - ۹۱۸) و مقدمة اعتقادات فرق المسلمين و المشركين (ص ۱۷ - ۳۴)]

(۳) - در نسخه «د» ، « المأمونية » ، (۴) - در نسخه «د» ، « اردشير » .

(۵) - در نسخه «د» ، « المأمونية » ، (۶) - در نسخه «د» ، « أن المأمونية » (در حاشیه و سه شده است) .

کمامة الزهر و فريدة الدهر^(۱)

تألیف

ابن بدرون^(۲)

(طاهراً در سنه ۶۰۸ هـ . ق . در قید حیات بوده است)

ص ۳۶ - ۳۸ :

تَمَّ مِنْكَ بَعْدَهُ^(۴) ابیه سابور بن اردشیر^(۳) و فی بَدَمَه طهر مادی بن بَرِک تلمیذ
فاردون و قال بالانثین و رجع سابور الی مذهب مادی و القوب بالآله الثور و بالآله الظلمه
تَمَّ عَادَ الی دین المجوسیه و ترک المانویة . . . ثم ملک بعده^(۵) ابنه بهرام ثلاث سنین و
یَقُولُ أَنَّهُ أَتَاهُ مَادِی فَمَرَّضَ عَلَيْهِ مَذْهَبَ الثَّنَوِیَّةِ فَجَابَهُ فِی ذَلِكَ احْتِبَالًا مِنْهُ عَلَيْهِ إِلَى
أَنْ أَحْضَرَهُ دُعَاةَ الْمُتَفَرِّقِیْنَ فِی الْبِلَادِ الَّذِیْنَ یَدْعَوْنَ النَّاسَ إِلَى مَذْهَبِ الثَّنَوِیَّةِ فَقَتَلَهُمْ
و فی آئینه مادی هذا طهر اسم اول الزنادقة المذین اُضِیغَتْ إِلَیْهِمُ الزَّادِقَةُ وَذَلِكَ أَنَّ الْفَرَسَ
كَانَ لَهُمْ كِتَابٌ یُسَمَّى أَوِیْسَتَا وَلَهُ شَرْحٌ یُسَمُّوهُ الزَّنْدَ وَكَانَ كُلُّ مَنْ أَتَاهُمْ بَزِیَادَةَ عَلَی
مَادِی كِتَابَهُمْ سَمَوْهُ زَیْنَدِیْنَ فَلَمَّا انْجَبَتْ الْعَرَبُ أَحَدَتْ هَذَا الْاسْمَ مِنَ الْفَرَسِ فَفَرَّغَتْهُ وَقَالَتْ

(۱) - این کتاب شرحی است بر قصیده رثیه تاریخچه ابن عبدون (متوفی در سنه ۵۲۰ هـ . ق) که
آراء و مذهب در سنه ۴۸۷ هـ . ق . در رثیه فی الاقطان گفته است و بسامه معروف باشد .
این شرح نام : « کمامة الزهر و صدفه الدر » و « شرح البسامة باطواق الحمامة »
بر معروف است و در اسناد ارضعی که در سنه ۱۴۴۰ هـ . ق . در مصر منتشر شده است نقل گردیده .
(۲) - ابومروان عبدالمالك بن عبدالله بن بدرون حصصی اشعری و از ادباء بزرگ سنه
دوّم قرن ششم هجری است و در دائرة المعارف اسلامی آمده است که وی « سنه ۶۰۸ هـ . ق .
در قید حیات بوده » .

(۳) - ای بعد « اردشیر » .

(۴) - کذا فی الاصل المطبوع .

(۵) - ای بعد « هرمز » .

زیندین و التَّوْبَةُ المَآوِيَّةُ هم الرَّدَقَةُ وُلَّحِقَ بِهِ هَذَا الْاسْمُ سَائِرُ مَنْ اعْتَقَدَ الْقَدَمَ فِي الْعَالَمِ وَ ابْنِ حُدْرَةَ وَ دَكْرَ لِبَيْتٍ وَ كَانَ الَّذِي أَتَاهُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ الْمَدَكُورُ زُرَادَشْتُ الَّذِي تَرَعَمَ الْفَرَسَ أَنَّهُ نَبِيَّهَا الْمُرْسَلُ إِلَيْهَا وَ كَانَ زُرَادَشْتُ هَذَا فِي ذِمَّةِ الْفَرَسِ الْأَوَائِدِ قَبْلَ دَارِ ابْنِ دَارِ الَّذِي هُوَ آخِرُ مَدَنِكَ مِنْ أَوْشَكِ الْفَرَسِ نَحْوُ لَمَائِثِينَ مِنَ السَّنِينَ فَعَمِيَ ذَلِكَ الرَّمْلُ قَدَمُ زُرَادَشْتِ مِنْ الْفَرَسِ وَادَّعَى التَّوْبَةَ وَجَاءَ إِلَيْهِمْ مَكْتَابٌ رَعَمَ أَنَّهُ أُبْرِلَ عَلَيْهِ مِنَ السَّمَاءِ وَ كَتَبَهُ بِمَاءِ الذَّهَبِ فِي الْفِصْلِ جِلْدُ رَقٍّ وَ جَعَلَ كَلَامَهُ فِيهِ يَدُورُ عَلَى نَبِيِّ وَ سَمِعِينَ حُرِّقَ فَلَمْ يَقْدِرْ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَلَى قِرَائَتِهِ فَاجْتَمَعُوا لَهُمْ وَ سَمَّى مَخْتَصَرَهُ الزُّنْدَ فَسَارُوا بِذَلِكَ مَدَّةً إِلَى أَنْ قَامَ مَائِي بِنُ بَرَكٍ مَدَنُ التَّوْبَةِ فَسَمَّاهُ الْمَحْشُورَ وَ بَدِيقاً وَ سَمَّيْتُ أَصْحَابَهُ الرَّدَقَةَ إِذْ زَادَ فِي شَرْعِهِمُ الَّذِي شَرَعَهُ لَهُمْ زُرَادَشْتُ فَقَتَلَ بِهَرَامٍ هَذَا مَائِيًا وَ صَلَبَهُ عَلَى بَابِ مَدِينَةٍ مِنْ مَدَنِ الْعِرَاقِ وَ يُدْعَى ذَلِكَ السَّبَبُ إِلَى الْآنَ سَبَبُ مَائِي .

۵۳

شَرْحُ الْمَقَامَاتِ الْخَوَرِيزْمِيَّةِ (۱)

تأليف

شَرِيشِي (۲)

(۵۵۷ - ۶۱۹ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۲۷۲-۲۷۳ (در « أَخْصَارُ الطَّيْلِينِ ») :

و نريد هذا أن يذكر بعض ما اشتهر من حكايات طيفلية البصرة إذ هم أحقق خلق الله في باب التطفيل بحث المأمون في عشرة من رداقه البصرة وجمعوا وراهم طيفلي

(۱) - از طبعی که در سنة ۱۲۸۴ هـ و ۱۰ در بولاق مصر در دو جلد منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) - ابوالعباس احمد بن عبدالمؤمن بن عیسی بن موسی بن عبدالمؤمن قیسی شریشی از ادباء و جوانان بزرگ اندلس محسوب میشود وی در سنة ۵۵۷ هـ ق . متولد گردیده است و در سنة ۶۱۹ هـ ق . وفات کرده .

فمضى معهم فدخلوا في سفينة فدخل معهم وحي بالقبول فقيد معهم فقال أحدهم ياطميلي
 الي هنا فأقبل عليهم فقتل فديتكم أي شيء أنتم فقلوا له بل أنت من أنت وها أنت من
 أصبحت قل والله ما عرفكم غير أنني طميلي خرجت من منزلي فرأيت منظرًا جميلًا و
 بعمّة طاهرة فقلت شيوخ و كهول و شبان ما اجتمع هؤلاء إلا لاصنع فدخلت وسمعتكم
 كما بي أحدكم إلى هذا الزورق فرأيتهم قدورث و مهّد و رأيت سفرا مملوّة فقلت بركة إلى
 بعض السنين و القصور ان هذا اليوم يوم مبارك فردت انتهم جا فحاء هذا الموكّد بكم
 فقيدكم فطار عقبي فمأبحر فصحكوا و مرحوا به وقلوا له قد حصلت في الإحصاء و نحن
 مائة على مذهب ماني القائل بالتور و الظلمة سیر إلى المأمون فيسألنا عن مذهبنا و يدعونا
 إلى التوبة و يظهر لك صورة ماني و يدعرك أن تفعل عليها و سرأعها فمن فعل نجا و إلا
 قتل فدا دعيت فأخبره بعقودك و للطميلي مداخلات و أخبار فقطع سفرنا به فكان
 دأب فلما دخلوا على المأمون دعاهم باسمائهم و امتحنهم فأمر عليهم بالسف و ذخر
 لطميلي و قد استوعب العدة فسأل الموكّلين بهم فقلوا و جدينا معهم فحدث به فقال له
 ما حرك فقال له يا امير المؤمنين امرأته (۱) طلق ان كنت اعرف من أقوالهم شيء أنما انا
 رجل طميلي ثم فص قصته معهم و ضحت المأمون كنرا ثم اظهر الصورة فلعنها و برى
 منه ثم فاعطوها لى حتى أسلح عليه و الله ما ادرى مما ماني انصراى أم يهودى أم مسلم
 فقال المأمون يؤدب على فرط جهله و طغيانه و محارته بنفسه فقتل يا امير المؤمنين
 بحديث ان كنت ولدت عذرا فاحمل لسباط كلها على بطنى فهو أئدى حملنى على
 هذا العرر فعاد إلى الصّحت و استوعبه منه ابراهيم بن المهدي بحدث في تطعيته يدكر
 في حشر اسحق الموصلى بوجه له و أحبار الطميلي بجائره سنّة (۲)

ح ۲ ص ۳۸۱ (در ذکر المتهمين من المسلمين ۴) :

وكان عبد الصمد بن عبد الأعلى مؤدّب الوليد لوصيا زنديقا .

(۱) - در مروج الذهب : د امرای .

(۲) - این حکایت با اختلاف در عبارت نقل از مروج الذهب ، در ص ۱۳۱-۱۳۲ و

حضر و سند آن . مان هارون الرشید ، نقل از کتاب الانساب ، در ص ۲۲۶-۲۲۷ کتاب حاضر

منبرج است و همچنین در المستجد من فعالات الاجواد ، تألیف ابوعلی المحسن بن علی

التوخی ، با اختلاف در روایت و عبارت ، بیرمد گوراست که بدختره در حای خود و آن نقل مگردیده

است و بعد از این در جای دیگر ذکرش خواهد آمد .

معجم البلدان^(۱)

تأليف

ياقوت حموی^(۲)

(۵۷۴ یا ۵۷۵ - ۶۲۶ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۸۴۰ [طبع مصر ، ح ۲ ص ۳۷۹] (در «ترکستان») .

و ذکر تمیم بن بحر المصروعی آن بلدهم شدید اسرد و آنما بسنک فيه ستة اشهر فی السنة و آنه سلک فی بلاد خافان التغزغزی علی بر بد تعدد خاقان الیه و آنکه کل سیر فی الیوم و اللیلة ثلاث سنک با شد سیر و حثه فسر عشرين یوما فی بواد فیها عیون و کلاً و یس فیها قریة ولا مدینة الا اصحاب السکک و هم یرول فی خیم و کان حمل معه زاداً لعشرین یوماً ثم سافر بعدد اثنی عشرین یوماً فی قری متصله و عمارات کثیره و اکثر اهلها عنده بر ان علی مذهب المحوس و منهم زادقة علی مذهب ماسی و آنه بعد هذه الايام وصل الی مدینة الملك و ذکر انها مدینة حصنة عظيمة حولها رسائلق عامرة و قری متصله و لها اثنا عشر باباً من حديد مفرطة العظام... قالوهی کثیره لاهل و الرّحم و الأسواق و التجارات و الغالب علی اهلها مذهب الزنادقة ...

(۱) - یاقوت از تألیف ابن کتاب مؤخر در ۳۰ صمر سنه ۶۲۱ هـ در حلب ، قراعت یافت است . و کتاب مزبور باعث « و مستفاد » از سنه ۱۸۶۶ م . تا سنه ۱۸۷۳ م . در لیبزیک ، در ۶ جلد با فهرس و تعلیقات ، و در سنه ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ هـ . ق . در مصر ، در ۸ جلد منتشر شده است . در اینجا از طبع لیبزیک نقل گردیده است .

(۲) - ابو عبد الله یاقوت بن عبد الله رومی حموی بغدادی مشہب شهاب الدین ، از مؤرخان و خرابیا دانیهای بزرگ عالم اسلام است . وی در سنه ۵۷۴ و یا ۵۷۵ هـ . ق . متولد گردیده است و در روز یکشنبه ۲۰ رمضان سنه ۶۲۶ هـ . ق . در حوالی حلب ، وفات کرده .

(۳) - ای «آمل ترکستان» .

۵۵

الکامل فی التاریخ^(۱)

تألیف

عمر الدین علی بن محمد

ابن الاثیر^(۲)

(۵۵۵ - ۶۳۰ هـ . ق .)

ح ۱ ص ۲۷۹ (در شرح حوادث زمان ساجور بن اردشیر بن بابک)
و فی آیام ساجور ظهر مدعی الردیق و ادعی النسوة و تبعه خلق کثیر و هم الدین
یسمون المادویة .

ح ۱ ص ۲۸۰ (در شرح حوادث زمان بهرام بن هرمز بن ساجور)
و قتل مدعی الردیق و سلخه و حش حلقه تمشاً و علق علی باب من أبواب خلدیسانور
یسمی باب مانی .

ح ۶ ص ۵۰ [در حوادث سنة ۱۶۷ هـ . ق (زمان خلافت مهدی)]
و فیها حدّ المهدی فی طلب الردقة و حدّ یزید بن الفیض و قر و حبس بهرب
و لم یقدر علمه و کان المتولی الامر الردقة الکلوادانی .

ح ۶ ص ۷۲ . [در ذکر حوادث سنة ۱۷۰ هـ . ق (در ذکر قسمتی از سیرت هادی)]

(۱) - این کتاب نام « تاریخ کامل » و « کامل التواریخ » می‌م‌رود است . در اینجا ارطمی
که معناه کارولوس توربرگ (Carolus Johannes Tornberg) در ۱۲ جلد می‌و ۲ جلد
مدرس ، از سنة ۱۸۶۶ م . تا سنة ۱۸۷۶ م . دو لیدن م‌ن . شده است نقل گردیده .

(۲) - ابو الحسن عزالدین علی بن ابی‌الکرم محمد بن محمد بن عبدالکریم بن
عبدالواحد شیبانی معروف ساجن اثیر جزری ، از دانشمندان و مؤرخان بزرگ عالم
اسلام محسوب می‌شود ، زی در ۴ ماه جمادی‌الاولی سنة ۵۵۵ هـ . و . در جریرة ابن‌عمر ، که در
خرای موصول می‌باشد ، متوالف گردیده است و در سنة ۶۳۰ هـ . ق . در موصول وفات کرده .

فيلو كان المهدي قد قال الهادي يوماً وقد قدم إليه زبدى فقته وأمر بصلبه
 بـُنَى إذا صار الأمر إليك فتجرد لهده المصيبة يعنى أصحاب مائى فأنها تدعو الناس
 إلى طاهر حسن كاحتساب العواش والرهدي الدنيا والعمل للآخرة ثم تخرجها من هذا
 إلى تحريم النجوم رمس الماء الطهور وترك قتل الهوام تخرجها من تخرجها إلى عبادة
 اثنين احدهما النور والآخر الظلمة ثم يبيح بعد هذا تكاح الأخوات والنات والإعتسال
 ولبول وسرقة الأصقال من الطرق لينقذهم من ضلال الظلمة إلى هداية النور فدفع
 فيها الخشب وتجرد السيف فيها وتقرب بأمرها إلى الله فأبى رأيت جدى العباس رضى
 في المنام فأدنى سبعين لقتل أصحاب الاثنين ، فلت ولي الهادي قل لاقتل هذه العرفة
 وأمر ان بهتأله الف جدع فمات بعد هذا القول شهرين (١)

ح ٦ ص ٧٥ [يصادد كروا حدث سنة ١١٧٠ هـ ق (زمان خلافت هرون الرشيد)]
 وفيها ظهر من كان مستخيا منهم طباطبا لمولى وهو ابراهيم بن اسمعيل بن
 على بن الحسين بن ابراهيم بن عبد الله بن الحسن ونقى عمر من الزنادقة لم يظهر وا منهم
 يونس بن فروة ويزيد بن الفيض .

(١) - ابن كفتار مهدي بامر خود هادي در باره مامويان و ماموييت ما كمي اختلاف در
 عادت ، نقل از طبري ، در ص ١١٧ هم كتاب مندرج است

الزندی ، بفتح الزاي وسكون التون و في آخرها دال مهملة . هذه التسمية إلى قرية بخارا و لى كتاب وضعه مابى المحوسى سماء الزند فانما القرية هي زنده و ينسب اليها حمدان بن غارم الزندي و ابوبكر محمد بن احمد بن حمدان بن غارم الزندي . و اما الزند كتب مابى و التسمية اليه زندي و اليه ايضا ينسب الزنديق و كان مابى في زمان بهرام بن هرمز بن سابور و كان محوسياً و كان يدعى متبعة المسيح عليه السلام و اردان يكون له صيت فوضع هذا الزند و الزند في لغتهم التفسير يعنى هذا تفسير كتاب زرادشت و اعتقد فيه آلهن التور و الظلمة فالنور يحرق الحجر و الظلمة يخلق الشر و حرّم ايمان الله لآن اصل الشهوة من الشيطان و لا يتولد من الشهوة الا الحديث و اباح اللواط لانقطاع التسد و حرّم ذبح الحيوانات و ادا ماتت حذّاكلها فامر الملك بسبح حننه حنّا على باب مدينة جنديسابور و حشى نينا و علق وبقى طائفة من اتباعه في نواحي الترك والصين و اطراف العراق و كرمان الى آباء هارون الرشيد فاحرق كتبه و قنسوة كانت معه من بقايا مابى فاحرقها ايضاً و اكثر القتل فيهم فانقطع أثرهم .

(۱) - اين كتاب احمدى است از كتاب الانساب . اُسع سمعاني ، که در سن ۲۴۴ کتاب حاضر ذکر آن گذشت . و چون کلمات و عبارات کتاب - بهر در در مابى و مابوس - آيج از کتاب الانساب در اين باب نقر شده است حثلاف دارد مطالب ان نقل ميشود . کتاب مذکور ناعبد . و ستنفيلد . در سنة ۱۸۳۵ م . در گوتینگن (Göttingen) بوضع رسيد و است که به دستم به ان طبع دسترسى پيد بکردم . جره اول آن در سنة ۱۸۵۷ ه . ق در مصر بر انتشار يافته است که در اينجا از آن نقل گرديده .

شرح تهج البلاغة (۱)

تصنيف

ابن أبي الحديد (۲)

(۵۸۶ - ۶۵۵ هـ ق .)

ج ۱، جزء ۱، ص ۲۶ - ۲۷ (در شرح « ولا همامة نفس اضطرب فيها »)
 وقوله « ولا همامة نفس اضطرب فيها » فيه ردّ على المجوس و الثنوية القائلين «الهمامة
 ولهم فيها حسط طويل يدكره أصحاب المقالات . وقد (۳) اصلاً فقال ما له في الامر
 همة ولا همامة اى لا يهتم بهو الهمامة التردد كالعزم و لقائل ان يقول العزم هو ارادة جازمة
 حصلت بعد التردد فقل قولك ان الهمامة هي نفس لتردد كالعزم و اصلاً فقد يتّ مراده
 عليه السلام «الهمامة حكي زرقان في كتاب المقالات و ابو عيسى الوراق و الحسن بن
 موسى و دكر شيخنا ابو القاسم البخاري في كتابه في المقالات ايضاً عن الثنوية ان التور
 الا اعظم اضطربت عرائمه و ارادته في غرو الظلمة والاعاءه عليها فخرحت من ذاته قطعة و
 هي الهمامة المضطربة في نفسه وحادطات الظلمة عازبة اها فاقطعنها الضمة من التور لا اعظم
 وحادت بينها و بينه و خرجت همامة لظلمة غريبة للتور الا اعظم و فقتطعها التور لا اعظم
 عن الظلمة و مزجها ما جرائه و امتزجت همامة التور باجراء الظلمة ايضاً ثم ما زالت

(۱) - از طبعی که در سنة ۱۳۲۹ هـ . ق . در ۴ جلد ۲۰ جزء . در مصر صورت گرفته است متن
 گردیده در محاسبه از دوست داشتم آقای عباس زریاب خوئی شکر کنم که مرا
 معذبی که در باره مابون و مابون . در این کتاب آمده است متوجه گردید

(۲) - عبد الحمید بن هبة الله بن محمد بن محمد بن ابی الحدید عزالدین مدائنی « از
 دانشمندان بزرگ اصولی مصری است وی در سنة ۵۸۶ هـ . ق . در هداثن متوفی گردیده است
 و در سنة ۶۵۵ هـ . ق . در بغداد وفات کرده .

(۳) - یعنی « القطب الراوندي » .

الهمم، متان تتفارقان وتتدايان وهما مختزحان بأجزاء هذا وحسب انتهى منهما هذا العالم المحسوس ولهم في الهممة كلام مشهور وهي لفظة اصطلاحوا عليها واللغة العربية ما عرفنا فيها استعمال الهمامة بمعنى الهمة والذى عرفناه الهمة والهمة بالكسر والفتح والهمة. وتقول لا همم لى بهذا الامر مبنى على الكسر كقطام ولكنّها لفظة اصطلاحية مشهورة عند أهلها.

ح ١، جزء ١، ص ٣٥ :

وكان في المسدس مثنى ترمى بالتردقة من يذهب إلى تصويب البليس في الامتناع من السجود ويصله على آدم وهو بشار بن برث المرتعت ومن الشعر المنسوب اليه النار مشرقة والارض مظلمة والنار معبودة مد كانت النار

ح ١، جزء ٥، ص ٤٧٤ (دره قوال الفلاسفة والمحسوس والاسلاميتين في حق العالم) القول الرابع قول المناوية وهو ان النور لا يهية له من جهة فوق واما من جهة تحت فله نهاية والظلمة لا نهاية لها من جهة اسفل واما من جهة فوق فله نهاية وكان النور والظلمة هكذا قبل خلق العالم وبينهما فرجة وان بعض أجزاء النور اقتحم تلك الفرجة لينظر الى الظلمة وسرته الظلمة فاخذ عالم كثير من النور وحارب الظلمة ليستخلص المسورس من تلك الأجزاء وطابت الحرب واختلط كثير من أجزاء النور بكثير من أجزاء الظلمة وقصصت حكمة نورالانوار وهو الذي سبحانه عندهم ان عمل الارض من لحوم القتلى والجبال من عظامهم والبحر من صديدهم ودمائهم والسماء من جلودهم وخلق الشمس والقمر وسيرها لاستقصاء ما في هذا العالم من أجزاء النور المحتبسة باجزاء الظلمة وجعل حول هذا العالم خندقا خارج الفلك الأعلى يطرح فيه الظلام المستقصى فهو لا يزال يزيد وبتصاعف ويكثر في هذا الخندق وهو طلام صرف قد استقصى نوره واما النور لمستخلص فيلحق بعد الاستقصاء بعالم الانوار من فوق فلا تزال الافلاك متحركة ولعالم مستمر الى ان يتم استقصاء النور الممتزج وحينئذ يسقى من النور الممتزج شئ سر فينفد بالظلمة لا تقتدر المثران على استقصائه فبعد ذلك تسقط الاحسام العالية وهي الافلاك على الاجسام السافلة وهي الارضون وشور نار ونسطرم هي تلك الالاف وهي المسماة بجهمم ويكون الاضطرام مقدار الف واربعمائة سنة فتحل تلك النار تلك الأجزاء

المنعقدة من التور الممتزجة ، جُراء الظلمة التي عجز الشمس والقمر عن استقصائها ورتفع
إلى عالم الأنوار و يبطل العالم حشود و يعود التور كله إلى حاله الأول قبل الاعتراج
فكذلك الظلمة .

۵۸

عیون الانباء فی طبقات الاطباء^(۱)

تألیف

ابن ابی اصبیجة^(۲)

(۶۰۰ - ۶۶۸ هـ . ق)

ج ۱ ص ۲۳ :

و وجدت في تاريخ مختصر (قديم) رومي " ان اسفاسيانوس ملك حرس عشره
سنة وفي زمانه طهر ماني . . .

ج ۱ ص ۳۱۵ (در شرح احوال محمد بن زكرياء) .

(۱) - این کتاب در سنة ۶۴۳ هـ . ق در دمشق تألیف شده است و در سنة ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ هـ . ق .
باعث « آگوست مولر (August Muller) » امرء القیس بن الطحان « در مصر بمشار
یافته است و در سنة ۱۸۸۴ هـ . ق بر « علماء مشرق مذکور » حاضر در کویکسبرگ
Koenigsberg (و قول فاندیک « در اکتفاء القنوع » در گوتینگن) مطبع رسیده .
در اینجا از مطبع مصر نقل گردیده است

(۲) - موفق الدین ابوالعباس احمد بن قاسم بن ابی اصبیجة سعدی خوزجی « از اطباق
قرن هفتم هجری است و بیشتر شهرت او بواسطه کتاب عیون الانباء میباشد . وی در سنة ۶۰۰ هـ . ق
در دمشق متولد گردیده است و در سنة ۶۶۸ هـ . ق . در صرح حد (از نواحی حوران) در
سوریه) وفات کرده

کتاب فیما جرى بين سيس الشامي يريه خطا موضوعاته وفساد احواله
فی سبع مباحث (۱)

ج ۱ ص ۲۰ :

۵۹

وفايات الاعيان (۲)

تأليف

ابن خلیکان (۳)

(۶۰۸ - ۶۸۱ هـ . ق .)

ح ۱ ص ۲۴۷ (در شرح احوال بشار بن برد) :

وكان يمدح المهدي بن المنصور امير المؤمنين ، و رعى عنده بالبريدقة فامر

(۱) - نام این کتاب با اختصار و اختلاف در عبارت (سئل در رسالة البيروني في فهرست كتب
محمد بن زكرياء الرازي) درس ۸۵ همین کتاب ذکر شده است و درس ۳۲۰ عيون الانباء ،
در ضمن ذکر کتبهای رازی ، کتاب - محاريق الانبياء مذکور است و ظاهر ابو حاتم رازی
کتاب اعلام النبوة خود را در رد این کتاب رازی نوشته و عباراتی را جمع نمایی و مضافاتی را
نقل نموده که نقل از «نخب من کتاب اعلام النبوة» درس ۱۲۵ کتاب حاضر مندرج است .
(۲) - وفیات الاعیان و انباء اناء الزمان ، مما ثبت بالنقل او السماع او اثباته
العیان ، از اتهامات کس بعد تاریخ و ادب میباشد . تأیید این کتاب در قاهره ارسنه ۶۵۴ هـ . ق .
تاریخ ۲۲ جمادی الاخره سنة ۶۷۲ هـ . ق . بوده است . کتاب مزبور تا کنون چند بار بطبع
درآمده است و در اینجا در طبعی که در سنة ۱۳۶۷ هـ . ق . بنام محمد محیی الدین عبدالحمید
در ۶ جلد در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۳) - «اسی» قصه شمس الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن
خلکان بر مکتب هکاری اربلی شافعی اشعری ، یکی از مصلا و دشمنان بزرگ عصر خود
محبوب میشود . وی در سنة ۶۰۸ هـ . ق . در اربل متولد گردیده است و در عصر دور سنة ۲۶
رجب سنة ۶۸۱ هـ . ق . در دمشق ، در مدرسه التجیبة ، وفات کرده و روز سه اذ آن در
سج قاسیون مدفون گردیده .

«مر به هضرب سبعین سوط، فعدت من ذلك في البطيخة؛ لقرب من البصرة...»
و قد روی آنه فُتشت کتبه فلم یصب فیها شیء مما كان یرمى به.

ج ۱ ص ۴۱۳:

وكان ابن المقفع مع فضله يُتهم بالزندقة، فحكى الحافظ أن ابن المقفع و
مطيع بن أياس و يحيى بن زياد كانوا يتهمون في دينهم قال بعضهم فكيف نسي الحافظ
نفسه؟ وكان المهدي بن المنصور الخليفة يقول: ما وجدت كتاباً زندقاً إلا واصله
ابن المقفع.

ج ۱ ص ۴۵۳ (در شرح احوال حماد عجرد):

و توفي في سنة إحدى وستين ومائة، رحمه الله تعالى، و قيل كان من أهل واسط
و قتلته محمد بن سليمان بن علي عامل البصرة بمأمر الكوفة على الزندقة.

۶۰

تاریخ مختصر الدّول (۱)

تألیف

ابن العنبري (۲)

(۶۲۳ - ۶۸۵ هـ. ق.)

ص ۱۱۵ - ۱۱۶ (در شرح حوادث زمان قلوذیوس قیصر).

(۱) - ارطعی که «عس» الّاب انطون الصالحانی السّوعی، در سده ۱۸۹۰ در بیروت
صورت گرفته است نقل گردیده.

(۲) غریغوریوس ابو الفرج بن اهرن الملطی، ضیاء و مورخ سریانی مستعرب، هراسی
یموی، معروف بابن العبري (Bar-Hebraeus) وی در سده ۶۲۳ هـ. ق. (۱۲۲۶ م.)
در ملطیه، مرکز ارمنیه الصغری (دیاربکر) متولد گردیده است و در سده ۶۸۵ هـ. ق.
(شبه ۳۰ قمری سده ۱۲۸۶ م.) در مراغه و درگذشته.

وكان اليهود متفرقين على سبع فرق

الاولى : الزبائنون ...

والرابعة : الزنادقة الذين يجحدون القيامة والملائكة .

ص ١٢٩-١٣١ [درء الدولة السابعة ، دولة هندوكلا فريج] (در شرح حوادث زمان

اورلنيوس قيصر) [:

فصل

وفي هذا الزمان عرف عالمي لثنوي . هذا كان اول امره يظهر التصراية وصار قتيبا
بالا هو اورد كان يعلم ويعتبر الكتب ويحادل اليهود والمجوس والونسيين . ثم مرق من الدين
وسمى نفسه مسيحا و اتحد انمي عشر تلميذا و ارسلهم الي بلاد المشرق باسرها حتى
الهند والصين وزرعوا فيها علم الثنوية وهو ان للعالم اهلين احدهما خير وهو معدن
النور والآخر شر وهو معدن الظلمة . وانهما تمازجا فانقصر الخير على الشر وانتقد الشر
الي جهة الخنوب ليعمل هناك عالما وتسلط عليه . ولما شرع وعمل بنيت نعيش حول
القطب الجنوبي كهذه التي حول القطب الشمالي اصلحت الملائكة بينهما بان لقي
الخبر شيئا من نوره على الهبولي فوجد عالم قابل لتكون والهدد وتسلط عليه لشر .
ولان الخير لما فعل ذلك مكرها ومحررا خلق في لسمه سفينتين كبيرتين هما الشمس
والقمر وصار يجمع فيهما اهل الناس ويسرح بصيده الذي صار الي الشر ليحلوا الهبولي
رويدا رويدا من آثار الخير فيسطر سلطان الشر . وكان يقول بالثناسخ وان في كذا شي
روحا مستنسخ . وكان يفرط في تمجيد النار وتعظيم شأنها ويؤاهلها للتقديس والتسبيح
كذلك لنورها واصنافها في توسطها في المكال بين الملكيات والعنصريات . واهل
الارض للتحقير لكونها معظمة لا يستغنى باطنها بالعمل ولا بالقوة وهذا المذهب قد كان
قدما للفرس ولم يتدعه ماني ولكن شيده بالحجج الاقناعية . وبعم ما اجاب عنه
الشيخ الرئيس ابو علي من سينا ، ان قال كيف الشمس الي ان يوجد في النار كذا معنى
واقع في حيز الخير وفي الارض كذا معنى واقع في حيز الشر . فان الارض حيز البقاء و
الحياة للحيوان والنبات والنار معرفة الكيفية معسدة بتعريق اجزاء المراكب ونشيتها .
وفين ان سابور ملك الفرس قدم الي رسله حله وحشاه تنبا وصلبه على سور المدينة
لانته كان يتنبي بالتدوي العظيمة وعمر عن امره اننه من مرض عرس له .

٦١

کتاب

نُجْبَةُ الدَّهْرِ فِي عَجَائِبِ الدَّرِّ وَالْبَحْرِ (١)

تأليف

دمشقي* (٢)

(٦٥٤ - ٧٢٧ هـ ق .)

ص ١٤ - ١٥ (در ٥ الفصل الثالث في ذكر خط الاستواء و ماوراءه من جهتي الجنوب و الشمال) -

و يقطع هذا الخط (٣) خط آخر متوازيهم دائرة من الشمال الى الجنوب قاطعاً للكرة أيضاً نصفين متساويين احدهما شرقي و الآخر غربي و لهذا الخط نقطة مسماة اثني هي مركز التقاطعين في وسط الارض حيث لا عرض هناك من كل جهة وهي نقطة تسعين من الجهات لارب و هناك هذه النقطة مكان يسمى قبة ازين بالراء و قيل بالراء المهمة و عندها قلعة عظيمة شامخة البناء و المنعة قل ابن العربي انها مدري للشياطين و عرش لايليس

(١) - ان كتاب «عجائب» فرين C. M. Fraehn در سنة ١٨٦٦ م. در بطر زيوغ (Petersburg)

بصع رسده استوسيس مهران (M. A. F. Mehren) آرا تصحيح کرده است و در سنة ١٩٢٣ م

در ليپزيك بطبع رسايده . در اين جا از طبع ليپزيك نقل گردیده است

(٢) - شمس الدين ابو عبدالله محمد بن ابی طالب انصاري دمشقي صوفي معروف

بشيخ الربوة ، از علماء بزرگ قرن هفتم و هشتم هجري است . وی در سنة ٦٥٤ هـ ق . متولد

گردیده است و در صر سنة ٧٢٧ هـ ق . وفات کرده (بر اي بر حقه احوال دمشقي رجوع شود

بكتات الدرر الكامنة ، باسم محمد بن ابی طالب) -

(٣) - يسي « خط الاستواء »

وَتَزْعُمُ الْفَرَسُ وَالْثَنَوِيَّةُ أَنَّهَا مُسْتَقَرٌّ لِلْمَخْلُوقِ وَالْمُضَادُّ وَلَهُمْ خِرَافَاتٌ وَرَفْدَقَةٌ فِي الْكَلَامِ عَلَى أَهْلِ سَكَّارِ تِلْكَ الْبَقْعَةِ وَدَسَمَى أَصْحَابُ مَدَى الْقَائِلِينَ بِالتَّوَرِّ وَالطَّلْمَةِ وَالْخَيْرِ وَالشَّرِّ وَالَّذِينَ ابْتَهَمُوا الْإِشَارَةَ بِقَوْلِهِ تَعَالَى الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ إِلَى قَوْلِهِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ الْآيَاتُ الثَّلَاثُ (١).

ص ٢٠٠ .

وَمِنْ أَعْمَالِ دِمَشْقَ أَيْضًا شُوفُ الْمِيَادِنَةِ رَمَّةٌ وَشُوفُ الْعَلَسِيِّ وَشُوفُ الْحَيْطِيِّ (٢) وَشُوفُ الْحُرُوبِ وَشُوفُ الشُّومَرِ وَاقْلِيمُ التَّفَاحِ وَاقْلِيمُ الْعَيْشِيَّةِ وَحَبْلُ الضَّيْنَةِ وَحَبْلُ عَامَلَةِ وَحَبْلُ الْبَقِيعَةِ مِنْ صَفَدِ كَنْ مَوْلَا حَاكِمِيَّةٍ [دَامِرِيَّةٍ] وَدُرُوزُ وَحُلُولِيَّةٌ وَتَنَاسُخِيَّةٌ [وَحُظْيِيَّةٌ] وَزَفَادَقَةٌ وَهَمَّ كَثَرُ الشَّرَائِعِ وَمُسْلِمُونَ عَلَى مَا يَرْعَمُونَ .

ص ٢٠٥ .

وَمِنْ آرَاءِ السُّنَنَةِ فِي مَعْنَى الصَّدَقَةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجِّ وَالصَّوْمِ وَتَأْوِيلِ الْفِعْلِ الْفَرَّانِ سَمَاءٌ رَادُوهُ دُونَ مَا هُوَ الْمُرَادُ مِنْهُ فَكَانُوا يَدُلُّونَ رَافِضَةً مِنْ وَجْهِهِ وَزَفَادَقَةٌ مِنْ وَجْهِهِ وَكَفَّارًا مِنْ وَجْهِهِ وَمُتَافِقِينَ مِنْ وَجْهِهِ . . .

(١) سورة ٦ (الأنعام) آية هاي ١ و ٢ و ٣ .

(٢) در نسخ خطي : « الحيطي » .

٦٢

الْمُنْتَصَرُ فِي أَخْبَارِ الْبَشَرِ (١)

تأليف

أبو الفداء (٢)

(٦٧٢ - ٧٣٢ هـ . ق .)

ج ١ ص ٥٠ :

« ثُمَّ مَكَدَ بَعْدَهُ ابْنَهُ سَابُورَ بْنَ الرَّدْشِيرِ (٣) ... وَظَهَرَ فِي آيَاتِهِ مَا نَى الرَّيْدِيقُ وَادَّعَى الْقُبُورَةَ وَاتَّبَعَهُ خَلْقٌ كَثِيرٌ وَهُمْ الْمَسْمُونُونَ بِالْمَانَوِيَّةِ .

ح ١ ص ٥٤ (در شرح أحوال انوشیروان) .

و أَبَاحَ دِمَاءَ الْمَالَوِيَّةِ أَيْضًا وَقَتَلَ مِنْهُمْ خَلْقًا كَثِيرًا وَتَتَّ مَلَّةٌ لِمَجُوسِيَّةِ الْقَدِيمَةِ وَكُتِبَ بِذَلِكَ إِلَى أَصْحَابِ الْوَلَايَاتِ ...

ح ٢ ص ١٠ . [در شرح حوادث سنة ١٦٣ هـ . ق . (رمان خلافت مهدي)]

فَهِهَا نَحْتَرُ الْمَهْدِي لِقَزْوِ الْأَرُومِ ... فَلَمَّا وَصَلَ الْمَهْدِي إِلَى حَلَبَ بَعَثَهُ نَ فِي تِلْكَ التَّاحِيَةِ زَنْدَقَةً فَجَمَعَهُمْ وَقَتْلَهُمْ وَنَطَعَ كَتَبَهُمْ .

ح ٢ ص ١١ [در شرح حوات سنة ١٦٦ هـ . ق . (رمان خلافت مهدي)]

(١) ار طمی که در اواخر سنة ١٢٨٦ هـ . ق . در چهار حد . در قسطنطنیة سورت گرفت است نقل گردیده .

(٢) مَن مَوْتُهُ عَمَادُ الدِّينِ أَبُو الْفَدَاءِ إسماعیل بن علی بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ایوب شافعی صاحب حماة . اردو شمدان بررکت عصر خود معسوب است .
 أبو الفداء در فقه و تاریخ و طب و حکمت و هیأت دسب داشت است و دوستدار دانشمندان بوده (برای بر حمة احوال أبو الفداء . و مراجع ان . و مؤلفات او رجوع سور معجم المطبوعات
 ج ١ ص ٢٢٣ - ٢٢٦) .

(٣) که فی الاصل المطبوع .

و فيها قتل بشار بن برد الشاعر على الزندقة و كان أعمى خلق مسح العينين و لما قتل
كان قد نيف على التسعين و كان بشار المذكور يعقل النار على الأرض و يصوب رأى
ابليس في امتناعه من السجود لآدم عليه السلام

۶۳

بِهَيَاةِ الْأَرَبِ^(۱)

فِي

فُنُونِ الْأَدَبِ

تَأَلِيفِ

شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب النويري^(۲)

(۶۷۷ - ۷۳۲ یا ۷۳۳ هـ . ق .)

ح ۱۵ ص ۱۶۸-۱۶۹

وفى ايامه^(۳) ظهر مذهب الزندقة تلميذ قاردون و قال بالاثنتين فرجع سابور
الى مذهب مانى و القول بالنور و البراءة من الظلمة ، ثم عاد الى دين المجوسية و ترك
المانوية ، و هو المسمى عندهم بدين الثبوتة .

(۱) كتابى است عظيم در ۴۰ سفر كه ارسنه ۱۹۲۴ م . تاسنه ۱۹۴۹ م . ۱۵۰ سفر آں در مصر
(در « مطبعة دار الكتب المصرية ») بطاح رسنه است و صبح ۶ سفر اول آں ارسنه
۱۹۲۹ م . تاسنه ۱۹۴۶ م . در همدان جا ، مجدد گردیده

(۲) شهاب الدين احمد بن عبد الوهاب بن محمد بن عبد الدائم بكرى تيمى قرشى
معروف بنويرى كندى ، از دانشمندان بزرگ مصر ، در سده دوم قرن هشتم و نیمه اول قرن
هشتم هجرى ، میباشد . نوويرى مشهور است بنويرة كه قرية ايست در صعيد ادنى ، وى در سده
۶۷۷ هـ . ق . موالد گردیده است و در سده ۷۲۲ يا ۷۲۴ هـ . ق . وفات كرده

(۳) يسى ايام سابور بن اردشير ،

نُتِمَ ملكٌ بعده أبْنُه هَرَمُز بن سابور... نُتِمَ ملكٌ بعده أبْنُه بهرام بن هَرَمُز . قال:
و لما ملك جاءه ماني الزنديق فعرض عليه مذهب الشَوَيْتِ فَأَجابَه الى ذلك احتيالا منه
عليه ، الى أن أحصر له دعاية المتفرقين في البلاد الذين يدعون الناس الى مذهب
الشَوَيْتِ . فلما أحضرهم اليه قتلهم و قتل ماني و سلحه .

و في أيام ماني هذا ظهر اسم الزنادقة الذين أضيفت اليهم الزندقة . و ذلك أن
الفرس كان لهم كتاب يسمونه السن (١) و كان له شرح يسمّى الزند . فكان من أذهم
زيادة على ما في كتابهم يسمونه زنديا . فلما جاءت العرب أحدث هذا المعنى من العرس
فعرّشته و قالت زنديق . فالشَوَيْتِ هم الزنادقة ، فالحق هذا الاسم سائر من اعتقد القدم
و أمي حدوث العالم و أنكر البعث .

والذي نفي الفرس ، هذا الكتاب زرادشت في زمن الفرس الأول ... و ادّعى
النّبوة في المحوس و عمل لهم الكتاب الذي قدّم ذكره ، و زعم أنّه أنزل عليه من
السماء ، و جعل كلامه فيه يدور على ثبوت و سبعين حرفاً ، فلم يقدر أحد منهم على
قراءته فاحتصره لهم و سَمّى مختصره الزند .

فقدّم ماني يدعى الشَوَيْتِ سَمّته المحوس زنديين و سَمّوا أصحابه الزنادقة لأنّه
زاد في شرعهم الذي شرعه لهم زرادشت ، فقتل بهرام هذا مدياً و صلبه على باب من
أبواب مدينة من مدنه بالعراق ، فيدعى ذلك الباب الى آخر وقت باب ماني .

ح ١٥ ص ١٩١ (در شرح آخوان انوشروان و حوادث زمان او)

وفد قوماً من المانوية ، وثبت ملة المحوسية القديمة ، وكتب في ذلك كتاباً مليغاً
الى أصحاب الولايات و الأصهبذيين .

عامر بن عامر البصري (۲)

(متوفی بعد از سنه ۷۳۱ ه. ق.)

ص ۳۱ (در «التورالاول فی التوحید»)

و ان آت لم تسمع مقالة واحد فانت بلا شك من الثنوية

ص ۳۳

ولا آت ملزوم ولا آت لازم و من قال نور كل كالماتوبة

(۱) این ناتبة با حواشی و بسط و بهارس و مقدمه ای معتدل از شیخ عبدالقادر المعری ، که اشارت بر این است ، و مقدمه ای مختصر از لویی ماسینیون (Louis Massignon) در سنه ۱۹۴۸ ه. در دمشق ، در ضمن انتشارات «المعهد الفرنسي بدمشق لدراسات العربیه» منتشر شده است . چنانکه در ضمن این فصل در اواخر [ست ۵۰۱ و ۵۰۲ (ص ۷۷ از طبع مذکور)] گوید صاهر باید ۵۰۵ بیت و در شهر سیوان در سنه ۷۳۱ ه. ق. منضم آمده باشد و چنانکه در حطه مشوره (ص ۲۱) گوید : «و ذهبها على ثلاثة عشر نور» باید مرتب بر ۱۴ قسم و هر قسم بعنوان «نور» باشد ولی نسخه مطبوعه دارای ۵۰۶ بیت میباشد که بعینه باشر کتاب است و مانند بر آن افزوده شده است (حاشیه ۵ ص ۷۷ دیده شود) و قسمت سیزدهم آن بعنوان «لمعة» است ، که باشر کتاب در این باب بر بحث مختصی کرده (ص ۱۳ و ۱۹ دیده شود) ، و ماسینیون در مقدمه خود (ص ۱ و ۲) گوید این منظومه در سنه ۷۲۲ ه. ق. نظم در آمده است .

(۲) تاریخ زندگی و شخصیت عامر بن عامر روشن نیست . ابن حجر عسقلانی ، در الدرر الكامنة فی اعیان المائة الثامنة ، درباره او گوید : «عامر بن عامر البصري را بابت له تعبیه فی تصوف الهه سنه ۷۳۱ هجریه» و ابن الفوطی در «تلخیص معجم الالقاب» گوید : «ابن عامر الحکیم عزالدین ابوالفضل عامر بن عامر يعرف بابوشيدرا حری الحکیم الادیب من حکماء المصر له رسائل فی الحکمة و غيرها ومن حديثه أن المدعي على من الفخر الاردستاني ، ادعى أنه عسى صفة هذا ، فصل ، و من مقالته ، ولما أحد ، و قيل : أخرج في بيته القدر من رمضان سنه ۶۹۶ و ثلثه أبيات ذكرتها في «التاريخ» . . . و سپس دو بيتی را که نجم الدین ابراهيم بن هاشم النيلي درباره عامر بن عامر گفته است ذکر میکند (مقدمه ناتبة ص ۷) دیده شود

٦٥

کتاب دول الإسلام^(۱)

تألیف

ذهبی^(۲)

(۶۷۳ - ۷۴۸ هـ. ق.)

ج ۱ ص ۸۴ [در حوادث سنه ۱۶۲ هـ. ق]

و فيها قتل المهدي ، رحمه الله ، جمعه من الزبدقة و صرف همته الى تفتهم و
أنتى بكتهم و هو بعلم فاحرقها .

(۱) کتابی است مختصر و مرثی بر حسب سنوات تاسنه ۷۱۰ هـ. ق. و آنرا تدبیری است ارسحاوی

که تاسنه ۷۴۴ هـ. ق. میباشد. ارجعی که با تدبیر مذکور در سنه ۱۲۲۷ هـ. ق. در دو جلد ،
در حیدرآباد دکن منتشر شده است در اینجا نقل گردیده

(۲) ابو عبد الله محمد بن احمد بن عثمان بن قایمازشه من الدین الذهبی التركمانی

الدمشقی الفارقی الشافعی ، از بزرگان علماء عصر خود محسوب میشود و در سنه ۶۷۳ هـ. ق.

در دمشق متولد گردیده است و در سنه ۷۴۸ هـ. ق. وفات کرده (برای ترجمه احوال ذهبی

و مراجع آن و آثار او بمعجم المتبوعات ، ج ۱ ص ۹۰۹-۹۱۲ رجوع شود)

۶۶

تَنْتَمَةُ الْمُخْتَصَرِ (۱)

تأليف

ابن الوردي (۲)

(۶۸۹ - ۷۴۹ هـ . ق)

ج ۱ ص ۴۱ :

«تم ملئت بعده (۳) اسه سابور . طهر في آيتمه ماني الرنديق و ادعى السوة و تبعه خلق سمو المنيوية .

ج ۱ ص ۴۴ (در شرح احوال انوشروان) .

و نادى با ناحة دماء المردكية و المنيوية ايضاً فقتل منهم خلق كثر و تمت المجوسية القديمة و كتب بذلك الى اصحاب الولايات .

ج ۱ ص ۲۰۰ [در شرح حوادث سنة ۱۶۳ هـ . ق (زمان خلافت مهدي)] .

فيها تجهز المهدي لعرو الروم و استخلف ابنه الهادي ببغداد و لما وصل الى حلب بلغه ان تبتك الماحبة دقة فجمعهم و قتلهم و قطع كتبهم . . .

ج ۱ ص ۲۰۱ [در شرح حوادث سنة ۱۶۶ هـ . ق (زمان خلافت مهدي)]

و فيها قتل بشار بن برد الشاعر الاعمي حلقة على الرندفة و قد نيف على التسعين قيل كان يفصل الدر على الارض و صوت رأى ابليس في امتناعه عن السجود لا دم . . .

(۱) بين كتاب اختصارى است در كتاب «المختصر في اخبار البشر» كه در ص ۲۷۶ كتاب حاضر ذكر آن گذشت و چون قسمي رعمارت معارف كتاب عزيرور به آنچه كه از «المختصر في اخبار البشر» نقل شده است اختلاف دارد مطابق بن نقل ميشود . از طبعي كه در سنة ۱۲۸۵ هـ . ق . ۱۰ در دو جلد در مصر منتشر شده است در اسناد غير كرده

(۲) ابو حفص زين الدين عمري بن مطهر بن عمر بن محمد بن ابي الفوارس بن علي شافعي معروف بابن الوردي ر فقهاء و ادباء و شعراء و مؤرخان برك حلب است وى در سنة ۶۸۹ هـ . ق . در معرفة النعمان مواتد گرديده است و در اواخر سنة ۷۴۹ هـ . ق . وفات كرده .

(۳) اي سن « اردشير »

٦٧

کتاب

خلاصة الذَّهَبِ المَنصُوكِ

مُختصر من سِير الملوك^(١)

تأليف

عبد الرحمن سنط فیتو الأربلي^(٢)

ص ٧٢ - ٧٣ :

ثُمَّ دَخَلَتْ سَنَةٌ سَمِعَ وَسَيَّيْنِ وَمِائَةٌ فِيهَا حَدَّ الْمَهْدِي فِي طَلَبِ الرِّبْدَقَةِ وَابْحَثَ عَنْهُمْ فِي الْآفَاقِ وَقَتْلَهُمْ وَوَلَّى أَمْرَهُمْ عُمَرَ الْكَلَوِ أَذَانِي فَأَحَدٌ يُرِيدُ الْمِيضَ كَانَتْ الْمَنْصُورَ فَأَقْرَعَ حَسَنٌ فَهَرَبَ مِنَ الْحَسَنِ وَاتَّهَمَ الْمَهْدِي صَالِحُ بْنُ عَبْدِ الْقُدُوسِ الْبَصْرِيَّ بِالرِّبْدَقَةِ فَأَمَرَ بِحِمْلِهِ إِلَيْهِ فَأَحْصَرَ فَلَمَّا حَاطَ بِهِ أُعْجِبَ لِفَرَارَةِ أَدْنَى وَعِلْمِهِ وَحَسَنَ ثَنَائِهِ فَأَمَرَ بِتَخْلِيَةِ سَبِيلِهِ فَلَمَّا وَلَّى رَدَّهُ فَقَالَ أَلَسْتُ الْقَاتِلَ .

ما يبلع الجاهل من نفسه

ما تبلع الأعداء من جاهل

حتى يوارى في ثرى راحته

والشيخ لا يترك أخلاقه

كذي السنن عاد إلى نكبه

إذا ارعوى عاد إلى جهله

(١) این کتاب در سنه ١٨٨٥ . م . دزیروت در ٢٣٩ صفحه (که ٢٣ صفحه آن فهرست میباشد)

مطبع رسنه ست .

(٢) ترجمه آخوای این مؤرخ ظاهراً تاکنون معلوم نشده است و ناشر این کتاب در مقدمه آن گوید

طن را جمع ایستکه مؤلف تاریخ خود را اخبار الخلفاء تألیف تاج الدینی ابوالحسن علی بن

انجب بن عبداللّه ابن الحازن البعدادی معروف بمابن الساعی (متوفی در سنه ٦٧٤ ه . م . و

٢٧ کانون ثانی سنه ١٢٧٥ م .) جمع آوری کرده است

قال بلی قال انت لا تترك اخلاقك و بحر بحکم فیث بحکمک ثم امر به
 فقتل و صب علی الحسر. قال ابن ثابت و قيل انه بلغه عنه آیات تعرض بالسی صلعهم.
 قال و یقال انه كان مشهورا بالزهد و له مع ابن الهذیل (۱) مناظرات.
 و فیها (۲) مات حماد عجرد و کان خلیفا ماحنا طریفا و ددم الولیدس یزید و
 هاجی بشار بن برد و هو فحل الشعراء المحدثین فانصف منه و کان بشار یضح منه و
 قدم بغداد فی أيام المهدي. و ذکر ابن قتیبة فی طبقات الشعراء (۳) قال کان ببالکوفة
 ثلاثة یقال لهم استأدرون حماد عجرد و حماد الزاویة و حماد بن الزبرقان (۴). قال
 النحوی و كانوا یتعاشرون و كانوا کلهم یرحون بالزهد.

۶۷

اغاثة اللہمان (۵)

من

مصابد الشیطان

تألیف

ابن قیم الجوزیة (۶)

(۶۹۱ - ۸۷۵ ق. هـ)

ح ۱ ص ۲۲۸ | در فصل «کید الشیطان لمن یتعنون التصوف فی رقصهم و
 غنائهم و سماعهم» (۷).

(۱) «ابن الهذیل» (۲) بدیعة حسن و حسن و مائة (۳) ین کتاب «مواضع الشعراء
 و الشعراء» معروف است. (۴) عین صارت ابن قتیبة در حاشیه (۳) صفحه ۹۱ ین کتاب
 مندرج است (۵) از طبعی که نسخی و صحیح و معنی محمد حامد الفقی در سنة
 ۱۳۵۷-۱۳۵۸ ق. هـ در جزیه ۱ در مصر منتشر شده است نقل گردیده.

(۶) شمس الدین ابو عبد الله محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد بن حریر الزرعی
 الدمشقی معروف بابن قیم الجوزیة ری از مذهب بررگت و دانشمندان معروف حلی مذهب
 است و از پیروان حاکم ابن فیمیه محسوب میشود [برای ترجمه حرال ابن قیم الجوزیة و مراجع
 آن و آثار و معجم المطبوعات (ح ۱ ص ۲۲۲ - ۲۲۵) دیده شود].

و من تتشعب ما اختلف فيه العلماء ، وأحد دائر شخص من أقاويلهم ، تر يدق
أو كاد .

ح ١ ص ٢٢٩ (ايضاً در فصل مذکور) :

وقد تواتر عن الشافعي أنه قال « حلفت سفغاد شيئاً أحدثته الزنادقة ، يسمونه
التعبير ، يصنّون به الناس عن القرآن » .

ح ١ ص ٢٣٠ (در فصل « سماع العلماء من امرأة الاجنبيّة والأمرد »)
قر (١) . و كل الشافعي بكره التعبير ، و هو الصّفة بالقصيب ، و يقول « وضعته
الزنادقة ليشغلوا به عن القرآن » .

ح ٢ ص ١٤٣ (در قسمت « ترحيح المحرمين امردان على المسون »)
ثم قد يشتد بينهما الاتصال حتى يسمونه رواحاً ، ويقولون تروح فلان بعلان
كما يفعل المستهزئون بآيات الله تعالى و دينه من محسن الفسقة ، و يقرهم الحاضرون
على ذلك ، و يصحكون منه ، و يعجبهم مثل ذاك المرح و المكاح و رب يقول بمص
زنادقة هؤلاء الأمرد حبيب الله ، والمملّحى عدوّ الله ، و ربما اعتقد كثير من المردان أن
هذا صحيح و أنه المراد بقوله « اذا أحب الله العبد نادى يا جبريل انى أحبّ فلاق و حبه »
الحديث .

ح ٢ ص ١٤٤ :

و سبب غلط هذا وامثاله أنه قد نسب إلى مالك رحمه الله تعالى القول بحوار
و عداء الرجل امرأته فى دبرها ، و هو كذب على مالك و عسى اصحابه فكتمهم كلّها
مصرّحة بتحريمه .

ثم لما استقرّ عند هؤلاء أن مالكا يبيع ذلك بقدره ، لا مباحة من الإباحة الى
الذكور ، و جعلوا البّابين بآنا واحداً ، و هذا كفر و زنادقة من قتله يا حجاج الأمة .

ح ٢ ص ١٤٥ :

ق [شبح] : و منهم (٢) من يجعل ذلك (٣) مسألة نزاع ، فيبيحه بعض العلماء ،

(١) يمسى : « الفاضى ابو الطيب » .

(٢) اى « من العقول » .

(٣) اى « و طي » الذّكران من المالكين .

وبحرّمه بعضهم ويقول احتلافهم شبهة ، وهب كذبٌ وجهلٌ ، فأنّه ليس في فرق الأئمة من يسبح ذلك ، بل ولا في دين من أدّيان الرّسل ، وأنّما يبيحه زبدقة العالم ، الذين لا يؤمنون بالله ورسله وكتبه واليوم الآخر .
ج ٢ ص ٢٤٤ - ٢٤٦ :

فصل

ومن تلاعبه وكبده ، تلاعبه بالتثويّة ، وهم طائفة ولوا الصّانع اثنان فعاد الخير نورٌ وعل الشّرّ ظلمة . وهم قدسمان لم يرالا ول يرالا قوتين حسّاسين مُدركين سميعين بصيرين وهم محملقان في النفس ولصورة متصّادان في الفعل والتّدير ، فالنور صلحوس ، بقى : طيّب الرّيح ، حسن المنظر ، و نفسه حيّره ، كريمة ، حكيمة ، نقاعة ، منها الحشرات و امسرات و الصّلاح وليس فيها شيء من الضّرر ولا من الشّرّ .
و الظلمة على صدّ ذات من الكدر و نقص و تش الرّيح وقبح المنظر ، و معها نفس شريرة ، بحيلة ، سفهة ، متنتنة ، مضرة ، منها الشّرّ و الفساد .
ثمّ اختلفوا ففالت فرقة منهم . انّ النور لم يرل فوو الظلمة .
وقالت فرقة : بل كلّ واحد منهما إلى جانب الآخر .
وقالت فرقة النور لم يرل مرتعا في احيه الشمال والظلمة منحطّة في الجنوب ، ولم يرل كلّ واحد منهما مباحثاً لصاحبه .
و رعموا انّ لكل واحد منهما اربعة ابدان و خامس هو الرّوح . فابدان النور الاربعة النور والرّيح و الماء و روحه التسم و لم يرل يتحرّك في هذه الأبدان و ابدان الظلمة الاربعة الحريق و الصّلمه و السموم و اصباب و روحها الدّخان . و سموا ابدان النور ملائكة و سموا ابدان الظلمة شياطين و عماريت .
و بعضهم يقول الظلمة تتولّد شياطين و النور يتولّد ملائكة ، و لنور لا يقدر على الشّرّ و لا يحى منه ، والظلمة لا تقدر على الخير و لا يحى منها .
و لهم مذاهب سخيفة جدّاً
و فرس عليهم صوم سبع العمر و ان لا يؤذى احدهم نفا روح البتّة .
و من شريعتهم ان لا يدحروا الآفوت يوم و تجبّب لكذب والنخل والتحر

و عادة الأوثان و الزما و الشرقة .

واختلفوا هل الظلمة قديمة أو حديثة ؟

فقال فرقة منهم : هي قديمة لم ترل مع التور .

و قالت فرقة من التور هو القديم و لكنه فُكر فكرة رديئة حدثت منها الظلمة (١) .

فدار مدعهم على أصليين من ابطال البطل . احدهم ان شر الموحودات و آخستها و اردأها كفو لخير الموحودات و صد له و مناد له يعارضه و يضاده و ينقصه دائماً . و لا يستطيع دفعه .

و هذا اعظم من شرك عتاد الاسنام لدين عبودها لتقر بهم الى الله تعالى ف أنهم جعلوها مخلوقة له ، مربوبة مخلوقة ، كما كانوا يقولون في ناسيتهم :

لتيك الهم لتيك لتيك لاشريك لك
إلا شريك هو لك تملكه و ما لك

و الاصل الثاني أنهم نزهو التور ان يصد ره (٢) منه شر . ثم جعلوه منزع الشر كله ، واسله و مولده و امتوا إلهي و ربين و خالقين . فجمعوا بين الكفر بالله تعالى و اسمائه و صفاته و رسله و انبيائه و ملائكته و شرائعه و اشركوا به أعظم الشرك . و حكى ارباب المقالات عنهم . ان قوماً منهم يقال لهم الديبائية زعموا ان طينة العالم كانت طينة خشنة ، و كانت تحاكي جسم التور . الذي هو الباري عندهم . زماناً فتدنى بها . فلما طار ذلك عليه قصد تحييتها عنه فتوحد فيها و احتضنها . فتر كُتب من بينهم هذا العالم المشتعل على التور و الظلمة . فما كان من جهة الصلاح فمن التور و ما كان من جهة الفساد فمن الظلمة .

قد و هؤلاء يعتلون الناس و يحتفونهم و برعمون آتاهم بحسنون اليهم بذلك و آتاهم يخلصون الروح التوراتية من الجسد المظلم .

وقال بعضهم : ان الباري سبحانه لما طأكت وحدثته استوحش ففكر ففكر سوء

(١) في الملل و النحل ، آتاهم الكيومرثية و الزرادشتية

(٢) ط . « ان يصد » .

فقد حُصِّلَ فكرُهُ واستحالَت طامعُهُ . فحدث منها ابليسُ فرام الباري ابعاده عن نفسه
 فلم يستصع فتحرَّزَ منه بخلق الجنود و الخيبرات ، وشرع ابليس في خلق الشر .
 و أصل عقد مذهبهم الذي عليه خوائصهم . اثبات القدماء الخمسة الباري
 و الزمان و الغلاء و الهول و ابليس فالباري ، حقيق الخيرات و ابليس حقيق الشرور .
 و كان محمد بن زكريا الرازي على هذا المذهب ، لكنه لم يُثبت ابليس ، فحمل
 مكانه الشمس و قال : يقدم الخمسة مع ما رتبته به من مذهب الصادقة و الدهرية
 و لعلاسة و البراهمة . فكان قد أخذ من كبر دين شر ما فيه ، و صنف كتاباً في ابطال
 النبوات ، و رسالة في ابطال المعاد ، فركب مذهباً مجموعاً من زندقة العالم .
 و قل : أما أقول : أنَّ الباري و الشمس و الهول و المكان و الزمان قدساء و
 أنَّ العالم محدث .

ف قيل له : فما العلة في احدثانه ؟

ف قال : انَّ الشمس اشتهت أن تجبل في هذا العالم و حرَّكتها الشهوة لذلك و
 لم يعلم ما يلحقها من الوباء اذا جبلت فيه فاضطرب و حرَّكت الهوى حركات مشوشة
 مضطربة على غير ناص و عجزت عما ارادت و عابها الباري على احدث هذا العالم ، و
 حملها على التظلم و الاعتدال . و علم أنَّها اذا ذاقَت و بان ما اكتسبته عدت الى عالمها و
 سكن امطارها و زالت شهواتها و استراحت . فحدث هذا العالم بمعاونة الباري لها .
 فان : و لولا ذلك لما قدرت على احدث هذا العالم و لولا هذه العنة لما حدث
 هذا العالم .

ح ٢ ص ٢٦٦ - ٢٦٧ .

و كان هؤلاء (١) زنادقة (٢) ينسرون بالرفص و يبطنون الالحاد المحض ، و
 ينتسبون الى اهل بيت الرسول صلى الله تعالى عليه و آله و سلم و هو اهر بيته برآء
 منهم نسباً و دنأً . و كانوا يقتلون اهل العلم و الايمان و يدعون اهل الالحاد و الشرك
 و الكفران . لا يحرمون حراماً و لا يفعلون حلالاً . و في زمنهم و لحوائصهم رُصعت
 رسائل اخوان الصفا .

(١) ظاهر آ خلفاء عبيد مصر و ا ارادة كونه است .

(٢) يريد است كه مقصود از «زنادقة» در اینجا «مؤمن» باشد .

ج ۲ ص ۲۷۵ :

و اصلق تترأه الاسكندرية للرهبان و الأساقفة و التاركة أكر اللحم و كانوا
على مذهب مانی لا یرون آكل ذوات الارواح .

۶۸

شرح العیون

شرح رسالة ابن زیدون

تألیف

ابن نباتة المصری

(۶۸۶-۷۶۸ هـ . ق .)

ص ۱۵۸-۱۶۱ (در شرح عبارت « و رشح بین مندهی مانی و غیلان »)

هو مانی بن ماش الثنوی ، الذي تنسب اليه المانوية كان راهبا بنجران قاتلا بنبوة المسيح
معظما في اساقفة النصارى محمود السيرة فيهم فرأى فسقطت مرتبته و كان له حسنة من
طريقة رهبانه فوجدوا لتسليم الي ما ارادوا منه فلما رأى حاله أحد في الرد على أصحابه
و قال لم ازن و لكنهم حسدوني و انكروا محاسني لهم في اصل دينهم اذ كانوا يقرّون
بالمسيح اللاهوتي رسول الشيطان و كان ماني في الاصل محوسبا عارفا بمذاهب اقوام

(۱) شرحی است بر رسالة ابن زیدون (۳۹۴-۴۶۳ هـ . ق .) و چند بار مطبع رسیده .

در اسناد ارطیمی که در سنه ۱۲۹۰ هـ . ق . در اسکندریه صورت گرفته است نقل گردیده .

(۲) جمال الدین ابوبکر (یا ابو عبد الله) محمد بن محمد بن محمد بن حسن بن

ابی حسن بن صالح بن یحیی بن ظاهر بن محمد بن الخطیب عبد الرحیم بن نباتة

عازمی الاصل مصری ، ارشد عل و ادب و مررگ زمان خود محسوب میشود . وی در سنه ۷۸۶ هـ . ق .

در قاهره متولد گردیده است و در سنه ۷۶۸ هـ . ق . وفات کرده (برای ترجمه احوال ابن نباتة

و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۲۶۱-۲۶۴ دیده شود) .

فأحدث ديثاً ودعا إليه وطهر في أيام سابور بن اردشير وثمنه خلق عظيم من المعوس
 وادعوا له السوء وسوء لها إلى أن قتل في زمان بهرام بن سابور كما سيأتي ذكره .
 حدث البرفختي (١) وغيره قد زعم ما سيذكره من أن صاحب العالم ائمان فاعل المجرور و
 فعل الشرط ظلمة وهما قديمان لم ير الا حاسبين سميعين بصيرين وهما محتلفان
 في النفس والصوره متضادان في الفعل والتدبير فجوهر لنور فصل حسن نير وفيه
 خيرة حليلة تنمعة منها الخير والثور والصلاح وليس منها من الشر شيء وجوهر الظلمة
 عني ضد ذلك جميعه والنور مرتفع في ناحية الشمال والظلمة منحطة في ناحية الجنوب و
 زعموا أن لكل واحد منهما اجناساً خمسة أربعة منها أبدان وحارس هو الروح فأبدان النور
 الأربعة النار والنور والريح والماء وروحها الشبح المتحرك في هذه الأبدان وأبدان
 الظلمة أربعة الحريق والظلام والسموم والصباب وروحها الدخان وسَمُوا أبدان النور
 ملائكة وأبدان الظلمة شياطين وبعضهم يقول أبدان النور تتولد ملائكة وأبدان
 الظلمة تتولد شياطين وإن النور لا يقدر على الشر ولا يجوز منه والظلمة لا تقدر على
 الخير ولا يجوز منها . قال بعض المتكلمين والذي حلهم على هذا آتاهم رأوا في العالم شراً
 واختلافاً فقالوا لا يكون من اصل واحد شيان متضادان كما لا يكون في عنصر النار
 السحر والبرد وقد رد عليهم بعض العلماء في قولهم اتباع اثنين فقال لو كان اثنين لم
 يخر من أن يكونا قادرين ادع حرين أو أحدهما قادراً والآخر عاجزاً لا جائز أن
 يكون عاجزاً حرين لأن العجز يمنع ثبوت الأهية ولا يجوز أن يكون أحدهما عاجزاً
 ونقي أن يقال هما قادران فيتصور أن أحدهما يريد تحريك هذا الجسم في حالة يريد
 الآخر تسكينه فيهما ومن المعال وحود ما يريدانه فإن تم مراد أحدهما ثبت عجز
 الآخر ورد عليهم آخر في قولهم أن النور يعمل الخير والظلمة تعمل الشر بأنه لو هرب
 مظلوم فاستتر بالظلمة فهذا خير وقع في شر ومن هنا أخذ المتهبي فقال .

وكم من ظلام البين عندي من يد تخبر أن الماوية كذب

و قال الجاحظ الماثوية ترعم أن الله لم يما فيه مر كلب من عشرة أجزاء بمعنى
أجاساً حمة منها خير وفور وحمة منها شر وظلمة والابسان مر كلب من جميعها فمتى
نظر بطرة رحمة فتلك النظرة من الخير والتور ومتى نظر بطرة قسوة فتلك النظرة من
الشر والظلمة وكذلك جميع الحواس وكان المأمون يسأل العاوية عن مسألة قريبة
الماخذ قطعة ناظر أحدهم فقال أسألت عن حر فين فقط هل يدم مسي على أساءته ؟
قال بلى قد يدم كثير قال فحبرني عن التدم على الأساء أساء أم هو احسن قال احسن
قال فالتدي يدم هو الذي أساء قال نعم قال فأرى صاحب الخير هو صاحب الشر وقد بطن
قولكم أن الذي ينظر بطر الوعيد غير الذي ينظر بطر الرحمة قل و الذي أرعم أن
الذي أساء غير الذي يدم قال : فندم على شيء كان من غيره أو على شيء كان منه فقطعه
بهذه الحجة . و لماني و أصحابه في امتزاج التور والظلمة وحدوث الشمس والقمر و
التحوم لاستصفاء التور من الظلمة الى أن لا يبقى شيء منه في هذا العالم و تنطق السماء
على الأرض ويرجع كل شيء الى شكله أقوال عجيبة لي غير ذلك من شيء لا يرى لمن كبح
يستعجل فناء العالم ويسرع بجمع الاشكال ولم ترب أساعه تكثر وشوكته تعظم الى أن
أحصره بهرام بن يزيد جرد وقيل ساجور (١) و راد قتله تدعى المواينة فأمر أدرباد (٢)
هوئذ هو بدان بأن يناظره فيناظره في مسألة قطع التسد وتعجيل فراع العالم فقال الموبد
انت الذي تزعم وتقول بتحريم الكحاح تستعجل فناء العالم ويرجع كل شكل الى شكله
و ان ذلك حق واجب فقال ماني واحب ان يعان التور على خلاصه بقطع التسد منه
هو فيه من الامتراح فقال له أدرباد (٢) فمن الواجب ان يعجل لك هذا الخلاص الذي
تدعو عليه وتعان على انطال هذا الامتراح المنموم فانقطع ماني فامر بهرام بصلبه على
الحشب فجعل يصيح ويقول أنها المعبود الثوراني بلغت ما أمرتني به وهذه عذبتهم
في وفي أمثالي وأنت الحكيم وها اذ الآن مار اليك وما آديت صامتا ولا ناطعاً فتماركت
انت وعالمك الثوراني الأري فكان آخر قوله . ثم ملأ جنده نبت وكان بهرام في الأول

(١) ظ : « بهرام بن هرمز » .

(٢) ظ : « أدرباد » .

قد اظهر مشايسته حتى احاط علماء من تبعه عدداً قتلته امر قتل اسحبه ثم طهر من يديك ملكهم في الاسلام بشر عظيم يستمرون الرابطة قتلهم المهدي و اراهم (و در ترجمه احوال غيلان آمده است) :

و ما غيلان فها من يوفى لقدرى الدمشقى كان يوم مولى لعثمان بن عفان و غيلان اول من تكلم في القدر و خلق القرآن في الاسلام و قيل اول من تكلم في القدر رجل من اهل العراق كان نصرانياً فاسلم ثم تنصر و احدث عنه معبد الجهني و غيلان الدمشقى و روى ان مكحولاً قل لغيلان و يلك يا غيلان ألم احدثك ترامي النساء بالسفاح في شهر رمضان ثم صرت حديثاً تخدم امرأة الحرث الكذاب و تزعم انها أم المؤمنين ثم تحولت بعد ذلك قدرتاً زنديقاً

ص ۱۶۲ - ۱۶۳ (در شرح عبارت : « و اشار بدنيح الجعد ») .

اما الجعد (۱) فهو ابن درهم مولى بنى الحکم کان يسكن دمشق و تعلم مروان بن محمد آخر خلفاء بنى امية فنسب اليه و قيل مروان الجعدي و يروى ان أم مروان كانت أمة و كان الجعد اخاه و هو أول من تكلم بخلق القرآن من أمة محمد بن دمشق ثم طلب فهرب ثم برز الكوفة فتعلم منه الجهم بن صفوان القول الذي نسب اليه الجهمية و قيل ان الجعد أحد داک من ابان بن سمعان و احده آنان من طالوت (۲) بن اعصم اليهودي الذي سحر النبي صلى الله عليه وسلم و كان يقول بخلق القرآن و كان طالوت زنديقاً و هو أول من صنف لهم في ذلك ثم اظهره الجعد بن درهم و قتلته خالد بن عبد الله القشيري (۳) يوم الأضحى بالكوفة و كان والي عليها أني به في الوثوق فصلى و خصب ثم قل في آخر خطبته انصرفوا و صعدوا بضحاياكم تقبل الله

(۱) چنانکه در ص ۱۶۳ همین کتاب هم مندرج است ابن النديم ، در الفهرست ، در فصل « مذاهب المذنبه » در قسمت « اسماء » و ذکر رؤساء المذنبه في دولة بنى العباس و قبل ذلك « الجعد بن درهم » را ذکر کرده است .

(۲) در الفهرست ، در فصل « مذاهب المذنبه » در قسمت « ومن رؤسائهم » مکتوب است ان يطهرون الاسلام و يخلصون رعيته « شخصی » « ابن طالوت » مذکور است ، و نقل از کتاب « نور در ص ۱۶۳ » این کتاب ذکر و آمده ، که شاید این شخص از مذهب دشت دشت .

(۳) طاهرا « القسري » (چنانکه در ص ۱۶۲ این کتاب ، نقل از الفهرست ، نیز ذکر شده است) درست میباشد .

مَتَّ وَمَنْكُمْ فَتَنِي أُرِيدُ الْيَوْمَ أَنْ أَصْحَى بِالْحَجَّادِ مِنْ دَرَاهِمٍ فَإِنَّهُ يَقُولُ مَا كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى
تَكَلَّمَ وَلَا أَتَعْبُدُ اللَّهَ إِلَّا هَهُم خَلِيلًا تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ عُلُوًّا كَبِيرًا ثُمَّ لَرَلْ وَ حَرَّ رَأْسُهُ
بَلَّكَ بَيْنَ بَيْدِهِ وَ طَعَنَتْ دَرَقَتُهُ إِلَى أَنْ تَنَتَّ فِي أَيَّامِ ابْنِ أَبِي دَاوُدَ

ص ١٦٥-١٦٨ [در شرح عبارت « و قتل بشار بن برد »]

و كان يَتَّهَمُ بِالزُّبْدَةِ وَ رَوَى الْجَاهِظُ قَوْلَهُ :

الْأَرْضُ مَطْلُومَةٌ وَ النَّارُ مَشْرُوقَةٌ وَ النَّارُ مَعْسُودَةٌ مَدَكَاتُ النَّارِ

و قال بهذا البيت وجد واصل بن عطاء السَّهْبِيلِ إِلَى تَكْبِيرِ بَشَارٍ وَ خُطْبِهِ فِيهِ خُطْبَتُهُ

الْمَعْدُومَةُ الرَّءِ وَ حَكِي سَعِيدٌ بْنُ مَسْلَمٍ قَالَ كَانَ بِالْمَصْرَةِ سِتَّةٌ مِنْ أَصْحَابِ الْكَلَامِ

عَمْرُو بْنُ عَمِيدٍ وَ وَاصِلُ بْنُ عَطَاءٍ وَ بَشَارُ الْأَعْمَى وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنُ أَبِي الْعَوَّاجِ

وَ صَالِحُ بْنُ عَبْدِ الْقُدُّوسِ وَ رَجُلٌ مِنَ الْأَزْدِ بِمَعْنَى جَرِيرٍ مِنْ حَازِمٍ وَ كَانُوا يَجْتَمِعُونَ فِي

مَنْزِلِ الْأَزْدِيِّ وَ يَحْتَضِرُونَ عِنْدَهُ وَ قَدْ عَمِرُوا وَ وَاصِلُ فَصَحَّ إِلَى الْإِعْتِزَالِ وَ أَمَّا عَبْدُ الْكَرِيمِ

وَ صَالِحُ فَصَحَّحَا لَشَوِيَّةً (١) وَ أَمَّا الْأَزْدِيُّ فَصَلَ إِلَى التَّمَنِّيَّةِ وَ هُوَ مَذْهَبٌ مِنْ مَذَاهِبِ أَهْلِ

الْهِنْدِ وَ قَدْ بَشَّرَ بِمَعْنَى مُتَحَيِّرٍ فَفَصَلَ أَنَّهُ قَالَ بَعْدَ مَذْهَبِ لَشَوِيَّةِ وَ بَعْدَهُ تَرَبُّدٌ قَالَ

أَحْمَدُ بْنُ خَالِدٍ كُنْتُ كَلِّمُ بَشَارَ وَ أَرَدْتُ عَلَيْهِ سُوءَ مَذْهَبِهِ بِمِيلِهِ إِلَى الْإِلْحَادِ فَكَانَ يَقُولُ

لَا أَعْرِفُ إِلَّا مَا عَايَنْتُ أَوْ عَدَّيْتُهُ مَعَايِينَ وَ كَانَ يَطُولُ الدَّلَامُ بِبَشَارٍ فَقَالَ لِي مَا أَطَرَّ الْأَمْرُ يَا

أَبَا مَخْلَدٍ إِلَّا كَمَا يَقَالُ إِنَّهُ خَذْلَانٌ وَ لِذَلِكَ أَقُولُ .

طُبِعَتْ عَلَيَّ مَا فِيَّ غَيْرُ مُخَيَّرٍ هَوَايَ وَ لَوْ خَيَّرْتُ كُنْتُ الْمَهْدِيَّ

أُرِيدُ فَلَا أُعْطَى وَ أُعْطَى فَلَمْ يُرَدِّ وَ عَيْبٌ عَنِّي أَنْ أَدَّكَ الْمَغْيِبَا

وَ أَصْرَفَ عَنْ عِلْمِي وَ عِلْمِي مَصْرُ فَأَمْسَى وَ مَا اعْقَبَتْ إِلَّا التَّمَجُّبَا

وَ رَوَى الْمَازِنِيُّ قَالَ قَالَ رَجُلٌ لِبَشَارٍ تَذَكَّرَ النِّحْمَ وَ هُوَ مَبِينٌ لِمَذْهَبِكَ فَقَالَ

إِنَّمَا أُدْفَعُ بِهِ شَرُّ هَذِهِ الظُّلْمَةِ وَ يَمُثِّلُ هَذِهِ الْحِكَايَاتِ الْمُنْسُوَّةَ إِلَيْهِ دَرْعُهُ يَعْقُوبُ وَ رَجُلٌ

الْمَهْدِيُّ حَتَّى قُتِلَ . حَكِي ابْنُ بَصَرٍ قَالَ قَدِمَ بَشَارٌ مِنَ الْبَصْرَةِ إِلَى بَغْدَادٍ ثُمَّ

رَجَلَ وَ حَضَرَ حَلْفَةُ يُونُسَ التَّحَوِيُّ فَقَالَ هَهُنَا مِنْ نَحْنُشُمُهُ ؟ فَقَالَ لَا أَشُدُّهُ هَهُنَا فِي

الْمَهْدِيِّ وَ هَهُنَا فِي يَعْقُوبٍ فَسَمِعَ بِهِ إِلَى يَعْقُوبٍ وَ كَانَ الْمَهْدِيُّ قَدْ قَدِمَ الْبَصْرَةَ فَدَحَلَ

عَلَيْهِ يَعْقُوبُ وَ قَالَ لِمَهْدِيِّ أَنْ بَشَارَ أُرِيدُ وَ قَدْ دَفَعْتُ عَلَيْهِ السِّتَةَ وَ قَدْ هَجَمَ امْرَأَتُ الْمُؤْمِنِينَ

(١) در کتاب الاعانی (طبع دارالکتب المصریة) ج ٣ ص ١٤٧ « فصَحَّحَا لَشَوِيَّةً »

فأمر **ابن نهيك** و هو صاحب الشرطة بأمره ثم أوفى خروجهم و حرجه **ابن نهيك** معه
 في رورق فلما كانوا **بالطبيعة** ذكره فأسر إلى **ابن نهيك** بأمره بضرب بشار بالسياط
 ضرب اثنتي عشرة بلفيه **بالطبيعة** وقيم في صدر السفينة وأمر الحلالدين أن يصبوه ضرباً
 متلف فاجعل يقول كلما وقع عليه السوط هي وهي كلمة تقولها العرب عند الألم فقال
 بعضهم انظروا رندقة ما يراد بحمد الله تعالى فقال **بشار** ويلك تريد هو احمد الله عليه فلما
 بلغ سبعين سوط اشرف على الموت فألقى في صدر السفينة ... وحكى **ابن خلاد** قال
 لما ضرب **بشار** بعث **المهدي** إلى منزله من بقتله على كتب الرندقة فوجدوا طوماراً فيه
 بسم الله الرحمن الرحيم أنتي أريد هجاء آل **سليمان بن علي** فذكرت فرأيتهم من رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فتركتهم احلالاً له صلى الله عليه وسلم فلما قرأه بكى وبكى على قتله
 وقال لا جرى الله **يعقوب** خيراً فأثمه فلما هجاء اتفق عليه **شهود** على أنه رندق فقتلته وسمت
 حين لا سمع الندم و كى **ابو عبيدة** قال كان **حماد** **عمر** بهم رندقة وكان يعثر
بشاراً بقبج خلفته فلما قال فيه :

والله ما اخترير في تنه بربه في التتن أو حمه
 بل وجه احسن من وجهه و نفسه افضل من نفسه

فقال **بشار** ويلي على الرندق لقد بعث بما في صدره قيل و كيف قال ما اراد الرندق
 الا قول الله تعالى لقد خلفنا الانسان في احسن تعويم فخرج الحنود بها مخرج الهجاء
 وهذا حيث شديد من **بشار** وعلما وقد وقع **بشار** ايضاً في من هذه الواقعة حدثت السري من
الصباح قال دخلت على **بشار** بالبصرة فقال انما انتي قد ارجعت صا حاكم وبلغت منه
 يعني **حماد** **عمر** قيت بماذا يا انا معاذ فقال يقول هذا وانشأ يقول

يا **ابن نهيك** (١) رأس على تقيل واحتمل الرأس خطب حبل
 قد دع عيري إلى عداة رب من فأتني بواحد مشمول

فقلت له قد بلغ **حماد** هذا الشعر ولكته يرويه علي خلاص هذا قال فما يقول قلت له يقول
 قد دع عيري إلى عداة رب من فأتني عن واحد مشمول
 فلما سمعه اصرف وقال حسن والله اس اعالة ثم كان يقول : اذا سئل عن
 هذا من البيت : ليس هما لي .

(١) دراصل : صاحب وظهر **ابن نهيك** - - - - - **حماد** **عمر** - - - - - **بشار** معروف - - -

۷۰

البدایة و النہایة^(۱)

فی التاریخ

تألیف

ابن کثیر القرشی^(۲)

(۷۰۰ - ۷۷۴ هـ . ق .)

ح ۱۰ ص ۹۶ (در ضمن شرح و بیات مشاهیر و اعیان در سنة ۱۴۵ هـ . ق .)
و عبد الله بن المقفع الکاتب المعوم و کان متبعا بالزبدقة و هو الندی سلف
کتاب کلیلة و دمنه ، و یقال ان هو الندی عربیها من لمجوسیة الی العربیة . قال المهدی .
ما وُجد کتاب رندقة الا و اسله من ابن المقفع و مطیع بن ایاس و یحیی بن زیاد .
قالوا و نسی الجاحظ و هو را معهم

ح ۱۰ ص ۱۱۳ [در حوادث سنة ۱۵۵ هـ . ق . (زمان خلافت منصور)] :
و فیها عزل محمد بن سلیمان بن علی عن امره الکوفة ، فقیل لا امور بلغته عنه فی
تعطی منکرات ، و هو لا یلق بالعلم ، و قدس لقتله محمد بن ابی العوجاء . و قد کان
ابن ابی العوجاء هذا رندقة . قال الله لقتله امر مصر عنقه اعترف علی نفسه موضع اربعة

(۱) ابن کثیر این کتاب را در حدود ۱۳۵۸ قمری کرده است . که حسب اوّل ان مشتمل است بر حوادث از
بعد حسب تاریخ . مصر ص و از هجرت . کمی قبل و وقت خود . مرتب بر حسب سالهای هجری
و موسوم است به « البدایة » و حسب دوّم آں شامل قس و ملاحم حوالی قس میباشد و موسوم
است به « النہایة » . حسب و این کتاب مربوط به « البدایة » از سنة ۱۳۵۱ هـ . ق تا ۱۷۸
دی اقصیة سنة ۱۳۵۸ هـ . ق . در ۱۴ جلد در مصحح و شرح شده است .

(۲) عماد الدین ابوالفداء اسمعیل بن عمر بن کثیر القرشی البصری ثمّ الدمشقی .
از بردگان داشمندان و مؤرّخان و مفسران و مصنف شافعی مذهب در هشتم هجری سب . وی در
سنة ۷۰۰ هـ . ق . متولد گردیده است و در ۱۰ شعبان سنة ۷۷۴ هـ . ق . در دمشق وفات کرده

ج ۱۰ ص ۱۵۳ (در ذکر حوادث سنه ۱۶۹ هـ . ق .)

و ذکر له عن شريك بن عبد الله القاصي أنه لا يرى الصلاة حقة ، فحصره
فذكرهم معه ثم قال : المهدي في حجة كلامه يا ابن الزاينة فصل له شريك معه به
امر المؤمنين ، ولقد كانت صوامع قوامة فقال له : در سبق لأقتبس . وحدث شريك ،
فقال : يا امرأه المؤمنين ان الزنادقة علاقت معروفون بها ، شربهم القهوان ، واتحادهم
القيينات (۱) . فآطرق المهدي و خرج شريك من بين يديه .

ج ۱۰ ص ۱۶۱ (در حوادث زمان هارون الرشيد) .

و فيها تتبع الرشيد خلفاً من الزنادقة فقتل منهم طائفة كثيرة .

ج ۱۰ ص ۲۳۱ (در ترجمة احوال ابونواس)

و منهم من برع به بالزندقة ... و ما الزندقة فعندة عنه ، ولكن كان فيه مجون و
حلاعة كثيرة .

۷۱

تاريخ ابن خلدون (۲)

تأليف

ابن خلدون (۳)

(۷۳۲ ۸۰۸ هـ . ق .)

ج ۲ ص ۱۷۲ (در قسمت « لطيفة الزاينة من القوس و هم التاسانيّة و الحصر عن

(۱) ظاهر این موضوع مخالف عقاید ما یون است .

(۲) تمام این کتاب در ربیع الثانی سنه ۱۲۸۴ هـ . ق . در ۷ جلد در بولاق مصر و جلد اول
و دوم آن در سنه ۱۳۰۵ هـ . ق . در « کتابه » شکیب ارسلان ، در مصر م . شریفه است . در اینجا
از طبع بولاق نقل گردیده است و بعضی قسمتها از طبع شکیب ارسلان تصحیح شده .

(۳) ابوزید ولی الدین عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن خلدون نویسنده حصری
ششلی مالکی ، از بزرگان مؤرخان و فاضلان ، شمدان عام اسلام است . وی در سنه ۸۰۸ هـ . ق . در قاهره و در سنه
۷۳۲ هـ . ق . در تونس متولد گردیده است و در سنه ۸۰۸ هـ . ق . در قاهره وفات کرده و در
مقبره صوفیه در حد « باب النصر » مدفون گردیده (در ترجمه احوال ابن خلدون و در او
معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۹۵ - ۹۶ درج شود) .

ملو کهم الا کاسرة الى حين الفتح لاسلامی» (۱).

و کان بهرام بن هرمز حلیب و قوراً و أحسن التیة و اقتدی بآئته و کان مای
الفتویٰ الزیدی صاحب القول بالتور و الظلمة قد طهر فی ایدم حنہ سابور و نعمة قسلاً
ثم رجع ای المجوسیة دین آئده و لما ولی بهرام بن هرمز، جمع الناس لا متعانه
فاشدوا بکفره و قتلہ و قالوا، زیدق.

قال المسعودی: و معناه أن من عدل عن طاهر إلى تأویلہ ينسونه إلى تفسیر
کتاب زرادشت الذي قنع ان اسمه رندة فيقولون رندية، فعرضه العرب فقالوا،
رندیق، و دخل فيه کذل من خالف الطاهر إلى الباطن لمنکر. ثم احتس في عرف الشرع
بمن يظهر الإسلام و يطن الکفر.

ح ۲ ص ۲۷۴ (در شرح حوادث زمان سلطنت الحرث بن عمرو)

و بنما هم فی دلت (۱) بدولی کسری قباذ بعد ایه فیروز بن بردجرد،
و کان رندیقاً علی رأی مائی، فدعا المنذر إلى رأیه، فأمی علیه و احابه الحرث بن عمرو،
فملکک على العرب و ارله بالحيرة [مکان المنذر ح (۲)]، ثم هلك قباذ، و ولی ایه
افوشیروان، فرد ملث الحيرة إلى المنذر، و صالحه الحرث علی أن له ما وراء بهر
السواد، فاقسما ملک العرب...

ح ۳ ص ۲۱۰ ۲۱۱ [در قسمت «عرو المهدی» (در سنة ۱۶۳ هـ ق. ۱)]

تجهز المهدی سنة ثلث و ستین لعمرو لروم. و قد نخص فی الزنادقة و قتل
من کان فی تلك المأحبة منهم.

ح ۳ ص ۲۱۴ [در شرح حوادث زمان هادی (سنة ۱۶۹ هـ ق. ۱)]

و اشتد الهادی فی طلب الرددة و قتلهم و کان منهم علی بن یعطی و یعقوب بن
الفصل من ولد ربيعة بن الحرث بن عبدالمطلب کان آقر بالزنادقة عند المهدی إلا
أنه کان مقسم، أن لا یقتل هذمت و حبسه و اوصی الهادی بقتله و یقتل ولد عمهم
داود بن عی فقتلهم.

(۱) در اصل مطبوع: «و ایدم حنہ» است و بصورت رجاشه من ۶۴ ح ۲ طبع شکیب ارسالان.

(۲) بدول: «من دو غلاب» و صحیح شکیب ارسالان (ح ۲ ص ۶۴) «و رود نده» است.

رَوَاةُ الْمَاطِطِ (١)

في خيار الاوائل والاواخر

تأليف

ابن الشَّحْنَة (مُجِيبُ الدِّين) (٧)

(٧٤٩ - ٨١٥)

حاشیہ ح ۷ کامل التواریخ (طبع مصر، سنہ ۱۲۹۰ھ و) ص ۳۸ ۳۹
(مذکورہ حوادث زمان شاپور)

و ظهر في آثاره مدى الرّشد و ادعى النّوّة و تبعه خلق كثير و هم المستور
 بالماورئة و صابغنه ملوك اليونان غير دقيانوس و كتب الفلسفة و نقلها بالفارسية و استخرج
 المنهة المسماة بالعود .

حاشیہ ج ۸، کامل التواریخ (طبع مذکور) ص ۴۷-۴۸ (در شرح حوادث زمان مہدی)

وفي سنة ست و ستين و مائة قتل بشار بن برد الشاعر على الزندقة وكان محسوح
العنن خلقه عاش تسعين سنة .

(۱) در ضمنی که در سنة ۱۳۹۰ هـ و در حاشیه سال ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱ هـ در ۹۲ حید کامل التواریخ

تألیف ای. الاثیر (عزالدین) در بولاق مصر منتشر شده است در مجله نگرینده.

(٢) أبو الوالد عبد الله بن محمد بن محمود بن الشيخ زين الدين الحلبي

الجنبي دادمان و ۴۹۰۰۰۰ ریال در کتب چاپ محسوب می شود وی سرسنة ۸۶۴۹ ق متولد

گردشگاه - و رستگاه ۸۱۵ هـ فی ۱۰ و ۱۱ موی ۸۱۷ هـ و ۵۵ (۱) بی حقه احوال

١٠ الشحنة و مرجع : معجم المطبوعات ، ج ١ ص ١٢٦ - ١٢٧ (مراجع شود) .

۷۳

صَبَّحُ الْإِنْسَانِ^(۱)

فِي كِتَابَةِ الْإِنْسَانِ

تأليف

أحمد بن علي القنقشندي^(۲)

(۷۵۶ - ۸۲۱ هـ . ق .)

ج ۱۳ ص ۲۹۲ :

المِلة الثالثة

المحوسبة: وهي المدة التي كان عليها المرس و من دان بديهم .

و هم ثلاثُ فرق:

الفرقة الأولى، الكيوم مرتبة . . . و هؤلاء، انتو إلهها قديم وسموه يزدان،
و معناه التور، يعنون به الله تعالى، و إلهها مخلوقاً سموه اهرمن، ومعناه الظلمة،
يعنون به ابليس.

(۱) این کتاب از سنة ۱۳۳۱ هـ . ق تا سنة ۱۳۳۸ هـ . ق (۱۹۱۲ - ۱۹۲۰ م) در ۱۴

جلد در مصر طبع و نشر شده است .

(۲) ابو العباس احمد بن علي بن احمد عبدالله الشهاب بن الجمال بن ابي اليمى
القنقشندي ثم القاهري الشافعي . اردانشدهاں بر ركت مصر در عصر خرد محسوب مشود
وى در سنة ۷۵۶ هـ . ق . متولد گرديده است و در شب شنة ۱۰ جمادى الآخرة سنة ۸۲۱ هـ . ق .
وفاات فرده . و القنقشندي محسوب است بقنقشندة كه در ايب ارداء قنيوية در مصر و برا
قرقشندة بزرگوتند [براى ترجمة احوال قنقشندي و مرادى از او در و معجم المطبوعات
(ج ۲ ص ۱۵۲۱ - ۱۵۲۳) ديده شود] .

امركة الثانية ، التوبة ، وهم على رأى الكيومر تبة فى تفضيل النور والتحرز من الظلمة ، ألا أنهم يقولون إن الإثنية ، اللذين هم النور و الظلمة قديمان .

ج ١٣ ص ٢٩٦ ٢٩٧ :

و يعظمون ماني من فاني (١) و هو ربح طهر فى رمر سابورس اردشير بعد عيسى عليه السلام ، و ادعى النبوة و أحدث ديناً بين المجوسية والنصرانية . و كان يقول ، نبوة المسيح عليه السلام ، و لا يقول نبوة موسى عليه السلام ، و قل إن العالم مصنوع من النور و الظلمة ، و أنهما لم يرا الا قديمان أحسن سمعين بصيرين . وله أتباع يعرفون بالمناوية .

ويتبرؤون من مزدك : و هو رجل مشهور منسوب عندهم الى الزندقة أيضا ، ظهر فى رمر قباذ احد ملوك لفرس من الأكسرة ، و ادعى السوء . و لم يزل على ذلك حتى قتله شروان (٢) بن قباذ هو و اتباعه ، و قتل معهم المناوية اتباع ماني المقدم ذكره ، و عادت الفرس الى المجوسية القديمة .

(١) من الملل : د ابن فانيك : يكاف

(٢) كد فى الاسل المطوع

کتاب المنيّة و لا مل^(۱)

فی شرح العليّ والنحل

تألف

أحمد بن يحيى بن المروّضي^(۲)

(۷۶۴ - ۸۴۰ هـ . ق .)

الثبوت مع فرق مبنية منسوبة الى رجل اسمه ماني^(۱) اس و ابي الحكيم
السري^(۲) حرج تدمر سابور بن اردشير^(۳) و ادعى النبوة و حاولته امجوس و اشروا على
سابور مقتله و قتله بهرام بن هرم بن سابور بعد عيسى عم و بقي مذهبه في تباعه
و من كتبه الانجيل و شابر قان و هذه الفرقة قنلة در آهية، الثور و اظلمه و حبهما
و قدرتهما و امتراح العالم منهما و صاّد صورهما و طبعهما فحوهر الثور حسن صافي طيب
الريح حسن المنظر و نفسه حيرة كريمة محبة نقاعة ليس فيها شيء من الشر و حوهر
الظلمة على الضد من ذلك، قالوا و كانا في الاول^(۴) متباينين ثم امتزجا هم غير متماهيين من

(۱) فسمى از اين كتاب در سنة ۱۳۱۶ هـ ق در حيدرآباد طبع شده است و ي چون بضع
مرور دسترسى پيدا نكردم آنچه را كه كسلر (Dr. Konrad Kessler) در كتاب خود درباره
ماني (Mani. Forschungen über die Manichäische Religion) كه در سنة ۱۸۸۹ م

در برلين بطبع رسیده، در اين باب از كتاب مذکور نقل کرده است در اسناد قبل مکتوب

(۲) المهديّ لدين الله احمد بن يحيى بن المروّضي بن احمد بن المروّضي بن احمد بن
مفضل بن منصور بن المفضل بن الحاج بن علي بن يحيى بن القاسم بن يوسف الداعي
ابن يحيى المنصور بن احمد الناصر ابن الامام الهادي الى حق يحيى بن الحسين بن القاسم بن
ابراهيم بن اسماعيل بن ابراهيم بن الحسن بن الحسن بن علي بن ابي طالب، در ردّ ك
علماء مذهب ريدم - است و ي در ۴۴۰ هـ رجب سنة ۷۶۴ هـ ق، در شهر ذمار مروان كه دنده است
و در دي القعدة سنة ۸۴۰ هـ ق، و هات كرده و مر او در يهن، در طيفيرة حجة، مشهور است
(۳) كذا في الاصل المصوغ . (۴) - : « في الارز »

جهانها جميعا إلا من جهة نلاقيهما ، ثم اختلفوا في مكانهما فقبل الثور فوق الظلمة وقيل
كأن واحد إلى جنب الآخر وقيل الثور مرتفع إلى جهة الشمال والظلمة منحطة إلى جهة
الجنوب ، فاختلفوا في كيفية نلاقيهما فقبل بالعماسه كاتصال الظل بالشمس ، وقيل
بينهما فرجة وزعموا أن كل واحد منهما اجنس خمسة اربعة ابدان والجنس الروح
فابدان الثور النار والهوى^(١) والريح والماء وروحه التسميم و أنها لم تزل تتحرك في هذه
الاربعة ، و ابدان الظلمة الحريق والسواد والسموم والصفات و روحها الدخان وتدعى
عندهم الهامة وسموا ابدان الثور مدشكة^(٢) و ابدان الظلمة عماريت^(٣) و شياطين ، و
زعموا أن روح الثور لم تزل تنفع ابدانها وهي تنفعها وبعضها ينفع بعضا و روح الظلمة
على الصدد من ذلك ، وقد بعضهم الأرواح و الاجناس حية حسة وقيل الروحان فقط ،
و ابدان الثور حية حياة طاهرة لاحياة حسنة و تمييز و ابدان الظلمة ميتة فاسدة وقالوا
كأن خير فمن الثور و كأن شر ومن الظلمة فقيل طعماً و قيل اختياراً إلا أن اختيارهم
لا يعدو ما في ضميرهما وقيل معناه أن الثور يختار^(٤) خيراً على خير و الظلمة تختار شراً
على شر ، قالوا و إنما تختلف الاشياء في الحسن والقبيح بحسب آجرائ الثور و الظلمة
ولا يخلو شيء من كونه مرغماً منهما ، و اختلفوا في الأعراض بين مثبت و نافي و اتفقوا
على أن المزاج وقع منه تركيب الاشياء ، ثم اختلفوا أين وقع المزاج فقبل في عالم الظلمة
دون عالم الثور وقيل بينهما ، و اختلفوا في سبب المزاج فقبل لأن عالم الظلمة لا نهاية
له و لم يزل يقطع جهته حتى انتهى إلى حد الثور في وقت المزاج ، وقيل لم تزل الظلمة
تجول في عالمها فوقعت على الثور بالخط لا بالقصد فامتزجا ، و قال جمهورهم بل سببه
أن ابدان الظلمة تشاعلت عن الإسرار بروحها بعض التشاعل فنطرت الروح فرأت الثور
فدعت آسائها لِممازجته وحادتها لإسراعها إلى الشر فتحيّلت الظلمة صورة قبيحة من كل
جزء من أجزائها الخمسة فلما رأى ذلك ملث عالم الثور ووجه البها ملكاً من ملائكته من
حمسة أحسن وأشرف عليها فأسرها وختلطت الأجزاء الثورية بأجزاء الظلمة فخالط
الدخان السم والحياة و الروح من التسميم والهلاك من الدخان وخالط الحريق النار واندفع

(١) « الثور » . (٢) رسم الخطى است ار « ملائكة » .

(٣) « عماريت » . (٤) « مختار » .

من النار و الشر من الحريق و خالط الثور الظلمة فمنها تركيب الأحسام العليقة كالنهب
و العضة و غيرها فما فيها من المنافع و لحسن فمن الثور و الصد من الظلمة و خالط
الصيب الماء و التسموم الربيع و امر ملك عالم الثور بخلق هذا العالم و ساءه من تلك
الاحراء الممتحنة لتخلص تلك الأجزاء من الظلمة فخلق السموات و الأرض مما فيها و
و كل ملكا يحمل الأرض و آخر يحمل السماء و خلق الأفلاك و و كل ملكا يدارنها
ويسير الشمس و القمر لاستقصاء ما في هذا العالم من الثور فلا يزال يدور استقصاء حتى لا
يبقى إلا احراء منعقدة لا يقدر على استقصائها فعند ذلك يرتفع الملك الموكل بالأرض
و يدع الملك الموكل بالسماء فتخط (١) الا على على الأسافل و تصطم نار من تلك
الأسافل فلا تزال تصرم حتى يتخلص ما في عالم الظلمة من اجراء الثور التي انعقدت
باجراء الظلمة و احلوا في مدة الإصرام فقبل الف و اربعمائة و ثمانى و ستون سنة
و قبل الف و اربعمائة و ستون سنة رأب الظلمة خلاص الثور تافت للقتال فرجها من
حوالها من الحنود فترجع مدعورة الى قبر أعد لها فيد عليها هم القبر صخرة و تتخلص
من شر الظلمة و فرع و احتلفوا فرغم بعضهم أن الثور اذا فخلص من الظلمة جعل سه و
بينها حاجرا من نور و ظلمة لئلا تعود فتؤديه و رغم بعضهم أنه لا يبقى فيها شئ من
الثور لا قسلا ولا كثير و ان **الحاكم** و ذكر المسمى في **الانجيل** و **الشابرقان** أن ملك
عالم الثور في سوره رصه و ذكر في باب الالف من انجيله و في أول **شابرقان** أنه في كل
ارسه و أنه طهر رصه و أنه لانهاية له إلا من حدث تشهى رصه اى ارض عدوه و
فرض ما نى عليهم المسكنة و أن لا يفتنوا شيئا لاس السنة و قوت يوم و فرض
العشر في اموالهم و رصه على ايدى و كلاله و بهى عن دحور ست الاون و بهى عن
الز و لثقة و ابلاد الحبوب دى و حه و بهى عن لكاح و الزرع و زعم **يزدانخت**
في كتبه أن آدم و اول الاساء ثم شيث ثم **نوح** وبعث بالبدن الى **الهند** و **زرادشت** الى
فارس و **عيسى** الى العرب ثم مسمى **الغز قليط** حاتم التميمي و قبيد النساء التميمي و هكذا
ذكره مسمى في كتابه و يذكر و استدلالات و سدة و ذكرها عند الكلام عليهم ان شاء الله تعالى

۷۵

«هرست نسخ خطی عربی راجع بکیمیا در آلمان»^(۱)

تألیف

آلفرد زیگل (Alfred Siggel)

ص ۱۱۳ :

Berlin 4198 (Ms. or quart 115)

Bezüglich Format usf. vgl. Berlin 4198 A.

Titel und Verfasser:

کتاب مانی رسول الله

Aus dem Text

Fo. 532 b, 21, A

هذا کتاب مانی رسول الله لمعر عن روح الله القدس عیسی صلوات الله وسلامه علیه
انه قل هذا التفراتی شرح و بینت و احتضرت و احکم لمن فهم عتی سر هذه الصنعة
الایلهیه حد دهاب المشر من المكسر شوبن المتلوی من المحلول عند الحهاب المعروف عند
الحکماء لترقیع عندهن سرفه الوصع^(۲) اعتد من لا يعرفه هو الحجر الادی فی طبائع اربعة
و المراح المعتدل و هو حرم من الذی و ما فیها قال روح القدس بول و لاندلوا الحکمة
بیر اهلها و لا یمنعوا اهلها فیظلموهم و الا و جن^(۳) علم الاعظم یتقسم علی اربعة اقسام
الاول فی معرفة الشیء و کیف هو و الثانی بعینه و ما یتعلق به و الثالث تریة هواؤه
و تدبیره و الرابع امراجه و هو ملائک الامر و فیہ السر العظم . .

(۱) عنوان این کتاب بالمانی چنین است :

Katalog der Arabischen Alchemistischen Handschriften Deutschlands

و در سه ۱۹۴۹ • در برلین منتشر شد است . مؤلف کتاب مصنف مذکور و در کتابت سحر خطی که

سه و پنج و جوان در بر فوق ذکر نموده است من کرده و هیچگونه وضعی راجع به تألیف کتاب

و تاریخ کتابت آن به ده است (۲) و « الوصع »

Fol. 532b, 30 :

خذ الحجر المكرم المذكور و اوجعه قاراً^(١) في اماية حتى اذا رائيته^(٢) لم يقطر
ثم اعمد عليه و رقه في النار ..

Fol. 533 a, 20 .

و اعلم ان العقارب المائية لا بد لها من العقارب النارية حتى يتلاوها^(٣) و
يمتزج و يصير^(٤) شيئاً واحداً بعد ان كان كل واحد مصاداً لصاحبه ...

Fol. 533 b, 18; E :

و مع ذلك لا يكون به طبل و معجب بل يكون فيه سكون و ثبات و رزاق و هدوء
في العمل و القرع و يحصل له العلم بالتجربة و القياس ان اراد الله تعالى به حيراً فهو
اهل الملاح و الحير ان شاء الله تعالى ..

Es folgt ein «Anhang» über Parfums, die den Planeten zugeordnet
werden

Fol. 533 b, 22

تمليق في بخورات الكواكب السبعة زحل بخوره ميعة زفت جياوشير قشور
الكنوب^(١) قشور المعى المشتري بخوره لادن .
... القمر بخور صندل ابيض و احمر يبيض النعام سرحس قطري .
تمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب

(١) ص د راء (٢) ص د راء (٣) ص د راء (٤) ص د راء

۷۶

کتاب

المواعظ والإعتبار^(۱)

فی ذکر المعطّط والآثار

تألیف

مقریزی^(۲)

(۷۶۶ - ۸۴۵ ه. ق. ۰)

ح ۴ [فست دوم فصل ۸۸ از طبع ویت] ص ۲۰۸ [= ح ۲ ص ۱۷ از طبع مصر در سنة ۱۳۲۴ - ۱۳۲۶ ه. ق. ۰] (در ذکر التّواریخ الّتی كانت لِلأُمم قبل تاریخ القسط) :

و لأصحاب مدنی انجیل علی حدة یخالف ما علیه التّصارى من قوله إلی آخره و برعمون آتیه هو الصّحیح و ما عداه باطل ولهم ایضاً النجیل یسمّی انجیل السّعین ینسب إلی بلاص^(۳) و التّصارى و غیرهم تشکّره . . .

(۱) این کتاب در سنة ۱۲۷۰ ه. ق. ۰ در دو جلد + در دو لاق + و در سنة ۱۳۲۴ - ۱۳۲۶ ه. ق. ۰ در چهار جلد + در مصر و عثمانیه + در ۷ جلد بررک + « ترجمه فر سه و حواشی و تعلیقات و بهارس باعشاء گاستن ویت M. Gaston Wiet » از سنة ۱۹۱۱ م. تا سنة ۱۹۲۸ م. + در قاهره + مست شده است. در اینجا از طبع ویت و طبع سنة ۱۳۲۴ - ۱۳۲۶ ه. ق. ۰ من گردیده است

(۲) قی الدین ابوالعباس احمد بن علی بن عبدالقادر بن محمد حسنی عسکری بعلبک الاصل معروف بمقریزی - مقریزی مشهور است بمقریزی که م. ع. ایضاً در بعلبک وی از دانشمندان و مؤرّخان و محدّثین بررک مصر محسوب میشود مقریزی در سنة ۷۶۶ ه. ق. ۰ متولد شده است و در سنة ۸۴۵ ه. ق. ۰ در مصر وفات کرده (برای ترجمه احوال مقریزی و مراجع آن + و آثار او + معجم المطبوعات + ج ۲ ص ۱۷۷۸ - ۱۷۸۲ دیده شود)

(۳) ویت + « شرح کتاب » (در حاشیه ۶ ص ۲۰۸) مدّکر میشود که این کلمه صوریهای مختلف + قلاص [در صحن مصر که ذکر آن گذشت بر قلاص است] + قلاص و قلاص آمده است و سپس مگوید : « متوان گفت که کلمه قلاص معروف قلامید + سبی شد کردان + باشد »

ج ٤ [طبع سنة ١٣٢٤ - ١٣٢٦ هـ . ن] ص ١٦٢ (در ذكر فرق الخليقة و
أختلاف عقائدها و تباينها)

فاهـ المحالفون لملك الإسلام فهم عشر حو تـف الأولى الدهر تـفـ و الثالثة الثموت
و هم المحوس و يقولون « صلن هما التور و الظلمة .. و هم ثمان فرق الكيهرية ...
و الثموت اصحاب الإنين الأرتين و الماثوت اصحاب مدي الحكيم . .

ج ٤ (طبع سنة ١٣٢٤-١٣٢٦ هـ . ق .) ص ١٦٣ :

و الطائفة التسعة الردقة و هم طوائف منهم القرامطة ...

ج ٤ (طبع سنة ١٣٢٤-١٣٢٦ هـ . ق .) ص ١٦٧ - ١٦٨ :

أباع ثمامة بن اشرس التميمي و جمع بين التفاض و فار لعلوم كنه ضرورية
فكك من لم يصطر الى معرفة الله فليس بمأموريه و هو كالهائم و يحوه و زعم أن اليهود
و النصارى و الردقة يصيرون يوم القيامة تراء كالهائم لا ثواب لهم و لا عذاب عليهم اليته
لأنهم عبر مأمورين أن هم عبر مصطرين الى معرفة الله تعالى .

ج ٤ (طبع سنة ١٣٢٤-١٣٢٦ هـ . ق .) ص ١٦٩ :

و للمعتزلة اسام منها الثموتية سموها بدلت لقولهم الحمر من الله و الشر من اعداء .

رسالة في تصحيح لفظ الترديد

تأليف

ابن کمال پاشا

(متوفی در سنة ۹۴۰ هـ. ق.)

[ص ۱]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ولي التوفيق، والصلوة على النبي الشفيق، محمد الهادي إلى طريق التحقيق،
وعلى آله وصحبه حملة الدين الوثيق

و بعد؛ فهذه رسالة معمولة في تصحيح لفظ الترديد ونوحيج معناه لترديد، وترجيح
الكلمة الحقيقية بالقول، المطابق بقواعد و الموافق للأصول، فنقول:
لفظ الترديد فرسي معرب - على ما نص عليه آئمة اللغة - اصله زنده أو زندي،
على اختلاف القولين، والراجح هو الأول على ما حققناه في رسالتنا المعمولة في تحقيق
التعريب، وعلى الوجهين، نسبتته إلى زنده.

(۱) نسخه‌ای از این رساله در **موسل** موجود است که آقای دکتر **داود الجلیبی** برای دوست
داشتند آقای **حسین علی محفوظ** از آن عکس برداشته است و آقای محفوظ رساله مرید را با
حوشی و تنسیقات محققانه برای چاپ آماده کرده است، و برای این کار تقریباً صد کتاب مراجعه نموده،
که این کتاب جز و تحلل طبع آنرا با حواشی و تعلیقات مذکوره ندارد و امید است که بزودی با طرد
بسیار خوبی جداگانه منتشر شود. با وجود اینکه مؤلف این رساله در بسیاری از موارد تریدق بمعنی
اهم را اذنه کرده است، نه تریدق بمعنی مامری را، ولی چون مطالب آن خالی از فائده نیست و
رساله بتمامها منتشر شود فوائد آن بشیر است تمام متن رساله با بعضی تصحیحات آقای **محفوظ**
در اینجا نقل و طبع میشود.

(۲) **شمس الدین احمد بن سلیمان الرومی** معروف ب**ابن کمال پاشا** و **مفتی الثقلین**،
از دانشمندان بزرگ قرن ۹ و ۱۰ هجری است که بعد از ۱۲۵ تألیف داشته است (برای
ترجمه آن‌ها **ابن کمال پاشا** و مرید و ... و **معجم المطبوعات**، ج ۱ ص ۲۲۷-۲۲۸ دیده شود)

و اما ما نقده الإمام المطرزی فی المغرب من ابن درید "أن أسد زنده" ای بقول بدوام بقه الدهر، فمبینه علی عدم الفرق بین الریدیق و الدهری - علی ما أفصح عنه بقوله قیل هذا المنقول - "و عن ثعلب، لیس زندق ولا فرقین من کلام العرب" و قال معناه علی ما یقول العاقبة ملحد و دهری " انتهى کلامه . و ستقف بأذن الله تعالی علی الفرق بین هذه الثلاثة .

و أما الذی ذهب الیه صاحب القاموس، من "أنه معرب ز ن دین" فلا وجه له كما لا یخفی . و زندق اسم کتاب اظهره مزدک رئیس الفرقة المزدکیّة من الفرق الثمویّة فی زمن کسری قباد، و سمی الیه أصحابه، و هم الردقة . و قتله کسری انوشیروان . و المزدکیّة غیر المایویّة اصحاب مای بن حائین (۱) الحکیم الذی طهر فی زمن شابور بن اردشیر، و قتله بهرام بن هرمز بن شابور، بعد مبعث عیسی علیه السلام، سرح بهذا کلمه الامنی فی ابتکار الافکار .

و الإمام الرانزی (۲) لم یصب [ص ۲] فی عدم الفرق بین المایویّة و المزدکیّة، حیث قل فی تفسیره الکبیر الموسوم بمفاتیح العلوم (۳) . " الردقة [هو] (۴) المایویّة، و کانت (۵) المزدکیّة یسمّون بذلك و مزدک هو الذی طهر [فی] (۴) أثناء قباد [و کان موبدان موبد. ای قاصی القصاة للمجوس] (۴) و زعم أنّ الاموال و الحرم مشترکة و اظهر کتاباً سماً زندق [و زعم أنّ فیہ تأویل الابستاق] (۴) و هو کتاب لمجوس الذی جاء به زرادشت، الذی بزعمون أنّه نسیهم، فنسب اصحاب مزدک الی زندق، [فقیل: زندی] (۴) و عرّبت الكلمة، فقیل [للواحد] (۴) زندق، [و لتجماعة ردادقة] (۴)، الی هنا کلامه . ثمّ إنّّه لم یصب فی قوله " و هو کتاب المجوس (۶) " لأنّه فرق بینهما علی ما ستقف علیه بأذن الله تعالی .

(۱) کذا فی الأصل

(۲) کذا فی الأصل و چنانکه آقای محفوظ در تعلیقات خود متذکر شده است شاید خوارزمی باشد

(۳) تصحیح نه - فخر رانزی نام مفاتیح العیب است و مفاتیح العلوم در خوارزمی می باشد

(۴) عبارات و کلمات من دو قلاب را آقای محفوظ از مفاتیح العلوم بر متن فروده است و متن

مفاتیح العلوم در این باب در ص ۱۷۹ - ۱۸۰ همین کتاب مندرج می باشد .

(۵) در اصل، " کل " . (۶) در اصل " المجوسی "

ثم إن المحوس غير الثنوية ، وإن شاركوهم في أصل الشرك .

قال الامدى فى ابحار الافكار « و أما الثنوية ، فهم فروق خمسة

الفرقة الأولى . المانوية .

الفرقة الثانية . المزدكية .

الفرقة الثالثة : الديرسانية (١) .

الفرقة الرابعة : المرقونية .

الفرقة الخامسة . الكينوية .

و أما المحوس ، فقد اتفقوا أيضاً على أن أصل العالم ، النور والظلمة ، كمنهـ

الثنوية ، وقد اختلفوا و تفرقوا فرقا اربعاً

الفرقة الأولى : الكيومرثية .

الفرقة الثانية . الزروانية

الفرقة الثالثة : المسخية (٢) .

الفرقة الرابعة الررادشنية ، انتهى .

وبهذا التفصيل ، تبين أن صاحب المواهب ، لم يصف فى قوله : « واعلم أنه لا مخالف

فى هـ المسألة - يعنى مسألة التوحيد - إلا لثنوية »

وكذا الشريف (٣) الفصل ، لم يصف فى قوله : « والمحوس منهم - يعنى من الثنوية -

ذهبوا الى أن فعل الخير هو يردان ، وفعل الشر هو اهرمان (٤) ويعنون به الشيطان » ،

لما عرفت أن المحوس يفرقهم معايرة لمرق لثنوية وإن شاركوهم فى أصل الشركاء

ولما كان دهن الرنادقة خارجاً عن الأديان السماوية كلها ، وما فى كتابهم من إباحة

الأموال والنساء ، والحكم باشتراك الناس فيهما ، كاشتراكهم فى الماء والكلاء ، مخالفاً

للمكتب الإلهية كلها ، سمي العرب رديقاً ، ونسب الى كتابهم ، كد من خرج عن الأديان

(١) در اصل : « المانوية »

(٢) در اصل : « المسخية »

(٣) على بن محمد حرجانى متوفى سنة ٨١٦ هـ . ق .

(٤) در شرح المواهب ، ج ٨ ص ٤٤ : « اهرمن » .

السموئية لا يكثر لواحده أو أكثر من أصول الدين التي اتفق عليها الأديان السماوية كلها، سواء كان ما ذكره، وجود الباري، فبوافق الدهري، وهذا لم يفرق بينه وبين الدهري في إطلاق العدة على ماسبق بيده - أو وحدته. ولهذا قال **الجوهري في الصحاح**: «الزبدق من الثنوية»^(١)، و«علمه وحكمته» كما في قول ابن الروندي:

كم عاقل عاقل أعيت مداهمه وجاهل جاهل تلقاه مرزوقا
هذا الذي ترك الأوهام حائرة وسير العالم التحرير زديفاً

يعني: لو كان العالم^(٢) سابعاً حكماً، لما كان الموردي الجاهل والجاهل رحي المال. واما ابطال الكفر، وإعلان الإسلام، فقصده لا يناسب المقام، كما لا يخفى على ذوي التفهام.

{ص ٣} واقدار خان، فاضلان، العلامة التفتازاني، والشريعه الجرحاني، لم يصيبا في اعتبار ابطال الكفر هنا، على ما صرح به في شرحهما للمفتاح، حيث قالوا: «زبدقا اي معطن للدهر بابقاً للتعديع الحكيم». و قال العلامة الشيرازي^(٣) في شرحه^(٤) «[زبدق] لا مصد للكفر، على ما قيل، لأنه اصطلاح الفقهاء. اللهم إلا أن يقال يحور أن يدون^(٥) [قال] على اصطلاحهم، لكنه لا يناسب المقام. بل قائل بالتور والظلمة، وعلى ما قال^(٦) في الصحاح الزبدق^(٧) من الثنوية، وهو معرب، والجمع الزبذقة، والهاء عوض من^(٨) الاء المحذوفة وأصله الزبذيق، وقد تردى، والإسم الزبذقة. أو تافيا للصانع الحكيم قائل لو كان له وجود لما كان الأمر كذا وهذا اسب بالمقام من حيث المعنى، أي هذا كلامه. وقد أساء فيما قاله أولاً وآخره، إلا أنه لم يصب في قوله: «بل قائل بالتور والظلمة» ولهذا قال في الصحاح: لا في التعليل ولا في المعلل، كما لا يخفى على من تأمل.

(١) در اصل چنین است و شاید «لو أن لعالم» و یا «لو كان لعالم» درست باشد.

(٢) قطب الدین محمود بن سعید بن مصلح شیرازی که در سنه ٦١٠ هـ ق وفات کرده است

(٣) این شرح بمفتاح المفتاح موسوم است.

(٤) در اصل، «يقول».

(٥) در اصل، «ولهذا قال».

(٦) در اصل، «والزبدق».

(٧) در اصل، «من».

و قد أصلح العلامة التفتازاني ، في التعبير عن هذا الوجه من لخلل حيث قل
 « في قائلنا به آلهين ، أحدهما خالق الخير ، و الثاني خالق الشرور و القبيح »
 و راد عليه الشريف الجرجاني في شرحه للمفتاح « فنسب مثل هذه الأمور
 إلى خالق الشرور ، و هو مذهب المجوسى (۱) » انتهى كلامه .

و بالحمله ، الرنديق في لسان العرب ، يطلق على من ينفي الندى (مالي) ، و على
 من يثبت الشريك له . و على من ينكر حكمته ، غير مخصوص بالأول ، كما رعمه ثعلب ،
 و لا بالشئ كما هو الظاهر من كلام **الحوهرى** . و الفرق بينهم وبين المرتد ، أنه قد لا
 يكون مرتدًا ، كما إذا كان زنديقا أصليًا ، غير منتقل عن دين الإسلام .

و المرتد قد لا يكون رديقًا ، كما إذا ارتد عن دين الإسلام ، و تدتن بواحد
 من الأدب السماوية الباطنة . و قد يجتمع في مادة ، كما إذا كان مسلمًا ، فترديق ،
 فالتسبة بينهما عموم و خصوص من وجه . هذا بحسب اللغة .

أما بحسب اصطلاح أهل الشرع ، فالمرق بينهما أظهر ، لأنهم اعتبروا في الرنديق
 أن يكون مبطنا للكفر على ما يقضيه عن **العلامة الشيرازى** فيما سبق و سيأتى في كلام
 العلامة التفتازاني أيضا ما يوافق .

و دللنا بقيد غير معتبر في مفهوم المرتد ، فالتسع (۲) دائرة الفرق ، ومع هذا و لتسبه
 بينهما على حالها . و في الرنديق قد آ حرا عسره . أيضا . أهل الشرع و به أيضا يفرق
 المرتد ، و هو أن يكون معتزفا بنوء بيتنا عليه السلام . صرح به العلامة التفتازاني في
 شرحه للمقاصد حيث قال في تفصيل فرق الكفر . « قد (۳) أظهر أن الكفار اسم لمن لا إيمان
 له ، فإن أظهر الأيدى ، حص اسم الماسق ، و أن طرأ كفره بعد الإسلام خص اسم
 المرتد لرجوعه عن الإسلام . و إن قال به آلهين أو أكثر [ص ٤] حص اسم المشرك ،
 لإثباته (۴) الشريك في الألوهية . و إن كان متدينا ببعض الأديان و الكتب المنسوخة ،
 حص اسم الكتابى ، كاليهودى (۵) و النصرانى (۶) و إن كان يقول بقدوم الدهر و إسناد

(۱) در اصل چين است و طاهرا « المحوس » درست مي باشد . (۲) كذا في الأصل .

(۳) در اصل ، « وقد » (۴) در اصل « لائيات » (۵) در اصل ، « كاليهود »

(۶) در اصل ، « و انصارى » .

الحوادث اليه ، خصّ باسم الدهري ، وإن كان لا يثبت لادري (عالي) حصّ باسم المعطل ، وإن كان مع اعترافه بنبوّه المسمّى {صلى الله تعالى عليه وسلم} (١) أو اظهره عقائد (٢) الإسلام ، يطن عقائد هي كفر (٣) بالأئمة ، خصّ باسم الرنديق ، وهو في الأصل مسبوب إلى زندق ، اسم كتب اظهره هزدك في أيام قباد ، و رعم أنه تأويد كتب المحوس الذي جاء به زرادشت (٤) الذي يرعمونه (٥) سيهم ، إلى هذا كلامه . لا أن أهل الشرع إنما اعتر [دا] القيد المذكور في الرنديق الاسلامي ، لا في مطلق الرنديق . لأنه قد يكون من المشركين ، وقد يكون من أهل الثقة ، على ما يستفاد عليه ان شاء الله تعالى .

ولعلامة (٦) المذكور (٧) لم يحس في تفصيله الرنديق عن سائر الفرق بوجه مخصوص بعض اقسامه ، ثم ان قوله « بالأئمة » اشارة إلى فرق آخر بينه وبين المرتد ، وهو أن الكفر الطاري المعتبر في حد المرتد ، لا يلزم أن يكون محمدا عليه . ولذلك ترى الاختلاف بين الأئمة في بعض المرتد [ين] بخلاف الكفر المصغر المعتبر في حد الرنديق .

ثم أنه عرفه بين الدهري و المعطل ، قد رآه على صاحب المواقف ، و دلت أنه قال في تفصيل الكفر « الإسلام إنما معترف بسوّة محمد [صلى الله تعالى عليه وسلم] (٨) أو لا . و الثاني ، إنما معترف بالتبوة في لجملة ، وهم اليهود و النصارى وغيرهم . يعني : المحوس ، و تهم معروفون بالتبوة ، حيث رعموا أن زردشت الحكيم تسمى . و إنما غير معترف بها . أصلاً . وهو إنما معروف بالقادر المختار ، وهم الراهمة ، أو لا ، وهم الدهريّة . و كأن الشريفة الجرجاني لم ينطقن للرد المذكور ، حيث لم يتعرّص له في شرحه . ثم إن صاحب المواقف ، لم يصب في زعمه أن فرق الراهمة عن سائر الفرق ، بكارهم التبوة على الإطلاق ، و اعترافهم بالقادر المختار ، لأنّ منهم من لا ينكر أصل التبوة . على ما صرح به الأصلي في ابيكار الافكار حيث قل « فذهب الراهمة و الصائفة و التمسحيّة إلى امتناع البعث عقلاً ، ألا أن من الراهمة من اعترف برسالة هرمس و

(١) در أصل ، « عليه السلام » . (٢) در أصل ، « عقائده كفر » .

(٣) در أصل ، « زردشت » . (٤) در أصل ، « يرمون » . (٥) أي ، « التفقازاني » .

(٦) در أصل ، « المذكورة » . (٧) در أصل ، « عليه السلام » .

غازيمون (۱) و هم . شيت و اندريس دون غيرهما . و من هنا تبين أن صاحب المواقف و العلامة التفتازاني لم يحسن في تفصيل فرق الكفار حيث تركا ذكر الصابئة و التناسخية ، و هما من أصولهم العظيمة .

و قد الفرق بين الرديق و المنافق مع اشتراكهما في أنطان الكفر [ص ۵] ، أن الرديق معترف بنسوة بنته (عليه السلام) دون المدفق . و هذا الفرق بين الرديق من أهل الإسلام و المنافق المصلح (۲) .

و اما الفرق بين الرديق و الدهري ، فبما ذكرنا : أن الدهري ينكر تسلسل الحوادث الى الصانع المحقدر ، بخلاف الرديق .

و اما الفرق بينهما في الملحد الذي هو ايضا من زمرة الكفرة - على ما دل عليه قول حافظ الدين الكردي ، في فتاواه لشهره بالزانية « لوقال أحد مدحديكفر ، فيما مر أن الاعتراف بنسوة بنته عليه السلام - معترفيه دون الملحد ، و إن لم يكن الاعتراف به ايضا معترفا فيه ، و بأن أنفوس بوجود الصانع المحقدر ، معترفيه ، دون غيره ، و أن لم يكن القول بالعدم - أيضا - معترفا فيه .

و بهذا ، أي بعدم اعتبار القول بعدم الصانع المختار في الملحد ، يفرق الملحد الدهري . و أن لم يفرق الامم تعاليم بينهما - على ما وقعت عليه فيما سبق - لأنّه من أئمة اللغة ، [و] قلما يتعطن للفرق الذي اعتبره أهل الشرع .

و إصدار الكفر - ايضا - غير معترف في الملحد ، و به يفارق المنافق

و الإسلام السابق - ايضا - غير معترف فيه ، و به يفارق المرتد .

فهو ، من مال عن التهج المستقيم ، و عدد عن سنن الشرع القويم ، الى جهة من جهات الكفر ، و نحو من أبعاء القلالة ، أي نحو كان . من (ألحد) ، بمعنى من . يقال : ألحد في دين الله أي جار و عدل .

(۱) در اصل چس ست و در الملل و التحل (طبع سنة ۱۳۴۷ هـ ق . در حاشا الفصل

تألف ابن حزم ، حاشية ص ۷۷ ج ۲ ، « غاڊيمون » ، و حاشية ص ۷۹ ، « غاڊيمون » و در

ميان الاديان ص ۱۲ و در الفهرست ، طبع مصر ، سنة ۱۳۴۸ هـ ق . ص ۴۷۹ ، « غاڊيمون »

(۲) كذا في الأصل .

ومنه : « [قيل للنهرى ، قال عليه السلام :] ^(١) ما بين منبرى وروضتى ، روضة من رباس الجنة ، فقال النهرى هذا « نرى المنبر و القمر ، ولا نرى الروضة ، يكفر . » من الخذل ، فتأمل .

و اما نيسر الفراع بعون الله تعالى عن تصحيح لفظ الزنديق ، وتوضيح معناه لغة و شرعا ، فنشرع في بيان حكمه ، فنقول و بالله التوفيق :

اعلم ان الزنديق لا يخلو من ان يكون معروفا داعيا الى الضلال ، او لا يكون كذلك . و لثاني ما ذكره صاحب الهداية ، في التجنيس حيث قال في فصل حكم الرددوه ، نقلا عن عيون المسائل ، لعمريه ابى الليث « الرددقة على ثلاثة اوجه . اما ان يكون زنديقا عن الأصل على الشرك ، او يكون مسلما فريدا ، او يكون دعة فريدا .

فعلى الوجه الاول ، برك على شركه ، يعنى ان كان من المعجم : لانه كافر أصلي . و على الوجه الثاني ، يعرض عليه الاسلام ، فرب أسلم ، فيها ، و لا يقتل ، لا تهرتد و على الوجه الثالث يشرك على حاله ، لأن الكفر ملة واحدة . » الى هنا كلامه .

و انما قل « يعنى ان كان من المعجم » لأن المشرك من العرب ، لا يترك على شركه . على ما بين في موضعه . من أن الحكم فيه ، اما الاسلام ، او اليف . و قوله في الوجه الثاني : « يعرض ... إلخ » صريح في أن الزنديق الاسلامي ، لا يفارق المرتد في الحكم ، وقد تبهت على ذلك .

و اذا لم يكن [ص ٦] داعيا الى الضلال ، ساعد في افساد الدين ، معروفا به ، و الاول لا يخلو من أن يتوب بالاحتسار ، و يرجع عما فيه قد ان يؤخذ ، او لا و الثاني يقتل دون الاول .

قل المعية (٢) . اذا تاب السحر قبل أن يؤخذ ، يقتل توبته ، ولا يقتل ، و ان أخذ ثم تاب ، لم تقبل توبته و كذا الزنديق المعروف الداعي .

(١) عبارات من دو قلاب را آقاي محفوظ از كتاب فتاوى البزازية المروءة له .

(٢) شايد مقصود « ابو الليث » سابق الذكر باشد .

وقال الإمام القاضي **فخر الدين**، قسيخون «و الفتوى على هذا القول» .
 وأما قال «على هذا القول» ، لأنّ هنا قولاً آخر، ذكره **حافظ الدين الكردي**،
 في فتاواه بقوله «[التأخر]»^(١) لاستتباب، ويقتل، والترديد - عند الإمام الثاني - (يعنى
ابن يوسف - رضى -) يستتاب . « انتهى

أراد «لاستتابة» طلب التوبة ، وذلك دليل على القبول ، و مرادهم من قولها ،
 قولها قضاء «صالح الثائب» لا قولها عند الله - تع - لأنّه أمر لا علم لنا به
 و بما قرّرنا ، نميّز ما فى كلام **الاصمدي** ، حيث قال ، فى **انكار الافكار** : « وإن
 قيل ومن قضيتهم^(٢) بكفرهم من أهل الأهواء ما حكمهم فى متابعتهم ، وقتلهم ، وتوشتهم
 و ما حكم أموالهم ، فلب حكمهم ، حكم المرتدين ، فلا نقل منهم حريه ، ولا تؤكل
 ذبائحهم ، ولا يسكح ساؤلهم ، ولا دية على قاتل واحد منهم . وإنّ الحق واحد منهم -
 بدار الحرب - و سى ، لا يشرق .

ولو تاب واحد منهم ، فإن كان ذلك ابتداء منه - من غير حوى - قبلت بونه ، و
 إن كان ذلك خوفاً من القتل - بعد الظهور على بدعته - فقد اختلف فى قبول توبته ، فقبلها
الشافعي و **ابو حنيفة** و منعه ذلك **مالك** ، و بعض أصحاب **الشافعي** ، وهو اختيار الاستاذ
ابو اسحق . و لو قتل واحد منهم ، أو مات فماله محمّس عند **الشافعي** ، و إلى ح^(٣) .
 وعند **مالك** ماله كلّهُ فى^٤ ، لا حصر فيه لا من الخمس . « (الى هنا كلامه) من الخل ، فى
 نقله حكم **الزّنديق** ، على مذهبه فتأمل .

فإن قلت كيف يكون **الزّنديق** معروفاً ، داعياً إلى الضلال ، وقد اعتبر فى مفهومه
 الشرعى ، أن يبطن الكفر ؟

قلت لا بعد فيه ، فإنّ **الزّنديق** ، يمؤء كفره ، و يروج عقيدته الفاسدة ، ويخرجها
 فى الصورة الصحيحة ، و هذا معنى إبطاء الكفر ، فلا يفي إظهاره الدّعوة إلى الضلال ،
 وكونه معروفاً لا [لا] . فإن قلت ليس المفهوم من كلام العلامة التفتازالى (فى

(١) كلمة «التأخر» ارتقاوى البرازية المزودة هذه اسـ .

(٢) در أصل ، « قضيتهم » . (٣) مقصود ، « أبو حنيفة » است .

التلویح ، حیث قال ، فی بیان رخصة ابي حنيفة فی اسقاط التطم (۱) القرامی ، و قيل من غیر تعمد ، و إلا کان (۲) محمود فیداوی ، أو ربدقا فیقتل ، أن یقتل الزندیق حتماً ؟ قلت : لا ، لأن المراد ، أنه یقتل ، إن أصّر علی الزندیقة ، كما أن المراد فی مقابلة أنه یداوی إن قبل الصلاح ، إلا أنه احتصر فی الکلام ، فاختصر علی قدر الحاجة فی المقام ، فإن بیان حکم الزندیق غیر مهم هناك .

و اذا تقرّر ما قدّمناه من بیان المعنی الشرعی للزندیق ، و حکمه [ص ۷] ، فنقول : إن الرّحل تهیر بالقابض المصوص روحه بأمر الفاض فتوحه (۳) ، کان ربدقا - علی التعریف المعهی للزندیق - المنقول فی شرح المقاصد ، و کان داعی الی الضلال ، معروفاً بالاضلال ، ساعياً فی فساد الدین المتین ، علی ما اشتهر وثبت بشهادته ثقت من المدول ، و ثقة من المحول ، و قد مرّ فی المنقول عن الفتاوی الحانية أن الفتوی عنی و حوث قتل من کان کذلک .

و العجب ممّن وقف علی حاله ، و تقدّر فی مآله ، و نکشف عنده و حها ضلاله و اصلاله ثمّ تردّ فی امره ، و انی عن لحکم بقتله ، و اعزّ عن جمع من ارباب العلم ، و اصحاب السیف ، الدین سعوا فی احیاء الدّس ، و افناء رئیس المفسدین ، کف یدعی لنفسه کعب شاح فی علم الفتوی « ولا یستحی من الحلائق » ، أو قدم راسخ فی علم الفتوی « ولا یخاف من الخالق »

تمت الرسالة الکمالیة بعون الرّزق .

(۱) در اصل ، « الفاض روح المعلم » ، و تصویب آن بصورت فوق در فتاوی محفوظ است (۲) در اصل ، « لکان » (۳) پیاسحق بن قای محفوظ مقصود القابض العجمی است که در زمان سلطان سلیمان قنوسی از علماء اهل سنت در ترکیه بوده و « الطريقة الجمنسیحیة » را بوجود آورده و عیسی را به محمد ص متصل بنموده و ابن کمال پاشا ، مؤلف این رساله ، در هشتم صفر سنه ۹۲۴ هـ ق (= ۳ تشرین ۱۰۵۲۷ م) قتل او فتوی داده است و وی در دور بعد از آن بقتل رسید (۳) ظاهر آن مقصود سلطان سلیمان قنوسی است

المنتخب الجليل من تفحیل من حرف الإنجیل^(۱)

تألیف

الشیخ ابو الفصیح السعودی المالکی

(متوفی بعد از شوال سنة ۹۴۲ هـ ق)

ص ۲۰۲-۲۰۳ (در «الباب التاسع» فی المعهد من فصائح التصیری و اليهود...)
 فصیحة أخرى ترك طوائف من التصیری ذكر اللحم فی صاعهم وحرّموه و دلّث
 من أحد ثوبه بالرأى بعد المسيح و تلامیذه فتحلوا مذهب المویة اصحاب مانی الزندیق
 قال الشاعر فی المویة

(۲) قركنا اللحم^(۳) للإفلا س و القلة و الصبق

فقالوا مانویین بقول غیر تحقیق

و لو مرّینا مانی^(۴) آكلناه علی الریق

و قد أكرالا سباء و التّجاء من عند الله اللحم و اعتدوا به فلو كان لتحریمه أصل
 معتبر لذكر فی بیواتهم .

(۱) ازطعی که باء F J. Van Den Ham ، در سنة ۱۸۹۰ م. در لیدن منتشر شده است

مقر گردید . در ص ۳۰۰ عنوان کتاب ذکر شده است و در مقدمه لاتینی آن نام مؤلف «ابو الفصل

المالکی السعودی» آمده . اما مؤلف معجم المطبوعات عنوان فوق را (درج ۲ ص ۱۷۴۰

از کتاب خود) ذکر کرده است و من از حاجی خلیفه کوید مالکی در شوال سنة ۹۴۲ هـ ق .

از تألیف کتاب خود فراموش یافته و سبب مؤلف را بحای «السعودی» آورده است .

(۲) M : «ابو امر» ، (۳) B : «اللحم» ، (۴) A : «ولو مرّ مانی» .

کشف القانون (۱)

عن

اسامی الکتاب والنون

تألیف

حاجی خلیفه (۲)

(۱۰۰۴ - ۱۰۶۷)

ج ۱ ص ۲۴۴:

ارتکک هو اسم کتاب مانی، المنقش و يقال له دستور المانی به صور عربية و

نقوش عجیبة

ح ۳ ص ۱۴۸

احص المادی مستخرج من العرسي والترابي استخرجه مانی كما ان مذهبه
مرکب من السحرية و التبرانية و حروفه زائدة على حروف العربية وهذا القلم يكتبون
به قدماء اهل ماوراءالنهر كتب شرائعهم.

(۱) رسمی که معتبره فلوجل (Gustave Leberecht) در سنة ۱۸۳۵ م. تدوین

۱۸۵۸ م. به لاتنی، در ۷ جلد بررک، در لپریک، شده است. نقل گردیده

(۲) مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی قسطنطینی، معروف به حاجی خلیفه در اشدان بررک

و وزیر مالیه دمان سلطان مراد رابع بوده است. وی در سنة ۱۰۰۴ ه. ق. در قسطنطنیه موالد

گردیده است و در سنة ۱۰۶۷ ه. ق. در همان جا، و در کربلا (برای رحمة احو) حاجی خلیفه،

و مراجع آن و آثار او، معجم المطبوعات، ج ۱ ص ۷۲۷ - ۷۳۴، درج شده است.



شهاب الغلیل (۱)

فیما فی کلام العرب من الدخیل

تألیف

شهاب الدین أحمد الحفاحی - (۲)

(۹۷۷ - ۱۰۶۹ هـ . ق .)

ص ۱۱۲ :

نزدیق لیس من کلام العرب إنما تقول العرب دخل زسق و رندقی ای شدید
المخل و اذا ارادوا ما تقول له السمعة ملحد قالوا دهری و اذا ارادوا المسن قالوا دهری
بالضم للفرق بينهما . و لهاء فی زبدقة و فراقة عوض عن الیاء عند سبویه (۳) . قال ابو حاتم
هو فارسی معرب زبدہ کرد ای عمل الحیة لآته بقول سقاء الدهر و دوامه و قال الریاشی
هو مأخوذ من قولهم رجل رندقی ای بظار فی الأمور . و قال غیره معرب زبدای الحیة
و قیل هو معرب زبدی ای متدین مکتاب بقول له زبد دعی المجوس آته کتاب زرادشت .
ثم استعمل فی العرف لمطر (۴) الکروهم اصحاب هزدک الدی طهر فی آتام قباد بن فیروز
و قال الجوهری الزبدقة التثویة و تریدو الرجل و الاسم الزبدقة و فی القاموس هو معرب
زن دین و قیل هو و هم و الصواب معرب زبدہ و فی المغرب هو من لا یؤمن بالوحدانیة و

(۱) در معجم المطبوعات نام این کتاب شفاء العلیل آمده است . در اینجا از طبعی که درسه

۱۲۸۲ هـ . ق . در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) شهاب الدین احمد بن محمد بن عمر الحفاحی . او در شمس و ادیان مردگه حنفی

مذهب مصر در قرن یازدهم هجری محسوب میشود . وی درسه ۹۷۷ هـ . ق در مصر متولد گردیده

است و درسه ۱۰۶۹ هـ . ق . در مهاجرت و وفات کرده (بر وی رحمة احوال حفاحی و مراجع

آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۸۴۰ - ۸۴۲ دیده شود) .

(۳) کتاب سبویه طبع بولاق ، سنة ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ هـ . ق . ج ۱ ص ۸ دیده شود

(۴) ص : « المصطفی »

الآخرة وعن ثعلب هو والمجدد الدهري. وعن ابن دريد هو الفاضل بدوام الدهر معرب
 زفله كتاب لمزدك وخطأ بعضهم من قال إنه معرب زسي لأن الباء لمطلق النسبة
 والهاء لنسبة مخصوصة مثل سمحه وشمسه وليس شيء. و لعبد الوهاب البغدادي :

بغداد دارُّ لأهل لمار طيبة	و للمفليس دار الصنث و الصيق
اصبحت فيها مصاعا بين أظهرهم	كأنني مصحف في ست زنديق
وفي المثل أطرف من زنديق .	

ص ١٥٢ - ١٥٣ :

ظرف مفتوح فسكون والعامة تصته وهو خط و قلوا من الظرف جود المهدى
 بالظرف ويقال في المثل : ظرف زنديق . قال **ابونواس** : تبه معرّ و ظرف زنديق .
 لما كان الزنديق لا يتمتع من شيء سب إلى الظرف بمشاعته على كل شيء وقلة خلافه
 اذ لا يحوف الله بتركه وعالي . وكان **يحيى بن زياد الحارثي** الزنديق طريفاً فكان عطيح من
أياس إذا رأى طريفاً قال هو والله أطرف من زنديق يعني يحيى قاله **الصولي** .

شرح اصول کافی^(۱)

تألیف

ملا صالح مازندرانی^(۲)

(متوفی در سنة ۱۰۸۱ هـ . ق .)

در شرح کتاب التوحید

در شرح عبارت قال حدثنی علی بن ابراهیم بن هاشم عن آسہ عن الحسن بن ابراهیم عن یونس بن عبد الرحمن عن عیسی بن منصور قال قال لی هشام بن الحكم كان بمصر زنديق .

الزندیق معرّب و الجمع الزندقة والهه عوض عن الیاء المحذوفة و الأصل الزنادیق وقد تزندق و الاسم الزندقة و المراد به الكافر الذی للصانع ویطلق علی الثنویة و هم الذین یقولون بأنّ انبؤ و الظلمه هم لمدّثران للعالم المؤثّران فيه و منشأ شهتهم أنّهم وحدوا العالم صنع خیرا و شرّا و هم صدّان فامكروا أن یكون فعل واحد یفعل الشیء و صدّه و ثنّوا للحیر صانع و سمّوه یزدان و یلثّر صانعا و سمّوه اهرمن و علی الذهریة و فی مفاتیح العلوم أنّ الزندقة هم المبتوتة و كال المزدکیة یسمّون بذلك و مزدك هو الذی طهر فی ایه قباد و زعم أنّ الاموال و الحرّ مشتركة و اظهر کتابا سمّاه زندقه او هو کتاب لمجوس الذی جاء به زردشت الذی یزعمون أنّه نسی فمسب اصحاب مزدك إلی زندق و اعربت الكلمة فقص زندیق و قی هذه الكلمة معرّب زندیق یعنی کائن دینه دین المرأة فی الضعف و هو ضعیف .

(۱) برای ترجمه احوال مؤلف این کتاب و مرجم ، و خصوصیات کتاب مرید فہرست کتابخانه مدرسه عالی سپہسالار تألیف آقای ابن یوسف شیرازی ، ج ۱ ص ۲۵۸ - ۲۶۰ و کتاب کشف الحجب و الاستار عن اسامی الکتب و الاسفار تألیف اعجاز حسین ، ص ۲۴۷ دہ شود . در اینجا ارسنخه کتابخانه دانشکده حقوق بن شدہ است و صحت باید اردوسب را . سید آقایی محمد تقی دانش پژوه تشکر کنم کہ مرید صاحب این کتاب در مددہ مایویات متوجّہ کرد .

(۲) حسام الدین محمد صالح بن احمد مازندرانی

نهار الانوار^(۱)

تألیف

مجلسی (محمدباقر)^(۲)

(متوفی در ۲۷ رمضان سنه ۱۱۱۰ و یا در سنه ۱۱۱۱ ه. ق.)

ج ۲ ص ۱۶ (در قسمت «اثبات الصانع...»)

مناظره زبیدی مصری و امام جعفر صادق ع. منقل از کتاب التوحید تألیف صدوق، مندرج است که منقل از کتاب مزبور در جای دیگر ذکر خواهد شد.

ج ۲ ص ۱۸-۴۷، توحید المفضل مندرج میباشد که مطالب آن، درباره منی و مانویت، در ص ۷۴-۷۵ این کتاب نقل شده است.

ج ۲ ص ۶۶ (در «باب التوحید و نفی الشریک و معنی الواحد و الاحد و الممد»):
نقل از احتجاج طبرسی، بروایت هشام بن الحکم، سؤال زبیدی از امام جعفر صادق ع. و جواب امام مندرج است که، منقل از کتاب مزبور، در جای دیگر نقل میشود.
ج ۲ ص ۶۶-۶۹ (ایضا در «باب التوحید...»):

توضیح و تحقیق أعلم أنه ع. أشار فی هذا الخبر الی ابطال مذاهب ثلاث فرق من التثویة و لتحقق أصل مذاهبهم لیصح ما افاده ع. فی الرد علیهم الا اول مذهب الذی صابئة...
الذی مذهب المانویة أصحاب مانی الحکم الیدی طهر فی زمان شاپور بن اردشیر و ذلك بعد عیسی ع. اخذ دینا بین المانویة و المصرايئة و كان یقول شجرة المسیح ع. و لا

(۱) این کتاب ارسنه ۱۳۰۱ تا ص ۱۳۱۲ ه. ق. در ۲۴ جلد در طهران منتشر شده است و بعضی از مجلدات آن چند بار مطبع رسیده در اینجا از طبع معروف مطبع کیمیایی نقل گردیده است.

(۲) محمدباقر بن محمد تقی بن مقصود علی اسفندی معروف بمجلسی، از علمای بزرگ شیعی مذهب اواخر دوره صفویه است. وی در ۲۷ رمضان سنه ۱۱۱۰ ه. ق. و بقرنی در سنه ۱۱۱۱ ه. ق. وفات کرده. مرحوم علامه مفید محمد قزوینی در پشت جلد ۱۴ نسخه خود، که اکنون در کتابخانه داشکده اوست، قول اوّل را اصحّ میداند (برای ترجمه احوال مجلسی و آثار او روضات الجنات، ج ۱ ص ۱۱۸-۱۲۱، و قصص العلماء، ص ۱۶۱-۱۷۹، و کشف الحجب و الاستار، ص ۲۷۶، دیده شود)

يقول نبوة موسى حكي محمد بن هرون المعروف بابي عيسى الوراق أن الحكم
مسي زعم أن لعالم مصنوع من كرم من أصل قدم من خدعها ورواها حرطمة و
ز لثان لم يزاها ولن يزاها وأنكر وجود شيء لا من الأصل قديما وزعم أنهم لم يزاها
فوتيس حسنا سمع من مصرين وهما مع ذلك في النفس والصورة والفعل والتدبير متساويان
والخير والشر متساويان تحادي الشخص والظل والمور حوهره حسن ومن كرم صاف
قبي طير أريج حسن المصروفه حشرة كريمة حديمة نافعة عالمة وفعله لخير وأصلاح
والنفع والسرور والترتيب والتطام والاتفاق وجهته فوق. وأكثرهم على أنه مرتفع من
باحية الشمال ورعى بعضهم أنه بحسب الظلمة وأحسها خمسة أربعة منها أرباب والخامسة
روحها فلا بد أن النار والريح والتور والماء وروحها لتسيم وهي متحركة في هذه الأبدان
وصفة حسنة خيرة ظاهرة زكية وقل بعضهم كون التور لم يزل على مثال هذا العالم
له أرض وجو وأرض التور لم تزل لطيفة على غير صورة هذه الأرض بل على صورة حرم الشمس
وشعاعها كشمع الشمس ورائحتها طيبة أطيب رائحة ولوانها ألوان قوس قزح. وقل
بعضهم ولا شيء إلا الجسم والأحس على ثلاثة أنواع أرض التور وهي خمسة وهناك جسم
آخر أظلم منه وهو الجو وهو نفس التور وجسم آخر أظلم منه وهو التسيم وهو روح
التور قل ولم يزل يولد ملائكة وآلهة أولاء ليس على سبيل المدا كحة بل كما يتولد
الحكمة من الحكيم والتفوق الصب من الناطق وملئ ذلك العالم هو روحه وجمع عالمه
الخير والحمد والتور وأما الظلمة فجوهرها قبيح وقص لتسم كدر خبيث منتن الريح
قبيح الممطر ونفسه شريرة لثيمة سفينة صالحة وحيلة وفعله الشر والفساد والضرر والعم
والتشويش والاختلاف وجهته تحت وأكثرهم على أنها منحنطة من جانب الجنوب و
رعى بعضهم أنها بحسب التور وأحسها خمسة أربعة منها أرباب والخامسة روحها فلا بد أن
هي الحريق والظلمة والسموم والصدت وروحها الدخان وهو يتحرك في هذه الأبدان و
أما صفاتها فهي خميسة شريرة بخسة دنسة وقل بعضهم كون الظلمة لم يزل على مثال هذا
العالم له أرض وجو فأرض الظلمة لم تزل كشفة على غير صورة هذه الأرض بل هي كشمع و
أصعب ورائحتها كريهة اتس الرائحة والوانها السوداء وقال بعضهم ولا شيء إلا الجسم
والأحسام على ثلاثة أنواع أرض الظلمة وجسم آخر أظلم منه وهو الدخان وجسم آخر

اطلم منه وهو السَّموم قال و لم یبر تولد الظلمة شیطان وعصرت لا علی سبیل المناکحة
 كما توأ الحشرات من العفونات القدرة قال و ملئت ذلك العالم هو روحه و جمیع
 عالمه الشر و الدَّیمیة و الظلمة ثُمَّ اُحتضنت المموتة فی المراح و سمته و الخلاص و سمته
 قال بعضهم ان التور و اطلالاً مترحاً ، لا یصلح و الا تفاق لا یصلح و الا خسر و ان کثر هم
 ان سمته لا مراح ان ائذان الظلمة مشغلت عن روحه ، بعض لتعبد فصررت الروح و رأت
 الامداد علی ممرجه لتور و اُحتضنتها لا سراعها لی لشر و ما رأی ذلك ملكت التور و حده لیه
 ملکا من ملائکته فی حسمه حرء من اُحتضنتها الخمسة و اُحتضنت الخمسة لتور و تة ، الخمس
 القلاطمه و حاطت مدخل لسمه و اُتت الحیوة و الروح فی هذا العالم من انسم و الهلاك
 و الآفات من الدخان و خلط الحریق النار و التور الظلمة و السَّموم الریح و الصباب الماء
 فما فی العالم من منفعة و خیر و بركة فمن آحاس التور و ما فیہ من مضرة و شر و فساد
 فمن اُحتضن الظلمة فتمارأى ملكت التور هذا الامر اُح امر ملکا من ملائکته و حاطت هذا
 العالم علی هذه الهیئة لبحر من آحاس التور من آحاس الظلمة و اُتت سارب الشمس و
 النجوم و القمر لا یتمتع احراء التور من اجزاء الظلمة هذا ما ذکر **الشهرستانی** (۱) من
 تحقیق مذهبهم مع حرافات اُحر نقلها عنهم . قال **ابن ابی الحدید** (۲) قالت المانیة
 ان التور لاهیة له من جهة فوق و اُت من جهة تحت وله بهیة و الظلمة لاهیة له من
 جهة اسفل و اُت من جهة فوق وله بهیة و كان التور و الظلمة هکذا قد خلقا عالم و بیتهما
 فرجة و ان بعض احراء التور اقتحم تلك المرحلة لم یصل الی الظلمة و اُشرقت (۳) الظلمة
 فاقدمت له کثیر من التور فحارب (۴) الظلمة لمتخلص المأمور من (۵) من تلك الاحراء و صالت
 الحرب و اُحتلظ کثیر من اجزاء التور مکثیر من اجزاء الظلمة فاقتضى حکمة نور الانوار
 و هو البری سبحانه عندهم ان عمر الارض من لحوم القتلى و احبال من عظامهم و المحار

(۱) مضاب شهرستانی در تارخ مانی و م و ب در ص ۲۴۰ - ۲۴۵ این کتاب مبدع است

(۲) مضاب ابن ابی الحدید در تارخ مانی و م و ب در ص ۲۶۶ - ۲۶۸ این کتاب مبدع است

(۳) در شرح نهج البلاغة چنانکه در ص ۲۶۷ همین کتاب گذشت « و اُشرقت »

(۴) در شرح نهج البلاغة (ص ۲۶۷ همین کتاب) « و اُشرقت »

(۵) در شرح نهج البلاغة (ص ۲۶۷ همین کتاب) « و اُشرقت »

من صديقهم ودمائهم والسماء من جلودهم وخلق الشمس والقمر وسيرهم لاستقصاء ما
 في العالم من اجزاء النور المختلفة بأجزاء الظلمة وجمع حول العالم حندقا حرج الملائك
 الا عدني بطرح فيه الظلام المستقصى (١) فهو لا يزال يريد ويتصاعف ويكثر في ذلك الحندق و
 هو ظلام صرف قد استقصى (٢) نوراً من النور المستخلص فيلحق بعد الاستقصاء (٣) بعالم الانوار
 والانس والافلاك متحركة و لعالم مستمراً الى ان يتم استقصاء (٤) النور الممصرح وحينئذ
 يبقى من لنور المصترح شيء منعقد بخاص (٥) لا تقدر التيران على استقصائه (٦) وعند ذلك
 تسقط الاجسام العالية وهي الافلاك على الاجسام الساقطة وهي الارضون وتعود (٧) [بار] (٨)
 وتصطرم في تلك الآس، فل وهي المسقطة بحهم و يكون الاضطراب مقدار ألف وأربعمائة سنة
 فتحلل بثلث النار ثلث الاجزاء المنعقدة من لنور لمترجة بأجزاء الظلمة التي عجز
 الشمس والقمر عن استقصائها (٩) ويرتفع الى عالم الانوار ويبطل [العالم] (١٠) حينئذ و
 يعود النور كله الى حاله الاولى (١١) قبل الامتراح وكذلك الظلمة .

اقول لما عرفت هذه المذاهب التسخفة المزحفة التي يغني تقريرها عن التعرض
 لإبطالها و تزيفها فلنرجع الى توصيح الخبر فنقول يظهر من كلامه ع أن الذب صائبة
 قالوا بمقدم الطينة أي الظلمة و بحدوث الامتزاج ... و أمّا المداوبة فيظهر من كلامه ع
 في تقرير مذهبهم غير ما مر من نقل التافلين لمذهبهم ولا عبرة بنقلهم فإتهم كثيراً ما يسبون
 أشياء الى حاجة من الشيعة وغيرهم مما قد نعلم خلافها مع أنه يحتمل أن يكون كلامهم

(١) در شرح نهج البلاغة (ص ٢٦٧ من كتابات) ، « المستقصى »

(٢) در شرح نهج البلاغة (ص ٢٦٧ من كتاب) ، « قد استقصى »

(٣) در شرح نهج البلاغة (ص ٢٦٧ من كتاب) ، « الاستقصاء » .

(٤) در شرح نهج البلاغة (ص ٢٦٧ من كتاب) ، « استقصاء » .

(٥) در شرح نهج البلاغة (ص ٢٦٧ من كتاب) ، « شيء يسير فيعقد بالظلمة » .

(٦) در شرح نهج البلاغة (ص ٢٦٧ من كتاب) ، « استقصائه »

(٧) در شرح نهج البلاغة (ص ٢٦٧ من كتاب) ، « نور » .

(٨) كلمة « بار » از شرح نهج البلاغة افزوده شده است .

(٩) در شرح نهج البلاغة (ص ٢٦٨ من كتاب) ، « استقصاها »

(١٠) كلمة « عالم » از شرح نهج البلاغة افزوده شده است

(١١) در شرح نهج البلاغة (ص ٢٦٨ من كتاب) ، « الأول » .

مرموزا وعلم أن مرادهم بالتور الروح وبالظلمة الحسد والتور هو الرب تعالى ويؤيده أنه كان الملعون نصراييا ومذهب التصاري في المسيح قريب من ذلك وباحتمل أن يكون ما ذكره مذهب لجماعة من قدمائهم ثم عبروا الى ما نقل عنهم وكون التور أسيرا للظلمة يحتمل أن يكون كناية عن عدم استقلاله في التدبير ومعارضة أهرمن له في كثير مما يريد وقد استدلل على بطلان مذهبهم بوجوه :

الاول أن لا يكون الناس قدربين على ترك الشرور والمساوي والمعاصي لأنها من فعل لجسد الذي هو الظلمة ولا يتأذى منه الخير فلا يستحق أحد الملامة على الشر لكونه محورا عليه وقد نراه يومون الناس على شرور والمساوي ، فهذا دليل على بطلان مذهبهم .

الثاني أنهم يستحسنون التصرع الى الرب تعالى وعبادته والاستعانة به وأمثال ذلك الأعمال فعل الروح الذي هو الرب برغمهم فكيف يعمد نفسه ويستعين بنفسه وينصرع اليه و لا قدرا أنه يتصرع الى الظلمة وكيف يليق بالرب أن يستعبد بغيره .

الثالث أنه يدرم ان لا يحور أن يقول أحد لا أحد أحسنت ولا أسأت فهذا باطل أتدقق ويدبته وأما بيان الملاممة فلا أن أحدكم بذلك أقا التور أو الظلمة أو المفروض أنه لا شيء غيرها وكلامهم بطلان أما الاول فلا أن الظاهر من هذا الكلام المعاصرة بين المادح والممدوح والمفروض أن أحدهما و يحتمل أن يكون هذا منبها على ما يحكم به العقل بدبته من المعايير من الأشخاص مع أنهم يقولون بأن أدواح جميع الخلق شخص واحد هو التور وهو الرب تعالى وهذا قريب من الوحدة التي قالت به الصوفية وأما الثاني فلا أن الظلمة فعلها لا ساعة وتعدها حسنة وكيف تحكم بنفسها ويمكن تقرير الملاممة بوجه آخر بأن يقال طاهر أن المحسين والتشتمع من فعل التور ولا يتصور منه شيء منهما لأن المخاطب في أسأت هو الظلمة وهو محبور على فعل انقيح برغمهم فلا يستحق اللوم وهو المراد بقوله وذلك فعلها . والمخاطب في أحسنت هو التور لأن الحسن فعله فيتحد المادح والممدوح

الرابع أنهم يحكمون بأن التور هو الرب تعالى ويجب على هذا أن يكون أقوى وأحكم وأقرب من الظلمة التي هي مخلوقة ويلزمهم بمقتضى أقوالهم العسء عكس ذلك

لأنّ الأبدان عندهم من فعل الظلمة ولا تحكم بقدره الربّ وعلمه وحكمته إلا بما أتت بهد من تلك الأبدان المختلفة والأشجار والثمار والطيور والنواب ولا شاهد بما يقولون من الأرواح شيئاً فيلزمهم على قياس ذلك أن تكون الظلمة إلهاً قادراً حكيماً عليمًا . فقوله ع من صور مستنداً وقوله يجب أن يكون إلهاً حبراً وقوله كلّ شيء معطوف على قوله هذا الخلق .

الخامس قولهم إنّ التور في حبس الظلمة ينفي القول برؤية (١) لأنّ كونه محبوساً يستلزم عجزه ونقصه وكثّ منهما ينافي الرؤية كما مرّ وما ادّعوا من أنّه في القيامة يفلت التور عليها فمع أنّه ينفع في دفع الفساد فهو دعوى من غير حجة وإيضاً يلزمهم أن لا يكون لتور فعل لأنّه أسير وإن قالوا بأنّه أيضاً فعلاً من الخلق والتدبير فليس بدبير لأنّ العقل يحكم بأنّ الخالق المدبّر لابدّ من أن يكون عزيزاً منيعاً قادراً قاهراً على كلّ من سواه فلما ثبت على قياس قولهم أنّه أسير فيلزمهم بما قررنا أن يكون ما في العدم من الإحسان والحبر أيضاً من فعل الظلمة فثبّ حكموا بأستحالة ذلك أي كون الخير من الظلمة فقط بطل أصل كلامهم وهو الحكم بتوزيع الخلق وثبت ما قلناه أن الربّ تعالى واحداً لا يشاركه ولا يضاهيه في ملكه أحد . . .

سب س : ينقل از تفسیر علی بن ابراهیم ، آمده است

تمّ ردّ على الثنوية الذين قالوا بأنّهم فقد تع ما اتخذه الله من ولد وما كان معه من إله إذا ذهب كلّ إله بما خلق ولعلّا بعضهم على بعض (٢) قول لو كان إلههم كما رعتهم لكانا يحفظان وخلق هذا ولا يخلق هذا ويريد هذا ولا يريد هذا ولطلب كلّ واحد منهما الفلذة وأنا أريد أحدهما خسر أسان وأراد الآخر خلق بهيمة فيكون إلهان وبهيمة في حالة واحدة وهذا غير موجود فثبت بطل هذا ثبت التدبير والصنع لواحد ودلّ أيضاً التدبير ونياته وقوام بعضه بعض على أنّ الصانع واحد جلّ جلاله وذلك قوله ما اتخذه الله من ولد الآية تمّ قال آتفا سبحان الله عمّ يصفون .

ج ٢ ص ٧٢ (ب التوحيد و هي الشريك . . .)

(١) ط . . : برهنته ،

(٢) آية ٩١ سورة ٢٣ (المؤمنون) .

منقول از **توحید صدوق** مطالبی در ردّ ثنویان مندرج است ، که منقول از کتاب مذکور ، در جای دیگر ذکر خواهد شد .

دسپس بمنقل از کتاب **الاحتجاج** ، روایت **هشام بن الحکم** ، سؤال زمیذقی از امام **جعفر صادق ع** و جواب امام در ردّ او ، منقول است که در جای دیگر از این کتاب ، بمنقل از کتاب **مربور** ، مندرج میباشد .

ج ۲ ص ۷۳ - ۷۶ :

مطالبی در ردّ ثنویت مندرج است .

ج ۴ ص ۶۹ و ۷۱ (در « باب احتجاجات النبی صلی الله علیه و آله علی الردّقة و الثنویة و الفرق الباطلة ») .

احتجاجات پیغمبر ص بر ثنویان ، منقل از کتاب **الاحتجاج** ، مندرج میباشد که در جای دیگر از این کتاب ، منقل از کتاب مذکور ، نقل شده است

ج ۴ ص ۱۳۲ (در « باب احتجاج الصادق علیه السلام علی الذی صائیة و مناظرته مع الردّقة ») :

منقل از کتاب **الاحتجاج** ، مطالبی درباره عقاید مانویان و ردّ آنها مذکور است ، که عین مطالب مذکوره در ج ۲ ص ۶۶ (باب التوحید و نفی الشریک ...) میباشد و منقل از کتاب مذکور در جای دیگر از این کتاب مندرج است .

ج ۴ ص ۱۳۹ - ۱۴۱ (در « باب احتجاج الصادق علیه السلام علی الردّقة و المخالفین و مناظرته معهم »)

احتجاجاتی در ردّ بعضی اشخاص ، که عنوان ردّقة بر آنها داده شده ، و این ابی العوجاء مندرج است .

جامع التعريب بالطريق القريب^(۱)

(مجهول المؤلف)

الزبدیق هو القائل بقاء الذهر و هو بالمرسته زبد کر^(۲) . والزبدقة الصیق و منه الزبدیق لآته صیق علی نفسه و قال الجوهری الزبدیق من التثویة و هو معرب و الجمع الزبدقة و الهاء عوض من الباء المحذوفة و أصله نادیق^(۳) و قد تردیق و الاسم الزبدقة . و لفظ سیوییه الهاء فی فرادقة^(۴) و فراربه^(۵) عوض من الیه فی زبدیق و فرزین . قبل و الصواب عربا^(۶) زلدیق و فراریس اد التعمیر یكون بین المعرود و الجمع فندبر . و عند القراء ن الزبدیق هو الندی لا یمن^(۷) بالله تعالی ولا یلهی قال و احسنی سمعت مریدق السهم اذ اخرج عن الهدف فیكون الزبدیق من هذا کآته عدل عن الذین الحق الی غیره و قال ابن درید قال ابو حاتم الزبدیق فرسی معرب کآن أصله عندهم زبد کرد و زفده الحیاة^(۸) و کرد العمل بمعنی یقول مدوام الذهر و قال ابو حاتم

(۱) نسخه ای از این کتاب شماره ۶۰۱۵ در «مکتبه الاوقاف العامة بغداد» موجود است که تاریخ کتابت آن سنه ۱۲۰۲ هـ ق است و در «الکشاف عن مخطوطات خزائن کتب الاوقاف» تأیید محمد اسعد طلس ، طبع بغداد ، سنه ۱۳۷۲ هـ ق ، (= ۱۹۵۳) ، ص ۱۷۲-۱۷۳ ، شماره ۲۲۵۸ و در «مهارس المکتبه العربیه فی الحافقین» تأیید یوسف اسعد داغر ، طبع بیروت ، سنه ۱۹۴۷ م ، ص ۵۷ ، ذکر آن آمده است . مصاب فوق را آقای ناجی علی المحفوظ از نسخه مزبور استنباح کرده است و برای مراد داشتند خود آقای حسین علی المحفوظ مرستاده وایشان اظهار این داده اند . آقای محفوظ در استنباح خود امانت را کاملاً رعایت کرده است و بعضی کلمات را ، باینکه نادرست بود آنها معقی مشابه ، جنانکه بوده است نقل کرده و تصحیح آنها نیرداخته و خود در این باب نوشته است : «کنت الکتاب کما کنت فی الکتاب» .

- (۲) ص ۱۰ ، «زبد کرد» ، (۳) ط ، «زبدیق» ، (۴) ط ، «فرادقة» ،
 (۵) ط ، «فراربه» ، کتاب سیوییه ، طبع مصر ، سنه ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ هـ ق ، ج ۱ ص ۸ ،
 (۶) ص ، «عربا» ،
 (۷) ط ، «یؤمن» ، (۸) ط ، «الحیاة»

سألت الرياشي أو غيره عن اشتقاق الرنديق فقال يقال رجل زنديق إذا كان نظارا في الأمور . الصفاني (١) قيل الرنديق الذي يقول بالتور و الطلمة و قيل هو الذي لا يمس (٢) بالآخرة و الربوبية و قيل هو زن دين أي دين المرأة و في بعض التواريخ القديمة الأصل في تسمية الرندقة أن بهرام ملك الفرس طهر في أيامه شخص ماموني (٣) و أظهر الرندقة فأنسبت إليه و ذلك أن الفرس كان لهم كتاب يستمونه البنا (٤) و كان له شرح يسمى الرند و كان من آثارهم زيادة على كتابهم سقوء رندها (٥) فلما جاءت العرب أخذت هذا المعنى من الفرس فعرّثته و قالت زنديق و في مفاتيح العلوم للمخوارزمي: الرندقة هم المامونية (٦) و كان (٧) المزدكية يستمونه بذلك رمز ذلك هو الذي طهر في أيامه قباده (٨) و كان موبدان موبدان أي قاضي قصة المحوس (٩) زعم أن الأموال و الحرم مشتركة و أظهر كتاب فيه تدويل أو دي سن (١٠) و هو كتاب المحوس الذي جاء به زردشت (١١) الذي يرغمون أنه سيهم فنسب رندقة فرنديه (١٢) جنس من المحوس ينسبون إلى رجل كتب يسمى الفرند خرج مرستق جوان (١٣) من رساتيق نيسابور بقصة شروانه بعد ظهور (١٤) الإسلام و جاءت (١٥) مكتاب خلاف المحوس في كثير من شرائعهم و تبعه خلق منهم و في ضياء المحلوم الرنديق العالم من العلامه معده ردد و رفق (١٦) .

(١) شاید : « مال الصفاني » .

(٢) ط ١٠ : « يؤمن » .

(٣) كذا بالنقول عن الأصل .

(٤) ط ١٠ : « البستا » یا « البستاه » .

(٥) شاید : « زنديق » (چنانکه در ص ۲۹۵ همین کتاب ، بقل از تاریخ ابن خلدون ، گذشت) .

(٦) ط ١٠ : « المامونية » (چنانکه در صفحه ۱۸۰ همین کتاب ، بقل از مفاتيح العلوم ، گذشت) .

(٧) در مفاتيح العلوم (چنانکه در ص ۱۸۰ همین کتاب گذشت) ، « کانت » .

(٨) ط ١٠ : « ايم قباده » (چنانکه در صفحه ۱۸۰ همین کتاب ، بقل از مفاتيح العلوم ، گذشت) .

(٩) در مفاتيح العلوم (چنانکه در ص ۱۸۰ همین کتاب گذشت) ، « قاضي قصه المحوس » .

(١٠) ص : « د الابستا » (چنانکه در ص ۱۸۰ همین کتاب ، بقل از مفاتيح العلوم ، گذشت) .

(١١) ص : « زرداشت » (چنانکه در ص ۱۸۰ همین کتاب ، بقل از مفاتيح العلوم ، گذشت) .

(١٢) كذا بالنقول عن الأصل .

(١٣) كذا بالنقول عن الأصل .

(١٤) ط ١٠ : « ظهور » .

(١٥) خ : « جاء » .

(١٦) كذا بالنقول عن الأصل .

۸۴

تاجُ العُروس^(۱)

مِنْ شَرْحِ جَوَاهِرِ الْقَامُوسِ

تأليف

مرتضى الزبيدي^(۲)

(۱۱۴۵ - ۱۲۰۵ هـ . ق .)

ج ۶ من ۳۷۳

(الزبدوق بالصم) اهمله الجماعة وهو (لغة في الصندوق) كما قالوا «الزبد» في «القص» وقد تقدم. قال شيخنا تفاعله مع الزبدوق بأحلاف الزوائد لا يقتضي فواده بالترجمة و أصول كذ منهما «زبد» أو «زبدوق» والأولى جمعها، في ترجمة واحدة، ألا أن يقال «الزبدوق» عربي و ورد في كلامهم و «الزبدوق» لعمري ففرقها، لدلت وفيه نظر (الزبدوق بالكسر من الثبوتة) كما في الصحاح (أو هو) (القائل بالثبوت والصلمة) كما في العباب (أو من لا يؤمن بالآخرة وبالربوبية) وفي التهذيب ووحداية العلق (أو من سطر الكفر و يظهر الايمان) قر شجب و الفرق بينه و بين المندوق مشكل جداً كما في حواشي الملا عبد الحكيم على تفسير اليعاقبي (و هو معرب ر د س اي دس المرأة) نقله الصاغاني هكذا و قال اليعاقبي في شفاء الغليل بل لصواب انه معرب زنده و في اللسان «الزبدوق» العائل بمعنى الدهر فارسي معرب و هو «مارسيه» رنده كر «آي يقول بدوام

(۱) این کتاب در حدود سنه ۱۱۸۱ هـ . ق . و غولی سنه ۱۱۸۵ هـ . ق . تألیف شده است و در

سنه ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ هـ . ق .، در ده جلد، در مصر، طبع و نشر گردیده

(۲) ابو الفیض محمد بن محمد بن عبد الرزاق اسفهر «الله هر قضی الحسینی

الیمانی الزبیدی الحنفی» که در سنه ۱۱۴۵ هـ . ق . در یمن متولد شده است و در

۱۱۶۷ هـ . ق . بمصر رفته است و در سنه ۱۲۰۵ هـ . ق . در یمن جا وفات گردید برای ترجمه احوا

زبیدی و آثار او معجم المطبوعات، ج ۲ من ۱۷۲۶ - ۱۷۲۸، دیده شود)

بقية الدهر . قلت و الصواب أن زنديق اسمه إلى الزند و هو كتاب مائى المجوسى الذى كان فى زمن بهرام بن هرمز بن سابور و يدعى متابعة المسيح عليه السلام و أراد الصيت فوسع هذا الكتاب و حياء فى شجرة ثم أسنجره و الزند بفتحهم التفسير يعنى هذا تفسير لكتاب ذرادشت (١) المراسى و أعتقد فيه إلا آلهى التور و الظلمة . التور يخلق الخير و الظلمة يخلق الشر و حرّم أنسان النساء لأن أصل الشهوة من الشيطان ولا يتولد من الشهوة إلا الخبيث و أباح اللواط لا لقطع السل و حرّم ذبح الحيوانات و إذا ماتت حذّ أكلها و كان قد بقيت منهم طائفة بنواحي الترك والصين و أطراف العراق و كرمان إلى أتابم معروف (٢) الرشيد فأحرق كتابه و قلنسوة له كانت معهم و أكثر القتل فيهم و أنقطع أثرهم و الحمد لله على ذلك (ج رنادقة أو زنديق) و فى الصحاح اجمع الرنادقة و الهاء عوض من الباء المحذوفة و أصلها الزناديق (وقد تزندق) صار زنديقا (والاسم الزندقة) نقله الجوهري (ر) قال ثعلب ليس زنديق ولا فريرين من كلام العرب و إنما تقول العرب (رجل زنديق) كذا فى نسخ وهو غلط صوابه رجل زندق أى كجهمفر كما هو بصّ ثعلب فى اللسان و العباب (و) كذا (زندقى) إذا كان (شديد المحل) قال ف إذا أرادت العرب معنى ما نقلوه العاقبة قالوا « المسحد » و « دهري » و ممّا يستدرك عليه الزندقة لصيق وقيل ومنه الزنديق لأنّه صيّق على نفسه كما فى اللسان .

(١) در أصل مطبوع چنین است .

(٢) « هرون » .

استدراك

در جریان طبع این کتاب ، در بعضی
کتابها ، بمضامینی در بارهٔ ماسی و مروت
برخوردیم و یا دوستان دانشمند محقق مرادها
متوجه کردند و چون ترتیب نقل در این
کتاب منی بر ترتیب تاریخ و هات مؤلفان و
یا تاریخ تألیف کتابهاست و در آن هنگام
وقت طبع آنها گذشته بود در جای خود
چاپ نگردید و در نظر گرفته شد بمصواب
استدراك طبع شود ، حال مصواب مربوط به
همان روش از قدیمترین مرجع « رعایت
ترتیب تاریخی از این بعد درج میشود ولی
اگر شرح شعر یا مطلبی باشد از این روش
مستثنی است و بلافاصله بعد از شعر و مطلب
مربور نقل میگردد ، اگر چه مطالب دیگر
از جهت تاریخ بر این مقدم باشد مثلاً «سنو»
از شرح دوران هتیمی ، تألیف عکبری ،
پس از اشعار نقل شده اردیوان هتیمی خواهد
بود شمارهٔ مرجع هادیه شماره های مرجعهای
قسمی است و اگر از کتابی نقل شود که فلا
از آن نقل شده باشد کتاب مربوط بملوک
شماره خواهد بود

۸۵

کتاب^(۱)

سیبویه^(۲)

(متوفی در سنه ۱۸۰ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۸ (در « هذا باب ما یكون من الأعراس ») :

و العوض قولهم زنادقة و زنادیق و فرارسة و فراريس حنفوا الباء و عوسوا

الهاء ...

(۱) از طبعی که در سنه ۱۲۰۶ - ۱۲۱۸ هـ . ق . در **بوالاقی مصر** ، در دو جلد ، مشتمل شده است نقل گردیده .

(۲) ابوبشر ، و بقولی **أبو الحسن** ، **عمرو بن عثمان بن قنبره** (یا قنبر) فارسی بیضاوی ملقب **سیبویه** از بزرگان و قضاة علماء عم بنحو در قرن دوم هجری محسوب میشود و او را امام المنة گفته اند (برای ترجمه احوال **سیبویه** و مراجع آن و آثار او **معجم المطبوعات** ، ج ۲ ص ۷۰ ، دیده شود) .

۸۶

دیوان^(۱)

ابی نواس^(۲)

(۱۲۵ - اواخر قرن دوم هجری)

ص ۱۸۰-۱۸۱ ، طبع اسکند آصف در سنه ۱۸۹۸ م . ۱ ص ۵۴۳ طبع سنه

[۱۹۵۳ م)]

صلال ابان

حالت یوماً ابانا لا در در ابان

ابی آخر الهجائیة^(۳) .

(۱) بدو طبعی که از این دیوان در سنه ۱۸۹۸ م . و ۵ مارس سنه ۱۹۵۳ م . در مصر . منتشر شده

سرد جوع شود

(۲) ابوعلی حسن بن هانی بن عبدالاول بن صباح الحکمی معروف بابی نواس از شعرائ معروف قرن دوم هجری میباشد . وی در سنه ۱۲۵ ه . ق . متولد شده است . روایت او را در سنه ۱۹۰ تا ۱۹۹ ه . ق . گفته اند . (برای بر حقه آخون ابونواس و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۳۵۱ - ۳۵۲ . و دائرة المعارف اسلامی . دیده شود)

(۳) سده این هجائیة « عبرون » هجائیة فی ابان و الزمعة » در ضمن مصنف نقل شده است . کتاب الحيوان ، تألیف جاحظ . در ص ۹۳ - ۹۴ همین کتاب مندرج است .

شرح دیوان^(۱)

ابی نواس

تألیف

بوعبدالله حمزة بن النعمان الأصفهانی

(در مکی از سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۶۰ هجری در گذشته است)

ح ۳ ورق - ۱۹۷ :

لما ورد علی ابی نواس کتب ابن نهی بدعوه الی مذهب الماوتی کتب الیه

فی الجواب :

یا ابن نهی ربّی علیّ ثقیلٌ و حنما ی رّبی امرٌ حلیمٌ

فادعُ غیری الی عیادة ربّی ————— من فآتی بواحد مشغولٌ

ح ۳ ورق ۱۸۵ - ۱۸۶ :

ذكر محمد بن عبد الله أن ابانواس كان منصرف من بعض الماحورات لمّا
بمجد قد أقسم صلوة المغرب فدخل فصطف مع الناس فلما فرغ لأيماء من قراءة
أم الكتاب ابتدأ فقل قن بآئتها الكافرون فقال ابو نواس من حذعه لثبث و حتمعوا عليه
ورفعوه الی صاحب الشرطة و شهدوا عليه بالزندقة و حصروا حملوه صاحب الزندقه
فقال هذا رجل يقول ما يعتقد قالوا فامتنعنه فخط له حملوه سورة مایی و قال ابصق
عليه و هو یبده الی فیه و قا (کذا) عليها فخلی سبیله .

(۱) دیوان مرمرور در کتابخانه می پاریس موجود است و جلد ۳ آن که مطالب فوق از آن نقل شده است
در فهرست کتب خطی عربی کتابخانه مذکور، تألیف بلوشه E. Brochet، (طبع پاریس ۱۹۲۵ م - ۱۳۴۵ هـ) ص ۲۶، شماره ۴۸۳۱، اب - ب روایع باید از دانشمند محقق آقای هجینی
مینویسار نشکر کنم که مطالب فوق را که برای خود از کتب مذکور استنساخ کرده اند در اختیار
من گذاشتند .

(۲) برای رجوع آسان حصره و مراجع آن و آثار و دائرة المعارف اسلامی دسره شود .



کتاب

الرّدّ علی الرّنادة والجهمیة (۱)

فیما شکّحت فیہ من القرآن

تألیف

احمد بن حنبل (۲)

(۱۶۴ - ۲۴۱ هـ . ق .)

-
- (۱) رساله‌ایست در ردّ رسادقه و جهمیة که با مقدمه محققان معتمدی از قوام الدین سامی در « دارالفنون الیهبات فاکولته سی مجموعه سی » (سال دوم ، شماره ۹۰ ، ص ۴۱۳ - ۳۲۷) ناچاپ عکسی منتشر شده است و چون ظاهر مقصود از رسادقه‌ای که در این رساله ذکر شده است رسادقه‌ای است نه رسادقه بعضی مابریان مطالب آن اینجا نقل نگردید و فقط با اشاره به این رساله اکتفاء شد تا هر کس بخواهد بمجموعه مذکوره مراجعه کند .
- (۲) ابو عبد الله احمد بن محمد بن هلال (س . او . حدیثان منتهی میشود) شیعی مروجی ، پیشوای مذهب حنبلی (برای ترجمه احوال احمد بن حنبل و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۸۹ - ۹۰ ، دیده شود) .

کتاب المعبر^(۱)

تألیف

محمد بن حبیب البغدادی^(۲)

(متوفی در سنة ۲۴۵ هـ . ق .)

ص ۱۶۱ :

زنادقة قریشی

ابوسفیان بن حرب ، اُسلم . وعقبه بن ابی معیط ، صرمت عنقه صررا . و ابی من
خلف الجمحی ، قتله رسول الله صلی الله علیه و سلم يوم احد . و النضر بن الحارث بن
کندة اُحمر بنی عبدالدار ، صرب رسول الله صلی الله علیه و سلم صررا . و منبه و نبيه
أنت الحجاج ، التهمیان قتلا يوم بدر . و العاص بن وائل السهمی . و الولید بن
المغيرة المخزومی . تعلموا الزنادقة من صرری الحيرة فلم یسلم منهم غیر ابی سفیان .

(۱) ارطسی که باعتدایله ازله لیحتن شتیر در سنة ۱۲۶۱ هـ . ق (۱۹۴۲) در دمطبعة

جمعية دائرة المعارف العثمانية ، در حیدر آباد دکن مشرشمه ست نقل گردیده .

(۲) ابو جعفر محمد بن حبیب بن امیه بن عمرو الهاشمی البغدادی ، در دانشمندان و

شاهیدی نزدیک قرن سوم هجری است . وی در ۲۳ دی لحنه سنة ۲۴۵ هـ . ق در سرمن رای

وفات کرده است (برای ترجمه احوال و آثار بغدادی باخر خود کتاب المعبر ، ص ۶۰۰-۵۲۰ .

رجوع شود) .

کتاب

الدين و الدولة^(۱)

في اثبات نبوة النبي محمد صلى الله عليه وسلم

تأليف

علي بن زبى الطبرى

(متوفى در سنة ۲۴۷ هـ . ق .)

ص ۱۴ :

قال فرادشت أن هرمزة، وهو أسم معبودهم، قدم رحيم تدم العلم والقدرة
ثم لم يلبث أن وصمه بما يوصف به المعجزة الحقل في قومه أن الشيطان تولد من
فكرته وأن الله يعجز عن إبطاله .
وكذلك فعل مدي في قوله أن الله قدم عرر لا يشبهه شيء ثم قال أن الظلمة
قديمة وأن الله مقهور وحزبه مقهورون مأسورون .

(۱) از طبعی که در سنة ۱۹۲۳ م . (۱۳۴۲ هـ . ق .) تألیف . ا . مینگانا (A . Mingana) در
مصر منتشر شده است نقل گردید .

الكتاب المسمى بالمحاسن والأصدا^(۱)

المنسوب الى

الحاج

ص ۳۰۰ - ۳۰۱ - [در قسمت « مادی شدۀ العبرة و العقوبة عليها » (۲)]
 قال كان في المهدي عزل و شدۀ حتّ للخلوة « نساء فلعنه عن نبيّ لا ابي عبيد الله
 كاتبه حماد فقال للخيزران استريري و اربها و جاءت اليها فقالت (۳) لها هل لي
 في الحمام قالت نعم فلما دخلت الحمام وافاه المهدي فررت (۴) له و لم تستتر
 عنه فقال لها المهدي انا وليك فرّجيني نفسك فقالت (۵) « يا أمّك فترّجّحي و نال
 منها فلما تصرف أجهزت أخوتها ما كان فقالوا « مسكى عنه فلما كان بعد منه فإو لها
 استريري الخيزران فسترارنها فلما صارت إليها قلب هل لك في الحمام فأت بها
 فلما دخلت معها (۶) ف شعرت الخيزران ألا سني ابي عبيد الله قد عمده (۷) عليها
 فاستترت عنهم فقالوا لو أردنا ان نفعل كما فعلتم بحرمتنا لعلك و لكن لا نستحلّ

(۱) اوطنی که نامش فان ولوتن G Van Vloten در سنة ۱۸۹۸ در ليدن منتشر شده
 است نقل کردیم و علامهای نسخۀ بدلهای آن ببر بکار رفته در اینجا باید ارد شد معقوفی
 مجنبي مینوی تشکر کنم که مرا بطلب این کتب مبلوّه کرد.

(۲) Codd « فوق الواجب » .

(۳) C « قالت » .

(۴) C « فبررت » .

(۵) C « هلت » .

(۶) C « دخلت معها » .

(۷) C « دخلوا » P « سبوا » .

فقلت لهم و الله لو رُغمتم ذلك لأمرت العدم (۱) بقتلکم (۲) فأصرفوا فلما رجعت
الخيزران أحرقت المهدي بذلك فكان السب في قتل المهدي محمد بن أبي عبيد الله
على الزندقة (۳) .

۹۲

الجامع الصحيح (۴)

تأليف

أبي عبد الله محمد بن اسمعيل الجعفي البخاري (۵)

(۱۹۴ - ۲۵۶ هـ . ق)

ج ۴ ص ۱۳۲ (كتاب أئمة المرتدين و المعبدین و قتالهم) باب حکم
المرتد و المرتدة ، الحديث الأول :

حدثنا ابو النعمان محمد بن الفضل حدثنا حماد بن زيد عن ايوب عن عكرمة
قال أنى على رضى الله عنه برادة فأحرقهم فلع ذلك ابن عباس فقال لو كنت أنا
اسم أحرقهم لإنهى رسول الله صلى الله عليه وسلم : « لاتعدّوا بعذاب الله » و لقتلتهم
لأقول رسول الله ، صلى الله عليه وسلم « من بدل دينه فأقتلوه » .

(۱) P ، «الخدمة» .

(۲) C ، «تسلّمکم» .

(۳) اس قسمت از آن جهت نقل شد که نشان میدهد زندقه معنی از برادۀ اریح قرار بوده است .

(۴) ارطیمی که در سنه ۱۲۵۱ هـ . ق . (= ۱۹۲۲ م) ، در ۴ جلد ، «حاشیة السندی» در مصر منتشر
شده است نقل گردیده .

(۵) برای ترجمۀ احوال محمد بن اسمعيل بخاري و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ،

ج ۱ ص ۵۲۴ - ۵۳۷ ، دیده شود . در اینجا از دوست داشتم آهای عباس زریاب خوئی
باید تشکر کنم که مرا متوجه مطالب این کتاب و شرح آن کردند .

فتح الباری (۱)

بشرح صحیح الإمام أبی عبد الله محمد بن اسمعيل البخاری

تألیف

ابن حجر العسقلانی* (۲)

(۷۳۳ - ۸۵۲ هـ . ق .)

ح ۱۲ ص ۲۱۹-۲۲۰ (در شرح حدیث سابق الذکر منقول از الجامع الصحیح).
(قوله بر بادقة) برای و بون و قف جمع زبدیق مکسر اوله و سکون ثبیه قل
ابو حاتم السجستانی و غیره لزبدیق فارسی معرب [ب] رنده کرد ای یقول بدوام
الذهر لان زبدیه الحاء و کرد العمل و یطلق علی من یکون دقن المطر فی الأمور و قل
تعلب لیس فی کلام العرب زبدیق و أنت قلوا زبدقی لمن یکون شدید التحیل و إذا
ارادوا ما ترید العامة قلوا ملحدی و دهری بفتح الدال ای یقول بدوام الذهر و إذا
قالوه ملصم ارادوا کبر السن و قال الجوهری الزبدیق من الثنونة کد قل و فسر بعض
الشرائح بانه الذی یدعی ان مع الله الاله آخرو تعقب بانه یلزم منه ان یطلق علی کد
مشرک و التحفیق ما ذکره من صنف فی الملل ان اصل الزبدقة اتباع شیطان ثم ما ی
نتم مزدک - الا ان یفتح الدال و سکون المثناة التحت بته بعدها صاد مهملة و الثبی تشدید
النون و قد تخفف و الیاء خفیفه و الثالث برای ب کنة و دال مهملة مفتوحة ثم کاف و
حاصل مقالتهم ان النور و الظلمة قديمان و بهما مترجا فحدث العالم کله منهما من
کان من اهل الشر فهو من الظلمة و من کان من اهل الخير فهو من النور و انه یجب السعی

(۱) «وطنی که در سنة ۱۳۱۹-۱۳۲۹ هـ . ق . در مصر، در مطبعة الخيرية، در ۱۴ جلد چاپ شده.

است نقل گردیده . (۲) برای ترجمه احوال عسقلانی و مرجع آراء او معجم المطبوعات.

ج ۱ ص ۱۶۷-۱۸۱ دیده شود .

في تخبيص التور من الظلمه فسلم زهدى كل نفس و إلى ذلك أشد المتشبه حيث قال
في قصيدته المشهوره .

وكم لسلام الليل عندك من يد **نحترق** المسوّة تكذب
و كان بهرام حد كسرى تحير على ماني حتى حصر عنده وأظهر له أنه قبل
مقاتته ثم قتله وقتل أصحابه و بقيت منهم بقايا تبعوا مزدك المذكور وقام الإسلام
و الرديق يطلق على من يعتقد ذلك و أظهر جماعة منهم الإسلام خشية القتل و من ثم
أطلق الاسم على كثر من أسراكمر و صهر لا سلام حتى قال للملوك الردقة ما كان عليه
لمنصفون وكد أصحاب جماعة من الفقهاء الشافعية وغيرهم أن الرديق هو الذي يظهر الإسلام
ويحفي بكر فإن أرادوا شتر كهم في الحكمة فهو كذلك و لا فصلهم ما ذكرت وقد قال
النووي في إعتاب الروضة الرديق الذي لا شتر فيه و قال **محمد بن** **معين** في التقييد
على المذهب الردقة من الثنوته يقولون بعد الدهر و بالتناصح قال ومن الردقة طائفة
وهم قوم زعموا أن الله خلق شيئاً ثم خلق منه شيئاً آخر فذكر العدم بأسره و سموهم
العقل و الشمس و قرة العقل الأول و لعقل الثاني وهو من قول الثنوية في التور و الظلمه
آلآتهم عثروا الإسمين قال ولهم مقالات سحيمة في لتبوات و تحريف الآيات و فرائض
لعادات وقد قيل أن سب تفسير الفقهاء الرديق بما يُفسره المناق قول **الشافعي** في
المختصر و أي كمر أمد إياه من بصر أو يسر من الردقة و غيرها ثم تاب سقط عنه القتل
و هذا لا يلزم منه اتحاد الرديق و المناق بل كتب رديق منفق من غير عكس و كان
من أطلق عليه في الكتاب و السند المناق يظهر الإسلام و يبص عبادة الوثن أو أسهودة
و أمّا ثنوته فلا يحسن أن أحداً منهم أظهر الإسلام في العهد السوي و الله أعلم . وقد اختلف
القدماء في الذين وقع عليهم على ما وقع على ما سببه و أشهر في صدر الإسلام **الجعدي**
درهم و دجده **خالد القسري** في يوم عيد الأضحى ثم كثروا في دولة **المنصور** و أظهر له
بعضهم معتقده و دهم بالقتل ثم أنه **المهدي** و كثر من تتبعهم و قتلهم ثم خرج في
أبام **المامون بابك** سموه خديين معتوحتين ثم كاف محقه **الخرمي** بصم المعصمة و تشديد
الزراء و جعل على بلاد الجبل و قتل في المسلمين و حرّم لحوش إلى أن طهر به **المعتصم**
فصلبه وله أنب ع يقان لهم **الخرمية** و قصصهم في التواريخ معروفة

الکتاب الکامل^(۱)

تألیف

ابی العباس محمد بن یزید الخیرد^(۲)

(۲۱۰ - ۲۸۵ هـ . ق .)

ح ۱ ص ۲۴۴ (باب ۳۲ در قطعه شعری از عمرو بن زحبل^(۳) که اعتراضی است بقطعه ابن ابی عیینة) :

یا ذا البعینین أصرتْ علاوتَه^(۴) تُدْفِعُ وَهَابی فی النار فی قرن
وقوله «و هابی فی النار فی قرن» هابی اسمُ علمٌ و کان رأساً من رؤس الرددقة .

(۱) ارطیمی که مآخذ رایت W. Wright ارسنه ۱۸۶۴ تا ۱۸۸۲ م . در مسجد بزرگ ، در لیبیریاک طبع و نشر شده است نقل گردید .

(۲) ابوالعباس محمد بن یزید بن عبدالاکبر ازادی نصری مشهور به سرود ، وی از انثه بزرگ ادب عرب محسوب میشود (برای برجه احوال سرود و مراجع آن و آثار او معجم المتابعات ، ج ۲ ص ۱۶۱۲ - ۱۶۱۳ دیده شود) .

(۳) E , d . C . « زحبل »

(۴) Marg E . « یزیدی سر »

أخبار البلدان^(۱)

تأليف

ابن الفقيه^(۲)

ورق ۱۷۰ - ۱۷۱ :

و فی ملک ساپورس اردشیر مهرمسی صاحب الزنادقه فدای شاپور الی مدعبه
 و ما زال بوقوفه و یماطله حتی استخرج ما عنده فوجده داعیه للشیطان فأمر به فسلخ
 جلده و حشی ننا و علق علی باب مدینه جنید ساپور فألب الی السعة یسمی باب المسی
 و الزنادقه یحجّ الیه و تعظم ذلک الموضع .

(۱) مختصر کتاب البلدان در سنة ۱۸۸۰ م . در لیدن بطبع رسیده است و نسخه اخبار البلدان

در کتابخانه آستان قدس رسوی در مشهور موجود میباشد . مطالب فوق را داشتند محقق آقای مجتبی
 مینوی از کتاب مرور استنباح کرده اند و آنها را در اخبار من گذاشته .

(۲) ابوبکر احمد بن محمد بن اسحق بن ابراهیم همدانی معروف بابن الفقيه
 از دانشمندان بزرگ اواخر قرن سوم هجری است .

کتاب الأَعْلَاقِ النَّفِيسَةِ (۱)

(المَجْلَدُ السَّابِعُ)

تصنيف

ابی علی احمد بن عمر

ابن دُوسَه

(متوفى بعد از سنة ۲۹۰ هـ . ق .)

ص ۲۱۷ (در قسمت « أدیان العرب فی الحاهلیّة ») :

و کانت الزَّنادقة فی (۲) قریش أخذوها من الحیرة .

(۱) این کتاب در حدود سنة ۲۹۰ هـ . ق . در **اصفهان** تألیف شده است و حد ۷ آن ۱ در

سنة ۱۸۹۹ - ۱۸۹۲ م . در **لیدن** طبع و نشر شده است .

(۲) Cod. « الزَّنادقة من » .

فَرْقُ الشَّيْعَةِ (۱)

تألیف

ابی القاسم سعد بن عبدالله بن ابی خلف الاشعری القمّی (۲)

(متوفی در حدود سنة ۳۰۰ هـ . ق .)

ص ۴۱ (بعد از بحث دربارهٔ بسیاری از فرق علیه) .

فهمه اهل العلوّ ممّن استحلّ التّشیع و الی « احرمدیته و المردکیته » و
« الرندیقته » و « الدهریة » مرجعهم جمیعا لعنهم الله .

(۱) اوسطی که در سنة ۱۹۳۱ م . مآخذ هـ . ریتزر H R tter در استانبول منتشر شده است
نقل گردیده .

(۲) مؤلف این کتاب ابو القاسم سعد بن عبدالله بن ابی خلف قمیری اشعری ،
موفی در سنة ۳۹۹ و یا ۳۰۰ هـ . ق . باشد (تحقیقات دانشمند محقق آید عباس اقبال شیبی
در کتاب خاندان نوبختی ص ۱۴۲ - ۱۶۱ در این باب دیده شود) و آید ابابو محمد حسن بن
موسی النوبختی (متوفی مابین سنة ۴۰۰ و ۳۹۰ هـ . ق .) است داده اند (برای ترجمه احوال
این نوبختی و آثار او تحقیقات آقای اقبال در کتاب خاندان نوبختی ، ص ۱۲۵ - ۱۴۲ ،
دیده شود)

۹۸

کتاب

جُمهرة لغة

تألف

بن دُرَند

(۲۲۳ - ۳۲۱ هـ . ق)

ج ۳ ص ۵۰۴ - ۵۰۵ :

وقرأ أبو حاتم الرِّسِّيقُ «رِسِّي» معرَّب كُنَّ أصبغه عنده ريد گرای بقول بدوام
الدَّهر قال أبو بكر زنده الحياء والكفر العمل بالمأربية

- (۱) این کتاب در چهار جلد بزرگ ، در ۵۱۴۴۰ ق . در حیدرآباد دکن منتشر شده است .
(۲) ابوبکر محمد بن حسن بن درید بن عتاهیه بن خثیم یحیی ازدی ، او ائمة لمویان
بصرة معروف میشود (برای ترجمه آحوال ابن درید و مراد مع آن و آثار او معجم المطبوعات ،
ج ۱ ص ۱۰۱ - ۱۰۳ دیده شود) .

عنه أمّا ما لا يعلمه فذلك قولكم يا معشر اليهود أن **العزيز** ابن الله والله لا يعلم أن له ولداً وأمّا قولك أخبرني بما ليس عند الله فليس عنده علم للعباد وأمّا قولك أخبرني بما ليس لله فليس له شريك فقال اليهودي أشهد أن لا آله إلا الله وأن محمداً رسول الله وأنت وصي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال **ابوبكر** والمسلمون **يا علي** عليه السلام يا مفرّج الكرب .

کتابُ العنوان (۱)

تألیف

محبوب بن قسطنطین (آگاپیوس) (۲)

(متوفی بعد از سنة ۵۳۳۰ ق. م.)

ص ۷۵ - ۷۹ (= ۵۳۱ - ۵۳۵) :

قصّة مانی اللعین

کان أبو مانی رجلاً من السوس یقل له فتبی وکان أصله من الالهواز وکانت له زوجة یقال لها یوسیت فولدت له ابن فسماه قوریقوس (۳) فلما نشأ وصار ابن سبع سنین خرج فی السی فوقع به مصرعاته مرّة من المغرب یقال لها شوسنه وکان روحها

(۱) العنوان الكامل بمضائل الحکمة المتوج بانواع الفلسفة الممدوح بحقائق المعرفة، مبرور بتاريخ المنجی، ابن کتاب در سنة ۱۹۰۹ م. باعتناء اسکندروازیف (Alexandre Vasilief) معلم داشکاء در پلن (Dorpat) سوان - ر ۴ از جلد ۷ (Tome VII Fascicule 4) مجموعة (Patrologia Orietnals) در پاریس طبع شده است و سپس در سنة ۱۹۱۲ م. بأعناء لویس شیخو در بیروت مشرک ریده در ایطالار طبع سنة ۱۹۰۹ م. نقل گردیده و در وری اوّل طبع مبرور عنوان کتاب و ده کاتب چنین است : «الجزء الثانی من تاریخ محبوب بن قسطنطین المنجی - أسفندیة هندجی - کتبه سعید بن ابی البدر یوحنا بن عبدالمسیح» .

(۲) آگاپیوس (Agapius) محبوب بن قسطنطین رومی منجی مسعودی در التبیّه والاشراف . او را ذکر کرده است آگاپیوس معاصر ابن بطریق (که درس ۱۲۴ این کتاب ذکر او گذشت) بوده است وای مظهر از یکدیگر اطلاعی نداشته اند و یکدیگر را میشناخته . آگاپیوس مدار سنة ۵۳۳۰ ق. م. (۱۰۹۲۲) و ذکر کرده است چوسکه تاریخ مبرور در کتاب او مذکور است (معجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۱۸۰۰ ریده شود .)
(۳) قوریقوس

یدع (۱) **سقوسی** (۲) و كان اله كمار (۳) مصر و كان هذا يرى رأى **فساعورس** (۴) و
بد قلس (۵) و كان له تلميذ بقدر له **بردوروس** و يعرف **طر نسوس** (۶) و لما توفي **سقوسی**
 بعد الا مرّة تزوج بها تلميذه الذي قدنا ان اسمه **بردوروس** و حمل الامراة و الغلام
 الذي اشتهر و اشتهر حتى تحلّص الى **بابل** (۷) و قال **لفرس** (۷) انه مولود من **العذراء**
 و انه رثى من لجمال و وضع اربعة كتب و سمي **كتاب الاسرار** و سمي الآخر
الانجيل و الثالث **كتاب الكنز** و الرابع **كتاب الجلال** و لم يرل يحدع الناس سحره و عتوه
 و مكره حتى جمع مالا عظيما و مات ميتة سوء فلما دفنته **سوسنه** امراته اقبلت على
 العلام فمكنته من بها و من مال صاحبها المتقدم اقلت و من الكتب الذي وضعها
 زوجها الثاني و اتحدته (۸) **اعنى قوريقوس** العلام روحا ثالث فتحرّج العلام في تلك
 الكتب و اصر في طلب الادب و ما ثمّن ان الامراة توفيت و خلعت للعلام الما و الكتب
 و حمل المال و الكتب و لحق **بالسوس** (۹) بلده و مولده و سمي (۱۰) نفسه مدي و ادعى (۱۱)
 انه وضع تلك الكتب.

و كان يظهر التصراثة قصيره اسقف **الاهواز** قسيس و صار بها معلما و مقبرا
 للمكسب و جعل يحدس الحفء و اليهود و **المجوس** و جميع من حالف التصراثة من اهل

(۱) ط : « يدعى » .

(۲) Cod : **سقوسی** ، شيد : **سقولتيس** Scountianos (Pognon, p 182) .

(۳) كمار

(۴) **فساعورس** .

(۵) **بر قلس** .

(۶) **بطونسوس** .

(۷) **بابك**

(۷) **لفرس** .

(۸) در اصل معنوع جیبی است (و در ترجمه فراسوی آن عبارت « et elle s'unit avec »

ترجمه شده است) که ظاهراً درست نباشد و « اتحدته » صحیح میباشد

(۹) **بالسوسن** .

(۱۰) خ : « سنی » .

(۱۱) خ : « و ادعى »

الآراء المستدعه وأنخذ تلامذاً أسم احدهم **ادی** و أسم الآخر **تومی** (۱) و أسم الثالث **مرادی** و رجه **ادی** تلميذه الى **اليمن** (۲) ليدعوا الناس الى ربه و رجه **تومی** الى **الهند** و تحلف **مرادی** عنده بـ **بالوس** مرجع تلميذاه مرفاه آتاه لم يمثل الى قولهما ولا قبل عليهما فعص لذلك و ترك المصرايته التي كان يظهرها على المحاز و أدع يدع الخرافة .

وسمى نفسه **البارقليط** الذي وعد السيد المسيح له المجد ، تلاميذه أن يرسله اليهم و أتبعه أتى عشر تلميذاً و مسح فيهم الروح كما فعل السيد المسيح له المجد ، بتلاميذه و خرج هو و هم ليطعوا العالم .

وقد ن قولي أن الله واحد يعرف ثلاثة أقسم لم يكن بالجدة متى وهذا الذي كتب أصرو و أنه علمه لم يرل وهو ته لم يرل كودن أحدهما الله ينبوع الحجر و معدن الثور و الصلاح و الآخر الهولي كودن الشر و معدن الجهل و الظلمة و الفساد و أن الله هاب علواً بلايينه و أتبعها من الوحد منهيان متلامسان و هما جسمان و أن الكون الشرير اضطرب في بعض الأحيان (۳) و هاج بعض اولاده على بعض وهم الشايعين و المعاريت و النار و الماء فلم يرل بعضهم يحارب بعضاً حتى وصلوا الى بلدة القليب و حجبوا بورد فحدهوه و قولوا لنوائته (۴) فآين كان طعاماً لما كلفته (۵) و إن كان شرا لاشربته (۶) فمر موا على موائنته (۷) فلما رأى الآله وهو الكون الصالح ذلك المصيع (۸) بصيما منه فالقاء اليهم و أنشف (۹) الكون الشرير صيب الله فأسكره و أختلط معه و أمترج به فكان من أمتراجه به هذا العالم فأجرى الله تعالى محبوبيه (۱۰) في آخر الشرير و أن الله سيرتجع نصيبه الذي

(۱) **تومی** (۲) **اليمن** (۳) **الاحاسن** . (۴) **لنوائته** . (۵) **لناكله** . (۶) **لشربه**

(۷) **موائنته** . (۸) **ماخر كتاب گوید در اسرار** ، ص ۷۷ قسطی مثل ، و آحد « افزوده شود

(۹) **اسف** . (۱۰) **محبوبه** .

صار إلى التّبرير وبصمّ الله إلى كونه رويدياً رويدياً ويتوقّف من التّبرير بقدره لا بعدر على معاربتة ثانية (١) .

وكفر بقيامة الموتى (٢) وقال أن السيّد المسيح هو أسّ الآله ومن داته وجوهه .
 وآله أرسله إلى الأجرأ التي صارت من كونه إلى التّبرير ليبشرها أنّها تحلّص من حبس التّبرير (٣) ويصير إليه بمن في جزو التّبرير ولم يعلم به وآله لا سمب شيء إلا بمش الخيال وقال آله لم يصلب بالحقيقة وآله لم يموت وآله كان صلبه وموته بالحال و ذلك أن الكون التّبرير هتيج عماريته عليه فقتلوه وصلبوه في صلبهم ولم يكن داث بالحقيقة وآله تحلّص ولحق بكليته الآله وقال أن الأرواح يتناسخ وفان آله سول المسيح وآله من دات الله محص وآله الحسد الذي كان يظهر فيه حال .
 فقتله سابور بن اردشبر ملك الفرس وسلخ جلده وحشّه تنناً وصلبه

(١) باسه .

(٢) ط . « الموتى » .

(٣) السوس .

کتاب الاوراق^(۱)

تألیف

ابی بکر بن یحیی الصولی^(۲)

(متوفی در سنه ۳۳۵ یا ۳۳۶ هـ . ق .)

قسم

اخبار الشعراء

ص ۷ :

قال ابو قلابه : فقال المعذل في جواب ذلك^(۳) :

رأيت ابانا يوم فطر مصل
وكف يصلي معظم القلب دنه
فقسم فكرى واستعزى الطرب
عنى دين مان انك من المحب

ص ۱۱ - ۱۲

جالست يوما ابانا لا در در ابان^(۴)

الى آخر الايات .

(۱) ارطمی که در سنه ۱۹۳۴ م . باعشاء ج . هیورث دن (J. Heyworth Dunne)

در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابوبکر محمد بن یحیی بن عبداللّه بن عباس بن محمد بن صول تکی

معروف بصولی شطرنجی ، از ادیبان نام دوره عباسیان میباشد . وی در حدود هشتاد سالگی در سنه ۲۲۰ یا ۲۲۶ هـ ق وفات کرده است (برای ترجمه احوال صولی و تاریخ او مقدمه کتاب الاوراق مذکور و معجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۱۲۱۸ دیده شود) .

(۳) ابان بن عبدالحمید را ، معذل بن غیلان دوستی بوده است ولی این دوستی مدعی مهاجرت آنها بوده و یکی از معانیته های ابان درباره معذل در صفحه مذکور مذکور میباشد که ابو قلابه گوید معذل معانیته خود را در جواب آن معانیته ابان گفته است .

(۴) معانیته ابونواس است درباره ابان و ردیفه که ، بنقل از کتاب الحیوان ، تألیف

جاحظ ، بنامها در ص ۹۳ - ۹۴ همین کتاب هندرج میباشد .

۱۰۲

کتاب مسالک العمالک^(۱)

تألیف

إصطخري^(۲)

(متوفی بعد از سنه ۳۴۰ ه. ق.)

ص ۹۳ (در قسمت «رامهرمز»):

و يقال إنَّ مای دها قُتل وُصلب و يُقال إنَّه مات فی محس بهرام حتف
أنفه فقطع رأسه و أظهر قتله.

(۱) از طبیبی که در سنه ۱۹۲۷ م. در لیدن صورت گرفته است نقل گردیده.

(۲) ابواسحق ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری که بکری نیز معروف است (برای

ترجمه احوال اصطخری و آثار او معجم المطبوعات، ج ۱ ص ۴۰۳-۴۰۴، دیده شود)

۱۰۳

دیوان (۱)

ابی الطیب أحمد بن الحسن المتنبی (۲)

(۳۰۳ - اواخر رمضان سنة ۳۵۴ هـ . ق .)

ص ۳۱۰ (در مدیحه کافور که بمطلع :

أعاليُ منك الشوق و الشوقُ أعليُّ و أعجبُ من ذا الهجر و الوصلُ أعجبُ

میشد و در سؤال سنة ۳۴۷ هـ . ق . گفته شده است) :

و كم لسلام اليل عندك من سدر	تَحْتَرُّ أَبَ المايوِيَّةُ تَكْدُبُ
و فك ردى الأعداء تسرى إليهم	و رارك فيه دوالدالير المحببُ
و نوم كليل العاشقين كمنته	أراقبُ فيه الشمس أبان تغربُ

(۱) از طبعی که در سنة ۱۲۷۶ هـ . ق . (۱۸۶۰ م .) باعناء بطرس البستاني در بیروت
مشرع شده است نقل گردید .

(۲) ابی الطیب أحمد بن الحسن بن عبد الصمد الجعفی الکوفی معروف
بمتنبی از شاعران بزرگ و معروف قرن چهارم هجری است و اشعار او بسیار مورد توجه بوده است
آنجا که فریبندگان و افراد سان و دانشمندان دیوان او را شرح کرده اند . وی در سنة ۳۰۳ هـ . ق .
در کوفه متولد گردیده است و در اواخر رمضان سنة ۳۵۴ هـ . ق . در مدینة منیة در کوفه در جانب
عربی - مراد بغداد - کشته شده (برای ترجمه احوال متنبی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ،
ج ۲ ص ۱۶۱۵ - ۱۶۱۷ دیده شود) .

شرح دیوان المتنبی (۱)

تألیف

واحدی (۲)

(متوفی در سنه ۴۶۸ هـ ق .)

ص ۳۸۵ (در شرح سه بیت مذکور در صفحه قبل) :

وَكَمْ لَطَامٍ اللَّيْلِ عِنْدَكَ مِنْ يَدٍ تُجَبِّرُ أَنَّ الْمَانُوِيَّةَ تَكْذِبُ
 الْمَانُوِيَّةَ أَصْحَابُ هَانِي وَهُوَ يَقُولُ بِالنُّورِ وَالظُّلْمَةِ ، يَقُولُ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي النُّورِ
 هُوَ الَّذِي يَأْتِي بِالْخَيْرِ وَالشَّرَّ كُلُّهُ فِي الظُّلْمَةِ وَرَدَّ عَلَيْهِ الْمُتَنَبِّي فِي هَذَا الْبَيْتِ فَقَالَ كَمْ نِعْمَةٌ
 لِلظُّلْمَةِ تَبَيَّنَ أَنَّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ نَسُوا الشَّرَّ إِلَيْهَا كَادُونَ لَيْسَ الْأَمْرُ عَلَى مَا قَالُوا ثُمَّ بَيَّنَّ
 تِلْكَ النِّعْمَةَ فَقَالَ :

وَقَاكَ زِدِي الْأَعْدَاءَ تَسْرِي إِلَيْهِمْ وَرَارَكَ فِيهِ دُو الدَّلَالِ الْمُحْجَبُ
 قَالَ ابْنُ جُنَى وَقَاكَ طَلَامَ اللَّيْلِ الْمَدُّ وَأَنْتَ تَسْرِي عَلَيْهِمْ وَفِيمَا بَيْنَهُمْ فَلَا يَصْرُوكُ وَرَارَكَ
 فِيهِ طَيْفٌ مِنْ تَحْتِهِ فَإِنَّ ابْنَ فُورَجَةَ الطَّيْفَ قَدِيرٌ وَرَبَّهَا وَأَيْضًا الطَّيْفُ عَمْرٍ مُحْجَبٌ وَ
 هَلَّا جَمَلٌ ذَا الْمُحْجَبِ نَفْسُ الْمُحْجُوبِ فَيَكُونُ كَقَوْلِ ابْنِ الْمُعْتَزِ :

(۱) ادعوى که در سنه ۱۸۵۸-۱۸۶۱ هـ ، تأتیه فریدررخ دیتریخی Fridericus Dieterici در برلین منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن علی بن متویه الواحدی النیسابوری از نحویان و معرّسین بزرگ دمن خود محسوب میشود (برای ترجیح احوال واحدی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ج ۲ ص ۱۹۰۰ دیده شود) .

لا تُلَقِ إِلَّا بَلِيلَ مَنْ نَوَّاسِلُهُ فَالْشَّمْسُ بِتَامَةِ وَالْبَدْرُ قَوَادِ
 ثُمَّ ذَكَرَ شَرَّ النَّوْرِ وَقَالَ :
 وَ يَوْمَ كَلِيلِ الْعَاشِقِينَ كَمَنْتُهُ أُرَاقِبُ فِيهِ الشَّمْسَ أَيَّانَ تَقْرُبُ
 يَقُولُ رَبُّ يَوْمَ طَالَ عَلَى طَوْلِ لَيْلِ الْعَاشِقِ تَسْتُرَتْ فِيهِ خَوْفٌ مِنَ الْأَعْدَاءِ عَلَى نَفْسِي
 أُرَاقِبُ غُرُوبَ الشَّمْسِ لَا أَخْرَجَ عَنِ الْكَمِينِ .

۱۰۵

الدِّيَّان (۱)

فی شرح الدیوان

تألف

أبي البقاء المصنعي (۲)

(۵۳۸ - ۶۱۶ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۱۲۷ (در شرح سه بیت سابق الذکر) .

وَكَمْ لَطْلَامِ اللَّيْلِ عِنْدَكَ مِنْ يَدٍ تُحْتَرُ أَنْ الْمَسْوُومَةَ تَكْذِبُ
 الْمَسْوُومَةُ قَوْمٌ يَسْهَوْنَ إِلَى مَا بِي وَهُوَ رَجُلٌ يَقُولُ الْحَيَّ مِنَ النَّهَارِ وَاللَّيْلِ
 وَتُحِلُّ هَذَا الْمَذْهَبَ فَرْدٌ عَلَيْهِ الْمَتْنِي فَقَالَ كَمْ بَعْدَ لِنَطْمَةِ عَمْدِي تَمَيَّنُ أَنْ هَؤُلَاءِ

(۱) ارطمی که در سنة ۱۲۸۷ هـ . و . در دیوان لاق مصر منشر شده است نقل کرده .

(۲) ابوالبقاء عبداللّٰه بن الحسين بن عبداللّٰه العکبری الضریحی النجوى الحضلی
 البغدادی ، متف محب الدین . از قبهان و اصولیان و ادیبان بزرگه زمن خود محسوب میشود
 (برای ترجمه احوال ابوالبقاء و مرابع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۲۹۴ - ۲۹۵ ،
 دیده شود) .

المدبوة الدرس سوا الى الظلمة اسر كاذبون و لس الامر على ماقلوه .
 وفك ردى الاعداء تسرى اليهم و رارك فيه ذو الدلال المحجب
 الاعراب : الصمير في فيه ليل و كذا الصمير في وقاك (المعنى) قل ابن جنى
 وقاك هلام الليل العدو سرى عليهم فلا يبصرونك و رارك فيه صيف من تحته وقال ابن فورجة
 الطيف قد يزور بهارا فيكون كقول ابن المعتز :
 لاتلق الا ليل من نواحيه والشمس تمامة و الدر قواد
 و يوم كليل العاشقين كمنته اراقب فيه الشمس اتيان تغرب
 (المعنى) يقول رب يوم عدل على كما يطول ليل العاشقين اختلفت فيه حوى
 على نفسى اراقب حين تغرب الشمس حتى اسر اليكم . كمنته اختلفت و قعدت
 بالكمين و اتيان بمعنى متى .

کتاب الأغاني (۱)

ح ۳ ص ۲۴ - ۲۵ (طبع سابق الذكر، در فرحة احوال بشار، = ح ۳ ص ۱۴۵ - ۱۴۶ طبع دارالکتب).

قال **الحافظ** . و كان **بشار** يدين « الترجمة » و يكثرُ جميع الأُمّة و يصوّب رأى أُمّيس في تقديم النار على الطيب ، و ذكر ذلك في شعره فقال :
 الأرضُ مظلمةٌ و النارُ مشرقةٌ و النارُ معبودةٌ مُدّ كانت انّارُ
 قن . و بلغه عن **أبي حذيفة واصل بن عطاء** انكارُ لقوله و حتفُ به ، فقال بهجوه :
 مالي أشيعُ غرّاً لا له عُنوٌ كمنقو الدّو ان ولى و أن مثلاً
 عُنو الرّافة مائالى و بالكم تُكفرون رجالا كفروا رجلا
 قال فلما تابع على **واصل** منه ما يشهد على الحدة خطبه **واصل** ، و كان الثّمع
 على الرّاء فكان يحسنها في كلامه ، فقال : أما لهذا الأعمى املحد . أما لهذا المشتب
 المكتى **بنابى** معاذ من يقتله ؟ أما والله لولا [أن] الفيلة سجيّة من سجد الغاية
 لدست إليه من يسمع نطنه في جوب منزله أو في حفله ، ثمّ كان لا يتولّى ذلك ألا
 عقيلي أو سدوسي

أخبرني **يحيى بن علي** قال حدّثنى **أبي عن عافية** بن **شبيب** قال حدّثنى **ابو سهيل**
 قال حدّثنى **سعيد بن سلام** قال .

كان **البصرة** ستّة من أصحاب الكلام : **عمرو بن عبيد** ، و **واصل بن عطاء** ،
 و **بشار الأعمى** ، و **صالح بن عبد القدوس** ، و **عبد الكريم بن أبي العوجاء** و رجلٌ من
الأزد . قال **ابو احمد** . يعنى **جرير بن حازم** . فكانوا يجتمعون في منزل **الأزدى** و
 يختصمون عنده . فأتى **عمرو** و **واصل** فصارا الى الاعتزال . و أتى **عبد الكريم** و
صالح فصنعا الثّوبة (۲) و أمّا **بشار** فنقى متحيرٌ مُخلطاً . و أمّا **الأزدى** فمال الى قول
السنينة ، و هو مذهب من مذهب **الهند** ، و نقى طاهره على ما كان عليه .

(۱) شماره کتاب الأغاني درجى خود ۲۴ است و معادل منقول آراء در ۱۴۷ - ۱۴۳ این کتاب
 مندرج میباشد .

(۲) چنانکه در ص ۲۸۷ این کتاب گذشت در شرح العيون ، « الثّوبة » .

قول . فكان **عبد الكريم** يفسد الأحداث ، فقال له **عمرو بن عبيد** : قد ، بمعنى أنك تخلو لحدث من أحداث فتفسده [ونستزله] وتُدبِخله في دينك ، فإن خرجت من مصرنا و إلا قمتُ فيك مقاما آتى فيه على نفسك . **بلحق بالكوفة** ، ودُلَّ عليه **محمد بن سليمان** فقتله و سلمه بها . وله بقول **بشار** :

قُلْ عبد الكريم يا ابن العو	جاءت بالسلام بالكرم موقفا
لا تصلي ولا تصوم فأرْض	ت قبض التها صوما رقيقا
لا تُدلي إذا أصت من الحم	مر عتيف ألا تكون عتيف
ليت شعري عداة حُلّيت في الحي	مد حنينا حُلّيت أم زديقا
أنت يَمُن بدور في لعنة الل	له صديق لمن ينيك الصديقا

ح ۳ ص ۶۹ | ج ۳ ص ۲۴۶ - ۲۴۸ طبع **دار الكتب** (پس از ذکر علت رجیدن **بشار** را **يعقوب بن داود** و **یر مهادی** و **هجو** و **عصب يعقوب** است **بشار** و بی اثر بودن شعر **بشار** در طلب رضای **يعقوب**) [:

ولمّا قدم **المهدي البصرة** أعطى عصايا كثيرة و وصل الثراء ، و ذلك كله على يدي **يعقوب** ، فلم يعط **بشارا** شئاً من ذلك ، فجاء **بشار** إلى حلفة **يونس** التحوي فقال هل هاهنا أحد يُختم؟ قالوا له : لا ؛ فأشأيت به خوفاً **المهدي** ، فسعى به أهل الحلقة إلى **يعقوب** ؛ فقال **يونس** (۱) **يا مهدي** : أن **بشارا** زمديق و قامت عليه البينة عندي بذلك ، و قد هجا أمر المؤمنين ، فأمر **أبن نهيك** بأخذه ، و أرف حروجهم و فخرجوا و أخرجوه **أبن نهيك** معه في رورق . فتكا كائرا **البطيحة** ذكره **المهدي** و رسل إلى **أبن نهيك** يأمره أن يصرب **بشارا** صرب التلف و يلصقه **البطيحة** ، فأمر به فأقيم على صدر التيمة و أمر **الجلادين** أن يصربوه صربا يسلعون فيه نسمه ففعلوا ذلك ، فحعل **ستر حرج** فقتل بعض من حصر أما نراه لا **محمد الله** ، فقال **بشار** آ نعمة هي فأحمد الله عليها . أما هي بنية أسرحع عليها ، فصررب سبعين سوط مات مده و ألقى في **البطيحة** . .

(۱) در ص ۶۷ از همین محد ۲ اغانی طبع سابق اندکزه (= ص ۲۴۲ ح ۳ طبع **دار الكتب**) مذکور است که این سعادت را **يعقوب بن داود** کرده .

أخبرني أحمد بن عبد الله بن عمار وحبيب بن نصر المهلبى قال حدثني عمر بن
شبة قال

أمر المهلبى عبد الجبار صاحب الربدقة فصر بشارا، فمى بقى بالبصرة
شرباً ألا بعث الله بالفرش والكسوة والهدايا ومات بالطيحة...

قال أبو زيد حدثني جماعة من أهل البصرة منهم محمد بن عوف بن بشير، و
كان تهم بذهب بشار، فقال:

أقامات بشار ألفت حنته بالطيحة في موضع يعرف بالخرارة، فحمله الماء
وأخرجته إلى دجلة البصرة فأخذ قتي به أهله فدفنوه، قال وكان كثيراً ما يشدني:

سقى حول سريري حثراً يلطمن لهما

يا قتلاً قتلته عبدة الحوراء طلباً

قل وأحرق حث حنارته فمات بها أحد آل أمة له سوداء سمى به عجماء، فأنصح،
رأيتها حلف حنارته أنصح وأستدأ.

ج ٣ ص ٧٠ - ج ٣ ص ٢٤٩-٢٥٠ طبع دار الكتب (أيضاً در ترجمه آخو. بشار).

أخبرني الحسن بن علي قال حدثنا محمد بن القاسم بن مهران قال.

أما سر المهلبى بشارا بعث إلى منزه من يفتشه، وكان تهم بالربدقة فوجد
في منزله طومار فيه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تبي أردت هجاء آل سليمان بن علي لبخلهم فذكرت فرايتهم من رسول الله
صلى الله عليه وسلم فأمسكت عنهم إحلالاً له صلى الله عليه وسلم، على آبي قدوت فهم

دينار آل سليمان و درهمهم كالبايليين حث بالعمارة

لا يصران ولا برحى أفاؤهم كما سمعت بهاروت وماروت

فدنا فرأه المهلبى مكي وبه على قتله وقال: لا جرى الله يعقوب بن داود حراً
فقه لنا هجاء لفق عندي شهردا على ألتزديق قتلته ثم بدمت حين لا يغني لندم.

أحمد بن محمد بن خلف بن المرزبان قال حدثنا عمر بن محمد بن عبد الملك
 قال حدثني محمد بن هارون قال ، لما رل المهدي البصرة كان معه حمدويه صاحب
 الزنادقة فدفع إليه بشاراً وقال أضربه ضرب الثلث ، ضربه ثلاثه عشر سوطاً ، وكان كلما
 ضربه سوطاً قال له : أو جعنتي ويلك ! فقال : يا رديق ، أنصرب ولا تقول باسم الله
 قال ويلك ، أتريدُ هو فاسمى الله عليه ، قال : ومات من ذلك الصرب .

ح ۱۱ ص ۱۷ (ارسطع سابق الذكر ، در «أخبار إبراهيم بن سيابة وبنه»)

أحمد بن علي بن صالح بن الهيثم الانباري الكاتب قال حدثني أبو هفان قال
 عمر ابن سيابة علاماً أمر د ذات يوم فأجابه ومضى به الى منزله فأكل وحسب شربان
 فقال له الغلام أنت ابن سيابة الرديق قال : نعم . قال : أحت أن تعلمني الزنادقة قال أعمل
 وكرامة كنم بطحه علي وجهه فلما تمكّن منه أدخل عليه فصاح الغلام أوه اش هذا
 وبحث عن سألني أن أعلمك الزنادقة وهذا أول باب من شرائعها

ج ۲۰ ص ۷۳ :

حاصلت يوماً ابانا لا در در ابان (۱)

الى آخر الآيات .

ج ۲۰ ص ۷۴ :

قال ابو قلابة قال المعذل في جواب ذلك (۲) .

رأيت ابانا يوم فطر مصلي	فقم فكري و استعزى الطرب
وكيف يصلي مظلم القلب ديه	على دين مان أن داك من العجب

(۱) این حدیثی را که ابو نواس در سوره ابان بن عبد الحمید گفته است هفت سال در نسخه
 مذکوره آمده است وتمامها ، بنقل از کتاب الحيوان تأليف جاحظ ، در ص ۹۴ - ۹۵ همین
 کتاب مندرج میباشد .

(۲) ابان بن عبد الحمید را در سوره معذل بن غیلان معذله ایست که در صفحه مرور
 مذکور باشد و ابو قلابه گوید که معذل در جواب آن حدیث ابان هجاء خود را گفته است

۱۰۶

کتاب صورة الأرض (۱)

تأليف

ابن حوقل (۲)

(متنوی در نیمه دوم قرن چهارم هجری)

ح ۲ ص ۲۵۶ (در شرح «خا صیات رامهرمز»):

وُقِلَّ أَنْ مَاتَ بِهَا قَتْلٌ وَ سُلِبَ وَ يُقَالُ إِنَّهُ مَاتَ فِي عَجَسِ بَهْرَامِ حَتَفَ أَمَّهُ
فَقَطَعَ رَأْسَهُ وَأَطْهَرَ قَتْلَهُ.

(۱) از ص ۲۵۶ که در سنه ۱۹۳۹ م. در لیدن منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابوالقاسم محمد بن علی نصیبی موصلی معروف بابن حوقل

۱۰۷

کتاب التَّوْحِيد^(۱)

تألیف

شیخ صدوق^(۲)

(متوفی در سنه ۳۸۱ هـ . ق .)

ص ۲۱۵ - ۲۱۶ :

قال مصنف هذا الكتاب الدليل على أن الصانع واحد لا أكثر من ذلك أنهما
أو كان^(۳) اثنين لم يحل الأمر فهم من أن يكون كذا واحد منهما قادرا على منع
صاحبه مما يريد أو غير قادر فأن كان كذلك فقد جاز عليهما المنع و من جاز عليه
ذلك فمحدث كما أن المصنوع محدث وإن لم يكن قادرا ير لزمها العجز والتقص
وهما من دلالات الحدث فصح أن القدم واحد و دليل آخر وهو أن كذا واحد منهما
لا يخلو من أن يكون قادرا على أن يكتم الآخر شئ فأن كان كذلك فآدى حذر الكتمان
عليه حادث و إن لم يكن قادرا فهو عاجز و العاجز حادث لهما بيته و هذا الكلام
بحسب به في إبطال قديمين صفة كذا واحد منهما صفة القديم الذي ننتناه فتم

(۱) ارطمی که ظاهر تاریخ و حای طبع آن ذکر شده است و بقطع کوچک + معروف بقطع هشت
صفحه ای + میباشد و از غرائب جیب منسوب که چاپ ایران است + حل گردیده .

(۲) محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی معروف بشیخ صدوق . از علماء
بزرگ شیعه است در قرن چهارم هجری (برای ترجمه احوال و آثار صدوق فهرست کشف الحجب
والاستار عن اسامی الکتب و آثار + ص ۲۰۲ + و تنقیح المقال تألیف مامقانی + ج ۲
ص ۱۵۴ - ۱۵۵ + دیده شود) .

(۳) ط ۱ و د لوکانا .

ما ذهب اليه ماسي و ابن ديسان من خرافتهما في الايمتراج و دانت به المجوس من حقاقتها في اهرمن ففاسد بما به يفسد به قدم الاحكام ولدخولهم في تلك الجملة اقتضرت على هذا الكلام فهما و لم افرّد كلا منهما بما سأل عنه منه . حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطار رسم نيسابور سنة اثنين و خمسين و ثلثمائة قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري قال سمعت الفضل بن شاذان يقول سأل رجل من الثنويّه ابا الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام و اما حاصر فقال له ابي اقول انّ صاحب العالم اثنتان فما الدليل عليّ أنّه واحد فقال قولك أنّه اثنتان دليل عليّ أنّه واحد لاّ أنّك لم تدع الثاني الا بعد اثبات الواحد فالواحد مجمع عليه و أكثر من واحد مختلف فيه (١) .

(١) ابن قسّم ، نقل از كتاب التوحيد ، رد من ٧٢ ج ٢ بحار الانوار مدرج است .

۱۰۸

الْمُسْتَجَاد^(۱)

من قَعَلَاتِ الْأَجْوَاد

تأليف

ابو علی مُحَسِّن بن علی تَنُوخِي^(۲)

(۳۲۷ یا ۳۲۹ - ۳۸۴ هـ . ق .)

ص ۴۳ :

وقال الأستاذ ابو علی لما سعى غلام خليل بالصوفية إلى الخليفة بالزندقة أمر بضرب أعناقهم ، فأما الجنيّد فأثّر تشرّف بالفقه ، و كان مفتی علی مذهب ابي ثور ، و أما الشحام و الرقام^(۳) و الثوري و جماعة فقبض علیهم وسط الطلع ضرب أعناقهم ، فتقدم الثوري فقال له السّیاف : أ تدری لماذا تتقدم ؟ قال : نعم . قال وما بعجلتك ؟ قال : أوثر أصحابی بحیاء ساعة ، فتحبّر السّیاف و سبّ الحر إلى الخليفة فردّهم إلى القاصی ليعترف حالهم . و لقی القاصی علی ابي الحسن الثوري مسائل فقهية فأجاب عن الكل ، ثم أخذ يقول : وبعد فإنّ لله عبادة إذا قاموا قاموا لله ، و إذا نطقوا نطقوا بالله ، و سرور

(۱) ارطمی که تصحیح محمد کرد علی ، در سة ۱۹۴۶ م . (۱۳۶۵ هـ . ق .) ، در دمشق ،

منتشر شده است نقل گردیده و علامتهای نسخه بدلهای آن در اینجا نیز بکار رفته

(۲) [قاسی] ابو علی محسن بن ابي القاسم علی بن محمد بن ابي الفهم داود بن

ابراهیم بن تمیم تنوخی . از ادیبان و شاعران و مؤرخان قرن چهارم هجری است (برای

ترجمة آخوای تنوخی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۶۴۳ - ۶۴۶ ،

دیده شود) .

(۳) ر : « الرقام » .

الْقَاعَ حَتَّى أَتَى الْقَاسِي ، فَأَرْسَلَ إِلَى الْحَلِيفَةِ وَقَالَ : « إِنَّكَ كَأَن هُوَ لَا زِمَادَةَ فَمَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مُسْلِمٌ ، فَأَمْرٌ بِأُطْلَاقِهِمْ فَأُطْلِقُوا .

ص ۵۳ - ۵۴ :

حَدَّثَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَمْرِو الْفَهْرِيُّ عَنْ رَجُلٍ سَمِعَهُمْ قَالَ : أَمَرَ الْمَأْمُونُ أَنْ يَحْمَلَ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ عَشْرَةُ كَانُوا قَدْ رُمُوا بِالزُّبْدَةِ عِنْدَهُ وَحُمِلُوا ، فَسَمِعَ أَحَدَ الطَّغِيلِيِّينَ يَرْتَدُّ إِذَا رَأَاهُمْ مُحْتَمِلِينَ يَسْأَلُهُمْ إِيَّاهُ التَّحَدُّ لِلْسَّيْرِ إِلَى بَغْدَادٍ ، فَقَالَ : مَا أَجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ إِلَّا لِوَلِيمَةٍ فَاسْتَدَّ مَعَهُمْ وَدَخَلَ فِي حِلَّتِهِمْ ، وَصَمَّى بِهِمُ الْمَوَكِّلُونَ إِلَى الْحَرِّ ، فَأُطْلِمُوهُمْ فِي زُورَقٍ قَدْ أُعِدَّ لَهُمْ فَقَالَ الطَّغِيلِيُّ : لَأَشْكُكُمْ بِهَا بَرَهَةً فَصَعِدَ مَعَهُمْ فِي الزُّورَقِ ، فَلَمَّا بَكَرَ تَأَسَّرَ مِنْ أَنَّ قَبْدَ الْقَوْمِ وَ قَبْدَ الطَّغِيلِيِّ مَعَهُمْ ، فَعَلِمَ أَنَّ قَدْ وَقَعَ فِي وَرِثَةِ ، وَرَامَ الْخَلَاصَ فَلَمْ يَقْدِرْ ، ثُمَّ دَفَعَ الْمَلَّاحَ وَ سَارُوا إِلَى أَنْ وَصَلُوا بِبَغْدَادٍ ، وَحُمِلُوا حَتَّى أُدْخِلُوا عَلَى الْمَأْمُونِ ، فَأَمَرَ بِصَرْبِ أَعْنَاقِهِمْ فَأَسْتَدْعَوْا بِأَسْمَائِهِمْ رَحَلًا رَحَلًا ، فَكَتَبَ مِنْ دَعَا سَأَلَهُ وَأَمَرَ بِصَرْبِ عُنُقِهِ ، حَتَّى لَمْ يَبْقَ إِلَّا الطَّغِيلِيُّ ، وَفَرَعَتِ الْعِدَّةُ ، فَقَالَ الْمَأْمُونُ لِمَوَكِّلِيهِمْ : مَا هَذَا ؟ قَالُوا : وَاللَّهِ مَا يَدْرِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عِزُّكَ وَحُدُودُكَ مَعَ الْقَوْمِ فَحَسْبُكَ . فَقَالَ الْمَأْمُونُ مَا قَصَيْتُكَ وَبَيْتُكَ ؟ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْرًا تَهْ طَلِقَ أَنْ كَانَ يَعْرِفُ مِنْ أَقْوَالِهِمْ شَيْئًا وَلَا يَعْرِفُ عِزَّكَ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنْ يُنْقَا رُبَّتُهُمْ مُحْتَمِلِينَ فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ يُدْعَوْنَ إِيَّاهُ وَلِيمَةً أَوْ دُعَاةً فَالْتَحَقْتُ بِهِمْ ، فَصَحَّحْتُ الْمَأْمُونُ ثُمَّ قَالَ : بَلَّغْ مِنْ شُؤْمِ التَّطَقُّقِ أَنَّ حَتَّى صَاحِبَهُ هَذَا الْمَحْدَرِ ، لَقَدْ سَلِمَ هَذَا الْجَاهِلُ مِنَ الْمَوْتِ ، وَلَكِنْ يُؤَدَّبُ حَتَّى يَتُوبَ (۱) .

(۱) این قصه در مروج الذهب و الانساب و شرح مقامات حریری ، در شریشی ، با عبارتهای و روایتهای مختلف ، در حای خود در همین کتاب مندرج است . و چون عبارات توخوی با آنها اختلاف دارد در اینجا نقل میشود و بعد از این در کتاب التطفیل تألیف خطیب بغدادی نیز نقل خواهد شد .

صباح اللغة^(۱)

تألف

جوهری^(۲)

(متوفی در سنه ۳۹۳ ه. ق.)

در ماده «رندق» .

الرندق من الثبوتیه وهو معرب و الجمع الرندقه و الهاء عوض من الياء المحذوفه
و أصله الرندیق و قد ترندق و الاسم الرندقه^(۳) .

(۱) از طبعی که در سنه ۱۲۷۰ ه. ق. در ایران منتشر شده است نقل گردیده.

(۲) ابونصر اسمعیل بن حماد فارابی جوهری از ادباء و مصلا و امویان برر که قرن چهارم
هجری است (برای ترجمه احوال جوهری و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات، ج ۱
ص ۷۲۴ - ۷۲۵، دیده شود) .

(۳) عبارت مربوط در «المختار من صباح اللغة» که محمد بن ابی بکر رازی، از علماء
قرن هشتم هجری، در سنه ۷۶۰ ه. ق. از تألیف آن مرأت یافته است، دو طبعی که باعث محمد
محیی الدین عبد الحمید و محمد عبد اللطیف السکی مرأت ترتیب حروف تهجی گردیده،
و در سنه ۱۹۳۴ م. در مصر منتشر شده، در ص ۲۲۰ چنین آمده است: «الرندیق»
من الثبوتیه، و هو فارسی معرب، و جمع و رندقه، و قد ترندق، و الاسم الرندقه، و در صباح اللغة،
که ترجمه ایست از صباح بهارسی، تألیف جمال الدین محمد بن عمر بن خالد قرشی، و
در سنه ۶۸۱ ه. ق. تألیف شده، چنین مشاهده: «رندیق» - «لکسر یکسی از پندمیان و هو
معرب و رندقه ح - و الهاء عوض من الياء المحذوفه و أصله الرندیق و قد ترندق و الاسم رندقه معرب
من الرند و هو کتاب لهم» (طبع هند، سنه ۱۳۰۰ ه. ق. ج ۲ ص ۱۲۹) .

الرسالة الجامعة^(۱)

لمسوية

للحكيم المجريطي^(۲)

(متوفی در سنة ۳۹۵ یا ۳۹۸ . ق .)

ج ۱ ص ۳۰ - ۳۱ :

وفدیت فی هذا الموضع بالرهن الصادق والفصیة العادلة أن معرفته هی (۳) العلم
الحق والقول الصديق وأن عدم العدد هو ليس ينطق بالثوحد والتثريب ، وینمی التعلیل
والثبته ، ویرد علی من أنکر الواحدیة وقل بالتثویة ، وذلک أن العدد متى بطل
منه الواحد قد بضمه وتعطلت (۴) آفمه ، کذلک من أنکر الواحد الحق فلاثبت له
فی حال من الاحوال ، ولا عمد من الاعمال ، ولا يكون شئاً مدکوراً ، وكان سواء هو
والعدم ، اذ كانت (۵) حقیقه الوجود هی (۶) الاشارة إلى الواحد والشیء يتلووه وكذلك
سائر الاشياء من الباطن الروحانیة والمرکبات الحسمانیة ، والدی بقول بالائین
من التثویة بالرهن (۷) الصادق والفصیة العادلة [اوحب] (۸) أن لفظة الواحد متقدمة

(۱) ارطمی که در سنة ۱۹۴۹-۱۹۵۱ م . در دو جلد ، در دمشق منتشر شده است نقل گردیده وعلام
سعة بدلهای آن نیز بکار رفته .

(۲) مسمة بن احمد بن قاسم بن عبدالله مجريطی قرطبی اندلسی ، از عشاء بردک
اندلس در قرن چهارم هجری است (برای ترجمه احوال مجريطی واطلاع از رسالة الجامعة
ورابطه آن با رسائل اخوان الصفا مقدمة کتاب مرموز ، از ص ۳ تا ص ۱۸ ، دیده شود)

(۳) در د . ق . : « هو » .

(۴) در د . ق . : « و تعطل » .

(۵) در د . ق . : « کان » .

(۶) در د . ق . : « هو » .

(۷) در د . ق . : « و البرهان » .

(۸) در د . ق . این کلمه موجود نیست و در د . : « اوجا » .

على لفظة الاثنين فصار (١) اتّبع «الواحد أليق» و متى تقدّم احدا الاثنين على صاحبه
 حذر لفظة السق و تأخر الثاني عن الكون في موضعه «لمعط» (٢) فصحّ «لث التوحيد
 و فصل الواحد» .

ج ١ ص ٧٢ :

فأن قالت التثنية (٣) أن الخير و الشرّ فعلاان متصادان غير متفقين و أن لهم
 حالين (٤) متصادين ، فليعلم هؤلاء المتحلّمون (٥) عن أساع الحق «لر هان الصادو أن
 فاعل الخير خير كلّ و [أن] (٦) فاعل الشرّ شرّ كلّ و أن من الخير يُطال الشرّ و أن
 الشرّير (٧) ربما يشتدّ صعبه [و يتوب] (٨) و يكون خيرا متناها في الخيريّة (٩) حتّى
 لا يبقى للشرّ أثر عنده المنة ، و يستقر طبعه عنه ، و أيضا هان البحر يدعو إلى النقاء ،
 و الشرّ يدعو إلى الفناء ، و لما كان البقاء من صفات الازليّ القديم (١٠) و الفناء من صفات
 العدم (١١) المتلاشي وحب أن يكون صاحب البقاء ربّ صاحب الفناء ، و متقدّم الوجود
 عليه فوحى له الوجوديّة ، و رالت التثنية و صار الثاني تابع للآو . و الواحد متقدّم
 الوجود على الثاني ، و الثاني تابع له ، فلدلّ قيل «الشرّ لا» صدر له في الابداع من
 جهة المصدع سبحانه ، و أن القضاء و القدر ليس بشرّ ، و أن المخلوق [ليس] معانا على
 فعل لشرّ .

ح ١ ص ٩٦ - ٩٧ :

فذلك قلت (١٢) أن الشرّ هو المعر و النقص عن البلوغ إلى التمام (١٣) | و
 بوجود الترقى و الحرص و ذهب المعر و البلوغ إلى التمام [(١٤) و ران الشرّ و ارتفاعه ،

(١) در ق ، « و صار » . (٢) در ٥ ، « باللفظة » .

(٣) در ق ، « أن هان التثنية فأن قايوا » (٤) در ق ، « حالين » (٥) در ٥ ،

« المتصفون » . (٦) ابن كنه در ب وجود ندارد . (٧) در ٥ ، « الشرور » (٨) در ب ق

ابن كنه وجود ندارد . (٩) در ب ، « انخير » . (١٠) در ب ، « الاوّل القديم »

(١١) در ٥ ، « المديم » . (١٢) در ٥ ، « قيل » . (١٣) در ٥ ، « و اسرع عن التمام » .

(١٤) صارت ميان دو غلاب در ب وجود ندارد .

و در تفعه اُرتفع خالقه (۱) ، علی ما رعم أهل المذهب ، التحیف [(۲) القائلون (۳)]
 بالتثویة ، و أد (۴) اُرتفع الثّر و خالقه ، فلس ألا الحیر و خالقه [سجده] (۵) فشت
 التّوحید ، و ذهب التّشیه (۶) و التّعطل و الثّرك ، و صحّ أنّ الثّر لأصله فی الإبداع
 بالرهان .

۱۱۱

تَعْيِيرُ الرُّوْبَا (۷)

(تَأْوِيلُ الرُّوْبَا - هِيَ الرُّوْبَا - مَنَامِيَّة)

تأليف

ابن سینا

(۳۷۰ - ۴۲۸ هـ ق)

(منقول از)

فهرست نسخه های مصنفات ابن سینا

تألیف

یحیی مهدوی

ص ۵۷

در فصول اوّل این رساله بحث ارقوی و حالات نفسانی شده است - در فصل هشتم
 این عبارت آمده است .

(۱) در ب ، « قَبَارِعُهُ اُرتفع خالقه » (۲) این کلمه در ب ، ق وجود ندارد . (۳) در د ،
 « اَقَائِمِی » . (۴) در ب ، « فَاذًا » . (۵) این کلمه در ب وجود ندارد . (۶) در د ، « اَتَشْبِیة » .
 (۷) برای اطلاع از خصوصیات این رساله و جابجای وجود آن فهرست نسخه های مصنفات
 ابن سینا تألیف آقای دکتر یحیی مهدوی که در سنه ۱۳۲۲ هـ ش در طهران منتشر
 شده است (مصنف شماره ۴۷ ص ۵۷ - ۵۹) دیده شود .

« السَّريانيون يسمونها الكلمة وهي التي يقلبونها بالعربية اسكينة وروح القدس و الفرس و العجم يسمونها امشاسندان و المذوتة يسمونها الأرواح الطيبة و العرب يسمونها الملائكة . . . »

۱۱۲

رسالة في لغة [ابي] علي بن سينا^(۱)

ص ۱۰ (در قسمت كتب الانبياء والنبیین) .

و اما كتب التبيين فمثل : كتاب الاستاذ الزند و البازند . لزودشت الاردسلي الاحب^(۲) و مثل كتاب الكلبيون و سفر الاسفار لابي الرقاق^(۳) التتوي ، و هي كتب بعيدة عن أن تناسب كتب العقلاء ، فضلا عن كتب بان^(۴) (۴) (۵) منها الآسياء .

(۱) این رساله چنانکه در فاضل آن ، آفای دکتر یارشاطر ، در مقدمه گوید ، « منسحبی است از کتابی بنام « لسان العرب » ، در لغت که این سينا تألیف نموده ولی تأیید و آشود آن بویق سافت . آفای دکتر یارشاطر منسحب مر بوررا تصحیح کرده است و بصیغه عکس اصل نسخه در دست طبع و نشر دادند (برای اطلاع از خصوصیات این رساله مقدمه فاضله آن رجوع شود) . در این باره آفای دکتر یارشاطر باید تشکر کنم که رساله مربوط را قبل از نشر در اختیار من گذاشتند . (۲) در اصل کلمه ای تقریباً بدین شکل است و در حاشیه نوشته شده است : « کذا ، الاردسلي الاصل ؟ » (۳) در اصل طاهرأ « الرقاق » تصویب فوق از نشر میباشد و در حاشیه نوشته شده است : « او الرقيق ؟ » (۴) در حاشیه نوشته شده است : « کذا ، جاء ؟ »

۱۱۳

کتاب الشفاء

تأليف

ابن سینا

در « الفصل الثانی من مقالة ابن التاسع من حلة المصق فی أصناف الأعراس الکلیة والمحاکیات الی الشعر » .

و أما **اليونانيون** فكانوا يقصدون أن يحقوا بالقول على فعل أو يردعوا بالقول عن فعل. و بارة كانوا يفعلون ذلك على سبيل الخطاة وتارة على سبيل الشعر. و لذلك كانت المحاكاة الشعرية عندهم مقصورة على الأفاعيل و الأحوال وعلى الذات من حيث بها تلك الأفاعيل و الأحوال و كذا فعل. إقاما قبيح و إقاما حميد و لما اعتدوا محاكاة الأفعال أتعد بعضهم إلى محاكاة تشبه الصرف لا التحسين و تقييح. و كذا تشبه و محاكاة كان معدا عندهم نحو التقييح و التحسين و الجملة المدح والذم. و كانوا يفعلون فعل المصورين، و فن المصورين يصورون الملك بصورة حسنة و يصورون الشيطان بصورة قبيحة، و كذلك من حاول من المصورين أن يصوروا الأحوال أيضا كما يصور أصحاب مابى حال العصب و لرحمة فأنهم يصورون العصب بصورة فسحة و يصورون الرحمة بصورة حسنة . . .

(۱) علامة عتق آدمی سید حسن قهی زاده حسن مصالعة « الكتاب الذهبی للمهرجان الالفی لذكری ابن سینا » در مقالة دكتر عبدالرحمن بدوی بعنوان « ابن سینا و «فن الشعر» لارسطو » (س ۱۱۱) بر حورد، كه چندی مصدی در كتاب الشفاء موجود است و مرا بدان متوجه فرمودند .

١١٤

كتاب

أصول الدين^(١)

تأليف

عبد القاهر بغدادى^(٢)

ص ٥٣ (در « المسألة الثامنة من الأصل الثماني في تحاسن الأجسام ») :
 وأما الثنوية فإن المانوية منهم رعمت أن الأجسام في الأصل نوعان قديمان و
 هما التور و الظلمة و هما متضادان في الصورة و لعدد و لكن واحد منهما حملة أندان
 مختلفة فإندان التور النار و التور و الريح و الماء و روحه المسم و أندان الظلمة الحريق
 و الظلمة و السموم و الصاب و روحها الدخان و رعموا أن أندان التور كة واحد منها
 محال للآخر و أن أندان الظلمة محال بعضها بعضا فصارت الأجسام عندهم عشرة
 اجنس بعضها من حملة [حر ح] التور و نصفها من حملة [خير خ] الظلام
 ص ٥٩ (در « المسألة الحادية عشرة من الأصل الثماني في تحقيق حدوث
 الأجسام » و الخلاف في حدوث الأجسام مع فرق ١)
 و الخلاف الثالث مع الثنوية في قولهم يقدم التور و الظلمة .

(١) ابن كتاب در سنة ١٢٤٦ هـ و . ١٩٢٨ م (در استنبول بضع رسیده است

(٢) مؤلف كتاب الفرق بين الفرق اسم كه درس ١٨٥ این كتاب ذكر او گشت .

شرح أبو اسحق نصیبی معتزلی^(۱)

بر نقضی که ابو علی ابن الخلال

بر کتاب رازی نوشته است

نسخه کتابخانه بریتیش میوزیوم :

در کتبخانه بریتیش میوزیوم نسخه ای خطی عربی هست شماره و شان OR 8613 که هنوز فهرست شده است. از ابتدا و انتهای نسخه اورای ناقص است و بنابراین مؤلف را بطور قطع نمی توان دانست. از مندرجات آن برمی آید که تألیف يك نفر از معتزلیان قرن چهارم یا پنجم هجری است در شرح کتاب يك معتزلی دیگر که رد کرده بوده است کتاب العلم الالهی (یا کتاب الالهیات یا کتاب البلاغ که همان يك کتاب گویا باین سه اسم مختلف خوانده شده است) ابوبکر محمد بن زکریای رازی را. حدس شده ایست که این نسخه مورد بحث نسخه ناقصی است از شرح ابو اسحق النصیبی المعتزلی بر نقضی که ابو علی ابن الخلال بر کتاب رازی نوشته بوده است (رجوع شود به باب ذکر المعتزله من کتاب المنیة والامل چاپ حیدرآباد ص ۶۸ و کتاب الجماهریرونی چاپ حیدرآباد ص ۱۶۸ و الفصل ابن حزم ح ۱ ص ۹۰ و ۱۸ و زاد المسافرین ناصر خسرو چاپ برلن ص ۵۲ و ۱۰۳). در این نسخه ذکر مانی تا آنجا که شده در مراجعه اجمالی بآن برخوردیم يك بار آمده است. ازین قرار.

(۱) مطالب مقوله از این کتاب را دانشمند محقق آیدی مجتبی مینوی در اختیار من گذاشتند و درباره کتاب مذکور و مؤلف آن یادداشتی نوشتند که عین آن مل از مصاب مر بوررج می نمود.

إنَّ محمد بن زكرياء الرازي ذكر فقال لا يمتنع أن يكون في الناس من يقف على
 خواص الأشياء وطبيعتها لأنَّ كلَّ شيء يختصَّ بخاصيَّةٍ وطبيعةٍ فهو موسى عليه السَّلام
 لا يمتنع أن يكون قد وقف على مثل ما يختصُّ بمثل تلك الخاصيَّة من الأجسام فلذلك
 تأتي على يده ما لم يأت على يد غيره من انقلاب العصا حيَّةً : : و ذكر ما في أيضا في
 كتب سفر الاسراء شيها قدح بها في معجرات موسى عليه السَّلام فلو أُورِد ما هذا
 سبيله من القبهات على معجرات موسى عليه السَّلام لاندحبت من التصو والتأمل . . .

۱۱۶

طَوْقُ الْعِمَامَةِ (۱)

فِي الْأَلْفَةِ وَالْأَلْفِ

تَلِيفُ

أَبُو مُعَمَّدٍ عَلِيِّ بْنِ خَزَمٍ أَنْدَلُسِيٍّ (۲)

ص ۲۴-۲۵ :

و بعد اوصول المعرفة إليها (۳) نمايشا كلها و يوافقها و مقابلة الطوائع التي حسب
مقا شمهها من طبائع المحبوب و حسنة يتصل اتصالا صحيحا بلا مابغ و أقاما يقع من
أول وهلة بعض اعراض الاستحسان الحدي و استصراف المصرا الذي لا يجد و الا اوان
و هذا سر الشهوة و معها على الحفصة فأبدا فصلت الشهوة و تجاوزت هذا الحد و وافقت
العصر اتصال نفسي مشترك فيه الطوائع مع النفس تُسَمَّى عشقا و من هذا دخل الغلط
على من يرغم أنه يحب أُنثى و بعشق شخصين متعايرين فأبدا هذا من جهد الشهوة
التي ذكرنا آناها و هي على المجاز تُسَمَّى محبة لاعدى التحقيق و اقا بس المحبة و ما
في السيل به فصل يصرفه من أسباب ديه و ديه فكيف بالاشتغال بحت ثان و في
ذلك أقول :

(۱) از طبعی که باعنه پتروف D. K. Pétrof در سنة ۱۹۹۴ م در لیدن منتشر شده است
نقل گردیده .

(۲) من مزلاب الفصل فی الملل و الاهواء و النحل است که در ص ۲۲۶ این کتاب ذکر
او گذشته .

(۳) ای « إلى النفس »

کذب المتعنى هوى أثبت حتماً بحش ما فى الأصول أكذب مائى (۱)
 ليس فى القلب موضعٌ لحبيسٍ ————— من ولا أحدثُ الأمورِ يثنى
 فكما العقلُ واحدٌ ليس يبرى خالقاً غيرَ واحدٍ رحل
 فكذا القلبُ واحدٌ ليس يقوى غيرَ فردٍ مباعدٍ أو مُدان
 هو فى شَرِّ عَمَلِ المودةِ ذر شَكٍّ ————— كبر بعيدٌ من سَحَةِ الايمان
 وهكذا الذينُ واحدٌ مستقيمٌ وكفورٌ من عقدهِ ديشان

۱۱۷

کتابُ الْمُعْتَصِصِ (۲)

تأليف

ابن سیده (۳)

(متوفى در سنة ۴۵۸ هـ . ق .)

ح ۱۴ ص ۴۳

و الرديق فارسى معرب كان أصله عندهم رند كراى يقولون سقاء
 الدهر .

(۱) ناشر کتاب در حاشیه متذکر شده است که **سوکهورگرنژ** (M. Snouck Hurgronje) این کلمه را «أکذیب» خوانده است .

(۲) این کتاب از سنة ۱۳۱۶ هـ . ق . تا سنة ۱۳۲۱ هـ . ق . در ۱۲ جلد ، در عصر منتشر شده است .

(۳) **ابوالحسن علی بن اسمعیل اندلسی** معروف بابن سیده از جوین و عویان بزرگ قرن پنجم هجرى است (برای ترجمه احوال ابن سیده و مراد آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۱۲۴ - ۱۲۵ دیده شود) .

۱۱۸

التاریخ النسطوری^(۱)

(مجهول المؤلف)

ص ۱۵ - ۱۸ (شماره مسلسل صفحات مجموعه ۲۲۵ - ۲۲۸) :

خبر مائی و شرح آمره .

اول آمره . آن آبه کان اسمه فسق^(۲) و آمه اسمها فوشیت^(۳) و سمیاه لآ ولد قوریقوس . فلما صار له سبع سنین خرج فی السبی فأتاعته امرأة بعض العرب یقل لها سوسبه^(۴) . و کان روحها قد تحرح فی علوم اهل مصر و یری رأی فیثاغوروس . وله تلمیذ یقال له یوذوروس . فتوفی روح المرأة و تروحت تلمیذه . فحملها و القی

(۱) کتابی است که طاهر آتا کنون اسم اصلی آن معلوم نشده و از اسم مؤلف آن نیز اطلاعی بدست نیامده و مدین قرن دوم و اوائل قرن سوم سردهم مسیحی تألیف شده است . ناشر آن . آدرشوک ادی شیر Mgr Addaï Scher ، آدرشوک سترت Séert (در کردستان) . عنوان « Histoire Nestorienne » را بر آن گذاشته است و در اینجا عنوان یون ، که ترجمه عنوان قرار دادی ناشر میباشد ، انتخاب گردیده . این کتاب ، با ترجمه فرانسه ، ضمن مجموعه Patrologia Orientalis در پاریس ، در سال ۱۹۰۷ م . منتشر شده است [برای اطلاع از خصوصیات این کتاب بمقدمه ناشر آن ، ص ۵ - ۸ (شماره مسلسل صفحات مجموعه ۲۱۵ - ۲۱۸) رجوع شود] .
(۲) ناشر در حاشیه چنین تذکر داده است ، که اسمی الاصل و نه هدا الا اسم بی کتاب اسکولینون تألیف نادروروس بر کونی ، « فطیق » . و در حاشیه ۲ ص ۱۵ (در حواشی ترجمه فرانسه) گوید .

Ensyriaque et syriaque Cf Pognoy, Inscriptions mandaites . fasc II, Paris, 1899, p. 125 et Michel, Chronique, I, p. 117.

Ms (۳) « فوشیت » . و ناشر در حاشیه ۲ ص ۱۵ (در حواشی ترجمه فرانسه) گوید :

Ensyriaque (نسطوری)، Michel, Ibidem

(۴) ناشر در حاشیه ۴ ص ۱۵ (در حواشی ترجمه فرانسه) گوید :

Ensyriaque c'est sans doute le nom du mari « Scythianus » quia été attribué par erreur à la femme. Cf Michel, Ibid , p 198, note 5.

السی استعته وأحتال حتى يتخلص الى نابل وقرى بلفرس ثم مولود من العذراء و
أنه رأى (۱) بين الحال ووضع أربعة كتب سماها بأسماء، أحدها المملو السرائر
والثاني الانجيل الصحيح، والثالث معدن الكنوز، والرابع راس (۲) الجدل والمغالبة.
ولم يزل يطفئ الناس سحره، وكان ذلك في ملك فيليقوس ملك الروم وملك سابور بن
اردشير، وعلم الناس القول بلاهين (۳) مخلوقين والاقرار صاعين خبير وشرير،
فابختر هو الصالح الشر، والشرير هو الطالح الطلمي، وجمع مالا حليلا ومصى الى سحر
النار، فحدث زوجه سوسبه كنه وماله ومار الروح الأول وهويت ماني وكان حس
الوجه، فأمكنه من جمع ذلك ومن الكتب واتحدته بنفسه روحا ثالثا فتخرج تلك
الكتب وتعلم وكان زوجها التميميد قد ألقه بكفره، وأنفقت هي عليه مالا كثيرا حتى
مهرته، وأمر في طلب العلوم، وتوفيت سوسبه من قبل أن تبلغ مراده منه، فحمل
المال وكتب وقصد السوس (۴) بلدته التي بها مولده، وسمى نفسه ماني، وأدعى وضع
تلك الكتب وأظهر التصاريف، فصير أسقف الأهواز قتيبا وصار بها معلما ومعتبرا
للكتب، وكان يجادل الوثنيين واليهود والمجوس وجمع من خالف التصاريف، ثم ادعى
هذا المافق أنه الفارقليب، وراى في بحسه علوم البحر، وأتحد لنفسه اثني عشر
تميدا على مثال تلاميذ المسيح، وأعطى بعض الأجداد وقامتها وأدعى أن النار والماء
والشجر لها أرواح فمن قلع شجرة أو أطمى درأ أو أراق ماء فقد قتل بها، وأن
الشمس والقمر مر كيان يحملان النفس الى ناحية سالحة وأنشدع أشياء فيسجة لم
تذكر لقصتها.

(۱) مترجم وناشر در حاشية ۵ ص ۱۵ (در حواشی ترجمه فرانسه) گوید: (بجای دای) «دای»

و یا «ترابی» خوانده شود

(۲) ناشر در حاشية ۳ ص ۱۵ (در حواشی متن عربی) گوید:

رووس؟ من قلدوروس بر کونی یستی کتابه هذا؟

(۳) ظ: «یار تهین»

(۴) ناشر در حاشية ۱ ص ۱۶ (در حواشی ترجمه فرانسه) گوید:

و سُمِّيَ بِمَنْ تَلَامِيذُهُ **توما** و **أدى** و **رُوحه** **أدى** **إلى اليمن** (١) ليُكفِّرَ النَّاسَ بِخُرَافَاتِهِ . و رُوحَهُ بِالْمُسَمَّى **توما** **إلى الهند** وبقِيَ عِنْدَهُ رَجُلٌ مِنْ تَلَامِيذِهِ أَسْمُهُ **هاري** و أَقَامَ مَعَهُ **سالموس** فَرَحَّحَ الَّذِينَ أَفْذَرَهُ **إلى اليمن** و **الهند** و عُلَمَاءُ آتَتْهُ لَمْ يَفْتَرِّ أَحَدٌ يَقُولُ لَهَا وَلَا قِلُوا خَطِيئَتَهُمَا فَغَضِبَ لِذَلِكَ وَتَدَاخَلَهُ الْعَبِيدُ فَتَرَكَ النَّصْرَانِيَّةَ الَّتِي كَانَ يَطْهَرُهَا نِفَاقًا وَاسْتَدَعَ الدَّعِ الْمَطْعَةَ وَحَفِظَهُ أَذْعَى أَنَّهُ **القارقليط** **أدى** و **عبد المسيح** تَلَامِيذُهُ بِأَرْسَالِهِ إِلَيْهِمْ . وَحَرَّجَ مَعَ تَلَامِيذِهِ وَجَعَلَ يَصُوفُ الْبِلَادَ وَ يَقُولُ : **أَنَّ أَدَى** كَانَ يَقُولُهُ **أَوَّلًا** **أَنَّ اللَّهَ** يَعْرِفُ شَيْئًا أَقِيمَ و **أَنَّ أَدَى** كَانَ يُشْرِبُهُ لَمْ يَرَلْ عَنْهُ وَآتَتْهُ كَوْتَانِ أَحَدُهُمَا **اللَّهُ** يَنْبُوعُ الْحَيَرِ وَمَعْدَنُ لُتُورٍ وَالصَّلَاحِ وَ الْإِصْلَاحِ وَالْأَحْرَاءُ الْهَيُوسِي مَكُونُ الشَّرِّ وَمَعْدَنُ الْجَهْلِ وَ الظُّلْمَةِ وَ الطَّلَاحِ . وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ دَاهِبٌ عَلَوْا بِالْإِهَادِ وَ الشَّرِّيرِ لَمْ يَرَلْ دَاهِبًا إِلَى أَسْفَلٍ بِالْإِهَادِ . وَ آتَاهُمَا مِنَ الْوَسْطِ مَتْنَاهِيَانِ وَ هُمَا جِسْمَانِ وَنَّ مَكُونُ الشَّرِّ أَصْطَرَبَ فِي بَعْضِ الْإِحْيَائِينَ وَهَاجَ أَوْلَادُهُ بَعْضٌ عَلَى بَعْضٍ وَ هُمُ الشَّيَاطِينُ وَ الْعَمَدِيَّتُ وَ النَّارُ وَ الْمَاءُ . فَلَمْ يَرَلْ بِحَادِثٍ بَعْضُهُمْ بِعَصَا حَتَّى وَصَلُوا إِلَى بِلَدِهِ الصَّالِحِ . فَلَمَحُوا بَوْرَهُ فَحَسَدُوهُ وَقَالُوا فَإِنَّهُ (٢) قَدْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامًا أَكَلْنَاهُ أَوْ شَرَبْنَا شَرِبْنَاهُ . وَ عَرَّهُوا عَلَى ذَلِكَ . فَلَمَّا رَأَى الْآلَةَ وَهُوَ الصَّالِحُ ذَلِكَ أَقْطَعَ صَدْبًا مِنْهُ فَتَقَامَ إِلَيْهِمْ . فَأَسْكَتَ الْكُورَ لِلشَّرِّيرِ بِسَبِّ الْآلَةِ فَأَحْتَلَطَ بِهِ وَأَمْتَرَجَ فَكَانَ مِنْ أَمْتَرَاخِهِ بِهِ هَذَا الْعَالَمُ . وَ أَحْرَاءُ اللَّهِ مَحْبُوسَةٌ فِي أَحْرَاءِ الشَّرِّيرِ وَ أَنَّ اللَّهَ سَيَسْتَرْجِعُ نَفْسِيهِ لَدَى صَارَ إِلَى الشَّرِّيرِ وَ صَمَّهَ إِلَى كُوبِهِ قَلِيلًا قَلِيلًا وَ يَتَوَاق (٣) مِنَ الشَّرِّيرِ يَفْذَرُ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَى مَعَاوَدَةِ مُحَدِّثَتِهِ نَاسَةً وَ كَانَ هَذَا الدَّعِ الْطَّاعِي الْكَافِرَ لِعَمَلِهِ لَمْ يَأْتِرْ عَلَيْهِ يَحْجِدُ الْقِيَامَةَ وَيَقُولُ **إِنَّ الْمَسِيحَ** هُوَ مَنْ ذَلِكَ الْآلَةَ الصَّالِحِ وَ أَنَّهُ هُوَ رَسُولُهُ إِلَى الْأَحْرَاءِ الَّتِي صَارَتْ مِنْ كُوبِهِ إِلَى الشَّرِّيرِ لِيُبْشِرَهَا تَهَا تَنْحَلِّصَ مِنْ حَسَنِ الشَّرِّيرِ وَتَصِيرَ إِلَيْهِ وَيَقُولُ **أَنَّ** الْآلَةَ رَوَاحُ تَنْدَسُجُ . وَ أَذْعَى أَنَّهُ رَسُولُ **المسيح** وَ أَنَّهُ مِنْ دَاتِ نَفْسِهِ فَلَمَّا أَطْفَى النَّاسَ وَفَشَا أَمْرُهُ وَ كَفَرَهُ

(١) مَاشِر دَر حَاشِيَةِ ١ ص ١٧ (دَر حَوَاشِي رَحْمَةِ فَرَاخِ) كُوبِهِ :

Dans le tome Michel, ibid., p. 117.

(٢) ط . ١٠ : صَاتِيهِ .

(٣) مَاشِر دَر حَاشِيَةِ ١ ص ١٨ (دَر حَوَاشِي مِنْ عَرَبِي) كُوبِهِ : « يَتَوَرَّع ؟ أَوْ بِهَوَلِي » .

قتله **سابور** وصلبه على باب **السوس** (١) فلعننه الله ولفاء ما يستحق

ص ٢٦-٢٧ [شماره مسلسل صفحات مجموعه ٢٣٦-٢٣٧] (در «ذكر الملافة» عنى العلماء) :

كان فى أيام **شجلوفاو فافا** الحائلق بالشرق **استفانوس** فطرك **سومية**، من العلماء الأفاضل و مازال جمعهم يقاومون أصحاب مذاهب **سيمون** و **مريقون** و **مانى** .

ص ٢٧-٢٨ [شماره مسلسل صفحات مجموعه ٢٣٧-٢٣٨] . (در «ذكر ملك بهرام ابن وهاران» (٢) بن سابور) .

لما ملك هذا الرجل على **الفرس** فى سنة تسعين و خمسمائة لتدريج **الاسكندر** أحس إلى الدس . فصر به الجند و قصد فى أول مملكته **الاهواز** و بحث عن اعتقاد التصارى كما فعل جدّه **سابور** . و كان يعرف طرف منه لآله تربي فى **كرخ جدان** على ما قال **ميبلاس الرانى** و نعلم شيئاً من لغة السريانية . فحضر جماعة من الآباء و سألهم (٣) و شرحوا له المذاهب فقال لهم آتى أراكم تعظمون هذا الواحد الذى تعترفون به و ترفعونه جداً . لكن قد جهلتم بمنعكم إلا إلهة الرومية و التحود لها . ثم تغيرت بته عما كان عليه . و وجد الماثوثة يدعون انهم صارى و يترتبون رتتهم و يكرهون التروبيج و التناسد و كدبت الحائلق و الاساقفة بهذه الصورة . وطن ، بفساد بته ، أن الاعتقاد من متفقان . فمرو بقتل الماثوثة و هدم معهم . فتعدى **المجوس** إلى التصارى بغير تمييز و قتل **قنديرا** الرومية زوجته لا اعتقادها التصاريتيه . و قتل ذا الطوبى **قاريا** ابن **حنيا** و تسلط **المجوس** على التصارى . و لحق **فافا** أدية عظيمة و مكلله شديدة . فتسلط التصارى إلى **بهرام** الملك متحري عليهم فأحت أن يعرف الفرق بينهم و

(١) ناشر در حاشية ١ ص ١٨ (در حاشی ترجمه فراسه) گوید:

A la porte de **جده** **Pognon** loc. cit, p. 126.

(٢) در حاشیه ، « ورهاران »

(٣) در حاشیه ، « سبهم » .

وبين المانوية وسألهم عن التسبب في امتناع الجائليق والأساففة عن التزويج و إقامة التسلسل في العالم. و قال إن كان هذا نجسا محرّماً عندهم فقد أستحقوا القتل لقصد هم إخراج الذئب . و أن كان حلالا حسنا فلم يمنع رؤساءهم منه ويكرهونه . فأجاب النصارى أن المانوية يعتقدون آلهين قديمين وأن الأرض ذات حياة ولها روح والأعصر تنقل من جسم إلى آخر . ويرون أن التزويج نجس . والنصارى فنعترفون بالأله (١) واحد خالق الكل قدّم لهم برل . ويرون التزويج يستحسنونه . وقد أمروا به في كتابهم . و إنما امتنع منه رؤساءهم لئلا يشغلهم عما تصواله من التطر في أمور الرعيّة و ملازمة الصلاة والدعاء للعالم وأهله والمملك والمملكة . و تمّ يثريّا (٢) المانوية نرى النصارى ليستتر أمرهم . فاستحسن الملك ما قالوه و امر بالكف عنهم . و زال عمّا كان عليه و مات

(١) ط « يا آله »

(٢) ط « يثريّا » .

و حکایات اطفالیین و اخبارهم و وادیر کلامهم و اشعارهم

تألف

خطیب بغدادی (۲)

(۳۹۲ - ۴۶۳ هـ . ق .)

ص ۴۱ - ۴۲

حدثني محمد بن علي بن عبد الله الصوري عن عبد الرحمن بن عمر التجيبي
عن مصران بن هريرة احمد بن عبد الله بن الحسن بن ابي العصام العدوي عن ابي العباس
عيسى بن عبد الرحيم حدثني علي بن محمد هو أن حيون حدثني محمد بن احمد
الكوفي حدثني الحسين بن عبد الرحمن الجلي عن ابيه قال أمر المأمون أن يحمل
اليه عشرة من الرادقة سموا به من أهل البصرة فجمعوا وأصروهم طفيلي فقال ما أجمع
هؤلاء إلا لصبيح فأسل فدحد وسطهم و عصي بهم الموكلون حتى أتهو بهم لي
زورق قد عدلهم فدحملوا الزورق فقال اطفيلي هي برهة فدحل معهم الزورق فلم يك
تسرع أن قبد الفوه و قيّد معهم اطفيلي فقال طفيلي بلغ تطفيلي إلى انقود،
ثم سر بهم إلى بغداد فدحملوا علي المأمون فجعل يدعو أسماءهم رحلا رحلا فأمر

(۱) از طبعی که در سنة ۱۳۴۶ هـ . ق . در دمشق منشر شده است نقل گردیده .

(۲) ابوبکر احمد بن علي بن ثابت بن احمد بن مهدی معروف بخطیب بغدادی . وی در
رود سجسته ۲۴ حادی الآخرة سنة ۳۹۲ هـ . ق . در بغداد متولد گردیده است و در پیش از طهر
دوسه هجری دی حجة سنة ۴۶۳ هـ . ق . در سن جا وفات کرده و در روز سه شنبه در باب حرب
یهودی مشرق حافی مدفون گردیده .

بصرف رفاههم حتی وصل اسی الطافلیّ رقد استوفی عدّه القوم فقل للمو کلیل بهم هذا ،
 فقلوا والله ما ندري غير ان وحدده مع القوم فيجئ منه . فقل **الأمون** ما قُصّنتك وملك ،
 فقل يا أمیر المؤمنین امرأته صلو ان كان يعرف من أقوالهم شئ ولا يعرف الا الله
 و **محمدًا** النبی صلی الله علیه وسلم و انما ان رحل رأتهم مجتمعین فقصنت صنیعاً یعدون
 اليه فصاحت **الأمون** وفار یؤدب . وکان **ابراہیم بن المہدی** قائم عی رأس **الأمون**
 فقال یا أمیر المؤمنین هب لی آدبه . .

۱۲۰

نار یخ بغداد (۱)

تألیف

أبي نکر أحمد بن علی الحطیب

ج ۷ ص ۱۱۲ (در ترجمه احوال بشار بن برد)

وکان **المہدی** أمیر المؤمنین اتهمه بالزندقه فقتله علیها

ج ۸ ص ۱۴۹ (در ترجمه احوال حماد عجرد) :

وکان خبیثاً صاحب طریف و دهم **الولید بن یزید** ، و دخی **بشار بن برد** - و

هو فحل الشعراء المحمديں - فانصف منه ، وکان **بشار** یصح منه ، و قدم بغداد فی
ایام المہدی .

قرأت علی **الحسین بن علی الجوهري** عن **محمد بن عمران المرزبانی** قال

وحدثني **محمد بن القاسم بن مہرويه** حدثني **أحمد بن اسمعيل** **اليزيدي** حدثني

علي بن الجعد قال . قدم عليّ في أيام **المہدی** هؤلاء القوم . **حماد عجرد** و **مطيع**

ابن اياس الكنانی و **يحيى بن زياد** ، فرأوا بالقرب ممّا كانوا لا يلاقون حسّاً و محبة

(۱) این کتاب در سنة ۱۲۴۹ ق . ه . (۱۹۳۱ م .) در ۱۴ جلد ، در مصر منتشر شده است .

وقال **المرزباني** أخبرني **علي بن أبي عبد الله الفارسي** أخبرني **بني** حدثني **الغري**
حدثني **عمر بن شبة** قال كان **مطيع بن أبياس** و**حماد عجرد** و**يحيى بن حصين**
و **يحيى بن زياد** يقولون بالزبدقة

ج ٩ ص ٣٠٣ - ٣٠٤ .

صالح بن عبد القدوس ، أبو الفضل البصري مولى **الاسد ، أحمد الشعراء .**
أثمه المهدي أمر المؤمنين بالزبدقة ، وأمر بحمله له ، وأحصره بن يديه ، فلما حاطه
أعجب بفرارة أدبه وعلمه وبراعته وحسن بابه وكثرة حكمته ، فأمر بتخليه سبيله ،
فلما ولي رده وقال له : أأنت القائل ؟

و الشيخ لا يترك أخلاقه حتى يوارى في نري رقبه
إذا أروعى عاد إلى جهله كذي الصني عاد إلى فكته

قال **بلي** بأمر المؤمنين ، فان ، فأت لا تترك أخلاقك وبعر بحكم فيك بحكمك
في نفسك ، ثم أمر به فقتل وُصِّل على الحسر ، وُقِل أن **المهدي** بلغ عنه آيات
يعرض فيها بالنبي صلى الله عليه وسلم فأحصره **المهدي** وقال له : أنت القائل هذه الآيات ؟
قل لا والله ، أمير المؤمنين ، والله ما أشركت بالله طرفة عين ، وأثق بالله ولا سفاك دمي
على الشبهة ، وقد قل النبي صلى الله عليه وسلم : « ادروا الحدود بالشبهات » وحمل
تدلو عليه القرآن حتى رُق له وأمر سجنه فلما ولي قل أشدني فصدت السيئة فأشده
حتى بلغ الميت أوله :

« و الشيخ لا يترك أخلاقه »

وأمر به حينئذ فقتل ، ويقال أنه كان مشهوراً بالزبدقة وله مع **أبي الهذيل**
العلاف مصاحرات

ج ١٤ ص ١٠٦ - ١٠٧

يحيى بن زياد الحارثي وهو **يحيى بن زياد بن عبيد الله بن عبد الله . . .**
و كانت عمته **رباطة بنت عبيد الله** وروحه **محمد بن علي بن عبد الله بن العباس** فولدت له
السفاح ، يحيى بن زياد بن حن **أبي العباس السفاح** ، وهو من أهل الكوفة ، وكان

شعرا ادسا محدث سب الی الردفہ ، وکان صدیق ایاس بن مطیع (۱) وحماد عجرد ،
وواله بن الحباب ، و غیر ہم من طر فہ الکوفیین ، ولہ فی السفاح مدائح ، و فی المہدی
ایضا

۱۲۱

کتاب الارشاد (۲)

الی فواطع الأدب فی أصول الاعتقاد

تألیف

امام الحرمین الجوینی - (۳)

(۴۱۹ - ۴۷۸ هـ . ق)

ص ۲۷۴ : (در فصل « القول فی الآلام و أحكامها »)

فاما الثنونة القائلون بان ثبت مدبرین فقد قالوا : الآلام صدم فیح بعینه
علی ای وجه قدر ، والآلام بحملتها صادرة (۴) عندهم من اهرمن دون یزدان

(۱) ط . . . مطیع بن ایاس .

(۲) از طبعی کہ باعثہ د کثر محمد یوسف موسی و علی عبدالمنعم عبدالحمید درسنہ
۱۳۶۹ هـ . ق . (۱۹۵۰ م) در مصر منتشر شدہ است نقل گردیدہ و علامتہای نسخہ بدایہای
طبع مربوط نیز بکار رفتہ .

(۳) ابوالمعالی عبدالملک بن عبداللہ بن یوسف بن محمد بن حیویہ ، معروف بامام
الحرمین جوینی ، از دانشمندان سار بررک من ہجری است و اردو انعم اصحاب
شافعی ، از متأخران کہتہ اند . امام الحرمین درمحدث سنہ ۴۱۹ هـ . ق . فوت گردیدہ اس
و در ۲۵ ربیع الآخر سنہ ۴۷۸ هـ . ق . وفات کردہ (برای ترجمہ آحوال امام الحرمین و مراجعہ
آن و آثار او سندۃ کتاب الارشاد ، طبع سابق الذکر ، رجوع شود) .

(۴) ل ، بادرة ، و تصحیح منی لرح و م است .

فصل

[في الأعراض]

وَمَا التَّوْبَةُ ، فَمَا قُلُوبُهُ مِنْ كَوْنِ الْأَلَمِ طَلَمَ قَبِيحًا لَمِينَهُ ، دَاطِلَ لَاحِظًا مَصْلَاهُ .
 فَإِنَّا نَعْلَمُ أَنَّ الْمَرِيضَ إِذَا شَرِبَ دَوَاءً بِشِيْعًا كَرِيهَ الْمَشْرَبِ ، وَقَسَدَ مَذَلَّتْ دَرَجَةُ الْأَمْرَاضِ
 عَنْ نَفْسِهِ ، فَلَا يَعُدُّ ذَلِكَ فِي عَادَاتِ الْعُقُلَاءِ قَبِيحًا بَدَلًا مَنْزِلَةً مَا تَوَجَّرَحَ السَّلِيمُ نَفْسَهُ مِنْ
 عِيَرٍ عَرَصَ صَحِيحٍ فِي حَلَبٍ نَحْبٍ أَوْ دَفَعَ عَرَّ وَمَنْ أَنْكَرَ ذَلِكَ أَتَسَبَّ أَيْ حُجَّةَ الصَّرُورَةِ .
 ثُمَّ يَفْلُحُ لِهَؤُلَاءِ الْخَيْرِ وَالْمِيلِ إِلَيْهِ مَدْعُوًّا بِهِ أَمْ لَا ؟ فَأَنْ أُنْكَرُوا كَوْنَهُ مَدْعُوًّا إِلَيْهِ ، تَرَكَوْا
 مَدْعُوَّهُمْ ، مِنْ حَتَّى الْعَمَلُ عَلَى الْحَيَاتِ ، وَتَحْذِيرُهُ مِنَ السَّيِّئَاتِ . وَإِنْ قُلُوا الْحَيَرُ مَحْشُوثٌ
 عَلَيْهِ ، قِيلَ لَهُمْ . هَلْ عَلَى مَنْ يَحْبِدُ عَنْهُ مَلَامٌ وَآلَاءٌ عَلَى حُكْمِ الْعَقْلِ أَمْ لَا ؟ فَأَنْ قُلُوا
 لَا يُلْزَمُ (١) شَرِبَ عَقَابًا ، فَقَدْ جَرَوْا عَلَى مَلَأَسَةِ الشَّرِّ وَمَحْصَةِ الْخَيْرِ ، وَتَقَرَّبُوا أَنْ لَا يَلَامَ
 مُدَى ، وَلَا يَخْصُ بِحَسَنِ النَّدَاءِ عَلَيْهِ وَكَذَلِكَ سَطَلُ (٢) مَدَسْتَرُوحُونَ إِلَيْهِ مِنْ تَحْسِينِ
 الْعُقُولِ وَتَقْصِيحِهَا ، وَأَنْ قُلُوا - لَوْ أَنَّ الْمَسِيَّ رَأَيْلَامَهُ ، وَتَعَرَّضَهُ لِلْعَمُومِ وَالْهَمُومِ حَسَنٌ ،
 فَقَدْ نَقَضُوا قَوْلَهُمْ بَأَنَّ الْأَلَمَ يَقْبَحُ لِنَفْسِهِ (٣) .

(١) ح و م : « لَا يُلْزَمُ »

(٢) م : « مَدَسْتَرُوحٌ » .

(٣) م : « لَمِينَهُ » .

۱۲۴

مُحَاضِرَاتُ الْأَدْبَاءِ

و مُحَاوَرَاتُ الشُّعْرَاءِ وَ الْبُلَغَاءِ (۱)

تأليف

راغب (۲)

(متوفى در سنة ۵۵۰۲ . ق .)

ج ۲ ص ۱۸۲ (در « و مآء حاء فی مذاہب المختلفة ») .
وقالت الثنونة بالنور والظلمة وإنَّ للثور خمسة أجناس : الصبي والتسيم والماء
والدر والروح (۳) . والظلمة خمسة أشياء : الدخان والحريق والظلمة والسموم والضباب
وخالط الدخان التسمم وخالط الحريق الدر وخالط الثور الظلمة وخالط الريح السموم
وخالط الضباب الماء . فما كان محموداً منها فمن الثور أو مدموماً فمن الظلمة . ورعوا
أن هذه الأجناس من الظلمة لما خالطت أحسن النور عند الثور فبني فيها عشر سموات
وثمان أرضين وعهد إلى أكبر الشياطين فشدَّهم في السموات وكس العقارب تحت الأرض
و و كد ملكاً يدارة السموات ليشدَّ ماضيها فيمنعها من الصعود إلى الثور و و كد ملكاً
يحمل السموات و آخر يحمل الأرض و و كد الحوَّ يسفل الأرض إلى أعلى السموات .

ج ۲ ص ۱۸۳-۱۸۴ .

(ذمَّ المبتدع بالميل إلى الرندقة و التمجُّس) . شاعر :

ليس برنديق ولكنَّا أراد أن يوهم بالظفر (۴)

(۱) ادعوى كه در سنة ۱۳۲۶ هـ . ق . در دوجلد ، در عصر ، منتشر شده است نقل گردیده .
(۲) ابوالقاسم حسين بن محمد (بن الفضل) بن محمد معروف بـ راغب اصفهانی .
از علماء امام هري است و در لغت و حديث و شعر و حكمت و كلام دست داشته (بر اى
ترجمة آخوار راغب و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ج ۱ ص ۱۲۱ - ۱۲۳ .
ديده شود) . (۳) ط . « الريح » .

و قال

ترسوق معدنا ليقول قوم
فقد بقي التّرُ ندوقيه وسما

أدا ذكروه زنديق طريف
وما قيل الطّر يفولا اللطيف

عمى بن الحسين (۱) الكاتب في الكندي :

ما أرغب الكندي في الردقه

نمسا ليعقوب وما أحقه

لو علق الكندي في حلقه

فنفقة ناء أبداً محنقه

ما كان إلا مؤمناً مسلماً

لا عمر الله لمن زندقه

(نوادير من مال إلى الكمر) -

سند زنديق عن الأسحى فقال : وباء كل سنة يقع في الأغصم وافر

(در قسمت « نوادر في مناظرات التصاري و المعجوس و اليهود »)

و بصر المأمون ثموت فقل أحمرني هل يد مبي على فعله قط ؟ من نعم .

قال : ولتدم على الأساء ما هو ؟ قال إحسان الكتي أقول : ن الذي أحسن عدلدي

أساء . قال : فهذا الذي تدم على فعله أو على فعل غيره . وفحمة

۱۲۳

تحرير شرح لمع اشعري (۲)

ورق ۵۷ ب :

فصل في الردعي الثنوية القائمين بقدّم المور و لظلمة

أعلموا عصمكم الله أن من أصل هؤلاء القوم القول بقدّم المور و هو الا حسم

(۱) صامراً « و قال عمى بن الحسين » و « د ر علي بن الحسين »

(۲) سجای در اس کتاب در کتابخانه آید بید محمد مشکوة مکتبخانه دانشگاه طهران

موجود است که خصوصاً آن در فهرست کتابخانه مذکور تألیف دوست داشتند آقای محمد تقی

دانش پژوه ، ح ۴ (حشر کب) ص ۵۴۸ و ۵۵۹ در شرح باشد این مصب را دوست فاضل آقای

عباس زریاب خوئی ، پس از مطالعه فهرست مذکور ، من اطلاع داد که خای سی شکر است

و همچنین از خود آقای دانش پژوه باید بسیار تشکر کنم که قول رحمت کرد و مد مشکوة أدبات

(محل کتابخانه آید مشکوة) آمد و کتاب را برای نقل از آن ، در احسان من گذاشت

المتصّده لانتهيه لها من جهة العلو و إنما تنتهي من جهة السفل وكذلك الظلام احسام
متشكلة يصعب لانتهايه لها من جهة السفل وينتهي حدّها من جهة العلو وكل ما فتنه
في حدث الأقسام يدلّ على الرّد عليهم و كلّ ما رددناه على الطلّابيين حيث قدّمنا
أنّ ما أمترح بعد أن لم يكن ممترحاً من تعاقب التقيضين على حدثه و ما قرّرناه من
أنّ قدر الإمتراح الى مفيض مع تقسيم القول فيه يعود على الثنوية حرفاً حرفاً ثمّ نقول لهم
أذا رعمتم أنّ لتوريم برل متصّداً و الظلام لم برل متسقلاً والحوّ الذي بين حدثيهما
لا يحلو أنّ يكون في حكم المنتهى أو لا يكون في حكم المنتهى فإنّهم إذا
لا يتاعدان ويردادان تبايناً الى غير أو وهذا ينفي التهادية قطعاً و ان رعموا أن ما بينهما
في حكم ما لا ينهي فكيف تصوّر أمتراجهما و تلاقيهما و قصعهما ما هو في حكم
ما لا ينهي فإنّ رعموا أنّ التور في مركز لا يزداد أرتفاعاً و انخفاضاً في مركز
لا يتسفل كل ذلك «إلا» فإنّهم إذا حكموا بأنّ التور يتصّد بصعده وليس تصّده في
حوّ أو الى منه في آخر وكذلك القول في سفل لظلام فالمنصر الى الوقوف نص القول
بالتصّد و التّسفل وهذا سيوضح على الصّاعيين و أصحاب المراكز . وأمّا المرفيونية
الفائل ما ثبت المعدّل فوجه الرّد عليهم في إثبات حدث الاحسام كما سبق . و أعلموا
أنّ حدّ الكلام في الحير و الشرّ من مذهب الثنوة بتعلّق بالتعدّل و التحوير على
ما سيأتي . إن شاء الله عزّ وجلّ .

ورق ١٨١ ب | در كتب الصفات (در القول في الدليل على وجود القديم سبحانه) |

أعلموا أنّ مشي الصانع مطلق على وجوب الوجود له و لم يؤثر عن أحد

منهم المنازعة في ذلك إلا اساطيره و الزنادقة خذلهم الله وقد فعل .

۱۲۴

فیصل التفرقة

بین الإسلام و الردقة (۱)

تألیف

أبی حامد محمد بن محمد الغزالی (۲)

(۴۵۰ - ۵۰۵ هـ . ق .)

ص ۵۶ .

وقد وردت التصوص فی اليهود و النصارى و التحق بهم بالطریق الأولى البراهمة و الثبوتة و الردقة و الذهوتة و کلهم مشرکون فأنهم مکذبون للرسول و کذا کافر مکذب للرسول و کذا مکذب فهو کافر فهذه هی العلامة المطردة المعکسة .

و سپس در ص ۷۱-۷۲ مختصری در باره درجات زندقه و ردقة مطلقه و معتدله و مقصود از « ردقه » در گفته یغمسر ص « ستغرق قمتی بصفا و سبعین فرقة کلهم فی الحننہ إلا الردقة وهی فرقة » مندرج میشد که چون طاهراً ردقه بمعنی اعم منظور است از نقل آن صرف نظر گردید .

(۱) ارطیمی که در سنة ۱۲۴۴ هـ ق در ضمن مجموعه الجواهر الغزالی من رسائل الامام حجة الاسلام الغزالی « (از ص ۵۰ تا ۸۹) در عصر منتشر شده است نقل کرده .

(۲) برای رجوع آحوال عزالی و مرآة آق و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۱۴۰۸ - ۱۴۱۶ دیده شود

المُعَرَّب (۱)

من کلام الأعجمی علی حروف المعجم

تألف

حوالیقی (۲)

(۴۶۶ - ۵۳۹ هـ . ق .)

ص ۱۶۶-۱۶۷ :

قال ثعلب (۳) ليس «رندیق» ولا «فرین» (۴) من کلام العرب . ثم قال . ویلی
 السدقة [و] هم الرحالة . و ليس فی کلام العرب «رندیق» و إنما تقول العرب
 رجل رندق و زندق . إذا كان شديداً لخل . و إذا أرادت العرب معنى ما نقوله
 العقة قلوا : «ملحد» و «دهری» . فإذا أرادوا معنى الس قالوا «دهری» قال و قال
 سیویه الهاء فی «رندقی» و «رارقة» عوض من الياء فی «رندیق» و «فرز» (۵)
 قال ابن درید (۶) قال أبو حاتم «الرندیق» و رسی معرب کأن سده عنده
 «زندق» و «رند» الحاء و «کرد» : العمل . أي : يقول بدوام الدهر .
 قال أبو بكر . قالوا رجل «رندقی» و «رندقی» . و ليس من کلام العرب .
 قال : و سألت الرياشی أو غيره عن اشتقاق «الرندیق» ؟ فقال : يقال : رجل
 «زندق» : إذا كان نظاراً فی الأمور .

و سألت أبا حاتم فقال . هو و رسی معرب . أي الادیب «رند» فقط إذا حاء بالدهر (۷) .

(۱) از طبعی که در سنة ۱۳۶۱ هـ . ق . باقتناء احمد محمد شاگرد مصر منتشر شده است
 نقل گردیده .

(۲) ابو منصور موهوب بن ابی طاهر احمد بن محمد بن الخضر مشهور بحوالی جو الیقی
 از سردگان ائمه معت است (سرای ترجمه آخوال جو الیقی و مراجع آن و آثار او معجم
 المطبوعات ، ج ۱ ص ۷۱۹ دیده شود) . (۳) در نسخه ب (یعنی نسخه صغ لیبریک در سنة
 ۱۸۶۷ م) «ثعلبة» . (۴) در نسخه نقل ب : «فریق» (۵) کتاب سیویه ، طبع
 مصر ، ج ۱ ص ۸ (۶) جمهرة اللغة ج ۳ ص ۵۰۴ - ۵۰۵ (۷) در متن نسخه
 ب : «راندقی بالدهر» و نسخه بدن آن : «راندقا بالدهر» است .

كتاب نهاية الأقدام^(١)

في علم الكلام

مصنف

شهرستاني

ص ٩٠-٩٢ (در القاعدة الثانية) في حدوث الكائنات بأسرها وحدث الله سبحانه .
 و فيها الرد على المعتزلة و الثنوية و الطبايعيين و العلاسفة . .
 ص ٩٠-٩٢ (در القاعدة الثالثة) في التوحيد :
 و فيها الرد على الثنوية . .

وقالت العلاسفة و احب الوجود بداته لا يحور أن يكون أجراء كميّة و لأجراء
 حدّ قولاً و لا أجراء ذات فعلاً و وجوداً و و احب الوجود لن يتصور إلا واحداً من كلّ
 وجه فلا يتصور ولا يحقق موجدان كلّ واحد منهما و احب بداته . .
 و وافقهم المعتزلة على ذلك غير أنهم مختلفون في التفصيل . . . و هذه المسئلة
 مقصودة على استحالة وجود الآلهين^(٢) يثبت يكف واحد منهما من خصائص الآلهية
 ما يثبت للثاني و لست أعرف صاحب مقالة صار إلى هذا المذهب لأن الثنوية و إن
 صدرت إلى اثبات قد يمس لم تثب لا أحدهما ما ثبت للثاني من كلّ وجه . . .

فدللنا على استحالة وجود الآلهين^(٣) فرضنا الكلام في جسم و قدره من
 أحدهما إرادة تحرّكه و من الثاني إرادة تسكينه في وقت واحد لم يخل الحال من أحد
 (٤) ثلاثة أمور (٤) إما أن تنعد ارادتهما فؤدى إلى اجتماع الحركة و السكون في حدّ

(١) ز طبعه كه مسجیح آلفرد گیوم (Alfred Guilleaume) در سنة ١٩٢٤ م در لندن

منشر شده است نقل گردیده و علام نسخه بدلهای آن نیز نگارفته .

(٢) ف : « آلهین »

(٣) ف ز : « إذا » .

(٤) ب ف : « أمور ثلثة » .

واحد فی حالة واحدة و ذلك بئن الاستحالة و اما ان لاتنعدم ارادتهما مؤدی إلى عجز
وقصور فی آلهیه کدر واحد منهما وحلوا المحض عن الصّدر و ذلك أيضا بئن الاستحالة و
إتقان تنفرد اراده أحدهما دون الثانی فیصیر الثانی مملوفا علی ارادته ممنوعا من فعله
مضطراً فی امساکه و ذلك یشافی الآلهیه

ص ۲۶۳ (۱)

والخبر مقتضى بالذات والشر مضمی بالعرض و کدر یقدر و لولم یقرر الأمر علی
ماقرره (۲) لدرم أن یکون مصدر الحذر غیر مصدر الشر و ذلك مذهب الثنویة .

ص ۲۶۵ :

فنقول نستم ترتمنا فی الوجود حتی فصیتم بأن الوجود فی بعض الموحودات
أول و ولی و فی بعضها لا أول ولا ولی فهلا أنبئتم فیہ تصدّا أيضا حتی نحکموا بأن الوجود
فی بعض الموحودات خیر کله و فی بعضها شر کله و قد سمعتم من أصحاب الشرايع
أنبات الملايكة الروحانيین و ذلك خیر کله و أنبات الشياطين و هذا شر کله و أصحاب
الأصلين التور و الظلمة یقرؤن علیکم السلام للابرام (۳) .

ص ۲۶۷ :

و كذلك أنت **المجوس** و أصحاب الاثنین للعالم أصلین هم منبع الخير و الشر
و النفع و الضر و هما التور و الظلمة كما سبق ذکر مباهیم و قد أستوفیناهم فی کتاب
المسوم **بالهمل و التحل** . .

ص ۳۷۱ (در القاعده السابعة عشر « فی التحسين و التقييح . . ») .

و خالفنا فی ذلك الثنویة و التناسخیة . .

(۱) بحث مفتی ، از ص ۲۶۰ تا ص ۲۶۲ ، در باب قول فیلسفه و متکلمین در باره ایسکضام
در وجود و عام متوجه حیرتبخش و سود خیر مطلق و عدم وجود شر مطلق مدّرج است که در حلال
آنها معنای مربوط شویست مدّکور است که نقل مشود

(۲) ۱ . « قرّبا » .

(۳) سلام الإلزام .

ص ۴۱۰ (در القاعده الثامنة عشر * في ابطال العرض والعلّة في افعال الله تعالى و بطلان القوون بالصلاح والأصلح واللطف . . . » در قسمت ۱ تمّ للمعتزلة في الآلام و أحكامها كلام و هو على مذهب الاشعري . . .) .
 و من صار من (۱) التثويّة (۲) إلى أن الآلام و الأوجاع و العموم منسوبة إلى الظلمة من دون التور فقد سبق الردّ عليهم . . .

تأليس إبليس (۲)

تأليف

جمال الدين أبي الفرج فريد الرحمن

ابن الجوزي

ص ۴۷ (پس از شرح عقاید چندین مرقه) .
 فهذه فرق أهل الغلو ممن اتحد الشيع و إلى الحرّ مدينين و المرد كية و الر بديقية و الدهرية مرجعهم جميعا لعنهم الله .

(۱) ف (بجای من) ، « بأن » .

(۲) ف ل (بعد از التثوية) « صاروا » دارد .

(۳) شماره کتاب قلیس إبلیس در جای خود ۴۹ است و مطالب نقل شده از آن در ص ۲۵۰-۲۵۷ این کتاب مندرج میباشد .

الإحتجاج (۱)

على أهل البجاج

تأليف

أبو محمد محمد بن أحمد بن علي بن أبي طالب طبرسي (۲)

(متوفى در اواخر قرن پنجم و یا اوائل قرن ششم هجری)

ص ۶-۹:

و قال أبو محمد الحسن العسكري عليه السلام ... فقال الصادق ع .. حدثني
 أبي الباقر عن حذی عن علي بن الحسين زين العابدين عن أبيه الحسين .. يد الشهاد عن أبيه
 أمير المؤمنين صلوات الله عليهم .. أنه اجتمع يوماً عند رسول الله صلى الله عليه وآله أهل خمسة
 أديان اليهودی (۳) والتصارى والذهرية والثنوية ومشركو العرب فقد اليهود وقالت
 الثنوية نحن نقول أن التوراة بظلمة هما المدثران وقد حنكنا لننظر فيما نقول فإن اتعنتا
 فنحن أسبق إلى الصواب منكم و إن حانفتا حانصمناك .. فقال رسول الله صلى الله عليه
 وآله .. الله وحده لا شريك له وكفرت بكل معبود سواه ثم قال لهم .. ثم أقبل
 على التصارى فقال لهم: ثم أقبل رسول الله صلى الله عليه وآله على الثنوية الذين قالوا
 التوراة والظلمة هما المدثران فقال و الله فما الذي دعاكم إلى ما تقدموه من هذا فقالوا
 لا لنا وحدنا العالم صنفين خيراً وشرّاً ووجدنا الخير ضداً للشر فأفكرنا أن يكون فعل
 واحد بعد الشيء وصده بل كل واحد منهما فعل الا ترى ان الثلج محال أن يستخرج
 كما أن النار محال أن تبرد فأنتمنا لذلك صابغين قديمين طلمة وتودوا فقال لهم رسول الله

(۱) از طبعی که در سة ۱۳۰۲ در طهران نشر شده است تقریر کردیم

(۲) وی اسناد ابن شهر آشوب بوده است و در کتب اور در معالم العلماء (طبع سة ۱۳۵۳ هـ . ق . ۱۰)

منصح اعلی اقبال آشتیانی ص ۲۱) مندرج است . (۳) در نسخه طبع شده چپ است و

ظاهراً « یهود » درست میباشد .

صلى الله عليه وآله. أفليست قد وجدت سواداً سائداً وحمرة و صفرة و خضرة و زرقة و
وكد واحدة ضد لساثرها، لا اجتماع أنس منها في محل واحد؟ قلوا نعم. قل فهل أنتم
بعدد كل لون صانع فدم سكون وعل كل صدم من هدم الألوأ عبر فاعل الصد الآخر
قل: فسكتوا. ثم قال - فكيف أحتصد الثور والظلمة و هذا من صعبة الصعود و هذه من
صعبة الثورول؟ أرايت لو أن رجلاً أخذ شرقاً يمشي إليه والآ خر غرباً أكان يجوز عندكم
أن يلتقي هاداهما سائر على وحوههما؟ قلوا لا قل فوحسان لا يختلط الثور والظلمة
إلدهاب كل واحد منهما في غير جهة الآ خر فكيف وحدثه حدث هذا العالم من امتزاج
ما هو محل أن يمتزج بل هما مدثران جمع محذوف. فقلوا سننصر في أمور.

ص ١١٩ (در قسمت احتجاجات أمير المؤمنين على ع)

أحتجحه عليه السلام على ربه بق حواء مسدلاً عليه نأى من القرآن مثبته
تحتاج إلى التأويل على أنها تقتضى التدفص و الاختلاف فيه و على أمثاله فى أشياء
أخرى حواء بعض الرداقه إلى أمير المؤمنين على عليه السلام قل له ألواماً فى القرآن
من الاختلاف و التناقض لدخلت فى دسكم فقال له عليه السلام و ماهو ؟ قال قوله تعالى
سوا الله فسيهم (١) وقوله فليوه بمساهم كم سوا القاء يومهم هذا (٢) . قوله وما كان
ربك سيئاً (٣) .

ص ١٧٠-١٧١ (در قسمت احتجاجات إمام جعفر الصادق ع)

روى عن هشام بن الحكم أنه قال من سأل الرديق أندى نبي ابا عبد الله ع قل
ما الدليل على صانع العالم؟ فقال ابو عبد الله ع و حودالا فاعل التي دلت على أن صانعها
صانعها. ألا ترى أنك إذا نظرت الى ماء مشيد منى علمت أن له ساداً و ان كنت
لم تر السادى ولم تشاهده . ومن سؤاله أن قل لم لا يحور أن يكون صانع العالم أكثر
من واحد؟ قل ابو عبد الله ع : لا يحلو قولك أنهما أنثان من أن يكونا قديمين قوتين أو
يكونا ضعفين أو يكونا أحدهما قوتاً والآ خر ضعفاً فإن كانا قوتين فله لا يدفع كل واحد

(١) آية ٦٧ سورة ٩ (سورة التوبة)

(٢) آية ٥١ سورة ٧ (سورة الاعراف)

(٣) آية ٦٤ سورة ١٩ (سورة مريم)

منهما صاحبه و يتقرّد بالزبونيّة و أن رعمت أدهم قوی والآحر صعیف ثبت أنّه واحد كما نقول للمعجر الطاهر في الثاني و أن قلت أنّهما تُشار سم بحر من أن يكونا متفقين من كلّ جهة أو مفترقين من كلّ جهة (١)

ص ١٧٨-١٧٩ (أيضاً در احتجاجات امام جعفر الصادق ع)

فقد من رعم أن الأبدان صالحة ولا رواح نور وأن النور لا يعمل الشر والظلمة لا تعمل الخير فلا يجب عليهم أن يلوموا أحدا على معصية ولا ركوب حرمة ولا أناس فاحشة و أن ذلك على الظلمة غير مستنكر لأن ذلك فعلها، ولأنه إن يدعو رباً ولا يتصرّع إلى نفسه ولا يستعبد بغيره ولا لاحد من أهل هذه المقادير أن يقول أحسنت يا محسن أو أسأت لأنّ السادة من فعل الظلمة وذلك فعلها، والأحسن من النور ولا يقول النور لنفسه أحسنت يا محسن وليس هناك ثالث وكانت الظلمة على قياس قولهم أحكم فعلاً ونقش تدبراً وأعز أركان من النور لأنّ الأبدان محكمه فمن سؤر هذا الخلق سورة واحدة على دعوت محنته وكثر شيء يرى طهراً من الزهر والأشجار والثمار والطيور والآواب يحب أن يكون إلهها ثم حبست النور في حبسه والدولة لها، وما أدعو من العاقبة سوف تكون للنور ودعوى ويسعى على قياس قولهم أن لا يكون للنور فعل لأنّه أسير وليس له سلطان فلا فعل له ولا تدبر. وإن كان له مع الظلمة تدبر فما هو بأسير بل مطلق عزيز فأن لم يكن كذلك وكان أسير الصلّة فأنّه يظهر في هذا العالم احسان وخير مع فساد وشر فهذا يدلّ على أنّ الظلمة تحسن الخير وتعمله كما تحسن الشر وتعمله، فإنّ قلوا محال ذلك فلا نور ثبت ولا ظلمة و بطلت دعواهم ورجع الأمر إلى أن الله واحد وما سواه بطل فهداه مقالة مكي الرنديق و أصحابه

قال - وما قصة مكي؟ قال متفحص أخذ بعض المجوسيّة وشاهها بعض التصرائيّة فأخطأ الملتين ولم يصب مدها واحداً منه وذهب (٢) أن العالم دُر من إلهين نور وظلمة وأنّ النور في حصار من الظلمة على محكيها منه فكذّته التصاري و قبلته المجوس .

(١) پس از این (مكي تفس ١٧٨) احتجاجات او برنديق مصري و ابن ابی العوجاء وسؤال و جواب وی برنديقی مدرج است که دلالت صریح بر عقائد منویان و نویان ندارد.

(٢) نسخه بدل « در حاشیه ٢ » « زعم » .

كتاب
المغرب^(١)

فِي
تَرْتِيبِ الْمُعْرَبِ
تَأْلِيفِ
مُطَوَّرِی (۲)

(٥٣٦ ٥٣٨ - ٦١٠ ٦١٦ ق. هـ)

ج ۱ ص ۲۳۵ :

قل أليث الرديق معروف و ريدقه آتة لا يؤمن بالآ حرم و وحدانيته الخالق
و عن ثعلب لس ريدق : لا فرق من كلام العرب و قل معناه على ما يقوله العامة ،
ملحد و دهرى ، و عن ابن شريد آتة فارسي معرب و صله ريدم اى يقول بدوام بقاء دهر .
و فى غنايخ العلوم الردقه هم المانوية و كان المزدكية يستعملون بذلك و مزدك هو الذى
طهر فى اتياء قباد و رعم أب الاموال و الحرم مشتركة و أظهر كتاب سماء زردا و هو
كتاب المحوسى (٢) الذى جاء به زردشت الذى يرعمون آتة لس فنسب أصحاب
مزدك الى زردا (٤) و أعربت الكلمة فليل زنديق

(۱) از همی که در ۵۹۳۸ و ۶۰ در دولت در حیدرآباد کن منتشر شده است نقل گردیده.

(۲) ابو الفتح ناصر (یا ناصر الدین) بن عبد السید ابی المکارم بن علی ابو المظفر

مطرزی خوارزمی حنفی. مطرزی از برگگان عمده معرو و معت و آداب است. وی درسه

۵۳۶ ویا در ماه رجب سنه ۱۰۳۸ هـ ق. معتزله گردیده است و در روز سه شنبه باردهم جمادی الاولی

سنة ٦١٠ و تقویر ابن خلکان در سنة ٦١٦ هـ ق. در خوارزم وفات کرده (برای ترجمه

أحوال طبرنی و میر احمد آں و آثارہ ارمعجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۱۷۶۰-۱۷۶۱ دیکھ شود

(۲) ۱۰۰ «المجوس» چھ سو، مقدار مفاتیح العلوم، درجہ ۱۸، ص ۶، ہمیں کتاب گذشت.

(٤) كذا بالأصل المطبوع .

۱۲۹

آثار البلاد^(۱)

تألیف

قزوینی [ذکرناه]^(۲)

(۶۰۰ - ۶۸۲ هـ . ق .)

ص ۳۵ :

الصین . . . دینهم عبادة الاوثان وفهم مانویة و مجوس

(۱) از طبعی که در سنة ۱۸۴۸-۱۸۵۰ م . تألیف و مستفاد در گوئا Goeta منتشر شده است
بقل گردیده .

(۲) ابو عبد الله زکریاء بن محمد بن محمود انقاسی جمال الدین ابویحیی الانصاری
القزوینی ، از بردگان دانشمندان قرن هفتم هجری است . وی در سنة ۶۰۰ هـ . ق . در قزوین
متولد شده است و در سنة ۶۸۲ هـ . ق . در واسط وفات کرده و جسد او را بیغداش برده اند (برای
ترجمه آخون قزوینی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۱۵۰۷-۱۵۰۸ ، دیده شود) .

۱۳۰

کتاب

الفخري (۱)

في الآداب السلطانية والدول الإسلامية

تأليف

ابن الطقطقي (۲)

(متوفی در سنه ۷۰۹ هـ . ق .)

ص ۱۶۱ (در ترجمه احوال مهدی) :

كان المهدى شهماً فطنا كريماً شديداً على أهل الإلحاد والزندقة لا يأخذه في إهلاكهم لومة لائم (۳)

(۱) این کتاب در سنه ۷۰۱ هـ . ق . تألیف شده است و چندین بار در اروپا و مصر مطبع رسیده و اسم حقیقی آن **منية الفضلاء في تواريخ الخلفاء و الوزراء** است و آنرا ترجمه ایست به **تجارب السلف** از هندو شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخبجویی که در سنه ۷۲۴ هـ . ق . بانجام رسیده و تصحیح آقای عباس اقبال در سنه ۱۳۱۳ هـ . ش . در طهران ، مطبع و نشر شده . در اینجا از طبعی از الفخري نقل شده است که در سنه ۱۳۱۷ هـ . ق . در مصر ، منتشر گردیده (برای اطلاع در صورتات الفخري و اسم حقیقی آن و تجارب السلف سقنعة محققة آقای اقبال بر تجارب السلف رجوع شود) .

(۲) مطلب مذکور در تجارب السلف (ص ۱۲۰) چنین است : « مردی زيرك و كريم و متدين و سار سیر بود ، اهل اتحاد و رندقه را مهر کردی و ایشان را هایت دشمن داشتی » .

لأن العرب (۱)

تأليف

ابن منظور (۲)

(۶۳۰ - ۵۷۱۱ هـ ق .)

ج ۱۲ ص ۱۲ (در زندق) :

الزندق العائد بقاء الدهر فارسی معرب و هو بالفارسته زندق کرای (۳) بقول بدوام
بقاء الدهر و الزندقه الصیق و قيل الزندق منه لا ته ضیق علی نفسه . التهذیب (۴) :
الزندق معروف و زندقته انه لا يؤمن بالآخرة و وحدانيته الخالق و قال احمد بن يحيى
ليس زندق ولا فرق بين من كلام العرب ثم قال ولكن البدقة هم الزخالة . فن و لیس فی
كلام العرب زندق و المتفقون العرب رحد زندق و زندقی اذا كان شديداً بالحل . فردا
رادت العرب معنى ما تقول العاقبة قالوا . ملحد و دهری و دا أرادوا معنى السن قالوا :
دهری . فن و قل سیبویه . لهاء فی بدقة و فراربه عوض من الباء فی زندق و فر زین
و أصله الزندق (۵) الجوهری (۶) الزندق من الثنوة و هو معرب و الجمع الزدقة
و قد ترندى و الاسم الزدقة .

(۱) از کتب معتبره است و ارسه ۱۲۹۹ هـ . و . نسه ۱۴۰۸ هـ . ق . در ۲۰ جلد
در مصر منتشر شده است

(۲) جمال الدین ابوالفضل محمد بن جلال الدین ابوالعز مكرم بن نجيب الدين
ابوالحسن علی بن احمد بن ابی القاسم بن حقه بن منظور انصاری افریجی مصری (برای
جه اخبار ابن منظور و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ج ۱ ص ۲۵۵ ۲۵۶
دیده شود) .

(۳) در نسخه طبع شده چنین است و شاید که غلط مطبعی باشد و گریه میشود کتب عرب
و دیگر ای « را بد خوانده اند و کلمه « ای » را با کلمه من را این یک کلمه دانسته

(۴) ط . « و قال فی التهذیب » و « و فی التهذیب » .

(۵) کتاب سیبویه . ج ۱ ص ۸۰ دیده شود

(۶) ط . « قال الجوهری » .

۱۳۲

کتاب

النبوات (۱)

تألیف

ابن تیمیة (۲)

(۶۶۱ - ۷۲۸ هـ . ق .)

ص ۸۹ :

پس از بحث درباره اهل بدعت چنین آمده است :
فالدع بوعان . نوع کان قصد أهل متابعة النص و الرسول لكن غلطوا . في فهم المنصوص و كذبوا بما يخالفهم من الحديث ومعاني الآيات كالخوارج و كذلك الشيعة المسلمين بخلاف من كان موافقا رديقا (۳) يظهر التشيع وهو في الباص لا يعتقد الاسلام و كذلك المرحنة قصدوا ادع الأئمة و التهي و تصديق الوعد مع الوعد

ص ۱۳۲ :

و روى أنه بلغه (۴) أن ابن السوداء يست ابابكر و عمر فطلب قتله فهرب منه فثما قتله على التت او لأنه كان متهما بالرندقة (۵) و قيل إنه هو الذي أتدع بدعة

(۱) از طبعی که در سنه ۱۳۴۶ هـ . ق در مصر منتشر شده است نقل گردیده

(۲) شيخ الإسلام قتي الدين أبو العباس أحمد بن عبد الحلیم الحسني الحراني الدمشقي
از د بشمندان بزرگ و متعصب عصر خود محسوب میشود (برای ترجمه آوار ابن تیمیة و مرجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۵۵-۶۰ دیده شود) .

(۳) ظاهراً در اینجا زندقه بمعنی اعم مقصود است

(۴) ظاهراً مرجع ضمیر « علی م » است .

(۵) در اینجا نیز شاید « رندقة » بمعنی اعم مقصود باشد .

الرأفة وأنه كان قصده إفساد دين الإسلام وهذا يستحق القتل برتفاق المسلمين والذين
سوّوا أبابكر وعمر معهم ترسّدوا كالأسماعلية والتصيرية هؤلاء يستحقّون القتل
دلاًّ تفاق .

١٣٣

كتاب القصارم المسلول على شاتيم الرسول

تأليف

ابن تيمية

ص ٥١٥ :

قلنا في الرديق لا تقبل توشه في طاهر الحكم .

۱۳۴

الوافى بالوفیات^(۱)

تألیف

صلاح الدین أبو الصما

نحیس بن ایتک

الصفدی^(۲)

(۶۹۶-۷۶۴ هـ . ق .)

در شرح احوال مهدی خلیفه عباسی :

كان جواداً مدوحاً مليح الشكل محباً الى الرعية قصاباً للترادفة .

(۱) کتابی است بسیار بزرگ که قسمتی از آن بطبع رسیده و قسمتهای دیگر آن به صورت نسخ خطی در کتابخانه‌های دین موجود است . مطلب مذکور از قسمتی از کتاب مربوط که متعلق به دوست دانشمند آقای حکمت‌آل آقا است نقل گردیده .

(۲) برای ترجمه احوال صفدی و مراجع آن و آندره او معجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۱۲۹۰-۱۲۹۳ ، دیده شود .

۱۳۵

کتاب

المصباح الضئیر (۱)

فی غریب الشرح الکبیر للرافعی

تألیف

أحمد بن محمد بن علی المقرئ الفیومی (۲)

(متوفی در سنه ۷۷۰ هـ . ق .)

ح ۱ ص ۳۹۲ :

الزبدیق مثل قنبدیل قال بعضهم فارسی "مغرب وقال ابن الجوالیقی رحل زبدیق" و زبدیق اذا كان شديد البخر و هو محكي عن ثعلب و عن بعضهم سأل أعرابي عن الزبدیق فقال هو لنظار فی الأمور و المشهور علی السفالئس أن الزبدیق هو الذي لا يتمسك بشيء و يقول بدوام الدهر . و العرب تعتر عن هذا بقولهم ملحد ای طاعن فی الأدیان و قال فی الخارج زبدیق وز مدقة و ز مدیق و ليس ذلك من كلام العرب فی الأصل ، و فی التهذيب و مدقة الزبدیق أنه لا يؤمن بالآخره و لا بوحدايته الخلق .

(۱) از طبعی که در سنه ۱۹۰۹-۱۹۱۰ م . (۱۹ صفر ۱۳۲۷ هـ . ق .) در دو جلد در بولاق مصر

منتشر شده است نقل گردیده .

۱۳۶

قواعد عقائد آل محمد (۱)

(الباطنیة)

تألیف

محمد بن الحسن الذیلمی الیمانی

(از علماء اوائل قرن هشتم هجری)

ص ۱۲-۱۳ :

و کان آخر دعائهم (۲) میمون القداح الثنوی ...

ص ۲۲-۲۳

و لبعض الردّة لمّا طعن علیهم الا سماعی (پس از ذکر دو قصه شعر گوید):
و منها .

نستأ ثرام رجلا زیدیا	متمسکاً بالشرع اسلامیا
برا تقیا ورعا هادیا	حلو التحایا طاهرأ عدلیا
مویّخدا لیس بنصرانی	ولا [یهودی] و لا بوذی
ولا مجوسی و لا مائی	ولا طبعی هولانی (۳)
ولا یری بجحد ارسال الرسل	لان فی ارسالهم امر السبل

: ۲۸

و من وحدوه ثنوتاً فبح بیح فقد طغروا سفیتهم فیدخلون علیه بأبطال التوحید

(۱) دیلمی در سده ۷۰۷ هـ ق از تألیف این کتاب فرغت یافته است و در اسحاق اوطمی که در

سده ۱۳۶۹ هـ ق (۱۹۵۰ م) در مصر منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) کی دعا باطنیة . (۳) ظ ۱۰ هـ هولانی .

و القول بالحق و التالي

ص ٣٢-٣٣ :

و انتدب للدعاء إلى حبلهم جماعة منهم **ميمون بن ديسان القداح** ، لا هو ازي
العرسي و كان قد أسلم على يدى **الصادق عليه السلام** فمَيَّرُوا اسمه و سموه **بالقداح** لِأَنَّهُ
يقدر العلم عن خاطر . على رعمهم و كان له ابن يقال له **عبدالله بن ميمون** فقد موه
و وعدوه الإمداد بالاموال و كان ثموتا مشمداً بدور في البلاد في رى المتصوفة
ولهم حلف انتموا إلى أولاد **الحسين بن على** عليه السلام رهم كادون فيها ، والصحيح
أنهم من أولاد **عبدالله بن ميمون القداح** الثنوى و إنما أرادوا أن تتأكدوا خديعتهم
للعوام بالقرية إلى العترة عليهم السلام

ص ٣٤ (در الموضع الثاني * في باب ألقاب الباطنية و أسمائهم *)

اعلم أن ألقابهم حمة عشر الباطنية والقرامطة ، والزنادقة والمردكة ..
ص ٣٧ (در شرح ألقاب مرئور)

و إنما الزنادقة فلاّتهم كذلك أيضاً ينكرون الصّبح والآباء والآئمة و يطهرون
الكفر و الزندقة .

ص ٤٢ (در الموضع الثالث في ذكر حبلهم التي وضعوها ...) واما الحلة
السادسة وهي التدليس :

و هو أى الإمام من أولاد **ميمون القداح** الثنوى المقدم ذكره و أوهموا الناس
بأنّه مستور لئلا يطالبهم أحد بموصعه و صفته و حيلته و أحواله .

ص ٤٩ :

وما يقولون بإمامة أحد من صبح اسمه أيضاً إلى **الحسين عليه السلام** بعد **محمد**
ابن اسمعيل بن جعفر حقيقةً يدك من قبلوا بإمامته بعد ذلك من أولاد **عبدالله بن**
ميمون القداح الثنوى و هذا طاهر عند أولى العلم .

ص ٨٧ (در الوجه الثالث ممّا يدلّ على كفرهم م بيتاً من اعتقادهم في الله
و في صفاته و أسمائه و ذلك من وجوه) :

و الثالث : قولهم : آلهين وهذا السابق والتالى بل قلوا : آلهة عدة وهى العقول العشرة على ما قدمت . وقد ذكر صاحب « البلاغ » أيضاً حيث يعلم تلميذه حيل الكفر : فزئ وقع لبث تنوى مسح . مح . فقد ظهرت بمن يقل معث بعده والمدخل عليه بر نطال التوحيد والقول السابق والتالى وقد ثبت أن السابق والتالى لادليل عليهما لاعتقلاً ولا شرعاً فهذه نصوص ظاهرة فى الكفر .

ص ١١٤ - ١١٥ (در الموضع السابع فى بيان حكم مقتضى الشرع فى حقهم من التبرؤ وسفث الدم) :

وقد ذكر الامام المنصور بالله عليه السلام أنه بحور قتل المرتد فى عروفت الامام كما يجوز فى وقته ، وعن الغزالي فى شفاء العليل فإن قتل قتل فما قولكم فى الردىق المستتر إذا تاب هل تقولون يقتل للمصلحة ولا تقتل توشه فإن من دينه الاستمرار والتماسك عن الاظهر تقيّة عند الحاجة ولو كعنا عنه لمحرد التوبة لم يعجز عن مثلها عند المعاودة و ذلك من نفس عقيدته أم تقولون أن قتله بحكم هذه المصلحة على خلاف نص الشرع فى قوله صلى الله عليه وسلم : « أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله الا الله . . . الحديث » قلنا هذه مسألة محنهد فيها و وجه الإيكفاف عن قتله من حيث عموم النص و من الإعتبار بكل صنف من اصناف الكفار والمرتدين اذا تابوا و وجه قتله أن المعلوم من الشرع أن الكافر يقتل و نحن نكف عن قتله بتوبته والمعنى بتوبته ترك الدين الباطل والردىق بالتطوق بكلمة الشهادتين ليس تارك دينه الباطل بل هو حكم من أحكام دينه واليهودى والنصرانى يعتقدون التطوق بكلمتى الشهادة كعرا فى دينه و تركاً له . فإذا أسلم فموجب دينه أنه تارك دينه ، و موجب دين الردىق عند شهادته أنه مستعمل دينه فهذا وجه التأويل والتطر و ينقدح فى مقاسه هذا التطر أن يقال : أعرض رسول الله صلى الله عليه وسلم على المنافقين مع تواتر الوحي ساقهم و علمه بهم و ظهور المخايل منهم و انكر بناء الأمر على الباطل وقال : « هلا شققت عن قلبه ... » الحديث المشهور و ذلك لأنه أقيمت الشهادة و هى سبب الظاهر مقدم العقيدة الباطنة التى لا يطلع عليها ويمكن أن يجاب بأن المنافقين كل أظهر كفرهم بالمخايل لا بالتصريح

ولا يجوز بناء الأمر على المخالفة . و أما الزيدى فقد جاهر بالإلحاد ثم حاول ستره
بتقية هي من صلب دينه .

قلب آنا . ذکر نشوان الحمیری فی رسالہ « الحور العین » ان القرمطہ عند أهل
الیمین عداۃ عن الرندقة و صاحبها عندهم قرمطی و جمعه قرامطة و قد ذکرنا مراراً
ان اظهار التهادین لا تمنع من رجوب القتل کمن خرج علی هام الحق و غیره .

۱۳۷

نسخه فقه زیدی^(۱)

ورق ۸ ب - ورق ۹ الف (در « باب القول فی القسامه ») :

و يقتل الساحر؛ الديوث حدّاً (۲) لا قصاصاً لا (۳) من القتل بالسحر و بدعه ليس

(۱) کتابی است بزرگ بی اول و آخر و موضوع آن ظاهراً فقه زیدی است . روی به کتاب نوشته
شده است « فقه عامه » این نسخه ، البتّه تاریخ ندارد از مرآت چنین برآید که قدیمی است و دو
چند ورقه که در اول آن است ، و متن کتاب اول حفظ خط و تاریخ کتابت او نامطلبی ندارد ، و ملاشت
مدتی بعد از متن نوشته شده ، چند مسأله فقهی و طلاقنامه مندرج میباشد که تاریخ یکی از طلاقنامه ها
چنین است : « فی ماه صفر سنه احدى و تسعين و ثمانمائة » . صحاح این کتاب پر از حواشی
سودمند میباشد و مطالب حواشی عالیه صفحاً چندی برابر مطالب متن است و علاوه بر حواشی
مرور در زیر و روی کلمات متن و حواشی ، ناحیه زیر تر ، کلمات و عبارات بسیاری نوشته شده که
در اسناد کلمات و عبارات مرور چوب دو قلاب و حاشیه ها در حاشیه نقل میشود . این نسخه متعلق بآقای
دکتر صادق کیا استاد دانشگاه طهران میباشد .

(۲) در حاشیه نوشته شده است : « من أهل الاسلام ، اما أراد كل كافر لم يرم القتل لانه عليه من الكفر
أعظم من السحر .

(۳) خواندن عبارت در اینجا ممکن نیست .

حق. والرنديق [اى يقتل] اذا لم يتب وكذا لك المافوية (١) فأنهم زنادقة (٢) [اى زنادقة الكوفة . والثاء عوض من الياء المحذوفة لأن أصله رنديق] ليسوا من المجوس [حتى يقيد منهم الجرية] ولا من أهل الكتاب و قد خولف فيه يعنى فى المافوية ايضا لأنهم على ابطال الشرائع و انكار الرسد فأن تدبوا قتلوا و زال القتل على ما قال الشيخ فى جامعه (مقبة عبارات خود نميشود) .

فان . **ابو يوسف** و القضاة الاحمر (٣) ان قتل الماظنية والرنديق لاسى بالثبوت ولا بقدر توهمهم : هو الصحيح الفتوى [لمدى الناصر للحق] و هو قول **ابى يوسف** (٤) و **ابى بكر الجصاص** و **مالك** [قال **احمد بن داود** لو كان فعده فى دار (١) محدث يوثق به قلت توهمه و ألا فلا] فان لم يتب فلا يقتل منه الا التمس دون الجرية ذكره الشيخ والله أعلم على الرنديق و الملحدين كه هستن اوشون مى ملة و دين

(١) در حاشیه نوشته شده است :

وهو منسوب الى رجل اسمه مامى كان ادعى النبوة فى اثناء **الشابور** (كدا) دى الاكتاب (١) قال شيخه (٢) المافوية هم **المجوس** الذين يعدون التيران قال الشيخ هو الصحيح و قد ذكره **الناصر للحق** [بحمول على] فرقة كانوا فى الاصل مافوية ثم رنديقوا ، فاما غيره [اى عبرتلك اعرقة] فمجوس و قد لده الكلام ان كان مجوسا او كنيايا يعود نركه مانحرية و ما كان رنديقا او مافويا او غيره لا يقتل منه الا التمس او الاسلام .

(٢) در حاشیه چنين نوشته شده است :

الرنديق وارتى واحد و هم دسة [و كواى نرندى دسة ظاهر و اما كواى رنديق دسة فقه اشكان ووجه القس بيان به ان يقال انه اصله رندى فاقس عن احدى اليكس ياقاف فأنزل (در اینجا عارضى است كه بيشتر كلمات آن خواننده نميشود لهذا از تمام صرف نظر شد)] الى الزند وهو كتاب فيه راحة الاموال و الحرم [اى راحة المحرم] يعنى ان شئت الاغت ليس بجرام] و اشتراكهما بين كل احد . منه **هز ذلك** فى شرح [**ايستين**] (كدا) : **شاید معروف « ابستا »** لمدى زردوشت (كدا) و هو الذى ادعى أنه خاتم الانبياء . قال الشيخ فى شرح الرنديق وهو (در اینجا عارفت خواننده نميشود) و الباطنة منهم . (٣) در اصل : « **ابو يوسف** » .

۱۳۸

شرح مقاصد الطالبین

فی علم أصول الدین

تألیف

سعد الدین مسعود بن عمر التفتازانی^(۲)

(۷۲۲ - ۷۹۳ هـ . ق .)

ج ۲ ص ۶۴ :

و اما المشرکون فمنهم الثنویۃ القائلون بانّ للعالم اهلین نور ، هو مبدأ الخیرات ، وظلمة ، هو مبدأ الشرور .

ج ۲ ص ۲۶۹ (در « المبحث الثالث کفر عدم الایمان عما من شأنه »)
و ان کان مع اعترافه بنسبۃ النبی صلی الله تعالی علیه وسلم و اظهارة شعائر الاسلام بطل عقائد هی کفر بالانفاق حصّ " باسم الزندق و هو فی الاصل مسوب الی زندق اسم کتاب اظهره مزدک فی اتم قباد و زعم انه تأویل کتاب المحوس لیدی جاء به زردشت الذی یزعمونه انه نبیهم .

(۱) ارطمی که در سده ۱۴ هـ . ق . در استانبول ، در دو جلد ، منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) بری ترجمه آنرا تفتازانی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۶۳۵-۶۳۸ ، دیده شود .

شرح المواقف^(۱)

تأليف

البحر جاني (السيد الشريف)

(۷۴۰ - ۸۱۶ هـ . ق .)

ج ۸ ص ۴۱ - ۴۴

(در « المقصد السابع » در قسمت « المرصد الثالث في توحيدہ تعالیٰ »)
 (و اما الثاني) وهو " أن الوجوب إذا كان هو المقتضى للتمتع امتنع التعدد (ولما علمت أن الماهية المقتضية لتمتعها بحصر نوعها في شخص) واحد ولذلك لم يتفرص له (و اما المتكلمون فقالوا يمتنع وجود آلهين مستجمعين لشرائط الإلهية لوحدهن الأزل لو وحد إلهان قادران) على الكمال (لكان نسبة المقدورات إليهما سواء إذا المقتضى للقدرة ذاتهما وللمقدورته الأمكان) لأن الوجوب لا يمنع بحيلان المقدورية (فتستوى النسبة) بين كل مقدر و بينهما (فأبدأ بلزم وقوع هذا المقدور المعين أما بهما و أنه باطل لما يتبين من امتناع مقدور بين قادرين و أما أحدهما ويلزم التراجع بلا مرجح) فلو تعددت الآلهة لم يوجد شيء من الممكنات لاستلزامه أحدا محالين . أما وقوع المقدور بين قادرين و أما التراجع بلا مرجح (الثاني) من الوجهين (إذا أراد أحدهما شيئا فأما أن يمكن من الآخر إرادة صده و يمتنع وكلاهما محال . أما

(۱) ارطقی که در سنة ۱۳۲۵-۱۳۲۷ هـ ق ۱ در ۸ جلد . « حاشیة عبد الحكيم السيالكوتی و حاشیة حسن چلبی منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) علی بن محمد بن علی السیدالزین ابوالحسن الحسینی البحر جانی الحنفی ، در عماء بررکت و من خود محسوب میشود [برای برهما اخوان جرجانی ، و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۲۷۸-۲۸۱ دهمه شود] .

الأول فلا يفرض وقوع إرادته له لأن الممكن لا يلزم من فرض وقوعه محال ويلزم
أما وقوعهما معا فيلزم اجتماع الصديقين وأما لا وقوعهما فيلزم ارتفاعهما فيلزم عجزهما
لعدم حصول مرادهما وأيضا يلزم اجتماعهما لأن المانع من وقوع مراد كل منهما هو
حصول مراد الآخر لا قدرته عليه فإذا امتنع مراد كل منهما فقد حصل مرادهما معا
هذا خلف (و أيضا فإذا فرض) ما ذكرناه (في صدق لا يرتفع كحركة جسم و
سكونه لزم المحال) وهو ارتفاعهما معا (و أما وقوع أحدهما دون الآخر فالذي لا
يقع مراده لا يكون قادرا) كاملا فلا يكون آله (و أما الثاني) وهو ان يمنع
إرادة الآخر منه (ولأن ذلك الشيء) الذي أمتنع تعلق إرادة الآخر به هو (لسانه يمكن
تعلق قدرة كل من الآلهتين وإرادته به والذي أمتنع تعلق قدرته) وإرادته به (وله المانع
عنه هو تعلق قدرة الآخر) وإرادته (فيكون هذا عاجزا) فلا يكون آله (هذا
حلف) لأنه خلاف المقدر وقد مر أنه يمكن ثبت الوجدانية بالذات البقية لعدم
توقف صحتها على التوحيد (وأعلم أنه لا يخالف في هذه المسألة إلا الثنوية) دون الوثنية
فإنهم لا يقولون بوحود آلهين واجبي الوجود ولا يصحون إلا وثان سمات الإلهية وإن
أطلقوا عليها اسم الآلهة بل اتخذوها على أنها تماثيل الأنبياء أو الزهاد أو الملائكة
أو الكواكب وشتعلوا بتعظيمها على وجه العادة وتوسلوا بها إلى ما هو آله حقيقة
وأما الثنوية فأنهم قالوا بعد في العالم خيرا كثيرا وشر كثيرا وأن الواحد لا يكون حرا
شريرا بالضرورة (فلكذا) منهما (فأعني) على حدة فالماثوية والذاتية من الثنوية قالوا
بعد الخير هو الشر وبعد الشر هو الظلمة وصادم ظاهر لا يهمل عرسان فيلزم قدم الجسم
وكون الإله محتاجا إليه وكنههم أرادوا معنى آخر سوى المتعارف فأنهم قالوا: التور
حتى عالم قادر سمع بصير و **المجوس** منهم ذهبوا إلى أن فاعل الخير هو يزدان
و فاعل الشر هو اهرمن و يسمون به الشيطان (و الجواب منع قولهم الواحد لا يكون
خيرا شريرا) بمعنى أنه يوحد خيرا كثيرا وشر كثيرا (اللهم إلا ان أراد بالخير
من يغلب خيره) على شره (وبالشرير من يغلب شره) على خيره (كما ينشئ عنه

طاهر اللغة) فلا مجتمعان حينئذ في واحد (لكنه غير هالزم) ممّا ذكر من اللازم منه هو المعنى الذي أشار اليه (فلا بعد إبطاله) أي إبطال ما ليس بآلاره (ثم بعد هذا المنع والتنوّع عنه) يقال لهم الخبر أن قدر على دفع شرّ الشرّ ولم يفعله فهو شرّير و أن لم يقدر عليه فهو عاجز (عن بعض الممكنات فلا يصلح آلهما فلا يوجد آلها كما ذكرتم) فتعارض خطائهم بخطاة أحسن من دلت ما لا و أكثر إقناعاً).

۱۴۰

حاشیه^(۱) مولی حسن چلبی^(۲)

(۸۴۰ - ۸۸۶ هـ ق .)

بر «شرح المواقف»

در دو صفحه ۴۳ و ۴۴ جلد ۸ شرح المواقف (طبع سابق لذكر)

(قوله ولم يوت و الذنوبة من الثنوة قالوا الحج) لا فائدة في التخصيص فإنّ المزدكية أصلاً قبلوا بدلت، أمّا المايوتّه فهو (كذا) أصحاب ما بن مای الحکم الذي طهر في زمان شابور بن اردشير وقتل بهرام بن هر هز بن شابور بعد ما بعث عيسى عليه السلام. وهم معتقدون في الشرائع والأساء وآل أوامعوث بالحكمة والسوة آدم عليه السلام ثمّ شيث و نوح و ابراهيم و زرادشت و المسيح و يونس و محمد صلوات الله عليهم

(۱) اس حاشیه در دو صفحه ص ۴۳ و ۴۴ جلد ۸ شرح المواقف، که در سده ۱۳۲۵ - ۱۳۲۷ هـ ق . در ۸ جلد، در مصر منتشر شده است، و ذکر آن گذشت، طبع شده است.

(۲) مولی حسن چلبی بن محمد بن محمد شاه القناری الرومی الحنفی که ملاحسن الصری بر مع وف است (برای ترجمه آموان و اشار حسن چلبی معجم المطبوعات، ج ۱ ص ۷۵۷ - ۷۵۸ دیده شود).

على سائر أديانته . وكانوا يوحسون في السوء والبيئة أربح صلوات ويحرمون الرب والقتل والرفقة والكذب والتحرع دة الأون وغير ذلك واما الديانة بهم أصحاب **ديسان** ومعتقدهم معتقد **المزدكية** اصحاب **مزدك** الذي ظهر في زمن **نوشروان** وهو قدم الثور والظلمة على اوجه الذي اعتقده المانوية **الآن** **المزدكية** يقولون الثور عالم حَس وانه يفعل ما يعمل بالقصد والاختيار بخلاف الظلام فانه جاهل أعمى وانما يفعله بحكم الاتباع والحصص واندسانيه بحالقيهم في ذلك ويقولون ما يحدث من الشر كل عن الظلام بضعه لا بحكم الاتفاق . و **لشئوتة** فرقان **آخريان** (١) يقال لهم **المرقونية** و **الكمونية** . اما **المرقونية** فقد وافقوا من تقدم ذكره في اثبات الثور والظلمة وخالفوه في اثبات أصل ثالث هو المعدل الجامع بين الثور والظلمة . قالوا ودلت الأصل دون الثور في المرتبة و فوق الظلمة

(**قوله** وكذا بهم أرادوا ايج) قل في **الابكار** معتقد مانبوتة أن الثور والظلمة حسان قدسان أقدس حسان سمعان صيران . (**قوله** **والمجوس** منهم) سياق كلام الشارح مريب في أن **المجوس** من **لشئوتة** وسبق كلام **الأمدي** مريب في خلافه حيث قال أولا الفرع السادس في الرد على **لشئوتة** و **المجوس** أما **لشئوتة** فهم فرق حسن وفصل فرقها ثم قال : وأما **المجوس** فقد اتفقوا أصلا على أن أصل العالم الثور والظلمة كمدى **لشئوتة** وقد اتفقوا وتفرقوا فرقا ربعا ثم فصل فرقه وما ذكره الشارح اظهر (**قوله** و لم يعمل به هو شرير) لأن كل واحد من الثور والظلمة يدفع كل شر لدلث الشرير الكثير الشر شر في نفسه . فإن قلت يجوز أن يكون ترك الخير دفع شر الشرير لإشتماله على حكمه قلت فحينئذ يجوز أن يكون إيجاد الشرور أيضا كذلك فلا يلزم من إيجادها كون الواحد خيرا وشريرا

(**قوله** وإن لم يقدر عليه فهو حذر) قل إنما يلزم العجز إذا استند الشرور إلى الشرير بالاختيار كما يشير إليه قولهم في الثور أنه حي عالم قادر . وأما إذا استندت إليه بالاجب فلا وقد عرفت مما سبق أن إمكان الإيدفع في نفس الأمر يكفي في لزوم العجز ولا ينافيه الوحوب بالغير .

۱۴۱

قاموس (۱)

تألیف

فیروز آبادی (۲)

(۷۲۹ - ۸۱۷ هـ ق. ۱)

ج ۳ ص ۱۲۸۵ :

الزنادیق بالكسر من الثبوتة أو القائن بالبور والصلمة أو من لا يؤمن بالآخرة
و بالترویسة أو من يبطل الكفر و يظهر الايمان أو هو معرب * در دین * ای
« دین امرأة » ح زنادقة أو زنادیق . و قد ترسق و لاسم الزندقة و رجل زندق
و زندقی شدید المخد .

(۱) از طبعی که در سده ۱۲۴۰-۱۲۴۲ هـ ق. ۱ در چهار جز ۱۰ در المکنه طبع و نشر شده است
نقل گردیده .

(۲) **محمدالدین ابوطاهر محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم فیروز آبادی شیرازی**
از دانشمندان و لغویان بزرگ زمان خود محسوب میشود . **فیروز آبادی** دو نزدیک طهر دور
شبه ۲۰ جمادی الاخری سده ۷۲۹ هـ ق. ۱ در کارزین **فیروز آباد** متولد گردیده است و در شب
سده ۸۱۷ هـ ق. ۱ در فریدونگرد (برای رجاء احوال **فیروز آبادی** و
مراجع آن و آثار او شرح حال **فیروز آبادی** ، الف آغای سلطانی که در سده
۱۲۱۷ هـ ق. ۱ در طهران منتشر شده است ، و **معجم المطبوعات** ، ج ۲ ص ۱۴۶۹-۱۴۷۱
دیده شود) .

۱۴۲

لسان المیران^(۱)

تألیف

ابن حَجَر المَعْقَلانی

ح ۲ ص ۱۵ - ۱۶ (در ترجمه احوال بشار بن برد) .

وكانت يتعصب للمعجم على العرب و يصوّب رأى ابيس في ترك السجود لآدم

عليه السلام وينشد

الأرض مُظلمة والنار مُشرقة والنار مُعبودة هذكَات النار

و بلغ الحليفة المهدى أنه ترمدق وأنه هجاء فأمر شاذبه فصر ب نحو سبعين

سوطا فمات و ذلك في سنة سبع وستين ومائه ...

ح ۲ ص ۳۲۱ :

حفص بن أبي بردة ، لا أعرفه ذكره ابو الفرج الاصفهاني ونقل أنه كان هو

وبشار بن برد و ابنة بن الحباب و مطيع بن اياس و سعد بن عبد الرحمن الهلالي و

عبد الله بن المقفع و حماد الراوية و حماد بن عجر و حماد بن الزبير قان و عماره بن

حمزة و يزيد بن الفيض و حميد بن محفوظ و ابان الاحقبي يحتمعون على اشراق

و بها حتى بعضهم بعضا هر لا و عمدا كلهم متهم في دينه ، و نقل في ترجمه حماد بن عجر

أن حفصا كان يرمى بالزندقة . .

ح ۲ ص ۳۴۷ (در ترجمه احوال حماد بن الزبير قان) :

وقال المدائني كان خيثة بن يرضي شاعرا مر بها فسأله حماد الزبير قان و كان يتهم

بالزندقة فمشوا سهما حتى اصطلحا فقال بعض أمرء الكوفة لابن يرضي كيف حدثت

مع حماد قال صالحته على أن لا آمره بالصلاة ولا ينهي عن

(۱) از طبعی که در سده ۱۳۲۹ - ۱۳۳۱ ه . ق . در حیدرآباد دکن منتشر شده است غیر

گردیده

وكلهم منهم بالترددة (١) قلت وليس لهؤلاء رواية فيما أعلم. وقد ذكر عبد الله بن المعتز في طبقات الشعراء عن زياد بن أحمد الحنظلي قال اجتمع جماعته من الأدباء يتناشدون بحضرة الصلوة فدر صالح فملى صلاة تامة حسنة فقل له في ذلك قال عادة البلد وراحة الحسد... (٢)

وقال أبو الفضل بن طاهر في دريجه حدثني يونس الخثلي أن المهدي أمر بأحصار صالح بن عبد القدوس فضايره على الترديفة فقال لا ولكني شعر أمتق في شعري ثم قال رثوه فأستشده القصيدة التينية فقال آلت الذي تقول:
والشبح لا يترأ حلاقه البيت .
قال . بلى في كذا كنت و أمر بقتله فصر دتسف فصار قطعيتين

ص ٤ ص ٥١ - ٥٢ :

عبد الكريم بن أبي العوجاء خال معن بن زائدة رديق معتز قال أبو أحمد من عدي لما أخذ ليصر عنقه قال لقد وضعت فيكم أربعة آلاف حدث أحرم فيه الحلال وأحلل الحرام قتله محمد بن سليمان العباسي الأمر بالبصرة انتهى (٣)

ج ٦ ص ٥١ - ٥٢

(در ترجمه احوال مطيع بن اياس)

و أخرج أبو الفرج في الأغاني من صريق الفضل بن اياس الهذلي قال أراد

(١) كما في الأصل المطبوع در الديارات تأليف الشاهشتي (طبع بغداد ، سنة ١٩٥١ م)
من ١٩٦١ م ، جاكه نقل از كتاب مربوط حواشي آمد ، عبارت چنین است : « و كان مطيع و يحيى بن زياد و حماد عجرد و حماد الراوية ، لا يعرفون . و كأن حمصهم عسى مهاج واحد في الخلافة » و كلهم منهم بالترددة *

(٢) طبقات الشعراء ، تأليف أبي المعتز ، « عهد آقاي عباس اقبال » ، درسه ١٩٣٩ م . در لندن منتشر شده است و گفته صالح بن عبد القدوس در ص ٣٥ من ٢٢ كتاب مدكور چنین مشاهده :
« رأته هو و رسم البلد و عادة الحسد » .

(٣) - سپس قول مؤلف اعاني را ، كه گوید : « كان بالبصرة من أصحاب الكلام عمرو بن عبيد و ... » و نقل از كتاب مربوط ، در ص ٣٦٠ من ١٧-٢٢ و ص ٣٦١ من ٩-٦ ، و قسمی از آن ، نقل از كتاب شرح العيون ، در ص ٢٩٠ من ٨-١٢ همین كتاب مندرج است . « اختلاف بسیار اندك در بعضی جزئیات عبارت ، نقل میکند كه برای احتراز از تكرار مكرر و از نقل آن صرف نظر شد .

المصور السبعة للمهدي فاعترض عليه **ابن جعفر بن أبي جعفر** ثم عزم فأحضر الناس وقامت الخطبة والشعراء فذكروا **فصل المهدي** فأكثروا فيه . **مطيع بن أبياس** فتكلم وحطب وأشد ثم قال يا أمير المؤمنين حدثني فلان عن فلان عن فلان أن نبياً صلى الله عليه وآله وسلم قال **المهدي محمد بن عبد الله** له اسم يملأ الأرض عدلاً . وهذا **العباس بن محمد** أحوك مشهد بذلك ثم قال **علي العباس** فقال أشدك الله هل سمعت هذا ؟ فقال نعم . فلما انصرف المجلس قال **العباس** لمن شق به رأيت هذا الرديق لم ير من أن كذب على النبي صلى الله عليه وآله وسلم حتى استشهد بي على كذبه وشهدت حقوق من أئيف (١) . وقرن **المرزباني** كان من طرقات أهل الكوفة و متابعهم وكان حسن الصورة . صاحب **المصور** ثم انقطع إلى ولده **جعفر** وكان يتهم بالزندقة (٢) أو كان صدقاً **ليحيى بن زياد الحارثي** ثم فسدها بينهما . . .

(١) - ابن قسنت ، بقل ار كتاب **الآغانى** ، اختلاف عذات ، درم ١٣٩ ، ص ٨ - ٢٠ ابن كساب مدرج است .

(٢) - **معجم الشعراء** . أئيف **هرزباني** ، طبع القاهرة سنة ١٣٥٤ هـ . ق ، ص ٤٨٠ ص ٣ - ٤ .

۱۴۳

المزهر^(۱)

في علوم اللغة

مؤلف

جلال الدين عبدالرحمن السيوطي^(۲)

(۸۴۹ ۸۹۱ هـ ق)

ج ۱ ص ۲۷۸ - ۲۷۹ :

وقال الجواليقي في المعرب في ابن دريد : قال ابو حاتم : الزيد بن رسي "معرب" .
كان أصله عنده رنده كره . رنده : الحباة ، و كره : العمل . أي "يعول بدوام الدهر" .

(۱) از طبعی که تألیف محمد جاد المولی و محمد ابو الفضل ابراهیم و علی محمد
المجاوی ، در دو جلد ، بهارس ، در سنه ۱۳۶۸ هـ . ق . در مصر منتشر شده است . پس گم شده .
(۲) ابو الفضل عبدالرحمن بن الکنال ابی بکر جلال الدین سیوطی از دانشمندی
برزگ مصر است و در تفسیر و حدیث و فقه و ادب و نحو و معانی و بیان و تدبیر دست داشته (برای مرجه
أخبار سیوطی و ما بعد آن و ... او معجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۱۰۷۳ - ۱۰۸۵ .
 دیده شود) .

معاهد التخصیص (۱)

على شواهد التخصیص

تألیف

عبد الرحیم بن عبد الرحمن بن أحمد العباسی (۲)

(۸۶۸-۹۶۳ هـ ق. ۰)

ص ۷۱ .

کم عا قدر عا قیدر آعب مداجمه و جاهل جاهل قلقاء مر روقا

هذا الادی ترك الا وهام حائرة و سیر العالم التحریر زنديقا

(مؤلف در شرح دو بیت فوق گوید)

البيتان لاین الراولنی من السیط و قبلهما :

سبحان من وضع الاشياء موضعها و فرق العز و الادلال تفریقا

(و پس از ذکر مطالب لغوی و نحوی گوید)

و التریدیق بکسر الرای من الثنویة او القائد بالموور الطلعة او من لا یؤمن بالآخرة

و بالترویة او من یعلن الکفر و یظهر لا یمن او (۳) هو مغرب زن دین « ای دین المرأة .

ص ۱۳۳ (در ترجمة احوال بشار بن برد) :

و كان الشرف قد مشب بشار و حماد عجرد لا مور یطول د کرها فکاه متقارصون (۴)

الهجاء و جمع علماء البصرة انه ليس في هجاء حماد عجرد بشار شی حید إلا أربعین

(۱) مؤلف ابن کتاب در سنة ۹۳۴ هـ ق. از تحریر آن ، در قاهرة ، فراغت یافته است و در ایضا

ارطعی که در سنة ۱۲۷۴ هـ ق. در مصر صورت گرفته است نقل گردیده .

(۲) فدر الدین ابو الفتح عبد الرحیم بن عبد الرحمن أحمد العبادي العباسي الشافعي

القاهري الاسلامي ، از آراء معروف قرن ۱۰ و ۱۱ هجری است (برای ترجمة احوال عباسی

و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۱۲۶۷ ، دیده شود) .

(۳) در نسخة طبع شده چنین است و در نسخة خطی متعلق بنگارنده (بعای « او ») ، دو « باشد

(۴) در نسخة طبع شده چنین آمده و در نسخة خطی متعلق بنگارنده ، (بعای « بتقارصون » که

در اینجا درست نمی نماید) ، « بتقارصان » میباشد که در این مورد صحیح همین است

بيت معدودة و لبشاريه من الهجاء أكثر من ألف بيت جيد و كثر واحد منهما هو الذي
هتك صاحبه بالزبدقه و أظهره عليه و كان يحتمل عنديها فسقط حماد عجرد و تهتك
فصل بالاعية بشار وجوده معانيه و بقي بشار على حاله لم يسقط و عرف مذهب في الزبدقه
فقتل به .

من ١٣٥ - ١٣٦ (أيضاً ترجمه أحوال بشار) .

و كان بشار قد هجاه (١) بقوله

نبي أمية هتوا طبل يومكم أن الخليفة يعقوب بن داود
ضاعت خلافتكم يا قوم فالتمسو خليفة الله بين الرق و العود

و دخل يعقوب على المهدي فقال يا أمير المؤمنين إن هذا الأعمى الملح الذي يزدني
قد هجك قل بأي شيء قال ما لا ينطق به لسانى ولا تتوهمه فكرى فقد سحيت أنشدنى
ثناء فقال والله لو خيرتني بين نشادى أياه و ضرب عنقى لأخترت ضرب عنقى فحلف
عليه المهدي بالأيمان أنى لا مسحة له فيها فقال أمّا لفظاً فلا و لكنى أكتب ذلك فكتبه
و دفعه إليه فكاد ينشق عيظاً و عمل على الإيحاء إلى البصرة لنظر فى أمرها و ما فى فكره
غير بشار فبحذر فلما بلغ إلى البطيحة سمع أذاناً فى وقت اصحاء التّهار فقال أنظروا
هذه الأذان فإذا بشار سكران فقال له يا زبدق يا عدوّ منظر أمة عجبت أن يكون
هذا من عبك أتلهو بالأذان فى غير وقت صلاة و أنت سكران . ثمّ دعا سابق نهيك فأمره
بصر به بالتّوسط فصر به من يديه على صدر الحراقة سبعين سوطاً أنفقه فيها . فكان إذا أصابه
التّوسط يقول حس و هى كلمة تقولها العرب للشئ إذا وجع فقال بعضهم أنظر إلى زبدقته
يا أمير المؤمنين يقول حس و لا يقول سم الله . فقال و ذلك أن طعامه هو فأسمى عليه فقال له
آخر أفلأقلت الحمد لله . فقال أو نعمة هى فأحمد الله عليها . فمداستوفى السبعين بان الموت
فيه فألقى فى سعة حتى مات . ثمّ رمى به فى البطيحة . . .

۱۴۵

کتاب

المصواعق المخرقة

في الردّ على أهل البدع والزنادقة^(۱)

تأليف

شهاب الدين أحمد بن حجر الهيتمي المكي^(۲)

(۹۰۹ - ۹۷۴ هـ . ق .)

ص ۱۲۶ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۶^(۳)

(۱) بطبعی که در سنه ۱۴۱۲ هـ . ق . در مصر منتشر شده است رجوع شود .

(۲) ابو العباس شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر المعمری الهیتمی الشافعی . از فقهان بزرگ قرن دهم هجری است (برای ترجمه احوال ابن حجر و مرجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ، ص ۸۱ - ۸۴ ، دیده شود)

(۳) در صفحه های مذکور مطالبی راجع بزندقه و زندقه سدرج است که چون طاهر آریندة و زندقه سنی آعم" مقصود است از نقل عبادت صرف بطریقی .

۱۴۶

تَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ وَ مَقْلَعُ الْمَيْرَيْنِ ^(۱)

تأليف

طُورِيحِي (فَخْرُ الدِّينِ) ^(۲)

(متوفى در سنة ۱۰۸۵ هـ . ق .)

ص ۴۴۹ (در مادة زندق) :

الرَّزْدِيقُ كَقَنْدِيلٍ وَالْمَشْهُورُ عِنْدَ النَّاسِ هُوَ الَّذِي لَا يَتَمَتَّكُ شَرِيعَةً وَيَقُولُ بِدَوَامِ
الدَّهْرِ وَالْعَرَبُ تَفْتَرِعُنَهُ بِعَوْلِهِمْ مَلْحَدًا وَالْجَمْعُ رَهْدَقَةٌ وَفِي الْحَدِيثِ الرَّزَادِقَةُ هُمُ الدَّهْرِيَّةُ
الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا رَبَّ وَلَا جَنَّةَ وَلَا نَارَ وَمَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَفِي الْمَجْمَعِ الرَّزَادِقَةُ قَوْمٌ
مِنَ الْمَجُوسِ يُقَالُ لَهُمُ التَّنَوُّيَّةُ يَقُولُونَ التَّوَرَّ مَبْدَأُ الْخَيْرَاتِ وَانْظُلُمَاتُ مَبْدَأُ الشَّرِّ قُلُوبُ
مَأْخُودٍ مِنَ الزَّنْدِ وَهُوَ كِتَابُ الْهَلَوِيَّةِ ^(۳) كَانُ لِزُرْدَشْتِ الْمَجُوسِ ثُمَّ اسْتَعْمَلَ فِي كُلِّ مَلْحَدٍ
فِي الدِّينِ . وَقِيلَ هُمْ قَوْمٌ مِنَ التَّبَائِيَّةِ أَصْحَابُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَبَأٍ أَطْهَرَ الْإِسْلَامَ انْتِفَاءً الْفِتْنَةَ
وَتَصْلِيلًا لِلْإِسْلَامِ فَسَمِعُوا أَوَّلًا بِذُنُورِ الْفِتْنَةِ عَلَى عُثْمَانَ ثُمَّ انْضَمَّ إِلَى الشَّيْعَةِ وَاحِدٌ فِي
تَضْلِيلِ حَقَائِلِهِمْ حَتَّى اعْتَقَدُوا فِي عَلَى الْعَبْدِيَّةِ فَاسْتَبَاهُمُ عَلَى (ع) فَلَمْ يَتَوَبَّوْا فَأُخْرِجَهُمْ
مِمَّا لَفِيَ فِي التَّكَايَةِ وَفِي مَفَاتِيحِ الْعُلُومِ وَالرَّزَادِقَةُ هُمُ الْمَابُوتِيَّةُ وَكَانَتِ الْمَزْدَكِيَّةُ يَسْمَوْنَ
بِذَلِكَ . وَهَزْدَكُ هُوَ الَّذِي طَهَرَ فِي آثَامِ قَبَاذٍ وَزَعَمَ أَنَّ الْأَمْوَالَ وَالْحَرَمَ مَشْرُوكَةٌ . وَأَطْهَرَ
كِتَابًا سَمَّاهُ زَنْدًا وَهُوَ كِتَابُ الْمَجُوسِ الَّذِي حَاءَ بِهِ زُرْدَشْتُ الَّذِي يَرْعَمُونَ أَنَّهُ مَسِيٌّ وَ
سَمَّاهُ صَحَابَ هَزْدَكِ إِلَى زَنْدَا (كَذَا) فَأَعْرَبَتِ الْكَلِمَةُ فَقِيلَ رَزْدِيقٌ وَالْجَمْعُ رَهْدَقَةٌ وَالْهَاءُ عَوْصٌ

(۱) این کتاب در سنة ۱۰۷۹ تألیف شده است و تا کنون چندبار در طهران و تبریز بطبع رسیده .

در اینجا از طبعی که در سنة ۱۲۶۳ هـ . ق . در طهران منتشر شده است نقل گردیده .

(۲) فخر الدین بن محمد بن احمد بن طریح الرماحی المسلمی النجفی . او علمه « شیخی

مذهب من یاردهم معری ست (بر ای ترجمه آخوان و آثار طریحی روضات الجنات » ص ۵۱۰ .

دریده شود) . (۳) در طبعی که در سنة ۱۲۶۶ هـ . ق . از این کتاب در طهران منتشر شده است ،

« کتاب الملوثة الهلویة » آمده .

من الیاء المحذوف و أصله الزنادیق و الاسم الزندقة عَرَب من الزند و هو اسم كتاب لهم .
و فی قد رندیق معرّب « زین دین » ائی دین المرأة . و فی الحدیث انّی أصبت قوما من المسلمین
و نادقة قیل تسمیة هم مسلمین باعتبار ما كانوا علیه و الا فلیسوا مسلمین عند الكل

بهار الانوار

تألیف

مجلسی (محمد باقر)

ح ۲ ص ۱۸ (۱)

و المانوته فرقة من الثنونة أصحاب مانی الادی طهر فی زمان شاپور بن اردشیر
و أحدث دین بن المحوسية و النصرانية . و كان يقول نبوة المسيح ع و لا يقول نبوة
موسی ع . و رعم ان العالم مصنوع مرگب من اصلین قدیمین أحدهم نور و الآخر ظلمة .
و هؤلاء ينسبون الخیرات الى التور و الشرور الى الظلمة و ينسبون خلق الساع
و اموزیات و العقارب و الحيات الى الظلمة فأشروع الى فساد و همهم بان هذا لحلمهم بمصالح
هذه الساع و العقارب و الحيات التي يرعمون انهم من الشرور التي لا یلیق بالحکیم خلقها .

ج ۲ ص ۴۳

قد شرحت لك يا مفضل من الأدلة على الخلق و الشواهد على صواب التدبیر و العمل
فی الا لسان و الحيوان و لئمت و الشجر و غیر ذلك ما فيه عسرة لمن اعتبر و انّ شرح

(۱) چنانکه درس ۲۲۱ این کتاب گذشت **توحید المفضل** در س ۱۸-۴۷ ج ۲ **بهار الانوار**
مندرج است . و در بعضی موارد **مجلسی** بعنوان «ان» در شرح مطلب اصلی کتاب ، مطالبی ارجوح
افزوده از آن جمله است مطالب فوق در مان و شرح آن سمت از **توحید المفضل** که در س ۷۴
س ۱۱ همین کتاب ذکر شده و بدستگاه درجای خود ، یعنی در هنگام نقل و **بهار الانوار** ،
نقل مکرر دیده .

لك الآن الآفات الحادثة في بعض الأزمان التي اتخذها أناس من الجهل درعة الى حدود الخلق والخلق والعمد والتدبير وما أسكرت المعطلة والمنية (۱) من المكروه والمصائب وما أنكروه من الموت والفناء وما قاله أصحاب الطبع ومن زعم أن كون الأشياء بالعرض والاعتق لبشع ذلك القول في الرد عليهم فأنزلهم الله أنبي يؤفكون (۲)

(۱) در حاشیه نوشته شده است : ط « المانویة » .

(۲) آیه ۴۰ سورة ۹ (سورة التوبة) .

مصادف مذکوره در فوق ارمس **توحید المفضل** است که در جای خود نقل نگردیده و در واقع این قسمت استدراکی است بر **توحید المفضل** و مبدیست در ص ۲۵ این کتاب قبل از سطر دهم نقل شده باشد . حال که از **توحید المفضل** باز سخن پیمان آمد بدست برای مزید عائد مطلبی را که مرحوم علامه فقیه **محمد قزوینی** در باره این کتاب ، در حاشیه ص ۱۸ ج ۲ **بحار الانوار** خود ، که اکنون در کتابخانه داشکده ادبیات **طهران** میباشد ، نوشته است در اینجا نقل کنم .

عین عبارت مرحوم **قزوینی** در این باب چنین است :

« این **توحید المفضل** ما کتاب **الدلائل والاعتبار** که در اواخر (در سنه ۱۳۴۶) در حلب چاپ شده و بحافظ دست داده شده تقریباً در کلمات و عبارات یکی است فقط اختلاف بسیارند کی در بعضی حرثیت بین آنهاست که تفصیل آنرا در بحث **الدلائل والاعتبار** داده ام . (برای اطلاع از مطالب مرقومه در بحث نسخه کتاب **الدلائل والاعتبار** مرحوم **قزوینی** بکتابخانه آن مرحوم ، که اکنون در کتابخانه داشکده ادبیات **طهران** است ، مراجعه کردم و منی بدستاده هر چه جستجو نمودم بیهوده کردن نسخه مرقوم موفق نگردیدم)

برای اطلاع از مطالب کتاب **الدلائل والاعتبار علی الخلق والتدیر** ، درباره مابقی و مابقی و مقیسه آنها با آنچه که از **توحید المفضل** ، در جای خود و در این استدراک ، نقل شده ، و اختلاف بسیار اندکی در عبارت بین آنهاست ، بصفحه های ۲ (س ۱۳-۱۵) و ۵۵ (س ۶-۹) و ۵۹ (س ۳-۶) و ۶۴ (س ۱۳-۱۷) و ۶۷ (س ۱۵-۲۱) و ۶۸ (س ۱-۱۰) و ۷۴ (س ۱۱-۱۴) کتاب مزبور رجوع شود

۱۴۷

مِرَّةُ الْقَوْل (۱)

(شرح أصول کافی)

تألیف

مَجْلِسِی (مُحَمَّد باقر)

ص ۴۷ :

فوله كان بمصر زنديق ، قال في القاموس لزيد بن بكير من الثنونة القائل
بالنور والظلمة أو من لا يؤمن بالآخرة و «الزبونية» أو من سطر الكفر و يظهر الأيمان
أو هو معرب «زن دين» أي دين المرء انتهى وقيل أتمعرب «زنده» لا أنهم يقولون
بنوام الذهب . وقد معرب زندي منسوب إلى زند كتب زردشت . والظاهر أن المراد به
هنا من لا يقرب «لصانع تعالى» . فوله شيء «أي مما بدر» على كمال علمه و احتجاجة
على الزنادقة وغيرهم و عجزهم عن مناوئهم

و ار ص ۴۸ تا ص ۵۱ مناظر: هشام با زنديق و عبدالكريم بن ابي العوجاء
مندرج است كه دلالت صريح بر مانويت ندارد .

(۱) از طبعی که در سنة ۱۳۲۱ ه . ق . در طهران منتشر شده است نقل گردیده .

زهر الربيع (١)

تأليف

سَيِّدُ نِعْمَتِ اللَّهِ جَزَائِرِيِّ (٢)

(١٠٥٠ - ١١١٢ هـ. ق.)

٣٩٠٥

و قال ابن الراوندي :

کَمَ عَاقِلٍ عَاقِلٍ أَعِيتَ مَذَاهِبُهُ رَجَاهِلٍ جَاهِلٍ تَلَقَّاهُ مَرُّ زَوْقَا

هذا الذي تركه الأوهام حائرةً و صير العالم التحريرَ و قد يقا

أقول الزنديق الذي ينفي الصانع للعالم وقيل الملحدا الحارث عن الدين . و أول من
 زندق هو ذلك خرج في عهد قتادة فأنح الفروج والأموال . قتله نوشيروان بن قتادة . قتل
 . أراد الشاعر بقوله زنديقا . وهذا ابن الراوندي صنف في الزندقة كتباً كثيرة .

موسیٰ الہادی بن محمد المہدی بن ابی جعفر المنصور بن محمد بن علی بن عبد اللہ

ابن عباس بن عبدالمطلب بويبع له في اليوم الذي مات فيه المهدي شهر محرم سنة تسع وستين ومائة. ولما استقرت خلافته طلب الرضا عنه بوسسته به وهم أصحاب ما يترددون أدعوا أولا

(۱) ارطقی که در سده ۱۲۹۱-۱۲۹۲ ه. ق. در بمبئی، با چاپ مسکینی، منتشر شده است.

نقل گردید. د استاد ابد ار دانشمند محترم آقای محبتی مینوی شکر گم که مرا استادش کتاب درازة نسیق و زیاده و منغویین متوجه کردند.

(۲) نعمت‌الله بن عبداللہ بن محمد بن حسین موسوی شوشتری جزائری دیار
علماء بردگتہ شیعہ سبقت قرن یازہم و دوازدہم ہجری است جزائری در سنہ ۱۰۵۰ھ ق.

متولد گردیده و تاریخ وفات او در روضات الجنات و الذریعة الی تصانیف الشیعة س: ۱۱۱۲ هـ. ق. آمده است و در کشف الحجب - س: ۵۱۱۳۰ ق. ذکر گردیده (برای

ترجمة أحوال وآثار سيد نعمت الله جزائري صفحة ١٠٧ فهرست كتاب كشف الحجب والاستار
عن أسامي الكتب والأسفار والذريعة ج ٢ ص ٤٤٦ ، وروصات الجنات ،

طبع سنة ۱۳۱۷ هـ ق. ۱۰ من ۷۲۸ - ۷۳۰ دیلم شود).

اجتناب الفواحش ثم دعوا الى تحريم الدخوم وعباده اثنين المور والظلمة ثم الى نكاح
النات والأحوات والأمهات وهو آو من صلبهم من الحلفاء حسماته ببغداد وكتب الى
الآفاق و صلب من قدر عليه منهم ...

۱۴۹

مقامات السحابة (۱)

تأليف

سيد نعمت الله حنراثرى

(در «المقام الثانی و العشرون فی أمراض القلب وعلاجه») :

ألا ترى الى قول الزيدى الذى تستقى بالمتنى :

يشترشفن من فمى رشعت هنّ فيه أحلى من التوحيد

يقول - رشفت الريق ادا مسسته [كذا] (۲) و التوحيد كلمة لا اله الا الله قال

الواحدى فى الترح و هذا افراط و تجاوز حدّ و ريدقه فى الدين و يروى هنّ فيه
حلاوة التوحيد انتهى .

(۱) سيد نعمت الله رتاع اس كتاب در سنة ۱۱۰۳ هـ ق در عتب و نه است ، نسخه ای از كتاب
مر بود را آتای حکمت آل آقا دارند که در این کتاب سنه ۱۲۲۸ هـ ق است و دوست داشتم
ای حسین علی محفوظ مطلب مذکور در نوی را از نسخه نقل کرده اند و در حیدر من گذاشته .
(۲) در شرح دیوان المتنبی تألیف واحدی ، طبع برلین سنه ۱۸۰۸ - ۱۸۹۱ - ،
ص ۳۰ : ۳۱ و ۳۲ .

تذکر

در جریان طبع استندالک هم در بعضی کتابها بمطالعی مربوط بموضوع برخوردیم که چون وقت طبع آنها گذشته بود در نظر گرفته شد در اینجا بعنوان تذکر پشربت سابق نقل گردد .

۱۵۰

المُسند (۱)

صفت

أحمد بن محمد بن حنبل الشَّيبَانِي المَرْوَزِي

(۱۶۲ ۲۴۱ هـ ق .)

ج ۱ ص ۲۸۲ (در «مسند عبداللّٰه بن العباس بن عبدالطلب عن ابيّ صلي الله عليه و سلم») :

حدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبِي حَدَّثَنَا عَمَانُ حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ حَدَّثَنَا أَيُّوبُ عَنْ عِكْرَمَةَ أَنَّ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَتَى بِقَوْمٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الزَّيَادَةِ وَمَعَهُمْ كِتَابٌ فَأَمَرَ نَارًا فَأَحْجَتُ ثُمَّ أَحْرَقَهُمْ وَكَبَّهُمْ . قَالَ عِكْرَمَةُ فَلَمَّ ذَلِكَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَوْ كُنْتُ أَنَا لَمْ أَحْرِقْهُمْ . لِنَهْيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلِقَتْنَتِهِمْ يَقُولُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . « مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ » وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، « لَا تَعْدُوا بِعَذَابِ اللَّهِ عِزَّوَجَلَّ » .

(۱) از طبعی که در سنه ۱۳۱۴ ، درخش چیده ، در محضر منتشر شده است نقل گردیده .

ج ٢ ص ١٠٨ (در «مسند عبد الله بن عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنهما»)
 حدثنا عبد الله حدثنا أبي حدثت قتيبة حدثت رشدين عن أبي صخر حميد بن
 زياد عن نافع عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سيكون في
 هذه الأمة مسخ ألا و ذلك في المكذبين بالقدر و الرديئة .

ج ٢ ص ١٣٦ - ١٣٧ (أيضاً در «مسند عبد الله بن عمر ...») :
 حدثنا عبد الله حدثنا أبي حدثت هرون بن معروف أخبرنا عبد الله بن وهب
 أخبرني أبو صخر عن نافع قال بينما نحن عند عبد الله بن عمر قعودا جاء رجل فقال
 إن فلا يقرأ عليك السلام ، لرجل من أهل الشام ، فقال عبد الله بلغني أنه أحدث
 حدثاً فإن كان ذلك فلا تقرأ عليه بمي السلام سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يقول : إنه سيكون في أمتي مسخ و قدر و هرو في الرديئة و القدرة .

أخبار صالح بن عبد القدوس

حدثني محمد بن يزيد قال حدثني العوفي قال أخذ صالح بن عبد القدوس في الزينة فدحا على المهدي فمما حاصه أعجب به أعراده أدبه وعلمه وبراعته وما رأى من فصاحته وحسن بيانه وكثرة حكمته فمما تتجلى سبله فلما ولى رده وقل آلت القائل :

وإن من أدته في الصبا	كالعود يسقى الماء في غرسه
حتى يره مورق ناصرا	من بعدما أصرت من يسه
والشيخ لا يترك أخلاقه	حتى يوارى في ثرى رمسه
إذا ارعوى عاد إلى جهله	كذي الصنى عاد إلى نكسه

قال نعم يا أمير المؤمنين. قل : وأنت تترك أخلاقك ونحن نحكم في نعمك بحكمك وأمربه فقطر وحدثت من عر هذا الوجه بما عسى هو أنيب من الأول وذلك ما رويته أنه أتى إلى الرشيد عنده الأمانات يعرض فيها بالنسب صلى الله عليه وآله .

عصب السكك روحته	فجرت عيساء من دوده
ما قصى المسك من وعبر	لا ولا المعثر من وطره
عنيت بالله اللطيف (١) بأن	أن يكون الجور من قدوره

عليه لعنة الله من كان قله . فقال له الرشيد أب اله تراه هذه الأمانات قال لا والله يا أمير المؤمنين ما شركت دنة طرفه على ولا تسعك دمي على الشهة فقد قال النبي صلى الله عليه وآله : أدروا الحدود كالشبهات ما استطعتم وأخذ يرقق قلبه ويستنرله عما عزم عليه فصاحته . بيانه وتلو القرآن حتى رقق له وأمر بتخلية سبيله فلما أراد أن يعرج من بين يديه قال أشدني فصدت السبته فأشده حتى بلغ قوله

والشيخ لا يترك أخلاقه	حتى يوارى في ثرى رمسه
-----------------------	-----------------------

قال يا شيخ هذا الكلام شبه هذا الكلام وهذا الشعر من نمط ذلك الشعر يعني الأبيات التي سبقت إليه ونحن نمثل وصيكتك ثم أمر فصر به عنقه وصلب على الحسر

وحدثني **ابو حنيفة** قال حدثني **زياد بن احمد** قال اجتمع قوم من أهل الأدب في مجلس فيهم **صالح بن عبد القدوس** يتنشدون الأشعار إلى أن حانت الصلوة فقام القوم إلى ذلك وقام **صالح** فتوأمأ وأحسن ثم صنى أتم صلوه وأحسنها فقال بعضهم أتصلى هذه الصلوة و مذهبك ما تذكر فقال « إنما هو رسم البلد و عادة الجسد » والله أعلم بتحقيق ذلك . أما الرجل فله في الزهد في الدب والمريع في الحنة على طاعة الله عز وجل و الأمر بمحاسن الأخلاق و ذكر الموت والقبر ما ليس لأحد . و كان شعره كله مثلاً و حكماً فمما يستحسن له قوله :

(در اینجا قطعه شعری اخلاقی و فلسفی و دینی ذکر شده که سه بیت آخر آن چنین است) :

ولا با حنیل أدرك المرء كاسبه	و یس بحر المرء اخطؤه العنی
ولا ذا يجاريه ولا ذا يغالبه	ولكنه قبض الآله و بسطه
فقد كملت أخلاقه و مناقه	إذا اكمل الرحمن للمرء عقله

فد عجباً كيف يمكن أن يقال دندقة مثل هذا القول أو كيف يكون قائله
زنديقا

ص ۳۶ (در « أخبار ابراهيم بن سياه ») :

و كان يرمى بالزندقة و كان المهدي أخذ و أحصر كتبه فلم يوجد فيها شيء من ذلك فأمته (۱) و استكتبه و كان يكتب في مجلسه و بين يديه و كان من أبلغ الناس و أفصحهم ثم صح عنه أن فيه شيئاً مما كان اتهم به فأطرحه و أقصاه فباع بعد ذلك حبه و احتاج إلى مسألة الناس و كان أحد المطبوعين و كان عجاجاً منطقياً

(۱) M بعد از این کلمه « و صورت له منه مکانه » دارد

۱۵۲

العقد القرید^(۱)

تألف

ابن عبدربه^(۲)

(۲۴۶-۳۲۸ هـ ق .)

ج ۲ ص ۲۰۷ (در قسمت « ردّ المأمون علی الملحدين و أهل الأهواء »)
 قال المأمون للثمویّ الذي تكلم عنده أسألت عن حرفين لأزيد عليهما
 هل ندم مسيء قطّ علی إساءته ؟ قال : بلى أقول . ولتدم علی إساءة إساءة أم
 إحسان ؟ قال : بل إحسان . قال : ولذي قدیم هو الذي أساء أم هو غيره ؟ قال : بل
 هو الذي أساء . قال : وأرى صاحب الخير هو صاحب الشرّ [و قد مطلق قولكم إن الذي
 ينظر بصر الوعيد هو الذي ينظر بصر الرحمة^(۳)] قال : فأتى قول الذي يدع غير الذي
 أساء أقار : فندم علی شيء كان منه أم علی شيء كان من غيره ؟ [فأسكته^(۴)]^(۵)

(۱) از طبعی که در سده ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ هـ ق . (= ۱۹۴۰ - ۱۹۴۱ م .) به عتبه محمد

سعید العریان ، در هشت جلد ، در مصر منتشر شده است . نقل گردیده .

(۲) أبو عمرو أحمد بن عبدربه بن حبيب بن حدير بن سالم القرطبي الاندلسي

المالکي ، وی در سده ۲۴۶ هـ ق . ، با نقوی مؤلف و حذوة المقتبس ، در مائقه متولد

گردیده است و در سده ۳۲۸ هـ ق . ، در قرطبه ، وفات کرده (برای ترجمه آخوان ابن عبدربه

و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۱ ص ۱۶۲-۱۶۳ ، دیده شود) .

(۳) عبارت میان دو علامت را باشر کتب از عیون الاخبار ، تألیف ابن قتیبة ، افزوده است .

(۴) « فأسکته » را باشر کتاب از عیون الاخبار افزوده است .

(۵) این قسمت با اختلاف بسیار در عبارت ، متقی از کتاب الحيوان ، تألیف جاحظ ، در

ص ۸۹-۹۰ و با اختلاف کسر ، بنقل از عیون الاخبار ، در ص ۱۰۱ همین کتاب سدرج است .

و قال له أيضا: أخبرني عن قولك بائنين هن يستطيع أحدهما أن يحلوا خلافا لا يستعين به بساحبه؟ قل سم. قال. هما تصنع بائنين؟ واحد* يخلق كذ شي* خير لك و أصح^(۱).

ج ۲ ص ۲۳۴ (در قسمت « أخبار الطفليين »).

در اینجا قصه آن صبی که او را « ده نفر از زنادقه بصره برد مأمون بردند و در این کتاب » منقذ از مروج الذهب (درس ۱۳۲ - ۱۳۳) و الانساب (درس ۲۴۶) و شرح شریعی بر مقامات حریری (درس ۲۶۰ - ۲۶۱) و المستحاجات من فعالات الأجواد (درس ۳۶۲) و التطفیل (درس ۳۸۵ - ۳۸۶) « عددتهای بسیار مختلف مدکور است مندرج میباشد و چون عبارات این قصه در عقدا الفرید « آنچه که از « التطفیل » نقل شده » جز در سلسله رواه « عنّا در کلمات و غالب عبارات یکی است و فقط اختلاف بسیار اندکی در بعضی جزئیات بین آنها است از نقل آن صرف نظر شد. ج ۷ ص ۲۳۹ (اينجا در قسمت « أخبار الطفليين »).

و نظر رحل من الطفليين الى قوم من الزنادقة سار بهم الى القمل، ورأى لهم هيئة حسنة و ثيابا نقية، فضمهم يدعون الى و لمة، فنلطف حتى دخل في لصيهم و صار واحدا منهم؛ فلما بلغ صاحب الشرطة قال أصلحت الله، لست والله منهم و إنما أنا طفيلي ضممتهم يدعون لي صنع و دخلت في حمتهم، فقل ليس هذا مما نبحث مني، اصبروا عنقه! فقال: أصلحت الله، ان كنت ولاد فاعلا فأمر السّف أن يصر بطني بالسيف، لأنه هو الذي ورطني هذه الورصة! فصحت صاحب الشرطة، و كشف عنه، فأخبروه أنه طفيلي معروف فخلّى سبيله^(۲).

(۱) این قسمت با اختلاف عبارت « منقذ از عيون الاخبار، درس ۱۰۴ این کتاب مندرج میباشد با این تفاوت که در آنجا وقوع این گفتگو مابین هشام بن الحكم و ملحدی تنوی ذکر شده است. (۲) شاید شاید این قصه « قصه مد کوره قلی یکی باشد و قسمت آخر آن (یعنی از « ان کت... » تا آخر قصه) « آخر آنچه از شرح المقامات الحریریّه نقل شده شبیه است و چون « این همان ماهی نهائی که نقل گردیده اختلاف دارد در اینجا نقل گردیده.

۱۵۳

المحاسن والمساوی (۱)

تألیف

ابراهيم بن محمد البيهقي (۲)

(از مردم قرن چهارم هجری)

ح ۲ ص ۱۶۱ (در « محاسن المعرف ») :

قال وقال الرشيد للجهم **جاه** أزدني ت فقال : كيف أبا زبدني وقد قرأت القرآن وفرصت الفرائض وقرئت بين الحجة والشبهة قال والله لأصربك حتى تقرّ، قل : هذا خلاف ما أمر الله حبّ وعزّ به أمر أن تصرب الناس حتى يقرّوا بالآمن وأنت تصرّ بي حتى أقرّ بالكفر فالتفت **الجهم** الى **ابن يوسف** القدسي فقال له أفته لا يهلك في دينه

ح ۲ ص ۱۶۹ (در « مساوی من سخط عليه وحسن » در قسمت گفتگوی مهدی ، حلیفه عیسی ، و **جعفر احمری** که او را از ریدان بحصور مهدی آورده بودند)

قل **المهدی** مذهبك واعتقادك برعم أن الآخرة بعد فراغ الشهرة وأن الناس كانوا أعلاما زاهرة وأشجارا باصرة تلت يسيرا ثم تعود هشيما وأن من مات لا يعود كما أن سوء المصالح اذا طمى لا يرجع قل **جعفر** : لا والذي يخفق ويسب

قل **المهدی** إن كنت تحت خلاص نفسك و رقتك فأحصر بي كتاب و بدقتك الذي بالجهل لغته و بالبطر رأيته و بالضلال و حرفته سقیمت أس **الحكمة** و **بستان الفلسفة** رعمته مستبحر حا من دیوان الالهام منظم بحسن الكلام عثقت فيه الاسلام و صللت فيه الأمان . فقال **جعفر** لا والذي حلوا الطلمات والمور و دثر الأثور وهو قدر على أن يبعث من في القصور ما هذا إلا فث شمرح و رور وان دنی اظهار منیر . . .

(۱) از طبعی که در سنة ۱۳۲۵ هـ ق در مصر منتشر شده است نقل گردیده.

(۲) تاریخ زندگی این دانشمند در رس معروف به مؤلف **معجم المطبوعات** در کتب خود

(ج ۱ ص ۶۱۹) گوید در خلافت **المقتدر بالله** عیسی (۲۹۵ - ۳۲۰ هـ ق) **سوغ بیهقی** آشکار گردید و در **فهرست دارالکتب المصرية** آمده است که وی از علماء قرن پنجم هجری میباشد .

۱۵۴

کتاب

اللمع فی التصوّف (۱)

تألیف

أبی نصر عبد الله بن علی السّراج الطوسی (۲)

(متوفی در سنه ۳۷۸ هـ . ق .)

ص ۴۳۱ - ۴۳۲

(در « باب ذکر من غلط فی عین الجمع ») :

مختصری دربارهٔ رندیق و معنی این کلمه ممدوح است که ظاهراً رندیق بمعنی
أعمّ مقصود است .

(۱) درسه ۱۹۱۴ م . بافتار رفوآلد الن نیکلسون Reynold Alleyne Nicholson در

لیدن طبع و نشر شده است .

(۲) برای ترجمهٔ آخوان سراج و مراجع آن معجم المطبوعات ، ج ۲ ص ۱۰۱۷ ، دیده

۱۵۵

معجم الشعراء (۱)

تألیف

مرزبانی (۲)

(۲۹۷-۳۸۴ هـ . ق .)

ص ۴۸۰ (در ترجمه احوال « مطیع بن ایاس »)

ومطیع یکتی اناسلم وهو من طرفه اهل الکوفة ومخانیهم وکان حمل الصورة
حسن الوجه وکان فی صحابة المنصور ثم انقطع الی الله جعفر بن ابی جعفر وهو یثبهم
بالرندقة . . .

- (۱) قسمتی از این کتاب (از حرف مر بعد) ضمیمه المؤلفات والمختلف تألیف ابوالقاسم
حسن بن نشرآمدی ، در سنة ۱۲۰۴ هـ . ق . با عشاء کوفتو در قاهرة مطبع رسیده است
(۲) محمد بن عمران بن موسی ابو عبیدالله الکاتب المرزبانی ، او را از دانشمندان
و ادیبان بنام عمرخود و عباس دب شمرده اند (برای ترجمه احوال مرزبانی و مراجعہ آن و آثار
او مقدمه معجم الشعراء دیسه شود) .

۱۵۶

الديارات (۱)

تأليف

أبي الحسن علي بن محمد

الشابشتي

(متوفى در سنة ۳۸۸ ه. ق.)

ص ۱۶۱ :

وكان مطيع بن اياس من اطراف الناس واحسنهم شعرا وكثرهم بادرة واشدهم
محويا وحلاعة وكان لا يغت الشرب واللعب ولا يهمل في الحساسة والتطرح في موضع
اللدات وكان مطيع ويحيى بن زياد وحماد عجرد وحماد الراوية لا يفرقون . و
كان جميعهم على منهاج واحد في الحلاعة وكنهم منهم بالتربعة (۲)

(۱) کتاب مدکور باصفاة تنوير کتیب عواد در سنة ۱۹۰۱ م . در بغداد منتشر شده است . برای
اطلاع از این کتاب و خصوصیات آن و ترجمه آحوال شابشتی مقدمه محققه باشر آن دیده شود .
(۲) از ص ۱۵۹ تا ص ۱۶۶ درباره یحیی بن زیاد و مطیع بن ایااس و حرآنها مصاب
دیگری نیز مندرج است که از نقل آنها صرف نظر میشود .

۱۵۷

التمهید (۱)

فی الردّ علی المنحذة والرأیة والحوارج والمعتزلة

تألیف

أبی بکر محمد بن الطیب بن الباقلانی (۲)

(متوفی در سنة ۴۰۳ هـ . ق)

ص ۶۸ - ۷۵ .

باب الكلام علی أهل التنبیة

القائلین بأن العالم من أصلین أحدهما نور والآخر ظلام ،

لم یوالمتباينین ؛ ثم امرح مسهما حرآن ، وآن انور خیر

حکیم بطبیعه و آن الظلام شریر سفیه بطبیعه

فإن قيل فائد منهم . لم أنکر ثم أن يكون العالم من أصلین قد من أحدھما نور ، و الآخر ظلام ؛ [۱۹ و] قيل له : لکنا أنکر أن يكون من جملة العالم ما هو نور ومنه ما هو ظلام ؛ غیر أنهما لا یحور عندہ أن يكون من أشخاص العالم و أجسامه القائمة بأنفسہا ، ولا أن يكونا قد من ، ولا فاعلین بالطبع ولا بالاحتساب ، ولا أن تكون الأجسام من النور والظلام فی شیء .

فإن قيل ولم أنکرتم ولا أن يكون النور والظلام المحتضن فی الجنس أحدهما ؛ قيل له : أنکر ، داک لقیام الدیون علی أن الأجسام کلها من جنس واحد من حیث کان کثر واحد منها بد مسد الا حر و ینوب مناه ، و یحور علیہ من الوصف مثله ما حار علیہ من الحركة والسكون والاحتتماع والافتراق والزیادة

(۱) این کتاب «عبدالمحمود محمد الخضیری و محمد عبدالهادی ابوریثه در سنة

۱۲۶۶ هـ . ق . (= ۱۹۴۷ م) در القاهرة بطبع رسیده است .

(۲) برای اطلاع ر آخو و آثار ابی بکر محمد بن الباقلانی ، و کتاب التمهید ، مقدمه

کتاب مزبور (ص ۱ - ۲۱) و همچنین آخر آن (ص ۲۴۱ - ۲۵۶) دیده شود .

والتقصن و عبر ذلك من الأوصاف و ليس معنى المثليين المتشابهين أكثر من ذلك ،
فلو كان بعض الأجسام بوراً مع اشتباهها وتماثلها لكانت كلها بوراً ، وكذلك لو كان منها
ما هو ظلام لكانت كلها ظلاماً ، كما أنه لو كان منها ما هو حر كه أو سكون أو امتزاج
أو تناس أو إرادة أو علم لكانت كلها كذلك مع تماثلها وفي فساد هذا دليل على أن
الأجسام كلها جنس واحد مشتبه غير متصايف ولا مختلف ، ليس منها نور ولا ظلام ،
ولا اجتماع ولا افتراق ، ولا حركة ولا سكون ، ولا ظهور ولا كمنون ، وإن بدلك
أن النور والظلام هما التواد والساس اللذان يوجدان بالأجسام ، وأنهما من حلة
الأعراض و بعض العالم ، و ليس مكن للعالم ، ولا مريد ، ولا قائمين بنفسهما .
فأما ما يدل على أنهما ليسا بتدمين فهو ما قدمناه من التلافة على تصادفهما و
جوار كون الشخص مرّة مضياً ، و مرّة أسود مظلماً ؛ وأنه لا يجوز أن يكون صاء
الجسم ونوره موجوداً به في حال وجود سواده و ظلامه ؛ كما لا يجوز أن تكون حركته
موجوده في حال سكونه ، فوجب أنهما يحدان و يتحدان على الأجسام ، و يبطل
نور في حال وجود الظلام كما تبطل الحركة عند عي السكون .

و قد قام الدليل أيضاً على أنه لا يجوز عليهما ولا على غيرهما من الأعراض
الظهور و الكمنون ، لأن الصهور خروج إلى مكان ، والكمنون استقرار عنه و كون
في غيره من الأماكن واستناد بعض الأجسام والحركة و السكون والاستتار والظهور
من صفات الأجسام دون الأعراض لما قدمناه من قدر في باب إثبات الأعراض .

وأما ما يدل على أن النور والظلام وغيرهما من الأعراض لا يجوز أن يكون فاعلين
بالطباع ولا بالخيار لحر و لا شر ، ولا نفع ولا ضرر ، فهو أن التلافة قد تمت على أن
الفاعل لا يكون إلا حياً قادراً مختاراً ، و أن هذه الصفات مستحقة [١٩ ط] لمعان
نوجد بالموصوف ؛ و سندل على ذلك فيما بعد إن شاء الله .

وقد اتفقنا على استحالة قسور الأعراض للأعراض ، فبطل أن تكون فاعلة ، ولو
جر وقوع بعض الأفعال من الأعراض و من الموات و بعد الطبع ، لجر وقوع
لقصد و الاختيار و العلم و التطر و مساحة الدساح ، لتضارب و دفئ المحكمات من
الأعراض و الموات و بعد الطبع ، فإن مرّوا على ذلك تركوا قولهم ، و إن أبوه

لم يجدوا من ذلك فصلاً .

ويقال لأهل الثنينة : لم راعتم بأن العالم بأسره من أصلين قديمين أحدهما نور والآخر ظلام ؟ فإن قالوا : لا ، أتريد وحدنا جميع الأقسام لانتعت من أن تكون من ذوات لظل أو ليست من ذوات الظن كالنور والطور التريين وعبر ذلك من الأقسام التي لا حد لها . وما كان من هذا القيد فهو من أشخاص النور ، وما كان من الأور فهو من أشخاص الظلام ؛ ووجدناها أيضاً لا نحلوا أن يكون ستارة متعة من إدراك ما وراءها كالحديد والصخر والحيط العلاء الماسة من إدراك المراثيات والمسموعات ، أو ليست كذلك نحو الهواء والماء الصافي ولقوارير و كذا ما يصف ما وراءه ولا يمنع من إدراك ما وراءه من المراثيات والمسموعات . وما كان كذلك فهو من أشخاص النور ؛ والضرب الأور من أشخاص الظلام . ولا تنبأ أيضاً وحدنا لانتعت من شخصين : إما خفيف صافٍ شأنه الارتجاع والتسعد واللحوق بعلمه والشوق إلى معدنه وموضع مركزه ، أو ثقيل مظلم شأنه الهوص والإبحار و حرق الحفيف والاعتماد على ماتحته كالحديد والصخر والأرض وغير ذلك من الأقسام الثقيلة المعتمدة على ماتحتها والموهنة لحاملها ككارة الحقل وسائر الأقسام الواقعة بالحس والاعتماد ، وما كان من هذا الضرب فهو من أشخاص الظلام ، والأور الخفيف من أشخاص النور ، فوجب أن يكون سائر أجسام العالم لانتعت من نور و ظلام .

فيقال لهم : ولم قلتم إن سائر الأقسام لانتعت من ذلك ، لا لكم لم تحدوا خلافة ؟ ولم زعمتم أن القضاء على عائب الأمور وما نأى من العالم عما بمجرد الشاهد والوجود نبت صحيح ، وأن الشيء دال على مثله وكل ما انفصل عنه ، فلا يحدون في ذلك سوى الدعوى .

ثم يقال لهم : ما أنكرتم أن يكون في أجسام العالم ما طبعه الوقوف كالهواء وما جرى مجراه ، فيكون لا محذوراً ولا متصاعداً ؛ وما أنكرتم ، إن دل اختلاف حركة حراثيات النور والظلام في هذا العالم لطلب المركز والشوق إلى كليهما على اختلاف جنسيهما ، أن يدل وقوف كتلة الظلام والنور في علمهما وموضع مركزهما على ثباتهما وتحاسنهما [٢٠ د] واتفاق طبيعتهما ؛ فإن مرراً على ذلك تركوا قولهم : وإن

نقصوا استدلالهم على اختلاف جنس التور والظلام وطباعهما باختلاف حر كات جريئتيتهما .
 ثم يقال لهم في جواب الدلالة الثالثة التي هي عمدتهم و مفرعهم . ما أنكرتم
 على اعتلالكم من أن يكون العالم بأسره من طبائع أربع حرارة و برودة و رطوبة
 و يبوسة على ما قبله الأقطاب و أصحاب الطبائع ، فإن مروا على ذلك تركوا دينهم ،
 و إن راموا فصلا لم يجدوه . و إن هم قالوا : إن سائر الأجسام الصركية من الطبائع
 الأربع لا يخلو أن تكون ذوات حدة أو ليست بذوات طرية ، فوجب أنها من نور و ظلام ؛
 قيل لهم : و جميع الأجسام التي لا تنفث من أن تكون ذوات طرية ، ليست بذوات طرية
 لا تحلو ولا تنفث من الطبائع الأربع ، فوجب أن يكون التور و الظلام مرگما من
 الطبائع الأربع ، ولا فصل في ذلك .

و كذلك يعارض أصحاب الطبائع ، اد استدلالا ما شهد و الوجود فيلرمون
 قول الثنوية : ثم يؤخذ الفريقان أن تكون الأجسام من أحسن كثرة ملاعابة له
 من نحو الحر كات و التكون و الرزائج و الطعوم و الألوان و اللين و الخشونة و الحدة
 و الموت و غير ذلك مما لا تنفث منه أجسام العالم ، و إن ركوه تركوا قولهم ، و إن
 أبوه نقصوا استدلالهم ، ولم يحدوا من المعاصرة فصلا ، (و يسر بحشي دربارة كسبي
 كه قائل سه أصل اند در ص ٧٢ آمده است :)

مسألة

[في تبين الأصليين و امتزاجهم]

و يقال لهم : خذوا عن الأصليين لأنفسهما تبينا في الأمر ثم لمعنى هوناس ،
 فإن قالوا : لأنفسهما ، قيل لهم : فوجب أن يكونا متدينين في حل امتزاجهم ،
 لو حود أنفسهما في حال تساننهما ، حتى يكونا متساينين ممتزجين ، و ما أنكرتم أن يكونا
 أيضا ممتزجين لأنفسهما ، فإن قالوا : هو كذلك ، قيل لهم : فامتزاجها إذا هو تدينهما ؛
 لأن الامتزاج و التباين هو هما ، فإن قالوا : أحد ، قيل لهم : و ذاكات الدنيا [ص ٢٠]
 لأجل امتزاجهما ، ولم تكن لأحد تدينهما ، فيجب أن يكون الآن دبا و الأناكون
 دبا ؛ لأن التباين هو الامتزاج ؛ و يجب أن تكون لأنفسهما كات الدنيا و لأنفسهما
 لم تكن ؛ و هذا يوجب أن يكون ما له و حد الشيء و كان هو عينه ما له عليه و لم يكن ،
 و إن جذ ذلك حار أن يكون ما له تحراء الجسم و حرج عن مكانه هو ما لأجله سكن

واستقر فيه ، وما له يكون الشيء قديماً له يكون حادثاً مستمتعاً ، وذلك بطلان باتفاق
 وإن قلوا : تبين الأصلين معنى ذلك لا يقال هو هذا ، فقرأوا بقدم أصل ثالث ،
 هو تبيين ونور وطلاء وتركوا التثنية . وقد لهم أيضاً ، اختاروا عن التماس ، بطلان
 لما جاء الإمتزاج أم لا ؟ فإن قلوا : بطلان ، قيل لهم : فإذا جاز عدم القديم ، الذي هو
 التماس ، وصلاحه لعلته ما ، فلم لا يجوز بطلان التماس والصلاح القديم وعدمهما لعلته ما
 وسبب يقتضي ذلك ، فإن مرروا على ذلك تركوا ديبهم ، وإن نوذ لم يحدوا فصلاً .
 وإن قلوا : إن التماس ماقدر هو حود في حالة وجود الإمتزاج ، قيل لهم : فيجب أن
 نكون متساوين مترحين ، وأن تكون اليوم ديباً ، ألا تكون ديباً ، لو حود الإمتزاج
 والتبين اللذين كانت لأحدهما ولم تكن للآخر ، وهذا جهل

وإن قلوا : إن تبيين الأصلين محدث ، وامترأجهما لمحدث ، قيل لهم : فهل
 ينفك الأصل من التبين والإمتزاج ، فإن قلوا : نعم ، تركوا قولهم بتبين الأصلين
 في القدم ، وإن قلوا : لا ، قيل لهم : فيجب القضاء على حدوث التماس والطلاء ، إذا كانا
 لا ينفكان من حادثين ولا ينفكان منهما ، وكما قد ثبت أن ما لم ينفك من المحدث
 ولم يسبقه فهو محدث

وإن قالوا : لأعاية لتبيين الأصلين وامترأجهما ، وإن كانا حادثين ، ولاتبيين
 إلا وقبله امتزاج ، ولا امتزاج إلا وقبله تبيين أبدأ لأوّل لذلك ولأعاية ، قيل لهم :
 فمحال على قولكم هذا أن الدنيا لم تكن في الأزل ؛ لأن الإمتزاج على قولكم هذا
 لأوّل له ولا شيء منه ، ألا وقد كان قبله مثله وتبين يخلقه إلى غير حاية

ثم يقال لهم : ومن قبل ذلك من هل لدهر : إن قولكم : لأوّل المحوادث يقتضي
 قدمها ، أنها لم تكن عن عدم : وقولكم فيها أنها حوادث نقص لذلك ، لأن أعمال
 " حوادث " هو جمع حادث ، والحوادث حقيقة أنه ما وجد عن عدم ، وحقيقته لجمع
 الذي يقع عليه لاسم " هو حود عن عدم " ومن المحال أن يحد في جمع الحوادث
 ملاً أوّل لو حوده ، فمحال إذا قولكم أن ما دفع عليه قولكم " حوادث " لأوّل له وأنه
 ما لا أوّل له ؛ ولأجواب لهم عن ذلك .

(ويسر أن يذكر . مسألة " في الرد على التبعية " آتية است :)

مسألة

[في الرد على جميع التنبؤات]

ويقال لجمهورهم إذا حذر أن يصير ما لم يزل متدينا ممتزجا فلم لا يجوز أن يصير
ما لم يزل نورا ظلما وما لم يزل ظلما نورا فلا يجدون له مدفعا

مسألة

[في الزام جميع التنبؤات]

ويقال لجمهورهم أيضا « خذوا » عن قائل قول : « الظلام » هو « مخلوق » يكون من
أشخاص النور أو من أشخاص الظلام ، فإن قالوا : لا ، قيل لهم : فمن أيهما هو ؟ فإن
قالوا : من أشخاص النور ، قيل لهم : فقد كذب النور إذا في قوله « « الظلام » » ، لأنه
ليس بظلام ، وهذا نقض قولكم ، وإن قالوا : من أشخاص الظلام ، قيل لهم : فقد صدق
في قوله « « انصلا » » ، ووجدنا صدق والكذب من جوهر واحد ؛ وإن حاز ذلك ، حاز
وقوع الخير والشر والمدبر والحوار ، والتشديد والتسكين من جوهر واحد ؛ وهذا
نقض دلتهم ، وإن قدر منهم قائل قد وقع الصدق والكذب من جوهر الظلام ، وهذا شران ،
قد بهم ما ذكرناه من أن يقع منه العدل والعدل واللام ، إلا إذا كان يكون
شر كله ؟ فإن قالوا : لا يجوز أن يكون من العدل واللام شر ، قيل لهم : ولا يجوز
أن يكون من الصدق شر ،

و يقال لهم أيضا اعملوا على أن الصدق والكذب الواقعين من الظلام شر ،
ليس أحدهما حسرا عن الشيء ، على ما هو به ولا حر حصر عنه على خلاف ما هو به ،
فما أكره أن يقع العدل والحوار من جوهر واحد مع اختلافهم

وإن قل من التنبؤات قائل : « الظلام ليس صدق في قوله « انصلا » » ، لأنه
غير عالم بقوله وما كان منه ؛ والصدق مقرون بالقصد إليه والعلم به ؛ قيل له : لم قلت ذلك ؟
ثم يقال : أليس هو مع ما وصفت حسرا عن الشيء ، على ما هو به وقد يوجد صدق من الظلام
الحصر عن الشيء ، على خلاف ما هو به ، فما أكره من حوار وقوع العدل والحوار جميعا
من الظلام ، ولا فصل في ذلك

[في تقضى آخر لجميع الثنوية]

و يُسألون أليس عمن حنث شيئاً في موضع وسبه وذهب عنه ذكره ، فيقال لهم
 أليس قد صار الناسي ذا كبر أو وقع له ذكر والتسبان مع تصاقيرهما واختلافهما من جوهر
 واحد ، فلم لا يجوز أيضاً وقوع المدلل والحوار من جوهر واحد ؟ فإن قالوا : الواضع
 للشيء لم ينسبه ، وإن علنت عليه أحرأء الظلام ، و ذكره ناقية قائم [٢١ ط] يقول لهم :
 فالناسي إذا لشيء بقلبة أحباء الظلام عليه ذا كبر له في حارسه ، لأن ذكره
 عندكم موجود في هذه الحال : وهذا دفع الحس والإعطار ، لأن الناس بعد نفسه
 عند غلبة الناسان عليه غير ذا كبر ، لما سبه أصلاً ولا عالماً بموصعه ، وهذا يدل على أن
 الذاكر قد يصير نسي بعد الذكر ، وهو الذاكر نفسه ، وإن حار ذلك حار أن يصير
 المسخن مبرداً والمبرد مسخناً ؛ وهذا نقص قولهم .

۱۵۸

التبصير في الدين (۱)

وتمييز الفرقة الناحية من الفرق الهالكين

تأليف

أبي المظفر الأسفرايني (۲)

(متوفى در سنة ۵۷۱ هـ و)

ص ۴۳ :

الفرقة الرابعة : فيهم لتمامية أتباع أبي اسحاق ابراهيم بن سيار الذي كان يلقب بالنظام ، ... وكان في حداثة سنه يصحب الثنوية والتمية آدم بن بقولون تكافى الأدلة ، وفي حب كهوليته كان يصحب محدثه لعلاسمه ، وكان قد أخذ منهم فلههم بأن أجزاء الحزب لا تنهاى ، ...

ص ۸۰ (در ۲ الفرقه الثالثه عشره منهم بعد التناسخ)

وما في الثنوى قبل التناسخ في بعض كتبه ود كرر أن ارواح الصديقين إذا خرجت من نهم اتصلت بعمود الصبح إلى أن تدع انتور الذي فوق الفلك ويكوبون في السرور دائماً ، و ارواح اهل الضلالة تنسج في أحسام الحيوان فلا تزال تستقل من حيوان إلى حيوان إلى أن يصفو من صدمته فحينئذ سوتد بالثور الذي فوق الفلك

(۱) این کتاب در سنة ۱۳۵۹ هـ و (۱۹۴۰) ع محمد زاهد بن حسن الكوثري

در مصر منتشر شده است

(۲) ای بر حقه احوال اسفراینی و آنکه او مؤلفه التبصير في الدين اس ۶ - ۸) دیده شود .

الینکساری [الیعقوبی بالعربیة]^(۱)

ح ۲ ص ۱۹۲-۱۹۳ [در * اليوم التاسع من شهر هاتور * (۵ نوامبر)]
و فيه أيضا اجتمعوا لآباء الثمناسة و ثمانية عشر في مدينة فيقية على ثمام
قسطنطين الملك و كان فيهم رؤساء الأربعة كراي و كانوا ه ولاء القديسون آداء
فضلاء و كان منهم من هو بمشرفة الرسل فدأقوا الموت (۱) و أضرء و الأأسقام و عملوا الحرائج
لعظام و لم يكن فيهم إلا من قد عذب بسبب الايمان و كان فيهم من قد سقرت بناء و
رحلاه و من قد قلعت أراسه و كسرت أسنانه و قلعت أظفاره (۲) و كسرت أصلاعه و
كان فيهم أسقف مرعش فقال له توها و كانوا الأمية (۳) قد حسوه اثنتين وعشرين سنة
و عذبوه بالأرحمة و قطعوا منه في كل سنة عصوا

- (۱) این کتاب طاهر آ در قرن دوم و درهم مسیحی تألف شده است و عنوان فرانسوی، Le Synaxaire
« arabe Jacobite » که عنوان عربی « کتاب السنکساری » در مقدمه آن بیر مد کور است
داشت. رنه باسه (René Basset) درشش جلد در سلسله انتشارات « مجموعه تألیف کلسائی
شرقی » (Patrologia Orientalis) در پاریس چاپ شده. سه جلد (۱ و ۲ و ۳) کتاب
مریور طاهر آ بدون تاریخ. طبع میباشد و سه جلد (۴ و ۵ و ۶) تریب در سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳
و ۱۹۲۹ م منتشر گردیدند. ت جلد ۶ آن حاوی چهارم ک م بود و همچنین فهرسه موضوعات
ده جلد را محلدات مجموعه مد کورم (یعنی از جلد ۱۱ تا ۲۰) است عبارت « الیعقوبی »، المرتة
که در ایسه، در عنوان، میان دو قلاب گذاشته شده است ترجمه قسمتی از عنوان فرانسوی کتاب
می باشد که در آن گذشت و کلمه السنکسار که معرب Le Synaxaire، یونانی الاصل، باشد
معنی « تقویم مذهبی » و یا « کتاب أسماء شهیدان و قدیسن و مختصر أخبار ایشان » است
و عین مسیحیان عربی زبان مصطلح میباشد. علامتهای سعه بدلهای جمع مد کور در ایسه، رنگار رنگ -
(۲) در اصل مطبوع « اصافره » که بدون شک غلط است.
(۳) در اصل مطبوع و فهرست کتاب چنین است و در ترجمه فر صادر مقاب آن « Les Manichéens »
گذاشته شده. شاید بتوان گفت این کلمه محرف « المایه » و یا « الماشه » است و یا « المیکه » مرد
و سدا گال مسیحی « این هات معنی « مناته » نگار می رود

بح ٤ ص ٩٤٩ - ٩٥٠ | در «اليوم الرابع عشر من برمودة» (٩ - ورييل) .
 وفي أثناء هذا القدس (١) ظهر اسن من المشرق (٢) اسمه ماني ول عن نفسه أنه
 البارقليط روح القدس و جاء الى أرض الشام و حادله أسقف قدس (٣) اسمه (٤)
 ارشلاوس ولما قهره و ظهر صلاته بعد من بلاده فعد الى أرض الفرس و ادعى بالتسوة
 فأخسده بهرام ملك الفرس فشقه لصعين و أحد من ثباعه مأيتي اسن (٥) يدفنهم في
 الأرض يابى أو ساحتهم منكبين الى أن ماتوا و قال زرعت سنة ن من الناس

(١) ظهر أ « ديونوسيوس » B : « ديوناسوس » [« مقصود است .

(٢) B : « من أرض المشرق » .

(٣) A : « اسقفانسا »

(٤) B : « يمشي » .

(٥) B : « مانياس ماني »

کامل التواریخ^(۱)

ح ۶ ص ۲۱ [در ذکر حوادث سنه ۱۶۳ هـ . و . احلاف مهدي - در قسمت «غزو الروم»]

و رُسِدَ وهو بِحَاطِبٍ يَجْمَعُ مِنْ بَنَاتِكَ التَّحِيَةَ مِنْ لَزْدَقَةِ مَحْمُومٍ وَفَقَتْلَهُمْ وَفَضَحَ كَتْمَهُمْ بِالسَّكَاكِينِ

ح ۶ ص ۵۳ [در ذکر حوادث سنه ۱۶۸ هـ . ق . (حلاف مهدي)] .
و فيها مات عمر الكلواذاني صاحب الزبدقه و ولي مكاه محمد بن عيسى بن حمدويه فقتل من الزبدقه خلقا كثيرا ...

ح ۶ ص ۶۰ [در ذکر حوادث سنه ۱۶۹ هـ . ق . (حلاف هادي)] .
و فيها اشد طلب المهدي^(۲) للزبدقه فقتل منهم جماعة منهم علي بن يقطين و قتل ايضا يعقوب بن الفضل بن عبد الرحمن بن عباس بن ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب و كان سبقت له آتية الي المهدي فقرأ بالزبدقه فقا لو كان ماتوا حقا لكنت حقيقا من تعصب محمد واولاد محمد^(۳) كنت^(۴) م^(۵) والله لولا آتية جعلت علي بن عيسى ن لا قتل هاشميا لقتلتك ، ثم قال الهادي قسمت عليك ان و لست هذا الامر لتقتلته ثم حسبه فلما مات المهدي قتل الهادي و كذلك ايضا كان عهد اليه بقتل ولد داود بن علي بن عبد الله بن عباس كان زبدقه فمات في احسن من المهدي^(۶) ، و لما قتل يعقوب دخل اولاده علي الهادي وقرت ابنه فاطمة بها حبل من بها وحوقت فماتت من الفزع .

(۱) شمار: کامل التواریخ در حای خود (یعنی ص ۲۶۲ ۲۶۴ ص ۶) است و در اینجا

بیز از طبعی که ذکر آن گذشت نقل گردیده . (۲) C ۱ : « الهادی »

(۳) در طبع جدیدی که در سنه ۱۳۶۹ هـ ق در مصر منتشر شده است در اینجا « م » اصلاح دارد

(۴) در C ۲ بدار « كنت » « من » آمده است

(۵) در طبع جدید سابق الذکر ، (بجای « م ») ، « أم » . (۶) در طبع جدید - بقی الذکر -

(بجای « المهدي ») : « الهادی » .

مصباح الظلمة وایضاح الخدمة^(۱)

تألف

ابو البركات [معروف بابن كبر]^(۲)

(متوفی در ما بین سنة ۱۳۲۰ و ۱۳۲۷ م -)

ص ۱۱۲ - ۱۱۳ (در " فصل فی ذکر المبدأ المخالفه و مناقضه کثر طائفة ")

و . و مله تدعی المائة

و هم أصحاب مانی الملقب بالمجنون و هم الذين يؤمنون بآلهة اثنين صالح و طالح فالصالح برعمهم حلق الثور و الحبر و الطالح حلق الصنم و الشتر و يقولون إنه ليس للدين فبمقولات ولا حساب و يسجدون للشمس و القمر و الكواكب السبعة و يحسبون حساب الاثنى عشر برحمة الملكيه و يقولون بدواء احكام النجوم و بحر هون الترويح على الحملة و يقولون بدواء الصوم و ينخسون الأطعمة و يقولون ان " إلكد شى " فى الدنيا نفس من النقول و الزروع و العواكده و غيرها و يفتررون على الله القوى العظيم و يؤمنون بالحدود و حساب المواليد و يتدثنون بالتحرد الرقى و حساب السحوم و قصة مانی المدکور و حروجه الى بلاد فارس و هربه من السح و قتله من الملك مكتوبة فى القانيس أعنى^(۳) مصحف الأداء الذى لکورلى^(۴) المقدسى [تتضمن کتاب المحدث أنهم

(۱) این کتاب ظاهرأ در اواخر قرن ۱۴ مسیحی تألیف شده است و در سنة ۱۹۲۸ م . با عتبه ثوئى

و یاه کور (RP Louis V. Lecourt) و اوژن تیسران (Mgr Eugène Tisserant)

و گاستن ویت (Gaston Wiet) در سلسله انتشارات « مجموعه تألیف کلبانی شرمی »

(Patrologia Orientalis) سابقاً ذکر منتشر شده است و حروف چهارم ارجحاً بیسم مجموعه

مربور را ، که شماره مداس صفحات آن در مجموعه ۷۵-۷۴ است ، تشکیل میدهد . بعضی از

نسخه بعدها ، با علاقه یی ذکر شده در کتاب « در اینجا سر دکر میشود

(۲) برای ترجمه احوال ابو البركات مدینه تألیف ان کتاب مصباح الظلمة : سه شود .

(۳) U : « آى » . (۴) Codd : « کورلى »

ادعوا آلہین خیراً وشرّیراً وسجدوا للشمس والقمر وباقی النجوم السبعة وعظموا البروح
الاثنی عشر والأیوار وحکموا أن الماء والنار والشجر حواہر لها أرواح فمن صب الماء
صیاعاً أو اصفاً ناراً ملتهبة أو قلع شجرة فقد قتل نفساً رکیّة وحرموا اتّخاذ النساء من
الأزواج والایماء (١) وبجسوا الذنائب (٢)

۱۶۱

کتابت بئیة المُرْتَد (٢)

فی الرد علی المتغلّفة والقرا مطة والماطنة

تألف

ابن ایدمیة

ص ۵۷ (در ضمن بحث در « تأویل ») .

وبحو دلت من تأویلات القرامطة و انهم ثمة هذا التوبید الدین كانوا به اصل
الناس عن سواء التمسید وهو فی الأصل انما صدر عن رادقه منافقین أرادوا التمسید به
علی جهال المسلمین فوافقوهم فی الظاهر وخالفوهم فی الباطن ادا لقوا الناس آمنوا
قالوا آمنا واداخلوا الی شیطینهم قالوا یا ای معکم . .

ص ۶۱ - ۶۲

قل وما یتملق من هذا الجنس بأصول العقائد المهمة فیجب تکفیر من یعتبر الظاهر
بغير برهان قاطع کالذی ینکر حشر الأعداء وینکر العقوبات الحشیة فی الآخرة
بضنون و اوهام . . و یجب تکفیر من قل منهم ان الله عز وجل لا یعلم الا ما یراه او لا یعلم
الا الکلیات و قد الأمر الجریئة لمتعلمه بالأشخاص فلا یعلمها لأن ذلك تکذیب
للرسول صلی الله علیه وسلم و لیس من قبل الذرجات التي ذکرناها فی التأویل اذا دلّة
القرآن والأخبار علی بیعتهم حشر الأعداء و بیعتهم عند الله تعالی کما یحری عنی الا ساد

(١) T و د والایماء . . (٢) عادت میان دو قلاب در حاشیة سبعة الی صدر . است

(٣) ارطقی که در سنة ۱۳۲۹ ق . ه در مصر منتشر شد است نقل گردیده

محدورة حداً لا يقبل التأويل وهم معترفون بأن هذا من التأويل ولكن قالوا لما كان صلاح الخلق في أن يعتقدوا حشر الأعداء لقصور عقولهم عن فهم المعاد العقلي وكان صلاحهم في أن يعتقدوا أن الله عالم بما يجري عندهم ورقيب عندهم ليورث ذلك رهبة و رعة في قلوبهم جاز للرسول صلى الله عليه وسلم أن يفهمهم ذلك قالوا وليس بكاذب من أصلح غيره فقد صافيه صلاحه وإن لم يكن كما قاله . وهذا القول باطل قطعاً لأنه تصريح بالتكذيب ثم صلب عدرا في أنه لم يكن كاذباً و يجب إبطال منصب النبوة عن هذه الرديفة وفي الصدق و صلاح الخلق به مندوحة عن إسكذب هذه أقول درجات الردقة وهي رتبة بين الاعتزال وبين الردقة المطلقة فإن المعرلة تقرب مناهجهم من مناهج العباسية ألا في هذا الأمر الواحد وهو أن المعتزلي لا يجوز الكذب على رسول الله صلى الله عليه وسلم بمثل هذا المدر بل يؤثرون لظاهرهما ظهرا بالبرهان خلافاً والمعتزلي لا تقتصر محاورته لظواهر على ما يقبل التأويل على قرب أو بعد وأما الردقة المصلحة فهو أن ينكر أصل المعاد عقلياً وحسباً وينكر الصانع للعالم أصلاً ورأساً وأما اثبات المعاد بنوع عقلي مع نفي الآلام واللذات الحسية وإن كانت الصانع مع نفي علمه تتعاضد الأمور فهي رديفة مقننة بنوع اعتراف بصدق الأساء فظاهر طغي و العدم عند الله تعالى أن هؤلاء المرادون بقوله صلى الله عليه وسلم ستفترق أمتي بسبع وسبعين فرقة كلهم في أجمته ألا الردقة وهي فرقة . هذا لمط الحديث في بعض الروايات ولفظ الحديث يدل على أنه أراد الردقة من أمتة إذ قال ستفترق أمتي ومن لم يعترف بشوئته فليس من أمتي والذين ينكرون أصل المعاد وأصل الصانع فليسوا معترفين بشوئته إذ يرغمون أن الموت عدم محض وأن العالم لم ير كذا كذا هو جوداً بنفسه من عبصاع ولا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ويسببون الأنبياء إلى التيسير ولا يمكن يستهم إلى الأمة فإباً لا معنى لردقة هذه الأمة إلا ما ذكرناه (قمت) أم الحديث فلا أصل له من موضوع كذب بالتفاق أهل المعرفة بالحديث ولم يروه أحد من أهل الحديث المعروفين بهذا البطلان الحديث الذي في كتب السنن والمسند عن النبي صلى الله عليه وسلم من وجوه أنه قال ستفترق أمتي على ثلاث وسبعين فرقة و حدث في الحجة واشتات . سيعون في أسرار و روى عنه أنه قال هي أجمعة وفي حديث آخر هي من كان على مثل ما . عليه اليوم وصحبي و يصب فقط

الزیدیة لا يوجد فی کلام امّیّ صلی الله علیه وسلم كما لا يوجد فی القرآن وهو لم یأثم فی مرتب أحد من کلام الفرس بعد ظهور الاسلام وعرب وقد تکلّم به المسلمون والأئمّة فی یومہ الزیدي وبعو ذلك وقد لم یبدق الذی تکلّم لفقهاء فی قلوب توتنه فی الظاهر ولمراد به عندهم الموافق الذی یظهر الاسلام ویبطل الکفر وان کان مع ذلك صلی و صوم و یحج و یقرأ القرآن وسواء کان فی «منه یهودیة» و «نصرانیة» أو «شرکاء» و «وثنیة» وسواء کان معطلا للصالح والقبول أو للثبوت فقط أو لثبوت نبیّا سنیّ لله علیه وسلّم فقط فهذا زیدي وهو موافق وما فی القرآن والسنّة من ذکر المنافقین یتناول مثل هذا «جامع المسلمین» ولهذا کان هؤلاء مع تصدیرهم بالاسلام قد یکتوبون أسوأ حالا من الکافر المظهر کفره من اليهود والتصارى مثلاً كما قال تعالى: «ان المنافقین فی الذکر الا تسئل من النار ولن یجد لهم نصیراً» (۱) الا الذین قدوا و صلحوا واعتمضوا بالله وأخلصوا دنسهم لله ولثقت مع المؤمنین وسوف یؤت الله المؤمنین أجراً عظیماً (۲)، ومثل هؤلاء المنافقین کفّر فی الحظن بالتفق المسلمین و ان کانوا مظهرین للشهادتین والافراد یصحّاء به الرسول و مؤدّین لخواص الطّاهرة فانّ ذلك لا یضعفهم فی الآخرة اذ لم یکتوبوا مؤمنین بقلوبهم بالتفق ثمة المسلمین و بهذا یظهر ضعف ماد کره من أنّه لا معنی لزیدیه هذه الأئمّة فی هذه الاماد کره من الزیدیه المقيّدة الّتی هی مذهب الفلاسفة المشائیین فانّ الزیدیه فی هذه الأئمّة وعبرها بالتفق ثمة المسلمین اعمّ من هذا كما یدکره الفقهاء کثرتهم فی باب نوسة الزیدي وسائر احکامه وان لم یکن لفظ الزیدي واردا فی الکتاب والثمة من معناه عندهم المتفق .

مؤلف کتاب پس از ذکر چندین آیه درباره منافقان و ذکر سوره های قرآن که در منافقان در آنها آمده و بحث مفصّل در این باب چنین میگوید:

وساعة ما یوحىّ الیّ فی هذا الذی ان الذی انتدع الزّیّ فی کتاب منافق زیدي و کذلک یقال عن الذی انتدع التجهم و کذلک رؤس القرامطة و الخرمية و أمثالهم ولا ربّ انهم من أعظم المنافقین ولا یتنازع المسلمون فی کفرهم (۳) .

(۱) ۱۴۵۴ از سوره ۴ (سورة النساء) (۲) آیه ۱۱۶ از سوره ۴ .

(۳) در این مورد راغب بریدی و زیدي صلی الله علیه وسلم سبّاحه وایّ رسول از جانب رسول الله صلی الله علیه وسلم و زیدي معنی اخیر در این آیه است در سبّ من که دین

۱۶۲

مختصر

الصواعق المرسله (۱)

ع

الجهنمية و المعظنة

تأليف

بن قثم الحوراني

ح ۱ ص ۹۴ (در فصد « قدوس التوین له اسب »)

(النسب الثالث) ان امر و المتأون تأويله الى حاد. المذر سبب الذکر من العفلاء
أو من آل ست التی صلی الله علیه وسلم و بهذا الطريق توصل الرافضة والباطنية
والاسماعيلية والتصيرئة الى تنصق بصلهم و تأويلاتهم فلا اله الا الله ، کم من
رندقه و اتحاد و بدعة قد بقت في الوجود بسبب ذلك و هم بر اء منها .

ح ۱ ص ۱۲۲ .

فإن جاز علمه أن لا یسیر المراد من آیات القرآن و حار علیه أن لا یسیر بعض
الفاصه . ولو کان المراد منها خلاف حقائقها و طواهرها دون مداولاتها و قد کتمه عن
الأقمة و لم یبینه لها کان ذلك قدحا في رسالته و عصمته و فتحا للرندقة من الرافضة و
غيرهم بکتمه عن بعض ما أمر الله و هد صاف للإيمان به و برسالته

(۱) الصواعق المرسله تألیف ابن قیم الجوزیه (۶۹۱ - ۷۵۱ هـ . ق .) است و ابرا

ابن الموصلی (۶۹۹ - ۷۷۴ هـ . ق .) مختصر کرده . ابن مختصر الصواعق المرسله در سنة

۱۲۴۸ هـ . ق . در دو جلد ، در مکه طبع و شرحه است . در این کتاب دو بیشتر موارد ظاهر ا

رندقه بمعنی آعم مقصود است .

ح ۱ - ص ۱۹۲

المعارض من العقول و الثقل في الأصل هم الزنادقة المنكرون للنسوة و حدوث العالم و المعاد ، و وافقهم في هذا الأصل الجهمية المعطلة لصعات الرب تعالي و أفعاله ، و الطائفتان لم تثبت للعالم صانع الله في المصالح الذي أثبتوه وجوده مستحيل و صلا عن كونه و احب الوجود قدساً . أما الزنادقة الفلاسفة فإنهم أثبتوا للعالم سادساً لفظاً لا معنى .

ح ۱ ص ۲۲۶

و لما حدث **عمران بن حصين** عن رسول الله صلى الله عليه وسلم بقوله « من العبد خير كله » فعرضه معارض بقوله « أن منه وقاراً و منه ضعف » فاشتد غضب **عمران بن حصين** و قال . أحدثك عن رسول الله صلى الله عليه وسلم و تقول إن منه كذا و منه كذا ، و من أن المعارض رديق .

ح ۲ ص ۲۰۳ - ۲۰۴ (پس از بحث مفصلی ، در چند صفحه ، درباره « الله نور السموات و الأرض » و صفات خدا و اینکه نور صفت کمالی باشد و نور پیغمبر ص چمن آمده است)

و دا کان هذا نور عنده فكيف سوره . سبحانه و الرب تعالي هو الخلق لتور و الظلمة كما ان تفتح سبحه سوره الانعام بقوله . الحمد لله الذي خلق السموات و الأرض و جعل الضلالت و التور في قلبهم كما انهم بعدلون « (۱) و تفتح السوره صل فون اهر لشرک جمع من تتوته **المحوس** (۲) انما لیس من المعالي نور (۳) و روضه و احسنه و حده ر . نور و الظلمة و خالفهما كما أنه ر حده خلق السموات و الأرض و الله تعالي جعل الامور و انما ر . فلا و متوسط بينهما و جعل سافلها اظلمة . هو مسكن اهر . صفت من حلقه و حله . تعالي اهر و هو مسكن اهر التور .

(۱) سورة ۶ (سورة الانعام)

(۲) حاشیه بر ص ۲۷۳ این کتاب که مشفق در کتاب **نخبة الدهر** گوید ، وستی صاحب « ای عین نور و اظلمه و غیره » و « الذين بهم الاشارة بنور » « الحمد لله الذي » . ای نور و « و هو من كسبون » الاية .

(۳) در سده جات شده چمن س . و شریف ، « اصطنع » باشد

ج ٢ ص ٢٥٠ :

روى أبو العباس بن شريح وقد صحَّ عند جميع أهل الذمَّة والسنة إلى زماننا
أنَّ جميع الآذِر و الإخبار الصادقة عن رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم في الصفات بحسب
على المسلم الإيمان بها وأنَّ التَّوَال عن معانيها بدعة والحوادث كمر و رندقة مثل قوله
(ارحم على العرش استوى) (وجاء رتث و المثلث سقاً سقاً) وبصائرهم ممَّا نطق
به القرآن ...

ج ٢ ص ٢١٠ :

ولئن دخل في أعمار الرواة من رسم دلفظ في الأحاديث ولا يروح ذلك على
جهلهم أوصحاب الحديث وورثه العلماء حتى أنَّهم عدَّوا اعالم من عبط في الاسناد و
المتون بل تراهم يعدون على كَر واحد منهم كم في حديث عبط وفي كَر حرف حرف
و ماذا صحت فاذا لم يرج عليهم اعالم الرواة في الاسناد و المتون و الحروف
وكيف يروح عنهم وضع ارتدافه وتوليدهم الاحاديث التي يروونها الدس حتى حمت
على أهلها وهو قول مصر الملحدة وما قول هذا الا حدهن صال متدع كذاب يريد ان
يهجن بهذه الدعوى الكاذبة صحيح حديث امي صلى الله عليه وسلم و آذره الصادقة ..

ص ٢١٤ :

و منها ان تكون الحقائق تبعاً للعقائد فمن اعتقد بطلان لحكم المعين كان
دطلا و من اعتقد صحته كان صحيح و من اعتقد حله كان حلالا و من اعتقد بحريمه
كان حراما و هذا يقول كما قال فيه بعض العلماء آواه - محصه و - حرد رندقه و آله
يتضمن بطلان حكم لله تعالى قبل وجود المحدثين ..

۱۶۳

طَبَقَةُ الشَّافِعِيَّةِ الْكُبْرَى (۱)

تألف

تاج الدين أبي نصر عبد الوهاب بن تقي الدين السبكي (۲)

(۷۲۷ - ۷۷۱ هـ . ق .)

ح ۴ ص ۲-۳ (در ترجمه احوال ابی حیان التوحیدی).

وقال شحات الذهبي بل كان عدو الله حيث وقال الذهبي أيضا كان سيئا الاعتقاد
ثم نقد قول ابن فارس في كتاب الفريدة والخريدة كان ابو حيان كذابا قليل الدين
والورع عن الفيدوف وقال ابو الفرج ابن الحوزي في تربيته زنادقة الاسلام ثلاثة
ابن الراوندي و ابو حيان التوحيدي و ابو العلاء فون و اشهدهم على الاسلام
ابو حيان لا نية حميم و لم يصرح قمت الحامل للذهبي على الوقعة في التوحيدي
مع ما يطلعه من عصر الصوفية هذان اللامان و لم يثبت عندي لي الآب من حال
ابي حيان ما يوجب الوقعة فيه ..

(۱) این کتاب در سنة ۱۳۲۴ هـ . ق . در ۶ جلد در مصر منتشر شده است

(۲) برای ترجمه احوال سبکی و تراجم آن و در او معجم المطبوعات ج ۱ ص ۱۰۲

۱۰۰۴ هـ . ق .

الإنسان الكامل (۱)

فی معرفة الاواخر والاول
تألیف

عبدالکریم بن ابراهیم الجیلانی (۲)

(۷۶۷ - ۸۰۵ هـ ق .)

ح ۲ ص ۷۶ (در «الب الثالث والستون فی سائر الأديان والعبادات وکتابه جميع الأحوال والمقامات») :

ودعت طائفة إلى عبادة التور والعلمه لأنهم قالوا ان احتصاص الأنوار بعبادة نصيب للحساب الثاني لأن الوحد منحصر من نور وظلمة فالعبادة لهؤلاء أولى فعبدوا التور المطلق حيث كان من غير احتصاص بنحم أو غيره وعبدوا الصلوة المصلحة المتحللة حيث كانت فسموا التور يزدان وسموا الظلمة أهرمن وهؤلاء هم الثنوية (۳).

ح ۲ ص ۷۹ - ۸۰ (أيضا در «الب الثالث والستون فی سائر الأديان») :
وَمِنْ الثَّنَوِيَّةِ فَأَتَتْهُمْ عِبَادَةُ مَنْ حَيْثُ نَفْسُهُ تَعَالَى لَا إِلَهَ تَعَالَى جَمْعُ الْأَصْدَادِ بِنَفْسِهِ فَشَمَسَ أَمْرَاتُ الْحَقِّقَةِ وَالْمَرَاتُ الْحَقِيقَةِ وَصَهَرُ فِي الْوَصْفَيْنِ بِالْحَكَمِينَ وَظَهَرَ فِي أَسْوَاقِ الْمَعْنَى مَا كَانَ مَنَسُوبًا إِلَى الْحَقِيقَةِ الْحَقِيقَةِ فَهُوَ لَظْهُ فِي الْأَوْرُوعِ كَانَ مَنَسُوبًا إِلَى الْحَقِيقَةِ الْحَقِيقَةِ فَهُوَ شَمَسُهُ عَنْ لُصْمَةِ عِبَادَةِ التَّوْرِ وَالصُّلَّةِ بَهْدِ الشَّرِّ إِلَّا أَنَّهُ يَحْمِلُ مَعَهُ لَوْ شَمَسُ وَاحِدًا مِنْ الْأَعْدَادِ مَنْ رَاحَ حَكَمُ كَيْفَ سَمَّيْتُ مِنْ كَيْ حَكَمَ شَمَّيْتُ فَإِنَّهُ سَجَدَ بِحَمْدِهِ وَصَدَّقَ بِعَسَدِ الْثَنَوِيَّةِ عِبَادَةُ مَنْ حَيْثُ هَذِهِ الصُّلَّةُ إِلَّا أَنَّهُ مَتَّ فَقَصَصَهُ فِي نَفْسِهِ سَمَّيْتُ وَتَعَالَى فَهُوَ الْمُسْتَقْبَلُ بِالْحَقِّ وَهُوَ الْمُسْتَقْبَلُ بِالْحَقِّ فَهُوَ التَّوْرُ وَالصُّلَّةُ.

(۱) ارطغرلی که در سنه ۱۴۱۶ هـ ق . در دو جلد در مصر منتشر شده است نقل کرده

(۲) برای ترجمه آخو و تاریخ جیلانی معجم المطبوعات ح ۱ ص ۷۲۸ - ۷۲۹ دیده شود

(۳) در نسخه طبع شده چنین است و صاهرا «الثنوية» درست میباشد .

۱۶۵

شرح تجرید الکلام^(۱)

تألیف

قوشچی : علاء الدین بن محمد * (۲)

(متوفی در سنه ۸۷۹ هـ . ق .)

در المقصد الثالث فی اثبات الصانع وصفاته و آثاره (در قسمت دوم و عمومیّة العلة مستلزم عمومّة الصفة *) .

والمحالون فی هذا الأصل و هو أعظم الأصول الاسلاميّة فروا أعظمها الثبوتة فإنهم قنوا بجد فی العالم حراً كثيراً و شراً كثيراً و ان الواحد لا یكون حیراً و شریراً فلكثر منهما فاعل علی حدة فاما نويّة و الذی صیّة منهم قالوا فاعل الحیر هو التور و فاعل الشرّ هو الظلمة و فاعله طاهر لأنّهما عرسان فیدرهم قدم الجسم و کون الا لهما محتاجاً

(۱) تجرید الکلام تألیف خواجہ نصیر الدین طوسی (۵۸۵-۶۷۲ هـ . ق .) است که شرحهای متعدّد بر آن نوشته اند و آنچه بسیار معروف است و بطبع رسیده و فعلاً در دست میباشد سه شرح است فرار دین ،

۱- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد تألیف جمال الدین احمد بن یوسف بن مطهر حلی معروف بعلامة (۶۴۸-۷۲۶ هـ . ق .) .
۲- شرح قوشچی .

۳- شرح ملا عبد الرزاق لاهیجی موسوم بـ « شوارق الانهام »

بالسکه شرح علامه از جهت تاریخ تألیف مقدم به شرح قوشچی است چون سبب مختصر میباشد مطالب منقوله از آن در حاشیه آنچه از شرح قوشچی نقل شده است فرار داده شد و مطالب منقوله از شوارق در جای خود خواهد آمد . در اینجا از بحث نسخه خطی قدیمی از شرح قوشچی که متعلق است به سکارنس و تاریخ کتابت ندارد ، نقل گردیده .

(۲) برای رجوع احوال قوشچی و مراجع آن و آثار او مجمع المطبوعات ، ج ۲ ص ۱۰۳-۱۰۴ دیده شود .

إليه وَكَاتَبَهُمْ أَرَادُوا مَعْنَى آخِر سِوَى الْمَتَعَارِفِ وَ تَهُم قَالُوا الثَّوَرُ حَيٌّ عَامٌ قَادِرٌ
سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۱) .

در قسمت فی بیان الالام و وجه حسنه (در « واحلف فی حسن الالام و قبحه »)
و ذهب الثبوتیه . الی قبح جمیع الآلام لدانها و هی صادرة عن الظلمة . . . (۲)

- (۱) در کشف المراد (طبع صید) سنة ۱۲۵۳ ق . هـ (ص ۱۷۴) (در المصدا الثالث . . . در
قسمت « عمومیت العلة تستلزم عمومیت الصفة ») ،
و ثبوتیه ذهبوا الی أن العبر من الثور والسر من الظلمة . . .
و در ص ۱۹۱ - ۱۹۲ (در شرح « لاسه فی الخیرة بین قعنا و قعنه تعالی ») ،
« أقول » هذا جواب عن شبهة أخرى لهم [ط . لمعتزلة] قالوا : لو كان الله فعلا للإيمان لكان
بعض أفعال العبد خيرا من فعله تعالی لأن الأمان خير من القردة والضأبر . . .
(پس از رد) بین قسمت چنین آمده است :
و اعلم هذه الشبهة رككة جدا و إنما أوردها المصنف « وجه الله » هذا لأن بعض الثبوتیه أورد هذه
الشبهة علی ضرار بن عمرو فادمن لها والتزم بالجبر لأجلها .
(قوشچی در شرح خود بر این قسمت در تنویان و ضرار بن عمرو ذکر کرده است) .
(۲) در کشف المراد (طبع مذکور) ص ۲۰۰ (در « می الالم و وجه حسنه ») ،
مذهب الثبوتیه الی قبح جمیع الآلام .

فتح الباری (۱)

بشرح صحيح الإمام أبي عبد الله محمد بن اسمعيل البخاری

تأليف

ابن حجر العسقلانی

ج ۱۲ ص ۲۲۱ (کتاب استتابة المرتدين والمعاندين وقتالهم - باب حكم المرتد والمرقنة)

فقد أخرجه (۲) الطبرانی من رحمه آخر عن عكرمة عن ابن عباس روجه
 « من خالف دينه دين الاسلام فاصروا عنقه » واستدل به على قتل الزنديق من غير
 استتابة ونعت بان في بعض طروقه كما تقدم أن عليا استتابهم وقد نص الشافعي كما
 تقدم على القول مطلقا وقال يستتاب الزنديق كما يستتاب المرتد وعن احمد وابي حنيفة
 روايتان أحدهما لا يستتاب والأخرى أن تكرمه لم تقبل توبته وهو قول الليث و
 اسحق وحكى عن ابي اسحق المروزي عن أئمة الشافعية ولا يشتر عنه بل قبل بأنه
 تحريف من اسحق بن راهويه والأور هو المشهور عند المالكية وحكى عن مالك
 إن جاء ثلثا بغير منه و إلا فلا وبه قال ابو يوسف واختاره الأستاذان ابو اسحق
 الاسفرائيني و ابو منصور الغنادي وعن بقية الشافعية أخرجه كالمذاهب المذكورة
 وحامس يعصل بين الداعية فلا يقبل منه وتقبل توبته غير الداعية . وأفتى ابن الصلاح بأن
 الزنديق إذا تاب تقبل توبته ويعرر فإن عدد مآذنه يضرب عنقه ولم يمهل واستدل
 من منع بقوله تعالى : إيا الذين تابوا وأصلحو (۳) فقال الزنديق لا يطلع على صلاحه لأن
 الفساد إنما أتى مما أسره فاذا أطلع عليه وأصهر الاقلاع عنه لم نزد عنى ما كان عليه
 و بقوله تعالى : إن الذين آمنوا ثم كفروا ثم آمنوا ثم كفروا ثم ازدادوا كفرا لم يكن الله
 ليغفر لهم (۴) الآية . وأجيب بأن المراد من مات منهم على ذلك كما فسره ابن عباس فيما
 أخرجه ابن ابي حاتم وغيره واستدل بمالك بأن توبة الزنديق لا تعرف . فزروا إنما لم يعمل

(۱) إشارة فتح الباري در جای خود (ص ۲۴۱ همین کتاب) ۹۳ است . (۲) طهرا صبر داحم

است بحديث : « من بدل دينه فاقتلوه » (۳) تسمى الآية ۱۶۰ سورة ۴ (سورة البقرة)

(۴) آية ۱۲۷ سورة ۴ (سورة النساء) .

النبي صلى الله عليه وسلم المنافقين للتآلف ولا تهلوقتلهم لقتلهم بعلمه فلا يؤمن أن يقول قائل إنما قتلهم لمعنى آخر ومن حجة من استتابهم قوله تعالى «أتحدوا إيمانهم جنة فدد على أن إظهار الإيمان لا يحسن من القصد» وكلهم أحموا على أن أحكام الدنيا على الظاهر والله يتولى السرائر وقد قال صلى الله عليه وسلم لاسامة هلاً ذقت عن قلبه...

١٦٦

إرشاد السارى لشرح صحيح البخارى (١)

تأليف

قسطالانى (٢)

(٨٥١ - ٩٢٣ هـ . ق .)

ج ١٠ ص ٨٠ [در کتاب استنباط المرددين والمعاصدين] (باب حكم الرجل (اسر تدو) حكم المرأة (المرتدة) -

و به قال (حدثنا ابوالنعمان محمد بن الفضل) قال (حدثنا حماد بن زيد عن ايوب السخيتاني (عن عكرمة) مولى ابن عباس) به (قال أني) اصم الهمة وكسر العوقية (على) هو ابن طالب رضى الله عنه برودة) بفتح الراء جمع ريدق بكسر ها وهو المطر للكفر المطهر للاسلام كما قاله النووي والرافعي في كتاب الردة و به صفة الأئمة والفرائص أو من لا يستحل دناء كما قاله في اللعان و صوته في المهمات و

(١) از طبعی که در سده ١٣٠٤-١٣٠٦ هـ و ١٠ در ده جلد در بولاق مصر منتشر شده است نقل گردیده.

(٢) شهاب الدين ابوالعباس احمد بن محمد بن ابى بكر بن عبد الملك بن احمد الخطيب بن محمد بن حسين بن على بن ميمون القسطلانى المصرى از مردگان دانشمندان و محدثان مصر خود محبوب میشود (برای ترجمه آحوال قسطلانى و مراجع آن و آثار از معجم المطبوعات ج ٢ ص ١٥١١ - ١٥١٢ دیده شود)

وقيل إنهم طائفة من الزواضر تدعى السبئية ادّعوا أن علياً رضي الله عنه آله و كان
رئيسهم عبد الله بن سبا يفتح التين المهملات و تخفيف الموحدة و كان أصله يهودياً
(فأحرقهم) و عند الاسماعيليين من حديث عكرمة أن علياً أتى يقوم فدارتوا عن
الاسلام أو قال برماذقة و معهم كتب لهم فأمر بنار فأصبحت و رمهم فيها (فبلغ ذلك)
الاجراقي (ابن عباس) و كان إرداك أميراً على البصرة من قبل علي رضي الله عنهم
(فقال لو كنت ما لم أحرقهم لنهي رسول الله صلى الله عليه و سلم) عن القتل بالنار
بقوله (لا تعدّوا بعذاب الله) و سقط لا تعدّوا بعذاب الله لعبر أبي در و في حديث
ابن مسعود عند أبي داود في قصة أخرى أنه لا يعذب بالنار إلا رب النار و قول ابن عباس
هذا يحتمل أن يكون مما سمعه من النبي صلى الله عليه و سلم و من بعض الصحابة
(ولقنتهم لقول رسول الله صلى الله عليه و سلم من بدل دينه فاقتلوه) و من عدم يخص
منه من بدل دينه في الناص و له يثبت ذلك عليه في الظاهر و أنه يحري عليه أحكام
الظاهر و يستثنى منه من بدل دينه في الظاهر كمن مع الإكراه . . . واستدل به على
قتل الزنديق من غير اسمائه وأحبيته في بعض طرق الحديث أن علياً استنجد به و قد
قال الشافعي رحمه الله يستب الزنديق كما يستب المرتد و احتج من قول مالك بن
نوبة الزنديق لا تعرف و الحديث سبق في الجهاد .

شوارق الإلهام^(۱)

تألف

عبد الرزق بن علي بن الحسين اللاهيجي

(از دانشمندان قرن یازدهم هجری)

ح ۲ (در قسمت «فی عموم قدرته تعالی ذکر»).

واعلم أنَّ المکرمین لعموم قدرته فی المقام لأَوَّل فوائده فمَنهم التَّموُّنه الفائلون
بأنَّ للعالم إلهی نور هو مبدأ الحرات هو یزدان وطلعة هو مبدأ الشرور هو اهرمن
و حاصل شهتہم أنَّ فی العالم خیرات و شروراً فلو کان مبدأ الحیر و الشرِّ واحداً لزم کون
الواحد حیراً و شریراً و هو محال و الجواب علی ما فی کتب القوم هو منع الدروم أنَّ
أُرید بالخیر من غلب حیره و الشرِّ من غلب شرِّه و منع استعجاله اللارم بأنَّ أُرید بالخیر
حقیق الخیر و حلق الشرِّ فی الجملة عیة الأمر أنَّه لا یصحَّ اتصال الشرِّ به علیہ تعظیفه
فی من غلب شرِّه أو لعدم التَّوقیف من الشرِّ و هذا الجواب لا تحسم^(۲) مادَّة التَّبْهَةِ دلهم
أنَّ یقرَّروها بأنَّ الله تع صرَّف الوجود و محض الحیر و فیمنع أنَّ یصدر عنه الشرُّ لَدی
مناطه لبس الاَّ العدم علی ما تقرَّر فی موضعه سواء کان الشرُّ غالباً أو معلوماً لا متداع
صدور العدم و فیضاته من الوجود بن حَقِّ الجواب أنَّ یقال إنَّ الشرور الدَّائیَّة أغنی الأعدام
بما هی أعدام لا یستدعی علَّة موجودة بل علَّتها عدم الوجود كما تقرَّر فی محلِّه و اما الَّتِی
هی شرور بالعرض کمصادفة التَّارِ المَثُوب و القاطع للعصو فهی من حیث کونها شروراً
صادرة عن المبدأ الموحود، الَّدی هو صرَّف الوجود بالعرض لا الذات و المحال هو صدور

(۱) این قسمت از شوارق در سة ۱۳۰۲ (۲) ه. ق در طهران طبع و نشر شده است

(۲) ط ۱ «یحسم».

الشر عن الخير المحض بالذات لا بعرض هذا وقد عن **ارسطو** في دفع شبهة الثنوية
 ان الأشياء على خمسة احتمالات ما لا خير فيه وما لا شر فيه وما متساويان فيه وما حيره
 على وما شره غالب وذات الواجب بالذات لما لم يمكن ان يصير مبدأ للشر وجب ان
 لا يصدر عنه إلا قسمان من هذه الأقسام أي مسا لا شر فيه وما حيرته عديمة لأن
 ترك الخير الكثير لأجل الشر القليل شر كثير والله قد تفاحر بذلك وتحقيقه ما ذكرنا
 و إلا لورد عليه ان صدور الشر عن الخير المحض اذا كان بمنه ففساد في ذلك قليله وكثيره
 وأما اذا قلنا بامتناع صدور الذات دون بعرض فيتعاقب الفيد والكثير في ذلك لا تمتنع
 ان يكون ما بعرض زائدا على ما بالذات و مساوياً فيصدر ثم ان المصكر في
حكمة الاشراق وشرحه ان القوم بالتور والطلمة كان صريفة أحد الاشراق من حكماء
الفرس و هو مر على الوجوب ولا يمكن لان المبدأ اثنين احدهما نور ولا آخر ظلمة
 لأن هذا لا يقوله عاقل فصلا عن صلاء **فارس** الحائض عمرات لعلوم الحقيقة ولهذا قال
 السیسم في مدحهم لو كان الدس بالشر تالتنولته رحا من **فارس** وان هذا الذي يقوله
 حكماء **الفرس** ليس بقعدة كعمر **المجوس** الدليل بصر التور والصمة وأنها مبدأ ان
 أولان لأتھ مشر كون لا موحدون وليس أيضا لحداد **هانی** السیسم الذي كان صراي
 الدس محوس (١) الطین و الله يسهل الثنوته الدلول بل لھیں أحدهم ، له الحير و حالقه
 و الآخر آله الشر و حالقه هذا و منهم في المشهور الفلاسفة القائلون بامتناع ان
 يصدر عن الواحد إلا الواحد وقد مر في مباحث الأمور العاقبة و أقام قید انھم أنكروا
 أصل القدرة فلا معنى لعدھم من منكری عمومها ففساده طاهر ممّا مر إلا ان يكون
 مراده انھم منكرون للقدرة بالمعنى المتنازع فيه فليتمد .

(١) در أصل معبروع چدين است و ظاهراً «دجوسی» صحیح میباشد .

حدیث نبوی^(۱)

قال جلس رسول الله صلي الله عليه وسلم على المنبر و جلسنا حوله فقال إني مت أحب عليكم بعدى ما يفتح عليكم من رهره الدنيا و رينتها . فقل رجل و يأتي الخير بالشر ما رسول الله . فسكت عنه رسول الله صلعم فبينما شئت تكلم رسول الله صلعم ولا يكلمك قال و رأيت أنه ينزل عليه فافاق يصيح عنه الرخصاء و قال أين هذا التل و كأنه حمده فقال أنه لا يأتي الخير بالشر و إن متا ينبت الرسع يقتل أو يتم إلا آكلة الخضر فأتها أكلت حتى إذا امتلأت خصرتها استقبلت عين الشمس فملطت و دلت ثم رعت و إن هذا المال خضر حلو و نعم صاحب المسلم هو لمن أعطى منه المسكين و اليتيم و ابن السبي أو كما قال رسول الله صلعم و أنه من تأخذه بغير حق كالأدى يأكل ولا شبع و يكون عنه شهيدا يوم القيامة

گریمرس مراجعی را که اس حدیث را احتلال روایت و عبارت در آن آمده است قرار ذیل ذکر میکند :

۱ - صحیح بخاری ، طبع کرهل ، ج ۱ ص ۳۷۱ - ۳۷۲ ، قسطلانی ج ۳

ص ۶۰۶ .

(۱) ابن حدیث را گریمرس (J. H. Kramers) موضوع مقابله محققانه ای فرار داده است بعنوان :

Une Tradition à Tendance Manichéenne

(LA "MANGEUSE DE VERDURE".)

و آنرا با ترجمه فرانسه و تعلیقات و تحقیقات عالمانه در مجله آکتا اریانتالیا (Acta Orientalia) ج ۲۱ قسمت ۱ (سنة ۱۹۵۳ م) ص ۱۰-۲۲ منتشر کرده گریمرس معتقد است که حدیث مربوط صفة مایوی دارد و مخصوصاً بعضی قسمتهای آن ارمیئیل ، « آویانی الخیر بالشر » و « آینه لایانی الخیر بالشر » و « آكلة الخضر » از این جهت قابل ملاحظه است .

- ٢- صحيح بخاری، طبع کرهل، ج ٢ ص ٢١١؛ قسطلانی ج ٥ ص ٧٢-٧٤.
- ٣- صحيح بخاری طبع کرهل ج ٤ ص ٢١٤؛ قسطلانی ج ٩ ص ٢٧٢-٢٧٠.
- ٤- صحيح مسلم ناشرح نووی، طبع مصر سنة ١٢٨٣ هـ. ق. ١٠ ج ٣ ص ٥٠-٥١.
- ٥- صحيح مسلم، شرح نووی، طبع مصر سنة ١٢٨٣ هـ. ق. ١٠ ج ٣ ص ٥١.
- ٦- صحيح مسلم ناشرح نووی، طبع مصر سنة ١٢٨٣ هـ. ق. ١٠ ج ٣ ص ٥١-٥٢.
- ٧- سنن نسائی ناشرح سیوطی و سنن دی، طبع فاهرة سنة ١٣٤٨ هـ. ق. ١٠ ج ٥ ص ٩٠-٩٢.
- ٨- سنن ابن ماجه ناشرح سنن دی، طبع مصر سنة ١٣٤٩ هـ. ق. ١٠ ج ٢ ص ٢٥٠.
- ٩- مسند ابن خنبل، طبع مصر سنة ١٣١٣ هـ. ق. ١٠ ج ٣ ص ٧.
- ١٠- مسند ابن خنبل، طبع مصر سنة ١٣١٣ هـ. ق. ١٠ ج ٣ ص ٢١.
- ١١- مسند ابن خنبل، طبع مصر سنة ١٣١٣ هـ. ق. ١٠ ج ٣ ص ٩١.
- ١٢- مسند ابن خنبل، طبع مصر سنة ١٣١٣ هـ. ق. ١٠ ج ٣ ص ٩١.
- ١٣- النهاية تأليف ابن الاثير، طبع مصر سنة ١٣١١ هـ. ق. ١٠ ج ١ ص ٢٩٩.

کشف اصطلاحات الفنون^(۱)

تألیف

محمد علی بن علی التها نوبی^(۲)

(متوفی بعد از سنه ۱۱۵۸ هـ ق)

ج ۱ ص ۱۹۸ - ۱۹۹ :

الثنویة ورقه من الکمره بقولون مائنته الا له قالوا یحد فی العدم حیراً کثیراً وشرّاً کثیراً و ان الواحد لایکون خیر شریراً بل ضرورة فلکّل منهما فاعل علی حدة و تبطله دلائل الوجدانیة . ومنع قولهم الواحد لایکون خیراً شریراً بمعنی انه یوحد خیراً کثیراً و شرّاً کثیراً ثم المامومسه^(۳) والذی صاتیة من الثنویة قالوا : فاعل الحیر هو الثور واعد الشر هو الظلمه . وفسده طاهر . لانهما عرصان فیلزم قدم الحسم وکون الای له محتاج الیه وکأنهم أرادوا معنی آخر سوى المتعارف فإتهم قالوا . الثور حی عالم قادر سمیع صیر **والمجوس** منهم ذهبوا الی ان فاعل الحیر هو یزدان واعد الشر هو اهرمن و یعنون به الشیطان کذا فی **شرح المواقف** فی معنی التوحید و فی **الانسان الکامل** ، فی باب سر الأیین : ذهب حائفة الی عمادة الثور و الظلمه لانهما قالوا . ان اختصاص الأیوار

(۱) این کتاب در سنه ۱۱۵۸ هـ ق . تألیف شده است و قسمتی از آن بران فارسی است و قسمتی بران عربی (که درسی آن در قسمت نقل شده از کتابهای فارسی نقل حواحد شده) و در سنه ۱۸۴۸-۱۸۶۱ م . باعناء **ناسوئیس** در دو جلد بزرگ ، در **کلکته** بطبع رسیده است و جلد اول آن در سنه ۱۴۱۷-۱۴۱۸ هـ ق . در **استانبول** بر منتشر شده . در اینجا از طبع **استانبول** نقل گردیده است .

(۲) محمد علی بن علی بن محمد حامد بن صابر فاروقی تهانوی هندی

(۳) ظ ۱۰ هـ البانویة .

بالمبادء لهؤلاء أولى فعبداً التّور المطلق حيث كان فسّموا لتور يزدان و الصّمة
 اهرمن و هؤلاء هم التّنويّة فهم عبدوا الله سبحانه من حيث نفسه تعالى لآله سبحانه
 جمع الأصداد بنفسه فشمّل المراتب الحقّبة والحلقية وطهر في الوصعين بالحكمين و في
 الدارين بالتّعين فما كان منه منسوباً إلى الحقيقة الإلهية فهو الظاهر في الأنوار و ما
 كان منه منسوباً إلى الحقيقة الخلقية فهو عبارة عن الظلمة فعددت لتور لهذا السرّ الألهي
 الججمع لدوصمين والصدّين (١) .

(١) مطالب نقل شده از انسان الكامل ، اختلاف اندکی در عبارت ، و معصّرتر از آنچه تیهانوی
 از آن نقل کرده ، در ص ٤٦٤ همین کتاب مندرج است .

آنچه در کتابهای فارسی آورده‌اند.

۱۷۰

ترجمہ

تاریخ طبری (۱)

ترجمہ

أبو علی محمد بن محمد بلعمی

(متوفی در سنہ ۳۹۳ ھ . ق .)

(در فصل « در ذکر خبر پادشاهی بهرام بن هرمز شاپور »)

و مالی ز بدیق نایام شاپور بیرون آمده بود و حلقی بزندقه خواند و او را متبع شدند و مذهب وی گرفتند و نایبم هرمز چنان بود و نایبم بهرام بدید آمد که مذهب وی باطلست بهرام او را بگرفت و بکشت و پوست او را بر کاه کرد و بر در شهر بیاویخت و هر که از متابعان او یافت بکشت تا زمین از ایشان پاک شد . .

(۱) این ترجمہ طاهر آ در سنہ ۳۰۲ ھ . ق . صورت گرفته است و در سنہ ۱۲۹۱ ھ . ق . ۱۰ در چهار جلد « در هند » بطبع رسیدہ کہ بسیار مضبوط میباشد و مطالب منقولہ فوق « با اختلاف بسیار در عبارت » در ص ۲۹۱ ج ۳ طبع مربوط مندرج است . در اینجا از نسخہ خطی کتابخانہ مجلس شورای ملی « کہ مجلد اول کتاب است » و در فهرست کتب خطی کتابخانہ مربوط « تألیف یوسف اعتصامی (جلد دوم ص ۱۲۹-۱۳۰) » بشمارہ ۲۳۹ ثبت شدہ « نقل گردیدہ است .

۱۷۱

ترجمه

تفسیر طبری (۱)

در ترجمه کلمه «صائون و صائین» همه جا نفوشاکان آمده است (۲)

(۱) این ترجمه ظاهراً در سه قرن چهارم محری در *ماوراءالنهر* صورت گرفته است .
(۲) دوست داشتمم آقای عباس زرباب خوئی که این ترجمه تفسیر را در دست تصحیح دارند
مرا متوجه این مطلب کردند .

۱۷۲

کتاب حدود العالم^(۱)

من المشرق الى المغرب

(مجهول المؤلف)

ورق 13^b (در « سخن اندر خاصیت ناحیت چینستانست ») :

و مردمان این ناحیت مردمانی خوب صنعت اند و کارهای بدیع کنند
و بیشترین از ایشان دین هانی دارند ملک ایشان شمنی است

ورق 14^a (أبصاً در « سخن اندر خاصیت ناحیت چینستانست ») :

ساحو ، از چینست است اندر من کوه و بیابانست و ادایست و بسیار نعمت
و آبهاء روان و بی آزارند و دین هانی دارند .
ورق 23^a (در شرح خاصیات سمرقند) .

و اندر وی خانگاه^(۲) مانویان است و ایشان را نفوشاک خوانند .

(۱) . م مؤلف این کتاب معلوم نیست ولی تاریخ تألیف آن صریحاً در دیباجه مسطور است که سنه

۳۷۲ ه . ق . میباشد و نام ابو العجارت محمد بن احمد بن فریغون ، ارسلسه فریغونیان ،

تألیف شده . ارسطی که ناچاپ عکسی باهتمام بارقاند (N Bartold) ، در سنه ۱۹۳۰ م . در

لنینگراد ، منتشر شده است ، بازایت رسم الخط طبع مرزور ، نقل گردیده

(۲) در اصل مطبوع « حدکاه » است . مینورسکی (V Minorsky) در رحه حدود العالم ،

برهان انگلیسی ، که در سنه ۱۹۲۷ م . در لیدن منتشر شده است ، ص ۱۱۳ س ۳۰ ، این کلمه

را « حدکاه » خوانده و سید جلال الدین طهرانی در طبع خود از کتاب مرزور ، که ضمیمه

کتابه سنه ۱۳۱۴ ه . ش . در طهران منتشر شده ، ص ۶۶ س ۸ ، آراء « نایگاه » آورده است

۱۷۳

شاهنامه^(۱)

فردوسی

(در حدود سنه ۳۲۳ تا ۳۲۹ - ۴۱۱ یا ۴۱۶ هـ . ق .)

ج ۶ ص ۱۵۸۵ (بیت ۱۵۲۸) :

چو بیدار گردی جهانب را بین که دیاست یا^(۲) نقش مانی چین

ج ۷ ص ۲۰۶۲ - ۲۰۶۴ [در پادشاهی شاپور ذوالاکتاف ...] (ار

بیت ۵۷۳ تا بیت ۶۰۷) :

ز شاهنش گذشت پنجاه سال که اندر زمانه سودش همال^(۳)

آمدن مانی و دعوی پیغمبری کردن^(۴)

بیامد یکی مرد گویا ز چین که چون او مصور بیند^(۵) زمین

ندان^(۶) چرب دستی رسیده نکام سکی پر منش مرد مانی نام

صور تگری گفت پیغمبرم^(۷) ز دیس آوران جهان برترم^(۸)

(۱) از طبعی که در سنه ۱۲۱۴ هـ . ش . توسط کتابخانه بروخیم در طهران ، در ده جلد ،

منتشر شده است نقش گردیده و علامتهای نسخه بدلهای آن بر مکار رفته (۲) P : یا (علط) .

(۳) چنانکه از ترجمه عربی شاهنامه ، از بنداری ، که ذکرش بدین مبنی ترجمه این قسمت خواهد

آمده بر مایه طاهر آ این بیت باید تحت عنوان « آمدن مانی ... » قرار گیرد به چنانکه در طبع

مذکور و طبعهای دیگر ، در آخر قسمت « رفتن برانوش [در C برانوش] پیش شاپور و پیمان

بستن ناو » آمده است

(۴) در C « آمدن مانی مصور مرد شاپور ، دعوی پیغمبری و کشته شدن او »

(۵) در C به بیند .

(۶) در C بر آن .

(۷) در P پیغمبرام .

(۸) در P برترام .

ز چین نزد شاپور شد بارخواست
 سخن گفت مرد گشاده زبان
 سرش تیز شد موبدان را بخواند
 کز بن مرد چندی چهره زبان
 بگوید و هم روز (۲) سخن بشنود
 بگفتند کین مرد صورت پرست (۴)
 ز هانی سخن بشنو او را بخوان
 فرمود تا موبد آمدش پیش (۸)
 فرو ماند هانی میان سخن
 بدو گفت کی مرد صورت پرست
 کسی کو بلند آسمان آفرید
 کجا نور و ظلمت بدو اندرست (۱۲)

بیدغمیری (۱) شاه را بازخواست
 چهاردار شد زان سخن بد کمان
 ز هانی فراوان سخنها براند
 فتادستم از دین خود (۲) در کمان
 مگر خود بگفتار او بگوید
 به بر مایه (۵) موبدان موبدست (۶)
 چو بیند و را (۷) کی گشاده زبان
 سخن گفت با او از اندازه (۹) پیش (۱۰)
 ز گفتار موبد ز دین کهن
 بیزدان چرا آختی چهره (۱۱) دست
 بدو در مکان و زمان آفرید
 زهر گوهری گوهش برترست (۱۲)

(۱) در C به بیغمیری .

(۲) در C دین او

(۳) در C زوهم .

(۴) در P صورت نگرست .

(۵) در C پر مایه .

(۶) در P و C موبد است

(۷) در C ترا .

(۸) در C تا هانی آمد پیش .

(۹) در C ز اندازه .

(۱۰) در C پس از این بیت افزوده شده ،

خود و موبدان هر دو نزدیک شاه

(۱۱) در C چهره .

(۱۲) در C اندر است .

(۱۳) در C برتر است .

سخن رانده از سفید و سیاه .

شب و دور گردان سپهر بلند
 سرهان صورت چرا بگروی
 که گویند گویند که یزدان (۳) یکی است
 گر این صورت کرده جنسان کنی
 ندایی (۴) که مرهان نباشد بکار
 اگر اهرمن جهت یزدان بدی
 همه ساله (۵) بودی شب و روز راست
 کعبه (۷) چهار امرین در مکان (۸)
 سخنها دیوانگدست و پس
 سخنها چنین (۱۱) پیرسیار گفت
 فرو ماند مانی ز گفتار اوی (۱۲)
 زمانی بر آشوفت (۱۴) پس شهریار
 بهرمود پس تش برداشتند

کزویت پناهست (۱) و هم زد و گزند
 همی بند و دین مرا (۲) نشنوی
 حرارتدگی کردنت چاره نیست
 سزد گر ز جنبنده برهن کنی
 ندارد کسی این سخن استوار
 شب تیره چون روز رخشان بدی
 سگردش فردی بودی به کاست (۶)
 که او برتر است از مکان و زمان (۹)
 بدین بر نباید (۱۰) ترا یار کس
 که با دانش و مردمی بود جهت
 پیرمرد شاداب بزار اوی (۱۳)
 مرو تنگ شد گردش روزگار
 بخواری ز درگاه بگداشتند

- (۱) در C که دویست پناه است و هم زد و گزند .
 (۲) در C پند دین آوران .
 (۳) در C که گویند یا کمره بردان
 (۴) در C بدایی .
 (۵) در C سال .
 (۶) در C نکاست .
 (۷) در P نه کعبه .
 (۸) در C گمان .
 (۹) در C برتر است از گمان و مکان .
 (۱۰) در C بر باشد
 (۱۱) در C بر این
 (۱۲) در C او .
 (۱۳) در C رخسار او .
 (۱۴) در C بر آشوفت

چنین گفت کیم (۱) مرد صورت پرست
 که (۲) آشوب گیتی سراسر بدوست
 همان چرخش آکنده باید مکاه
 میاوختن از در شازسان
 فرمود چونان (۳) که فرمود شاه
 جهانی برو آفرین خواندند
 بکنجد همی در سرای نشست
 بد کشیدن سرایدی (۴) پوست
 بدان تا بخوید کس این پایگاه
 و گر پیش دیوار بیمارسان
 میاوختندش بدان جایگاه
 همی (۵) خانه مرگشته افشادند (۶)

(۱) در C کاس .

(۲) در C چو

(۳) در C سرایش .

(۴) در P چون آن .

(۵) در C هم .

(۶) در نرجه عربی شاهنامه، ارقوام الدین الفتح بن علی بن محمد الپنداری الاصفانی .

که راوالت جمادی الاولی سنة ۶۲۰ تا ۱۰ شوال سنة ۶۲۱ هـ . ق . در شهر شوق صورت گرفته است .
 و در سنة ۱۹۴۲ هـ در دو جلد در مصر منتشر شده از نرجه قسمت بعد کور، که در ج ۲ ص ۷۹-۷۲
 ممدوح میباشد از این قراو است .

ثم إنه بعد خمس سنة من ملكه طهرهاني بمصور من ارض الصين . و دعى اثبوة فحاء ابي
 سابور و استعان به في اخضاع ديبه . و كان رحلا صلب لكلام حيوانيين يسمى القنوب ويسمى احيون
 مسا طن سابور و احضر امواندة و قن و انهر و ا في امر هذا المصور [حاء : المصور المروزي] فارقي
 فخذ و قمع من شأنه في شك . فباغروه و باخثوه فأقطع المصور المروزي و طهرهانيك أنه من حصة المصدق
 عاقل . و ان كلامه رور و دطل فامر به فسلح جلده و حشى تب و حسب على باب المدينة [حاء : باب
 المدينة] . فأصبح بالمطليح قاطبة عبرة صامدة باطقة .

۱۷۴

کتاب

زین الاخبار (۱)

تألیف

بوسعید عبدالنحی بن الصعاک بن محمود گزردیری

(از دانشمندان قرن پنجم هجری)

ورق ۱۳ (در «طبعة چهارم ملوک ساسانیان» در شرح احوال «شاپور»

اردشیر»):

و مانی بن فتن (۲) از ندین مردرگر او بیرون آمد و مردمان را ندین خویش خواند و این مانی شاگرد قاردون بود. سن شاپور قصد مانی کرد و مانی از ایران بگریخت و سوی چین [و] ماجین (۳) رفت و آنجا شیعه یافت و دعوت آشکارا کرد و مردم بسیار اند دین او آمدند. . .

(در شرح احوال بهرام بن هرمز):

این بهرام مردی حد بود و مانی او را ندین خویش خود بداجات نکرد و مانی را بدست آورد و بکشت و پوست او بیهیخت و بکاه بیاگند و بجندی شاپور بیهیخت و بیشتر از شیعه و تبع او را [که] اندر (۴) آن روز کار بایران بودند بدست آورد و دوازده هزار مرد مالوی مذهب را بکشت.

(۱) این کتاب در سلطنت عبدالرشید بن مسعود بن محمود بن سبکتگین (۴۴۱-۴۴۴ ه. ق.) ظاهر آذربایجان تألیف شده است. در اینجا از نسخه عکسی کتابخانه ملی طهران نقل شده است (برای اطلاع بیشتر از این کتاب مقایسه علامه نقی محمد قزوینی بر نسخه عکسی کتابخانه ملی دیده شود).

(۲) در اصل «فقی».

(۳) در اصل «چین ماجین».

(۴) در اصل کلمه «که» را ندارد.

۱۷۵

کتاب

لغت فرس^(۱)

تألیف

ابو منصور علی بن احمد آسدی طوسی^(۲)

(متوفی در نیمه دوم قرن پنجم هجری)

ص ۶ :

نغوشا^(۳)

مذهب گبران است [چنانکه دقیقی گوید .

ثامیل^(۴) کرد ما ما^(۵) از مذهب نغوشا

آن زرد هشت کو بود استاد پیش دارا^(۶)

باز آمدند و گفتند آن اتمان موشا

کایرد بد آن نه موشا بر کو . طور سینا^(۷)]

(۱) ارضی که بنسبج و اعتماد آقای عباس اقبال ، در سنه ۱۳۱۹ هـ . ش . در طهران منتشر شده است نقل گردیده و از علامتهای نسخه بدلهای آن نیز استفاده شده . برای اطلاع از خصوصیات این کتاب بمقدمه محققانه ناشر داشتند آن رجوع شود .

(۲) برای ترجمه احوال اسدی مکتب سخن و سخنوران ، تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر ، رجوع شود .

(۳) ن ، نغوشا مدعی است از مذهب گبران ، چ ، نغوشا از مذهب گبران است .

(۴) ع مثال را ندارد ، س و چ ، تاویل (۵) س ، « داب » بجای « بام » ، چ ، موند .

(۶) س ، از زرد هشت گوید استاد پیش دارا ، چ ، کز زرد هشت گفته است استاد پیش دارا .

(۷) این بیت فقط در س هست .

ص ۲۵۱ :

نغوشاك (۱)

مذهب گبران است [بوشكور گوید :

سخنكوی گشتی (۲) سلیمانان کرد نغوشاك بودی مسلمانان کرد]

ص ۲۶۱ :

ارتنگ (۲)

کتاب اشکال مانی بود و اندر لغت دری همین يك شاه (۴) دیده‌ام که آمده است

[فرخی گوید :

هزار يك زبان کاندو سرشت او هنر است

نگار خوب همافا که نیست در ارتنگ]

(۱) چ ، نغوشاك منعی است از آن گران ، ن ، نغوشاك از مذهبهای گبران منعی است .

س ، نغوشاك منعی است از مذهب گبران .

(۲) س ، گشتی

(۳) ن ، ارتنگ کتابیست دارای اشکال مانی بصورت عجیب ، چ ، ارتنگ کتاب اشکال مانی

است و اندر لغت دری بجای شاه شاه دیدم یعنی ارتنگ ، س ، ارتنگ اشکال مانی است بصورت

و اندر لغت همین يك شاه دیدیم این کتاب را [کدا] .

(۴) در اصل ، نام

شرح تعرف (۱)

تألیف

أبو إبراهيم اسمعيل بن محمد العسقلی

(متوفی در سنه ۴۳۴ ه. ق.)

ح ۱ ص ۱۲۳ (در «الماب السادس شرح قولهم فی التوحید »)

و ما از پیش دلیل قایم کردیم بر یگانه‌گی صانع و لا اله سواه و حز وی خدای
 بیست و دلیل این را از پیش سخن گفته‌ایم اندر معنی قول خدای تعالی «لَوْ كَانَ فِيهِمَا
 آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (۲) تا حرفی بر این ریختیم و آن است که اله که دارد
 عالم باشد چون اله دو باشند دارنده عالم دو باشند از دو بیرون باشد یا هر یکی نتواند
 داشتن عالم بی آن دیگر یا تواند داشتن اگر تواند داشتن هر دو عاجز باشند و چون
 عاجز باشند اله را نباشند و بشیند و اگر هر یکی بی آن دیگر نتواند داشتن خلق
 از یکی مستعنی باشد و چون خلق از وی مستعنی باشد خود نه اله باشد و این از
 بهر این گفتیم که اندر این مسأله اختلاف است بسیار. پیش طبایعین (۳) صانع عالم چهار
 طبع است و تردید منجمان صانع عالم هفت کوکب است و بردیک مجوس صانع
 عالم دو است یزدان و اهرمن خیر و یزدان کند و شرها اهرمن و تردید تنوین
 صانع عالم دو است نور و ظلمت خیرها نور کند و شرها ظلمت.

(۱) این کتاب در سنه ۱۴۲۸ - ۱۴۳۰ ه. ق. در چهار جلد، در لکهنو، منتشر شده است.
 در ایام پیدار دانشید عثیق آقای مجتبی مینوی تشکر کنم که مرا بطلب این کتاب متوجه
 کردند. برای آشنایی با این کتاب و مؤلف آن بمقاله محققانه آقای مینوی که در مجله یغما،
 سال دوم، شماره نهم، ص ۴۰۵-۴۱۴ منتشر شده است، و در معرفی کتاب مزبور در ایران بسیار
 معید بوده، رجوع شود. (۲) قرآن، مسمی از آیه ۲۲ سوره ۲۱ (سورة الانبیاء).
 (۳) در اصل مطبوع، «طبایع».

ح ۱ ص ۱۲۴ (پس از ردّ ضایعیان و منّحمن و مجوس و دگر حکایتی در
 معث و منظره جماعتی از علماء اسلام با یکی از علماء مجوس در شهر نیشابور) .
 «ار ثنوتان را گویم به شما میگوئید که خیر نور کند و شرّ ظلمت . گویند
 بلی . گویم راست که گوید و دروغ که گوید گویند راست نور گوید و دروغ ظلمت .
 گویم چون کسی ر بنا حق بکشند او را بکشتن که آورد گویند ظلمت . گویم اگر
 او را بپرسند که او را تو کشتی و ری گوید آری این صدقوی اندر که کرد . گویند نور .
 گوئیم ظلمت کشت و هم وی مقرّ آمد صدق کرد حیراست و اگر نور مقرّ آمد دروغ گفت
 و دروغ شرّ است هر (۱) چگونه که کردند بر فاعل خیر شرّ روا داشتند . درست شد که
 این همه خیرها که ایشان را خلق صانع خواندند صانع به اند مصنوع اند صانع یکی
 است برتر از همه خلق ایشان همه مصنوع اند . آفریدگار یکی است و ایشان همه
 آفریدگانشند و مدبّر یکی است و ایشان همه مدبّران اند . مستخرّ یکی است و ایشان
 همه مستخرّ اند

۱۷۷

بیان الاذیان^(۱)

تألیف

ابوالمعالی محمد احسنی العلوی

(از علماء قرن پنجم هجری)

ص ۱۷-۱۸

مذهب مانی

این مردی بود استاد در صناعت صورتگری و برورگار شاپور بن اردشیر بیرون آمد در میان مغان و پیغامبری دعوی کرد و برهان او صناعت قلم و صورتگری بود، گویند بر پاره حریر سمید خطی فرو کشید چنانکه آن يك تار حریر بیرون کشیدند و آن خط پدید گشت و کتابی کرد با انواع تصاویر که آنرا **ارژنگ مانی** خواندند و در خراین عزیزین هست و طریقی او همان طریق زردشت بوده است و مذهب ثنوی داشت چنانکه پیش از این یاد کردیم.

مذهب ثنوی

ایشان همان گویند که زردشت گفته است که صانع دو است یکی نور که صانع حراست و یکی طلعت که صانع شرّ است و هر چه در عالم هست از راحت و روشنائی و طاعت و خیر بصانع خیر نار پذیرد و هر چه از شرّ و فتنه و بیماری و تاریکی است بصانع شرّ، لیکن هر دو صانع را قدیم گویند و عشار مال خویش دادن واجب دانند

(۱) این کتاب در سنه ۴۸۵ ه. ق. تألیف شده است و در سنه ۱۳۱۲ ه. ش. باهتمام داشتند

محترم آقای عباس اقبال آشتیانی، در طهران، منتشر گردیده، برای اطلاع از خصوصیات کتاب مزبور و مؤلف آن مقیمه محققانه، نشر دیده شود.

و يك ساله حمامه دارند و يك روزه قوت باقي بر خویش حرام داشت و هفت يك از عمر خویش روزه دارند و چهار نفر کنند و رسالت آدم علیه السلام کردند و رسالت شیت ، پس رسالت مردی که از را بدو هم بود بهندوستان و رسالت فرشتت بهپارس بود و مانی را حاتم النبیین گویند و بدو اعجاب عصیم دارند و مر صایان را همین مذهب بوده است .

حکایت ، روزگار مأمون چنان بود که دستوری داده بود تا پیش او همه مذهبها را مناظره کردیدی تا مردی بیامد متکلم (۱) که این مذهب ثنوی داشت و بر این مذهب مناظره میکرد . مأمون فرمود متکلمان و فقهای اسلام را جمع آوردند از جهت مناظره او ، آن مرد چون در سخن آمد گفت عاملی بپسم بر خیر و شر و نور و ظلمت و نیک و بد (۲) ، هر آینه هر يك را از این اضداد باید که صانع دیگر باشد چه خرد و احب نکند که يك صانع نیکی کند و همو بدی کند و مباد این حجتها گفتن گرفت . از اهل مجلس بانگ برخاست یا امیر المؤمنین با چنین کس مناظره جز به شمشیر بید کرد . پس مأمون يك زمان خاموش بود ، آنگاه از او پرسید که مذهب چیست . جواب داد که مذهب آنست که صانع دو است یکی صانع خیر و یکی صانع شر و هر یکی را فعل و صنع او پیداست ، آنکه خیر کند شر نکند و آنکه شر کند خیر نکند . مأمون گفت هر دو بفعل خود قادرند ، عاجر ؟ جواب داد که هر دو بفعل خویش قادرند ، و صانع هر گر عاجر باشد . مأمون گفت هیچ عجزی ندیشان راه یابند ؟ گفت نه و چگونه معمود عاجر بود . مأمون گفت الله اکبر صانع خیر خواهد که همه باو باشد و صانع شر باشد یا صانع شر خواهد که صانع خیر باشد و خواست و مراد ایشان باشد یا بی ؟ گفت نباشد و یکی را بر دیگری دست نیست . مأمون گفت پس

(۱) بشر فاضل این کتب در حواشی خود (ص ۵۸ س ۶ - ۷) گوید ، « گویا معمود یزدان بخت از رؤسای مابویه ست که مأمون او را برای مناظره بمفدا آورد بود (الفهرست ، طبع قزوین ، ص ۲۳۸ س ۱۹ - ۲۳) . (۲) شاید ، « عالمی بپسم بر خیر و شر ... »

عمر هریکی از این دو طاهر گشت و عجزی حدای را شاید آن شوی متحیر ماند ،
آنگاه فرموده او را گشتند . و همکن بر مأمون ثنا گفتند .

ص ۲۱ :

مذهب قرامطه و زنادقه

در همه روزگار مردمانی بوده اند که از کاهلی بی دینی اختیار کرده اند و همه
را منکر بوده اند و قرامطه و زنادقه و انجمنیان را در بی صانع کلمه یکی است
لعنهم الله ، و قرامطه را بمردی ، ز خوانند که او را احمد بن قرامط خواندندی و
زنادقه را زندقه و او مردی بود از فارس که چون نام معرب کردند بجای کاف
قاف بنهادند و هر که بر مذهب او بود زندق خوانند .

۱۷۸

کشف المحجوب (۱)

تألیف

أبي الحسن علي بن عثمان بن أبي علي الجلابي الهجویری لفراتی

(از بزرگان قرن پنجم هجری)

ص ۵۳۱ :

فصل

سدائك سماع وارد حققت و تزكيت اين جسد از هزل و لهوست و بهيچ حال طبع مبتدى قابل حديث حق نباشد و مورد آن معنى رُئى مرطبع را دير و زبرى باشد و حرقت و قهر چندان گردهى اندر سماع سهوش شوند و گردهى هلاك گرديد و هيچكس باشد الا كه طبع او از حد اعتدال بيرون باشد و اين را برهن طاهرست و معروفست كى اندر روم چيزى ساخته اند اندر بیمارستانی سخت عجيب كى آرا انگليويون خوانند و اندر هر چيرى كى عجيب باشد بسيار يونانيان بدن نام خوانند آرا چندين صحنه را انگليويون خوانند و آن وضع هاى را و مانند آرا

(۱) از طبعی که بنصح والتین ژوکوفسکی در سنة ۱۳۴۴ ق. (= ۱۹۲۶ م.) در لنینگراد

منتشر شده است نقل گردیده . برای اطلاع از خصوصیات کشف المحجوب و ترجمه احوال مؤلف آن مقتضای کتاب مزبور دیده شود .

کتاب

فارس نامه^(۱)

تألیف

ابن البلخی^(۲)

(متوفی در نیمه اول قرن ششم هجری)

ص ۲۰ (در شرح احوال شاپور بن اردشیر) :

و مانی ز بدیق در روزگار او پدید آمد و فتنه پدید آورد و سر همه رندبقان و اول ایشان او بود پس سگر سخت و مصیبت^(۳) رفت مدت حیات او دو^(۴) سال بود .

(در شرح احوال هرمز بن شاپور بن اردشیر) :

و در قمع زبدیقان و آتباع مانی دستها داشت .

(در شرح احوال بهرام بن هرمز شاپور) .

و در روزگار او مانی بن قتل^(۵) نزدیک او آمد و این مانی شاکرد فاردون^(۶)

بود و پس طریقت زندقه آورد و این بهرام اور بخوشتن راه داد تا او را و همه یاران و اصحاب او را شناخت و آنگاه حمله را هلاک کرد .

(۱) از طبعی که ماعنه گئی لیستراچ G. Le Strange و ریچارد الی نیکلسون R. A. Nicholson در سنة ۱۳۲۹ هـ ق (= ۱۹۲۱ م) در کمبریج منتشر شده است

در اینجا نقل گردیده و علامتهای نسخه بدلهای آن نیز بکار رفته

(۲) برای ترجمه احوال ابن البلخی و زمان او و تاریخ تألف فارس نامه مقدمه طبع مد کور دیده شود . P (۳) « بعین » . P (۴) « ده » . (۵) « ۱۰ » « پتک » . در الفهرست

طبع فلوکل ص ۲۲۷ س ۳۰ [ص ۱۴۹ س ۱۶ همین کتاب] : « فتق » .

(۶) در کتاب آثار الباقیه ص ۲۰۷ س ۱۳ [ص ۲۰۴ س ۶ همین کتاب] ، « فاردون » و در مروج الذهب ج ۲ ص ۱۶۷ س ۴ [ص ۱۳۰ س ۴ همین کتاب] ، « فاردون » .

ص ۲۱ :

بهرام بن بهرام بن بهرام بن هرمز ... :

این بهرام ولی عهد پدر بود و سه نعل از ایشان ورزید ابراهیم بهرام نام کردیدی
 محکم بگو سی بی بهرام بن هرمز و دین داری و علم و عدل او و توفیقی کی یافته
 بود در جمع مانی زبیدی و اصحاب او .

ص ۶۲-۶۳ (در شرح احوال شاپور بن اردشیر) .

و در روزگار او مانی زبیدی پدید آمد و طریق زندقه پدید آورد ، و اشتقاق
 زندقه از کتاب زند است کی زردشت آورده بود و بلفظ پهلوی معنی زندقه است
 کی نقیص زند یعنی بحلاف کتاب زند همچنانکه مدحدان ، انادهم الله ، نقیص قرآن
 میکنند و تفسیر آن میگردانند و آنرا تأویل میگویند تا مردم را میفرینند و کسانی
 را کی عقل ضعیف باشند و غور سخن ندانند و از علم مایه ندارند گمراه میکنند ،
 و چون مانی پدید آمد و اول کسی کی زندقه نهاد او بود و فتنه در عالم پیدا گشت
 و شاپور کسان برکماشت تا او را بگیرد بگریخت و ولایت صین رفت و آنجا طریق
 راحت پدید آورد و تا عهد بهرام بن هرمز بن شاپور آنجا ماند ، و تمامی حکایت
 او در وصف روزگار بهرام کرده آید تا کتاب از ترتیب بدستد .

(در شرح احوال هرمز بن شاپور بن اردشیر) :

و در جمع زبیدیان مخالفت نمود اما مانی را بدست تنو بست آورد چه در آن حال
 فصاحت (۱) نیافت و بیش از دو سال پادشاهی نکرد . . .

ص ۶۴-۶۵ :

بهرام بن هرمز بن شاپور :

و چون بهرام باز جای پدر نشست از آنجا کی عصبت او بود در کیش حیلتهاء

تمام کرد (۱) تا **هانی** رندیق را بدست آورد، قومی را از نزع او کی در زندان بودند رها کرد و بنواخت و در سرّ ایشان گفت مرا معلومست کی **هانی** مرحق است اکنون شما را باید رفت و استمالت او کردن تا بدیث من آید و من او را تقویت دهم و کیش او را آشکارا گردانم، این قوم رفتند و **هانی** را برین حمله گفتند و او بنامد و **بهرام** او را کرامت فرمود و یک چندی سخن او می شنود تا او را گتاج کرد و داعیان و اتباع او را بشدت پس علما را جمع کرد آورد در سرّ و ایشان را گفت من این سگ رندیق را بدست آوردم و اتباع او را شناختم و می خواهم کی همه را بردارم تا این فتنه و فساد فرو بنشیند، ما در عدل و پادشاهی بنست بی الرام حجّة کسی را کشتن اکنون شما فردا نامداد تا از مناصره کنید و مرا مقهور گردانید تا من او را ساست کنم، علما بر این اتفاق رفتند و **بهرام** مر **هانی** را حواس و گفت فردا علما حاضر خواهند آمدن باید کی ساخته بشی مضطرّه بشاراء چون در گشت در سرّ موکل بر دی گماشت و روز دیگر علما را و او را به بنشیند و همه را گردید و **هانی** مقهور شد و پرده از روی کار و محرقه او بر حسب و رسوا شد چه نادر و عا پای حق دارد پس از علما فتویٰ پرسید کی با او چه باید کرد گفتند اگر اقرار آورد این مذهب کی آوردست نادمست و او آن توبه کند قتل از روی سر حیرد تا مردان محمّد او را واجب آید چندی تا مردن از آنجا بیرون نیاید و اگر توبه نکند او را عمرتی باید کشت کی چهارمادان اعتبار باشد، پس **بهرام** **هانی** را گفت اریں هر دو یکی اختیار کن، قتل اختیار کرد و توبه نکرد (۲)، سگ **بهرام** فرمود تا پوست او بیرون کردند و بگاه بیا کنند و اوّل کسی کی پوست او پُر کاه کردید **هانی** زندیق بود و ازین جهت هر کی سر ملحدان و معده رندیقان باشد پوست او پُر کاه کنند، و چون او را هلاک کرد اتباع او را جمع کرد، هر آنک از داعیان و سران ایشان بودند تا مرا کی توبه میکردند حسن محمّدی فرمود و آنان را کی توبه نمی کردند و بر آن صلابت اصرار مینمودند بردار میکرد و دیگر اسرا کی غور زندقہ نمیدانستند از سپاهین و عوام

هر کی توبه مسکرد فرمود تا رها میکردند و آنرا کی توبه نمیکردند می کشتند (۱)
و آن حادثه مرده شد الا از ولایت صین کی هنوز مانده است ، خدای عزوجل همه
مخالفان دین و دولت را هلاک کند بجهنم

ص ۸۹ (در شرح احوال انوشروان) :

و مدتران را حاضر کرد بحضور بزرجمهر کی وزیر او بود و ایشانرا گفت
بدید کی این هژدك ملت می طلبد و پدرم از کار او عاقل بود و مثل او همان عانی
زندیق است کی حدّ ما بهرام من هرگز او را نکشت تا فتنه او از عالم فرو بشتا کنون
تدبیر این مرد می باید کرد شما چه صواب می بینید .

(۱) B : « فرمود تا آنرا کی توبه نمی کردند رها می کردند » .

۱۸۰

مَجْمَلُ التَّوَارِيخِ وَالْقَصَصِ (۱)

ص ۱۵ (در «باب الرابع در تاريخ پادشاهان روم و حکما و غير هم»):
 ارگاه ظهور مانی مصوّر سحّین (۲): هشتصد و پنجاه و شش سال.
 ص ۶۵ (در شرح «پادشاهی بهرام هرمزد»):
 هیچ ذکر نمانده ویرا بخواند نام، اَمَّا حمزة الاصفهانی گوید در تاریخ خویش،
 مانی (۷) مدّی (۳) وی مدست آمد که روزگاری گریخته (۴)، و صحّت زندقّه
 او ماطل کردند، و پوستش برمود کنند، ویرگاه کردند و دروازه گندیشاپور (۵)
 بیاویختند، و مدّتها بماند.

۹۴-۹۵.

اندر عهد شاپور دوالا کتاب مانی مصوّر مشرق پیدا گشت (۶) و کتب
 صوب (۷) نهاد و خلق متابع او شدند تا شاپور بکشتش و پوست او برگاه بیاویخت،
 و روایتی این کار حدّش بهرام گویند، چنانکه ذکر کرده‌ام والله اعلم.

(۱) این کتاب طاهر آدرسنه ۵۲۰ هـ ق. تألیف شده است و در سنه ۱۳۱۸ هـ ش. به اهتمام
 مرحوم ملک الشعراء بهار، در طهران، انتشار یافته (برای اطلاع از خصوصیات این کتاب
 مقدمه آن دیده شود). (۲) ص ۱۰ «سحّین» (۳) علامت اصافه است (۴) اینجا باید
 افتادگی باشد، حمزه که عدوت نقل در دست گوید، کان سحّین می لهرت والاستار جمع
 عنه العلماء و طرود و آرمود و حقه عمی رؤس ابلا و امر به نقل.. (۵) در اصل «گندیشاپور»
 این همان گندیشاپور معروف است و در منی روی گاف فتحه گذاشته شد. (۶) اتفاق مورخان
 مانی در زمان شاپور اول ظهور کرد و بهرام بن هرمز او را بکشت (۷) ط. صورت.
 اشاره بدانسان آرتمنگ یا ارژنگ، کتاب مصوّر مانی است؛

۱۸۱

کتاب

مقدمة الادب (۱)

تأليف

زمنشیری [جارا الله] (۲)

(۴۶۷ - ۵۳۸ هـ . ق)

ص ۵۱ س ۶ - ۷ :

زندیق ، منکر قیامت ، بد مذهب ، بی دین زندیق ح زندیق ح (۳) .

ص ۲۸۴ س ۷ :

تَرَنَدِق ، زندیق شد و هوالتَرَدیق ف . بی دین (۴) .

(۱) این کتاب در سنة ۱۸۴۲ م . در لیبسیا (Lipsiae) طبع و نشر شده است

(۲) محمود بن عمر بن محمد بن عمر ابوالقاسم جارالله الزمخشري الحواري
المترلي (برای ترجمه آخوال زمخشري و منابع آن و آثار او معجم المطبوعات ، ج ۲
ص ۹۷۳-۹۷۶ دیده شود)

(۳) در ترجمه حواری مقدمه الادب که حوالا « ترجمه مقدمه الادب بالخوارزمية »
در سنة ۱۹۵۱ . در استانبول چاپ عکسی منتشر شده است (ص ۱۱ س ۴) در زیر کلمه
« زندیق » « زنديك » نوشته شده و در زیر دو کلمه « زندیق » و « زنديقة » حرف « ح »
مردوم گردیده ، که در ترجمه فارسی ، چنانکه در فوق نقل شد ، حرف مذکور بعد از دو کلمه مربوط
آمده و ظاهراً مصحف « ح » است و علامت جمع

(۴) در « ترجمه مقدمه الادب بالخوارزمية » ، ص ۵۱۲ س ۱۵ در ترجمه حواری عبارت
« تَرَنَدِق و هوالتَرَدیق » ، که در زیر عبارت مربوط مدرج میباشد ، کلمه « زنديك » دوبار
تکرار شده است

شنیدم که **هانی** صورتگری
 اردو چنین چون حد را یافتند
 درفشنده حوضی ز بلور ساب
 گرانندگیهای کلک دهر
 چو آبی که بادش کند بی قرار
 همان سبزه کو بر لب حوض رست
 چو **هانی** رسید از بیابان دور
 سوی حوض شد تشنه تشنه فرار^(۲)
 چو زد کوره در (هر) حوضه سبک
 بدانت **هانی** که در راه او
 بر آورد کلکی مآیین و زب
 نگاریدار آن کلک فرمان پذیر^(۳)
 درو گرم جوشیده (شده) شراب
 بدان تا چو تشنه در آن حوض آب
 چو در حاک چین این حشر گشت و ش
 رس جادوئیهای فرهنگ او
 روی سوی چین شد پیغمبری
 بر (بد) آن راه پیشینه شتافتند
 بران راه بستند چون حوض آب
 برانگیخته موج از آن آنگبر
 شکن بر شکن میدود^(۴) بر کنار
 سبزی بران حوض بستند چست
 دلی داشت از تشنگی با صور
 سر کوره خشک^(۵) گشاد ساز
 سبزه بد آن کوزه حالی شکست
 مد (شد) آن حوضه چنیان چاه او
 رقم زد بر آن حوض **هانی** فرس
 سگی مرده بر روی آن آنگبر
 کز تشنه را در دل آمد^(۶) هراس
 سگی مرده بیند یار دشتاب
 که **هانی** بر آن آب رد دور باش
 بدو بگردند و ارزنگ او

(۱) ارطی که در سنه ۱۲۱۶ هـ. ش. به نام مرحوم وحید دستگردی در طهران منتشر شده است. عمل گردیده. (۲) در یکی از طبعیهای **خمس نظامی** که در طهران منتشر شده است و معروف به چاپ حسن مشاهد: «میرود» (بجای «میدود»). (۳) در یکی از چاپهای **هند** (بجای «تشنه تشنه فرار»). (۴) در طبع **هند** «سته» (بجای «خشک»). (۵) در طبع **هند** (بجای «میرود»). (۶) بکار برده در آن کلک **هانی** دیر. (۷) در طبع **هند** «آید» (بجای «آمد»).

۱۸۳

کتاب

تبصرة التوام في معرفة مقالات الأئمة^(۱)
(مؤلف در حدود نیمه اول قرن هفتم هجری)

منسوب به

سید مرتضی بن داعی حسنی رازی

ص ۱۵ (در « باب دوم ، در مقالات مجوس و دین ایشان » در قسمت
« در ابتدای آفرینش خلق ») :

مانویه گویند در زمان دارا زردشت ابروند طاهر شد و مجوس انکار آن
کنند و مانویه گویند عیسی علیه السلام خلق را زردشت میخواند و گویند موسی
علیه السلام نه ییغمبر بود

ص ۱۹ :

مانویه

و قومی دیگر از مجوس که ایشان را مانویه خوانند ایشان گویند عالم را
دو صانع است یکی نور و دوم ظلمت و هر دو زنده اند .
ص ۱۹ (در قسمت دیصانیه) :

حله مانویه مقرر باشند بنسبت عیسی و مکر بنسبت موسی و هارون باشند .

(۱) این کتاب صاهراً از مؤلفات نیمه اول قرن هفتم هجری است . در اینجا از طبعی که با اهتمام و تصحیح
آقای عباس اقبال ، در سنة ۱۳۱۳ ه . ش . در طهران منتشر شده است نقل گردیده . (برای
اطلاع از خصوصیات کتاب مزبور و تاریخ تألیف و مؤلف آن مقدمه محفانه طبع مذکور ، که از مباحث
فاصل آن همی آقای اقبال است ، دیده شود) .

ص ۲۰ : (ایضاً در «باب دوم، در مقالات مجوس و دین ایشان» در قسمت «مرقونیه») .

بدان که ذکر تنویات در باب مجوس از آن باد کریم که نصر همه یکیت و اگر چه در بعضی مقالات مختلفند بینی که همه گویند عالم را دو صانع و اگر چه بهری یزدان و اهرمن گویند و بهری نور و حلیت و چون اُسدریکی بود دریک باب ذکر کردیم .

ص ۵۰ (در «باب ششم، در ذکر فرق معتزله و احوال ایشان») :
و جَعَفَرُ بْنُ مُشِيرٍ كَوَيْدٌ مَعْزِيٍّ اَزْ فَاسِقِيْنَ اَمَّا قَدَحُهُ بَدَنُ بَدَنٍ اَزْ زَمَادِقِهِ
و مجوس .

ص ۵۱ - ۵۲ (ایضاً در «باب ششم») .

و اَحْمَدُ حَايِطٌ وَ حَدَّثَنِی طَمَنٌ دَرْ سِی رَدِّدِی بَدَانَ کِه رَدَن سِیَار دَاشْت و گویند ابوذر زاهدتر بود از رسول و این مذهب ایشان موافق مذهب مانویه است که او خلق بدان داشته بود که ترك نکاح کنند و بلواطه مشغول شوند تا نسل منقطع شود و ارواح از نمازجت اجسام خلاصی یابد .

ثَمَامَةُ كَوَيْدٌ مَعْمَرٌ وَفَلَّاسَةُ وَ دَهْرِيَانٌ وَ رَنْدِيَهَانٌ وَ مَجُوسٌ وَ يَهُودٌ وَ نَصَارَى رَوْر قِيَامَت تَه در بهشت باشند و نه در دوزخ و ایشان را و کودکان و بهایم را حدای تعالی حاك گرداند و باد ببرد زیرا که قبمت و بهشت و دوزخ جدی ثواب و عقابند و اینها را نه ثواب باشد و نه عقاب از بهر آنکه ایشان حدای را بضرورت نمی شناسند و گویند افعال متولد را صانع نباشد و این باطلست . . .

ص ۷۰ - ۷۱ : (در «باب دهم، در مقالات کرامتین و اول ظهور ایشان») :

ابو عبد الله کرام گویند خدای تعالی احدی الدات احدی الجواهرست، و گویند مادی تعالی در مکان مخصوصست بر بالای عرش و اصحابش گویند همه عرش مکان اوست و اگر عرش دیگر بفریند هر دو مکان وی باشد اگر صد عرش دیگر بفریند همین

صبت بود و او مماس حمله عرشها باشد و برین قول لازم بود که هر جردی مماس عرش باشد پس متعجبتر شد و بعضی سخن امام خود کرده باشند که خدای تعالی احدی الدئات و احدی الحواهرست . و قومی گویند از ایشان عرش اول مکان او بود دیگر عرشها مکان وی باشد پس لازم بود که در مساحت کوچکتر از عرش باشد و بعضی گویند بعضی از عرش مکان وی باشد و بعضی فصله بود پس عرش برر گتر از وی بود ، و دیگر صاحبش نقص آر کرده که در او گویند خدای را حد و نهایتست و آخر گفتند حد و نهایت ندارد زیرا که محدود و متناهی آن بود که وی را حد و نهایت بود در جهات ششگانه و خدای را بر دما حد و نهایت از یک جهتست و آن تحنست و این قول از مانویه گرفتند که نور متدهیست از جهت سفلی دون جهات پنجگانه

ص ۸۳ (در « باب یازدهم ، در مقالات مشبهه و مجسمه »)

و گویند فواکه و حبوب در عهد اول برر گتر بود از این که در زمان هاست تا گویند یک عدس همچند سیری بوده است و دانه گندم چند کرده قیسی و خوشه غله چند درختی ، و گویند بالای مردم هفتدگر بودی بگر ایشان و این معنی از ثنویان گرفته است

ص ۲۰۲ (در « باب بیست و یکم ، در ذکر اندکی از اعتقاد امامیان در

أصول دین ») :

و گویند صانع عالم یکست قدیم و شاید که نای قدیمی دیگر بود خلاف صابنه که نزد ایشان هفت کوکب سیاره مدبرند و خلاف مجوس و ثنویان و صاری که مجوس گویند صانع دود یزدان و اهرمن و نزد ثنویان نور و طلعت

۱۸۴

جوامع الحکایات^(۱)

و کوامع الروایات

تألیف

نورالدین (یا سیدالدین) محمد بن محمد عوفی بخاری حنفی^(۲)

(متوفی بعد از سنه ۹۳۰ ه. ق.)

ورق 42^a نسخه آ (= ورق 44^b از نسخه ب، در «ب» چهارم از قسم اول،
در تاریخ ملوک عجم و در دولت ایشان، در قسمت «د» که «شاهی بهرام بن هرمز»؛
و «عالی» رندیق در عهد او ندید آمد و مقدسی در تاریخ خود آورده است^(۳)؛

(۱) این کتاب بزرگ، که از کتابهای مهم و سودمند زبان فارسی است، از سنه ۵۷۲۰ ه. ق. شروع
تألیف آن شده است و این کار طاهر بن سید ۵۷۳۰ ه. ق. همزادانه داشته. **جوامع الحکایات** مشتمل
است بر چهار قسم و هر قسم دارای سب و سجع و هر باب حاوی چندین قصه و حکایت است که به قول دیگر
محمد نظام الدین (که کتاب محفلة مهدی در «د» **جوامع الحکایات** تألیف کرده است و می توان
مقدمه **جوامع الحکایات** «Introduction to the Jawāmi' u'l ' Hikāyāt» در سنه
۱۹۲۹ م. در سلسله انتشارات اوقاف گیب منتشر شده) تعداد حکایات مربوط ۲۱۱۳ است. از این
کتاب نسخه های بسیار قدیمی در دست موجود است که از آن جمله پنج نسخه بسیار خوب در کتابخانه ملی
پاریس است که شرح خصوصیات آنها در فهرست کتابخانه مربوط تألیف بلوشه (E. Blochet)
ج ۴ ص ۲۵-۲۴ (از شماره ۲۰۴۳ تا شماره ۲۰۴۷) مندرج میباشد و سه نسخه از نسخ کتابخانه ملی
پاریس، یعنی نسخه هایی که در فهرست بلوشه شماره های ۲۰۴۳ و ۲۰۴۴ و ۲۰۴۵ میباشد،
برای کتابخانه ملی طهران عکس برداری گردیده که فعلاً یکی از آنها مأمورت برده شده و در
نسخه در کتابخانه مربوط موجود است و این دو نسخه از جهت قدمت قابل ملاحظه اند و تاریخ کتابت
یکی از آنها بینه حمادی الاخری سنه ۷۱۷ ه. ق. است و همین عبارت آخر آن که تاریخ کتابت
نسخه در آنجا است چنین میباشد: «تم الكتاب جوامع الحکایات و لوامع الروایات فی
بینه حاشیه در صفحه بعد است

که **مانی** واسع رندقه بود^(۱) و خلق او را سعبه^(۲) شدد و او دعوت خلق بی دینی میکرد^(۳) و تا امروز آن دعوت^(۴) باطل در میان مردم مانده است و هر بی دینی کی دست در آن رد او را^(۵) نامی بهاد و نادان و دانا^(۶) بطریقهای مختلف در آن تعلق

(۱) پ: «کی مایع کی واسع رسفه بود» (بجای: «که مانی واسع رسفه بود»).

(۲) «سعبه بالصم» (و قبل بالفتح) فریفته و سُخره، **سعلی** گوید.

تن حویشتن سعبه دیوان کنند و دشمن تحمّل دیوان کنند

و ظهیر گوید.

دلی که سعبه این زال عشوه گر شد... [فرهنگ رشیدی - (نقل از حواشی آقای مجتبی مینوی بر نامه تیسر، ص ۶۲ - ۶۳)].

(۳) پ: «و خلق او را به بی دینی دعوت کرده است» (بجای: «و او دعوت خلق بی دینی

مکرد».) (۴) پ: «مذهب» (بجای: «دعوت».) (۵) پ: «ن را» (بجای:

«او را».) (۶) پ: «ولی نادان و پامادان» (بجای: «و نادان و دانا»).

فئة حاشية صبعة نیز.

منتصف چادای الآخر [کذا] ستة سبع عشر و سبعمائة «و اینجا بعلامت آ از پس نسخه ذکر میشود، و نسخه دیگر که تاریخ کتابت ندارد، چنانکه از برایش مینماید، نیز قدیمی است و ملاحظه آ در حدود زمان نسخه آ و یا کمی بعد از آن نوشته شده و اینجا بعلامت پ از آن ذکر میگردد.

در نقل بیشتر قسمتهای منقول از این کتاب نسخه آ اساس قرار داده شده و اختلافاتی که نسخه پ در عارب «این نسخه دارد بعنوان نسخه بدل در حاشیه ذکر گردیده و در نقل بعضی قسمتها، یعنی آنچه که از باب شانزدهم از قسم چهارم نقل شده، نسخه پ که عبارتهای آن روشن تر و واضح تر است اساس قرار داده شد و اختلاف مابین نسخه آ بعنوان نسخه بدل ذکر گردید، و بیشتر رسم الخطهای دو نسخه مزبور در نقل مراعاة شده است.

(۲) نورالدین (یاسدینالدین) محمد بن محمد بن یحیی بن طاهر بن عثمان العوفی البجاری الحنفی از فصلاء اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری بوده است (برای اطلاع از احوال و آثار عوفی مقدمه علامه محمد قزوینی بر جلد اول لباب اللباب که در سنه ۱۹۰۶ م. در لیون طبع و نشر شده است، ص ۱۳ - ۱۴) و کتاب محمد نظام الدین در مآثر جوامع الحکایات، که ذکر آن گذشت، دیده شود).

(۳) قون مقدسی در این باب، سخن از کتاب او، یعنی البدء و التاریخ، در ص ۱۴۵ ص ۱۷ - ۱۸ همین کتاب مندرج است.

ساختند (۱) و بدان (۲) تمسک نمودید و اکنون آن حماقت را که بدان مذهب مطلق ایمان آرند (۳) باطنی خوانند .

حکایت

و مؤلف کتاب می گوید (۴) در کتابی صکی انرا **أعراض السياسة** (۵) خوانند چنین مطالعه افتده است که **مائی** در عهد **بهرام** هرگز در آمد و نقاشی کامل و مهندسی دادا بود و شرور (۶) حلق را بهرقت و کیشی (۷) بد در میان حلاق (۸) بدند آورد و خلاصه سخن او آن بود که گفتی (۹) کی (۱۰) روح که در بدن آدمی را محسوس است و از آن عالم است و اینست در (۱۱) بدن محسوس است و مقهور (۱۲) حادث مرع در قفس افتد (۱۳) و پیوسته خود را بر قفس می زند (۱۴) تا کی خلاص یابد از سر پیوسته مترصد و منتظر است (۱۵) تا کی باشد که آن قفس بگشایند تا بمالار و مقصد خود روز و اکنون عهد در آن باشد کرد تا آدمی خود را حشاں سازد که (۱۶) هر چند رود در روح صافی او او کدورت (۱۷) پس حقی (۱۸) خلاص یابد و بدین تمویذ و ترور حلق (۱۹) را بهرقت و گفتی (۲۰) هر دلب به از ریستر (۲۱) و حیوة عذرتی اصلی را ارد (۲۲) چون (۲۳) حشر او **بهرام** بر دند (۲۴) با حصر او مثل داد (۲۵) حوون بدش تخت او

- (۱) ب : « کردند » (بعای : « ساختند ») . (۲) ب : « بر آن » (بعای : « بدان ») .
 (۳) ب : « آرد » (بعای : « آرد ») . (۴) ب در اینجا « کی » اضافه دارد . (۵) ب :
 « **أعراض الریاسة فی أعراض السياسة** » (بعای : « **أعراض السياسة** »)
 (۶) ب در اینجا « خود » اضافه دارد . (۷) ب در اینجا « بهرقت » اضافه دارد
 (۸) ب : « حلق » (بعای : « حلاق ») (۹) ب : « گفتم » (بعای : « گفتی »)
 (۱۰) ب در اینجا « او » اضافه دارد . (۱۱) ب : « در این » (بعای : « در »)
 (۱۲) ب : « محسوس و مقهور است » (بعای : « محسوس است و مقهور ») . (۱۳) ب :
 « باشد » (بعای : « افتد ») . (۱۴) ب : « پیوسته بر دزبجهاء قفس می زند » (بعای :
 « و پیوسته خود را بر قفس می زند ») . (۱۵) ب : « منتظر و مترصد است » (بعای : « مترصد
 و منتظر است ») (۱۶) ب کلمه « که » را ندارد (۱۷) در اصل : « کدورت » . (۱۸) ب
 در اینجا « خود » اضافه دارد . (۱۹) ب : « حقی » (بعای : « خلق ») . (۲۰) ب :
 « می گفتم » (بعای : « گفتی ») . (۲۱) ب در اینجا « است » اضافه دارد (۲۲) ب در اینجا
 « و این تمویذات می گفت » اضافه دارد (۲۳) ب کلمه « چون » را ندارد .
 (۲۴) ب در اینجا « و **بهرام** » اضافه دارد (۲۵) ب در اینجا « و » اضافه دارد .

آمد (۱) گفت سحر (۲) بگوی مانی محسن (۳) قصور تفر بر کرد بهرام گفت
جگوئی حیوة بهتر یا وفات (۴) ؟ گفت وفات (۵) گفت : خدا بقول تو کار کنیم (۶)
چون نزدیک تو (۷) وفات تو بر حیوة راحت است ترا بجهت او و بد روح هر شتم (۸)
در حال فرمودت او را بردار کردند و ده حقه حیوة (۹) او منقطع شد .

ورق 66^ا سحّه آ () ورق 70^ب سحّه ب - « سبب سحر از قسم او » در
« ذکر خلافت امیر المؤمنین المعتمد (۱۰) » :

حکایت

و از معصمت و قایم که در عهد معتصم افتاد خروج بابک حلیمی (۱۱) بود و او
زبدیق بود و خدای عز و جل را اسرار کردی و محلات و حرام ایمان بداشتی و امر و
نهی را حق ندانستی و گفته اند او را سر بسد بود و مادر او ربی بنت حشم بود (۱۲) از
دیهه [آذربایجان] (۱۳) و مادر او سکدیه (۱۴) او را می پرورد (۱۵) تا آنکه که بحد
بلوغ رسید و یکی از اهل آن دین او را به حارب گرفت (۱۶) دستوران بحرایی برد (۱۷)
گویند روزی مادر او (۱۸) برای او طعام (۱۹) برده بود او را دین در زیر درختی حقه

- (۱) ب : « بایستاد » (بحای : « آمد ») . (۲) ب در اینجا « حویث » اضافه دارد .
(۳) ب : « محسن » (بحای : « محسن ») (۴) ب : « جگوئی حیوة بهتر یا وفات » او .
() بحای : « جگوئی حیوة بهتر یا وفات » (۵) ب : « گفت : روح من در وفات من »
() بحای : « گفت : وفات » . (۶) ب در اینجا « و » اضافه دارد .
(۷) ب : « نزدیک تو » را ندارد . (۸) ب در اینجا « پس » اضافه دارد .
(۹) ب : « حقه » (بحای : « حیوة ») (۱۰) ب : « المستعصم » () بحای : « المعتمد »
که پس شنگ عبط است (۱۱) در هر دو سحّه مذکوره چنین است ، شاید بحرف
« خرمی » باشد . (۱۲) ب : « و مادر او ربی بنت حشم » () بحای : « و مادر او ربی
بنت حشم بود » . (۱۳) ب : « آذربایجان » () بحای : « آذربایجان » و بعد
این کلمه عبارت « و گفته اند مردی رستمی سواد عراقی را می برد و یکی کور و نابالک
از وی متولد شد » را اضافه دارد . (۱۴) ب در اینجا « و بحال » اضافه دارد .
(۱۵) ب : « می پروردی » () بحای : « می پرورد » () (۱۶) ب : « گرفت » () بحای :
« گرفت » () (۱۷) ب : « تا دستوران او را بحرایی برد و او هر دو دستور را بحرایی برد »
() بحای : « دستوران بحرایی برد » (۱۸) ب : « و گویند مادر او روزی » () بحای : « گویند
روزی مادر او » () (۱۹) ب در اینجا « او » اضافه دارد .

و مویهای اندام وی برخسته (۱) و از بن هر مویی قصره (۲) خونت می‌حکید و در آن کوه = ثمة بودید از خرم‌دینان و ربادقه و ایشان را دو رئیس بود (۳) یکی را نام جاویدان (۴) و دیگر را عمران

ورق 212^b سحۃ آ (= ورق 250^a - 250^b از نسخه پ * باب هشتم از قسم سوم * در قسمت * در ذکر جمعی که دعوی بیغامبری کردند *):

و دیگر از مصلان که دعوی سوّت کردند هانی حس (۵) بود و او را سع سیر یوز و مولد او از بابل بود (۶) و دعوی او بیشترین (۷) در علم نقاشی بود (۸) و یکی از کما علم او آن بود که (۹) یکنی (۱۰) حرم را کشیدی که (۱۱) صول آن بسبب گردی س قلم (۱۲) از گرفتگی و دائرة (۱۳) کشیدی و مرگ بر آن (۱۴) بهادی و سگردابندی شد دانه نمود نبودی (۱۵) و او شاگرد قارون حکیم بود و احکام ترسان و معان (۱۶) سکو (۱۷) داستی من در روزگار شاپور اردشیر برون آمد و دعوی بیغمبری کرد و گفت: بیان علم و حکمت و ارسا در هر عهدی آوریدگار

(۱) پ * «بای حست» (بجای «برخاسته») . (۲) پ * «هر موی قطره» (بجای

«هر مویی قطره») . (۳) پ در اینجا «هر دورا» یکدیگر خصوصیت بود «اصافه دارد» .

(۴) پ * یکی را جاویدان «بود» (معنا: «یکی را نام جاویدان») .

(۵) پ کلمه «حسن» را (که شاید جین یا جینی شده) ندارد (۶) پ در اینجا «اردیهی کی

را اردیو خواند» شهر لونا «اصافه دارد» (مردیو حاضر من اردیو است که

در الآثار الباقیه آمده) و نظر از کتاب مربوط در ص ۲۰۰ من «این کتاب مذکور میباشد»

و شاید یکی از دو شکل این کلمه مصحف دیگری باشد و یا اینکه هر دو شکل تصحیف کلمه ی

دیگر میباشد «ولونا شاید حرف کوئی باشد که یکی از نواحی بابل است» .

(۷) پ * «بیشتر» (بجای: «بیشترین») . (۸) پ در اینجا «و او را در آن علم مهارتی

بکمال بود» اصافه دارد . (۹) پ * «کی» (بجای: «که») .

(۱۰) پ * «یکنی» (بجای: «یکنای») . (۱۱) پ * «کی» (بجای: «که») .

(۱۲) پ * «قلمی» (بجای: «دم») . (۱۳) پ * «خطی» (بجای: «دائرة») .

(۱۴) پ * «آبجا» (بجای: «آن») . (۱۵) پ * «سگردی» (بجای: «نبودی») .

(۱۶) پ در اینجا «و نویان» اصافه دارد . (۱۷) پ * «سکو» (بجای: «سکو») .

عالم جد و علا بیکی از فرشتگان (۱) خود (۲) محسوس گرداند و در عهد گشتاسب (۳) زردشت را بر مین فرستاد و در عهدی دیگر (۴) عیسی را بر مین عرب (۵) و درین وقت هر سه بیغامری شما فرستاد و گفت نور و طلعت قدیم است و کشتن حیوان حرام است (۶) و درویشی به او توانگری (۷) و دیگر گفت (۸) که ذخیره حرام است و شاید زبانت از قوت (۹) يك روز (۱۰) به بدن (۱۱) و زیادت از لباس يك سال نشاید (۱۲) و زیادت از يك زن داشتن حرام بود و عشر ملك صدقه (۱۳) دادن واجب است و سبع عمر روزه داشتن و سفر بیوسته کردن از برای دعوت به از برای تجارت و با دوستان مواسا کردن (۱۴) و چند کتاب را تصنیف کرد چون جمله (۱۵) بر حروف ابجد نهاد (۱۶) و کتاب شایر قان و کنز الاخبار (۱۷) و سفر الاسرار و چنین دعوی می کرد که من آنکس (۱۸) که عیسی (۱۹) وعده داده است (۲۰) من حتم بیغمبرالم و آنج عیسی (۲۱) فرمود من شرح آنم (۲۲) چون شاپور از حال آگاه (۲۳) شد او را

- (۱) پ: «در سادگان» (معای: «فرشتگان») (۲) پ: «حویش» (بجای «خود») (۳) پ: «گشتاسب» (بجای: «گشتاسب») (۴) پ: «دیگر» (بجای «دیگر») (۵) پ: کلمه «فرستاد» را اضافه دارد. (۶) پ: «و در جاییدن درویشان و جانوران حرام» (بجای حرام است) (۷) پ: در اینجا «و غنم حرم و شهوت و رقص و دبا و عهد و عهد» بیکوست «اضافه دارد» (۸) پ: «و دیگر از ناموسها او آن بود که گفت» (بجای «و دیگر گفت») (۹) پ: «قوت» (بجای «قوت») (۱۰) پ: «يك روزه» (بجای: «يك روز») (۱۱) پ: کلمه «به بدن» را ندارد. (۱۲) پ: «و لباسی که يك سال کهایت باشد» (بجای «و زیادت از لباس يك سال شاید») (۱۳) پ: «و صدقه» (بجای: «صدقه») (۱۴) پ: در اینجا «و بازان سوار گرفتن» اضافه دارد (۱۵) پ: «جمله» [که ظاهر آن محرف «جمله» است] (بجای: «جمله») و بعد از این کلمه «که» اضافه دارد. (۱۶) پ: «بهاده است بر بیست و دو حرف» (بجای: «بهاده است») (۱۷) پ: در اینجا «و سفر الحایره» (که ظاهر آن محرف «سفر الحایره» است) اضافه دارد. دکتر محمد نظام الدین در کتاب خود که ذکر آن گذشت، کتابهای مانی را بر حسب نسخی که در دست داشته و اساس کار خود فراز داده چنین ذکر نموده: انجیل و شاپورگان و سفر الاسرار و سفر الحایره و کنز الاخبار. (۱۸) پ: «آن فارقلیطم» (بجای: «آنکس») (۱۹) پ: در اینجا «عبد السلام» اضافه دارد (۲۰) پ: «مقدم او شربت داد و» (بجای «و عهد داده است») (۲۱) پ: در اینجا «عبد السلام» اضافه دارد. (۲۲) پ: در اینجا «و» اضافه دارد (۲۳) پ: «از حال او آگاه» (بجای: «از حال آگاه»)

از مملکت خود (۱) برون (۲) کرد (۳) و او بر مین هندوستان بکشمیر (۴) و ثبت رفت (۵)
و اهل ثبت و ترکستان او را قبول کردند و (۶) بتاب ساحت و تصویر و تزویر (۷)
ایشان (۸) را از راه بُرد و در (۹) کوهها [آنها] (۱۰) بسیار گشت (۱۱) و یکجای (۱۲)
قرار نمی گرفت و در اثنای این سیر (۱۳) وقتی مشکاف (۱۴) کوهی رسید (۱۵) که در
تنه (۱۶) آن کوه آنها [روان و فضایی فسیح بود] (۱۷) و مدخل آن تنگنایی دارد
مس آن موضع را اختیار کرد و یکساله طعام خود (۱۸) در آنجا برد جناتک
هیچ کس از او (۱۹) حشر نبود پس یث روز اصحاب خود را گفت من بآسمان خواهم
رفت (۲۰) و یث سال آنجا خواهم بود (۲۱) چون سر سال شد (۲۲) فلان (۲۳) رویدید
که شما در بای فلان کوه (۲۴) جمع شوید و اسبی بیارید تا من بیایم و از مراسم دین
و محاسن شریعت (۲۵) خود شما را اعلام دهم پس (۲۶) ناگاه بدن عار در شد و مقام

- (۱) پ : د حوش « (بجای « خود ») (۲) پ : د برون « (بجای : برون ») .
(۳) پ : کلمه « کرد » را ندارد و عبارت « و گفت هرگاه که تو در مملکت من آیی من ترا هلاک
کنم » را اضافه دارد (۴) پ : د طریق کشمیر « (بجای : کشمیر »)
(۵) پ : کلمه « رفت » را ندارد (۶) پ : در اینجا « بهندوستان » اضافه دارد
(۷) پ : د تزویر « [که شاید محرف « تزریق »] باشد (بجای : تزویر ») . (۸) پ
در اینجا « خلق » اضافه دارد . (۹) پ : در اینجا « راه جبین » اضافه دارد .
(۱۰) پ : د او « (بجای : آنجا ») (۱۱) پ : د می گشت « (بجای : گشت ») .
(۱۲) پ : د و بر یث جای « (بجای : د و شکای ») . (۱۳) پ : د سر « (بجای :
« سیر ») (۱۴) پ : د سق « [که شاید مصحف « شق »] باشد (بجای : « مشکاف ») .
(۱۵) پ : در اینجا « و معلوم کرد » اضافه دارد (۱۶) پ : د در سج « [که شاید :
« در تسع » باشد] (بجای : « در تنه ») . (۱۷) پ : د مصائی مسیح و آیهاء روان
است « (بجای : « آیهاء » [روان و مصائی مسیح بود] (۱۸) پ : د و جینه کرد «
یکسال طعام و مس خود « (بجای : « و یکساله طعام خود ») . (۱۹) پ : د و جناتک
هیچ کس را از او « (بجای : « جناتک هیچ کس از او ») . (۲۰) پ : در اینجا « و حدای
عزوجل مرا خوانند است » اضافه دارد . (۲۱) پ : در اینجا « و » اضافه دارد .
(۲۲) پ : د بود « (بجای : « شد ») . (۲۳) پ : د فلان « (بجای : « فلان ») .
(۲۴) پ : د بر در آن عار « (بجای : « در بای فلان کوه ») (۲۵) پ : د و از
مراسم دین و محاسن شریعت « (بجای : « و از مراسم دین و محاسن شریعت ») . (۲۶) پ
در اینجا « او » اضافه دارد .

ساخت (۱) و درجی بزرگ شکل کفندی طومار (۲) مهیا کرده بود که (۳) در تنگی و صف [ایضا] (۴) بپوست (۵) بیضه مرغ مانده بود (۶) پس در آن (۷) صورتهای [عجب] (۸) نقش (۹) کرد (۱۰) و در مدت يك سال آنرا برداشت (۱۱) و بهمان وقت میعاد (۱۲) آن درج (۱۳) در دست گرفت (۱۴) و برون آمد (۱۵) و گفت من بخدمت و درگاه (۱۶) خدای آسمان بونم (۱۷) مرا فرمود تا حکام او را قائم کنم (۱۸) و این کتاب خداست (۱۹) چون خلق آنرا دیدند و همگنان از مثل آن عاجز بودند ناور داشتند و تصدیق کردند (۲۰) و آنرا ارتنگ مانی (۲۱) خواندند و آنرا (۲۲) در میان حرائن مادشه چین هنوز باقی است (۲۳) و چون در آن بلاد کار او (۲۴) و مقصود او محصول بپوست آرزوی وطن اصلی و اشتیاق خانه (۲۵) او را در حرکت آورد روی بولایت خود آورد (۲۶)

- (۱) پ: « و بدایه یکه که قور » یکسال دست کرده بود و مهیا گردانیده بود. (بجای: « و مقدم ساخت »). (۲) پ: کلمه « طومار » را ندارد. (۳) پ: کلمه « که » را ندارد. (۴) پ: « و صفا و داس و ساعد » (بجای: « و صف [ایضا] »). (۵) پ: در اینجا کلمه « میانه » اضافه دارد. (۶) پ: « می ماست » (بجای: « مانده بود »). (۷) پ: « و در آن درج » (بجای: « پس در آن »). (۸) پ: « عجب » (بجای: « عجیب »). (۹) پ: کلمه « نقش » را ندارد. (۱۰) پ: در اینجا « و صورت هر جانی » و « قوت آن » حایت بر آن نقش کرده » اضافه دارد. (۱۱) پ: « آنرا برداشت » و « تمام کرده » (بجای: « آنرا برداشت »). (۱۲) پ: « بهمن وقت که میعاد او بود بیرون آمد و » (بجای: « بهمان وقت میعاد »). (۱۳) پ: در اینجا « مَصُور » اضافه دارد. (۱۴) پ: « گرفته » (بجای: « گرفت »). (۱۵) پ: جمله « برون آمد » را ندارد. (۱۶) پ: « و درگاه » را ندارد. (۱۷) پ: در اینجا « و » اضافه دارد. (۱۸) پ: « گردانم » (بجای: « کم »). (۱۹) پ: در اینجا « و » اضافه دارد. (۲۰) پ: « لاجرم او را تصدیق کردند » (بجای: « ناور داشتند و تصدیق کردند »). (۲۱) پ: « مانی » (بجای: « مانی »). (۲۲) پ: « و آن » (بجای: « و آنرا »). (۲۳) پ: « در میان حریه با دشمن چین ندرین و باقی مانده است و بیشترین آهن چین و سبی از هندوستان دین او قور کردند » (بجای: « در میان حرائن مادشه چین هنوز باقی است »). (۲۴) پ: در اینجا « ساخته شد » اضافه دارد. (۲۵) پ: در اینجا « و جایگاه » اضافه دارد. (۲۶) پ: « تا روی بولایت عجم نهاد » (بجای: « روی بولایت خود آورد »).

و گمان برد که (۱) آج او را در (۲) ترکستان میسر شد (۳) جای دیگر همان بشود (۴) و در مدت غیبت او اردشیر پادشاه بود و او در گذشته بود و هرگز بسر او بجای او بود و او نیز در گذشته (۵) چون (۶) مالی بر این محم آمد (۷) خلق را دعوت کردن گرفت بهرام او را بخواند و گفت توجه ملت داری و اعتقاد تو چیست ؟ او همین بیان کرد (۸) که درویشی بهتر از توانگری و روح انسان در قفس کالبد محبوس است (۹) چون نفس منقطع شود آن مرغ ازین قفس خلاص یابد (۱۰) بهرام گفت مرگ بهتر از زندگانی بود (۱۱) گفت بلی (۱۲) مرگ آدمی را بحیوة حاوذانی رساند و این حیوة فانی است (۱۳). بهرام گفت پس مرگ تو بهتر از زندگانی تو (۱۴) و ماقول تو کار خواهیم کرد و روح ترا از (۱۵) تن تو خلاص خواهیم داد (۱۶) و گفت تو بپای جبر من عهد کردی که (۱۷) درین ولایت بیایم (۱۸) پس هر مودت او را بوسه بکشیدند و (۱۹) بر کاه کردند و مدتی (۲۰) مر در سرای (۲۱) بیاوریدند و آتش فساد او فرو

- (۱) پ در اینجا « هر » اضافه دارد .
 (۲) پ : « شود » (بجای : « شد ») . (۴) پ : « جایی دیگر همان میسر گردد » (بجای : « جای دیگر هم بشود ») . (۵) پ : « و سر او هرگز پادشاهی رسیده و او نیز در گذشته بود » (بجای : « و هرگز سر او بجای او بود و او نیز در گذشته »)
 (۶) پ : « و چون » (بجای : « چون ») . (۷) پ در اینجا « و » اضافه دارد .
 (۸) پ : « او اعتقاد خود بیان کرد » (بجای : « او همین بیان کرد ») .
 (۹) پ : « در قفس محبوس » (بجای : « در قفس کالبد محبوس است ») .
 (۱۰) پ : « آن مرغ از این قفس و آن عزیز از این زندان خلاص یابد » (بجای : « آن مرغ ازین قفس خلاص یابد ») . (۱۱) پ : « پس بهرام گفت پس تو مرگ بهتر از زندگانی است » (بجای : « بهرام گفت مرگ بهتر از زندگانی بود ») . (۱۲) پ کلمه « بلی » ندارد . (۱۳) پ : « و این حیوة فانی مشوبست بهوایا و شهویها » (بجای : « و این حیوة فانی است ») . (۱۴) پ : « تست » (بجای : « تو ») . (۱۵) پ در اینجا « زندان » اضافه دارد . (۱۶) پ : « دهیم » (بجای : « خواهیم داد ») .
 (۱۷) پ : « و نه تو با جبر من عهد کرده بودی که هرگز » (بجای : « و گفت تو با جبر من عهد کردی که ») . (۱۸) پ در اینجا « و گر آیم مرا صیامت کن » اضافه دارد .
 (۱۹) پ در اینجا « بوسه او » اضافه دارد . (۲۰) پ در اینجا « مدتی » اضافه دارد .
 (۲۱) پ در اینجا « خویش » اضافه دارد .

نشست (۱) و آن دروازه که از حد فیسابور بود آنرا با کتون (۲) باب مانی خوانند (۳). ورق ۳۳۷ نسخه پ (= ورق ۲۷۴ نسخه آ - باب شانزدهم از قسم چهارم در بیان ممالك و مسائل و ورود و جردم « در قسمت « فی دکر جین و أهلها ») :
 و یکی از عادات اهل جین است (۴) که ایشان (۵) غریب را در شهر خود نگذارند و اگر مهمتی غریبی آنجا رود یا تجارت یا سفارت (۶) خون عرض او (۷) بحصول می‌یوندد او را عذر خواهند تا برود (۸) و این سستی است که مانی نهاد است چه چندان در دلهای ایشان اعتقاد مذهب سریه (۹) را راسخ گردانید ترسید که بید کی عالمی آنجا رسد و فساد و بطلان آن مذهب با ایشان تهریر کند آن سنت بنهاد کی هیچ یسگانه را باید کی در ولایت خود راه ندهید (۱۰).

و صورت گری بقلم انگیزخته (۱۱) و غیر آن در مذهب ایشان عبد تست و مانی (۱۲) ایشان را بدان فرموده است و مفرور (۱۳) کرده بقول فلاسفه کی ایشان گویند کی (۱۴) فلسفه آست کی اقتدا کنند (۱۵) با فعل خدای تعالی بحسب طاقت ادبیت (۱۶)

(۱) پ: « و آتشی او فرو مرد » (بجای « و آتشی خداد او فرو نشست »)
 (۲) پ: « و آن دروازه که او در آنجا آویخته بود در حد فیسابور تا با کتون او را » (بجای : « و آن دروازه که از حد فیسابور بود آنرا تا با کتون ») .
 (۳) پ در اینجا « والتم » [که ظاهراً مخفف « والله أعلم » است] اضافه دارد . (۴) آ : « آست » (بجای : « است ») .
 (۵) آ : « که » (بجای : « کی ایشان ») .
 (۶) آ : « و اگر غریبی سر تجارت آنجا رود » (بجای : « و اگر مهمتی غریبی آنجا رود یا تجارت یا سفارت ») . (۷) آ : « کله » او « و ندارد » . (۸) آ : « و روانه کند » (بجای : « تا برود ») . (۹) شاید « معرف » « ثنویته » باشد . (۱۰) آ : « و این سستی است . . . » تا « در ولایت خود راه ندهید » را ندارد . و ماخذ این مطلب طاهر کتاب طبایع الحیوان تألیف شرف الزمان طاهر مروزی طیب میباشد که نقل از ابواب فی الصین و الترك و الهند منتخذه من کتاب طبایع الحیوان در ص ۲۴۹ س ۲ - ۱۰ این کتاب مندرج است .

(۱۱) آ : « صورت گردی تعلیم انگیزت » (بجای : « و صورت گری نظم انگیزت »)
 (۱۲) آ : « مانی » (بجای : « مانی ») . (۱۳) آ : « مفرور » (بجای : « مفرور »)
 (۱۴) آ : « که ایشان گویند » (بجای : « کی ایشان گویند کی ») . (۱۵) آ : « که اقتدا کند » (بجای : « کی اقتدا کند »)
 (۱۶) آ : « اساست » (بجای : « اساست ») . ماخذ این مطلب (یعنی « و صورت گری نظم انگیزت . . . ») بر طاهر طبایع الحیوان مذکور است که مفراد کتاب ابواب فی الصین . . . در ص ۲۴۹ س ۶ - ۷ همین کتاب مندرج میباشد .

ورق 337^a ب [ورق 247^b نسخه آ (ایضاً باب شانزدهم از قسم چهارم...)]:
 و جلگی اهد جین بر کیش مائی اند مخلاف ف (۱) و سرک (۲) کی (۳) ایشان
 بعضی آفتاب پرستند و بعضی ترسانند (۴)

(۱) آ ، «ها» (معای «ف») [که شاید مُحرّف «فتای» باشد] . (۲) آ ، «و سرک» را
 [که شاید مُحرّف «یمر» باشد] ندارد . (۳) آ ، «و» (معای «کی») (۴) چنانکه گفته شد
 در «آنچه از باب شانزدهم از قسم چهارم نقل گردیده است نسخه ب اساس قرار داده شده .

۱۸۵

کتاب

تاریخ جهانگشای (۱)

تألف

علاء الدین عطا ملک بن بهاء الدین محمد بن محمد الجویسی (۲)

در سنه ۶۵۸ هجری

ج ۱ ص ۴ (در دیباچه) :

و زبان و خط ایغوری را فضل و هنر تمام شناسند...

ج ۱ ص ۱۷ (در قسمت «دگر قواعدی که چنگیز خان بعد از خروج نهاد و یاسا که فرمود»).

و چون اقوام تاتار را خطی ندیده است فرمود تا از ایغوران کودکان مغولان خط درآموختند و آن یاسا و احکام بر طوایر ثبت کردند...

ج ۱ ص ۴۳ - ۴۵ (در قسمت «دگر سب ایللی قوت و بلاد ایغور بر موجب زعم ایشان»):

و سب متپرستی ایغوران آن بودست که در آن وقت ایشان علم سحر می‌داستند که دانش کان آن حرفت را قامان (۳) می‌گفته‌اند و درین عهد در میان

(۱) از طبعی که مهندس محمد بن عبدالوهاب قزوینی در سه جلد در سالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۷ و ۱۹۲۷ در لیدن منتشر شده است نقل گردیده و علامتهای نسخه‌های آن نیز بکار رفته (برای اطلاع از خصوصیات کتاب جهانگشای مقدمه مصحح آن دیده شود).

(۲) برای اطلاع از ترجمه حال عطا ملک مقدمه مرحوم قزوینی بر جهانگشای (ص ۱-۲) دیده شود.

(۳) قامان.

مغولان قومی که ابنه (۱) برایشان غالب میشود و اباطیل میگویند و دعوی میکنند که شیاطین مستخر هستند و از احوال اعلام میدهند و از چند کس تفحص رفته است میگویند که ما شنیده‌ایم که ایشان را شیاطین بر وزن خرگاه می‌آیند و ما ایشان سخن میگویند و ممکن است که ارواح (۲) شریره را با بعضی از ایشان القی باشد و اختلافی (۳) کند و قوت عمل آن جماعت وقتی است که در آن ساعت اطعمی شهوت طبیعی کرده باشند از منفذ بر از فی الحمله این جماعت را که ذکر رفت قام (۴) میخوانند و چون **مغولان** را علمی و معرفتی نبوده است از قدیم بار تثنی حس قامان (۵) می‌کردم و اکنون پادشاه زاده گان را بر کلام و دعوی ایشان اعتمادست و در وقت ابتدای کاری و مصلحتی تا ما منتحمان موافقت ایشان نیستد اعضای هیچ کار نکنند و بیمارانی را هم برین صفت (۶) معالجت نمایند، و در **ختای** بت پرستی (۷) بوده است رسولی نزدیک خان (۸) فرستاد ما ست (۹) و **تویان** (۱۰) را خواسته چون آمده‌اند هر دو قوم را در موازات یکدیگر بداشته‌اند تا هر کس که غالب شود مذهب او اختیار کنند **تویان** (۱۱) قراعت کتاب خود را **نوم** (۱۲) گویند و **نوم** (۱۳) مغولان کلام ایشان است مشتمل بر اباطیل حکایات و روایات، و مواعظ بیک که موافق شرایع و آدیان هر آیه است در ضمن آن موجودست از احتراز از انذا و ظلم و امثال این و محازات سنات احسان و احتساب از ایندای حیوانات و غیر آن، و عقاید و مذاهب ایشان مختلف است اما غالب

(۱) آ، انه، ج، آ، پ ندارد (۲) آ، ج، از ارواح، ۵، بعضی از ارواح،
 (۳) ج، احتلاطی، پ، انتلاطی، (۴) ج، قامان، (۵) ج، قامان، (۶) آ، صف، پ،
 صبت، ۵، صفت، (۷) بعضی کیش بت پرستی، یا، مصروفه است نه تسکیر، (۸) یعنی پادشاه **ختای**،
 (۹) یعنی **بوقو خان** رسولی بنزد پادشاه **ختای** فرستاد و **تویان** یعنی کیش بت پرستی را خواست
 و ایشان را با قامان بساطره انداخت، (۱۰) آ، تویان، پ، ج، **تویان**، ۵، **تویان**، رجوع
 کبید، ص ۱۰ (حاشیه ۱ ص ۱۰ درباره این کلمه چنین است، پ، و، **تویان**، ج، **تویان**، ۵، **تویان**،
 آ، **تویان**، ۵، **تویان**، این کلمه مکرر درین کتاب استعمال شده است و بمعنی کشیش و پیرستان
 است، رجوع کبید بهوشی مسو بلوشه بر **جوامع التواریخ** ص ۲۱۴)
 (۱۱) کذا فی جمیع النسخ.

برشان مذهب حلولی مشابهت دارد میگویند این خلق پیشتر ازین چندین هزار سال بودم‌اند هر کس که امور خیر کرد و عبادت مشغول بود ارواح ایشان بنسبت افعال ایشان درجه یافته است از درجه پادشاهی یا امیری یا رعیتی یا درویشی و آن جماعت که فسق و فجور و قتل و نهمت (۱) و ایدای خلق کرده‌اند ارواح ایشان محشرات و سیاح و بهایم حلول گردست و بدان سبب معتقد اند لکن غلبه چهل راست یقولون ما لا یفعلون، چون قوم بعضی خوانده‌اند قامان (۲) بر جای خضک گذشتند و بدین سبب مذهب بت پرستی گرفتند و اکثر اقوام تتبع نمودند، و آن بت پرستان که در طرف مشرق اند هیچ قوم ازیشان متعصب تر نیست و منفض تر (۳) اسلام را، و بوقو (۴) خان در کامرانی روزگار می‌گذاشت تا بوقت آنک در گذشت، و این کاذیب از مطول اندکی و از صد یکی است که ثبت افتد عرض تقریر چهل و حاق آن طائفه است....

ج ۱ ص ۷۶ :

(در ذکر استخلاص بخارا) :

و اشتقاق بخارا از بخار است که تلفظ مغان مجمع علم باشد و اس لمط تلفظ بت پرستان ایغور و ختای بر دیکست که معاند ایشان که موضع بتان است بخار گویند.

ج ۱ ص ۱۱۴ :

و بر سبیل علامت بخط ایغوری التعمایی دادند و از یرلیخ چنگز خان سوادى بنادند....

ج ۱ ص ۱۳۶ :

سه کس را از اوساط الناس بدین اسمی بشردیک ایشان فرستادند تا علوفه و اندک خدمتی ایشان را قریب می‌کرد بخط ایغوری منکوبی بداد و وصیت کرد تا هر کس را که رسد علوفه دهند و دیوار خراب کنند...

(۱) پ ن ه نسبت، ج ۱، ص ۵۰ (۲) ج ۱، ص ۵۰ (۳) آ، منقص تر، ج ۱، ندارد.

(۴) آ پ، بوقو، ج ۱، ص ۵۰.

۱۸۶

نظام التواریک^(۱)

تألیف

بیضاوی^(۲)

(متوفی در سنه ۶۸۵ هـ - ق. ۰)

ص ۲۷ :

بهرام بن هرمزد

چون بهرام پادشاه شد شیعه مانی را معرّز و مکرم داشت و بخودشان نزدیک گردانید تا مانی بر وی واقع شد^(۳) و بر وی آمد و او را ترحیمی تمام میکرد تا اتباع او را حمله بدست آورد آنگاه علما حاصر کرد تا با مانی بحث کردند منهرمش گردانید^(۴) و کفر او پیش گشت و توبه بر او و منتشر عرض کردند ایشان قبول نکردند پس فرموده تا پوستش بیرون کردند و بکاه در آگیدند و بیاویختند و نایبان فرموده تا مصریان^(۵) را هلاک کردند و از ایشان هر که دعوت کرده بود در زندان محسوس کردند و مذهب او بکلی از آن طرف قطع شد و چنین گویند که اثر او در چین مانده است ... (۶).

-
- (۱) بیضاوی : این کتاب مختصر را ، چنانکه خود در مقدمه آن گوید در سنه ۶۷۴ هـ . و . تألیف کرده است . در ایضا از طبعی که در سنه ۱۴۱۳ هـ . ش . در طهران منتشر شده است نقل گردیده .
- (۲) ابو الخیر ناصر الدین عبدالله بن عمر بن محمد بن علی معروف بقاصی بیضاوی از فقیهان و معرّزان و دانشمندان بزرگ قرن هفتم هجری است . بیضاوی در سنه ۶۸۵ هـ . ق . در تبریز وفات کرده است (برای ترعة احوال بیضاوی و مراجع آن و آثار او معجم المطبوعات ج ۱ ص ۶۱۶ - ۶۱۸ دیده شود) . (۳) در اصل مطبوع «شدید» . (۴) در اصل مطبوع «چنین است و در لب التواریک» که ذکرش خواهد آمد (بجای «منهرمش گردانید») و ملزمش گردانید» . (۵) در لب التواریک «مصریان» . (۶) مطلب فوق با کمی اختلاف در عبارت «چنانکه در مورد آن تذکر داده شد» بین مطالب لب التواریک است که ذکر آن خواهد آمد .

۱۸۷

صباح القوس (۱)

تألیف

شمس منشی (۲)

(متوفی بعد از سنه ۷۲۸ هـ . ق .)

آرتنگ (۳)

چند معنی دارد . اول صورتهائی است که **مانی** نقاش کرده است . دوم بتخانه ایست
شاعر گفت :

بیت

هر ادب زان کاند سرشت او هنرست نگار و نقش همان که نیست در **آرتنگ**
سیوم هم کتاب **اشکل مانی** است و این **أصح** است . حکیم **أسدی طوسی** گفت
در لغت دری این کتاب را همین یکنام دیدم و بدان که در لغت دری حرف «ثا» جر در
« **آرتنگ** » نیست پدرم گفت رحمه الله :

بیت

پرده طلعت بر افکند از جهان نقاش نور تا زمین چون آسمان بر صورت **آرتنگ** شد
انگلیون کتاب ترسایان باشد . حکیم **سنائی** گفت :

(۱) این کتاب در سنه ۷۸۲ هـ . ق در تبریز تألیف شده است . در اینجا از نسخه نفیس
دوست از جناب آقای **عبدالعلی طاعتی** که تاریخ کتابت آن سنه ۱۰۲۰ هـ . ق . است نقل گردیده
برای اطلاع از این کتاب و مؤلف آن مقدمه محققان آقای **اقبال** بر کتاب **تجارب السلف** و همچنین
یادداشت ایشان در مجله **یادگار** (سال دوم شماره ۸ ص ۸۰) دیده شود .

(۲) **شمس الدین محمد بن فخرالدین هندوشاه نخجوانی** معروف به **شمس منشی** که
کتاب خود را بوضع و ترتیب « **صباح اللغة** » تألیف « **جوهری** » بنام **غیاث الدین رشید**،
در تبریز تألیف کرده است . (۳) در ساجیه ، « **آرتنگ** » .

بیت

تادم عیسی چلیپا کر شد اکتون بلبلان هر انگلیون سرائیدن بترسائی شدند
مالی

درممنی دارد. اَوّل جایگاه نقشش بود. [درم] نام استاد نقاشان چین بود
و نقش مابوی منسوب بدوست.

نفوشاك مذهبی است از مذاهب کبران و گویند جهود باشد

آبوشكودر گفت.

سخن گوی گشتی سلیمانان کرد نفوشاك بودی مملعات کرد

۱۸۸

تاریخ گزیده (۱)

تألیف

حمدالله مستوفی قزوینی (۲)

(متوفی در سنه ۷۵۰ ه. ق.)

ص ۱۰۶ (در شرح احوال آورمزد بن شاپور بن اردشیر بن ساسان) :

و در دفع زندیقان و اتباع مانی سبها کرد

ص ۱۰۸-۱۰۹ (در شرح احوال هرمزد بن نرسی بن بهرام بن آورمزد

ابن شاپور بن اردشیر بن ساسان) :

بعضی از مورخان گویند در زمان شاپور مانی صورت گر دعوی بنفسمری کرد و برهان دعوی او آن بود که آدوار بزرگ و کوجک و خطهای دراز و کوتاه بکشیدی چنانکه به پرگار و مسطر احتیاط رفتی تفاوت سودی و صورت ربع مسکون و سه ربع غیر مسکون بر کمره چند بیضه نگاشته بود تا تمامت شهرها و کوهها و دریاها و رودها از آن معلوم می شد و پیراهنی ساخته بود خون پوشیدی مرئی بودی و چون از تن بیرون کردی نامرئی بودی اما در مناظره با علما دروغ زن شد شاپور او را هلاک کرد و بعضی مورخان گویند مانی در زمان شاپور بن اردشیر بود و حمزه اصفهانی آورده که بعهد بهرام اول بود .

(۱) این کتاب در سنه ۷۴۰ ه. ق. تألیف شده است و در سنه ۱۳۲۸ ه. ق. (= ۱۹۱۰ م.)

در تهران بطبع رسیده در آنجه نقل شده است قسمتی از رسم الخطهای طبع مزبور نیز مراعات گردیده .

(۲) برای ترجمه احوال حمدالله مستوفی و آثار او کتاب از سعیدی تاجامی، ص ۱۰۶-۱۲۲

رجوع شود .

ص ۳۰۰ - ۳۰۱ (در شرح أحوال « الهادی بالله ») :

قوم رناده در عهد او قوت گرفتند از ایشان عبد الله بن المقفع مصنف کتاب کلیله و دمنه بری و صالح بن عبد القدوس و عبد الله بن داود عم زاده سفاح و عبد الله هاشمی خواستند که تفیض قرآن ایشا کنند ابن المقفع که اصح فصحا و اعلم علما بود در آن زمان شش ماه در آن کار رنج بُرد و يك خانه پر از مسوده کرد و تفیض يك كلمه نتوانست گفت و لاشك مخلوق كجا تفیض كلام الله غیر مخلوق تواند گفت هادی از حال ایشان واقف شد تمامت را بگشت ...

ص ۸۰۲ (در « فصل بنجم از باب بنجم » در ذکر علما از اصحاب وجوه مذاهب سُنت و اهل قراءت و تفسیر و حدیث و طب و فقه و حکمة و نجوم و غیر ذلك) :
المقفع عبد الله بن الفارس صاحب الكلية العربية معاصر أبو جعفر خلیفه و بُرش مهلبی بود و در عهد هادی جهت آنکه تفیض قرآن ایشا میکرد کشته شد .

نُزْهَةُ الْقُلُوبِ (۱)

تألیف

حَمْدُ اللَّهِ مُسْتَوْفَى قُرُونِي

(المقالة الثالثة، در صفت بلدان و ولایات و بقاع)

ص ۲۵۷ (در ذکر ولایات « نصف الشرقية »):

چین، مغول منزی و عرب صین خوانند مملکت طویل و عریض است از اقلیم
 دریم و سیم و چهارم دارالملکشر را عجین خوانند از اقلیم دریم است طولش از جرائر
 خالداات فکه و عرض از خط استوا کب مردمش بیشتر بت پرستان باشند بر دین هانی
 صورت گرو در میانشان مسلمان و ترسا بود اما جهود نیست و قلّة بحکم مسلمانان را
 و غلبه کثرت بت پرستان را بود.

روضة الصفا (۱)

تألیف

میرخواند (۲)

(متوفی در دوم ذی القعدة سنة ۹۰۳ هـ . ق .)

ج ۱ ص ۲۲۳ (در « ذکر سلطنت بهرام بن هرمز ») :

ذکر مانی نقاش، در بعضی کتب مسطور است که چون بسمع زندیق رسید که عیسی ع فرموده که بعد از من فارقلیطا مبعوث خواهد گشت شما باید فرزندان خود را وصیت کنید تا امتاعت او نمایند . مانی تصور کرد که فارقلیطا عبارت از اوست و حال آنکه این لفظ همایون ارأسمی حضرت رسول صلعم است لاجرم تصور باطل دعوی بیوت کرد و کتانی طاهر کرد انجیل و گفت این کتاب از آسمان نازل شده است . مسعودی گوید که شاپور نخست بدین او در آمد آخر از مذهب وی رجوع نموده و با مانی عتاب آغاز بهاد . او گر بجنه از راه کشمیر بلاد هندوستان رفت و از آنجا متوجه ترکستان و ختا شد و مانی صورتگری بی نظیر بود چنانکه گویند با انگشت خود دایره کشیدی که قطر آن پنج گر بودی و چون « پرگار امتحان کردیدی أصلا تفاوت در اجرای محیط دایره یافتندی . بالجمله در بلاد هندوستان و ختا او را رواج و رونقی تمام دست داد زیرا که صورتهای عرب از او صادر می شد و پیوسته در اصراف بلاد شرقی تردد می نمود . منقول است که در اُندی سیر بکوهی

(۱) از ضمنی که در سنة ۱۲۷۰ هـ . ق . در بمبئی ، در ۷ جلد ، انتشار یافته است نقل گردیده .

(۲) محمد بن خاوند شاه بن محمود معروف بمیرخواند (برای ترجمه احوال میرخواند

و آثار او و خاصیت کتب روضة الصفا کتاب « از سعیدی تاجامی » ترجمه آقای

علی أصغر حکمت از چند سؤم کتاب معروف ادوارد برون ، ص ۴۸۳ - ۴۸۶ ، دیده شود) .

رسید که غاری داشت مشتمل بر فضائی خوش بهوائی دلکش و چشمه آبی و آن غار يك راه بیش نداشت پنهان از مردم . قوت یکساله بدان غار کشید و با متاعان خود گشت که من به آسمان خواهم رفت و توقف من در سموات يك سال خواهد کشید بعد از يك سال از آسمان بزمین می آیم و شما را از خدا خبر میدهم و آن از خدا بی حسر بآن جماعت گفت که در اول سال دوم در فلان موضع که قریب فلان غارست چشم براه من باشید . بعد از این وصیت از نظر مردم غائب گشت و بغار مذکور رفته مدت يك سال تصویر مشغول شد و بر لوحی صورتهای بدیع انگیخت و آن لوح را بآرژنگ **هانی** تعبیر کرد . بعد از يك سال قریب بغاری که در آنجا بود بر خلق حاضر گشت و لوح مذکور را در دست داشت مصور صور بدیعه منقش نقوش مختلفه و هر کس که می دید میگفت :

هر ارنقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانچه در آئینه تصور ماست
 مردم از آن لوح در شکفت مانده **هانی** دعوی کرد که این را از آسمان با خود آورده ام تا محجزه من باشد . خلق دین او را قبول کردند و **هانی** متوخره ملک عجم شد بنصوّر آنکه اهالی آن دیار را نیز نفریید . چون بسایران زمین رسید با **بهرام** ملاقات کرده او را بدین خود دعوت نمود . شهریار عادل اول باز سخنان او را بسمع رسا اصغاء کرد تا مطمئن خاطر گشته متابعتش جمع شدند آنگاه علمای مملکت را طلب داشته تا **هانی** در مقام مباحثه و معارضه آمدند **هانی** از جواب ایشان عاجز آمده ملزم گشت . چون کمر و سلاطت وی بر همه روش گشت توبه بر او عرضه کردند **هانی** از قبول آن امتناع نموده **بهرام** مثال داد تا پوستش از بدن جدا ساخته بر در دروازه جهت عبره للمطالین بیابحت و اُتبع و پیروان او را در عقب او روان گردانیدند ...

حَبِيبُ السَّيْرِ (۱)

تألیف

خواندمیر (۲)

(متوفی بعد از سنه ۹۴۱ هـ . ق .)

ج ۱ ، جزو دوم ، (در « ذکر سلطنت ساسانیان ») ص ۳۱ :

ذکر مانی نقاش ، بر صحیفه صمیر مهر تنویر فصلاء دانش پذیر سمت تحریر و صفت تصویر یافته که مانی نقاشی بود در غایت نکته دانی و چوں بگوش او رسید که عیسی علیه السلام با أصحاب خود گفته که بعد از من فارقلیطا یعنی محمد مصطفی علیه من الصلوة افضلها مبعوث خواهد گشت کالتقش فی الحجر بر لوح خاطرش از تسام یافت که فارقلیطا اوست و در زمان شاپور بن اردشیر ربات بدعوی نبوت گشاده بقول مسعودی شاپور نخست بدین مانی در آمد اما بالأخره بطلان آن حاصل مضرا دانسته قصد قتلش فرمود و مانی از راه کشمیر بلاد هند گریخت و از آنجا متوجه ترکستان و حتما شد و چون او بی دستیاری مسطر و پای مردی پر کار نفوس غریبه و صور عجیه طاهر میسخت در آن بلاد کار او رونق و رواجی تمام یافت و مانی در أثناء سیر در دیار شرقی بکوهی رسید که غاری داشت مشتمل بر فضاء جان فرا و چشمه آب عنوت مآب پنهان از مردم قوت و مایحتاج یکسلة خود را بدان غار که يك راه بیش نداشت کشیده با متاعان گشت که من آسمان خواهم رفت و پس از انقضاء يك سال بزمن آمده شما را از جان پروردگار احبار خواهم نمود دید که چون يك سال از غیبت من

(۱) از طبعی که در سنه ۱۲۷۳ هـ . ق . (۱۸۵۸ -) در بمبئی منتشر شده است نقل گردیده

(۲) برای ترجمه احوال خواندمیر و آثار او کتاب « از سعدی تاجاھی » ص ۴۸۷ - ۴۸۸

بگذرد در فلان موضع که قریب فلان عار است مرا چشم دارید و **هانی** وصیت باتمام رسانیده از چشم مردم غائب شده بدان غار شتافت و صور بدیع و نقوش عجیب بر لوحی که مو رخاں او را **آرتنگ هانی** گویند منقش و مرتسم گردانید و بعد از گذشتن یکسال حسب ابوعده طاهر شده **آرتنگ** را بمردم نمود و گفت این معجزه من است و خلایق از آن صورت متعجب گشته بزبان حال مضمون این مقال ادا کردند

یت

خیز تا بر **ککک** آن نقاش جان افشان کنیم

کاین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

و بسیاری از ساکنان **ختای** و **تورکستان** نبوت **هانی** ایمان آورده **هانی** متوجه دیار عرب شده بعد از وصول بمخدمت **بهرام** بن **هرمز** شتافته او را بقبول ملت محدث خود دعوت نمود و **بهرام** نخست زبان بقبول آن سخنان گشاده خاطر **هانی** را اطمینان داد تا متابعتش همه جمع گشتند آنگاه علما و موبدان را طلبیده فرمود که به **هانی** بحث نمایند و **هانی** ملرم شده کذب او بظهور انجامید و **بهرام** فرمان داد تا او را پوست کنند و آن پوست کننده را بکاه آکنده ساختند و بر در دروازه جندشاپور بیاویختند و پیروانش را نیز از عقب او روان ساختند.

۱۹۲

تذكرة الأئمة (۱)

مسوب به

معالی (محمد باقر)

ص ۴۷ :

زنادقه

مشهور آنست که این طایفه مستمسک شریعتی شده‌اند و مقدم (۲) عالم قائلند
و در کتاب مجمع گفته (۳) که زنادقه قومی از عجمی‌اند و دو آلهی، و بعضی گفته‌اند
زندیق ماحود از زندق است و زندق کتاب پهلوی است از زردشت و بعضی گفته‌اند که
زنادقه قومی‌اند که در اسلام بهم رسیدند و از اصحاب عبداللّه صبا اند (۴)، راین عبداللّه
مردم را بصلب حور عثمان برانگیخت و جهت این را یعنی شیعیان را گمراه کرد
و بخدائی علی قائل شدند و در مفاتیح العلوم گوید (۵) زنادقه طایفه‌ای از مبنوّه
محموسی‌اند و اصمعی در قاموس گفته است که زندیق «مُعرّب» رندس «است

(۱) از طبعی که در سنه ۱۲۶۰ هـ ق. در قهریز منتشر شده است نقل گردیده.

(۲) خط: «مقدم».

(۳) در اصل: «گفته‌اند».

(۴) کدام بالاصل المصنوع.

(۵) در اصل: «گویند» مطالب مفاتیح العلوم، در مائة مانویان و زندیق و زنادقه.

در ص ۱۸۰ این کتاب مندرج است.

۱۹۳

ترجمة توحيد مفضل^(۱)

از

مجلسی (محمد باقر)

ص ۲ (در مقدمه پس از ذکر اهمیت توحید مفضل) :

و مشتمل بر دلائل ساطعه بر اتصال مذهب ملاحده قائلین شیطانی و اعمال و ثنویّه بد آمال .

ص ۱۳

من ترجم گوید که عانی ملعون در زمان شاپور بن اردشیر بهر سید و دینی احداث کرد میان مذاهب گبران و ترسایان که به این بود و به آن و پیغمبری حضرت مسیح علیه السلام قایل بود و نبوت موسی علیه السلام قایل بود و میگفت عالم مرگب است از دو اصل قدیم یکی نور و دیگری ظلمت و هر خیر و خوبی که در عالم هست از نور مبداءست و هر شرّ و بدی را ظلمت سبب میداد و میگفت درندگان و مودیان و عقارب و حشرات را ظلمت آفریده است آنکه حکمت خلق را مبداءست و گمان میکرد که خلق اینها عت است و در اینها منفعت است و حکم نمیباید اینها را خلق کند و در کلام معجز نظام امام علیه السلام بطلان این قول ظاهر خواهد شد .

(۱) از طبعی که در سنة ۱۳۲۲ هـ . ق . طاهر در طهران منتشر شده است نقل گردیده .

کشاف اصطلاحات الفنون^(۱)

تألیف

محمد علی بن علی التهانوی

ج ۱ ص ۶۸۱-۶۸۲

الزبدیق ، «بکسر و سکون الثون و کسر الدال ثنوی» که قائل دو صاع است
و از آن هر دو بمور و طلسم و یزدان و اهرمن تعبیر کند . حلق خیر را یزدان گوید
و خالق شر را اهرمن یعنی شیطان و آنکه بحق تعالی و آخرت ایمان نداشته باشد ،
و آنکه ایمان ظاهر کند و در باطن کافر باشد ، و بعضی گفته اند «مُعَرَّب» زن دین
است یعنی آنکه دین زنان دارد و صحیح معنی اول است و «مُعَرَّب» زندی است یعنی
آنکه اعتقاد بر زند کتاب زردشت دارد و قائل یزدان و اهرمن بود کدامی المنتخب^(۲) .
و در شرح مقاصد میگوید که «زبدیق کافر است که با وجود اعتراف بنسبت محمد
صلی الله علیه وسلم در عقائد او کفر باشد بالا اتفاق^(۳) و زبدقه ورقه است متشبهه بمبطه
و اصل بمحدوبان چنانچه در لغت صوفی در باب «ساد» و فصل «۵۴» خواهد آمد
ص ۹۲۷ [در «باب الصاد فصل العه» (در لفظ «التصوف»)] .

و مشبهه بمطر بمحدوبان و اصل ضالعه ند که دعوی استغراق در بحر فنا کنند
و حرکات و سکنتات خود را هیچ بخود اضافه نمکنند و گویند که تحریک باب بدون

(۱) شماره کشاف اصطلاح الفنون در دست نقل شده از کتابهای عربی ۱۶۹ است و مطالب
منوّل از آن در ص ۴۷۴ - ۴۷۵ همین کتاب مندرج است . (۲) منتخب اللغات شاه جهانی
آصف عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی التتوی (متومی بعد از سنه ۱۰۶۸ هـ ق)
است . این کتاب چندین بار بطبع رسیده است و مطالب مذکوره فوق در ص ۳۶۶ از طبعی که در
سنه ۱۲۲۴ هـ ق . ظاهر آرد هند ، منتشر شده مندرج میباشد .

(۳) ظاهراً ریشه بضمی اعمّ منصود است .

محرك ممكن بود و این معنی هر چند صحیح است لیکن حال آن جماعت بیست ویرا که مقصود ایشان از این سخن تمهید عذر معاصی و حواله اراده حق و دفع ملامت از خود است و این طائفه را زادقه خوانند و شیخ **عبدالله تستری** گفته که اگر آن شخص قائل این قوا رعایت شریعت و احکام عبادت میکند از صدقان است و اگر از عدم محافظت شرع مالك ندارد از رندقان است (۱).

۱۹۴

طبقات المصلین (۲)

مشمول بر احوال اشخاصی که بدروغ ادعای پیغمبری نمودند

و مذهبیت را نیز مدعی شدند

تألیف

اعتضاد السلطنة [علیقلی میرزا] (۳)

(۱۲۳۴ - شب عاشورای ۱۲۹۸ هـ . ق .)

ص ۶۷ - ۷۰ :

مانی چون کتب مذاهب معوس و نصاری و ثنویه را دید ادعای نبوت کرد و در آن کتاب خود که موسوم است **مشابورقان** و بجهت **شاپور بن اردشیر** تألیف کرده میگوید حکمت و اعمالیکه در انبیاء و فرستادگان الهی هست در هر زمانی مآبد عمر زمان دیگر بمصلحت آن زمان احکام و اعمال و شرایع الهی و تکالیف و در هر وقتی بک قسمی در یکی از بلاد آشکار میشود در دست یکی از انبیاء چنانکه (۱) در اینجا نیز ظاهراً ریشه یعنی اعم مقصود است .

(۲) در ضمن کتابهای اهدائی آقای **سید محمد صادق طباطبائی** بکتابخانه مجلس شورای ملی مجموعه ای اسبطلی شماره ۱۲۹۳ از **اعتضاد السلطنة** که هست منقشی از آن بموای مد کورم باشد

(۳) برای اطلاع از ترجمه احوال شاهزاده **علیقلی میرزا اعتضاد السلطنة** مقابله محققان آقای **عباس اقبال** در **مجله یادگار** سال دوم شماره ۱ ص ۵۴ - ۶۶ دیده شود

وقتی در دست پنجمی که در **هند** بوده آشکار شد و وقتی در دست **عیسی** [علی نبینا] (۱) و
 علیه السلام در **أرض مغرب** [و] وقتی در دست (۲) **زردشت** در **أرض فارس** آشکار گشت
 پس این وحی بار شد در این قرن اخیر بدست من پس منم **مانی** رسول الهی و
 فرستاده حق در **أرض بابل** و ذکر کرده است در انجیلی که رصع کرده است و را
 بحروف انجید در بیست و دو حرف و در اینجا میگوید منم **فارقلیبطی** (۳) که شارت داد
 بوحود [و] حضرت **مسیح** (۴) علیه السلام و حال آنکه **مانی** دروغ گفته است و مقصود
 از **فارقلیبط** (۵) خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه است موافق **انجیل** و «ص» آیه
 مبارکه یائی من بعدی اسم **احمد** . و آنچه را خبر داده است از هیأت عالم بوحود
 اوصدیت دارد و نتایج بر اهل و دلالات و در کتب خود مدث را عوالم بور خوانده و
 افسان را قدیم و روح را حیات و فانی شده است مقدم نور و ظلمت و ازلیت هر دو و حرام
 کرده است دبح حیوان و ذبح آنها را و خاموش کردن آتش و ریختن کثافات را در
 آب و کشیدن ساقات و تکیه در این باب کرده است و شریعت و وحیت قرار داده
 است که حواس اصحاب خود و ر **هاد مانویه** را لازم کرده است بقوا آن تکالیف و
 آن ارقیس علاج حرص و شهوت و ترک دنیا و زهد در او و مداومت صوم و تصدق بقدریکه
 ممکن است . و حرام نمود دحیره نمودن ریاده ارقوت یک روز و لباس یک سال . و ترک
 جماع بر واجب کرد و سیدحت در عالم را بجهت دعوت و ارشاد مردم و سیر اتباع
 خود برحی از رسومات را که ارقیس تصدق دادن بمقرء ار عشر مال خود [و] (۶)
 روره داشتن در سبع عمر و اکتفا کردن بیک زن و مواساة دوستان در مال خود و دفع
 نمودن علت های آنها و حکایت کرده بد او که حلال کرده بود دفع شهوت را در
 آمده در حالت هبج و شهوت و حکم کرده بود بهر یک از **مانویه** که یک آمر د آخر دی
 سکه دارند ولیکن **أبوریحان** در آثار الباقیه میگوید آنچه من در کتب او دیده ام
 دگری از این عقیده نکرده بلکه آنچه نوشته است خلاف آن است . و ولادت **مانی** در
 بابل بوده در قریه ای که مرسود است **سمر دینو** از نهر **کوئی** اعلی و روایت کرده

(۱) در **أرض** : « **عیسی** نبینا » . (۲) در اصل : « **د** **أرض مغرب** و **قری** در دشت »

(۳) در اصل : « **فارقلیبطی** » . (۴) در اصل : « **بوحود** حضرت **مسیح** » .

(۵) در اصل : « **فارقلیبط** » . (۶) در اصل : « **و** » وجود ندارد .

است در کتاب **شاپورقان** در باب آمدن رسول در سال پانصد و بیست و هفت از تاریخ **اسکندر** تا بر قول دومنجم **بابل** و چهار (۱) گذشته از سلطنت **آدریان** ملك و گوید او را وحی آمد ، در حالتیکه سیرده ساله بود ، در سال پانصد و سی و نه از تاریخ **اسکندر** تا بر قول دومنجم **بابل** و در سال گذشته شد از سلطنت **آردشیر** [ملك] (۲) **الملوك** و اسم **مانی** نرد نصاری تا بر آنچه **یحیی بن نعمان** نصرانی در کتاب خود نقل کرده و رد بر **مجنوس** نوشته **فرزین فرس** بن **فقی** است (کذا) . چون ظاهر شد و ادعای نبوت کرد بسیار کس او را تصدیق کرد و اتباع کثیری برای او پیدا شد و کتب بسیاری تألیف کرد مثل **انجیل مانی** و **شاپورقان** و **کنز الاحیاء** و **سفر الجابرة** و **سفر الاسفار** و مقالات بسیاری و گمان او این بود که آنچه را **حضرت مسیح علیه السلام** بطور رمز بیان کرده او در کتاب خود شرح و وسط داده و مافی مانند دعوت او و رماد شد در ایام **آردشیر** و پسرش **شاپور** و **هرمز بن شاپور** تا این **بهرام بن هرمز** پادشاه شد **مانی** را خواسته برد وی بردید و گمت این مرد خروج کرده و دعوت منماید مردم را تا تخریب عالم بهتر ایست که اول مناقش او را حرا بکنیم و آنچه مشهور است **هرمز** او را کشته و پوست وی را کنده بر از کاه کرده و او را در دروازه **جندشاپور** معلق کردند . و **آبوریحان** میگوید آن دروازه در زمان **ماه مروف** [است] **بباب مانی** . و اُمت او را بعد از قتل وی هر چه توانستند (۳) بقتل آوردند . و حکایت کرده است **جبرئیل بن نوح** نصرانی در حواییکه بر **یزدانبخت** محوس نوشته که او قدح مذهب نصاری کرده که یکی از تلامذه **مانی** کتابی داشت از **مانی** و در آن کتاب از مرگ خود خبر داده بود . و سبب حبس وی این بود که یکی از اقربای **ملك** عصر مریض شد و **مانی** بوی گفت که تر جت گرفته است و عده شفا بوی داد و نتوانست و بدین جهت او را حبس کرد و غل و رنجیر بر گردن وی زدند تا آنکه در حبس مرد رسر او را بریده در کرباس پدشاهی گذاشته و حسدش را در کوچه و معبر انداخته بطور حق و حواری . و اُمت ری که مافی مانند در دیار متفرق شدند و در هیچیک از بلاد اسلام جمع نیستند مگر در

(۱) شاید « چهار سال »

(۲) در اصل اینجا پیام است و ظاهراً بودن کلمه « ملك » درست مینماید .

(۳) در اصل « توانسته » .

سمرقند سابقاً جمع بودند. اما خارج از مملکت اسلام بعضی از اُتراك چین و تبت و هند متدین بدین مانی هستند. و در باب مانی دو روایت است بعضی از اشخاص گفتند که او معجزه نداشت و میگفت بعد از رفتن حضرت روح الله با آسمان معجزه و آیات دیگر در عالم پیدا نمیشود. و مدتی دیگر از مانوییه گفته اند که صاحب معجزات و آیات بوده است و در هنگامیکه شاپور را با خودش با سمن بلند کرده و در آسمان بعضی آیات و علامات بشاپور نموده بود بوی ایمان آورد. و بعضی از مانوییه گفته اند که خودش از میان اصحاب جدا شده با آسمان عروج کرد مدتی هم در وسط السماء توقف کرد و بعد از آن فرود آمد. و ابوریحان از قول اسپهد مرزبان بن رستم حکایت کرده است که شاپور مانی را بعد از ادعای سؤت از مملکت خود اخراج کرده بنا بر سستی که زردشت گذاشته بود که متستین را باید اخراج بد کرد مشروط بر آنکه دیگر مراجعت نکنند و در هند و چین و تبت رفته مردم را دعوت نمودند و مراجعت کرد شاپور او را گرفته و کشت بعلت آنکه نقص عهد کرده بود. در احوال مانی در نواریج ثبت است که صورت گری بود بی نظیر چنانکه مانگشت خود دایره کشیدی که قطر آن پنج ذراع (کذا) بودی که چون برگرد امتحان کردندی و دایره کشیدندی اصلاً تفاوت در اجرای محیط دایره معلوم شدی و اُتصاف اقطار متساوی بودی. و همچنین خطهای دراز و کُونه کشیده همه بمسطر راست آمدی. و صرفه تر از همه اینکه صورت ربع مسکون را چنانچه تمامی شهرها و دریاها و رودها در آن ظاهر بود و سه ربع غیر مسکون را در گوئی برابر بیضای کشیده بود. و غریب تر از اینها پیراهنی بود که چون پوشیدی پیدا و نمایان بود و چون از تن بدر کردی ناپیدا بود. و جهت اشتباه مانوییه بر اینکه او عروج با آسمان کرد از کید و شید او چنین در نواریج مذکور است که در اُتمای سیر سکوهی رسید مشتمل بر هوای خوش و چشمه در آن عار بود و آن عاریت را به بیش نداشت پنهان از مردم قوت یکساله بدان عار کشیده و نامتان (کذا) خود گفت که من با آسمان خواهم رفت و بوقف من در سموات يك سال خواهد کشید و بعد از يك سال از آسمان بر زمین خواهم آمد و شما را از حمله اُخبر ساری و خدای آسمان خبر دهم و آن از خدا بی خبر گفت که در اَوّل سال دویم در فلان موضع

که قرب بعلان غار است منتظر من نباشد و بعد از این وصیت از چشم مردم غایب گشته بفار مدکور رفت و بعد از مدّت يك سال در غار بکه بود بر حقیق ظاهر شد و اوح موعود در دست داشت و مصوّر مصوّر و منقش بود. حقایق از آن اوح در عجب شدند. **مانی** دعوی کرد که آبر را از آسمان با خود آورده ام تا معجزه من باشد مردم دین از قول کردند. **مانی** متوخته ملک عجم شد. و بروایتی **بهرام بن هرمز** که لعیش نناهنده است یعنی سکو کار او را بقتل آورد. گویند **مانی** در معالجهٔ أمراض حمول و دواب سر آمد زمان خود بود و این عبارات در کتب ارمی بر زبان عربی نقل شده «رکوب انفرس احث الی من رکوب عتق الفلک» و هم او گویند. «لا سرور الا مع الامن ولا لذة الا مع العافیه». و حکیم **فردوسی** طوسی علیه الرحمة شرح احوال **مانی** ر در **شاهنامه** بسهم در آورده در اینجا بگاشته آمد (۱).

(۱) چون اشعار **فردوسی** دربارهٔ **مانی**، نقل از **شاهنامه**، در ص ۸۲-۸۵ این کتاب گذشت از این اشعار مزبور در اینجا خودداری میشود.

فهرست‌ها:

۱- فهرست اعلام اشخاص

(مشمول بر نامهای مردان و زنان و فرشتگان و دیوان و لقبها و سببهای ذکر شده در این کتاب).

۲- فهرست اعلام اُمم و قبائل و طوائف و طقات و آیام و سلسله‌ها.

۳- فهرست اعلام اماکن

(مشمول بر نامهای کشورها و شهرها و کوهها و دریاها و نهرها، و آنچه بدینها مانده).

۴- فهرست کتابها و رساله‌ها و مقاله‌ها و کتیبه‌های ذکر شده در این کتاب.

فهرست اعلام اشخاص (۱)

(مشمول بر نامه‌های مردان و زنان و مرشدگان و دیوان و لقبها و نستهای ذکر شده)

در این کتاب .

(Alexandre de Lycopolis) ۱۱۰۱ ح .

آمارو (معنی عمرو) پادشاه عرب (که باید

مقصود عمرو بن عدی پادشاه حیره باشد) :

۱۷ (و. ر. ك. عمرو بن عدی)

آمدرز (ه. ف. د) : ۱۸۱ .

الآمدی : ر. ك. أبو الحسن علی بن اُمی علی

عمّاد بن سالم الثعلبی سیف الدین الآمدی .

الآمدی : ر. ك. أبو القاسم حسن بن بشر بن

یحیی الآمدی .

آن نل : ۲۵۰

آنستاریوس سینائی (Anastasius Sinarta) :

۲

آطیوخوس ایفانس : ۳۳۰ م

آوگوستین (St. Augustin) : ۴۳۰ ، ۴۳۰

۵۵۰ ، ۵۵۰

آمان بن سیمان : ۲۸۹ .

(۱) علامهای اجباری که در این فهرست ، و بعضی از آنها در متن کتاب حاضر ، تکرار شده اند :

در سب

ح - حید (ب. حره) ح - حاشیه ح - مکرر در حاشیه

ر. ك. = رجوع کنید به م - من س - سطر ح - ظاهر م - مکرر

- أبان بن عبد الحميد اللاحقى: ٩٢م، ٩٣م، ٩٤م، ١٩٤، ٢٨٩، ٣٥٤م، ٣٦٣م، ٤٢٠، ٤٢١.
- آبرئل: ٢٥، ٦٠.
- أبراحيا: ١٦٢م، ١٧٧م.
- إبراهيم (النبي): ٥٧، ١٨١، ٢٤٤، ٢٩٠، ٤١٧.
- إبراهيم الأبياري: ١٢٧ح.
- إبراهيم بن إسماعيل بن علي بن الحسين بن إبراهيم بن عبد الله بن الحسن: ر.ك. صباطبا العلوى.
- إبراهيم بن أيوب: ١٤١.
- إبراهيم بن السندى: ٨٤، ٨٥.
- إبراهيم بن سيابة: ١٦٣، ٣٦٣م، ٤٣٨.
- إبراهيم بن سيار النظام (أبو إسحق): ١٠٦م، ١٠٧م، ١٠٨م، ١٠٩م، ١١٠م، ١١١م، ١٢١، ١٢٢، ١٨٥م، ٤٥٢.
- إبراهيم بن عمر العامري: ١٤١.
- إبراهيم بن محمد البيهقي: ٤٤١.
- إبراهيم بن المهدي: ٢٦١، ٣٨٦.
- أزاخيا: ١٢.
- ابليس: ٨١م، ١٦٢م، ١٦٩، ٢٩٧، ٤٢٠.
- ابن أبي أصعدة: ٢٦٨.
- ابن أبي حاتم: ٤٦٧م.
- ابن أبي الحديد: ٢٦٦، ٣٢٣م.
- ابن أبي داود: ٢٩٠.
- ابن أبي العرجاء [٩] (ط. ابن أبي العوجاء): ١٣٢.
- ابن أبي العوجاء: ٧٥، ٩٧، ١٣٢ح، ١٤٤، ١٨٣، ١٩٦م، ١٩٧، ٢٩٢، ٣٢٧، ٤٠٠.
- ابن أبي عيينة: ٣٤٣.
- ابن الأثير (أبو الحسن عز الدين علي بن أبي بكر محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد شيباني معروف من الأثير الجزري): ٢٦٥، ٢٥٣م، ٢٩٦ح، ٤٧٣.
- ابن أخى أبي شاكر (يكى از رؤساء متكلم منويين): ١٦٣.
- ابن الأرملة (وهو عند هاني المسيح المصلوب الذى صلبوه اليهود): ١٦١.
- ابن الأعدى الحريرى: ١٦٣.
- ابن الأرياس: ٩٤ح.
- ابن الأتبارى: ٩١ح.
- ابن بدر (أبو مروان عبد الملك بن عبد الله بن بدر بن حضرمي اشيلي): ٢٥٩.
- ابن بطريق [= اونيكيوس (Euvychius) إسكندري] كه ننام سعد بن بطريق و

- ابن بطريق نیز معروف است [: ۷ ح ،
 ۱۲۳ م ، ۳۵۰ ح .
 ابن اللحی : ۴۹۵ م
 ابن البیض ۱۴۲
 ابن توبة : ۱۳۸
 ابن یحییة (نقی الدین أبو العباس أحمد بن
 عبدالرحیم الحسنی الحرانی الدیمشقی
 معروف بن یحییة) ۴۵۷ م ، ۴۵۰ م
 ابن ت ۲۸۱
 ابن حتی ۳۵۷ ، ۳۵۹
 ابن الجوالقی : ۴۰۸ .
 ابن الجوزی : ر. ک. أبو الفرح عبدالرحمن
 ابن أبي الحسن علی بن محمد بن عیدالله بن
 عبدالله بن حامد بن أحمد بن محمد بن جعفر
 الجوزی ...
 ابن حائط . ۱۱۲ م .
 ابن حجر العسقلانی : ۹۲ ح ، ۲۷۷ ح ،
 ۳۴۱ ، ۴۲۰ ، ۴۶۷ .
 ابن حجر الهیثمی (أبو العباس شهاب الدین
 أحمد بن محمد بن علی ...) : ۴۲۷ م
 ابن حزم (أبو محمد علی بن أحمد بن سعید
 ابن حزم) : ۲۱۸ ح ، ۲۲۶ م ، ۳۱۲ ح ،
 ۳۷۸
 ابن حماد : ۹۰
 ابن حنبل ر. ک. أحمد بن محمد بن حنبل ..
 ابن حوقل : ۳۶۴ م .
 ابن خالد النخاس : ۱۹۴
 ابن الخطیب ر. ک. إمام فخر الدین
 الراری .
 ابن خلّاد : ۲۹۱ .
 ابن خلدون (أبو زید ولی الدین
 عبدالرحمن .) : ۲۹۴ ، ۲۹۶ ح .
 ابن خلکان (شمس الدین أبو العباس أحمد
 ابن محمد بن إبراهيم ابن أبي بكر بن خلکان
 ترمکی هکاري اربلي شافعي اشعري) :
 ۹۱ ح ، ۱۰۱ ح ، ۲۲۰ ح ، ۲۳۹ ح ،
 ۲۴۰ ح ، ۲۵۵ ح ، ۲۶۹ م ، ۴۰۱ ح .
 ابن دار نادان (یکی از نسخه بدلهای
 بردان بن نادان - اسم مرئوس بر دنده شده)
 ۱۱۵ ح .
 بن دُرُند (ابو بكر محمد بن حسن بن دُرُند
 بن عتیه بن حیثم یحیی اردی) : ۱۹۵ ،
 ۳۰۷ ، ۳۱۹ ، ۳۲۸ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۹۴ ،
 ۴۰۱ ، ۴۲۴ .
 ابن دُیّان : ۲۱ ، ۲۶ ، ۱۲۹ م ، ۱۳۲ ،
 ۱۴۴ ، ۲۰۰ ، ۲۰۳ .
 ابن در ۱۱۲
 ابن الراوندی . ۳۰۹ ، ۴۲۵ ، ۴۳۲ ، ۴۶۳
 ابن رُسته (أبو علی أحمد بن عمر معروف
 بابن رُسته) ۲۴۷ ح ، ۳۴۵ .

- ابن رباد : ١٤٣ .
 ابن السّعي : ر.ك. تاج لدين أبو الحسن عليّ ...
 ابن التوداء : ٤٠٥
 ابن سنانة : ر.ك. إبراهيم بن سيابة .
 ابن سيده (أبو الحسن عليّ بن إسماعيل ندلسيّ) : ٣٧٩ م .
 برسيند : ٢٧١ ، ٣٧٢ م ، ٣٧٣ ، ٣٧٤ .
 ابن شاكر الكنتيّ : ١٢٨ ح .
 ابن شبة : ١٩٦ .
 ابن الشحنة (أبو الوليد محمّد الدين محمّد بن محمّد بن محمود بن الشحنة زين الدين الحلبيّ الحنفيّ) : ٢٩٦ م .
 ابن شهر آشوب : ٣٩٨ ح .
 ابن الصّلاح : ٤٦٧ .
 ابن طالوت : ١٦٣ ، ٢٨٩ .
 ابن الطّغفلّي : ٤٠٣ .
 ابن عائشة : ٣٤٨ .
 ابن عامر الحكيم : ر.ك. عامر بن عامر البصريّ .
 ابن عباس : ٣٤٠ ، ٤٣٤ ، ٤٦٧ ، ٤٦٨ ، ٤٦٩ م .
 ابن عبد ربّه (أبو عمرو وأحمد بن عبد ربّه بن حبيب بن حمير بن سالم القرطبيّ الأندلسيّ المالكيّ) : ٤٣٩ م .
 ابن عبد الرّحيم : ٢١٨ ح م
 ابن عسريّ (ابن العبريّ) : ٥٢ ، ٢٧٠ م .
 ابن العربيّ : ٢٧٢ .
 ابن عمر : ٤٣٥
 ابن ورس : ٤٦٣ .
 ابن مصر : ٢٥١ .
 ابن الفقيه : ٣٤٤ م .
 ابن فورحة : ٣٥٧ ، ٣٥٩ .
 ابن القارح (أبو الحسن عليّ بن منصور بن طالب حلبيّ ملقب بدوخلطة معروف بابن القارح) : ٢١٨ م ، ٢٢٢ ، ٢٢٥ ح .
 ابن قتيبة : ٥٩ م ، ٩١ ح م ، ١٠١ م .
 ١٤٢ ، ٢٠٢ ، ٢٤٧ ح ، ٢٩٣ ، ٤٣٩ ح .
 ابن قتيب الجوريّة : ٤٦٠ م
 ابن كبر : ٤٥٦ م .
 ابن كثير القرشيّ : ٢٩٢ م .
 ابن كمال ياشا : ٣٠٦ ، ٣١٥ ح .
 ابن مسعود : ٤٦٩ .
 ابن المعتزّ (أبو العباس عبد الله بن المعتزّ بن المتوكلّ بن المعتصم بن هارون الرّشيد) : ٤٣٦ م .
 ابن المقفع (ابن مقفع - عبد الله ...) : ٢٠ ، ٢٦ م .
 ٧٧ م ، ٨١ م ، ١٣٢ ، ١٣٨ ، ١٨٣ ، ١٩٤ م .
 ١٩٦ م ، ٢١٣ ، ٢٧٠ م ، ٥٢٣ م .
 ابن منادر : ١٤٣ .
 ابن الموصلّي : ٤٦٠ .
 ابن مهوريه : ١٩٥ ، ١٩٧ .
 ابن نباتة : ٢٨٦ م .

أبو إسحق إبراهيم بن محمد فارسيّ "إسطخريّ"
ر.ك. إسطخريّ .

أبو إسحق النّصبيّ : ۳۷۶ .

أبو أيّوب المدنيّ : ۱۹۸ .

بني برراء (نقوب ابن التّیّم) دم جند هاني
است : ۱۴۹۰۵

أبو البركات (معروف بابن كبر) ر.ك.
ابن كبر .

أبو بشر (أبو بوليّ بن الحسن) عمرو بن عثمان
ابن قنبره معروف به سيّويه : ر.ك.
سيّويه .

أبو القاء المكبريّ : ۳۵۸

أبو بكر (خليفة يثغبر) ۲۲۳ ، ۳۴۸ ،
۳۴۹ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ .

أبو بكر (ظ. از علماء لفت است) ۳۴۷ ،
۳۹۵ .

أبو بكر أحمد بن عليّ بن ثابت بن أحمد بن
مهديّ معروف بخطيب بغداديّ : ر.ك.
خطيب بغداديّ .

أبو بكر أحمد بن عليّ الخطيب ر.ك.
خطيب بغداديّ .

أبو بكر أحمد بن محمد بن إسحق بن إبراهيم
همدانيّ معروف بابن الفقيه : ر.ك. ابن الفقيه
أبو بكر الجصاص : ۴۱۳ .

ابن التّیّم (أبو الفرج محمد بن إسحق
ابن أبي يعقوب التّیّم الوّراق البغداديّ) :

۲۰۱ ، ۲۱ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۴۳ ، ۵۲ ، ۵۵ ،
۵۸ ، ب ، ه ، ۷۶ ، ۹۲ ، ۱۲۸ ، ۱۴۹ ،

ح ۲۸۹

ابن نهبيّ (= حمّاد عجرد) : ۲۹۱ ح ، ۳۳۵ و
ر.ك. حمّاد عجرد .

ابن نهبيّ (ظاهرأ همان ابن نهبيّ يعني حمّاد
عجرد است) لذا بدو اسم مدكور تير رجوع
شود : ۲۹۱

ابن نهبيّ : ۲۹۱ م ، ۳۶۱ م ، ۴۲۶ .

ابن وحشيّة : ۲۵ .

ابن الورديّ (أبو حفص زين الدين عمريّ
مطّقر بن عمريّ بن محمد ...) : ۲۷۹ م .

ابن يوسف شيرازيّ : ۳۲۰ ح .

ابن يونس القدريّ الدّمشقيّ : ر.ك. غيلان
دّمشقيّ .

أبو إبراهيم إسماعيل بن محمد المستمليّ :
۴۸۹ .

أبو أحمد : ۳۶۰

أبو أحمد بن عديّ . ۴۲۲ .

أبو إسحق : ۸۸

أبو إسحق : ۳۱۴ .

أبو إسحق الاسمرانيّ ۴۶۷

أبو إسحق الطّليحيّ : ۱۴۱ ، ۱۹۳ .

أبو إسحق المروزيّ : ۴۶۷ .

- ۵۲۳، و. ر. ک. منصور .
 أبو حاتم أحمد بن حمدان بن أحمد
 الورستانی [یا «الورستانی»] : ۱۱۹ ح ،
 و. ر. ک. أبو حاتم رازی .
 أبو حاتم رازی : ۱۱۹ م ، ۲۵۷ ، ۲۶۹ .
 أبو حاتم (طهر) أبو حاتم سجستانی ، لعوی
 معروف آتی الذکر مقصود میباشد .
 ۳۱۸ ، ۳۲۸ م ، ۳۴۷ ، ۳۹۴ ، ۴۲۴ .
 أبو حاتم سجستانی : ۳۴۱ .
 أبو الحارث محمد بن أحمد بن فریفون :
 ۴۸۱ ح
 أبو حامد محمد بن محمد الغزالی : ۳۹۳ م
 أبو حذیفة واصل بن عطاء ، و. ر. ک. واصل
 ابن عطاء .
 أبو الحسن الدمشقی : ۱۵۹ .
 أبو الحسن عبد الله بن أحمد العتبی : ۱۷۹ ح .
 أبو الحسن عزالدین علی بن آدمی الکرم
 محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد
 شندی معروف باسم الأثیر لحرری ، و. ر. ک.
 ابن الأثیر .
 أبو الحسن (علی بن ابی طالب) ، و. ر. ک. علی
 ابن ابی طالب .
 أبو الحسن علی بن آدمی محمد بن سالم
 القفلی الفقیه الأصولی الملقب بسیف الدین
 ابوبکر محمد بن أحمد بن حمدان بن عارم
 (و. ر. ک. بشت الباب فی تهذیب الأتساب :
 «عارم») البخاری الرندی : ۲۴۵-۲۴۶ ،
 ۲۶۵ .
 ابوبکر محمد بن حسن بن دُرَید بن عذیبة
 ابن حنیف بن عربی اردی معروف باسم دُرَید
 و. ر. ک. ابن دُرَید
 ابوبکر محمد بن الطیب بن القلانسی : ۴۴۵ م .
 ابوبکر محمد بن زکریاء الرازی ، و. ر. ک.
 محمد بن زکریاء الرازی .
 ابوبکر محمد بن یحیی بن عبد الله بن عباس
 ابن محمد بن سوانکین : و. ر. ک. سولی
 شطر یحیی
 بو ثور : ۳۶۷ .
 أبو الجدار : ۲۰۲ .
 أبو جعفر : ۴۳۸ .
 أبو جعفر محمد بن حریر بن یزید بن خالد
 طبری آملی : و. ر. ک. طبری .
 أبو جعفر محمد بن حبیب بن أمیة بن عمرو
 الهاشمی البغدادی : و. ر. ک. محمد بن حبیب
 بغدادی .
 أبو جعفر محمد بن سلیمان (عامل منصور
 در کوفه) : و. ر. ک. محمد بن سلیمان .
 أبو جعفر المنصور (خلیفه عتاسی) : ۱۵۹ .

ابن محمد بن أبي الفوارس بن علي شافعي
معروف بابن الوردى ر.ك. بابن الوردى .
أبو حفص الحنّاد : ١١٢ م .
أبو حنيفة (يعني بن نسط) : ١٩٢ ، ٣١٤ م .

278 - 210

أبو حنيفة دینوری، ۱۰۳۰ م.

أبو حيان التوحيدى : ٤٦١ ، ٤٦٣ م .
أبو خالد : ١٤٧ م .

أبو داود: ٢٦٩.

١٢٧٩ - م

أبو ریحان بیرونی: (محمد بن أحمد البیرونی
الخوارزمی) ۲، ۵، ۶، ۷، ۱۳، ۱۷،

٢٢، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٤٧، ٥٢ ح ٥٨، ٥٤
ب (١) ج ٥، ٩، ٢٠، ٢١ ح

[illegible]

أبو زيد : ٣٦٢ .
أبو زيد وإليه الدين عبد الرحمن بن محمد

اس محمد بن خلدون توسی "حضر می" اشبیلی "مالکی" رک. اس خلدون .

(۱) حروف الف، پ، ج، د، هـ، و، ز، ح، ط، ی، یا، یب، یج، که در این
دهر سنها آمده است، و با حروف ۱۲ سده طبع شده، اشاره بصنعت تکلمه میباشد.

أبو سعيد رجاء : ١٧٨ - ١٧٩ .

أبو سعيد رجاء : ١٥٩ ، ١٧٨ .

أبو سعيد عبد الكريم بن محمد بن أبي بكر
محمد قميمي "سماعي" هروزي : ر.ك.
سماعي .

أبو سعيد الماوي : ٢٤٤ .

أبو سعيد تشوان بن سعيد بن تشوان اليميني
الحميري : ٢٤٧ .

أبو سفيان بن حرب : ٣٣٧ م .

أبو سلم (كنية مطيع بن إياس) : ٤٤٣ ،
و ر.ك. مطيع بن إياس .

أبو سهل : ١٤٩ ، ٣٦٠ .

أبو شاكر (و ابن أخى أبي شاكر) : ١٦٣ .

أبو شاكر (مسلمة بن هاشم) : ٢٤٩ .

أبو شعيب القلال (وهو صفري) : ٩٥ .

أبو شكور : ٥٢١ .

أبو الشعمق ٩٢ ح .

أبو صخر حميد بن زياد : ٣٤٥ م .

أبو طالب زيات : ٢٥ ح .

أبو الطيب (القاضي . .) : ٢٨٢ ح .

أبو الطيب أحمد بن الحسين بن عبد الصمد
الجعفي الكوفي مشهور بالمتنبي : ر.ك.
المتنبي .

أبو العالية : ١٩٣ ح

أبو العباس أحمد بن عبد المؤمن بن عيسى
ابن موسى بن عبد المؤمن قيسي شريشي
ر.ك. شريشي .

أبو العباس أحمد بن علي بن أحمد عبد الله
الشهاب بن الحميد بن أبي اليمن القلقشندي
ر.ك. القلقشندي

أبو العباس الأيرانشهري : ٢١٠ .

أبو العباس السقاح : ١٩٨ .

أبو العباس بن شريح : ٤٦٢ .

أبو العباس شهاب الدين أحمد بن محمد بن
علي بن حجر المصري الهيتي الشافعي
ر.ك. ابن حجر الهيتي

أبو العباس عيسى بن عبد الرحيم : ٣٨٥

أبو العباس محمد بن يزيد بن عبد الأكبر
أزدي نصري معروف بمبرد ر.ك. لمبرد .

أبو العباس الناشي : ١٦٣

أبو عبد الله أحمد بن محمد بن هلال شيداني
مروزي . ر.ك. أحمد بن حنبل .

أبو عبد الله (إمام حمير الصادق) ر.ك.
حمير الصادق .

أبو عبد الله حمزة بن الحسن الصفهاني .
ر.ك. حمزة صفهاني

أبو عبد الله كرتاء بن محمد بن محمود لقاصي
جمال الدين أبو يحيى الأنصاري القرطبي .

فزارة كناني بصري معروف به جاحظ :
ر.ك. جاحظ .

أبو عبد الله الرقي : ١٠٦ .

أبو العلاء معري : ٢١٨ ح ، ٢٢٠ ح ، ٢٢٥ ح

٤٦٣

أبو علي (الزنديق الذي كان يكتب
بأبي علي) : ٨٩ .

أبو علي (الأستاذ ...) : ٣٦٧ .

أبو علي أحمد بن رسته : ر.ك. ابن رسته .

أبو علي أحمد بن محمد بن يعقوب معروف
به مسكويه : ر.ك. أبو علي مسكويه .

أبو علي حسن بن هاني بن عبد الأول بن
صباح الحكمي : ر.ك. أبو نواس .

أبو علي بن خلاد : ٥٨ ، ٣٧٦ م .

أبو علي رجا [=] ١٦٤ ، ١٧٨ .

أبو علي سعيد : ١٦٤ .

أبو علي سين : ر.ك. ابن سين .

أبو علي محمد بن محمد بن علي : ١١٥ ح ،
٤٧٩ .

أبو علي المحسن بن أبي القاسم علي بن
محمد بن أبي القاسم داود بن إبراهيم بن نعيم

تنوخي : ٢٦١ ، ٣٦٧ م .

أبو علي مسكويه : ١٨١ .

أبو عمر محمد بن يوسف بن يعقوب مصري

مؤرخ : ١٠٣ .

رك قرويني (زكرياء) .

أبو عبدالله كرام : ٥٠٣ .

أبو عبدالله محمد بن إسماعيل الجعفي
المخاري : ر.ك. بخاري .

أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان بن
قيصر شمس الدين الدهي الشركمي
الدمشقي المارقي الشافعي ر.ك. الدهي

أبو عبدالله محمد بن عمر بن حسين بن حسن
ابن علي نيمي بكرى طبرستاني الأصل
رازي المولد منقب فخر الدين : ر.ك.
فخر الدين رازي (إمام) .

أبو عبدالله (يا أبو محمد) مفصل بن عمر
الجعفي : ر.ك. المفصل .

أبو عبدالله ياقوت بن عبدالله رومي حموي
بغدادى منقب بشهاب الدين : ر.ك.
ياقوت حموي .

أبو عبد الملك محمد بن أحمد بن يوسف
خوارزمي : ر.ك. خوارزمي .

أبو عبيد الله (كاتب مهدي - والد صالح) :
١٠٥ م ، ٣٣٩ م

أبو عبيد الله المرزباني : ر.ك. المرزباني .
أبو عبيدة : ٢٩١ .

أبو القاسم : ٩٢ ح ، ١٨٣ .

أبو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب بن

أبو عمرو أحمد بن عبد ربه بن حسب بن
حدي بن سالم القرطبي الأندلسي المالكي
ر.ك. ابن عبد ربه .

أبو عمرو الجاحص . ر.ك. جاحط .

أبو عمرو [ر.قولي] موحبي | حماد بن
عمر بن يوسف بن كليب كوفي [ر.قولي
واسطي] معروف به حماد عجرد : ر.ك.
حماد عجرد .

أبو عيسى [الوراق] : ٢ ، ١١٢ ، ١١٣ ،
١٦٣ ، ٢٦٦ ، ٣٢٢

أبو العول التمشلي . ١٩٥ .

أبو الفتح محمد بن أبي القاسم عبد الكريم بن
أبي بكر أحمد شهرستاني . ر.ك. شهرستاني .
أبو الفتح شهاب الدين يحيى بن حبش بن
عمر سهروردي . ر.ك. سهروردي .

أبو الفداء (عماد الدين أبو الفداء إسماعيل
ابن علي بن محمود بن محمد بن عمر بن
شاهنشاه بن أيوب شافعي صاحب حماء) .
٨٧٧٤

أبو الفرج (جلال الدين) عبد الرحمن بن
أبي الحسن علي بن محمد بن علي بن عبد الله
ابن عبد الله بن حمدي بن أحمد بن محمد بن جعفر
الحدودي . القرشي التميمي الكري
البغدادي . ٥٢ ح ، ٢٥٥ م ، ٣٩٧ ، ٤٦٣

أبو الفرج إصهاني (علي بن الحسين بن
محمد بن أحمد بن أحمد بن الهيثم بن
الحكم بن العاص بن أمية بن عبد شمس بن
عذمة بن قرشي أموي إصهاني) : ١٣٧ م

٤٢٠ ، ٤٢٢

أبو الفرج محمد بن إسحاق بن أبي يعقوب
القديم الورق البغدادي : ر.ك. ابن التميمي .
أبو الفضل أحمد بن محمد بن أحمد بن
أبراهيم مسابوري ميداني : ر.ك. ميداني .

أبو الفضل الأزدي ٢٢١

أبو الفضل البصري (مولي لأسد) : ر.ك.
صالح بن عبد لقنوس .

أبو الفصد بن طاهر ٤٢٢ .

أبو الفصد بن عبد الرحمن بن الكمال أبي
بكر حلال الدين التيوسي : ر.ك. السوطي .
أبو الفضل المالكي السعدي ٣١٦ م .

أبو الفيض محمد بن محمد بن عبد الرزاق
الشهرستاني بالبيد مرتضى الحسيني البجلي
الزبيدي الحنفي : ر.ك. مرتضى الزبيدي
(البيد)

أبو القاسم البلخي (شيخ ابن أبي الحديد) :
٢٦٦ .

أبو القاسم حسن بن بشر بن يحيى الأمدني :
٤٤٣ ح .

أبو القاسم حسين بن محمد بن محمد معروف

الثعالبي التيسابودي ر.ك. ثعالبي
أبو منصور موهوب بن أبي طاهر أحمد بن
محمد بن الخضر مشهور بنحو اليقي ر.ك.
جواليقي .

أبو نصر إسماعيل بن حماد فارابي جرهرى :
ر.ك. جرهرى .

أبو نصر عبدالله بن علي السراج الطوسي :
٤٤٢ م .

أبو العمان محمد بن الفضل ٣٤٠ ، ٤٦٨ .

أبو نواس : ٩٢ ح ، ٩٣ ، ٩٤ ، ١٤٠ ، ١٤١ ،

١٨٢ ، ١٩٨ ، ٢٢١ ، ٢٢٣ ، ٢٥٠ ، ٢٩٤ ،

٣١٩ ، ٣٣٤ ح ، ٣٣٥ م ، ٣٥٤ ، ٣٦٣ .

أبو الوليد محبت الدين محمد بن محمد بن

حمود بن الشحنة ... : ر.ك. ابن الشحنة .

أبو الهذيل الملا ف : ١٢٢ ، ١٩٩ م ، ٢٨١ ،

٣٨٧ ، ٤٢١ .

أبو هريرة أحمد بن عبدالله بن الحسن بن

أبي الصام العدوي ٣٨٥ .

أبو هقان : ٣٦٣ .

أبو هلال الديحوري : ١٥٩ .

أبو يحيى الرئيس : ١٦٤ .

أبو يسام : ١٧٧ .

أبو يوسف : ١٨٩ ، ٣١٤ ، ٤١٣ م ، ٤٤١ ،

٤٦٧

براعب إصفهاني : ر.ك. راعب إصفهاني .

أبو القاسم سعد بن عبدالله بن أبي حلف
الأشعري القمي ٣٤٦ م .

أبو القاسم صاعد بن أحمد بن عبدالرحمن

ابن محمد بن صاعد تغلبي : ر.ك. صاعد

أندسي (قاضي ...) .

أبو القاسم علي بن طاهر بن أحمد بن حسين

ابن موسى الحسيني معروف سيدهر تقي :

ر.ك. سيدهر تقي .

أبو القاسم محمد بن علي نصيبي موصلي

معروف بـ ابن حوقل : ر.ك. ابن حوقل

أبو القاسم المراغي : ٤٢١ .

أبو قلابه : ٣٥٤ ، ٣٦٣ م .

أبو الليث : ٣١٣ م .

أبو محمد : ٢٣٦ .

أبو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبة الديموري .

ر.ك. ابن قتيبة

أبو محمد علي بن أحمد بن سعد بن حزم

ر.ك. ابن حزم .

أبو محمد : ١٩٧ ، ٢٩٠ .

أبو المظفر الاسمراني : ٤٥٢ م .

أبو معاذ - ر.ك. بشار بن برم

أبو منصور البغدادي : ٤٦٧ .

أبو منصور عبد الملك بن محمد بن إسماعيل

- أبي بن خلف الجمحي : ۳۳۷ .
 أيعانوس : ۱۱، ۲ ح .
 أحسائي : ر.ك. أحمد أحسائي (شح ...) .
 أحمد (خاتم التميمين) : ۵۳۳ .
 أحمد بن إبراهيم بن إسماعيل الكاتب :
 ۱۴۰، ۱۹۳، ۱۹۸ .
 أحمد أحسائي (شيخ ...) : ۲۴ .
 أحمد بن إسماعيل الزبيدي : ۳۸۶ .
 أحمد افشار شیرازی : ۵۵، ۵۶ .
 أحمد نيمور : ۸۴ ح .
 أحمد بن الحارث الخراز : ۱۴۲ .
 أحمد حابط : ۵۰۳ .
 أحمد بن الحسين بن علي بن أحمد بن محمد
 ابن عبد الملك ، أبو طالب زيات : ر.ك.
 أبو طالب زيات .
 أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني
 المروزي ، معروف بـ ابن حنبل : ۳۳۶ م
 ۴۳۴، ۴۶۷، ۴۷۳ م .
 أحمد بن خلاد : ۱۹۷ .
 أحمد بن داعي : ۴۱۳ .
 أحمد بن داود بن وشد : ر.ك. أبو حنيفة
 دينوري .
 أحمد زكي ياك : ۹۷ ح ، ۱۰۱ ح ،
 ۱۳۷ ح .
 أحمد بن العباس العسكري : ۱۴۲ .
 أحمد بن عبد ربه (أبو عمر) : ر.ك. ابن
 عبد ربه .
 أحمد بن عبد الله بن سليمان مقرئ : ر.ك.
 أبو العلاء مقرئ .
 أحمد بن عبد الله بن عمار : ۱۳۷، ۱۳۸ .
 ۱۴۱، ۳۶۲ .
 أحمد بن علي القفشندي : ر.ك.
 القفشندي .
 أحمد بن قرمط : ۴۹۳ .
 أحمد بن كامل : ۱۹۴ .
 أحمد محمد شاكر : ۳۹۴ ح .
 أحمد بن محمد بن علي المقرئ الفيومي
 (مؤلف مصباح المنير) : ۴۰۸ .
 أحمد بن يحيى (شايبد أحمد بن يحيى
 نعلب آتي الذكر بشد) : ۴۰۴ .
 أحمد بن يحيى نعلب (الامام نعلب) :
 ۱۴۰، ۱۹۶، ۳۱۲ .
 أحمد بن يحيى بن المرتضى ، المهدي
 لدين الله : ۳۸ ح ، ۷۶ ح ، ۲۹۹ م .
 أحمد بن يحيى النحوي : ۱۹۵ .
 أحمد بن محمد أنصاري : ۱۴۳ ح .
 الأختش : ۳۵۰ م .
 الأختش : ۱۹۶ .

أختموه : ٦ .

۱۴۷. اردایاندار :

أدّا (مبّلع ماووی) : ۱۱۰ ح.م.

الأزدي : و.ك. جريدتين حازم .

دربان : ۳۰۳ ح.

أسماء: ٤٦٨ .

أدرجاء : ٢٨٨ م .

استون رونسمان (Steven Runciman):

أدريمان : ٤٠٣ ح .

• 47

ادريس : ٣١٢ .

اسحق [طاهر] أسحق بن إبراهيم: ٤٦٧.

ادوارد براون : ۳۲ ج ، ۵۲۵ ج .

اسحق بن خلب: ١٦٣.

ادوارد سخائو (E. Sachau) : ر. ک.

اسحق بن راهويه: ٤٦٧.

ساختار

اسخوين طالوت ۹۷ .

أُدِّيَ شَرُّ (آرْشوك) : ٣٠٨ ح .

اسحق بن الفصل : ١١٦ م.

ادریان : ۴۰۵ .

إسحق الموحلي . ٢٦١ .

اُردو شیر | یاسکن | ۷۷: ۸۸، ۳۳، ۲۲

استخر بو علی: ر. ک. یهودای استخر بو علی.

ج، ش، و، ز، ح، ط، ۹۶۷

أسد (شاید اُسدس خزيمة، که یکی از

1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039 1040 1041 1042 1043 1044 1045 1046 1047 1048 1049 1050 1051 1052 1053 1054 1055 1056 1057 1058 1059 1060 1061 1062 1063 1064 1065 1066 1067 1068 1069 1070 1071 1072 1073 1074 1075 1076 1077 1078 1079 1080 1081 1082 1083 1084 1085 1086 1087 1088 1089 1090 1091 1092 1093 1094 1095 1096 1097 1098 1099 1100 1101 1102 1103 1104 1105 1106 1107 1108 1109 1110 1111 1112 1113 1114 1115 1116 1117 1118 1119 1120 1121 1122 1123 1124 1125 1126 1127 1128 1129 1130 1131 1132 1133 1134 1135 1136 1137 1138 1139 1140 1141 1142 1143 1144 1145 1146 1147 1148 1149 1150 1151 1152 1153 1154 1155 1156 1157 1158 1159 1160 1161 1162 1163 1164 1165 1166 1167 1168 1169 1170 1171 1172 1173 1174 1175 1176 1177 1178 1179 1180 1181 1182 1183 1184 1185 1186 1187 1188 1189 1190 1191 1192 1193 1194 1195 1196 1197 1198 1199 1200 1201 1202 1203 1204 1205 1206 1207 1208 1209 1210 1211 1212 1213 1214 1215 1216 1217 1218 1219 1220 1221 1222 1223 1224 1225 1226 1227 1228 1229 1230 1231 1232 1233 1234 1235 1236 1237 1238 1239 1240 1241 1242 1243 1244 1245 1246 1247 1248 1249 1250 1251 1252 1253 1254 1255 1256 1257 1258 1259 1260 1261 1262 1263 1264 1265 1266 1267 1268 1269 1270 1271 1272 1273 1274 1275 1276 1277 1278 1279 1280 1281 1282 1283 1284 1285 1286 1287 1288 1289 1290 1291 1292 1293 1294 1295 1296 1297 1298 1299 1300 1301 1302 1303 1304 1305 1306 1307 1308 1309 1310 1311 1312 1313 1314 1315 1316 1317 1318 1319 1320 1321 1322 1323 1324 1325 1326 1327 1328 1329 1330 1331 1332 1333 1334 1335 1336 1337 1338 1339 1340 1341 1342 1343 1344 1345 1346 1347 1348 1349 1350 1351 1352 1353 1354 1355 1356 1357 1358 1359 1360 1361 1362 1363 1364 1365 1366 1367 1368 1369 1370 1371 1372 1373 1374 1375 1376 1377 1378 1379 1380 1381 1382 1383 1384 1385 1386 1387 1388 1389 1390 1391 1392 1393 1394 1395 1396 1397 1398 1399 1400 1401 1402 1403 1404 1405 1406 1407 1408 1409 1410 1411 1412 1413 1414 1415 1416 1417 1418 1419 1420 1421 1422 1423 1424 1425 1426 1427 1428 1429 1430 1431 1432 1433 1434 1435 1436 1437 1438 1439 1440 1441 1442 1443 1444 1445 1446 1447 1448 1449 1450 1451 1452 1453 1454 1455 1456 1457 1458 1459 1460 1461 1462 1463 1464 1465 1466 1467 1468 1469 1470 1471 1472 1473 1474 1475 1476 1477 1478 1479 1480 1481 1482 1483 1484 1485 1486 1487 1488 1489 1490 1491 1492 1493 1494 1495 1496 1497 1498 1499 1500 1501 1502 1503 1504 1505 1506 1507 1508 1509 1510 1511 1512 1513 1514 1515 1516 1517 1518 1519 1520 1521 1522 1523 1524 1525 1526 1527 1528 1529 1530 1531 1532 1533 1534 1535 1536 1537 1538 1539 1540 1541 1542 1543 1544 1545 1546 1547 1548 1549 1550 1551 1552 1553 1554 1555 1556 1557 1558 1559 1560 1561 1562 1563 1564 1565 1566 1567 1568 1569 1570 1571 1572 1573 1574 1575 1576 1577 1578 1579 1580 1581 1582 1583 1584 1585 1586 1587 1588 1589 1590 1591 1592 1593 1594 1595 1596 1597 1598 1599 1600 1601 1602 1603 1604 1605 1606 1607 1608 1609 1610 1611 1612 1613 1614 1615 1616 1617 1618 1619 1620 1621 1622 1623 1624 1625 1626 1627 1628 1629 1630 1631 1632 1633 1634 1635 1636 1637 1638 1639 1640 1641 1642 1643 1644 1645 1646 1647 1648 1649 1650 1651 1652 1653 1654 1655 1656 1657 1658 1659 1660 1661 1662 1663 1664 1665 1666 1667 1668 1669 1670 1671 1672 1673 1674 1675 1676 1677 1678 1679 1680 1681 1682 1683 1684 1685 1686 1687 1688 1689 1690 1691 1692 1693 1694 1695 1696 1697 1698 1699 1700 1701 1702 1703 1704 1705 1706 1707 1708 1709 1710 1711 1712 1713 1714 1715 1716 1717 1718 1719 1720 1721 1722 1723 1724 1725 1726 1727 1728 1729 1730 1731 1732 1733 1734 1735 1736 1737 1738 1739 1740 1741 1742 1743 1744 1745 1746 1747 1748 1749 1750 1751 1752 1753 1754 1755 1756 1757 1758 1759 1760 1761 1762 1763 1764 1765 1766 1767 1768 1769 1770 1771 1772 1773 1774 1775 1776 1777 1778 1779 1780 1781 1782 1783 1784 1785 1786 1787 1788 1789 1790 1791 1792 1793 1794 1795 1796 1797 1798 1799 1800 1801 1802 1803 1804 1805 1806 1807 1808 1809 1810 1811 1812 1813 1814 1815 1816 1817 1818 1819 1820 1821 1822 1823 1824 1825 1826 1827 1828 1829 1830 1831 1832 1833 1834 1835 1836 1837 1838 1839 1840 1841 1842 1843 1844 1845 1846 1847 1848 1849 1850

أحداد جاهل است، مقصود باشد) : ۳۸۶.

أردوان : ٥، ١٠، ١٢، شم، ٢٠٣.

أندلس طرس " ٤٧ : ٤٨ : ٤٩ : ٥٠ : ٥١ : ٥٢ : ٥٣ : ٥٤ : ٥٥ : ٥٦ : ٥٧ : ٥٨ : ٥٩ : ٦٠ : ٦١ : ٦٢ : ٦٣ : ٦٤ : ٦٥ : ٦٦ : ٦٧ : ٦٨ : ٦٩ : ٧٠ : ٧١ : ٧٢ : ٧٣ : ٧٤ : ٧٥ : ٧٦ : ٧٧ : ٧٨ : ٧٩ : ٨٠ : ٨١ : ٨٢ : ٨٣ : ٨٤ : ٨٥ : ٨٦ : ٨٧ : ٨٨ : ٨٩ : ٩٠ : ٩١ : ٩٢ : ٩٣ : ٩٤ : ٩٥ : ٩٦ : ٩٧ : ٩٨ : ٩٩ : ١٠٠ : ١٠١ : ١٠٢ : ١٠٣ : ١٠٤ : ١٠٥ : ١٠٦ : ١٠٧ : ١٠٨ : ١٠٩ : ١١٠ : ١١١ : ١١٢ : ١١٣ : ١١٤ : ١١٥ : ١١٦ : ١١٧ : ١١٨ : ١١٩ : ١٢٠ : ١٢١ : ١٢٢ : ١٢٣ : ١٢٤ : ١٢٥ : ١٢٦ : ١٢٧ : ١٢٨ : ١٢٩ : ١٣٠ : ١٣١ : ١٣٢ : ١٣٣ : ١٣٤ : ١٣٥ : ١٣٦ : ١٣٧ : ١٣٨ : ١٣٩ : ١٤٠ : ١٤١ : ١٤٢ : ١٤٣ : ١٤٤ : ١٤٥ : ١٤٦ : ١٤٧ : ١٤٨ : ١٤٩ : ١٥٠ : ١٥١ : ١٥٢ : ١٥٣ : ١٥٤ : ١٥٥ : ١٥٦ : ١٥٧ : ١٥٨ : ١٥٩ : ١٦٠ : ١٦١ : ١٦٢ : ١٦٣ : ١٦٤ : ١٦٥ : ١٦٦ : ١٦٧ : ١٦٨ : ١٦٩ : ١٧٠ : ١٧١ : ١٧٢ : ١٧٣ : ١٧٤ : ١٧٥ : ١٧٦ : ١٧٧ : ١٧٨ : ١٧٩ : ١٨٠ : ١٨١ : ١٨٢ : ١٨٣ : ١٨٤ : ١٨٥ : ١٨٦ : ١٨٧ : ١٨٨ : ١٨٩ : ١٩٠ : ١٩١ : ١٩٢ : ١٩٣ : ١٩٤ : ١٩٥ : ١٩٦ : ١٩٧ : ١٩٨ : ١٩٩ : ٢٠٠ : ٢٠١ : ٢٠٢ : ٢٠٣ : ٢٠٤ : ٢٠٥ : ٢٠٦ : ٢٠٧ : ٢٠٨ : ٢٠٩ : ٢١٠ : ٢١١ : ٢١٢ : ٢١٣ : ٢١٤ : ٢١٥ : ٢١٦ : ٢١٧ : ٢١٨ : ٢١٩ : ٢٢٠ : ٢٢١ : ٢٢٢ : ٢٢٣ : ٢٢٤ : ٢٢٥ : ٢٢٦ : ٢٢٧ : ٢٢٨ : ٢٢٩ : ٢٣٠ : ٢٣١ : ٢٣٢ : ٢٣٣ : ٢٣٤ : ٢٣٥ : ٢٣٦ : ٢٣٧ : ٢٣٨ : ٢٣٩ : ٢٤٠ : ٢٤١ : ٢٤٢ : ٢٤٣ : ٢٤٤ : ٢٤٥ : ٢٤٦ : ٢٤٧ : ٢٤٨ : ٢٤٩ : ٢٥٠ : ٢٥١ : ٢٥٢ : ٢٥٣ : ٢٥٤ : ٢٥٥ : ٢٥٦ : ٢٥٧ : ٢٥٨ : ٢٥٩ : ٢٦٠ : ٢٦١ : ٢٦٢ : ٢٦٣ : ٢٦٤ : ٢٦٥ : ٢٦٦ : ٢٦٧ : ٢٦٨ : ٢٦٩ : ٢٧٠ : ٢٧١ : ٢٧٢ : ٢٧٣ : ٢٧٤ : ٢٧٥ : ٢٧٦ : ٢٧٧ : ٢٧٨ : ٢٧٩ : ٢٨٠ : ٢٨١ : ٢٨٢ : ٢٨٣ : ٢٨٤ : ٢٨٥ : ٢٨٦ : ٢٨٧ : ٢٨٨ : ٢٨٩ : ٢٩٠ : ٢٩١ : ٢٩٢ : ٢٩٣ : ٢٩٤ : ٢٩٥ : ٢٩٦ : ٢٩٧ : ٢٩٨ : ٢٩٩ : ٣٠٠ : ٣٠١ : ٣٠٢ : ٣٠٣ : ٣٠٤ : ٣٠٥ : ٣٠٦ : ٣٠٧ : ٣٠٨ : ٣٠٩ : ٣١٠ : ٣١١ : ٣١٢ : ٣١٣ : ٣١٤ : ٣١٥ : ٣١٦ : ٣١٧ : ٣١٨ : ٣١٩ : ٣٢٠ : ٣٢١ : ٣٢٢ : ٣٢٣ : ٣٢٤ : ٣٢٥ : ٣٢٦ : ٣٢٧ : ٣٢٨ : ٣٢٩ : ٣٣٠ : ٣٣١ : ٣٣٢ : ٣٣٣ : ٣٣٤ : ٣٣٥ : ٣٣٦ : ٣٣٧ : ٣٣٨ : ٣٣٩ : ٣٤٠ : ٣٤١ : ٣٤٢ : ٣٤٣ : ٣٤٤ : ٣٤٥ : ٣٤٦ : ٣٤٧ : ٣٤٨ : ٣٤٩ : ٣٥٠ : ٣٥١ : ٣٥٢ : ٣٥٣ : ٣٥٤ : ٣٥٥ : ٣٥٦ : ٣٥٧ : ٣٥٨ : ٣٥٩ : ٣٦٠ : ٣٦١ : ٣٦٢ : ٣٦٣ : ٣٦٤ : ٣٦٥ : ٣٦٦ : ٣٦٧ : ٣٦٨ : ٣٦٩ : ٣٧٠ : ٣٧١ : ٣٧٢ : ٣٧٣ : ٣٧٤ : ٣٧٥ : ٣٧٦ : ٣٧٧ : ٣٧٨ : ٣٧٩ : ٣٨٠ : ٣٨١ : ٣٨٢ : ٣٨٣ : ٣٨٤ : ٣٨٥ : ٣٨٦ : ٣٨٧ : ٣٨٨ : ٣٨٩ : ٣٩٠ : ٣٩١ : ٣٩٢ : ٣٩٣ : ٣٩٤ : ٣٩٥ : ٣٩٦ : ٣٩٧ : ٣٩٨ : ٣٩٩ : ٤٠٠ : ٤٠١ : ٤٠٢ : ٤٠٣ : ٤٠٤ : ٤٠٥ : ٤٠٦ : ٤٠٧ : ٤٠٨ : ٤٠٩ : ٤١٠ : ٤١١ : ٤١٢ : ٤١٣ : ٤١٤ : ٤١٥ : ٤١٦ : ٤١٧ : ٤١٨ : ٤١٩ : ٤٢٠ : ٤٢١ : ٤٢٢ : ٤٢٣ : ٤٢٤ : ٤٢٥ : ٤٢٦ : ٤٢٧ : ٤٢٨ : ٤٢٩ : ٤٣٠ : ٤٣١ : ٤٣٢ : ٤٣٣ : ٤٣٤ : ٤٣٥ : ٤٣٦ : ٤٣٧ : ٤٣٨ : ٤٣٩ : ٤٤٠ : ٤٤١ : ٤٤٢ : ٤٤٣ : ٤٤٤ : ٤٤٥ : ٤٤٦ : ٤٤٧ : ٤٤٨ : ٤٤٩ : ٤٥٠ : ٤٥١ : ٤٥٢ : ٤٥٣ : ٤٥٤ : ٤٥٥ : ٤٥٦ : ٤٥٧ : ٤٥٨ : ٤٥٩ : ٤٦٠ : ٤٦١ : ٤٦٢ : ٤٦٣ : ٤٦٤ : ٤٦٥ : ٤٦٦ : ٤٦٧ : ٤٦٨ : ٤٦٩ : ٤٧٠ : ٤٧١ : ٤٧٢ : ٤٧٣ : ٤٧٤ : ٤٧٥ : ٤٧٦ : ٤٧٧ : ٤٧٨ : ٤٧٩ : ٤٨٠ : ٤٨١ : ٤٨٢ : ٤٨٣ : ٤٨٤ : ٤٨٥ : ٤٨٦ : ٤٨٧ : ٤٨٨ : ٤٨٩ : ٤٩٠ : ٤٩١ : ٤٩٢ : ٤٩٣ : ٤٩٤ : ٤٩٥ : ٤٩٦ : ٤٩٧ : ٤٩٨ : ٤٩٩ : ٥٠٠ : ٥٠١ : ٥٠٢ : ٥٠٣ : ٥٠٤ : ٥٠٥ : ٥٠٦ : ٥٠٧ : ٥٠٨ : ٥٠٩ : ٥١٠ : ٥١١ : ٥١٢ : ٥١٣ : ٥١٤ : ٥١٥ : ٥١٦ : ٥١٧ : ٥١٨ : ٥١٩ : ٥٢٠ : ٥٢١ : ٥٢٢ : ٥٢٣ : ٥٢٤ : ٥٢٥ : ٥٢٦ : ٥٢٧ : ٥٢٨ : ٥٢٩ : ٥٣٠ : ٥٣١ : ٥٣٢ : ٥٣٣ : ٥٣٤ : ٥٣٥ : ٥٣٦ : ٥٣٧ : ٥٣٨ : ٥٣٩ : ٥٤٠ : ٥٤١ : ٥٤٢ : ٥٤٣ : ٥٤٤ : ٥٤٥ : ٥٤٦ : ٥٤٧ : ٥٤٨ : ٥٤٩ : ٥٥٠ : ٥٥١ : ٥٥٢ : ٥٥٣ : ٥٥٤ : ٥٥٥ : ٥٥٦ : ٥٥٧ : ٥٥٨ : ٥٥٩ : ٥٦٠ : ٥٦١ : ٥٦٢ : ٥٦٣ : ٥٦٤ : ٥٦٥ : ٥٦٦ : ٥٦٧ : ٥٦٨ : ٥٦٩ : ٥٧٠ :

أرسطاطاليس: ٢٣٧، ٢٣٨ م، ورك أرسطو

اسماء مائتہ - ۳۳۳

وَأَرْسَطُو ظَالِمِينَ

المفاسد ما في

أوسط : (٤٧) * و. رك. أوسطا طاب. و.

الاسفرائيل" (أوه العطف): ٤٥٢ م.

وسط طرابلس

اسکندریہ کے [۲۶ : ۲۷]

أوسط طالب : ٢٠٦ : ٢١٦ : ٢٢٦

www.الإسكندرية.كوم

أَرْسَطُ وَاَرْسَطَاطُ لِسَبِّ

اسکندرو وازیلیف: ۳۵۰ ج.

أرشلاوس : ٤٥٤ .

Journal of Management Education 30(6)

آدمس (حکیم): ۲۵.

عماد بن شہنشاہ بن آتوب شافعی صاحب

أودع [بنت يعقوب بن الفصيح] : ١١٦ .

حملة (عبداللہ) وکے لیے آہ الفداء

- اسمعیل بن یوس [الشیعی] : ۱۴۲، ۱۴۱.
 الاسمعیلی : ۴۶۹.
 الأسود بن زید العنسی : ۱۹۱.
 أشعری : ر.ك. أبو الحسن علی بن اسمعیل
 نصری .
 أشعری ر.ك. أبو القاسم سعد بن عبدالله
 ابن بی حلب .
 أشقلون ۲۵
 الاشتدای : ۱۹۵.
 أصع . ۹۴.
 إسطخري : ۳۵۵.
 صمعی : ۵۲۹.
 اعتماد السلطنة (علیقلی مرزا) . ۵۳۲.
 افرید . ۳۲۹.
 افریم : ۲.
 أفلاطون : ۵۷، ۶۱، ۲۱۳، ۲۳۷.
 إقبال [عس إقبال آشتیانی] : ۳۴۶،
 ۳۹۸ ح، ۴۰۳ ح، ۴۲۲ ح، ۴۳۷ ح، ۴
 ۵۲۰، ۵۳۲ ح
 اکوست مولر : ۲۶۸ ح.
 الإسكندر ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۸۳ (یسکندر
 نمر دنده شود)
 ایس ح
 ماء البحر ماء الحویضی ۳۸۸
 ماء فخر تین آری ر.ك. حجر الدین
 آری
- إمام ، بلی : ۲۰.
 امرء القیس بن الطحان : ۲۶۸ ح.
 أمث سیندان : ۳۷۳.
 أمير المؤمنين (علی ع) : ر.ك. علی بن
 بی طلب .
 من مالک ۳۴۸
 أسلین ، یا ، یب .
 نوش . ۵۷.
 نوشروان (کسری) : ۱۱۴، ۱۳۴، ۱۸۱،
 ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۹۵، ۳۰۷، ۴۹۸.
 أوناخیم (بقولی تام مادر هانی است -
 الفهرست) : ۱۰۵، ۱۰۵.
 اوتیکوس [Eutychius] (= سعید
 من بطریق معروف باین بطریق) : ر.ك.
 این بطریق
 اودیوس (أسقف اوزالوم) : ۲.
 اورامیس (مادر هانی - الفهرست) .
 اورنسوس (قیصر) : ۲۷۱.
 اوردشلیمی (سیرید) ر.ك. سیریل اوردشلیمی .
 اودمزدس شوز بن اودشیر من - سان : ۵۲۲
 اوژن تیسران (Mgr Eugène Tisserant)
 ۴۵۶ ح .
 اوشندر (لقب عربی عمر صری) : ۲۷۷ ح
 اوموفور (Omophor) : ۴۰، ۴۱ .
 اوهر مرد : ۳۹، ۴۴.

- أهرمان : ٣٠٨ ، ورك : أهرمن
 أهرمن : ١٢٠ ، ٢٩٧ ، ٣٠٨ ح ٣٢٥
 ٢١٦ ، ٢٦٢ ، ٤٧٤ ، ٤٧٥ ، ٤٨٤ ، ٤٨٩ ، ٥٠٤ ، ٥٣١ .
 إيس بن مطيع (ط . مطيع بن إياس) :
 ٣٨٨ ، ورك : مطيع بن إيس .
 إيشن (Ibschen) :
 إيرخان : ١٢٩ .
 إيساك (إسحق) دويوسوبر (Isaac de Beausobre)
 ورك : دويوسوبر .
 أي سمير : ٦١ .
 أي آمتير (يسرخدا) : ٦١ .
 ابلره لحتس شتير ٣٣٧ ح
 ابتوس ١٧ .
 تور | التحتي | (اررحا سند و رواه
 اس) : ٣٤٠ ، ٤٣٤ ، ٤٦٨ .
 ب
 بانك | خرمي | : ٣٤٢ ، ٥٥٠٨ .
 البابلي (ماني) : ٤٧١ .
 باريه دومينر (Barbier de Meynard) :
 ١٢٨ ح .
 برتلد (N. Bartold) : ٤٨١ ح .
 بارديسان : ٣٠٢ ، ٣٠٩ ، ١٥١ ، ١٦٤ ، ٢٠٤ ، ٣٦٦ ، ورك : ابن ديسان .
 بارسيموس : ٢٥ ، ٦٠ .
 البار قليط روح القدس : ٣٥٢ ، ٤٥٢ ، ورك : بار قليط و العرقليط .
 باركتاي : ٣ ، ٢١ ، ٢٣ ، ٥٥ .
 بارنوح : ١٢ ، ورك : نوح رادك .
 بازيليدس [Basilides] : ٣٠ ، ٣٥ ، ٤٧ ، ٥٧ .
 بسديو : ٢١٥ .
 الباق : ورك : محمد الباق [إسماء محمد الباق]
 بان : ٤٠ ، ورك : البناء الكبير .
 باور (Baur) : ٣ .
 بت : ١١ ، ١٢ .
 البخاري (بخاري) : ٣٤٠ ، ٣٤١ ، ٣٤٧ ، ٤٦٧ ، ٤٦٨ ، ٤٧٢ ، ٤٧٣ .
 بدر الدين والفتح عبد الرحمن بن عبد الرحمن أحمد العبادي العتاسي الشامي الفهري
 الإسلامبولي : ورك : عبد الرحيم بن عبد الرحمن بن أحمد العتاسي
 بدقلس : ٣٥١ .
 بدوه : ٤٩٢ .
 بدوي : ورك : عبد الرحمن بدوي .
 بدهود بن شدهود : ٢١٤ .
 بديع الزمان فروزانفر : ٢٤٥ ح ، ٤٨٧ ح .
 برانوش : ٤٨٢ ح .
 براهيم : ٢١٤ .
 بردان فادار : ١١٥ ح ، ورك : بردان بن

- بدان .
 بردوروس (معروف به * طربنسوس *)
 م ۳۵۱ .
 بردوبه : ۲۱۳ .
 برقریاد : ۱۷۰ ، ۱۵۵ ، ۱۵۹ .
 برآلم : ۶۱ .
 البرنحتی (?) : ۲۸۷ .
 بروخیم : م ۴۸۲ .
 برهمایا (حکیم ...) : ۲۵ .
 بررحهر : ۴۹۸ .
 بررمهر : ۱۷۳ ، ۱۵۹ .
 بنارین برد [الأعمی] : ۹۱ ح م ، ۹۲ ،
 ۱۴۲ م ، ۱۶۳ ، ۱۸۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ،
 ۱۹۵ م ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ،
 ۲۲۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۹ ، ۲۷۵ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱ ،
 ۲۹۰ م ، ۲۹۱ م ، ۲۹۳ م ، ۲۹۶ ، ۳۶۰ م ،
 ۳۶۱ م ، ۳۶۲ م ، ۳۶۳ ، ۳۸۶ م ، ۴۲۰ م ،
 ۴۲۱ م ، ۴۲۵ ، ۴۲۶ م
 شرحاف : ۳۸۵ ح
 صراوی : ر.ك. تنسوس صراوی
 طرس السستانی : ۳۵۶ ح
 طرس رئیس الحواریون (?) : ۱۲۵ .
 الخدادی : ر.ك. محمد بن حبیب ...
 البقلی : ۱۳۸ .
 مكری : ر.ك. إصطخری .
- بلامس : ۲۰۱ ، ۳۰۴ ح .
 بلعمی : ر.ك. أبو علی محمد بن محمد بلعمی
 بلوشه : ۳۳۵ ح ، ۵۰۵ ح ، ۵۱۷ ح .
 البناء الكبير : ۱۶۰ ، ر.ك. مان .
 بنت الشاطی : ۲۲۰ ح
 بنداری [البنداری] : ۴۸۲ ح ، ۴۸۵ ح
 بنو نسط (E Benvenist) : ۳۱ ، بیج
 بودا : ۴۵ ، ۵۷ ، ۶۱ .
 بودی نورمانوی : الف .
 بورکیت (F.C. Burkitt) : ۳۰ ، ۴۷ .
 بوذرجمهر : ۲۵۲ ، ر.ك. بررحهر .
 بوسوبر (Beausobre) : ۳ ، ۷ ح ، ۱۶ .
 بوسه [Bousset] : ۳۰ ح .
 بوشکور : ۴۸۸ .
 بوقوخان : ۵۱۷ ح ، ۵۱۸ .
 بوکو [یا بوکوک] (اسم حاقن مملکت
 اینفور) : ۱۹۰ م
 بولس : ۴۷ ، ۲۳۴ م .
 بهرام (طاهر) بهرام سوم : ۱۷ .
 بهرام بن بهرام : ۱۷ م ، ۱۲۳ م ، ۲۲۷ م ،
 ۲۳۲ ، ۲۳۴ م .
 بهرام بن بهرام بن بهرام بن هرمز : ۴۹۶ .
 بهرام بن سابور : ۱۵۹ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ .
 بهرام بن هرمز [بن شاپور (سابور)] = بهرام
 اول : ۱۱ ، ۱۳ ، ۱۴ م ، ۱۵ م ، ۲۱ ،

- ۲۷، ۴۷، ۴۸، الف، ب، و، یام، ۹۰۴،
 ۱۰۵، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۴،
 ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۵۹، ۱۸۱، ۱۸۲،
 ۱۸۳، ۲۰۳، ۳۰۵، ۲۰۶، ۲۲۰، ۲۲۶،
 ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۵،
 ۲۶۷، ۲۸۸ ح، ۲۹۵، ۲۹۹،
 ۳۰۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۴۲، ۳۵۵، ۳۶۴،
 ۴۱۷، ۴۵۴، ۴۷۹، ۴۸۶، ۴۹۵، ۴۹۶،
 ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۵، ۵۰۷،
 ۵۰۸، ۵۱۳، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۲۵،
 ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۳۴، ۵۳۶،
 هرامن وهواران [ن سانبور]، ۴۸۳،
 و. ر. ک. هرامن هرام،
 هرامن یرد حرد، ۲۸۸،
 «یرونی» [البیرونی] ترک، آور، یحان بیرونی،
 انصاری، ۳۳۰، ۵۱۹،
 سقی، و. ر. ک. ابراهیم بن محمد سقی،
 پ
 وپوس، ۱۱، ۱۰۰، ۴،
 پیسی (مایا یوس)، ۱۰،
 یرقبط، ۶۱، و. ر. ک. الدرقلیطو العارقلیط،
 پولوس (بولس)، ۴۷، ۵۷ ح،
 پوه دو کورتل (Pavet de Courtelle)،
 ۱۲۸،
 یهرک، ۴۰،
 یتک (Patak)، ۲۹۵ ح، و. ر. ک. یتک،
 یتک، ۶۰۵،
 یتد (ط. همان یتک سابو الذکر)، ۴۹۶،
 یتک، ۱۰۰،
 یتدس (Johs. Pedersen)، ۳۲،
 یوونز (خسرو...) و. ر. ک. خسرو یوونز،
 یطرس، ۴۷،
 پلیو (P. Pelliot)، ۲۳، ۴۸ ح، ۵۰ ح، ۵۶،
 پوئش (Henri - Charles Puech)، ۳۲،
 ۵۶، ۷۰، یچ،
 یورداد، ۲۸، ۱،
 پول کراوس (P. Kraus)، ۴۸، ۷۶، ۱۱۸،
 ۱۱۹ ح، ۲۰۸،
 پووسکی (H. J. Politzky)، ۲۷، ۵۶،
 پیغمبر سلام، ۵۹،
 ت
 تابکن، ۱۲۶،
 تاج الدین أبو الحسن علی بن اّحب بن
 عبدالله بن الخازن البغدادی معروف
 باین الساعی، ۲۸۰ ح،
 تاج الدین أبو نصر عبد الوهاب بن تقی الدین
 السبکی، ۴۶۳،
 تادروس برکونی، ۳۸۰ ح، ۳۸۱،
 شودر بار کنای (Théodor bar Konaï)،
 و. ر. ک. بار کنای،

- ثودرت سوریائی (Théodoret) : ۲
ثودورتوس : ۱۱ ح .
ثودور : ۱۸
ندوس | الکیر | ۱۳۴
المقارانی (عبداللہ بن مسعود بن عمر بن عبداللہ) : ۳۰۹ ، ۳۱۰ م ، ۳۱۱ ح ، ۳۱۲ ، ۳۱۴ م
نقشیت (اسم مادر مانی بنابر ما حدسریائی)
ح ۵
نقی الدین ابو العباس احمد بن علی بن الحسن بن علی الجندی
الحسن بن الجندی الدمشقی ر ک .
ابن نمطہ
نقی الدین ابو العباس احمد بن علی بن عبد القادر بن محمد حسینی عسدی ملک
ر ک مقرری
نقی زادہ ر ک حسن نقی زادہ (ستد)
تلامس ۳۰۴ ح
نمیس بن جر المطوعی : ۲۶۲ .
نموحی ر ک . ابو علی المحسن بن ابی القاسم علی بن محمد بن ابی المہم دود بن ابراہیم ابن نمیس نموخی .
الثوحیدی : ر ک ابو حنیان علی بن محمد ابن العباس .
نور آندرہ (Tor Andrae) : ۷ ح ، ۵۹ .
نوم (یا توئم : توأمان ، ملک وحی آور کہ در ۱۲ سالگی بر مانی طاهر شد) : ۱۷
۵۵ م ، بیج ، ۱۵۰ م ، ۱۶۷ .
نوما (اسم یکی ارتلامید مانی) : ۳۸۲ م .
نوما (أسقف مرعش ، کہ مدفونان اورا ۲۲ سال حبس کردہ اندو عذاب دادہ) : ۵۳ .
نوماس | نوم : عقدہ بعضی از محققین
۶۱ ، ۷ .
نوماس (یکی از تلامید مانی) : ۱۱ ح ، ۳۱
الثہنوی (محمد علی بن علی بن محمد حامد ابن محمد صابر فاروقی تہانوی ہندی) :
۴۷۴ ، ۴۷۵ ح ، ۵۳۱ .
تیتوس بصرای (Titus de Bostra) : ۸ .
تیمستوس طم
ث
ثعالی (ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل الثعالی) : ۱۸۲ ، ۱۸۳ .
ثعلب (احمد بن یحیی) : ۱۹۶ م ، ۳۰۷ ، ۳۱۰ ، ۳۱۹ ، ۳۳۱ م ، ۳۴۱ ، ۳۹۲ ، ۴۰۸ ، ۴۲۱ .
ثعلبہ : ۳۹۴ ح .
الثقفی : ۱۴۱ .
نعامہ | بن آشرس التیمی : ۱۱۳ م .

- الخطيب عبدالرحيم بن تامة ، فرقى
الأصل ، مصرى : ر.ك. ابن تامة .
- جمال الدين أبو الفضل محمد بن حلال الدين
أبو لغز مكرم بن نجيب الدين أبو الحسن
علي بن محمد بن أبي القاسم بن حنيفة
ابن منصور أصارى مصرى معروف به
ابن منظور : ٤٠٤ م
- جمال الدين أحمد بن يوسف مطهر حلى
معروف بعلامة : ر.ك. علامة حلى .
- جمال الدين أبو الفرج عبدالرحمن
ابن لجورى : ر.ك. وأخرج عبدالرحمن
ابن الجورى .
- جمال الدين علي بن محمد المستحرداني
٢٥٢ ح
- جمال الدين محمد بن عمر بن خالد فرشى :
٣٦٩ ح .
- حميد بن محفوظ المهلبى : ٩٢ م ، ١٩٤ .
الحميد : ٣٦٧ .
- الحواشي [أبو منصور موهوب ...]
٣٩٤ ، ٢٢٤
- جوهرى (الجوهرى) = أبو نصر إسماعيل بن
حاتم دوراني (٣٠٩ ، ٣١٠ ، ٣١٨ ، ٣٢٨ ،
٣٣١ ، ٣٤١ ، ٣٦٩ م ، ٤٠٤ م ، ٥٢٠ ح
الجوهرى : ر.ك. حسن بن علي الجوهرى
- الجهجاه : ٤٤١ م .
- الجهشداري (أبو عبدالله محمد بن عبدوس ...) :
١٢٧ م .
- الجهنم بن صفوان : ٢٨٩
- الجيلاني : ر.ك. عبد الكريم بن إبراهيم
الجيلاني .
- الجيلاني : ١٦٣ ح .
- ج
- جنگر حر : ٥١٦ ، ٥١٨
- جلى (حس) : ر.ك. حس جلى
- ح
- حاجي حليبه (= مصطفى بن عبدالله كاتب
جلى قسطنطيني) : ٣١٦ ح ، ٣١٧ م .
- الحاركي (أبو حمزة محمد بن زياد) :
١٤٣
- حافظ الدين الكردي : ٣١٢ ، ٣١٤
- الحاكم : ٣٠١ .
- حبيب بن نصر المهلبى : ٣٦٢
- حتاج بن يوسف (الحتاج) : ١٥٨ ، ٣٣٧
- حدثي : ٥٠٣ .
- الحرث (الكذاب) : ٢٨٩ .
- الحرث بن عمرو : ٢٩٥
- حريث : ١٤١ م .
- حسام الدين محمد صالح بن أحمد مازندراني

- ر.ك. محمد صالح بن أحمد مازندرانی .
 الحسن بن ابراهیم . ۳۰۲ .
 الحسن بن علی بن العزى . ۱۴۲ .
 حسن تقی زاده (سیّد . . .) . ۲۱۰ ح .
 ۳۷۲ ح .
 حسن چلبی (مولی حسن چلبی بن محمد
 ابن محمد شاه القندری الرومی الحنفی
 معروف بملاحسن البری) ۱۵ ح ۱۷۱ .
 حسن السندی . ۹۷ ح .
 الحسن السکری (الامام ابو محمد) .
 ۳۹۸
 الحسن بن علی : ۱۳۸ ، ۳۶۲
 حسن الکوثری : ۵۵۲ ح .
 الحسن بن موسی ۲۶۶
 حسن بن موسی التومختی (ابو محمد)
 ۳۵۶ ح .
 الحسن بن هبی ر . ا . ابو نواس
 الحسن بن برید ۲۹۳
 الحسین بن عبد الرحمن العدنی ۳۸۵ .
 الحسین بن علی عم [سید الشهداء] ۳۹۸ .
 ۴۱۰ م .
 الحسین بن علی الجرهري : ۳۸۶ .
 حسین علی محفوظ : ۳۰۶ ح ۴۳۳ ح .
 حفص بن ابی ردة : ۴۲۰ ، ۴۲۱ .
 حفص بن ابی ردة (ظاهرأهما حفص ابی
 ردة سابق الذکر است) . ۱۹۵
 حکماء الفرس . ۴۸۱ م
 حکمت ر.ك. علی أصغر حکمت
 حکمت آل آقا : ۴۳۳ ح .
 الحکمی : ۲۲۱ ، (چون ظاهرأ مقصود
 "نوبواس است" بین کلمه نیر دینه شود)
 الحکیم المخریطی (مسمی بن أحمد بن
 قاسم بن عبد الله بحریطی " فردسی " " لاسی)
 ۳۷۰ م .
 حماد ۳۵۸
 حماد بن ابی لسی ر . ا . حماد راویة
 حماد بن ابی رة | حماد بن ابی لسی ، نور او
 نقولی مسردا بن مبارک بن عبید دلمی
 کوفی | ۹۰ ، ۹۱ ، ۱۵۱ ، ۱۸۳ ،
 ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۲۹۳ ، ۲۴۰ ،
 ۴۲۱ م ، ۴۲۲ ح ، ۴۳۶ م ، ۴۴۴
 حماد بن الریرقان [السجوی] : ۹۰ ، ۹۱ ،
 ۱۴۱ ، ۱۵۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ،
 ۲۸۱ ، ۲۹۳ ، ۴۲۰ م ، ۴۲۱ م ، ۴۳۶ م
 حماد بن زید . ۳۴۰ ، ۴۳۴ ، ۴۶۸ .
 حماد بن عمر د (ابو عمرو) ، نقولی تویحی
 حماد بن عمر بن یونس بن کلب کوفی ، و
 نقولی ، سطی ، مولای نسی موسی ، و
 بن صمصمه) ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۳۲ ، ۱۴۱ ،
 ۱۴۲ ، ۱۸۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ م ،

- ۲۷۰ ، ۲۸۱ ، ۲۹۱ م ، ۲۹۳ م ، ۳۸۶ م ،
 ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۴۲۰ م ، ۴۲۱ م ، ۴۲۲ ح ،
 ۴۲۵ م ، ۴۳۶ ، ۴۴۴
- حده دور (حده زارونه و حده دلت و رقاب
 و حده عجره) ۹۱ ح ، ۱۹۳ ، ۴۳۶
 حده در بن عماره از مدی ۴۶۵
 حده در بن عماره (قرونی) ۵۲۲
- ۵۲۵
- حده در بن عماره : ۲۰۰ ، ۳۳۵ ، ۳۶۳
 حده در بن عماره (بنو عبدالله حمره بن الحسن
 (صهیبی) ۱۳۶ ، ۳۳۵ ، ۳۹۹ ، ۵۲۲
 حمره بن عماره : ۱۵۲
 حمره : ۳۵۸
 حمید بن محفوظ : ۹۲ ح ، ۴۷۰ ، ۴۷۱
 و ر ک ، حمره بن محفوظ
 حواء : ۵۵۸ م ، ۵۵۹ م ، ۱۵۴ م ، ۱۷۰ م
- خ
- خافان (فاعان) اویفور : ۱۹ ح
 خافان المعمر عری : ۲۶۲
 خالد بن عبدالله القسری : ۲۰ ، ۱۵۸
 ۱۵۹ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ م ، ۲۸۹ ح ، ۳۵۲
 خالد بن عبدالله القسری : ۲۸۹ (چنانکه
 در حای خود نیز گفته شده است طهر آ
 حمره خالد بن عبدالله القسری سابق الذکر
 میباشد)
- خده (روحه یعقوب بن الفضل) : ۱۱۶
 الحرمی : ۱۳۴۲ و ر ک ، مدت خرمی .
 حمره و پرویز : ۱۷ م .
 خطیب بغدادی (نوکیر حمره بن علی بن
 نابت بن أحمد بن مهدی) : ۳۶۸ ، ۳۸۵
 ۳۸۶ ، ۴۲۱
 لغد حی : شهاب الدین أحمد بن
 مدد بن عمر
 حری : ۲۵ ح
 حلاله (لافط) ۱۹۶
 حو حده در بن عماره : ۲۰۰ ، ۳۳۵ ، ۳۶۳
 حو در بن عماره (بنو عبدالله حمره بن الحسن
 بن و سفا) ۱۷۹ ، ۳۰۷ ح
 حو در بن عماره : ۵۲۷
 خوئی : ر ک ، عتاس و رهاب ...
- د
- دادیل : ۲۵ ، ۶۰
 دارا : ۴۸۷ م ، ۵۰۲
 دارا بن دارا : ۲۶۰
 دایش یثروه : ۳۲۰ ، ۳۹۱ ح
 داود (بینفسر) : ۸۸ ، ۲۱۱
 داود الجلی : ۳۰۶ ح
 داود بن علی [بن عبدالله بن عتاس]
 ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۲۹۵ ، ۴۵۵
 دخویه : ۱۱۴ ح

- الرشید بن ك. هرون الرشید .
 رصادة شفق (دكتور . .) : ۲۵ .
 رفاضل : ۲۵ ، ۶۰ .
 رفاضل : ۶۲ .
 رفاضل : ۲۵ .
 رنهسه (René Basset) : ۴۵۳ ح .
 الرشیدی : ۳۹۴ ، ۳۲۹ ، ۳۱۸ .
 ریترا [هـ] (H. Ritter) : ۱۲۱ ح ۳۴۶ ح .
 ربعة بنت أبي العتاس : ۱۱۶
 ربعة بنت عبیدالله : ۳۸۷ .
 ریتولد الن سكلون (R. A. Nicholson) : ۴۴۲ ح ۴۹۵ ح
 ز
 زاده مرمر : ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۷۳ م
 الزبیدی (أبو الفیض محمد بن محمد بن
 عبدالرزاق الشهير بالتبید مرتضى الحسيني
 اليماني الزبیدی الحنفي) ر. ك. مرتضى
 الزبیدی (أبو الفیض محمد بن محمد بن
 عبدالرزاق . .) .
 زرادشت (بن اسمان) : ۹۸ ، ۱۳۰ ، ۱۸۰ م
 ۱۹۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۶ ، ۲۲۷ ، ۲۳۲ ،
 ۲۳۳ ، ۲۴۴ ، ۲۵۵ ، ۲۶۰ ، ۲۷۶ ، ۳۰۱ ،
 ۳۰۷ ، ۳۱۱ ، ۳۱۸ ، ۳۲۹ ح ۳۳۸ ، ۳۳۱ ،
 ۴۱۴ ، ۴۱۷ ، و ر. ك. زردشت .
 زرادشت بن خزرگان : ۱۱۴ .
 زردشت : ۴۵ ، ۵۷ ، ۱۱۴ ح ۲۴۶ ، ۳۱۱ ح
 ۳۲۰ ، ۴۰۱ ، ۴۰۸ ، ۴۲۸ ، ۴۳۱ ، ۴۹۱ م ، ۴۹۲ ،
 ۲۹۶ ، ۵۰۲ م ، ۵۱۰ ، ۵۲۹ ، ۵۳۱ ، ۵۳۳ ،
 ۵۳۵ ، و ر. ك. زرادشت .
 زردشت الأردبیلی : ۳۷۳ ح .
 زردوش ۴۱۳ ح ، و ر. ك. زرادشت و
 زردشت و زردشت .
 زردشت ۱۲۰ م ، ۴۸۷ ، و ر. ك. زرادشت
 و زردشت ، زردوش
 زروان ۱۰ ، و ر. ك. زروان
 زرتاء (پدر حمرب يحيى) : ۶
 زروان (یا زروان) : ۸ ، ۱۰ ، ۱۵۰ ، ۱۶۶ ،
 زحشری (محمود بن عمر بن محمد بن
 عمر بن القاسم جارا لله الزحشری الخوارزمی
 المعتزلی) : ۴۵۰۰ .
 زندیید : ۴۰ ، ۴۲ ،
 زوتنبرگ (H. Zotenberg) : ۱۸۲ ح
 زوسیمون ط
 زیاد بن أحمد [الحنظلي] : ۴۳۸ ،
 زیاد بن الخطاب : ۱۴۰ .
 زیاد بن عبد الرحمن : ۲۳۹ ح
 زیاد بن عبیدالله (دائی نوالعتس سقاح) :
 ۱۹۸ .

السخیانی (ابوب) ر.ك ثوب	ژ
سدوسی ۱۹۸۰-۳۶۰	روستی نیان ۱۸
سراشد ۲۵۰	ژولیان: ۱۸ ح.
سراییدون از تموس	س
(Serapion de Thmuis) : ۱	
السراج (سراج) ر.ك أبو صر عبدالله	سابور [بن اردشیر (۱) بن بابك] : ۱۰۳م
اس علی السراج الطوسی	۱۰۴م ، ۱۱۴ ، ۱۲۰ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴
سروشاد ۲۱	۱۵۰ ، ۱۵۱م ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۲۰۵
الشری بن الصباح الکوفی : ۲۹۱، ۲۹۵	۲۰۶م ، ۲۵۸م ، ۲۵۹م ، ۲۶۳م ، ۲۷۱
سرمتوس (Cerinthus) : ۳۵	۲۷۲ ، ۲۷۵م ، ۲۷۹ ، ۲۸۷م ، ۲۹۵
سعدالدین مسعود بن عمر لقمقزانی ر.ك	۲۹۹م ، ۳۴۲ ، ۳۵۳ ، ۳۸۱ ، ۳۸۳م ، و ر.ك
الشمقارانی	شاپور بن اردشیر
سعد بن عبدالرحمن الهلالی : ۲۰	سابور؟ (پدر بهرام ؟) ۱۵۹
سعدی : ۵۰۶ ح.	سابور ؟ ۲۸۸
سعدی (علام .) . ۹۶	سابور (دوالا کشف ؟) ۴۸۵
السعودی ر.ك الشیح نوالعصر السعودی	ساتورینوس (Satornilos) : ۳۵
المالکی	ساختو [دوارد (E. Sachau)] : [۲۰۰ ح]
سعیه بن ی المدریو حسان عبدالمسح	۲۰۸ ح ، ۲۱۰ ح
ح ۳۵۰	سام ۲۲۰ ، ۳۶
سعد بن بطریق ۱۲۴۰ و ر.ك ابن بصریق	السامری ۹۸
سعد بن سلام ۳۶۰	السیکی (سیکی) ر.ك . تاج الدین أبو صر
سعد بن مسلم : ۲۹۰	عبدالوهاب
السقح ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۵۴۳	سحاح : ۱۹۱
سقوسی : ۳۵۱ م	سحازی ۲۷۸

- سقوتنس (Scountianos) : ۳۵۱ ح
 سکا شاه : ۱۲
 سلام بن عدل بن سلام : ۲۰۱
 سلطانی : ۲۱۹ ح
 سلمان فارسی : ۲۰۱
 سلمه الحارثی : ۱۶۳
 سلیمان : ۲۱۱ ، ۴۸۸ ، ۵۲۱
 سلیمان قانونی (سلطان...) : ۳۱۵ ح
 سمعی (أبو سعد عبدالکرم بن محمد
 ابن منصور...) : ۲۰۱ ، ۲۴۵ ، ۲۶۵
 سنائی : ۵۲۰
 سنن دگوستین : ۱۸
 سنن ابی (پاپ) : ۱۸
 سندی [السندی (أبو الحسن بن الحسن
 محمد بن عبدالهادی...)] : ۳ ، ۴
 سنوک هورگرتز : ۳۷۹ ح
 سودربرگ (T. S. Soderberg) : ۳۱۰
 سوروس (Severus) : ۲
 سوربائی (ثوودرت) : ۱
 سوربائی
 سوسه : ۳۸۰ ، ۳۸۱ م
 سوسنه (ظ = سوسنه) : ۳۵۱
 سوهاسات : ۲۵
 سهراب : ۲۶۲ ، ۱۶۷ م
 شهروردی (أبو القنوج شهاب الدین یحیی
 بن حسن بن میرا شهروردی) : ۲۵۲ م
- السمالکوی : ۱
 سمویه [یوشرو یقولی أبو الحسن عمرو
 ابن عثمان بن قنبره (ید قنبره) فارسی
 بشاری] : ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۳۱۸ ، ۳۲۸ م
 ۳۳۳ ، ۳۹۲ ، ۴۰۴
 سید حسن نقی راده : ۱
 سید حسن نقی راده : ۱
 سید الشریف الحارثی (علی بن محمد
 ابن علی السید الزین بن الحسن الحسینی
 الحارثی الحموی) : ۳۰۸ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ م
 ۴۱۵
 سید کاظم شتی (حاجی) : ۱
 شتی
 سید مرصی (القاسم علی بن طاهر بن
 أحمد بن حسین بن موسی الحسینی)
 ۹۲ ح م ۱۹۲ م ۱۹۲ ح
 السید مرصی الحسینی الزیدی (أبو الفیض
 محمد بن محمد بن عبدالرزاق) : ۱
 مرصی الزیدی (أبو الفیض محمد بن محمد)
 سیریل اورشلیمی (Cyrille de Jerusalem)
 ۲
 سپس (جانشین مدنی) : ۹۵۸ ، ۱۶۲ ، ۱۷۶ م
 ۲۱۰ ح ، وردک سپس المنابی و سپس
 الشوی
 سپس المنابی : ۲۶۹ ، وردک سپس و

ابراہیم بن ابی بکر بن خلیفہ... (قاضی القضاۃ...)

شمس الدین أبو عبد اللہ محمد بن ابی طالب
بصری دمشقی صوفی : ر.ک. محمد بن
ابی طالب .

شمس النیس شهرزوری: ۲۰۲ ح

شمس الدین محمد بن محمد الدین نجوایی
معروف به «شمس منشی» ر.ا. شمس
منشی.

شمس المعالی قاووس بن وشمگیر ۲۰۰ ح-
شمس منشی - ۲۰۲۵

شماره ۸، ۱۰، ۱۵، ۱۷۸

شعور باهتة + ۴۳۴

شعبي^٣ - ٢٢٤ ح

شود ۲۱۴

٣٥٠ - ٤٤٤

شود و بک - ۲۱۴

هاتف الدين أبو العباس أحمد بن محمد بن
 أبي بكر بن عبد المطلب بن ميمون القسطلاني
 المصري ر. د. القسطلاني

شهاب الدين أحمد بن حجر الهيتمي
المكي الشافعي ر.ك. ابن حجر الهيتمي
شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب الموري
ر.ك. الموري .

شهاب الدين أحمد بن محمد بن عمر

الحفاجي: ٣١٨م.

شہاب الدین یحییٰ سہروردی، رک.
سہروردی (أبو الفتح شہاب الدین
یحییٰ بن حبیش...)
شہر مرا: ۱۷.

شهر زوری، ر.ک. شمس الدین شهر زوری.
شهرستانی (أبو الفتح محمد). ۵۹۲، ۵۹۵، ۶۰۰، ۶۰۴، ۶۰۷، ۶۱۰، ۶۱۳، ۶۱۶، ۶۱۹، ۶۲۲، ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۳۱، ۶۳۴، ۶۳۷، ۶۴۰، ۶۴۳، ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۵۲، ۶۵۵، ۶۵۸، ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۶۷، ۶۷۰، ۶۷۳، ۶۷۶، ۶۷۹، ۶۸۲، ۶۸۵، ۶۸۸، ۶۹۱، ۶۹۴، ۶۹۷، ۷۰۰، ۷۰۳، ۷۰۶، ۷۰۹، ۷۱۲، ۷۱۵، ۷۱۸، ۷۲۱، ۷۲۴، ۷۲۷، ۷۳۰، ۷۳۳، ۷۳۶، ۷۳۹، ۷۴۲، ۷۴۵، ۷۴۸، ۷۵۱، ۷۵۴، ۷۵۷، ۷۶۰، ۷۶۳، ۷۶۶، ۷۶۹، ۷۷۲، ۷۷۵، ۷۷۸، ۷۸۱، ۷۸۴، ۷۸۷، ۷۹۰، ۷۹۳، ۷۹۶، ۸۰۰، ۸۰۳، ۸۰۶، ۸۰۹، ۸۱۲، ۸۱۵، ۸۱۸، ۸۲۱، ۸۲۴، ۸۲۷، ۸۳۰، ۸۳۳، ۸۳۶، ۸۳۹، ۸۴۲، ۸۴۵، ۸۴۸، ۸۵۱، ۸۵۴، ۸۵۷، ۸۶۰، ۸۶۳، ۸۶۶، ۸۶۹، ۸۷۲، ۸۷۵، ۸۷۸، ۸۸۱، ۸۸۴، ۸۸۷، ۸۹۰، ۸۹۳، ۸۹۶، ۹۰۰، ۹۰۳، ۹۰۶، ۹۰۹، ۹۱۲، ۹۱۵، ۹۱۸، ۹۲۱، ۹۲۴، ۹۲۷، ۹۳۰، ۹۳۳، ۹۳۶، ۹۳۹، ۹۴۲، ۹۴۵، ۹۴۸، ۹۵۱، ۹۵۴، ۹۵۷، ۹۶۰، ۹۶۳، ۹۶۶، ۹۶۹، ۹۷۲، ۹۷۵، ۹۷۸، ۹۸۱، ۹۸۴، ۹۸۷، ۹۹۰، ۹۹۳، ۹۹۶، ۱۰۰۰، ۱۰۰۳، ۱۰۰۶، ۱۰۰۹، ۱۰۱۲، ۱۰۱۵، ۱۰۱۸، ۱۰۲۱، ۱۰۲۴، ۱۰۲۷، ۱۰۳۰، ۱۰۳۳، ۱۰۳۶، ۱۰۳۹، ۱۰۴۲، ۱۰۴۵، ۱۰۴۸، ۱۰۵۱، ۱۰۵۴، ۱۰۵۷، ۱۰۶۰، ۱۰۶۳، ۱۰۶۶، ۱۰۶۹، ۱۰۷۲، ۱۰۷۵، ۱۰۷۸، ۱۰۸۱، ۱۰۸۴، ۱۰۸۷، ۱۰۹۰، ۱۰۹۳، ۱۰۹۶، ۱۱۰۰، ۱۱۰۳، ۱۱۰۶، ۱۱۰۹، ۱۱۱۲، ۱۱۱۵، ۱۱۱۸، ۱۱۲۱، ۱۱۲۴، ۱۱۲۷، ۱۱۳۰، ۱۱۳۳، ۱۱۳۶، ۱۱۳۹، ۱۱۴۲، ۱۱۴۵، ۱۱۴۸، ۱۱۵۱، ۱۱۵۴، ۱۱۵۷، ۱۱۶۰، ۱۱۶۳، ۱۱۶۶، ۱۱۶۹، ۱۱۷۲، ۱۱۷۵، ۱۱۷۸، ۱۱۸۱، ۱۱۸۴، ۱۱۸۷، ۱۱۹۰، ۱۱۹۳، ۱۱۹۶، ۱۲۰۰، ۱۲۰۳، ۱۲۰۶، ۱۲۰۹، ۱۲۱۲، ۱۲۱۵، ۱۲۱۸، ۱۲۲۱، ۱۲۲۴، ۱۲۲۷، ۱۲۳۰، ۱۲۳۳، ۱۲۳۶، ۱۲۳۹، ۱۲۴۲، ۱۲۴۵، ۱۲۴۸، ۱۲۵۱، ۱۲۵۴، ۱۲۵۷، ۱۲۶۰، ۱۲۶۳، ۱۲۶۶، ۱۲۶۹، ۱۲۷۲، ۱۲۷۵، ۱۲۷۸، ۱۲۸۱، ۱۲۸۴، ۱۲۸۷، ۱۲۹۰، ۱۲۹۳، ۱۲۹۶، ۱۳۰۰، ۱۳۰۳، ۱۳۰۶، ۱۳۰۹، ۱۳۱۲، ۱۳۱۵، ۱۳۱۸، ۱۳۲۱، ۱۳۲۴، ۱۳۲۷، ۱۳۳۰، ۱۳۳۳، ۱۳۳۶، ۱۳۳۹، ۱۳۴۲، ۱۳۴۵، ۱۳۴۸، ۱۳۵۱، ۱۳۵۴، ۱۳۵۷، ۱۳۶۰، ۱۳۶۳، ۱۳۶۶، ۱۳۶۹، ۱۳۷۲، ۱۳۷۵، ۱۳۷۸، ۱۳۸۱، ۱۳۸۴، ۱۳۸۷، ۱۳۹۰، ۱۳۹۳، ۱۳۹۶، ۱۴۰۰، ۱۴۰۳، ۱۴۰۶، ۱۴۰۹، ۱۴۱۲، ۱۴۱۵، ۱۴۱۸، ۱۴۲۱، ۱۴۲۴، ۱۴۲۷، ۱۴۳۰، ۱۴۳۳، ۱۴۳۶، ۱۴۳۹، ۱۴۴۲، ۱۴۴۵، ۱۴۴۸، ۱۴۵۱، ۱۴۵۴، ۱۴۵۷، ۱۴۶۰، ۱۴۶۳، ۱۴۶۶، ۱۴۶۹، ۱۴۷۲، ۱۴۷۵، ۱۴۷۸، ۱۴۸۱، ۱۴۸۴، ۱۴۸۷، ۱۴۹۰، ۱۴۹۳، ۱۴۹۶، ۱۵۰۰، ۱۵۰۳، ۱۵۰۶، ۱۵۰۹، ۱۵۱۲، ۱۵۱۵، ۱۵۱۸، ۱۵۲۱، ۱۵۲۴، ۱۵۲۷، ۱۵۳۰، ۱۵۳۳، ۱۵۳۶، ۱۵۳۹، ۱۵۴۲، ۱۵۴۵، ۱۵۴۸، ۱۵۵۱، ۱۵۵۴، ۱۵۵۷، ۱۵۶۰، ۱۵۶۳، ۱۵۶۶، ۱۵۶۹، ۱۵۷۲، ۱۵۷۵، ۱۵۷۸، ۱۵۸۱، ۱۵۸۴، ۱۵۸۷، ۱۵۹۰، ۱۵۹۳، ۱۵۹۶، ۱۶۰۰، ۱۶۰۳، ۱۶۰۶، ۱۶۰۹، ۱۶۱۲، ۱۶۱۵، ۱۶۱۸، ۱۶۲۱، ۱۶۲۴، ۱۶۲۷، ۱۶۳۰، ۱۶۳۳، ۱۶۳۶، ۱۶۳۹، ۱۶۴۲، ۱۶۴۵، ۱۶۴۸، ۱۶۵۱، ۱۶۵۴، ۱۶۵۷، ۱۶۶۰، ۱۶۶۳، ۱۶۶۶، ۱۶۶۹، ۱۶۷۲، ۱۶۷۵، ۱۶۷۸، ۱۶۸۱، ۱۶۸۴، ۱۶۸۷، ۱۶۹۰، ۱۶۹۳، ۱۶۹۶، ۱۷۰۰، ۱۷۰۳، ۱۷۰۶، ۱۷۰۹، ۱۷۱۲، ۱۷۱۵، ۱۷۱۸، ۱۷۲۱، ۱۷۲۴، ۱۷۲۷، ۱۷۳۰، ۱۷۳۳، ۱۷۳۶، ۱۷۳۹، ۱۷۴۲، ۱۷۴۵، ۱۷۴۸، ۱۷۵۱، ۱۷۵۴، ۱۷۵۷، ۱۷۶۰، ۱۷۶۳، ۱۷۶۶، ۱۷۶۹، ۱۷۷۲، ۱۷۷۵، ۱۷۷۸، ۱۷۸۱، ۱۷۸۴، ۱۷۸۷، ۱۷۹۰، ۱۷۹۳، ۱۷۹۶، ۱۸۰۰، ۱۸۰۳، ۱۸۰۶، ۱۸۰۹، ۱۸۱۲، ۱۸۱۵، ۱۸۱۸، ۱۸۲۱، ۱۸۲۴، ۱۸۲۷، ۱۸۳۰، ۱۸۳۳، ۱۸۳۶، ۱۸۳۹، ۱۸۴۲، ۱۸۴۵، ۱۸۴۸، ۱۸۵۱، ۱۸۵۴، ۱۸۵۷، ۱۸۶۰، ۱۸۶۳، ۱۸۶۶، ۱۸۶۹، ۱۸۷۲، ۱۸۷۵، ۱۸۷۸، ۱۸۸۱، ۱۸۸۴، ۱۸۸۷، ۱۸۹۰، ۱۸۹۳، ۱۸۹۶، ۱۹۰۰، ۱۹۰۳، ۱

شباطین ایبر د: ۱۵۳، ۲۴۳.

شساطين الحر : ٢٤٣.

• ۱۹۵ : ۹۵ : ۹۳ : ۴۵ : ۳۷ شیطان

217 220 2142 2143 102
212

شیت بن آدم: ۶، ۴۳، ۵۷، ۵۹، ۹۸،
۲۴۴، ۳۰۹، ۳۱۲، ۴۱۷، ۴۹۲، و ر.ک
شائل و ششال

ششیل: ۵۷، ورك، شش و شائیل .

الشيخ أبو العسل السعدي المالكي ٣١٦.
شيخ الزنوة ر.ك. محمد بن أبي طالب
أصاري سوفي دمشقي
شيخ صدوق ر.ك. حذوق .

ص

صاحب السلاخ (أبو القاسم القيرواني) ٤١١

فهرست اعلام أشخاص : صادق کیا - طوسی (خواجہ نصر الدین .) ۵۶۷

الصادق . ر.ك. جعفر بن محمد الصادق (إمام)

یحیی بن عبدالله بن عباس بن محمد بن
صور نکس) ۹۲ ح، ۹۳ ح، ۱۹۸، ۱۹۹، ۳۵۴

صادق کیا (دکتر...) : ۴۱۲ ح .

صاعدی نداسی [قاضی...] (أبو القاسم صاعد

بن أحمد بن عبد الرحمن بن محمد بن

صاعد تفسی) : ۲۳۷ م .

صالح بن أبي عبيد الله (كاتب المهدی) .

۱۰۵ .

الصالحاني (الأب انطون ... اليسوعي) :

۲۷۰ ح

صالح بن عبد القدوس [الأردی] : ۹۲۰ ح،

۱۹۳، ۱۸۳، ۱۶۳، ۱۴۱، ۱۴۰، ۱۴۰، ۱۹۳

۱۹۹، ۱۹۹، ۲۲۲، ۲۹۰، ۳۶۰، ۳۸۷،

۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۷، ۴۳۸، ۵۲۳،

القصاص الكوفي : ۱۹۵، ۲۹۱ .

صندوق [شرح] . [أحمد بن علي بن الحسين

بن موسى بن أبي القاسم] : ۳۶۵ .

الصغداني (والصاعاني) : ۳۲۹، ۳۳۰ .

الصغدی (صالح لاس أبو القاسم حبيب بن

أسك) : ۴۰۷ .

صفری (أبو شعيب القفال) : ر.ك.

أبو شعيب القفال .

صلاح الدين أبو القاسم خليل بن أبيك

الصغدی . ر.ك. الصغدی (صلاح الدين...) .

صولی شطر يحيى (أبو بكر محمد بن

ض

الصّحّاك : ۱۸۱ .

الصّحّاك بن مزاحم : ۲۳۵ .

صراز بن عمرو : ۴۶۶ ح .

ضمریث (حكيم) : ۲۵ .

ط

الطّائع بالله ۱۷۹ ح

طابوت بن أعصه اليهودی : ۲۸۹ م .

صدصا العلوی (إبراهيم بن إسماعيل بن

علي) : ۲۶۴ .

الطّراني ۴۶۷

صيرستانی : ۲۵۸ ح .

طرسی (أبو منصور أحمد بن علي بن

أبي طالب) : ۳۹۸ .

طبری (أبو جعفر محمد بن حر بن...) : ۱۰۰ .

طلم : ۱۱۴، ۱۲۷، ۲۶۴ ح .

طربنسوس : ۳۵۱ .

طربحي (فخر الدين بن محمد بن أحمد) .

۴۲۸ .

ططوس أنطوب بنوس : ۱۵۰، ۱۶۷ .

طوسی (خواجہ نصر الدین .) . ر.ك.

- صبر الدّس
طيماتاوس ١٣٤
طيماتاوس ١٣٤
ظ
صهر ٥٠٦
ع
عادمون ٣١٢ ح ، ورك عادمون .
العدي بن وائد التّهمي ٣٣٧
عافية بن شبيب ٣٦٠
عاهر بن عامر البصري ٢٧٧ .
عبي (عافي) : ١٨٠ .
عبد (در سحر) نواس كه طاهر أبا عمادة
عبي الدّك (عبي است) . ٩٤ .
عمادة ٩٢
عتس (حدّ عتسان) ١١٧ .
عتاس إبن استدي ٤٣٧ ، ٤٢٢
٤٨٧ ، ٤٩١ ، ٥٠٢ ورك إبن .
عتاس ورياب حوثي : ٢٦٦ ح ، ٣٤٠ ح ،
٣٩١ ح ، ٤٨٠ ح .
العتاس بن محمد : ٤٢٣ م .
العتاسي : ورك عبد الرّحمن بن عبد الرّحمن
ابن أحمد العتاسي .
عبد الباقي أفندي موصلي : ٢٤ ح .
عبدال : ١٦٢ ، ١٧٨ .
عبد الحفيظ شبي : ١٢٧ ح .
عبد الحكيم : ٣٣٠ .
عبد الحميد بن عبد الله بن محمد بن محمد
ابن أبي الحديد عر الدين مدائني ورك
ابن أبي الحديد .
عبد الرحمن | بن يعقوب بن القصد |
١١٦
عبد الرحمن بدوي : ١١٩ ح ، ٣٧٤ ح .
عبد الرحمن سنط قنيتو الاربلي : ٢٨٠ .
عبد الرحمن بن عمر التّجيبني : ٣٨٥
عبد الرحمن بن عمر الفهري ٣٦٨
عبد الرحيم بن عبد الرحمن بن أحمد
العتامي : ٤٢٥ م .
عبد ررّاوس علي بن الحسين اللاهيجي
(ملا) . ٤٦٥ ح ، ٤٧٠ .
عبد الرّشيد بن عبد العمور الحسيني المدي
التّوي : ٥٣١ ح
عبد الرّشيد بن مسعود بن محمود بن مكتك
٤٨٦ ح
عبد السلام بن رعان ٢٥٠
عبد السلام محمد هارون : ٨٤ ، ٥٤ ح ، ٩٢ ح
عبد الصّمد بن عبد الأعلی : ٢٦١
عبد العلي طاعني : ٥٢٠ ح .
عبد القادر المغربي : ٢٧٧ ح .

- عبدالله بن صبا (کذا) : ۵۲۹ ، و رک .
عبدالله بن صبا .
عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب : ۴۳۴ .
عبدالله بن عمر بن الخطاب : ۴۳۵ .
عبدالله هاشمی (حاج شیخ عبدالله) .
۷۴ ح .
عبدالله بن مسعود : ۱۲۸ ح .
عبدالله بن المعتز بن المتوکل بن المعتمد بن
هارون الرشید العباسی (أبو العباس) : ۱۴۱۰ ،
۳۵۷ ، ۳۵۹ ، ۴۲۲ م ، و رک . ابن المعتز .
عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری
(أبو محمد) رک . ابن قتیبة .
عبدالله بن المقفع : ۱۱۰۲ ، ۸۵ ح ، ۱۴۳ ، ۱۹۳۱ ،
۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۹۲ م ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ ، ۵۲۳ ،
و رک . ابن المقفع (۱) .
عبدالله بن میمون [الفداح الثوی] : ۴۱۰ م .
عبدالله بن وهب : ۴۳۵ .
عبدالله هاشمی : ۵۲۳ .
عبدالقاهر بن طاهر بن محمد التمیمی
البغدادی : ۱۸۵ م ، ۳۷۵ و شاید
أبو منصور البغدادی مذکور در ۶۷
کتاب حاصروص ۵۴۹ این فهرست (ستون
س ۲۳) با این شخص یکی باشند .
عبدالقنوس : ۲۲۴ .
عبدالکریم بن ابراهیم الجیلانی : ۴۶۴ .
عبدالکریم بن أبی العوجاء : ۱۹۳ ، ۱۹۷ ،
۲۰۲ م ، ۲۱۴ ، ۲۹۰ م ، ۲۹۳ ، ۳۶۰ ،
۳۶۱ ، ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۳۱ ، و رک . ابن
أبی العوجاء .
عبدالکریم بن نوریة الدهلی (ظ . الدهلی)
۲۵۰ .
عبدالله (ظ . عبدالله بن العباس) . لذا باسم
مزبور نیز رجوع شود : ۴۳۴ ، ۴۳۵ .
عبدالله بن أبی سعد : ۱۳۸ .
عبدالله تستری (شیخ . .) : ۵۳۲ .
عبدالله بن داود : ۵۲۳ .
عبدالله بن صبا : ۴۲۸ ، ۴۶۹ .

(۱) بعضی از اعلام که در متن کتاب حاضر بدوشکن یا مشتر آمده است ، مثل **ابن المقفع** ، که در
بعضی موارد **ابن المقفع** و **ابن مقفع** میباشد و در بعضی دیگر **عبدالله بن المقفع** ، در این
فهرست غالباً در دو جا یا بیشتر عین ثبوت متن با شماره صفحات ذکر گردیده است و دیگری نیز رجوع
داده شده و اگر احیاناً هنگام طبع فهرست در موردی اشتباهی رخ داده باشد مثلاً شماره صفحه ای
انداخته در مورد بعدی استراک شده است چنانکه در صفحه های ۲۱ و ۸۵ ح و ۱۴۳ و خودیکه
ابن المقفع ذکر گردیده است ولی چون هنگام طبع آن قسمت از فهرست از نظر موت شده است
در اینجا جبران مافات گردیده .

عبدالله بن يحيى العسكري ١٩٣

عبد الملك بن عبدالله بن يوسف بن محمد بن
حيويه (أبو المعالي) : ر.ك. إمام الحرمين
الجويني .عبد الواحدين محمد بن عمرو السيسوري
العطار : ٣٦٦ .

عبد الوهاب البغدادي : ٣١٩ .

عبيدالله بن حسان : ٩٩ ح .

العتبي : ٨٩ .

العتبي : ر.ك. أبو الحسن عبيدالله بن
أحمد . . .عثمان [بن عمار] : ٢٨٩ ، ٤٢٨ ، ٥٢٩ .
عجود : ٩٤ م .

عدنان ٣٣٩ ح .

عذيمون (عاذيمون) : ٣١٢ ح

عزت العطار (السيد . . .) : ١٨٥ ح .

عز الإسلام ١٩٣ .

عز الدين أبو الفضل عامر بن عامر يعرف
بأوشيد البصري الحكيم . . . : ر.ك

عامر بن عامر البصري . . .

عز الدين علي بن محمد بن الأثير . ر.ك.
ابن الأثير (أبو الحسن عز الدين علي . . .) .

العزيز ٣٤٩ .

عسقلاني . ر.ك. ابن حجر العسقلاني

عطا ملك [جويني] : ٥١٦ م .

عقن . ٤٣٤ .

عقنه بن أبي مفضل ٣٣٧ .

عقبلي ١٩٨ ، ٣٦٠ .

عكبري (أبو النقاء عبدالله بن الحسين بن

عبدالله العسكري الصربرائحي الحنبلي

البغدادي) : ٣٣٢ ، و.ر.ك. أبو النقاء

العكبري .

عكرمة : ٣٤٠ ، ٤٣٤ م ، ٤٦٧ ، ٤٦٨ ،

٤٦٩ .

العكي : ٣٤٨ .

العلاء بن النندار : ١٣٨ م .

العلاء بن الحذاد الأعشى : ١١٥ م .

علاء الدين عظامك بن بهاء الدين محمد

ابن محمد الجويني : ر.ك. عظامك جويني

علامة حلي (حال الدين أحمد . . .) . ٤٦٥ م

العلامة الشيرازي : ر.ك. قطب الدين محمود . . .

علي بن إبراهيم بن هشام : ٣٢٠ ، ٣٢٦ .

علي بن أبي طالب : ١١٣ م ، ٢٢٣ ، ٣٤٠ ،

٣٤٢ ، ٣٤٨ م ، ٣٤٩ ، ٣٩٨ ، ٣٩٩ م ،

٤٠٥ ، ٤٣٨ ، ٤٦٧ ، ٤٦٨ ، ٤٦٩ م ،

٥٢٩ .

علي بن أبي عبدالله الفارسي : ٣٨٧ .

علي أسفر حكمت : ٥٢٥ ح .

علي بن ثابت : ١٦٣ .

علي بن الجعد : ٣٨٦ ، ٤٢١ .

- علي بن الحسين بن العبددين : ٣٩٨ .
 علي بن الحسين الكاتب : ٣٩١ م .
 علي بن الخليل [الثباني] : ١٤٠٠ ، ٩٢ : ١٦٣ ، ١٨٣ ، ١٩٣ ، ١٩٤ ، ١٩٩ ، ٢٠٠ .
 ٤٢١ .
 علي بن ر بن الطبري : ٣٣٨ .
 علي سامي التشار : ٢٥٨ ح .
 علي بن سليمان الأحفش : ١٤٠ .
 علي بن صالح بن الهيثم الأباري الكاتب : ٣٦٣ .
 علي بن عبدالله بن سعد : ١٩٥ .
 عبي بن عبدالله الفارسي : ١٩٥ ، ١٩٧ .
 (ظاهر أمان علي بن أبي عبدالله الفارسي سابق الذكر است) .
 علي بن عبد المنعم عبد الحميد : ٣٨٨ ح .
 علي مبارك : ١٢٨ ح .
 علي بن محمد : ١١٦ .
 علي بن محمد (ابن حيون) : ٣٨٥ .
 علي بن محمد ليحاري : ٢٤٤ .
 علي بن محمد حرجي : ٣٠٨ ح ، و رك
 السيد شريف الحرجي .
 علي بن محمد الشاشي : رك . الشاشي
 (أبو الحسن علي ...) .
 علي بن محمد بن علي السيد الزين أبو الحسن
 الحسيني الجرجاني الحنفي . رك . السيد
 الشريف الحرجي .
 علي بن محمد الكاتب : ١٩٥٠ .
 علي بن محمد الهشمي : ١١٥ .
 علي بن منصور : ٣٢٠ .
 علي بن موسى الرضا (أبو الحسن) .
 ٣٦٦ .
 علي بن هارون : ١٩٦ ، ١٩٨ .
 علي بن يعطى (ظاهر أمان علي بن يعطى
 آني الذكر است) : ٢٩٥ .
 علي بن قطين : ١١٥ ، ٤٥٥ .
 عماد الدين أبو الفداء إسماعيل بن عبي ...
 رك . أبو الفداء (عماد الدين ...) .
 عماد الدين أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن
 كثير القرشي المصري ثم الدمشقي . رك .
 ابن كثير القرشي
 عمارة بن حريية : ٩٢ ، ٩٠ م .
 عمارة بن حمزة (بن ميمون) : ٩٢ ح ،
 ١٣٨ ، ١٣٩ م ، ١٩٤ ، ٢٢٠ م ، ٤٢١ .
 عمر : ٤٠٥ ، ٤٠٦ .
 عمران بن حصين : ٤٦١ م .
 عمر رضا كحالة : ٢٥٠ ح .
 عمر بن شبة : ١٤١ ، ١٩٦ ، ٣٦٢ ، ٣٨٧ .
 عمر بن عبد العزيز (خليفة أموي) : ١٤٣ ح .

- عمر الکلواذانی : ۱۱۵ م ، ۱۲۷ ، ۲۸۰ ، ۴۵۵ ، و ر.ک. عمر الکلواذی .
- عمر الکلواذی : ۱۱۵ م ، ۱۲۷ ، ۲۹۳ .
- عمر بن محمد بن عبد الملك الرّیّات : ۱۳۹ م ، ۳۶۳ .
- عمرو (= آمارو - پادشاهی عرب) : ۱۸ .
- عمرو بن زعبیل : ۳۴۳ .
- عمرو بن زهیر : ۲۹۳ .
- عمرو بن عبید : ۲۹۰ م ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۴۲۲ ح .
- عمر بن عدی : ۱۸ .
- العمری : ۱۴۳ .
- عنان : ۱۸۰ ح .
- العوفی : ۴۳۷ .
- عوفی (نور الدین یا سدید الدین محمد بن محمد بن یحیی بن طاهر بن عثمان العوفی البخاری الحنفی - مؤلف لباب الالباب وجوامع الحکایات) : ۵۰۶ م .
- عیسای آزار کش (Jesus patibilis) : ۴۵ م .
- عیسای ارما در متولد شده : ۵۷ .
- عیسای دردناپذیر (Jesus impatibilis) : ۴۵ .
- عیسای روحانی : ۵۷ .
- عیسای متعالی : ۴۴ .
- عیسای منور و درخشان : ۴۴ .
- عیسای هود : ۴۵ .
- عیسی [علیه السلام] : ۴۵ م ، ۴۶ م ، ۵۰ م ، ۵۷ م ، ۵۸ م ، ۶۰ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۴ ، ۱۵۹ ، ۱۶۱ ، ۱۷۴ ، ۱۷۸ ، ۱۹۱ ، ۲۰۳ م ، ۲۰۴ ، ۲۱۱ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۲۷ ، ۲۳۳ ، ۲۴۰ ، ۲۴۶ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۷ ، ۳۱۵ ، ۳۲۱ ، ۴۱۷ ، ۵۰۲ م ، ۵۱۰ م ، ۵۲۱ ، ۵۲۵ ، ۵۲۷ ، ۵۳۳ .
- عیسی (عمّ التوفلی) : ۱۳۸ .
- عیسی بن الحسن الوّراق : ۱۳۹ .
- عیسی مسیح : ۴۶ .
- عسی بن موسی : ۲۹۳ .
- غ
- غازیمون [در بیان الأذیان والفهرست (که نقل از آنها در حاشیه ص ۳۱۲ این کتاب نیز مذکور است : اعاذیمون)] : ۳۱۲ .
- الغالوس [الرومی] : ۱۵۰ .
- غریغوریوس أبو الفرج بن اهرن الملطّی .
- ر.ک. ابن العبری .
- غریوژ بوندک : ۴۱ .
- غزالی : ۴۱۱ ، و ر.ک. أبو حامد محمد ابن محمّد .
- الغزّی : ۳۸۷ .

عضنفر تدریزی : ۲۲۰

علام حلیل : ۳۶۷

عبث الدین رشید : ۵۶۰ ح

عبث بن غوث بن الصلت التغلبی : ر.ک.
الأخطل .

غیلان [بن یونس القدری "الدمشقی"] :

۲۸۹ م

ف

فایق بن همان (نسخه بدل آن فایق بن

مایان - طاهر محرف فائق = فتق که

اسم پدرمانی است) : ۲۴۶

فتق بن همان (بر حسب ثبت نسخه چاپ

عکسی کتاب الانساب ؟) : ۲۵، ور. که

فتق .

فدرون : ۶ ح م ، ۲۰۴ ، ۴۹۵ ح

فاردون : ۲۵۹ ، ۴۹۵

فارقلیط [الفارقلیط] : ۴۹ ، ۵۲ ح ، ۵۷ ح

، ۶۰ ، ۱۳۴ ، ۱۵۱ ، ۱۵۷ ، ۱۶۷ ، ۳۸۱

، ۳۸۲ ، ۵۱۰ ح ، ۵۲۵ ، ۵۲۷ ، ۵۳۳ م

و ر.ک. البارقلیط روح القدس و یارقلیط .

فارقلیط زنده (در کفالا یا از کتب نویان

اسم "توم" فارقلیط زنده است) ۷

فاصمه بنت یعقوب بن العسل : ۱۱۶ م

۲۵۵

فای (البجانیق) : ۳۸۳ م

فندیك : ۲۶۸ ح

فان فلون : ۹۸ ح ، ۱۷۹ ح ، ۳۳۹ ح م

فتیق . ۳۵۰ ، چون طاهر آ مصحف "فتق"

است بکلمه مزبور نیز رجوع شود .

فتق : ۱۵۰ ، ۱۶۲ ، ۱۶۶ م ، ۱۷۶ ، ۱۶۷

۴۹۵

فتق بابک بن ابی برزام (نام پدرمانی بقول

اس النذیم) و ر.ک. فتق .

فخرالدین رازی (إمام ...) : ۲۵۸ م

۳۰۷ م

الفرّاء : ۳۲۸

فرتنی : ۲۲۶

فرخی : ۴۸۸

فردوسی : ۵۳۶

فررس فرس من فیق (نام مانی و پدر و جد

او - بقول یحیی بن نعمان نصرانی) : ۵۳۴

فرشاورشر : ۲۵۲

الفرقلیط (مانی ...) : ۳۰۱ و ر.ک. فارقلیط

فروزانفر : ر.ک. بدیع الزمان ...

فریاد : ۱۵۵

فریتس کریکو : ۲۱۶ ح ، ۴۴۳ ح

فریدرخ دیتریسی (F. Dieterici) : ۳۵۷ ح

فریدون : ۲۱ (بسمت طبیب) ، ۲۴ (أولین

طبیب ایرانی) ، ۳۷ (آمدن اسم او در میان

خدایان مانی) .

بعقوب بن محمد بن ابراهیم .. (: ۴۱۹ م.
 فروز بن یردجرد : ۲۹۵ .
 فیلیفوس : ۳۸۱ .

ق

القاض (العجمی) : ۳۱۵ م.
 قایس : ۵۹ .
 قاردون - ۱۳۰ ، ۲۷۵ ، ۴۸۶ ، ۴۹۵ ح .
 قارون : ۵۰۹ .
 قاریا بن حنیا : ۳۸۳ .
 قاسم : ۹۲ ، ۹۴ (چون پدر این قاسم در
 امالی سید مرتضی چنانکه در جای خود
 مذکور است زقطه نبشده ، بقاسم بن
 زقطه سر رجوع شود) .

قاسم بن ابراهیم : ۷۷ ، ۲ .
 قاسم بن زقطه : ۹۲ ح ، ۱۹۴ .
 القاسم بن سید : ۸۹ .
 قاضی صاعد : ر.ك. صاعد اندلسی
 القاهر بالله : ۱۲۳ ، ۱۳۲ .
 قایس : ۴۳ ، ۴۵۹ ، ۴۵۴ ، ۴۵۵ م.
 قاید : ۱۸۰ ح ، ۱۸۱ ، ۲۹۵ ، ۳۰۷ ، ۳۱۱ ،
 ۳۲۰ ، ۴۰۱ ، ۴۱۴ ، ۴۲۸ ، ۴۳۲ ، ر.ك. هباد .
 قباد (بن فروز) : ۱۸۰ ، ۲۹۸ ، ۳۱۸ ،
 ۳۲۹ ، ۴۲۸ .
 قیتینوس : ۶۰ .
 قتیبة - ۳۵۰

فرین (C. M. Fraehn) : ۲۷۲ ح
 فساغورس : ۳۵۱ ، ر.ك. فیناغورس .
 فسق : ۳۸۰ ، ر.ك. فتق
 فضل بن اسمعیل بن الفضل : ۱۱۷ م .
 فصل بن ایاس الهذلی : ۱۳۹ ، ۴۲۲ .
 فضل برمکی : ۹۲ .
 فضل الحداء : ۱۱۲ م .
 الفضل بن حزم : ۳۷۶ .
 الفضل بن الربیع : ۲۰۰ .
 فصل بن سهلان : ۲۰۹ .
 الفضل بن شادان : ۳۶۶ .
 فصل بن یعقوب بن الفضل : ۱۱۶ م
 فطیق : ۳۸۰ ح ، ر.ك. فتق .
 فلوکد : ۷۶ ح ، ۸۵ ح ، ۸۷ ح ، ۱۲۸ م.
 ۱۴۹ ح ، ۱۵۵ ح ، ۱۶۶ ح ، ۳۱۷ ح ،
 ۴۹۲ ح ، ۴۹۵ ح .
 فلیشر (Fierscher) : ۱۶۶
 فنکل (J. Finkel) : ۹۹ ح م ، ۱۰۰ .
 فرلوکوک (Von Le oq) : ر.ك. لوکوک
 فوتیوس (Fotius) : ۲ .
 فورتونانوس (أسقف مانوی آفریقائی) : ۲۶ .
 فولس : ۹۸ ، ۲۴۴ .
 فیناغورس : ۳۸۰
 فیروز (برادر شاپور) : ۸۰ م ، ۸۵ م ، ۱۵۱ .
 فیروز آبادی (مجدالدین ابوطاهر محمد بن

- القداح : ر.ك. هيمون القداح .
 القرويني (أبو عبدالله زكرياء بن محمد
 بن محمود القاضي جمال الدين أبو يحيى
 الأتصاري القرويني) : ٤٠٢ م .
 قزويني : ر.ك. محمد بن عبد الوهاب . . .
 القسري : ر.ك. خالد بن عبدالله . .
 قسطلاني (شهاب الدين أبو العباس أحمد) :
 ٤٦٨ م ، ٤٧٢ ، ٤٧٣ م .
 قسطنطين : ١٨ ، ٢٣٤ ، ٤٥٣ .
 القصي : ١١١ .
 قطب الدين محمود بن صياء الدين مسعود بن
 مصلح كازروني شيرازي معروف به « علامه
 شيرازي » : ٢٥٢ ح م ، ٣٠٩ م ، ٣١٠ .
 القطب الراوندی : ٢٦٦ ح .
 القلقشندي : ٢٩٧ م .
 قلوذیوس . ١٣٤ ، ٢٧٠
 قندير : ٣٨٣ .
 قوام الدين : ٣٣٦ ح .
 قوام الدين لفتح بن علي بن محمد البعادي
 الاصفهاني : ر.ك. شداري .
 قوريقيوس [بن فتق] (نام مانی است بر
 حسب ما حد مسيحي لاتيني) : ٥ ، ٢٠٥
 ٣٥٠ ، ٣٥١
 قوشچی (علاء الدين بن محمد) : ٤٦٥ م ،
 ٤٦٦ ح .
 ك
 كاديير (يا كرتير) : ١٣ .
 كادوس (نام مدرعاني بر حسب صيغه تيراي
 يوناني) : ٥ .
 كارلوس تورلر گك : ٢٦٣ ح .
 كاظم رشتي (حاجي سيد . . .) : ٢٤ م .
 كاوور : ٣٥٦ .
 كامل كيلاني : ٢١٨ ح ، ٢٢٠ ح ،
 ٢٢٢ ح .
 الكراي : ١٤٣ .
 كراوس : ر.ك. پول كراوس .
 كرتير (يا كاديير) : ١٣ م .
 كرتير [يا كاديير] (سراردوان) : ١٣٩٢ ح .
 الكردي : ر.ك. حافظ الدين . .
 كردون (اسم مشهور معلم مرقيون) : ٦ ح .
 كرفه گر (بعضها كوپريكوس را مصحف
 كرفه گرداستهاند) . ٦ .
 كريكو : ر.ك. هريتس كريكو .
 كرهل (E. Krehl) : ٤٧٢ ، ٤٧٣ م .
 كرامرس (J H Kramers) : ٤٧٢ م
 كسري (انوشيروان) : ١١٤ .
 كسري (طاهر ابيز مقصود انوشيروان است) .
 ٣٤٢

- کسری (ظاهر مقصود بهرام قائل مانی است) : ۱۶۲ .
 کسلر (K. Kessler) : ۵۶۰ .
 الکلی : ۲۳۵ .
 کلیمان هوار (Clement Huar) : ۱۴۴ ح .
 الکلوادانی : ر.ک. عمر الکلوادانی .
 الکلوادی : ر.ک. عمر الکلوادی .
 کمال مصطفی : ۲۴۷ ح ، ۲۴۸ ح .
 لکندی : ۱۶۵ م ، ۳۹۱ م .
 کوپریکوس (نام مانی بر حسب مأخذ یونانی) : ۵ .
 کورش : ۴۵۶ ح .
 کورلس المقدسی : ۴۵۶ .
 کهمورد : ۴۳ .
 کیومرث : ۱۹۱ و ر.ک. کیومرث .
 کیومرث : ۴۳ .
 گربل : ۶۰ .
 کای لیسترائیج : ۴۹۵ ح ، ۵۲۴ ح .
 کاستن ویت : ۳۰۴ م ، ۴۵۶ ح .
 گردیزی (أبو سعید عبدالحی بن الصّحاک بن محمود ...) : ۴۸۶۰ .
 گرشاسب : ۳۶۰ .
 گشتاسب : ۵۱۰ م .
 گلشاه : ۱۹۱ .
 گودریان (قیصر روم) : ۷ ح ، ۱۰ ح ، ۱۱ ح ، ۱۲ ح ، ۱۳ ح ، ۱۴ ح ، ۱۵ ح ، ۱۶ ح ، ۱۷ ح ، ۱۸ ح ، ۱۹ ح ، ۲۰ ح ، ۲۱ ح ، ۲۲ ح ، ۲۳ ح ، ۲۴ ح ، ۲۵ ح ، ۲۶ ح ، ۲۷ ح ، ۲۸ ح ، ۲۹ ح ، ۳۰ ح ، ۳۱ ح ، ۳۲ ح ، ۳۳ ح ، ۳۴ ح ، ۳۵ ح ، ۳۶ ح ، ۳۷ ح ، ۳۸ ح ، ۳۹ ح ، ۴۰ ح ، ۴۱ ح ، ۴۲ ح ، ۴۳ ح ، ۴۴ ح ، ۴۵ ح ، ۴۶ ح ، ۴۷ ح ، ۴۸ ح ، ۴۹ ح ، ۵۰ ح ، ۵۱ ح ، ۵۲ ح ، ۵۳ ح ، ۵۴ ح ، ۵۵ ح ، ۵۶ ح ، ۵۷ ح ، ۵۸ ح ، ۵۹ ح ، ۶۰ ح ، ۶۱ ح ، ۶۲ ح ، ۶۳ ح ، ۶۴ ح ، ۶۵ ح ، ۶۶ ح ، ۶۷ ح ، ۶۸ ح ، ۶۹ ح ، ۷۰ ح ، ۷۱ ح ، ۷۲ ح ، ۷۳ ح ، ۷۴ ح ، ۷۵ ح ، ۷۶ ح ، ۷۷ ح ، ۷۸ ح ، ۷۹ ح ، ۸۰ ح ، ۸۱ ح ، ۸۲ ح ، ۸۳ ح ، ۸۴ ح ، ۸۵ ح ، ۸۶ ح ، ۸۷ ح ، ۸۸ ح ، ۸۹ ح ، ۹۰ ح ، ۹۱ ح ، ۹۲ ح ، ۹۳ ح ، ۹۴ ح ، ۹۵ ح ، ۹۶ ح ، ۹۷ ح ، ۹۸ ح ، ۹۹ ح ، ۱۰۰ ح .
 کورگیس عواد : ۴۴۴ ح .
 گویدی (M. Gyuidi) : ۷۷ ح م .
 کهورد : ۲۱ .
 کبب (E.J.W.Gibb) : ۱۸۱ ح ، ۵۰۵ ح .
 کیومرث : ۲۱ .
 ل
 لئون کایتانی : ۱۸۱ ح .
 لوئی ویله کور : ۴۵۶ ح .
 لوقا : ۹۸ ، ۲۳۴ .
 لوکوک (Le Coq. A. Von) : ۵۶ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۶۴ ، ۶۵ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰ .
 لوئیس شیخو : ۱۲۳ ح ، ۲۳۷ ح ، ۳۰۵ ح .
 الیث : ۴۰۱ ، ۴۶۷ .
 م
 مار ائو : ۱۰ .
 مارسانا (القديس) : ۱۲۶ .
 مارقتی : ۲۳۴ م .
 مارکوس دما کونوس : ۱۸ ، ۲ .
 مارکوس ویکتورینوس : ۲ .
 ماروت : ۳۶۲ .
 ماری (یکی از تلامید مانی) : ۳۸۲ .
 ماری (الأسقف ...) : ۱۶۵ .
 المازنی : ۱۹۷ ، ۲۹۰ .
 ماسنون (Louis Massignon) : ۲۷۷ ح .
 مالک : ۲۸۲ م ، ۳۱۴ ، ۴۱۳ ، ۴۶۷ م .

مالکی . ر.ك. الشيخ أبو السعود

محققی : ر.ك. حاج شیخ عبدالله ...

مأمون [المأمون] ۱۸۹ م ، ۱۰۱ ، ۱۳۰ ،

۱۳۱ م ، ۱۳۲ م ، ۱۵۹ م ، ۱۶۴ م ، ۱۸۹ ،

۲۴۷ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۸۸ ، ۳۴۲ ، ۳۶۸ ،

۳۸۵ م ، ۳۸۶ م ، ۳۹۱ ، ۴۳۹ م ، ۴۴۰ ،

۴۹۲ م ، ۴۹۳ .

هابذ یزد : ۴۰ ، ۴۱ .

مانی : مکرر و در غالب صفحات ، و در

بعضی موارد ناسبتهای ذیل ذکر گردیده

است :

مانی البابی : ۲۵۳ ، ۴۷۱ .

مانی بن بریک : ۲۵۹ .

مانی بن یثیل : ۴۹۵ .

مانی بن حماد الرندیق : ۱۰۳ .

مانی المجوسی : ۲۶۵ .

مانی بن مانی : ۴۱۷ .

مانی بن یرید : ۱۳۰ .

مرتد [المرتد] (أبو العباس محمد بن

برید ...) ۱۹۷ ، ۱۹۹ ، ۳۴۳ م .

مشی . ۹۳ ، ۲۳۴ .

المتنبی [متنبی] (أحمد بن الحسین ...)

۲۸۷ ، ۳۳۲ ، ۳۴۲ ، ۳۵۶ م ، ۳۵۷

۳۵۸ ، ۴۳۳ م .

متیلیداس : ۱۸

مجتبی مینوی : ۳۳۵ ح ، ۳۳۹ ح ، ۳۴۴ ح ،

۳۴۸ ح ، ۳۷۶ ح ، ۴۳۲ ح ، ۴۸۹ ، ۵۰۶ .

مجدد الدین أبو طاهر محمد بن یعقوب ...

فیروز آبادی شیرازی : ر.ك. فیروز آبادی .

محر بطی (مسلمین أحمد ...) : ر.ك.

الحکیم المجر بطی .

مجلسی (محمد باقر بن محمد تقی بن

مقصود علی اصفهانی) : ۳۲۱ م ، ۴۲۹ م ،

۴۳۱ ، ۵۲۹ ، ۵۳۰ .

مجت الدین ر.ك. أبو البقاء العکمری .

محبوب قسطنطین (= آگاپیوس) :

ر.ك. آگاپیوس .

محفوظ (حسین علی ...) ۳۰۷ ح ،

۳۱۳ ح ، ۳۱۵ ح .

محمد (ار رجال سند) : ۳۴۸ .

محمد بن ابراهیم : ۱۹۳ .

محمد بن ابی بکر الرازی : ۳۶۹ .

محمد بن ابی طالب أنصاری " سوفی دمشقی "

معروف شیخ الربوة (شمس الدین ...) .

۲۷۲ ح ، ۵۹

محمد بن ابی الموحاء : ۲۹۲ .

محمد أبو الفصل ابراهیم . ۴۲۴ .

محمد بن أحمد البیرونی الخوارزمی .

- رك. أبوريحان بيروني .
 محمد بن أحمد الكوفي : ۳۸۵ .
 محمد بن الأُزهر : ۱۴۰ .
 محمد بن إسحق : ۱۴۹ ، ۱۵۰ .
 محمد بن إسحق التميمي : رك. ابن التميمي
 (أبو الفرج محمد بن إسحق ...) .
 محمد بن إسماعيل بخاري : رك. البخاري
 (محمد بن إسماعيل بن جعفر) .
 محمد الباقر (إمام ...) : ۳۹۸ .
 محمد باقر بن محمد تقي بن مقصود علي
 إصفهاني : رك. مجلسي (محمد باقر ...) .
 محمد بدر : ۱۸۵ ح ، ۱۸۹ م ، ۱۹۰ ،
 ۱۹۱ م .
 محمد تقي دانش پزوه : رك. دانش پزوه .
 محمد جاد المولي : ۴۲۴ ح .
 محمد بن الجهم : ۸۹ .
 محمد بن حبيب البغدادي : ۳۳۷ م .
 محمد بن حسن الديلمي اليماني : ۴۰۹ م .
 محمد الحسيني العلوي (أبو المعالي ...) :
 ۴۹۱ .
 محمد بن خاند : ۱۶۴ .
 محمد بن خاوند شاه بن محمود معروف
 به «ميرخواند» : رك. ميرخواند .
 محمد بن خلف بن المرزبان : ۳۶۳ .
 محمد بن داود الجراح : ۱۴۰ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ .
 محمد بن راهد بن حسن الكوثری : ۱۸۵ ح ،
 ۴۵۲ ح .
 محمد بن زكريا رازی : ۲۵ ، ۲۶ م ،
 ۴۸ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۲۰۸ م ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ،
 ۲۶۸ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۳۸۵ .
 محمد بن زياد (أبو جعفر) : ۱۴۳ .
 محمد سعيد العربيان : ۴۳۹ ح .
 محمد بن سليمان بن علي العباسي (والی
 كوفه در زمان منصور) : ۱۹۰ م ، ۱۹۳ ،
 ۲۰۲ ، ۲۵۰ ، ۲۷۰ ، ۲۹۲ ، ۳۶۱ ، ۴۲۲ .
 محمد صادق طباطبائي (سيد ...) : ۵۳۲ ح .
 محمد صالح بن أحمد مازندراني (حسام
 الدين ...) : ۳۲۰ م .
 محمد بن عبدالله ... (رسول الله) ص : ۷ ،
 ۱۱۶ م ، ۱۲۰ م ، ۱۸۹ ، ۱۹۱ ، ۲۰۲ ،
 ۲۲۴ ، ۳۱۱ ، ۳۱۵ ، ۳۴۹ ، ۳۶۸ ، ۳۸۶ ،
 ۴۱۷ ، ۴۵۵ ، ۴۷۲ ، ۵۲۷ ، ۵۳۱ ، ۵۹۰ .
 محمد بن عبدالله (از رجال سند) : ۳۳۵ .
 محمد بن عبدالله بن أبي عسنة : ۱۴۲ .
 محمد عبد اللطيف السكيتي : ۳۶۹ ح .
 محمد بن عبد الملك الزيات : ۱۶۴ .
 محمد بن عبدوس (أبو عبدالله ...) : رك.
 الجهشياري

- محمد بن عبد الوهاب قرينى : ١٥٧ ح .
 ١٥٩ ح ، ١٦٠ ح ، ١٦٢ ح ، ١٦٣ ح ، ١٧٩ ح ، ٣٢١ ح ، ٤٣٠ ح ، ٤٨٦ ح ، ٥٠٦ ح ، ٥١٦ ح
 محمد عبد الهادى أنور يده : ٤٤٥ ح .
 محمد بن عبد الله : ١٦٤
 محمد بن عطاء بن مقدم الواسطى : ١١٧ .
 محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بهويه
 لقمى معروف به " شيخ صدوق " : ر.ك.
 صدوق [شيخ ...] .
 محمد بن على بن عبد الله بن العباس : ٣٨٧ .
 محمد بن على بن عبد الله الصورى : ٣٨٥ .
 محمد بن على بن محمد حامد بن محمد
 صابر فاروقى " تهاوى " هندى : ر.ك.
 التهاوى (محمد بن على ...) .
 محمد بن عمران بن موسى أبو عبد الله الكاتب
 المرزبانى ، ر.ك. المرزبانى (محمد بن
 عمران ...) .
 محمد بن عون بن بشر : ٣٦٢ .
 محمد بن عيسى بن حمدويه : ٤٥٥ .
 محمد بن القاسم بن مهرويه : ٣٦٢ ، ٣٨٦ .
 محمد كرد على : ٢١٨ ح ، ٣٦٧ ح .
 محمد بن مكحول : ١٩٤ .
 محمد حبيب الدين عبد الحميد : ٢٦٩ ح ،
 ٣٦٩ ح .
 محمد مشكوة (سيد ...) : ٢٥٢ ح ، ٣٩١ .
 محمد بن معن : ٣٤٢ .
 محمد مبر عبد آغا الدمشقى : ٢٥٥ ح
 محمد نظم الدين (دكتور ...) : ٥٠٥ ح ،
 ٥١٠ ح
 محمد بن هارون (المعروف بأبى عيسى الوراق)
 ١٣٩ ، ٢٤١ ، ٣٦٣ ، ر.ك. أبو عيسى
 [الوراق] .
 محمد بن يزيد النحوى : ١٩٣ ، ٤٣٧ .
 محمد بن يزيد بن عبد الأكرم ...
 (أبو العباس ...) : ر.ك. ميرد .
 محمد بن يزيد المهلبى : ١٤٢ .
 محمد يوسف (دكتور ...) : ٣٨٨ .
 محمود بن عمر بن محمد ... ر.ك. وعشرى
 محمود كاشغرى : ٥٣ .
 محمود بن محمد النصرى : ٤٤٥ ح
 المدائنى : ١٤٢ ، ١٤٣ ، ٤٢٠ .
 مراد (سلطان ...) : ٣١٧
 مرادى : ٣٥٢ م .
 مرتضى بن داعى حسنى رازى (سيد ...) :
 ٥٠٢ .
 مرتضى الحسينى اليمامى التريدى الحنفى :
 ٣٣٠ م .

- مُردیابَنگ : ۴۳ .
 حَرزبان بن رستم . ۲۰۶ .
 المرزبانی (محمد بن عمران... أبو عبد الله) : ۱۹۳ م ، ۱۹۴ م ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ م ، ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۴۲۱ ح ، ۴۲۳ م ، ۴۴۳ م .
 مَرُفُش ۶۰ .
 مرقس : ۹۸ .
 مرقیان : ۱۳۵ م .
 مرقیون : ۶ م ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۵ م ، ۳۶ ، ۴۷ م ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۲ ، ۱۳۲ ، ۱۳۲ ، ۱۵۰ ، ۱۵۱ ، ۱۶۴ ، ۱۹۱ ، ۲۰۳ ، ۳۸۳ .
 مر کلیوت : ۱۲۸ ح ، ۱۳۷ ح ، ۲۴۵ .
 مرمرم : ۱۵۰ ، ۱۶۶ .
 مروان بن محمد [الجمدی] : ۱۶۳ م ، ۲۸۹ م .
 مروزی : ر.ك. شرف الزمان طاهر...
 مریم (بقولی نام مادرِ رمانی است) : ۱۶۶ ، ۵۰ .
 مزدق [بن بامداد (نسخه بدل : با عاردا)] : ۱۱۴ م ، ۱۳۴ ، و ر.ك. مزدك .
 مزدك : ۲۰ ، ۱۸۰ م ، ۱۹۱ ، ۲۹۸ ، ۳۰۷ م ، ۳۱۱ ، ۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۹ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۴۰۱ ، ۴۱۳ ، ۴۱۴ ، ۴۲۸ ، ۴۳۲ .
 ۴۹۸ .
 مساور الوراق : ۱۹۶ .
 المستعصم . ۵۰۸ ح .
 المستملی : ر.ك. أبو ابراهیم اسمعید بن محمد...
 مسعودی [المسعودی] (أبو الحسن علی بن الحسین...) : ۲۰ ، ۲۵ ، ۳۵ ، ۵۵ ، ۱۲۷ ح ، ۱۲۸ م ، ۱۳۳ م ، ۲۹۵ ، ۳۵۰ ، ۵۱۵ ، ۵۲۷ .
 مسکویه ر.ك. أبو علی مسکویه
 مسلمة بن أحمد بن قاسم بن عبد الله محریطی
 فرطی اندلسی : ر.ك. الحکیم المحریطی
 مسلمة بن هاشم : ۲۴۹ ح .
 مسیح (المسیح عیسی...) : ۵ ، ۳۱ ، ۳۳ م ، ۴۶ ، ۵۲ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۹ ، ۱۳۴ ، ۱۶۱ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ م ، ۲۴۱ ، ۲۴۴ ، ۲۶۵ ، ۲۸۶ م ، ۲۹۸ ، ۳۱۶ ، ۳۲۵ ، ۳۳۱ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ م ، ۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۴۱۷ ، ۴۲۹ ، ۵۳۰ ، ۵۳۳ ، ۵۳۴ و ر.ك. عیسی م
 المسیح المصلوب (ابن الأرملة) : ر.ك. ابن الأرملة .
 مسیحی : مکرر در بسیاری از صفحات و بخصوص صفت برای تاریخ و دین و غیره آمده است .
 مسیلمة : ۱۹۱ .
 مشیغی : ۲۱ .

- مصطفی البابی الحلبي : ٨٤ ح م .
 مصطفی السقا : ١٢٧ ح .
 مصطفی بن عبدالله كاتب چلسی : ر.ك.
 حاجی خلیفه
 المطرزی [أبو الفتح (وأبو المطهر) ناصر
 (یا ناصر الدین) من عبد السید أبي المكارم
 ابن علی ...] : ٣٠٧ ، ٤٠١ .
 مطهر بن طاهر المقدسی : ٤٧ ، ١٤٤ ،
 ١٨٢ ، ٥٠٥ ، ٥٠٦ .
 مطیع بن ایاس [الکنانی] : ٩٢ ، ٩٤ م ،
 ١٢٣ ، ١٣٨ م ، ١٣٩ م ، ١٤٠ ، ١٨٣ ،
 ١٩٣ ، ١٩٤ ، ١٩٨ ، ٢٧٠ ، ٢٩٢ ، ٣١٩ ،
 ٣٨٦ ، ٣٨٧ ، ٣٨٨ ح ، ٤٢٠ ، ٤٢١ م ،
 ٤٢٢ م ، ٤٢٣ ، ٤٤٣ م ، ٤٤٤ م .
 معبدالجهنی : ٢٨٩ .
 المعتصم (خليفة عباسی) : ١٥٩ ، ١٨٩ ،
 ٣٤٢ ، ٥٠٨ م .
 المعدل بن عیلان : ٣٥٤ م ، ٣٦٣ م .
 معز الدولة : ٢٠ ، ١٦٣ .
 معز بن رائدة [بن عبدالله بن رائدة بن
 مطرب شريك بن عمرو الشيباني] : ٩٢ ،
 ١٤٠ ، ١٩٠ ، ٢٠٢ ، ٢٥٠ ، ٤٢٢ .
 مع [مشعب (= سيمون)] : ٣٥ .
 مفتی الثقلین : ر.ك. ابن کمال یاشا
 مفصل بن عمر المحمدي : ٧٤ م ، ٣٢١ ، ٤٢٩ م ،
 ٤٣٠ م .
 مقاتل بن سلیمان . ٢٣٥ .
 المقندر بالله (خليفة عباسی) : ١٦٣ ، ٤٤١ .
 مقدسی (شخص الدین أبو عبدالله محمد بن
 أحمد بن أبي البكر البنا المقدسی الحنفی
 المعروف بالشاری) : ٣٣ ح .
 مقدسی : ر.ك. مطهر بن طاهر المقدسی .
 المقدسی : ر.ك. کورلس . .
 مقریزی [المقریزی] (تقی الدین أبو
 العباس أحمد بن علی ...) : ٣٠٤ م .
 المقفع عبدالله بن الفارسی (١) صاحب الکلیلة
 العربیة ... : ٥٢٣ ، ر.ك. عبدالله بن المقفع .
 مقلاص : ١٥٩ م .
 مکحول : ٢٨٩ .
 ملا صالح مازندرانی : ر.ك. محمد صالح
 بن أحمد ...
 ملا عبدالرزاق لاهیجی : ر.ك. عبدالرزاق ...
 ملک الحيرة . ٢٩٥ .
 ملکه ندد مر : ١٧ .
 ملک الشعراء بهار (محمد تقی) : ٤٩٩ ح .
 ملک الصين : ١٦٣ .
 ملکه سکان (زن سکان شاه) : ١٢ .
 مناندر (Menander) : ٣٥ م .
 منتهی بن لحجاج : ٣٣٧ .

- المنذر : ٢٩٥ م .
 منصور [المنصور - خليفة عباسي] : ١٠٣ ، ١١٥ ، ١٢٧ ، ١٣٨ ، ١٣٩ ، ١٤٠ ، ١٩٠ ، ١٩٣ ، ٢٠٢ م ، ٢٨٠ ، ٢٩٢ ، ٢٩٣ ، ٣٤٢ ، ٣٤٣ ، ٤٢٣ م .
 المنصور بالله (خليفة وإمام فاطمي) : ٤١١ .
 منصور [سنادقي] : ٢٢٥ .
 منفذ بن زيار الهلالي : ١٩٤ .
 منقذ بن عبد الرحمن : ٤٢١ .
 منو محمد : ٤٢ .
 موجي (موزك - معلم مانوي) : ١٩ .
 مودود بن مسعود : ٢١٦ ح م .
 مورلسپند : ٤٠ .
 موزهايم (Mosheim) : ٣ .
 موزك (موزاك - معلم يارسل) : ٤٩ ، ١٩ .
 موسى (بيغمبر لهود) : ٤٧ ، ٢٥٧ ، ٢٥٨ ، ٢٨٨ ، ٢٩٣ ، ١١٥ ، ١١٦ ، ١١٧ ، ١٢٠ م ، ١٧٨ ، ١٩١ ، ٢٣٣ ، ٢٤١ ، ٢٩٠ ، ٢٩٨ ، ٣٧٧ ، ٤٢٩ ، ٥٠٢ ، ٥٣٠ م .
 موسى بن جعفر (إمام ...) : ٧٤ ح .
 موسى الهادي بن محمد المهدي بن أبي جعفر المنصور بن محمد بن علي بن عبد الله بن عباس ابن عبد المطلب : ر.ك. الهادي (خليفة عباسي) .
 موش : ٤٨٧ م .
 موسى (عبد الباقي أفندي) : ٢٤ .
 موفق الدين أبو العباس أحمد بن قاسم بن أبي أصيبعة سمدي حر رحى : ر.ك. ابن أبي أصيبعة .
 مولر (F. W. K. Muir) : ٥٦ .
 المهدي محمد بن أبي عبيد الله : ٣٤٠ .
 مهدي (المهدي - خليفة عباسي) : ٢٠٠ ، ١٠٥ ، ١١٥ ، ١١٦ ، ١١٧ ، ١٢٧ ، ١٣٩ ، ١٤٦ ، ١٦٤ ، ١٧٨ ، ١٨٣ ، ١٩٦ ، ١٩٩ ، ٢٢٣ ، ٢٦٣ ، ٢٦٤ م ، ٢٦٩ ، ٢٧٠ ، ٢٧٤ ، ٢٧٨ ، ٢٧٩ ، ٢٨٠ ، ٢٨١ ، ٢٨٩ ، ٢٩٠ ، ٢٩٣ م ، ٢٩٤ ، ٢٩٥ ، ٢٩٦ ، ٣١٩ ، ٣٣٩ م ، ٣٤٠ ، ٣٤٢ ، ٣٦١ ، ٣٦٢ ، ٣٦٣ ، ٣٨٦ ، ٣٨٧ ، ٤٠٣ م ، ٤٠٧ ، ٤٢٠ ، ٤٢١ ، ٤٢٢ ، ٤٢٣ ، ٤٢٦ ، ٤٣٢ ، ٤٣٧ ، ٤٣٨ ، ٤٤١ ، ٤٥٥ ، ٥٢٣ م .
 المهدي محمد بن عبد الله : ٤٢٣ .
 المهدي لدين الله أحمد بن يحيى المرتضى بن أحمد بن المرتضى بن أحمد بن مفضل بن أنس منصور بن المفضل بن الصّاح بن علي ابن يحيى بن القاسم بن يوسف بن النّاعي بن يحيى المنصور ابن أحمد التّامر ابن الامام

- الهادي إلى الحق يحيى بن الحسين من
القاسم بن إبراهيم بن إسماعيل بن إبراهيم
ابن الحسن بن الحسن بن عليّ ابن أبي طالب.
ر.ك. أحمد بن يحيى بن المرتضى.
- مهر : ١٥٨ ، ١٥٩
مهربان بن رستم (اسپهد) : ٥٣٥ .
مهر سپند : ٤٠ .
مهر شاه (والی میسان) : ٨٨ .
مهرن (M. A. E. Mehren) : ٢٧٢ ح.
مهر یزد : ٢١ ، ٤١ ، ٤٢ .
میترا : ٢١ ، ٤٢ .
میدانی (أبو الفضل أحمد بن محمد ...) :
٢٣٩ م.
میرخواند : ٥٢٥ م.
میس (اسم مادر مانی) : ١٥٠ ، ١٦٦ .
میکائیل : ٢٥ ، ٦٠ ، ٦٢ .
میلان الرازی : ٣٨٣ .
میمون بن دیمان القدّاح الهواری الثنوی :
٤٠٩ ، ٤١٠ م.
مینگاما [ا.] (A. Mingana) : ٣٣٨ م.
مینوردسکی (W Minorsky) : ٢٣٨ ح.
٤٨١ ح.
- ن
- نولیس : ٤٧٤ ح.
- النّاصر للحق : ٤١٣ م.
نافع : ٤٣٥ م.
نبیه بن الحجّاج : ٣٣٧ .
نجرائی (الزّاهب النجرائی) الوارد من بلد
الصّین . (. ١٦٦ .
نجم الدّین إبراهيم بن هاشم المیلانی : ٢٧٧ ح.
نحشط : ٣٩ .
نرسور : ٦٠ .
نرسی : ١٨ .
نرسیس : ٢٦ .
نریسف : ٢١ ، ٤٠ .
نر شح : ٤٠ .
نریمان : ٢٢ ، ٣٦ م.
نریمیک (نمیک) : ٦١ .
النّسائی : ٤٢١ ، ٤٧٣ .
نستيقوس : ٦٠ .
نشوان حمیری : ٥٩ ، ٤١٢ ، ور.ك.
أوسعيد نشوان ...
نصر بن هرمز التمرقندی : ١٥٩ .
نصیر الدّین طوسی : ٢٤ م ، ٥٣ ح ، ٤٦٥ ح.
النّضر : ٩٠ .
النّضر بن الحارث بن كلدة (أخو نسي عبد الدّار) :
٣٣٧ م.
النّظام : ١٨٦ م ، ور.ك. إبراهيم بن سیار ...

- نظامی گنجوی : ٥٠١
 نعمان بن أبی العوجاء : ١٦٣ .
 النعمان بن المنذر : ٩٧ .
 نعمت الله [بن عبدالله بن محمد بن حسين
 موسوی نوشتری جرائری] (سید...) :
 ٤٣٣ ، ٤٣٢ .
 نلسدئل : ٢٥ .
 نصر ائل - ٤٣ .
 نصر قیل : ٢٥ .
 سرود ١٨١
 النوشختی : ٢٥٥ ، ٢٨٧ ، ٣٤٦
 نوح (النبی) : ٥٧ ، ١٤٥ ، ٢٤٤ ، ٣٠١ ، ٤١٧ .
 نوح زاد گک (مترجم زبان فارسی هانی -
 سریانی : نوح) : ١٢ .
 نوح بن منصور بن نوح بن نصر سامانی
 (= نوح ثانی) : ١٢ .
 نورالدین (یا سدیدالدین) محمد بن محمد
 ابن يحيى بن طاهر بن عثمان الموفی
 البخاری الحنفی : ٥٠٥ ، ٥٠٦ ح .
 نوشت (نام مدر هانی بر حسب بعضی
 مأخذ) : ٣٨٠ ، ٥ .
 نوشیروان [بن قباد] : ٤١٨ ، ٤٣٢ ، و
 ر.ک. مه أنوشروان .
 نولدکه (Th. Noldeke) : ٩ ، ح م ،
 ١١٤ ح .
 النوری : ٣٤٢ ، ٤٧٣ ، ٤٦٨ .
 النويری [نويری] (شهاب الدين أحمد بن
 عبدالوهاب بن محمد بن عبدالقائم بکری
 تسمى قرشي معروف به نويری کندی) :
 ٢٧٥ م .
 نیرگ (H.S.Niberg) : ٣١ ، ١٠٦ ح م .
 نیربوسنه : ٤٠ .
 نيسدئل : ٦٠ .
 نیکسون (R. A. Nicholson) : ٢٢٢ ح
 ٢٢٣ ح ، ٢٢٥ ح .
 نیکوئوس : ٥٧ ، ٤٤٢ ح .
 و
 الوائلی (خلیفة عباسی) : ١٨٩ .
 واحدی (أبو الحسن علی بن أحمد بن محمد
 ابن علی بن متو به الواحدی التیساوری)
 ٣٥٧ ، ٤٣٣ .
 واصل بن عطاء الفزّال (أبو حذیفة) : ٧٦ ،
 ١٩٧ ، ١٩٨ ، ٢٩٠ ، ٣٦٠ م .
 والبة بن الحباب (أبو أسامة ... الأسدي
 الکوفی) : ٩٢ ، ٩٤ ، ١٣٨ ، ١٩٤ ،
 ٣٨٨ ، ٤٢٠ ، ٤٢١ .

ه

هابیل : ۴۳ ، ۵۹ ، م ۱۵۴ ، م ۱۵۵ . م
 الهادی [بالله] (هادی = موسی بن محمد
 المهدي ... حلیفة عباسی) : ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، م
 ۱۴۶ ، ۱۵۲ ، ۲۶۴ ، م ۲۶۹ ، ۲۷۹ ، ۲۹۵ ، ۴۳۲
 . ۴۵۵ ، م ۵۲۳ .
 هارون : ۳۶۲ .
 هارون (هرون) الرشید : ۲۰ ، ۱۱۷ ، ۲۰۰ .
 ۲۴۶ ، ۲۶۴ : ۲۶۱ ، ۲۶۵ ، ۲۹۴ ، ۵۰۲ .
 هارون (هرون) بن معروف : ۴۳۵ .
 هالون (Haloun) : الف .
 هجویری (أبو الحسن علی بن عثمان بن
 أبي علی الجلابی الهجویری القزوينی) : ۴۹۴ .
 هرماس (علام عیسی) : ۵۷ .
 هرماس (یا هرماس - یکی از تلامذعاتی)
 . ۱۱ ح .
 هرمز (= هورمزد) : ۳۳۸ .
 هرمز (بن شاپور بن أردشیر) : ۱۱ ، م ۴۸ ،
 ۶۱ ، ۹ ، یا ، ۱۰۳ ، ۱۴۵ ، ۱۸۱ ، م ۲۰۵ ،
 ۲۵۹ ح ، ۴۷۹ ، ۴۷۹ ، ۴۹۵ ، ۵۱۳ ، م
 . ۵۳۴ .
 هرمزد : ۱۱۴ ، ور . ک . هرمز .
 هرمز (دوم) [من عرسی من بهرام بن اوردمزد
 بن شاپور أردشیر بن ساسان] : ۱۸ ، ۵۲۲ .

الواسی ۹۴ . م .

والنتین (Valentin) . ۳۵ .

والنتین ژو کوفسکی ۴۹۴

والنتی بیان أول : ۱۸ .

وحید دستگردی : ۵۰۱ ح .

الوراق : ۲۲۲ .

الورسانی ر . ک . أبو حاتم أحمد بن

حمدان . . . وأبو حاتم رازی .

ورهاران (نسخه بدلی است از وهواران)

۳۸۳ ح .

ورندیک [O.G von Wesendonk] : ۵۶ .

وستنفلد : ۲۶۲ ح ، ۲۶۵ ح ، ۴۰۲ ح

الولید بن عبد الملك : ۱۵۸ .

الولید بن المغیره المخرومی . ۳۳۷ .

الولید بن یزید [بن عبد الملك = ولید ثانی]

۲۰ ، ۱۳۸ ، م ۱۹۳ ، م ۱۹۴ ، م ۲۱۹ ،

۲۲۵ ، م ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، م ۲۵۱ ، ۲۶۱ ،

۲۸۱ ، ۲۹۳ ، ۳۸۶ ، ۴۲۱ .

ویت (Wiet) : ر . ک . کاستن ویت .

ویدن گرن (Geo. Widengren) : ۳۱ ،

۵۶

ویلهلم اسلین (Wilhelm Ensin) : ر . ک .

اسلین .

ویلیام کوردن (Rev William Cureton)

۲۴۰ ح .

ی

هرمس : ۵۷ ح ، ۶۱ ، ۳۱۱ .

هرمس مثلث (Hermes Trismegistus) :

هرمیاس (یکی از تلامیذمانی) : ۱۱ ح .

۵۷ .

هستنکس ۳۶ .

هشام (شاید هشام بن الحکم) : ۱۸۹

هشام (شاید هشام بن الحکم) : ۴۳۱ .

هشام بن الحکم ۱۰۱ م ، ۱۰۲ م ، ۱۴۸

۳۲۱ ، ۳۲۷ ، ۳۹۹ ، ۴۴۰ .

هشام بن عبدالمک ۱۶۳ م .

هگمونوس (Hegemonius) ۵۷ ، ۲

هموزاک (رسول معلم و مؤثر) : ۴۹ .

هندو شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی

متخوایی ، ۲۰۳ ح .

هنری کریین ۲۵۲ ح .

هنینگ (W. Henning) : ۲۳ ، ۱۷ ، ۵

۲۵ ، ۵۳ ، ۵۶ ، ۵۷ الف م ، ب م ، ۵

و م ، ز م ، ی م ، یا م ، یب م ، یج م .

هوتسم (Houtmsa) : ۱۰۳ ح .

هورمز : ۴۷۱ .

هیدرخ : ۱۷ .

هیشم بن عدی : ۱۴۳ ، ۱۹۸

هیکینس (Martin z. Higgins) . یب .

هیورث دن (J. Heyworth Dunne) :

۳۵۵ ح .

یدربوق (حکیم) : ۲۵۰ .

یارشطر (دکتر) : ۳۷۳ ح م .

یاقوت حموی : ۱۲۸ ، ۲۱۸ ، ۲۶۲ م .

یحیی بن اکثم : ۱۸۹ .

یحیی بن بشر نهاوندی : ۲۵۶ .

یحیی بن حصین : ۳۸۷ ، ۴۲۱ .

یحیی بن خالد برمکی : ۲۴ ح ، ۱۰۱ ح .

یحیی بن زکریاء : ۶ ، ۳۲ م .

یحیی بن زید بن سعید الله بن عبدالله الجارثی .

۱۳۲ ، ۱۳۸ ، ۱۴۳ ، ۱۸۳ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۶

۱۹۸ م ، ۱۹۹ ، ۲۲۴ ، ۲۷۰ ، ۲۹۲ ، ۳۰۹

۳۱۹ ، ۳۸۶ ، ۳۸۷ م ، ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳

۴۴۴ .

یحیی بن سعید بن بطریق أنطاکی : ۱۲۳۰ .

یحیی بن علی : ۱۹۶ ، ۱۹۸ ، ۳۶۰ .

یحیی مهدوی (دکتر) : ۳۷۲ م .

یحیی النحوی : ۲۰۶ .

یحیی بن النعمان النصرانی : ۲۰۵ ، ۵۳۴

یزدان : ۱۶۴ ، ۱۸۲ ، ۱۹۷ ، ۳۰۸ ، ۳۸۸

۴۱۶ ، ۴۶۴ ، ۴۷۰ ، ۴۷۴ ، ۴۷۵ ، ۴۸۴

۴۸۹ ، ۵۰۳ ، ۵۰۴ ، ۵۳۱ .

یزدان بن یازان : ۱۱۵ م .

یزداسخت : ۱۵۹ ، ۱۶۴ م ، ۱۷۳ ، ۱۷۷

۱۷۹ م ، ۲۰۵ ، ۳۰۱ ، ۴۹۲ ح ، ۵۳۴ .

- یزدجرد: ۲۰۳ . یواسف: ۶۱ .
 یرید بن الفضل (کاتب المنصور): ۱۱۵، ۹۲ . یوحنا: ۲، ۹۸، ۱۷۷، ۲۳۴ .
 ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۶۳، ۲۶۴ . یوحنا دمشقی: ۲ .
 ۲۸۰، ۴۲۰، ۴۲۱ . یوزدوروس: ۳۰۸ .
 یرید بن مزید الشمانی: ۱۹۹ . یوراسف: ۱۹۱ .
 یرید بن الولید: ۱۹۳ . یوسف اعتصامی: ۴۷۹ ح .
 یستاسف: ۱۶۱ . یوسف الیان سرکیس: ۲۱۸ ح .
 یعقوب (معدل سام نریمان): ۳۶ . یوسف بحرانی: ۲۴۲ .
 یعقوب بن إسحق الکندی: ۳۹۱ . یوسیت (نام مادر مانی بموجب بعضی
 یعقوب بن داود (وزیر مهدی خلیفه عباسی) مآخذ): ۵، ۳۵۰ .
 ۹۰۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۹۰ م، ۲۹۱، ۳۶۱ م . یوشع فنکل: ر. ک. فنکل (یوشع) .
 ۳۶۲، ۴۲۶ م . یولیا: ۱۸ .
 یعقوب بن الفضل بن عبدالرحمن بن عباس . یونس بن هارون: ۹۱ .
 بن ربیع بن الحارث بن عبدالمطلب . یونس من اسی فروة: ۹۲، ۹۳، ۱۰۰ .
 ۱۱۵ م، ۱۱۶ م، ۲۹۵، ۴۵۵ م . یونس بن حمیب: ۲۲۲ .
 یعقوبی (أحمد بن أبی یعقوب إسحق بن یونس المختلی: ۴۲۲ .
 جعفر بن زهب بن وضح کاتب عباسی یونس بن عبدالرحمن: ۳۲۰ .
 معروف به یعقوبی (۲۰، ۱۰، ۲۵، ۵۵ م یونس النحوی: ۳۶۱ م .
 ۱۰۳ م . یهودا: ۱۶۱ .
 یقطین بن موسی: ۱۱۵، ۱۴۶ . یهودای اسخریوطی: ۳۷ .
 یسوشاد (حکیم...): ۲۵ .

فهرست اعلام اُمم و قبائل و طوائف و طبقات و أيام و سلسله‌ها

ا

أهل القين : ١٢٩ ، ١٤٥ ، ٢٣٨ .

أیدی قوت : ٥١٦ .

ایرانیان : ٣٥ ، ٦٢ .

ایفور : ١٩ م ، ٥١٦ م ، ٥١٨ .

ایفوران : ٥١٦ .

ایفوری (خط ...) : ٥١٨ .

ب

بدلی ه : ٣٥ .

بخشیان : ٥٣ ح .

برامکه : ٧٦ .

برمکیان : ٩٢ .

البطارک : ١٢٥ .

بنو ابی عیدالله : ٣٣٩ .

بنو الأ فطس : ٢٥٩ .

بنی أمیه : ٩١ ، ٩٢ ، ١٣٧ ح ، ١٣٩ ، ١٦٢ .

٢٨٩ ، ٤٢٦ .

بنی بکرین وائل : ٩١ .

بنی الحکم : ٢٨٩ .

بنی سواء بن عامرین صعصعة : ٩١ .

آرامیها : ٦ .

آل الحمد : ١٦٣ .

آل سلیمان بن علی : ٣٦٢ .

الأ تراك : ٢٣٨ ، ٢٣٩ .

أئمة لغت : ٣٩٤ .

اجاری : ٢٥ .

الأزد : ٢٩٥ ، ٣٦٥ .

الأساقفة (أساقفه) : ١٢٤ م ، ١٣٥ ، ٢٨٦ .

٣٨٣ ، ٣٨٤ .

الأساقفة الارثودکسية ١٢٤ م .

اسد : ٣٦٨ .

أشکانی (خاندان ...) : ٦ .

أشکانیان (دودمان ...) : ٥ ، ٢٨ .

الاشکانیة : ٢٥٥ م .

أطبَاء مسیحی : ١٢٣ .

اور سرمن (دولت ...) : ٥٧ .

اربعور : ١١٩ م .

أهل البصرة : ١٣١ .

أهل خراسان : ٨ .

بنی العباس : ۹۱ ، ۹۲ ، ۱۰۰ ، ۱۶۳ ، ۳۸۹ .

بنو عبدالدار : ۳۳۷ .

بنی هاشم : ۱۰۳ ، ۱۱۵ م .

پ

پارمیا : ۳۳۸ .

ت

تاتار : ۵۱۶ .

أتراك (ترك) : ۲۰ م ، ۱۲۹ م ، ۱۴۵ ، ۲۴۶ .

۲۶۵ ، ۳۳۱ .

تركها : ۲۰ ، ۵۳ .

التغزغز : ۱۵۳ .

التغزغز : ۹۸ .

تميم : ۲۴۵ ح .

ج

جغانيان (سلسله ...) : ۱۹ .

جبنی ها : ۱۹ ح .

ح

حسكايه : ۱۴۹ ، ۱۶۶ .

الحكماء : ۱۳۳ .

خ

خلماء ميیدی مصر : ۲۸۵ ح .

د

دولة بنی العباس : ۱۶۳ .

الدولة العباسية : ۱۶۴ .

الديلم : ۱۴۷ .

ر

الروم [روم] : ۱۰۰ ، ۵۷ ، ۹۳ ، ۱۲۵ م ،

۱۲۶ م ، ۱۳۴ ، ۱۹۵ ، ۴۵۵ .

روميه : ۷۵ .

الرهان : ۱۰۰ .

س

ساسانيان : ۹ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۲۸ ، ۲۸ ح ، ط م

سب : ۴۸۶ ، ۵۲۷ .

الساسانية : ۱۳۴ ، ۲۰۳ ، ۲۹۴ .

السريانيون : ۳۷۳ .

سفديان : ۳۷۳ .

سكا : ۱۲ .

سمعان : ۲۴۵ ح .

ط

طائفة ماندائي : ۳۲ .

الطغزغز : ۲۰ ، ۱۲۹ .

الطقيليين : ۴۴ م .

ع

عباسيان : ۹۱ ح ، ۳۵۴ ح .

العجم (عجم) : ۳۷۳ ، ۴۲۰ ، ۵۱۳ .

عوام الهند : ۱۲۹ .

قوم لیدی : ۱۸ .

ک

کمسر کان (حیواناده کمسر کان که طهراً

مادر مائی ار آنها بودند) : ۶ .

الکوفیین : ۳۸۸ .

ل

لغویان : ۱۰۱ .

م

متکلمین : ۱۶۳ ، ۳۹۶ ح .

المتنبیین : ۹۸ ، ۱۹۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۶ .

المشائین : ۴۵۹ .

مصريان : ۳۰ ، ۵۱۹ .

ممول : ۱۸ ، ۵۲۴ .

محولان : ۵۱۶ ، ۵۱۷ م ، ۵۱۸ .

مفسرین دین مائی : ۱۱ ح .

ملوك الترك : ۱۶۲ .

ملوك عجم : ۵۰۵ .

ملوك فارس : ۲۲۲ .

ملوك العرس : ۲۹۸ .

منتجمان : ۴۹ .

المنتجمین : ۹۹ .

مبجمین : ۵ .

میسائی ها : ۳۳ م .

العرب (عرب) : ۵۹ ، ۱۰۲ ، ۱۴۳ ح ، ۱۶۲ .

۱۹۵ ، ۳۱۲ ، ۲۵۹ ، ۳۰۷ ، ۳۴۳ ح ، ۳۷۳ .

۳۹۴ م ، ۳۹۸ ، ۴۰۱ ، ۴۰۴ ، ۴۰۸ م ، ۴۲۰ .

۴۲۶ ، ۴۲۸ ، ۴۵۹ ، ۵۲۴ .

ف

الفرس : ۱۲۳ ، ۱۳۰ م ، ۱۳۴ ، ۱۶۲ م .

۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۳ ، ۲۷۶ م ، ۲۹۴ .

۲۹۷ ، ۲۳۹ ، ۳۵۱ ، ۳۵۳ ، ۳۷۳ ، ۳۸۱ .

۳۸۳ ، ۴۵۴ م ، ۴۵۹ ، ۴۷۱ م .

فرنگیها : ۱

فریغولیان : ۴۸۱ ح .

فقهائ : ۱۰۱ ، ۳۴۲ ، ۴۵۹ م ، فقیهان : ۱۱۴ .

فقیهان : ۱۱۴ .

الفلاسفة : ۱۳۰ ، ۱۳۳ م ، ۱۸۶ ، ۲۰۶ .

۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۶۷ ، ۲۸۵ ، ۳۹۵ .

۳۹۶ ح ، ۴۵۲ ، ۴۵۶ ، ۴۵۹ ، ۴۶۱ م .

۴۷۱ ، ۵۰۳ .

ق

لقبط : ۳۰۴ .

قرعیزها : ۱۹ .

قریش : ۱۰۲ ، ۱۲۹ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷ .

۳۳۷ ، ۳۴۵ ح .

قوم اسرائیل : ۳۵ .

قوم ماندائی : ۳۰ ، ۳۳ .

یونان . ۳۰	ی
یونانیان ح ۵۷، ۵۱، ۶۱	
یونانیة ۲۱۳	یوم أحد . ۳۳۷
یونانیون ۳۷۴	یوم بدر ۳۳۷

۳

فهرست اعلام اماکن

آبطوخیا : ۳۳ ح	آدیاس (ادیب) : ۱۰ ح .
احواز الزنج : ۱۳۳ .	آذربایجان : ۱۲۸ ح ، ۵۰۸ ، ور . ک .
إدارة الطبعة المنبریة ۲۵۵ ح .	آدرمایکن .
ادمس (اورفه) : ۴ .	آسیا : ط .
إدسا : ۵۶، ۲۱ ، ور . ک . اورفه .	آسیای عربی : ۳۳، ۳۰ .
ادیب (= آدین) : ۱۰ ح .	آسیای مرکزی : ۱۰، ۱۸، ۲۰ .
ارمل : ۲۶۹ ح .	آفریقا : ۱۸ ح .
أرض بابن : ۵۳۳ ، ور . ک . بابل .	آفریقای شمالی : ۱۸ .
أرض الروم : ۲۴۴ .	آکادمی علوم نادر : یب
أرض الصين : ۴۸۵ ح ، ور . ک . الصين .	آلفا (خرابة...) : ۳ ح .
أرض فارس : ۲۴۴ ، ۵۳۳ .	آلمان : ۳، ۳۰۲ .
أرض المشرق : ۵۵۴ ح .	آمستردام : ۳ .
أرض مغرب : ۵۳۳ .	آمل : ۱۱۴ ح .
أرض الهند : ۲۴۴ ، ور . ک . هند .	

أرمينية الصغرى : ٢٧٠ ح

أرمستان : ٤ ، ٣٤ .

أرويا : ٤٠٣ ح .

إسپانی : ١٨ ، ٣٦ .

استانبول : ١٢١ ح ، ١٤٧ ح ، ٣٤٦ ح

٣٧٥ ح ، ٤١٤ ح ، ٤٧٤ ح ، ٥٠٠ ح

استوكهولم : ٥٩ .

إسفراین : ١٨٥ ح

إسكندريه (الاسكندرية) : ٣٣ ، ٣٥ ، ١٢٤

١٢٤ م ، ١٣٤ م ، ١٣٥ م ، ٢٨٦ م .

إصفهان : ١٣٧ ح ، ١٣٩ ، ٣٤٥ .

إقليم لتقّاح : ٢٧٣ .

إقليم العيشية : ٢٧٣ .

اكسفورد : ١٢٣ .

أبجمن ايرانشناسي : ٦٣ .

أبجمن بين المللي مستشرقين : ١١٨ .

أفدلس : ٢٣٧ ، ٢٦٠ ، ٣٧٠ ح .

أنستينو ايران و فرانسه : ٢٥٢ ح .

أنطاكية : ١٨ ، ٣٥ ، ١٣٥ م .

اورخون (شمال مغولستان) : ١٩ ح .

اورشليم : ١١ ح ، ٤٥ م .

اورفه (= ادس - إردسا) : ٤ ، ٢١ ، ٣٥ ،

٥٦ ، ٥٧ .

اوزالوم (Uzalum) : ٢ .

أهواز (الاهواز) : ١١١ م ، ٣٢ ، ٩٥ ، ١٧٧

٢٧١ ، ٣٥٠ ، ٣٥١ ، ٣٨١ ، ٣٨٣

ايران : ١٠ ، ٨ ، ١٠ ح ، ١٩ ، ٢٠ م ، ٢١

٣٢ ، ٣٣ ، ٣٦ ، ٤٠ ط ، ١٢٨ ح ، ٣٦٥ ح

٣٦٩ ، ٤٨٦ ، ٤٨٩ ح .

ايران زمين : ٥٢٦

ايرانشهر : ٢١٢

ب

باب حرب : ٢٥٥ ح ، ٣٨٥ ح

باب الترادق : ٢٠٥ .

باب التسوس : ٣٨٣ .

برلين : ٥ ، ٦ ، ٧ ، ١١ م ، ١٢ ، ٢٠ ، ٣٣ ، ٣٢ م

٥٧ ، ٥٦ ح ، ٦١ ، ١٢٨ ، ١٣٤ ، ١٥٠ ، ١٥٨ م

١٦٣ ، ١٦٤ ، ٢٠٣ م ، ٢٠٤ ، ٢٠٥ م

٣٥١ ، ٣٨١ ، ٥٠٩ م ، ٥٣٣ .

بامباني (بامباني) : ١٠٣ ، ١١٤

١٨٣ ، ٢٦٠ ، ٣٤٤ ، ٥١٤ ، ٥٣٤ .

باب النصر (دوقاهرة) : ٢٩٤ .

بادرايا : ١٥٠ .

باكسايا : ١٥٠ .

بحارا : ٢٤٥ ، ٢٦٥ ، ٥١٨ م .

برلين : ٤ م ، ١٧ ، ١٣٦ ، ٢٩٩ ح ، ٣٠٢ ح

٣٥٧ ح : ٣٧٦ ، ٤٣٣ .

برومپ (سقیدهٔ عینک مردینو مصحف
آن است) ۵۰

بریتیش میوزیوم : ۲۷۶ م .

بمصر. (البصرة): ١٣١، ١٣٥، ٢٢٤،

• ۳۶ • ۳۵۷ • ۲۹ • : ۲۷ • • ۲۶ •

' p EYV ' WAO ' WTA ' p WTV ' WTI

. 279' 220 : 277' 220

بطائع (السلطائح) : ٣٣، ١٣٥، ١٥٠

. 174 - 175

عطرز بوغ : ۲۷۲ ح

الطبعة: ٢٧٠، ٢٩١، ٣٦١، ٣٧٢،

- 246

بعلبک : ۳۰۴ .

بغداد: ٢٠، ١٠، ١٤، ١١٥، ١٢٨

١٣١، ١٣٧، ١٩٢، ٢٦٦، ٢٧٩

‘פאג ‘פאלא ‘פאלא ‘פאלא ‘פאלא ‘פאלא

294 295 296 297 298

ملادائیس: ۲۰۳.

١٦٤-١٩٠: ١٦٤

ملھارستان : ۳۶ .

پیشگی : ۲۳۶ ، ۲۵۲ ، ۲۵۷ .

نبات النعش : ٤٠٧ .

نہجکت : ۲۰ .

موز قطبیا : ۱۳۶ .

۴۶ • (Bosnia) بوسنیا

بولاق [مصر]: ١٢٨ ح ١٢٧ ح ٢٥٢

2302, 2297 292 '27. 2200

18, 19, 20, 21, 22, 23, 24, 25, 26, 27, 28, 29, 30, 31, 32, 33, 34, 35, 36, 37, 38, 39, 40, 41, 42, 43, 44, 45, 46, 47, 48, 49, 50, 51, 52, 53, 54, 55, 56, 57, 58, 59, 60, 61, 62, 63, 64, 65, 66, 67, 68, 69, 70, 71, 72, 73, 74, 75, 76, 77, 78, 79, 80, 81, 82, 83, 84, 85, 86, 87, 88, 89, 90, 91, 92, 93, 94, 95, 96, 97, 98, 99, 100, 101, 102, 103, 104, 105, 106, 107, 108, 109, 110, 111, 112, 113, 114, 115, 116, 117, 118, 119, 120, 121, 122, 123, 124, 125, 126, 127, 128, 129, 130, 131, 132, 133, 134, 135, 136, 137, 138, 139, 140, 141, 142, 143, 144, 145, 146, 147, 148, 149, 150, 151, 152, 153, 154, 155, 156, 157, 158, 159, 160, 161, 162, 163, 164, 165, 166, 167, 168, 169, 170, 171, 172, 173, 174, 175, 176, 177, 178, 179, 180, 181, 182, 183, 184, 185, 186, 187, 188, 189, 190, 191, 192, 193, 194, 195, 196, 197, 198, 199, 200, 201, 202, 203, 204, 205, 206, 207, 208, 209, 210, 211, 212, 213, 214, 215, 216, 217, 218, 219, 220, 221, 222, 223, 224, 225, 226, 227, 228, 229, 230, 231, 232, 233, 234, 235, 236, 237, 238, 239, 240, 241, 242, 243, 244, 245, 246, 247, 248, 249, 250, 251, 252, 253, 254, 255, 256, 257, 258, 259, 260, 261, 262, 263, 264, 265, 266, 267, 268, 269, 270, 271, 272, 273, 274, 275, 276, 277, 278, 279, 280, 281, 282, 283, 284, 285, 286, 287, 288, 289, 290, 291, 292, 293, 294, 295, 296, 297, 298, 299, 300, 301, 302, 303, 304, 305, 306, 307, 308, 309, 310, 311, 312, 313, 314, 315, 316, 317, 318, 319, 320, 321, 322, 323, 324, 325, 326, 327, 328, 329, 330, 331, 332, 333, 334, 335, 336, 337, 338, 339, 340, 341, 342, 343, 344, 345, 346, 347, 348, 349, 350, 351, 352, 353, 354, 355, 356, 357, 358, 359, 360, 361, 362, 363, 364, 365, 366, 367, 368, 369, 370, 371, 372, 373, 374, 375, 376, 377, 378, 379, 380, 381, 382, 383, 384, 385, 386, 387, 388, 389, 390, 391, 392, 393, 394, 395, 396, 397, 398, 399, 400, 401, 402, 403, 404, 405, 406, 407, 408, 409, 410, 411, 412, 413, 414, 415, 416, 417, 418, 419, 420, 421, 422, 423, 424, 425, 426, 427, 428, 429, 430, 431, 432, 433, 434, 435, 436, 437, 438, 439, 440, 441, 442, 443, 444, 445, 446, 447, 448, 449, 450, 451, 452, 453, 454, 455, 456, 457, 458, 459, 460, 461, 462, 463, 464, 465, 466, 467, 468, 469, 470, 471, 472, 473, 474, 475, 476, 477, 478, 479, 480, 481, 482, 483, 484, 485, 486, 487, 488, 489, 490, 491, 492, 493, 494, 495, 496, 497, 498, 499, 500, 501, 502, 503, 504, 505, 506, 507, 508, 509, 510, 511, 512, 513, 514, 515, 516, 517, 518, 519, 520, 521, 522, 523, 524, 525, 526, 527, 528, 529, 530, 531, 532, 533, 534, 535, 536, 537, 538, 539, 540, 541, 542, 543, 544, 545, 546, 547, 548, 549, 550, 551, 552, 553, 554, 555, 556, 557, 558, 559, 560, 561, 562, 563, 564, 565, 566, 567, 568, 569, 570, 571, 572, 573, 574, 575, 576, 577, 578, 579, 580, 581, 582, 583, 584, 585, 586, 587, 588, 589, 590, 591, 592, 593, 594, 595, 596, 597, 598, 599, 600, 601, 602, 603, 604, 605, 606, 607, 608, 609, 610, 611, 612, 613, 614, 615, 616, 617, 618, 619, 620, 621, 622, 623, 624, 625, 626, 627, 628, 629, 630, 631, 632, 633, 634, 635, 636, 637, 638, 639, 640, 641, 642, 643, 644, 645, 646, 647, 648, 649, 650, 651, 652, 653, 654, 655, 656, 657, 658, 659, 660, 661, 662, 663, 664, 665, 666, 667, 668, 669, 670, 671, 672, 673, 674, 675, 676, 677, 678, 679, 680, 681, 682, 683, 684, 685, 686, 687, 688, 689, 690, 691, 692, 693, 694, 695, 696, 697, 698, 699, 700, 701, 702, 703, 704, 705, 706, 707, 708, 709, 710, 711, 712, 713, 714, 715, 716, 717, 718, 719, 720, 721, 722, 723, 724, 725, 726, 727, 728, 729, 730, 731, 732, 733, 734, 735, 736, 737, 738, 739, 740, 741, 742, 743, 744, 745, 746, 747, 748, 749, 750, 751, 752, 753, 754, 755, 756, 757, 758, 759, 760, 761, 762, 763, 764, 765, 766, 767, 768, 769, 770, 771, 772, 773, 774, 775, 776, 777, 778, 779, 780, 781, 782, 783, 784, 785, 786, 787, 788, 789, 790, 791, 792, 793, 794, 795, 796, 797, 798, 799, 800, 801, 802, 803, 804, 805, 806, 807, 808, 809, 810, 811, 812, 813, 814, 815, 816, 817, 818, 819, 820, 821, 822, 823, 824, 825, 826, 827, 828, 829, 830, 831, 832, 833, 834, 835, 836, 837, 838, 839, 840, 841, 842, 843, 844, 845, 846, 847, 848, 849, 850, 851, 852, 8

727A

بہشایور: ۹۱۔

بيروت: ١٢٣، ٢٣٧، ٢٧٠، ٢٨٠ ح

٢٥٠ : ٢٥٦

بين التهرين: ٦، ١١، ٢٠، ٢٩، ٣٠ م

۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۰

٢

پاریس: ۱۲۸ ح' ۱۴۴ ح' ۱۸۲ ح' ۲۰۸ ح'

٤٩٢١ ٤٥٣١ ٣٨٠ ٣٥٠ ٣٣٥

پتہ: سیکورگ : ۵۵۔

میرکالیا : ۱۲ ح ، وریک. میرکلیا .

عز گلیا : ۱۱ .

ت

تارم (حوضه...): ۳.

ثبت (الثبت): ٢٠٦م ٥١١.

تبریز: ۴۷۸ ج، ۵۱۹ ج، ۵۲۰ ج.

7029

فہمکامہ: ۵۰۰

فهرستان: ۲۰، ۲۶۲، م، ۵۱۱، ۵۱۳،

- 0474 040

جوخی (مقدمہ ہنینگ کوئی مصحف
آلات) ۵۰

ج

چین ۱۹۰ م، ۲۰، ۵۳، ۱۲۸، ۴۸۱،
۴۸۲ م، ۴۸۳، ۴۸۶ م، ۴۹۵ ح، ۴۹۹
ح، ۵۰۱ م، ۵۱۱ ح، ۵۱۲، ۵۱۹
۵۱۱۲، ۵۲۱، ۵۲۴، ور. ک. الص. -
چین ماچین (ط چین و ماچین) : ۴۸۶ ح.

ح

حَرَان : ۱۸۰، ۲۲۷.

حلب : ۲۱۸ ح، ۲۵۲ ح، ۲۶۲ ح م،
۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹ م، ۲۹۶ ح، ۴۳۰،
۴۵۵.

جوخی (شاید جوخی) : ۱۵۰۰.

حودان : ۲۶۸ ح.

حیدر آباد کن : ۷۶ ح، ۱۳۷ ح، ۲۰۷ ح،

۲۱۶ ح، ۲۵۷ ح، ۲۷۸ ح، ۲۹۹ ح،

۳۳۷ ح، ۳۴۷، ۳۴۸، ۴۷۶ ح، ۴۰۱ ح،

۴۰۶ ح، ۴۲۰ ح.

حیرہ [الحیرة] : ۱۸، ۵۹ ح، ۱۰۲،

۲۴۷، ۲۹۷، ۳۳۷، ۳۴۵.

خ

خالداات (جرائر ...) : ۵۲۴.

ترکستان (چینی) : ۳، ۲۸، ۵۵.

ترکستان (شرقی) : ۵۳.

ترکیہ : ۳۱۵ ح.

تمویس : ۱۰.

توشنگ : ۳.

تورون (واحد ...) : ۳، ۱۹، ۲۳، ۲۸.

۴۱ ح، ۵۰، ۵۵ م.

تونس : ۲۹۴ ح.

نون هوانک (مغارة ...) : ۳، یا.

نویوق : ۳ ح.

ج

حبیب البقیعة : ۲۷۳.

حبال الصنیة : ۲۷۳.

حبیب عامیة : ۲۷۳.

حبیب الفوی : ۹۰.

حدر القمر : ۱۳۳.

جرحان : ۱۱۶، ۱۲۸.

جزیرة ابن عمر : ۲۶۳ ح.

جندیساہور : ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۵۹، ۱۸۳،

۲۰۵، ۲۴۶، ۲۶۳، ۲۶۵، ۳۴۴، ورک

جندیساہور و گندیساہور.

جندیساہور : ۱۷ م، ۱۳۷، ۴۸۶، ۴۹۹ ح،

۵۲۵، ۵۳۴.

جوان (دستاق ...) : ۳۲۹.

دست ميسان : ۱۶۷ ، ۱۵۰ ، ۶	ختا ی ۵۱۷ م ، ۵۲۵ ، ۵۱۸ م ، ۵۲۷
درمشق ۱۳۷ ح ، ۲۶۸ ح م ، ۲۶۹ ح	۵۲۸
۲۷۳ ، ۲۷۷ ح ، ۲۸۹ م ، ۲۹۲ ح ، ۳۶۷ ح	الخرارة : ۳۶۲
۳۷۰ ح ، ۳۸۵ ح ، ۴۸۵ ح	خراسان : ۸ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۲۰ ، ب ، ۵ م
دياربكر : ۲۷۰ ح	و ۱۲۹ ، ۱۳۹ ، ۱۴۵ ، ۱۵۱ ، ۱۵۸
دياله (نهر -) : ۱۱ ح	۱۶۳ م ، ۱۶۴ م ، ۲۴۰ ح
دير الناقول : ۳۵۶ ح	خراسانك : ۱۵۸
ديسان (نهر -) : ۱۵۱	خط الاستواء : ۲۷۲
ذ	خليج فارس : و
ذمار : ۲۲۹ ح	خوارزم : ۲۰۶ ، ۲۰۹ ، ۲۴۰ ح ، ۴۰۱
ر	خوجو : ۳ ح ، ۱۹
راس عين : ط	خورستان : ۷ ، ۵۴ ، و
رامهرمز : ۳۵۵ ، ۳۶۴	د
الرقّة : ۲۰۰	دارالکتب المصریّة : ۱۳۷ ح م ، ۲۹۰ ح
رُم : ۱۸ ، ۷۷ ح ، ۱۱۸ ح ، ۱۱۹ ح	۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲ م
روم شرقی (عالمک ...) : ۱۱ ح ، ۳۴	دانشگاه دُرّیات : ۳۵۰ ح
رومية : ۳۸۳	دانشکده أدبیّات طهران : ۱۶۲ ح ، ۳۹۱
رُها : ۵۷ ط	دجله : ۱۱ م ، ۱۲ ح ، ۳۲ ، ۳۳
ری : ۲۵۸ ح ، ۵۰۱	دحله لبصرة : ۳۶۲
ز	دروازه جندی شاپور : ۱۷
ربید : ۴۱۹	دروازه سَرادق : ۱۷
زمین عرب : ۵۱۰	دروازه مانی : ۱۷
زنده : ۲۶۵	

س

۴۵۴ .

- شانسی : ۱۹ ح .
شروته : ۳۲۹ .
شطّ العرب : ۳۲ .
شوش : ۱۲ ، ۱۱ ، ۶ ، ۴ ح
شوف الحیطی : ۲۷۳ .
شوف الخروب : ۲۸۳ .
شوف الشومر : ۲۷۳ .
شوف المقدسی : ۲۷۳ .
شوف المیادنة : ۲۷۳ .
شهرستان : ۲۴۰ .

ص

- صرخد : ۲۶۸ ح .
صعید آدمی : ۲۷۵ ح .
صفد (الصّغد) : ۱۶۳ ، ۲۰ .
صفد : ۲۷۳ .
سینا : ۴۶۶ ح .
الصّین (صین) : ۱۲۹ م ، ۱۵۱ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ .
۱۶۶ م ، ۲۰۶ م ، ۲۳۸ م ، ۲۳۹ ، ۲۴۷ .
۲۵۸ ، ۲۶۵ ، ۲۷۱ ، ۳۳۱ ، ۴۰۲ ، ۴۹۵ .
۴۹۶ ، ۴۹۸ ، ۵۲۴ .

ط

- طغارستان : ۱۹ م .
طغیة حجة : ۲۹۹ ح .

ساحو ۴۸۱ .

السرادیق (باب ...) : ۲۰۵

سرادیق (دروازه ...) : ۱۷۰ .

سرّ من رای : ۳۳۷ ح .

سرنیدیپ : ۱۲۸ .

سعد (که بعلط سترت چناب شده است) .

۳۸۰ ح .

سبح قاسیون : ۲۶۹ ح .

سکیشیا ۱۱ ح .

سمرقند : ۲۰ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ح

۲۰۶ ، ۴۸۱ ، ۵۳۵ .

سعد : ۲۰ .

سند : ۸ م ، ب ، و

سنکیم (مغارة) : ۳ ح .

سواد عراق : ۵۰۸ .

سوریة : ۱۱ ح ، ۱۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۲ ،

التّوس : ۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۸۱ ،

۳۸۲ .

سوق الشیوخ : ۳۲ .

۳۳ ، ۳۴ ، ط ، ۲۶۸ ح .

سیواس (شهر ...) : ۲۷۷ ح .

ش

شام (الشّام) : ۱۲۸ ح ، ۲۱۳ ، ۴۳۵

- طلیطلة : ۲۳۷ ح .
 طور سینا : ۴۸۷ .
 طهران : ۲۴ ح ، ۱۳۲ ح ، ۲۵۲ ح م ،
 ۳۲۱ ح ، ۳۹۸ ح ، ۴۰۳ ح ، ۴۱۲ ح ،
 ۴۱۹ ح ، ۴۲۸ ح م ، ۴۳۱ ح ، ۴۷۰ ح ،
 ۴۸۱ ح ، ۴۸۲ ح ، ۴۸۶ ح ، ۴۸۷ ح ، ۴۹۱ ح ،
 ۴۹۹ ح ، ۵۰۱ ح م ، ۵۰۲ ح ، ۵۱۹ ح ،
 ۵۳۰ ح .
 طیسون : ۴ ، ۸۵ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ح ،
 ۳۱ ، ب ، و ، ط ، ۱۵۰ ، ۱۶۶ ، ۱۷۶ .
- ع
 العراق : ۲۴۶ ، ۲۶۰ ، ۲۶۵ ، ۲۷۶ ،
 ۳۳۱ ، ۳۸۹ .
 عمان : ۱۲۸ ح .
- غ
 عرته : ۲۳ ، ۲۰۰ ، ۲۱۶ ح .
 غرتین : ۴۹۱ .
 عره : ۱۸ .
- ف
 فارس : ۱۱ ، ۱۳۴ ، ۲۰۴ ، ۳۰۱ ،
 ۳۶۹ ح ، ۴۵۶ ، ۴۷۱ ، ۴۷۷ ، ۴۹۳ .
 فرات : ط .
 الفراشیه : ۱۴۰ .
- فرانسه : ۳۶ .
 قسطنطین : ۱۲۳ ، ۱۲۸ ح م ، ۱۳۳ ،
 فلسطین : ۶ ، ۳۱ ، ۳۲ م ، ۳۳ ، ۳۴ ،
 ۱۲۸ .
- ق
 قارا بالکاسون : ۱۹ .
 قاهره (القاهرة) : ۱۲۷ ح ، ۱۸۳ ح ،
 ۲۶۹ ح ، ۲۸۶ ح ، ۲۹۴ ح ، ۳۰۲ ح ،
 ۴۲۳ ، ۳۲۵ ح ، ۴۴۳ ح ، ۴۴۵ ح ،
 ۴۷۳ .
 قرطبة : ۲۲۶ ح ، ۴۳۹ ح .
 قرشند : ۲۹۷ ح .
 قزوین : ۴۰۲ ح .
 قسطنطنیة (القسطنطینیة) : ۱۲۴ ، ۱۳۴ ،
 ۲۷۲ ح ، ۳۱۷ ح .
 القطب الجنوبي : ۲۰۶ ، ۲۷۱ .
 القطب الشمالي : ۱۳۵ ، ۲۰۶ ، ۲۷۱ .
 قلیوبیة : ۲۹۷ ح .
 قم : ۱۳۹ .
 قندهار : ۸ .
- ک
 کارون : ۳۳۰ .
 کازرین فیروز آباد : ۴۱۹ .
 کان چو : ۱۹ ح .

- کانسو : ۱۹ ح .
کتابخانه دانشکدهٔ دنیات صهران : ۱۵۷ ح
۱۵۹ ح ، ۱۶۲ ح ، ۱۷۹ ح ، ۳۲۱ ح
۳۹۱ ح ، ۴۳۰ ح .
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی : ۴۷۹ ح
کتابخانهٔ مرحوم قزوینی : ۴۳۰ ح
کتابخانهٔ مشکوة : ۳۹۱ ح .
کتابخانه ملی پاریس : ۵۰۵ .
کتابخانهٔ ملی طهران : ۵۰۵ .
کرخ جدان : ۳۸۳ .
کردستان : ۳۸۰ ح .
کرمان ۱۲۸ ح ، ۲۴۶ ، ۲۶۵ ، ۳۳۱ .
کشمیر : ۵۱۱ م ، ۵۲۵ : ۵۲۷ .
کمة (الکعبة) : ۱۱۵ م ، ۱۴۷ ، ۱۹۳ ، ۲۱۹ .
کلکته : ۴۱۹ ح ، ۴۷۴ ح .
الکلیه العربیة : ۵۲۳ ح .
کمبریج : ۴۹۵ ح .
کوت عراق : ۳۲ .
کوئی (نهر کوئی الاعلی) : ۲۰۵ ، ۵۳۳ .
کوئی علیا : ۵ .
کوشان : ۸ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۵ ، ۱۲۹ .
کوفه (الکوفه) : ۹۱ ، ۹۲ ح ، ۱۰۰ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۹۰ ، ۱۹۳ ، ۲۰۲ .
- ۲۵۰ ، ۲۷۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۹ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ م ،
۳۴۶ ح ، ۳۸۷ ، ۳۹۱ ، ۴۲۰ ، ۴۳۳ ، ۴۳۶ ، ۴۴۳
کونیگسبرگ (Konigsberg) : ۲۶۸ ح
گ
کال (ملکت ...) : ۱۸ .
کانگرا : ۵۱ ح .
کندیشاپور : ۴۹۹ م ، ور . ک چندیشاپور
رجندشاپور
کوتا : ۴۰۲ ح .
کوتینگن : ۲۶۵ ح ، ۲۶۸ ح .
ل
لسیا (Lpsiae) : ۵۰۰ ح
لکهنو : ۴۸۹ ح .
لندن : ۴ ، ۱۰ ، ۳۲ ، ۲۱۰ ح ، ۲۳۷ ح ،
۲۳۸ ح ، ۲۴۰ ح ، ۳۹۵ ح ، ۴۳۶ ح ،
۵۲۲ ح .
لنینگراد : ۴۸۱ ح ، ۴۹۴ ح .
لویانک (شهر ...) : ۱۹۰ .
لیبریک : ۱۳۶ ح ، ۱۴۹ ح ، ۱۶۶ ح ،
۱۷۸ ح ، ۲۰۰ ، ۲۱۰ ح ، ۲۴۰ ح ، ۲۶۲ ح ،
۳۱۷ ح ، ۳۴۳ ح ، ۳۹۴ ح .
لیدن : ۹۸ ح ، ۱۰۳ ح ، ۱۱۴ ح ،
۱۷۹ ح ، ۲۴۵ ح ، ۲۶۳ ح ، ۳۱۶ ح ،
۳۳۹ ح ، ۳۴۴ ح ، ۳۴۵ ح ، ۳۵۵ ح .

٣٦٤ ح ٣٧٨ ح ٤٤٢ ح ٤٨١ ح ٥٠٦ ح ٥١٨ ح ٥٢٤ ح
مصر : ٤٠٠ ١٠٠ ١١٠ ح ١٨٠ ٢٩٠ ٣٣٠
٤٣١ ٣٨٥ ٣٨٠ ٣٥٠ ١٣٥ ١٢٦ ٣٢

مصر سفي : ٤٠

مصر عليا : ٤٠

مطبعة الأدبية : ٢٢٦ ح

مطبعة التمتن : ٢٢٦ ح

مطبعة جمعية دائرة المعارف العشماوية .

٢٠٧ ح ٣٣٧ ح

مطبعة الخيرية : ٣٤١ ح

مطبعة دار الكتب المصرية : ١٠١ ح

١٠٦ ح ٢٧٥ ح

مطبعة كلوباني : ١٣٦ ح

معرة النعمان : ٢٢٠ ح ٢٧٩ ح

المعهد الفرنسي بدمشق للدراسات العربية :

٢٧٧ ح

مغارة تون هواك : ر . ليه تون هواك .

مغرب [المغرب] : ١٢٨ ٢٤٤ ٣١٨ ٣٥٠

مغرب رمين : ١٠ ٣٠ ٥٧ ح

مغولستان (شمال) : ١٩

مكة : ٢١٩ ٢٢٢ ٤٦٠ ح

مكتبة مصطفى الباني الحلبي وأولاده : ٨٤ ح

ملك عجم : ٥٢٦ ح

ملطية : ٢٧٠ ح

ممالك يارت : ١٠ ح

ممالك مسيحية : ٢٠ ح

م

ماداگاسكر : ١٢٨ ح

المارالاسعل : ١٥٩ ح

المارالاعلى : ١٥٩ ح

مالقه : ٤٣٩ ح

ماوراء الأردن : ٣٥ ح

ماوراءالنهر : ١٦٥ ١٦٢ ١٧٣ ٤٨٠ ح

ماوراءالنهر السواد : ٢٩٥ ح

مجلس شوراي ملي : ٤٧٩ ح ٥٣٢ ح

محين : ٥٢٤ ح

المداين : ١٤٣ ٢٦٦ ح

مدرسة التجسيه : ٢٦٩ ح

مدرسة علوم شرقية لندن : ١٠٩ ح

مدينة ساور فارس : ١٣٤ ح

مدينة السلم : ١٦٣ ح

مراعه : ٢٧٠ ح

مردينو : ٢٠٥ ٥٠٩ ٥٣٣ ح

مرديو : ٥٠٩ م (ماهر) محرف مردينو

سابق الذكراست) .

مرعش : ٤٥٣ ح

مرو : ٢٤٥ ٩ ح

المرية : ٢٣٧ ح

مشهد : ٣٤٤ ح

مملکت اویغور، ۱۹۰۰

مملکت عربیہ : ۱۹ .

منزی : ۵۶۴ .

منطقة البروج : ٤٢ .

مورثوق: ۳ ح.

هوارة بریطانی ' ۵۸ ح .

موزة دولتی برلین : ۴ .

موصول : ۲۶۳ ح : ۳۰۶

ميسان (خطه ولاحية ...): ١٩٠٧، ١٩١٠

14-00000

میلان (Milan) : ۳۶ .

١

فجران ۲۸۶۰ -

تجف : ٧٤ ح ١ ٣١ ح ١

ف ۶۴۰۰ ح

ٹھیک : ط .

النطاعمة: ١٨٥ .

نوٹ: ۱۶۳، ۱۷۸۔

نوبت ۱۷۸

نهانند : ۱۳۹ -

السواد : ٢٩٥ .

نهر وان [النهر وان]: ۹۳، ۱۱۵.

تسليمون: ١٤٥، ٣٢٩، ٣٦٦، ٥١٤، ورك.

فیثابور .

پشاور: ۲۳۹ ح. ۲۴۰ ح. ۲۴۱ ح.

نقطة (حديثه...) : ١٢٤ : ٢٥٣ .

,

واسط : ۲۷۰ ، ۴۰۲ .



هرات : ۶۵۸ ح .

هرمز و خشهر: ۱۷ ح ۴

همدان : ۵۰ -

همدان : ۲۰۹ .

هند [الهند] . ۷ م ، ۸ م ، ۹ م ، ۱۰ م ، ۱۱ م

١٢٩، ١٢٨، ١١٩، ١١٨، ١٠٤

٠٥٣٥ ' ٥٣١ ' ٥٢٧ ' ٢٥٠١ ' ٢٤٧٩

ہند جنوبی : ۱۹۰

ہندوستان : ۵۰

ہندوستان : ۴۹۲ ، ۵۱۱ م ، ۵۲۵ م

هوٹل ترویٹ : ۱۹ .

5

يارخوتو : ۳ ح .

اليمن (يمن): ١٦٠ - ٢٥١ ح، ٣٣٠ ح

• ۳۸۴ : ۴۵۲

یہ بات : ۳۰ ، ۳۳ .

فهرست کتابها و رساله‌ها و مقاله‌ها و کتبه‌های ذکر شده در این کتاب .

تألیف طبرسی : ۳۲۱ ، ۳۲۷ ، ۳۹۸ .

۱

أخبار البلدان : ۳۴۴ م .

الآثار النافیه (کتاب آثار لبقیه عن

أخبار الخلفاء : ۲۸۰ ح .

المفروض الحالیة) : ۶ ح ، ۲۲ ، ۵۲ ح ،

أخبار الزمان : ۱۲۸ ح م ، ۱۳۰ .

و ۲۰۰ م ، ۲۰۸ م ، ۲۰۹ م ، ۲۱۰ ح

أخبار الطوال : ۹۰۳ .

۴۹۵ ح ، ۵۰۹ ، ۵۳۳

إخبار العلماء بأخبار الحكماء : ۲۵۸ ح .

آثار البلاد قزوینی : ۴۰۲ .

أرتنك مانی : ۳۱۷ ، ۴۸۸ ح م ، ۴۹۹ ح

آثار ما بوی جدید الكشف : ۲۱ .

۵۱۲ ، ۵۲۸ م .

آکنا آرخلای : ۲ ، ۱۱ ح ، ۴۳ .

أرتنك مانی : ۵۲۸ ، ور . ك . أرتنك

آکنا اریب تالی : ۴۷۲ ح .

و أرتنك و أرتنك .

العدیث ۲۵ ، ۳۶ ، ۶۰ .

أرتنك : ۴۸۸ م ، ۵۲۰ م ، ور . ك .

الأستا (أستا) : ۱۸۰ ، ۳۰۷ ، ۳۲۹ ح ،

أرتنك و ردهنك و أرتنك ...

۴۱۳ ، ور . ك . أوستا و البستا و البستاه .

أرتنك ۳۳۰ .

أنكار الأفكار : ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۱۱ ، ۳۱۴ ،

أرتنك . ۴۹۹ ح ، ۵۰۱ .

۴۱۸ .

أرتنك مانی : ۴۹۱ ، ۵۲۶ ، ور . ك .

ابن سینا و فن الشعر (مقاله عبدالرحمن

أرتنك و أرتنك و أرتنك ...

بدوی) : ۳۷۴ ح .

أزسعدی تاجامی (کتاب ...) : ۲۲۲ ح ،

أبواب فی الصین و الترك و الهند منتخبة

۵۲۵ ح ، ۵۲۷ ح .

من کتاب طبایع الحيوان : ۲۳۸ ،

إرشاد التاری لشرح صحيح البخاری .

۵۱۴ ح .

۴۸۶ ، ۴۶۹ .

ایستو لا فوند امانتا (Epistola

أس الحكمة : ۴۴۱ .

Fondamanta) ۲۳

الاست : ۳۷۳ ، ور . ك . أستا و أوستا .

الاحتجاج علی أهل اللجاج (کتاب ...

انجيل زنده (يا انجيل ماني) : ٢٣ ، و
 ر . ك . انجيل ماني .
 انجيل السبعين : ٢٠١ ، ٣٠٤ .
 لانجيل الصحيح : ٣٨١
 انجيل ماني : ١٩ ، ٢٢ ، ٢٣ م ، ٥٨ ،
 ١٠٤ ، ٢٠١ ، ٢٠٩ ، ٢٩٩ ، ٣٠١ ، ٣٠٤
 ٣٥١ ، ٥١٠ ح ، ٥٢٥ ، ٥٣٣ ، ٥٣٤ ، و
 ر . ك . انجيل زنده .
 انجيل مرقيون : ٤٧ ، ٥٨ ، ٢٠٠ ، ٢٠٤ .
 انجيل مسيحيان : ٤٧ ، ٥٨ ، و . ر . ك .
 انجيل .
 الأسماء : ر . ك . كتاب الأسماء .
 الانسان الكامل في معرفة الآخر
 والأوائل : ٤٦٤ ، ٤٧٤ ، ٤٧٥ ح .
 مكليون : ٣٧٣ ، ٤٩٤ ، ٥٢٠ ، ٥٢١ .
 اوزيستا (طاهراً محرف الابستا) : ٣٢٩ .
 أوستا : ٢٧ ، ٤٠ و . ر . ك . الأبتا (أبتا) .
 أويستا : ٢٥٩ ، و . ر . ك . الابستا وأوستا .
 ايقون : ٢٣٠ ، ييج
 ايقونس : ٢٣٠

ب

بذكر المعتر لقمن كتاب المنية والامل:
 . ٣٧٦
 . ٤٠٨ البارع

أسفار (= فرقمطيا) : ييج ، و . ر . ك .
 فرقمطيا ويرقمطيا
 إعراف نامة ماني (= خواستوانفت) : ٢٦ ،
 و . ر . ك . خواستوانفت
 إعتقادات فرق المسلمين والمشركون .
 ٢٥٨ م .
 أعلام النبوة . ر . ك . كتاب أعلام ...
 الأغاني (أغاني) : ر . ك . كتاب الأغاني ،
 أغراض الراسة في أغراض السياسة : ٥٠٧ ح
 أغراض السياسة : ٥٠٧ .
 أفراد المقدس في أمر الطلال : ٢٠٧ .
 إكتفاء الفروع : ٢٦٨ ح .
 الفاذا القران : ٢٧٣ .
 أمالي (كتاب ... يا غرر الفوائد في التفسير
 والحديث والأدب) : ٩٢ ح م ، ١٩٢ ،
 ٢١٩ ح ، ٢٢٤ ح م .
 أناجيل : ٢٠١ م .
 الانتصار : ر . ك . كتاب الانتصار .
 أناجيل (المنائية) : ١٦٥ .
 انجيل : ٢١١ ، ٥٣٣ و . ر . ك . انجيل
 مسيحيان
 انجيل مارديسان (= ابن ديسان) : ٥٨ ،
 ٢٠٤ ، ٢٠٥
 انجيل بطرس : ٤٧ .

النازقة : ١٣٠ ، ٣٧٣ .

٥٢ ح ، ٣٠٣

سحاراً لأنوار : ٣٣٦ ، ٣٣٦ ح ، ٤٢٩ ح م

تاريخ ابن خلدون : ٢٩٤ ، ٣٢٩ ح .

٤٣٠ .

تاريخ ادب (Chronique d'Edesse) : ٧ ح

البحر الرخا : ر . ك . كتاب البحر

تاريخ الأمم و الملوك : ١١٤ م .

الرخا ...

تاريخ بغداد : ٣٨٦ .

البداية والنهاية في التاريخ : ٤٨ ، ١٤٤

تاريخ جهانبخش : ٥١٦ م .

١٨٢ ، ٥٠٦ ح .

تاريخ طبري : ر . ك . تاريخ الأمم والملوك

سأمة (= قصيدة رائية تاريخية ابن

تاريخ سني ملوك الارض والانباء : ١٣٦ .

عبدون) : ٢٥٩ ح .

تاريخ كزنده : ٥٢٢ .

الستا : ٢٧٦ ح .

التاريخ المجموع على التحقيق والتصديق

الستة : ١٣٠ م ، ٢٧٦ ح ، ٣٢٩ ح و

في معرفة التواريخ من عهد آدم إلى سني

ر . ك . الاستا وأوستا .

البحر : ر . ك . نظم الجواهر .

بستان الفلسفة : ٤٤١ .

تاريخ محبوب بن قسطنطين المنسجي : ٣٥٠

بغية الوعاة : ٢٥٢ ح .

و . ر . ك . كتاب العنوان .

منكاهيك : ٢٣ .

تاريخ مختصر الدول : ٢٧٠ .

البلاغ (الأكبر) : ٤١١ .

تاريخ المنسجي : ٣٥٠ ح و . ر . ك . كتاب

بيان الأديان : ٢٤ ، ٣١٢ ح ، ٤٩١ .

العنوان .

التاريخ التسطوري : ٣٨٠ .

پ

التاريخ اليعقوبي : ١٠٣ .

پر كهاطيا : ٩١ و . ر . ك . فرقاطيا .

التأسيس : ٢٥ ، ٢٠٩ .

پنج تشر : ٢١٣ .

التبصير في الدين و تمييز الفرق الناجية

ت

من الفرق الهالكين : ٤٥٢ م .

تأثيه عامرين عامر البصري : ٢٧٧ .

التبيين في شرح الديوان : ٣٥٨ .

التاج : ر . ك . كتاب ...

تتمة المختصر : ٢٧٩ .

تجارب الأمم و تعاقب الهمم : ١٨١ .

تاج العروس في شرح جواهر القاموس :

التلويح : ٣١٥ .
 لثميد (في الرد على الملحدة والرافضة
 والخوارج والمعتزلة) : ٤٤٥ م .
 التنبيه والاشراف : ٢٥ ، ٣٥ ، ١٢٨ ح .
 التنبيه والرد على أهل الأهواء والبدع :
 ١٤٧ .
 التنقيب على المذهب : ٣٤٢ .
 تنقيح المقال : ٧٤ ح ، ٣٦٥ ح .
 تنكوشاي بابلي (كتاب محمول .) : ر . ك .
 كتاب . .
 التوحيد : ر . ك . كتاب التوحيد .
 توحيد المعقل (توحيد مفصل) : ٧٤ ،
 ٧٦ ح ، ٣٢١ ، ٤٢٩ م ، ٤٣٠ ح م ، ٥٣٠ .
 تورات (= التوراة) : ٤٧ ، ٥٨ ، ٨٨ ، ٩٩ ، ٢١١ .
 التهذيب : ٣٣٠ ، ٤٠٤ م ، ٤٠٨ .

ث

ثلاث رسائل لأبي عثمان عمرو بن بحر
 الجاحظ البصري : ٩٨ ح ، ٩٩ ح ، ١٠٠ ح .
 ثمار القلوب في المضاف والمنسوب :
 (كتاب ...) : ١٨٣ .

ج

جامع التعريب بالطريق القريب : ٣٢٨ .
 الجامع الصحيح : ٣٤٠ ، ٣٤١ .
 الجبله (كتاب ...) : ٢٥ ، ١٣٤ ، ٢٤٤ .

تجارب السلف : ٤٠٣ ح ، ٥٢٠ ح .
 تجريد الكلام : ٤٦٥ م .
 تحرير شرح لمع أشعري : ٣٩١ .
 تحقيق مال الهند من مقولة مقبولة في العقد
 أو مقولة : ٢١٠ .
 تذكرة الأئمة : ٥٢٩ .
 تذكرة خواجه مير الدين : ٢٤ ح .
 ترجمة تاريخ طبري : ٤٧٩ .
 ترجمه تفسير طبري : ٤٨٠ .
 ترجمة توحيد مفصل : ٥٣٠ .
 ترجمه طبري : ح .
 ترجمة مقدمة الأدب بالخوارزمية :
 ٥٠٠ ح م .
 تصاویر مانوی : ٣ .
 تصویر دو اصل بزرگ : ٢٣ .

التعطيل وحكايات الطفيليين وأخبارهم و
 نوادر كلامهم وأشعارهم : ٣٦٨ ح ، ٣٨٥ .
 تعبیر الرقيا (تأويل الرقيا - في الرقيا -
 منامية) : ٣٧٢ .
 تقويم سغدي مانوي : ي .

تقويم مانوي اويغوري بزبان تركي : ي
 تقويم مذهبي : ٤٥٣ ح .
 تلبیس إبليس : ٥٢ ح ، ٢٥٥ ، ٣٩٧ م .
 تلخیص معجم الألقاب : ٢٧٧ ح .

ح

- خاندان نوبختی (كتاب) : ٣٤٦ ح .
 الخطط الجديدة : ١٢٨ ح .
 الخطط المقررة : ر.ك. المواعظ والاعتبار .
 خلاصة الذهب المسوك مختصر من
 سير الملوك : ٢٨٠ ح .
 خمسة نظامي : ٥٠١ ح .
 خواستوا نفت (اعتراف نامه مانوي) :
 ٢٦٣ ح .
 الخواص الكبير : ٢٦ ح .

د

- دائرة المعارف اسلامي : ٢٥٩ ح ٢٣٤
 ح ٣٣٥ ح .
 دائرة المعارف علوم و معارف كلاسيك
 (موناي لائيني) پارلي وويسوا ٢٧ .
 دائرة المعارف مذاهب و آداب هسنگس :
 ٣٦ ح .
 درة التاج لغرة الديباج : ٢٥٢ ح .
 الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة :
 ٢٧٢ ح ٢٧٧ ح .
 دساتير (كتاب ...) : ٢٥
 الدلائل و الاعبار على اسحق و التدبير
 (كتاب ...) : ٤٣٠ ح ٢
 دو اصل [پرنسپ] (كتاب -) : ٢٣ ح

جدوة المقتبس : ٤٣٩ ح .

الجمهر في معرفة الحواهر : ر.ك. كتاب
 الجماهر ...

جهره اللغة : ٣٤٧ ، ٣٩٤ ح .

جئات الخلود ٢٣٠

جوامع التواريخ : ٥١٧ ح .

جوامع الحكايات و لوامع الروايات :

٥٠٥ م ، ٥٠٦ ح .

الجواهر الفوالى من رسائل الامام حجة

الاسلام الفزالى : ٣٩٣ ح .

جهانكشاي . ر.ك. تاريخ جهانكشاي .

ح

حاشية السندی : ٣٤٠ ح .

حاشية مولی چلبی بر شرح المواهب :
 ٤١٢ ح .

حبیب التیر ٥٢٧ ح .

حجج النبوة : ر.ك. كتاب 'حجج ...

حدود لعالم من المشرق الى المغرب :

ر.ك. كتاب حدود ...

حديث نبوي : ٤٧٢ ح .

حكمة الاشراق : ر.ك. كتاب حكمة .

الحوار العين : ٥٩ ، ٢٤٧ ، ٤١٢ ح .

الحيوان : ر.ك. كتاب الحيوان .

- دوبن نامك : ٢٣ ح .
 رسالة أبا في الحب : ١٦٢ .
 دو ريشه (كتب ...) ٢٣ ح .
 رسالة أبا في ... : ١٦٢ .
 دول الاسلام (كتاب ...) : ٢٧٨ .
 رسالة أبا في ذكر الطيب : ١٦٢ .
 الديارات ٢٣٤ ، ٤٢١ ح ، ٤٢٢ ح ، ٤٢٤ ح .
 رسالة أيراحيا : ١٦٢ .
 دينكرد : ٢ .
 رسالة أيراحيا في الاستخار والمرضى : ١٦٢ .
 الدين والدولة في اثبات نبوة النبي محمد ص
 رسالة أيراحيا الكافر : ١٦٢ .
 (كتاب ...) : ٣٣٨ .
 رسالة ابرسي إلى الزها : ١٦٢ .
 ديوان أبونواس : ٩٣ ح م ، ٩٤ ح م ، ٣٣٤ ح .
 رسالة ابن ريدون : ٢٨٦ ح .
 ديوان لغات الترك : ٥٣ ح .
 رسالة ابن القارح ، ٢١٨ م .
 ديوان المتنبي (أبي الطيب أحمد بن الحسين) :
 رسالة أبي يساهم المهندس : ١٦٢ .
 ٣٣٢ ح ، ٣٥٦ ح .
 ذ
 الدريعة إلى تصانيف الشيعة : ٤٣٢ ح م .
 دم اخلاق الكتاب : ١٠ .
 ر
 رأس الجدال والمغالبة : ٣٨١ .
 الرد على الردقة (لهشام بن الحكم) : ١٠١ .
 ردها ومجادلات برصد ما نويت : ٤ .
 رسائل إخوان الصفا : ٢٨٥ .
 رسائل الميوسى : ٢٠٧ ح .
 رسائل الجاحظ : ٩٧ ح .
 رسائل فلسفية لأبي بكر محمد بن زكرياء
 الرازى : ١١٨ م ، ١١٩ ح .
 رسالة أبا التلميد : ١٦٢ .
 رسالة أبا في الحب : ١٦٢ .
 رسالة أبا في ... : ١٦٢ .
 رسالة أبا في ذكر الطيب : ١٦٢ .
 رسالة أيراحيا : ١٦٢ .
 رسالة أيراحيا الكافر : ١٦٢ .
 رسالة ابرسي إلى الزها : ١٦٢ .
 رسالة ابن ريدون : ٢٨٦ ح .
 رسالة ابن القارح ، ٢١٨ م .
 رسالة أبي يساهم المهندس : ١٦٢ .
 رسالة اجا في الخفاف : ١٦٢ .
 رسالة اردد في النواب : ١٦٢ .
 رسالة اردشير مينق : ١٦٢ .
 رسالة ارمينية : ١٦١ .
 رسالة الاصلين : ١٦١ .
 رسالة افغند في الأعراس الأربعة : ١٦٢ .
 رسالة افغند في السعد : ١٦٢ .
 رسالة افقورما في الزمان : ١٦٢ .
 رسالة اموليا الكافر : ١٦١ .
 رساله الاهواز في ذكر الملك : ١٦٢ .
 رسالة امهسم الطيسفوية : ١٦١ .
 رسالة بابل الكبيرة : ١٦٢ .
 رسالة بحر اما في الوصالات : ١٦٢ .

- رسالة صحرايا في الهول : ١٦٢ .
 رسالة للمبروني في فهرست كتب محمد بن
 زكريا الرازي : ٢٠٨ ، ٢٦٩ ح .
 رسالة التدبير : ١٦٢ .
 الرسالة الجامعة : ٣٢٠ م .
 رسالة الجنة : ١٦٢ .
 رسالة حدا ما في الحمامة : ١٦٢ .
 رسالة حطا : ١٦٢ .
 رسالة الحملان النيرة : ١٦٢ .
 رسالة خبرهات في : ١٦١ م .
 رسالة خبرهات في التعزية : ١٦١ .
 رسالة خبرهات في الملك : ١٦٢ .
 رسالة ديودور : ٢ .
 رسالة زكوا في الزمان : ١٦٢ .
 رسالة سعيوس في العشر : ١٦٢ .
 رسالة سلم و عنصر : ١٦٢ .
 رسالة السماعين في تعبير دابخت : ١٦٢ .
 رسالة السماعين في الصوم والتدبر : ١٦٢ .
 رسالة السماعين في النار الكبرى : ١٦٢ .
 رساله سمعون ورمين : ١٦٢ .
 رسالة سو في ذكر الوسائد : ١٦٢ .
 رسالة سهراب في العشر : ١٦٢ .
 رسالة سهراب في العرس : ١٦٢ .
 رسالة سه سخن وائي : ٢٥٠ .
 رسالة سيس ذات الوجهين : ١٦١ .
 رسالة سيس في ابرهون : ١٦٢ .
 رسالة سيس في الزمان : ١٦٢ .
 رسالة سيس وقتق في الصور : ١٦٢ .
 رسالة شايل و سكني : ١٦٢ .
 رسالة طيسفون الى السماعين : ١٦١ .
 رسالة طيسفون في الورقة : ١٦١ .
 رسالة عبدال في سفر الاسرار : ١٦٢ .
 رسالة عبدال في الكسوة : ١٦٢ .
 رسالة عبد يسوع في العصابات : ١٦٢ .
 رسالة العشر و الصدقات : ١٦٢ .
 رسالة عضنفر تبريري : ٢٢ .
 رسالة الففران : ٢١٨ ح ، ٢٢٠ ، ٢٤٩ ح
 رسالة وافي : ١٦١ .
 رسالة فتق العظيمة : ١٦١ .
 رسالة في تصحيح لفظ التمديق : ٣٠٦
 رسالة فيروز وراين : ١٦٢٠
 رسالة في لغة [أسي] على بن سين : ٣٧٣٠
 رسالة قانون جيني : ٨٤ ح .
 رسالة قضاء العدل : ١٦١ .
 رسالة الكراء : ١٦١ .
 رسالة الكرخ و الفرات : ١٦٢ .
 رسالة كسكر : ١٦١
 رسالة الكلمات العشر : ١٦١ .

- رسالة [الكندى] في الرد على الثنوية . ١٦٦
رسالة الكندى في الرد على المناينة في
العشر مسائل في موضوعات الملك : ١٦٥ .
رسالة الكندى في الرد على المئانة (شاذ)
بأكتاب سابق الذكريكى بأشد : ١٦٥ ح ،
١٦٦ .
رسالة هاء في التصليب : ١٦٢ .
رسالة مانوى جينى (قطعة يلىو) : ٥٠ ح .
رسالة المعلم في الوصالات : ١٦١ .
رسالة المعمودة : ١٦٢ .
رسالة مهر التماس : ١٦٢ .
رسالة ميسان في النهار : ١٦٢ .
رسالة مينو الفارسية الاولى : ١٦٢ .
رسالة مينو الثانية : ١٦٢ .
رسالة وحن (طبع مصر ، رحمن) في
خاتم الفم : ١٦١ .
رسالة هدى الصعيرة : ١٦١ .
رسالة هند المعصية : ١٦١ .
رسالة هبى البر : ١٦١ .
رسالة يحيى في الدراهم : ١٦٢ .
رسالة يحيى في العطر : ١٦١ .
رسالة يوحنا في تدبير الصدقة : ١٦٢ .
روايات الجذات : ١٢٨ ح ، ١٣٧ ح ، ٣٢١ ح ،
رسالة [الكندى] : ٤٢٨ ح ، ٤٣٢ ح م .
الروضة : ٣٤٢ .
روضة الصفا : ٥٢٥ م .
روضة المناظر في أخبار الأوائل والأواخر
٢٩٦ .
ز
زاد المسافرين لاصرخمرو : ٣٧٦ .
زبور توماس : ٥٦ ، ٣١ .
زبور مانوى قطى : ٤ ، ١١ م ، ١٧ ، ٣١ م ،
٥٢ ح ، ٦١ ، ألف .
زند (الزند منسوب به زردشت) : ١٣٠ م ،
١٨٠ م ، ٢٤٦ م ، ٢٥٩ ، ٢٦٠ ، ٢٧٦ ،
٣١٨ ، ٣٢٩ ، ٣٧٣ ، ٤٢٨ ، ٤٣١ ، ٤٩٦ ،
٥٢٩ ، ٥٣١ .
زند (منسوب به مدى) : ٢٤٥ ، ٢٤٧ ،
٢٦٥ ، ٣٣١ م .
زند (منسوب به مردك) : ٣٠٧ م ، ٣١١ ،
٣٢٠ ، ٤٠١ م ، ٤١٣ ، ٤١٤ ، ٤٢٨ ، ٤٢٩ ،
زند (كتاب المزدك) : ٣١٩ ، ورك زند .
زهر الربيع : ٤٣٢ .
زيج ابلخاسى : ٥٣ ح .
زين لأخمار : ٤٨٦ .
س
سابرقان : ٢٤٦ ، ورك الشايرقان

شرح كتاب الأسرار : ٢٥٢ ح

شرح كتاب التوحيد : ٣٢٠ .

شرح المقاصد الطالبين في أصول الدين

٣١٥ ، ٤١٤ ، ٥٣١

شرح المقامات الحريثة : ٢٦٠ ، ٤٤٠ م .

شرح المواقف : ٣٠٨ ح ، ٤٥١ ، ٤١٧ ، ٤٧٤ .

شرح نهج البلاغة (از ابن أبي الحديد) :

٢٦٦ ، ٣٢٣ ح م ، ٣٢٤ ح م .

شرف الأشراف : ٢٥٢ ح .

شرفنامه : ٥٠٩ .

الشعر والشعراء : ٩١ ح م ، ٢٩٣ ح

الشفاء (كتاب ...) : ٣٧٤ م

شفاء الغليل : ٣١٨ ح .

شفاء الغليل (ارغز الى) : ٤١١ .

شفاء الغليل فيما في كلام العرب من الدخيل

٣٣٠ ، ٣١٨ .

شكند كمانيك و بيجار : ٢ ، ٢٩ ، ٥٥ .

شوارق الالهام : ٤٦٥ ح م ، ٤٧٠ .

ص

الصارم المسلول على شاتم الرسول (كتاب ...) :

٤٠٦ .

صراح الدفة : ٣٦٩ .

صحيح الفرس : ٥٢٠ .

صحيح النعمة (الصحاح) : ٣٠٩ م ، ٣٣٠ ،

٣٣١ ، ٣٦٩ ، ٥٢٠ ح .

صحيح الاعشى في كتابة الانشا : ٢٩٧ .

صحيح اليقين (در بعضى نسخ صحيح اليقين) :

٢٥ ، ٢٠٩ .

صحيح النعمة (الصحاح) : ٣٣٠ ، ٣٣٩ ،

٣٦٩ م .

صحيح الامام أبى عبدالله محمد بن إسماعيل

البخارى : ٤٦٧ ، ٤٧٢ ، ٤٧٣ م .

صحيح مسلم : ٤٧٣ م .

الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع

والترندقة : ٤٢٧ .

الصواعق المرسلة : ٤٦٠ ح .

ض

صياء الحلول : ٣٢٩ .

ط

طبائع الحيوان (كتاب ...) : ٢٣٨ م ،

٥١٤ ح م

طبقات الشافعية الكبرى : ٤٦٣ .

طبقات الشعراء (از ابن قتيبة) : ٢٩٣ ،

ر . ك . الشعراء الشعراء .

طبقات الشعراء في مدح الخلفاء والوزراء

(كتاب ...) : ٢٨١ ، ٤٢٢ م ، ٤٣٦ .

طبقات المصلين : ٥٣٢ .

طوق الحمامة في الألفة والآلاف : ٣٧٨ .

٦١٢ فهرست کتابها و رساله‌ها: فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار - کتاب الأغاني

ک

الكامل في التاريخ . (كامل التواريخ) .

٢٦٣ م ٢٩٦ م ٤٥٥ م .

الكتاب (= قرآن) . ٤٥٩ .

كتاب آلکساندر ليکوپوليسي . ١ .

كتاب أبي القاسم السلمي في المقالات . ٢٦٦ .

كتاب الأحجار : ٢٩٦

كتاب اخنوخ (ادريس) : ٢٢ .

كتاب الارشاد إلى قواطع الأدلة في أصول

الاعتقاد . ٣٨٨ م .

كتاب استقامة المرتدين و المعاندين :

٤٦٧ .

كتاب الأسرار : ٣٥١ .

كتاب اسكوليون : ٣٨٠ ح .

كتاب أسماء شهداء و قدّيسان و مختصر

أخبار ایشان : ٤٥٣ ح .

كتاب الإصلاح : ١١٩ ح .

كتاب أصول (که طاهر آهوان اسعيل مانی

است) : ١٩ .

كتاب أصول الدين : ٣٧٥ .

كتاب الأعلام النبوية : ٢٤٧ ، ٣٤٥ .

أعلام النبوة : ١١٩ م ، ٢٥٧ ح ، ٢٩٦ ح .

كتاب الأغاني : ٩١ ح ، ٩٢ م ، ١٣٧ م .

١٤٣ ح ، ١٤٧ ح ، ٢٤٩ ح ، ٢٩٠ ح

فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار .

٣٢٠ ح .

فهرست کتب خطی مجلس شورای ملی

تأليف يوسف اعتصامي ، ج ٢ : ٤٧٩ ح .

فهرست نسخه های مصنفات ابن سینا

٣٧٢ ح .

المهلویة (کتاب ...) . ٤٢٨ .

فیصل التفرقة بين الاسلام و الردقة . ٣٩٣ .

ق

القائیس : ٤٥٦ .

القاموس (قاموس) : ٣٠٧ ، ٣١٨ ، ٤١٩ ،

٤٣١ ، ٥٥٩

لقرآن (قرآن) . ٣١٠ ، ٣٧ ، ٥٩ ،

٢٨٩ ، ٢٨٢ ، ١٩٦ ، ١٤٨ ، ٩٨ ، ٩٧ ، ٩٤

٣٩٩ م ، ٤٣٧ ، ٤٤١ ، ٤٥٧ ، ٤٥٩ م ،

٤٦٠ ، ٤١٢ ، ٤٩٦ ، ٥٢٣ .

فصل العلماء : ٣٢١ ح .

قصه ترّ لعم و دیو آسف . ٦١

قصيدة رائیة تدربنیة ابن عبدون :

٢٥٩ ح .

قطعة یلیو : ٥٠ ، یا .

قطعة چینی مانوی : الف .

قواعد عقائد آل محمد البطنیة . ٤٠٩ .

فهرست کتابی و رساله ها : کتاب الاهیت - کتاب خلاصه الذهب المسووک ۶۱۳

٣٦٠ م، ٣٦١ ح، ٤٢١، ٤٢٢ م، ٤٢٣ ح : كتاب الترييع والتدوير : ٩٨.

کتابالاکہیات : ۳۷۶ .

کتاب الانتصار والرد علی ابن الزنادی کتاب فنکلو شای بائی (کتاب

الملحق : ٩٠٦ .

كتاب الأنساب: ٢٠، ٢٤٥، ٢٦١ ح كتاب التوحيد (ارشيخ مدوق): ٢٢٩

• 22 • ' 7 368 ' 5 7 560

كتاب الأوراق (قسم أخبار الشعراء) :

12 402, 12 42, 12 44, 12 44

كتاب الأوسط : ٢٦ ح .

کتاب ایسا کہ دو ہوسو مر : ۳

كتاب الماء : ٢٢ .

کتاب مارکئی : ۲ .

کتاب باور : ۳ .

كتاب البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء

الأصناف ٣٨٠.

كتاب بغية المرئاد في الرد على المتفلسفة

والقراصة والباطنية : ٤٥٧ .

کتاب البلاغ : ۳۷۶ .

كتاب التاج في أخلاق الملوك (منسوب

به جاخذ) : ۱۷ ج ۹۷.

كتاب تبصرة العوام في معرفة عقائد

الاسم: ٥٠٠

کتاب تبعات درمانوت (تالیف جکسون):

2. 44

كتاب التزييع والتدوير: ٩٨.

كتاب التعليل : ر . ك . التعليل .

کتاب تنکلو شای بابلې (کتاب

محمول :- ۲۵

کتاب التوحید (ارشیع صدوق) : ۴۲۹

7 477 470 474

کتاب ستوس مصراوی : ۱

كتاب الجامع، ١١٩ ح.

كتاب الحداد . ٣٥١ .

كتاب الجماهر في معرفة الجواهر : ٢٩٦ م

444

كتاب صحيح المصنف : ٩٧ .

كتاب حدود العالم: الممشى إلى المعين

• 229

کتاب حکمة الاشراق: ۲۵۲، ۲۵۳،

— 254 —

كتاب الحيوان (از حافظ) : ۲۰ ج

1794, 1795, 1796, 1797, 1798, 1799, 1800, 1801, 1802, 1803, 1804, 1805, 1806, 1807, 1808, 1809, 1810, 1811, 1812, 1813, 1814, 1815, 1816, 1817, 1818, 1819, 1820, 1821, 1822, 1823, 1824, 1825, 1826, 1827, 1828, 1829, 1830, 1831, 1832, 1833, 1834, 1835, 1836, 1837, 1838, 1839, 1840, 1841, 1842, 1843, 1844, 1845, 1846, 1847, 1848, 1849, 1850, 1851, 1852, 1853, 1854, 1855, 1856, 1857, 1858, 1859, 1860, 1861, 1862, 1863, 1864, 1865, 1866, 1867, 1868, 1869, 1870, 1871, 1872, 1873, 1874, 1875, 1876, 1877, 1878, 1879, 1880, 1881, 1882, 1883, 1884, 1885, 1886, 1887, 1888, 1889, 1890, 1891, 1892, 1893, 1894, 1895, 1896, 1897, 1898, 1899, 1900, 1901, 1902, 1903, 1904, 1905, 1906, 1907, 1908, 1909, 1910, 1911, 1912, 1913, 1914, 1915, 1916, 1917, 1918, 1919, 1920, 1921, 1922, 1923, 1924, 1925, 1926, 1927, 1928, 1929, 1930, 1931, 1932, 1933, 1934, 1935, 1936, 1937, 1938, 1939, 1940, 1941, 1942, 1943, 1944, 1945, 1946, 1947, 1948, 1949, 1950, 1951, 1952, 1953, 1954, 1955, 1956, 1957, 1958, 1959, 1960, 1961, 1962, 1963, 1964, 1965, 1966, 1967, 1968, 1969, 1970, 1971, 1972, 1973, 1974, 1975, 1976, 1977, 1978, 1979, 1980, 1981, 1982, 1983, 1984, 1985, 1986, 1987, 1988, 1989, 1990, 1991, 1992, 1993, 1994, 1995, 1996, 1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 24

1941 - 1944 - 1945 - 1946

7 249

کتاب خدای دین و سعادتمند : ۱۳۶

150

كتاب خلاصة الذهب المسبوك مختصر من

سِرِّ الْمُلُوكِ : ٢٨٠ .

- كتاب الدين والدولة في اثبات نبوت انبى
محمد (ص) : ٣٣٨
- كتاب الذهبى للمهرجان الألفى لذكرى
ابن سينا : ٣٧٤ ح .
- كتاب رازى [أبو بكر محمد بن زكرياء]
٣٧٦ م ، [مقصود كتاب العلم الألهى (يا
كتاب إلهيات ما كتاب ابلاغم) أبو بكر
محمد بن زكرياء رازى است] : ٣٧٦ م .
- كتاب ردبراس المققع : ٢ ، ور . ك . كتاب
الرد على الزنديق اللعين ابن المققع .
- كتاب الردة . ٤٦٨ .
- كتاب الرد على الزنادقة والجهية : ٣٣٦
- كتاب الرد على الزنديق اللعين ابن المققع :
٧٧ ، ٨٥ ح .
- كتاب الرد على المصارى ٩٩ ح
- كتاب ردته فريم : ٢ .
- كتاب زرادشت : ٢٦٥ ، ٢٩٥ .
- كتاب الزمرد : ١١٣ م .
- كتاب زنده : ٢٧٠ ، ٢٩٢ .
- كتاب الزينة . ١١٩ .
- كتاب سراپيون . ١٠ .
- كتاب سيبويه : ٣١٨ ح ، ٣٣٣ ، ٤٠٤
- ٤٥٩ ، ٤٩٥ ح .
- كتاب السيرة الفلسفية : ٤٨ ، ١١٨ .
- كتاب الصلوة المهلوية : ٤٢٨ .
- كتاب سورة الأرض : ٣٦٤ .
- كتاب طبقات الأمم . ٢٣٧ .
- كتاب العلم الالهى : ٣٧٦ .
- كتاب العلم والبيان (ار كتاب عيون الاخبار) .
١٠١ .
- كتاب فرائض السماعين : ١٦١ .
- كتاب فوئوس : م .
- كتاب المهلوية [= زند] : ٤٢٨ ، و
ر . ك . كتاب الصلوة المهلوية .
- كتاب قبلى مانوى : ١٧ ، ور . ك . كفالايا .
- كتاب الكامل (للمرد) : ٣٤٣ .
- كتاب الكنز (كتاب كنز) : ٣٥ ح ،
٣٥١ .
- كتاب گوان (Livre des géants) : ٢٢
- كتاب الله : ١٠٠ ، ور . ك . قرآن .
- كتاب لغت فرس ٤٨٧ .
- كتاب مانويت قرون وسطى : ٣٦ .
- كتاب مانويت پوئش (تحرير فراسوى) :
٣٢ .
- كتاب مانوى زبان قبلى : ٢ .
- كتاب المجتنى : ٣٤٨ .
- كتاب المجوس (=زند منسوب به مزدك) :
٤٠١ ، ٤٢٨ .

- کتاب المحتر ۳۳۷ م .
 کتاب محمد نظام الدین (در باره حوامع
 الحکایات) ۵۰۶ ح .
 کتاب مخاریق الانبیاء : ۱۱۹ ، ۲۵۷ ح ،
 ۲۶۹ .
 کتاب المعارف : ر . ک . المعارف .
 کتاب المغالات فی اصول الدیانات : ۱۳۵ .
 کتاب مقدمه الأدب : ۵۰۰ .
 کتاب من تاریخ الایحاد فی الاسلام : ۱۱۹ .
 کتاب مواظ (هومیلی) : ۴ .
 کتاب مواظ قبطنی : ۱۱ ، ۱۲ ح
 کتاب مواظ مانوی : ۱۷ .
 کتاب النبوات : ۴۰۵ .
 کتاب نخبه الذهر فی عجائب البر والبحر :
 ۲۷۲ ، ۴۶۱ ح .
 کتاب نخب من أعلام النبوة : ۲۶۹ .
 کتاب التوامیس : ۲۱۳ .
 کتاب الوزراء و الکتاب : ۱۲۷ .
 کتاب الورقة : ۲۲۳ .
 کتب احادیث : یب
 کتب اختیارات : ۲۳ .
 کتب ارمنی : ۲۹ ، ۲ .
 کتب اسلامی : ۳۱ .
 کتب الانبیاء [و التبتین] : ۹۹ ، ۳۷۳ .
 کتب یهلوی : ۲۹ .
 کتب الحکمة : ۸۵۰ .
 کتب دیانات الرمدقه : ۸۵۰ .
 کتب ردیة مسیحی بالانسی و یوسبی و
 سربانی : ۲۹۰ .
 کتب الرسل : ۲۱۱ .
 کتب الرمدقه : ۸۴ ، ۸۵ ، ۸۶ .
 کتب سربانی : ۲۰ .
 کتب عربی : ۱ ، ۲۹ ، ۲۱ .
 کتب فارسی : ۱ ، ۲۹ .
 کتب الفرس : ۲۰۳ .
 کتب الفلسفة : ۲۹۹۰ .
 کتب [الکندی] الحدیث : ۱۶۵ .
 کتب [الکندی] . الفلکیة : ۱۶۵ .
 کتب مانوی : ۴ .
 کتب مانوی قطی زبان : ۲۹ .
 کتب مقدسه مانوی : ۱۱ ح .
 کتب و نوشته های مسیحی : ۱۱ ح .
 کتبه ترکی : ۱۹ ، ی .
 کتبه چینی : ۱۹ ، ی .
 کتبه سالونا : ۱۸ .
 کتبه سفدی : ۵۳ .
 کتبه سه زبانی : ۱۹ .
 کتبه مدارالناشی : ی .

ل

- لباس الالباب : ج ٥٠ ح ٥٠ .
 اللباب فی تهذیب الانساب : ج ٢٤٥ ح ٢٤٦
 ح ٢٤٦ م ٢٦٥ .
 لب التوارینخ : م ٥١٩ .
 لسان العرب : ٣٣٠ ٣٧٣ ح ٤٠٤ .
 لسان المیزان : ج ٩٢ م ٤٢٠ .
 اللمع فی التصوف (کتاب ...) : ٤٤٢ .
 لؤلؤة البحرین : ج ٢٥٢ ح ٢٥٢ .

م

- ماخذ چینی : ٣٣ م ٦٠ .
 ماخذ سریانی : ج ٥٠ ح ٥٠ .
 ماخذ عربی : ١٠٠ م ١٠٠ .
 ماخذ مسیحی لایونی .
 ماخذ یونانی : ٥٠ م ٥٠ .
 مجله آسیاتی فراسوی Journal Asiatique
 ٤٨ ح ٥٠ ح ٥٠ .
 مجله Asia Mayor : الف .
 مجله آکنا اوریونتالیا : ج ٤٧٢ ح ٤٧٢ .
 مجله اریانتالیا Orientalia : ج ١١٨ ح ١١٨ .
 ١١٩ ح ١١٩ .
 محله یادشاهی الکلیسی : ی .
 مجله ZDMO . ی .

کتبیهای ترکی : ی .

- کشف اصطلاحات العنون . ٥٣٦ ٤٧٤ .
 کشف المحجوب والأستار عن أسامی الکتب
 والأستار : ج ٣٢٠ ح ٣٢٨ ح ٣٦٥ .
 ٤٤٢ ح ٤٤٢ .
 کشف الطمون عن أسامی الکتب والعنون
 ٣١٧ م ٣١٧ .
 کشف المحجوب (ارهجوری) : ٤٩٤ م ٤٩٤ .
 کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد :
 ٤٦٥ ح ٤٦٦ م ٤٦٦ .
 کفالیا [Képhalaia] (کتاب قطعی مانوی)
 ١٠٠ م ٧٠ م ١٠٠ ح ١٠٠ ح ٢٤ الفه و .
 کملیالا : ٥٠ م ٥٠ .
 کلیله و دمنه : ج ٩٢ ح ٩٢ م ٩٢ م ٩٢ .
 کمامة الزهر و فريدة الدهر . ٢٥٩ م ٢٥٩ .
 کمامة الزهر و صدفة البر : ج ٢٥٩ ح ٢٥٩ .
 کنز الاحیاء : ٢٢ م ٢٢ م ٢٢ م ٢٢ .
 ٥٣٤ م ٥٣٤ .
 کنز الأخبار : ٥١٠ م ٥١٠ .
 کنز الحیات : یب .
 گی
 کیککتیون (غرافی تون کیککتون) : یج .
 کینره : ٣٣ م ٣٣ .

- مجله علوم انجیلی و فن کلیسای قدیم : ح .
 مجله مدرسه السنة شرقية لندن : ٣٢ .
 مجله مدرسه تحصیلات شرقی و افریقائی
 لندن ٢٥ ح .
 مجله مدرسه مطالعات شرقی لندن : ٥٠ .
 مجله مدرسه مطالعات شرقی و آفریقائی
 لندن : ط .
 مجله هما یونی آسائی انگلیسی : ٥٣ .
 مجله علمی مدرسه علوم شرقیة لندن : ١٠٩ .
 مجله یادگار : ٥٣٢ ح .
 مجله یغیا : ٤٨٩ ح .
 مجمع الأمثال : ٢٣٩ ح .
 مجمع البحرین و مطلع التیرین : ٤٢٨ ،
 ٥٢٩ .
 مجمل التواریخ والقصص : ٤٩٩ .
 مجموعه Al - Biruni Com -
 memoration Volume . ح ٦
 مجموعه تألیف کلیسائی شرقی : ٤٥٣ ح
 ٤٥٦ ح .
 مجموعه ای از خطابه های تعلیمی مانی
 (= کنالایا) : ٤ .
 مجموعه رساله ها و منشورهای مانی : ٤ .
 المحاسن والأضداد (المنسوب إلى
 الجاحظ) : ٣٣٩ .
 المحاسن والمساوی . ٤٤١ .
 محاسرات الأديباء و محاورات الشعراء
 والبلغاء : ٣٩٠ .
 مخاریق الأنبياء : ١١٩ .
 مختار رسائل حاتم بن حبان : ٧٦ ح .
 المختار من صحاح اللغة : ٣٦٩ ح .
 المختار من كتاب الرد على النصارى . ٩٩
 المختصر : ٣٤٢ .
 مختصر الدول : ٥٢ ح ، ٢٧٠ .
 مختصر الصواعق المرسله على الجهمية
 والمعتلة : ٤٦٠ م .
 المختصر في أخبار البشر : ٢٧٤ ، ٢٧٩ ح .
 مختصر كتاب البلدان : ٣٤٤ ح .
 المختصص (كتاب ...) : ٣٧٩ .
 مرآة العقول (شرح أصول کافی) . ٤٣١
 مروج الذهب : ٢٠ ، ١٢٨ ، ٢٤٧ ح .
 ٣٦٨ ح ، ٤٤٠ ، ٤٩٥ ح .
 المزهر في علوم اللغة : ٤٢٣ .
 مسالك الممالك (كتاب ...) : ٣٥٥ .
 المستجاد من فعلات الأجواد : ٢٦١ ح
 ٣٦٧ ، ٤٤٠ .
 المسند (= مسند أحمد بن حنبل) :
 ٤٣٤ ، ٤٧٣ م .
 مصباح الطلعه و ابصاح الحدمة : ٤٥٦ م .

- المصباح المنير في عرب الشرح الكبير ٤٠٨
 مفتاح : ٣٠٩ ، ٣١٠ .
 مفتاح السعادة : ١٣٧ ح .
 مفتاح المفتاح : ٣٠٩ ح .
 المقصد : ٣١٠ .
 مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلتين (كتاب ...) : ١٢١ .
 مقالات آقاي تقى زاده ناسكليسي الف .
 مقامات حريوى (المقامات الحريرية) :
 ٣٦٨ ح ٤٤٠ .
 مقامات النجاة : ٤٣٣ .
 مقدمه الأدب : ٥٥٠ .
 مقدمة جوامع الحكايات : ٥٥٥ .
 الملل والنحل : ٦ ، ٢٤٠ ، ٢٨٤ ح .
 ٢٩٨ ح ٣١٢ .
 الملوك السرائر : ٣٨١ .
 من تاريخ الالحاد فى الاسلام : ١٩١ .
 ٢٥٧ ح .
 لمنتخب الجليل من تخبين من حرف
 الانجيل : ٣١٦ .
 منتخب اللغات شاه جهانى : ٥٣١ .
 المنتظم فى تاريخ الملوك والامم : ٢٥٧ .
 منيه الفصلاء فى تواريخ الخلفاء والوزراء .
 ٤٠٣ ح .
 المنية والامل فى شرح الملل والنحل :
 المصباح المنير فى عرب الشرح الكبير ٤٠٨
 مصحف الأداء : ٤٥٦
 مصحف مائى . ٢٤٦ .
 المعرف (لاس قنية) : ١٠٢ ، ٥٩
 ٢٤٧ ح .
 معالم العلماء : ٣٩٨ ح .
 مع هذا التخصيص على شواهد التدحيح : ٤٢٥
 معجم الأداء : ١٠٣ ح ، ١٢٨ ح ، ١٣٧ ح ،
 ٢١٨ ح .
 معجم البلدان : ٢٦٢ .
 معجم الشعراء : ٤٢١ ، ٤٢٣ ح ، ٤٤٣ م
 معجم قائل العرب : ٢٥٠ ح .
 معجم المطبوعات : مكرر و در حواشى
 عالم صفحات
 معدن الكنوز : ٣١٨ .
 المعرب من كلام الأعجمى على حروف
 المعجم : ٣٩٣ ، ٤٢٤ .
 المعرب فى ترتيب المعرب (للمطرزى) :
 ٣٥٧ ، ٤٠١ .
 مفاتيح العلوم (للحوازمى) : ١٧٩ م ،
 ٣٥٧ م ، ٣٢٠ ، ٣٢٩ م ، ٤٠١ م ، ٤٢٨ ،
 ٥٢٩ م .
 مفاتيح الغيب : ٣٥٧ ح .

- ۷۶ ج ۲۹۹، ۳۷۶
 مواعظ مانوی (کتاب...) : ۱۷.
 المواعظ والاعتبار فی ذکر الخطط والآثار.
 ۳۰۴.
 المواقف: ۳۰۸، ۳۱۱ م ۳۱۲.
 المؤلف والمختلف: ۴۴۳ ح.
 المهذب: ۳۴۲.
 ن
 نامة تنسر: ۵۰۶ ح.
 نخصة الدهر فی عجائب البر والبحر: ۵۹.
 ۲۷۲، ۴۶۱ ح.
 نخب من کتاب أعلام النبوة لأبي حاتم
 الرازی: ۱۱۹ ح.
 نزهة الالباء فی طبقات الادباء: ۹۱ ح.
 نزهة القلوب: ۵۲۴.
 نسخة فقه زیدی: ۴۱۲.
 نظام التواريخ: ۵۱۹.
 نظم الجوهر (= التاریخ المجموع علی
 التحقيق والتصديق فی معرفة التواريخ
 من عهد آدم إلى سنی الهجرة): ۱۲۳.
 نوشتجات اصلی و روایات خود مانویان:
 ۴ م.
 نوشتجات پدیدرسی: ۳۰.
 نوشتجات پارتیث: ۳۰.
 نوشتجات یارسان: ۳۰.
 نوشتجات ترکی: ۳.
 نوشتجات چینی: ۳.
 نوشتجات قطبی مانوی: ۱۰.
 نوشتجات مانوی: ۳، ۱۰.
 نوشتجات و تصاویر مانوی: ۳۰.
 نوشته آرامی: ۵.
 نوشته‌های مانوی: ۱۱ (۱).
 النهاية (از ابن کثیر - در تاریخ) ۲۹۲ ح.
 النهاية (فی عریب الحديث - از
 ابن الاثیر) ۴۷۳.
 نهاية الأرب فی فنون الأدب: ۲۷۵.
 نهاية الاقدام فی علم الکلام: ۳۹۵.
 و
 الوافی بالوفیات: ۴۰۷.
 وزیر کان آفریوان (سرود مسلوب به
 خودمانی): بیج
 الوزراء والکتاب (کتاب...): ۱۲۷ م.
 وفیات الاعیان و أُنباء ابناء الزمان فیما ثبت
 بالنقل أو السماع أو أثبتته العیان: ۹۱ ح م.

(۱) این نوشته‌ها و همچنین عنوانهای «ماحد...» با توجه باینکه اسم کتاب نیستند چون ممکن است رجوع بآنها مفید نباشد واقع شود در زمره کتابها ذکر گردیده است.

ی	١٣٧ ح' ٢٥٢ ح' ٢٥٥ ح' ٢٦٩ ح' م
	هـ
یتیمۃ الدهر : ١٣٧ ح .	الهدایه (کتاب ...) : ٣١٣ .
یادگار : ر . ک . محلہ ...	الهدی والتدبیر (کتاب) : ١٠٤ ، ٢٥ .
یاسا : ٥١٦ .	

فهرستِ مراجعِ شرقی

درباره

مانی و مانویت

و

آنچه بدین موضوع مربوط است

تذکرات

۱- این فهرست مراجع شامل سه گونه مرتجع میباشد :

أ- مراجع و مآخذی که در این کتاب ، در جای خود بر حسب تاریخ وفات مؤلفان آنها ، و یا تاریخ تألیف ، از آنها نقل گردیده است ، مرتب بر حسب حروف تهجی

ب- مراجعی که بواسطه بسار جدید بودن و یا عدم اهمیت در متن کتاب از آنها نقل نگردیده است و دم آنها فقط در این فهرست آمده ، درست راست این گونه مراجع علامت ستاره (*) گذاشته شده است

ج- مراجعی که در حین طبع متن کتاب دیده شده است. این قسمت شامل کتابهایی میباشد که در آن وقت مذاها نوشته نشده و یا نسخهای خطی بوده که بعداً درست آمده و کتایی است که پس از طبع متن منتشر گردیده و بناچار در اینجا از آنها نقل میگردد . درست راست این گونه مراجع بر علامت شماره (١٢) گذاشته شده است.

۲- اعدادی که در سمت چپ صفحه هـ حروف ۱۲ سیه طبع شده اشاره

د صفحات همین کتاب است که مطالب منقوله از مآخذ در آنها مندرج میباشد

ج

الآثار الباقية عن القرون الخالية ، رجوع كنيد سكتاب آثار الباقية . . .

آثار البلاد ، تأليف قزوینی [زکریاء] ، طبع موقتاً سنة ۱۸۴۸-۱۸۵۰ م. (ص ۳۵) .

۴۰۲

أبواب فی الصين و الترك و الهند منتخبة من کتاب طبایع الحيوان ، تأليف شرف الزمان مروزی ، طبع لندن سنة ۱۹۴۲ م. [ص ۲-۴ (در قسمة ۳ و ۶ و ۹) و ۶ (قسمت ۱۷)] .

۲۳۹ - ۲۳۸

الاحتجاج علی أهل الجاج ، تأليف أبو منصور أحمد بن أبي طالب طبرسی طبع طهران ، سنة ۱۳۰۲ هـ . ق . (ص ۶-۹ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۸-۱۲۹) .

۴۰۰ - ۳۹۸

☆ أخبار أبي نواس ، تأليف أبي هفان عبد الله بن أحمد بن حرب المهرزمي (متوفى در سنة ۲۵۵ و ۲۵۷ هـ ، و يقول يا قوت ، در معجم الادباء ، ۱۹۵۰ هـ . ق .) ، طبع مصر ، سنة ۱۳۷۳ هـ . ق . [= ۱۹۵۳ م .] ، (۱)

(۱) در این کتاب در سره اتهام **أبو نواس** بزندقه و رفتار خلفاء بار نادقه چنین آمده است :
ص ۱۰۶ - ۱۰۷ :

أبو هفان قال : حدثني محمد بن سعيد :

«تفقد لابي نواس ، ان أم الربيع من مولدات اليمامة وأما من مولدى المدينة ، قل .
إماء المدينة فى نسائهم فثما الخمر الى الربيع فلم يزل به حتى حسه و ضل به بالزندقه
و ادّعى عليه و أراد أن يوحىها عليه بن بنى الرشيد فجمع له الفقهاء و دسّ اليهم
الأموال و بعث إلى من كان يحسده من الشعراء فأحصرهم ثمّ قال له . أأنت القاتل
يا أحمد المرتجى فى كلّ نائبة قمّ سيدي نعصر جدار السموات
قل بلى . قال : يا أمرا المؤمنين ، كافر . ثمّ التفت إلى من حضر فقال لهم ما تقولون
يا معشر الفقهاء و الشعراء ؟

دفعه حاشه صديقه قل (ج).

قلوا : صدق يا امير المؤمنين قل **أبونواس** يا امير المؤمنين ان كانوا قلوا بغيرهم
[كذا بالأصل والأصوب : بنقولهم] فسلحوا وان كانوا قلوا بآرائهم فقبح لهم ، انى
يكون رديقا من يقر أن للسموات جبارا .

قل الرشيد صدقت ، قم عسى . فلم يرل **الربيع** يرصده بعد ذلك ويتصنّب سقطاته وبشيع
عوراته حتى قال .

ما حائس أحد يختبر أنه فى جنة هذ مات أو فى نار

فحسه بهذا المست و اطلق لسانه بالقول فيه و احسره عن **أبى نواس** من كان يعونه .
ص ١٢٢ - ١٢٣ :

قال : و كان أوّل اتصاله **بالرشيد** به دخل وهو شاب بعض المساجد عشاء فوجد الإمام
فى الصلاة فصلّى خلفه فقرأ الإمام : « قرأ يا أيها الكافرون » فقال **أبونواس** : لبيك
فتواثب الناس إليه وشهدوا عليه بالكفر ورفع حسره إلى **الرشيد** فأمر باحضاره فأحضر
وأحضروا معه **حمدويه** صاحب الرديقه كذا بالأصل المصنوع والأصوب : « الرادقة » [
فأخبره بحاله وسأله عنه فقال والله يا امير المؤمنين ما أعرفه وهو يشبه أنه رجل حاجن
ليس برديق ، فقال له **الرشيد** قد وقع فى نفسى منه شيء فامتنحه فوضع له صورة
[در أخبار **أبى نواس** ، تأليف **ابن منظور** كه درهين فهرست ذكر آن خواهد آمد و
از آن نفس خواهد شد « فخطأه سوء ماني »] و قال انصق عليها فأهوى فيه ليقى
عليها فلم يطاوعه القى فامتنحى عليها فضحك **الرشيد** منه و علم أنه حاجن ، واتفق أنه
أنى فى ذلك الوقت مر رجل رديق من الثنوية فأمره أن يصق على الصورة فقال : ليس
المصق من شأن أهل المروءة فأمر بعض حدمه أن يذهب به **لابن شاهك** لؤدب
أبانواس ويخلّى سبيله ويحبس **الرديق** حتى يتوب فلما صاروا فى بعض الدار سأل الخادم
أين تذهب بنا ، فقال إلى **السندى** ليحبسك ويؤدب هدا و يطلقه فرقع **أبونواس**
كفه وصغعه صغعة محكمة وقل ما بن الصاعدة استثبت ما قل له امير المؤمنين فبصر **الرشيد**
بهم وأمر بردهم وسأله عن السبب فقال : يا امير المؤمنين عكس المعنى أراد أن يطرحنى
بحيث أنسى ويطلق هذا **الرديق** فضحك منه وأمر باطلاقه .

أخبار أبي نواس تأليف ابن منظور ، مؤلف لسان العرب ،

السفر الأول طبع مصر ، سنة ١٣٤٣ هـ ق [١٩٢٤ م] ، (١) .

(١) مطالب ابن كتاب در نامة انهم أبو نواس بزندقه چنين است

السفر الأول ص ٢٢١ - ٢٢٣

وكان الامين معجبا بشعر أبي نواس ، محثا لمنادمته ، فدف سمع قوله :

قنيتها يا دقافه .
مرّة الطعم سلافة

الى آخر الأبيات .

أحقد عليه الامين ذلك . فلما أشد قوله :

وقتيان صدق قد صرفن مطيهم
الى بنت خمار نزلنا سه ضهرا

الى آخر الأبيات . . .

وسمع أبي فوله في مواضع آخر (كذا بالأصل المطبوع و لعل الصواب .) في موضع

آخر «) ، كقره وحسبه ، وقال له

أنت رنديق ولما أحصره وقرره على الردفه ، قال أبو نواس لا والله ياسيدي ، ثم أشده

بديها :

أسلمى صلاة الخمس في حين وقتها
و أشهد بالتوحيد لله خاسعا

إلى قوله :

وأحمر نحلط الروافض كلهم
لهقحة بخثيوع في الدار صاعا

قال فصحح الامين وقال ، وبذلك كيف ، حصرت بخثيوع : فقال . ياسيدي لم تستقم

القافية إلا به . فأمر له بجائزة .

« احضاره متهمنا بالزندقة عبد الامين وبراءته أمامه »

قال عاصم بن حميد بن قميم الوراق . رأيت أبا نواس وهو في سراويل ، والناس يحرقونه

و يصرون به في قماء بالنعس ، ويقولون : رنديق ، ويرمون به بالحجارة حتى أدخلوه إلى

محمد بن زائدة . فقال ماهد : قالو رنديق . فقال . علي بالسيف والسطح ! فقال

أبو نواس : دعوني أسلمى ركعتين . فأخرجوا عنه . فتهيأ للصلاة ، ثم رفع رأسه إلى السماء

وكرر وصلى ركعتين ، وقال .
هتة حاشه در صحنه بعد دست

هذه حاشية صحيحة (هـ) .

سبحان من خلق الخلق من شيعته مهين

إلى آخر الأبيات .

فقال محمد : ما هذا رنديق . أعطوه ألف درهم وأحلعوا عليه . فخرج تحت الخلع ، و طردوا الناس عنه وقال : أجروا عليه ، فلم يزل يجربها عليه حتى مات .

ص ٢٢٤ - ٢٢٥ :

« دخول أبي نواس المسجد وهو سكران ووصوله إلى الرشيد متهماً بالزندقة »

انصرف أبو نواس من بعض المواخير سكران ، فمر بمسجد قد حضرت فيه الصلاة ، فدخل فقام في الصف الأول ، فقرأ الإمام « قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ » فقال أبو نواس من خلفه . لبيك . فتمت قصت الصلاة كسوء وقالوا له : يا كافر تشهد عليك بالكفر ودفعوه . فبلغ حمرة الرشيد فدعاه حمدويه صاحب الرندقة (ط . . الزنادقة) ، وأحضر أبا نواس فقل له حمدويه : يا أمير المؤمنين ، إن هذا ما نحن ، وليس هو بحيث يصح ، فقال له الرشيد وبحث إنّه وقع في نفس منه شيء فمتحنه . قال : فخط له صوته هاني ، وقال له : أبصق عليها ، فهُوى أبو نواس به ليقب عليها ، فقال له حمدويه : قد قلت لك يا أمير المؤمنين إنّه ما جن . قال : ودعا مرحل من الزنادقة مشهور ، وقال له : أبصق عليها ، فقال و ما معنى الصوق ؟ إنّه من أخلاق الشرك ، ولا أفعله ، وأبي أن يفعل . فقال الرشيد لبعض خدم القصر : امض بهذا (يعني أبا نواس) إلى السندي ، فقل له : أدبه وأطلقه . وبهذا (يعني الرنديق) فقل له : أحبسه فملك إلى أن تستتيبه ، فإن باب وآلا قلته . قل فمضى بهما الخدم ، فلما صار في آخر لصحر ، قل أبو نواس للخدام : إلى أين تذهب ما ، قل إلى السندي ، قال فما تقول له ؟ قل أقول له : بحبك قبله حتى تستتاب أو تقبل ، ويؤدّب هذا ويطلقه . قال فرفع أبو نواس يده وبطلمه ، وقال له : يا ابن الزانية ، من الساعة ست . وصبر بهم الرشيد ، فقل . ردّهم . فقل لأبي نواس ما هذا الذي رأيت منك ؟ قل : أراد والله أن يهلكني ، ويطر حسي بحيث أسي أبداً ، وأبقى محمداً . ساء يا أمير المؤمنين عن الرسالة ، فإننا هو قد غررنا . فصحك من أبي نواس وأطلقه .

أخبار البلدان ، تأليف ابن الفقيه ، نسخة خطي كتبخانة آستان قدس رضوي ، (ورق ۱۷۰-۱۷۱) . ۴۴۴

الاخبار الطوال ، تأليف أبو حنيفة دينوري ، طبع ليدن ، سنة ۱۸۸۸ م ، (ص ۴۹) . ۱۰۳

الارشاد الى قواطع الادلة في أصول الاعتقاد رجوع كنيد
مكتاب الارشاد ...

ارشاد الساري لشرح صحيح البخاري ، تأليف قسطلاني طبع مصر ، سنة ۱۳۰۴ - ۱۳۰۶ هـ . ق . ۱۰ (ح ۸۰) ۴۶۸ - ۴۶۹

☆ ازاهير الرياض المريضة ، تأليف ظهير الدين أبو الحسن علي بن زيد البيهقي (۴۹۹ - ۵۶۵ هـ . ق . ۱) ، نسخة خطي كتبخانة أحمد قيمور (الخزائن التيمورية) ، كه شمارة ۴۴۴ لغت ميباشد ص ۱۵۷ : « الممانوية و الكلام فيهم ... » (۱) .

أصول الدين رجوع كنيد مكتاب أصول الدين .

اعتقادات فرق المسلمين والمشركيين ، تأليف امام فخر الدين

رازي ، طبع مصر ، سنة ۱۳۵۶ هـ . ق . ۱۰ (ص ۸۸) . ۴۵۸

☆ اعجاز القرآن ، تأليف أبي بكر محمد بن الطيب الباقلاني (متوفى در سنة ۴۰۳ هـ . ق . ۱) ، طبع مصر ، سنة ۱۹۵۴ م . [ص ۴۶] (۲) .

أعلام النبوة ، رجوع كنيد بكتاب أعلام النبوة .

(۱) بنقل از ص ۴۶۹ التذكرة التيمورية ، معجم القوائد ونوارد المسائل ، كه در سنة ۱۹۵۲ م . در مصر منتشر شده است .

(۲) مطالب اين كتاب در بارة ماني چنين است :

« مارن قس ، مارن المجوس برعم ان كتاب زرادشت ، و كتاب ماني مهران ؟ قس ، الذي يتبعه كتاب ماني ، من طريق الشرحات ، وضروب التعمدة ، ليس يقع فيها اعجاز ورموز ان في الكتب الحكم ، وهي حكم منقولة متداولة على الالسن (م « الالسن التي ») لا يما تحسن بها امة دون امة ، و ان كان بعضهم اكبر اهتماما بها ، و بعضا لا يبو بها .
دوسر - دانشمند آقاي عباس زرياب خوئي مرا متوجه اين كتاب و مطالب آن كردند .

ح

- الاعلاق النفسية ، رجوع كنيد بكتاب الاعلاق النفسية .
- اغاثة الهمغان من مصايد الشيطان ، تأليف ابن قيم الجوزية ،
 طبع مصر ، سنة ١٣٥٧-١٣٥٨ هـ . ق . ١٠ . (ح ١ ص ٢٢٨ و ٢٢٩ و ٢٣٠ و
 ج ٢ ص ١٤٣ و ١٤٤ و ١٤٥ و ٢٤٤ - ٢٤٦ و ٢٦٦ و ٢٥٧ و ٢٧٥) .
 ٢٨٦ - ٢٨١
- الاجاني ، رجوع كنيد بكتاب الاجاني
- أمالى ابا غرر الفواتد فى التفسير والحديث و الادب) تأليف
 سيد مرتضى ، طبع مصر ، سنة ١٣٢٥ هـ . ق . ١٠ . (ح ١ ص ٨٨ - ١٠٣) .
 ٢٠٠ - ١٩٢
- الانتصار ، رجوع كنيد بكتاب الانتصار . . .
- الانساب ، رجوع كنيد بكتاب الانساب .
- الانسان الكامل فى معرفة الاواخر و الاوائل ، تأليف
 عبد الكريم بن ابراهيم الجيلانى ، طبع مصر ، سنة ١٣١٦ هـ . ق .
 (ح ٢ ص : ٧٦ و ٧٩ - ٨٠) .
 ٤٦٤
- الاوراق ، رجوع شود بكتاب الاوراق . . .
- بحار الانوار ، تأليف مجلسى (محمّد باقر) طبع طهران ،
 سنة ١٣٠١ - ١٣١٢ هـ . ق . ١٠ . [ح ٢ ص ١٦ و ١٨ و ٤٣ (از ص ١٨
 تا ص ٤٧) توحيد مفضل مندرج مىباشد كه مطلب آن درباره مانى
 و مابوئيت در ص ٧٤ - ٧٥ اين كتاب نقل شده است و در اين فهرست
 درجائى خود كه گرانيز خواهد آمد) و ٦٦ - ٦٩ و ٧٢ و ٧٣ - ٧٦
 و ج ٤ ص ٦٩ و ٧١ و ١٣٢ و ١٣٩ - ١٤١] .
 ٢٢٧ - ٢٢١
- و ٤٢٩ - ٤٣٠
- البدء والتاريخ ، تأليف المظهر بن طاهر المقدسى ، طبع
 باريس ، سنة ١٨٩٩ - ١٩١٩ م . ١٠ . (ح ١ ص ٩٠ و ١٤٢ و ١٤٣ و ١٤٦
 و ج ٣ ص ٢٣ و ١٢٢ و ١٥٧ و ١٥٨ و ج ٤ ص ٢ و ٢٤ - ٢٥ و ٢٦
 و ٣١ و ٤٢ و ج ٦ ص ٩٨ و ١٠٠ - ١٠١) .
 ١٤٧ - ١٤٤
- البداية والنهاية فى التاريخ ، تأليف ابن كثير القرشى صغ

مصر، سنة ۱۳۵۱-۱۳۵۸ هـ و . ق . (ج ۱۰ ص ۹۶ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۴۹-۱۵۰)

۲۹۴-۲۹۳

۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۳ و ۱۶۱ و ۲۳۱).

برهان جامع ، تألیف محمد کریم بن مهدی قلی تبریزی ،

(متوفی بعد از سنة ۱۲۶۰ هـ . ق .) ، طبع تبریز ، سنة ۱۲۶۰ هـ . ق . ،

(کلمات ارننگ و ارچنگ و انگلیون و مالی و نفوشا و نفوشاک

و نفوک دیده شود)

برهان قاطع ، تألیف محمد حسین بن خلف تبریزی ،

محلّص برهان (متوفی در سیمه دوم قرن یازدهم هجری) ، که در

سنة ۱۰۶۲ هـ . ق . تألیف شده است و چاپهای بسیار از آن منتشر

گردیده و اکنون طبع محققانه ای ، با اهتمام آقای دکتر محمد معین ،

در دست نشر است که فاضل سه جلد آن (تا حرف ل) منتشر شده .

(کلمات ارننگ و ارچنگ و انگلیون و مالی و نفوشا و نفوشاک و نفوک

دیده شود) .

بغیة المرتاد فی الرد علی المتفلسفة والقرامطة و الباطنية ،

رجوع کنید بکتاب بغیة المرتاد ..

ثأبة عامر بن عامر البصري ، طبع دمشق ، سنة ۱۹۴۸ م .

۲۷۷

(ص ۳۱ و ۲۳۳) .

تاج العروس فی شرح جواهر القاموس ، تألیف مرتضی

۴۴۰ ۴۴۱

الزیدی طبع مصر سنة ۱۳۰۶-۱۳۰۷ هـ . ق . (ج ۶ ص ۳۷۳)

التاج فی أخلاق الملوك ، رجوع کنید بکتاب التاج ..

تاریخ ابن خلدون ، طبع بولاق ، سنة ۱۲۸۴ هـ . ق . ،

۲۹۵-۲۹۴

(ج ۲ ص ۱۷۲ و ۲۷۴ و ج ۳ ص ۲۱۰-۲۱۱ و ۲۱۴) .

تاریخ بغداد ، تألیف أبی بکر أحمد بن علی الخطیب ، طبع

مصر ، سنة ۱۳۴۹ هـ . ق . (ج ۷ ص ۱۱۲ و ج ۸ ص ۱۴۹ و ج ۹

۴۸۸-۴۸۶

ص ۳۰۳-۳۰۴ و ج ۱۴ ص ۱۰۶-۱۰۷) .

تاریخ الامم و الملوك تألیف طبری ، طبع لیدن ، سنه

۱۸۷۶ - ۱۹۰۱ م . (ج ۲ ص ۸۳۰ و ۸۳۴ و ۸۹۴ و ج ۱۰

ص ۵۱۹ - ۵۲۰ و ۵۳۲ و ۵۴۸ - ۵۵۱ و ۵۸۸ و ۶۰۴) . ۱۱۴ - ۱۱۷

تاریخ جهانگشای ، تألیف عطاء ملک جوینی ، طبع لیدن ،

درسالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۶ و ۱۹۳۹ م . (ج ۱ ص ۴ و ۱۷ و ۴۳ - ۴۵ و

۷۶ و ۱۱۴ و ۱۳۶) . ۵۱۶ - ۵۱۸

تاریخ طبری ، رجوع کنید ستاریخ الامم و الملوك . .

تاریخ سنی ملوك الارض و الانبیاء تألیف حمزة بن الحسن

الاصفهانى ، طبع برلین ، سنه ۱۳۴۰ ه . ق . (ص ۳۵ و ۳۵) . ۱۳۶ - ۱۳۷

✱ تاریخ کلدو و آثور ، تألیف ادى شیر رئیس أساقفة سعرد

الكلدانی الأثوری طبع بیروت سنه ۱۹۱۲ - ۱۹۱۳ م . [ج ۲ ص ۲۲ -

۲۴ و ۲۷ (س ۵) و ۲۹ (س ۷) و ۲۸۴ (س ۱۲) و ۲۸۸ (س ۱۴)

و ۲۸۹ (س ۱ و ۱۲)]

تاریخ گزیده تألیف ، حمد الله مستوفی قزوینی طبع تلن

سنه ۱۳۲۸ ه . ق . (= ۱۹۱۰ م) (ص ۱۰۶ و ۱۰۸ - ۱۰۹ و

۳۰۰ - ۳۰۱ و ۸۰۲) . ۵۲۲ - ۵۲۳

تاریخ مختصر الدول ، تألیف ابن العبري ، طبع بیروت سنه

۱۸۹۰ م . (ص ۱۱۵ - ۱۱۶ و ۱۲۹ - ۱۳۱) . ۲۷۰ - ۲۷۱

✱ تاریخ معجم فی أخبار ملوك العجم ، تألیف شرف الدین

أبو الفصّل فضل الله حسینی قزوینی ، ارداشمندان قرن هفتم و هشتم

هجری ، طبع طهران ، سنه ۱۳۱۸ ه . ق . ص ۲۲۵ - ۲۲۶ (۱) .

(۱) مطالب تاریخ معجم در باره مانی (در ذکر پادشاهی بهرام بن هرمز بن شاپور بن

أردشیر بن بابک) چنین است :

و مانی نقشند که ذکر او سحر - سودتگری مشهور است در عهد سلطنت او ظهور یافت و بهرام در

اوایل حاکم مانی بودی و شبته او را مکرّم داشتی چنانکه مانی بر وی واثق شد و بتدریج

اعوان و اباع خویش را محضرب بهرام آورد و بعریف هر یکی علیهمه تأکید نمود و چون بهرام

نقته خاشه در صفحه بعد است

- التاریخ النساطوری ، مجهول المؤلف ، طبع پاریس ، سنة
 ۱۹۰۷ م . (ص ۱۵-۱۸ و ۲۶-۲۷ و ۲۷-۲۸) .
 ۳۸۰ - ۳۸۴
- التاریخ البعثوی ، طبع نجف ، سنة ۱۳۵۸ هـ . ق . (ح ۱
 ص ۱۲۹-۱۳۱ و ح ۳ ص ۱۳۳) .
 ۱۰۳ - ۱۰۵
- تبصرة العوام رجوع کتب کتاب تبصرة العوام . . .
 التبعیر فی الدین و تمييز الفرقة الناحية من الفرق الهالكین ،
 تألیف أبی المظفر الاسفرائینی ، صبع مصر ، سنة ۱۳۵۹ هـ . ق .
 [= ۱۹۴۰ م .] ، (ص ۴۳ و ۸۰) .
 ۴۵۴
- التبیان فی شرح الديوان تألیف أبی النقاء العکبری ، طبع
 بولاق مصر ، سنة ۱۲۸۷ هـ . ق . (ح ۱ ص ۱۲۷) .
 ۴۵۸ - ۴۵۹
- تتمة المختصر تألیف ابن الوردي ، طبع مصر ، سنة ۱۲۸۵ هـ . ق .
 (ح ۱ ص ۴۱ و ۴۴ و ۲۰۰ و ۲۰۱) .
 ۴۷۹
- تجارب الامم و تعاقب الهمم ، تألیف أبی علی مسکویه ، صبع
 لیون ، سنة ۱۹۰۹-۱۹۱۷ م . (ح ۱ ص ۱۷ و ۱۳۰ و ۱۷۶ و ۱۷۷)
 ۱۸۱ - ۱۸۲
- تجارب السلف ، تألیف همدوشاه ، صبع طهران ، سنة
 ۱۳۱۳ هـ . ش . (ص ۱۲۰)
 ۴۰۳ ح
- تحریر شرح لمع أشعری ، نسخة خطی کتبخانه اهدائی آقای
 سید محمد مشکوة . کتبخانه لشکاه طهران ، (ورق ۵۷ و ۱۸۱ ب) .
 ۳۹۱ ۳۹۲
- تحقیق ما للهند من مقولة مقبولة فی العقل أو مرذولة تألیف
 أبو ریحان بیرونی ، طبع لیبزیک ، سنة ۱۹۲۵ م . (ص ۱۸-۱۹)
 ۲۱۰ ۲۱۵
- و ۲۳ و ۲۷ و ۵۳ و ۵۹ و ۷۶ و ۱۳۲ و ۱۹۱ و ۲۵۳ و ۲۸۳ و ۲۸۴) .

فئة حاشية معمة قبل (ی) .

معتقدان و دعایان در آن شاحت دردی همه را جمع کرد و علمای مذهب حوشر مشاهد . . . **هانی** بحث
 کردند و **هانی** در آدله دینی و راهی یقینی از جواب ایشان عاجز ماند و **بهرام** اعتماد را در حق او
 دگر داشت و چون او سره گشت و کفر و ضلالت او معین شد فرمود : تا توبه بروی عرص کردند
 و او قبول توبه نن درداد . فرمود : « پوست ارش در کشید » و بناء تمیز کردند و أسابيع و بیروان
 او را یکبار مستأصل گردانند .

تذكرة الائمة منسوب الى مجلسي مع طهران سنة

۱۳۲۳ هـ. ق. (ص ۴۷).

التربيع والتدوير، رجوع كميده كتاب التربيع والتدوير.

ترجمة تاريخ طبری از ابوعلی محمد بن محمد باهمی ،

۴۷۹ نسخه خطی که بخانه مجلس شورای ملی.

ترجمة تفسير طبري

ترجمہ توحید مفتیل، ارجمندی اصغر اصغر طہران : سنہ

٥٣٠. ١٣٢٢ هـ. ق. ١٠ (ص ٢ و ١٣).

ترجمة مقدمة الادب بالحوار ازمية ، از رمحشري ، ص ۳

استانبول، سنة ١٩٥١ م. (ص ١١ س ٤ و ص ٥١٢ س ٥). ح ٥٠٠

التطليل و حكايات التفليين وأخبارهم و نوادر كلامهم

و أشعارهم ، تأليف ختايپ بغدادی ، ص ۶۷ دمشق ، سنة ۱۳۳۶ هـ . ق .

٢٨٦-٢٨٥ . (ص ٤١-٤٢) .

تعبير الرؤيا (تأويل الرؤيا - في الرؤيا صامية) تأليف

۲۷۴ - ۲۷۳ . احوال سنا .

۱۔ تفسیر منسوب امام حسن عسکری، طب، قبر پر، سنہ

(١٣١٤-١٣١٥ هـ. ق. ١)

(۶) مطالبی در اسرار دربار و توتای جیب است +

ص ۲۱۸ {س ۱۵ ۱۶}

قال أمير المؤمنين ... وقالت النورية الثور ولطمة بالمال ...

درس ۲۲۳ (س ۱۴-۲۶) و درس ۲۲۴ (س ۱۹) مطابقی، همه اصناف که ما اختلاف بسیار اندکی.

در بعضی جزیئات + نامطابق مقوله ۴۰ : الاجتجاج علی أهل اللجاج + ومرتحة در ص ۴۹۸

(س ۱۰-۱۹) دس ۳۹۹ (س ۱-۸) ایں کتاب ، یکے میاں شدہ

ص ۲۲۵ (س ۹-۲۲)

وَالصَّادِقُ ، خَالِ أَمِيرِ مُؤْمِنِينَ ، [خَالِ اللَّهِ تَعَالَى] أَحْمَدُهُ الْإِنْدَى عَلَى السَّمَاوِيهِ وَالْأَرْضِ

وَجَعَلَ الطَّلُوتَ وَالشُّوْرَ إِلَاةَ وَكَانَ فِي عَهْدِ الْإِلَاةِ رِذْءُ عِبَادِ الْإِلَاةِ أَصْفَ مَعَهُمْ لَ، قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمُبِيِّ

خلق السموات والأرض فكان رزق عباده ثم

التيوية الذين قابوا ابن الثور والمطعمه هما المدعيان

ص ۲۲۵ (س ۲۶-۲۷) ص ۲۲۶ (س ۱):

فقال رسول الله ﷺ لا تصحبه فولو : « انك بعد اى عهد واحد لا تقرب ضمنا من الشهرة »

الأشياء لا يدركها وهي دائمة ولا كما قال: **الْحَيَاةُ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ التُّورَ وَالْإِنجِيلَ هِيَ الْمَبِيتَانِ** .

بج

- تفسير امام فخر الدين رازي، رجوع كنيد - مفاتيح الغيب ...
 قليس ابليس، تأليف جمال الدين أبي الفرج عبدالرحمن
 ابن الجوزي، طبع مصر، سنة ١٣٤٧ هـ. ق. (ص ٤٥ - ٤٥ و
 ٤٧ و ٧٦).
- ٢٥٥ - ٢٥٧
 ٢٩٧ ،
- التمهيد ، في الرد على المحدثين و الرافضة و الخوارج
 والمعتزلة، تأليف أبي بكر محمد بن الطيب بن الباقلاني، طبع مصر،
 سنة ١٣٦٦ هـ. ق. (ص ٦٨ - ٧٥).
- ٢٤٥ - ٢٥١
- التبیه والإشراف، تأليف مسعودي، طبع مصر، سنة ١٣٥٧ هـ. ق.،
 (ص ٥١ و ٥٢ و ٦٧ و ٨٢ و ٨٩ و ١١٧ و ١٢٦ - ١٢٧ و ١٢٩ - ١٣٠
 و ١٣٧ و ١٣٩).
- ١٣٣ - ١٣٦
- التبیه والرد على أهل الأهواء والبدع، تأليف أبي الحسن
 محمد بن أحمد الملطي، طبع استانبول، سنة ١٩٣٦ م.،
 (ص ١٥ - ١٧ و ١٩ و ٤٣ و ٤٤ و ٧١ - ٧٢).
- ١٤٧ - ١٤٩
- التوحيد تأليف شيخ صدوق، رجوع كنيد بكتاب التوحيد .
 توحيد المفضل، املاء إمام أبي عبد الله جعفر بن محمد
 الصادق، طبع نجف، سنة ١٣٦٩ هـ. ق. (ص ٥ - ٦ و ٢١ و ٢٥
 و ٣٣ - ٣٤ و ٨٢ و ٨٩ - ٩٠).
- ٧٤ - ٧٥
 ٢٢٩ - ٢٣٠
- ثمار القلوب في المضاف و المنسوب ، تأليف أبو منصور
 عبد الملك بن محمد بن اسماعيل الثعالبي النيسابوري ، طبع مصر،
 سنة ١٣٢٦ هـ. ق. (ص ١٣٨ - ١٣٩).
- ١٨٣ - ١٨٤
- جامع التعريب بالطريق القريب، مجهول المؤلف، نسخة خطي
 مكتبة الاوقاف العامة بغداد .
- ٢٢٨ - ٢٢٩
- الجامع الصحيح ، تأليف أبي عبد الله محمد بن اسمعيل
 الجعفي البخاري طبع مصر، سنة ١٣٥١ هـ. ق. (ح ٤ ص ١٣٢).
- ٢٤٠

الجماهر في معرفة الجواهر ، رجوع كنيد بكتاب الجماهر
جمهرة اللغة ، رجوع كنيد بكتاب جمهرة اللغة ...

جوامع الحكايات و لوامع الروايات ، تأليف نورالدين

محمد بن محمد عوفي بخاري حنفي ، دو نسخه عكسي كتابخانه

ملی طهران (ورق^a 42 و 66 و 212 نسخ آ و ورق^a 337 نسخه ب) . ۵۰۵ - ۵۱۵

خواهر الايمان في ترجمة تفسير القرآن ، كه ترجمه

فارسی تفسیر منسوب به امام حسن عسکری ا.ت.ع ، طبع بمبئی ، سنه

۱۳۱۸ - ۱۳۲۰ هـ . ق . ص ۳۹۸ و ۴۰۸ - ۴۰۹ و ۴۱۴ و ۴۱۵ (۱)

حاشیه مولى حسن چلبی ، شرح المواقف ، طبع مصر سنه

۱۳۲۵ ۱۳۲۷ هـ . ق . [در ذیل شرح المواقف] (ح ۸ ص ۴۳ - ۴۴) ۴۱۸ - ۴۱۷

حبيب السير ، تأليف خواند مير ، طبع بمبئی ، سنه ۱۲۷۳ هـ . ق .

(ح ۱ ، جزو دوم ، ص ۳۱) ۵۲۷ - ۵۲۸

حجج النبوة ، رجوع كنيد بكتاب حجج النبوة .

حدود العالم من المشرق الى المغرب ، رجوع كنيد بكتاب

حدود العالم ...

حديث نبوي ، نقل از مقاله كريم مرسي در مجله آ كتاب آريائياتاليا

(ح ۲۱ قسمت ۱ ، سنه ۱۹۵۳ م . ص ۱۰ - ۲۲) . ۴۷۲ - ۴۷۳

حكمة الاشراف ، رجوع كنيد بكتاب حكمة الاشراف .

الاحور العين ، تأليف أبو سعيد نشوان الحميري ، طبع مصر ،

سنه ۱۳۶۷ هـ . ق . (ص ۱۳۶ و ۱۳۹ - ۱۴۲ و ۱۸۹ - ۱۹۱ و ۱۹۲ -

۱۹۴ و ۲۰۰ و ۲۴۴ و ۲۴۵) . ۴۴۷ - ۴۵۱

الحيوان ، رجوع كنيد بكتاب الحيوان ...

(۱) اصل عربي این تفسیر در من یسب بن فهرست ذکر گردیده است و چون مطالب آن در باره

تنویر در آضا نقل شده از آوردن مطالب ترجمه در اینجا صرف نظر میشود .

خطابة مرحوم ملك الشعراء بهار، در رده مانی، در دانشکده معقول و منقول، در تاریخ بهمن ماه ۱۳۱۳ هـ. ش. که در محله دانشکده مزبور، عند سوم، فروردین ماه ۱۳۱۵ هـ. ش. ص ۳۳- ۸۲، و حداکاته بعنوان «زندگانی مانی» در ۵۰ صفحه، بیر منتشر شده است.

خلاصة الذهب المسبوك مختصر من سير الملوك، رجوع کنید بکتاب خلاصة الذهب المسبوك ..
الخواص الكبير رجوع کنید بکتاب خواص الكبير ..
الدلائل والاعتبار على خلق والتدبير، رجوع کنید بکتاب الدلائل والاعتبار ...

دول الاسلام، رجوع کنید بکتاب دول الاسلام .
الديارات تأليف أبي الحسن علي بن محمد الشافعي، طبع بغداد، سنة ۱۹۵۱ م. (ص ۱۶۱). ۴۴۴

الدين والدولة، رجوع کنید بکتاب الدين والدولة
ديوان أبي الطيب أحمد بن الحسين المصنعي، طبع بيروت، سنة ۱۲۷۶ هـ. ق. (ص ۳۱۰). ۴۵۶

ديوان أبي نواس، طبع مصر سنة ۱۹۵۳ م. (ص ۱۸۰-۱۸۱). ۴۴۴
ذخيرة الاذهان في تواريخ المشاركة والمغاربة السريان، رجوع کنید بکتاب ذخيرة الاذهان ..

دم أخلاق الكتاب، تصيف جاحظ، طبع مصر سنة ۱۳۲۴ هـ. ق. [۱۹۲۶ م.، ص ۴۷] ۱۰۰

الرد على الرنادقة والجهمية رجوع کنید بکتاب الرد على الرنادقة ..

الرد على الزنديق اللعين ابن المقفع، رجوع کنید بکتاب الرد على الزنديق ...

رسالة ابن القارح، طبعی که در ضمن رسالة الغفران، چاپ

- مطبعة المعارف و مكتبها بمصر، بهتمام كامل كيلاني، (ح ١ ص ١٧-٦٠) ، منتشر شده است (ص ٢٤-٢٧) .
- ٢٢٠ - ٢١٨ رسالة افراد المقال في أمر الظلال، تأليف أبو ريحان البيروني، طبع حيدرآباد دكن (در ضمن رسائل البيروني) ، سنة ١٩٤٨ م .
- ٢٠٧ (ص ٩٧ و ١٧٥) .
- الرسالة الجامعة المنسوبة للحكيم المجريطي، طبع دمشق، سنة ١٩٤٩ - ١٩٥١ م . (ج ١ ص ٣٠ - ٣١ و ٧٢ و ٩٦ - ٩٧) .
- ٢٧٠ - ٢٧٢ رسالة الغفران، تصنيف أبو العلاء معري، طبع مصر، سنة ١٩٥٠ م . (ص ٣٥١ - ٣٥٤ و ٣٦١ - ٣٧٣ و ٣٧٨ - ٣٨١) .
- ٢٢٦ - ٢٣٠ رسالة في تصحيح لفظ الزنديق، تأليف ابن كمال پاشا .
- ٢١٥ - ٢٠٦ رسالة في لغة [أبي] علي بن سينا، كه در سنة ١٢٣٢ هـ . ش . در ضمن پنج رساله تأليف شيخ رئيس أبو علي سينا، در طهران طبع و نشر شده است (ص ١٠) .
- ٢٧٣ رسالة للبيروني في كتب محمد بن زكرياء الرازي، طبع باريس، سنة ١٩٣٦ م . (ص ١ - ٤ و ١٨) .
- ٢١٠ - ٢٠٨ روضة الصفا، تأليف ميرخواند، طبع لکهنو، سنة ١٩١٤ - ١٩١٥ م . (ح ١ ص ٢٤٧) .
- ٥٢٦ - ٥٢٥ روضة المناظر في أخبار الاوائل والاواخر، تأليف ابن الشحنة [محب الدين]، طبع نولاق مصر، (در حاشية كامل التواريخ)، سنة ١٢٩٠ هـ . ق . (حاشية ج ٧ ص ٣٨ - ٣٩ و حاشية ج ٨ ص ٤٧ - ٤٨) .
- ٢٩٦ زهر الربيع، تأليف سيد نعمت الله جزائري، طبع بمبئي، سنة ١٢٩١ - ١٢٩٢ هـ . ق . (ص ٣٩٠) .
- ٢٢٣ - ٢٢٢ زين الاخبار، رجوع كنيد سكتاب زين الاخبار . . .
- السامي في الاسامي، تأليف ميداني، طبع طهران، سنة ١٢٧٣ هـ . ق . (ص ١٤) .
- ٢٣٩

شرح العيون ، شرح رسالة ابن زيدون ، تأليف ابن نباتة
المصري ، طبع مصر ، سنة ١٢٩٠ هـ . ق . (ص ١٥٨ - ١٦١ و ١٦٢)
١٦٣ و ١٦٥ - ١٦٨) .

٢٨٦ - ٢٩١

نسب المتهتدي ، نسخة خطی کتبه آخوند تيمور (الخزائن
التيمورية) ، که بشماره ١٩٩ آدب ميباشد ، ص ١٤١ (١) .
السنكاري [اليعقوبي بالعربية] ، رجوع كنيد بكتاب
السنكاري

شاهنامه فردوسي ، طبع طهران ، از انتشارات كتابخانه
بروخيم ، سنة ١٣١٤ هـ . ث . (ج ٦ ص ١٥٨٥ و ج ٧ ص ٢٠٦٢ -
٢٠٦٤)

٢٨٢ - ٢٨٥

الشاهنامه ، که ترجمه شاهنامه فردوسي است نشر عربي ، از
قوام الدين الفتح بن علي بن محمد النداری الاصفهانی ، طبع مصر
سنة ١٩٣٢ م . (ج ٢ ص ٧١ - ٧٢) .

٢٨٥ ج

شرح ابن الجني على تعريف المازني ، نسخة خطی کتابخانه
أحمد تيمور (الخزائن التيمورية) ، که بشماره ٦٥ صرف ميباشد ،
ص ٦٦٢ (٢) .

شرح أبو اسحق بصير معرلي برقصي که أبو علي ابن الخلد
بر کتاب راني نوشته است ورق ١٧^a - ١٦^b

٢٧٦ - ٢٧٧

شرح أصول کافی تأليف ملا صالح مازندراني ، نسخة خطی
کتابخانه دانشکده حقوق طهران ، (در شرح کتاب التوحيد) .
شرح تجريد الکلام تأليف قوشجي (علاء الدين بن محمد) ،
[در المقصد الثالث في اثبات الصانع وصفاته وآثاره (در قسمت

٢٢٠

(١) نقل از التذكرة التيمورية (ص ٢٦١)

(٢) در اين كتاب در « رء كمة » و « رديق » چنين آمده است :

« لا يقبل رديق بن رديق في قول بعضهم » التذكرة التيمورية ، ص ١٩٧ ، دیده شود

ح

- « در عمومیت‌العلمة يستلزم عمومیت‌الصفة » [.
 ۴۶۵ - ۴۶۶ شرح تعرفی ، تألیف ابو ابراهیم اسمعیل بن محمد المستملی ،
 ۴۸۹ - ۴۹۰ طبع هند ، سنه ۱۳۲۸ - ۱۳۳۰ هـ . ق . ۱ (ج ۱ ص ۱۲۳ و ۱۲۴) .
 شرح دیوان ابی نواس ، تألیف ابو عبد الله حمزة بن الحسن
 الاصفهانی ، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس (ح ۳ ورق ۱۸۵ -
 ۱۸۶ و ۱۹۷) .
 ۴۳۵ شرح دیوان المتنبی ، تألیف واحدی ، طبع برلین ، سنه
 ۱۸۵۸ - ۱۸۶۱ م . (ص ۳۸۵) .
 ۴۵۷ - ۴۵۸ شرح مقاصد الطالبین فی علم اصول الدین ، تألیف سعد الدین
 مسعود بن عمر الله تازانی ، طبع استانبول ، سنه ۱۳۰۵ هـ . ق .
 (ج ۲ ص ۶۴ و ۶۶) .
 ۴۱۴ شرح المقامات الحریریة ، تألیف شریعی ، طبع بولاق مصر ،
 سنه ۱۲۸۴ هـ . ق . (ج ۱ ص ۲۷۲ - ۲۷۳ و ج ۲ ص ۳۸۱) .
 ۴۶۰ - ۴۶۱ شرح المواقف ، تألیف الجرجانی (السيد الشریف) ، طبع مصر ،
 سنه ۱۳۲۵ - ۱۳۲۷ هـ . ق . ۱ (ج ۸ ص ۴۱ - ۴۴) .
 ۴۱۵ - ۴۱۷ شرح نهج البلاغه ، تألیف ابی ابی الحديد ، طبع مصر ، سنه
 ۱۳۲۹ هـ . ق . ۱ (ج ۱ ، جزء ۱ ص ۲۶ - ۲۷ و ۳۵ و ج ۱ ، جزء ۵ ،
 ص ۴۷۴) .
 ۴۶۶ - ۴۶۸ ✽ شرفنامه ، کتب لغتی است مختصر ، شامل لغات و رسی و عربی
 و ترکی مصطلح و معمول در زمانه فارسی ، تألیف ابراهیم قوام
 فاروقی ، که نام شرف الدین احمد میری (متوفی در سنه
 ۷۸۳ هـ . ق .) یکی از مشایخ هندوستان مظهر امراد مؤلف ،
 تألیف شده است . (از جوع کبید مدع . اُرتنگ و اُرتنگ و اُرتنگیون
 و هانی و نفوشاک)
 شرفنامه نظامی گنجوی ، طبع طهران ، باهتمام مرحوم

- وحيد دستگردى، سنة ١٣١٦ هـ . ش . ق . (ص ٤٠٤ - ٤٠٥) . ٥٠١
- الشفاء، رجوع كنيد كتاب الشفاء ...
- شفاء الذليل فيما فى كلام العرب من الدخيل، تأليف شهاب الدين أحمد الخفاجى، طبع مصر، سنة ١٢٨٢ هـ . ق . (ص ١١٢ و ١٥٢ - ١٥٣) . ٣١٨ - ٣١٩
- شوارق الالهام، تأليف عبدالرزاق بن على بن الحسين اللاهيجى، ج ١، دوم، طبع طهران، سنة ١٣٠٣ هـ . ق . (٥) . ٤٧٠ - ٤٧١
- (در قسمت « فى عموميت قدرته تعالى ذكره »)
- النصارى المسؤل على شاتم الرسول، رجوع كنيد كتاب النصارى المسؤل ...
- صبح الاعشى فى كتابة الانشا، تأليف أحمد بن على القلقشندى، طبع مصر، سنة ١٣٣١ - ١٣٣٨ هـ . ق . (ج ١، ص ٢٩٢ و ٢٩٦ - ٢٩٧) . ٣٩٧ - ٣٩٨
- صباح الفرس، تأليف شمس هنشى، نسخة غطى متعلق بآقاى عبدالعلى طاعتى (رجوع كنيد ملحات : آرنگ و انگليون و مانى و فوشاك) . ٥٢٠ - ٥٢١
- صباح اللغة، تأليف جوهرى، طبع ايران، سنة ١٢٧٠ هـ . ق . (مادة « زندق ») . ٣٦٩
- صراح اللغة، تأليف جمال الدين محمد بن عمر بن خالد قرشى، طبع هند، سنة ١٣٠٥ هـ . ق . (ج ٢، ص ١٢٩) . ٣٦٩ ح
- الصواعق المحرقة، رجوع كنيد كتاب الصواعق المحرقة ..
- صورة الارض، رجوع كنيد كتاب صورة الارض ..
- طبقات الامم، رجوع كنيد كتاب طبقات الامم ..
- طبقات الشافعية الكبرى، تأليف تاج الدين أبو نصر عبد الوهاب ابن بهى الدين السبكى، طبع مصر، سنة ١٣٢٤ هـ . ق . (ج ٢، ص ٢ - ٣) . ٤٦٣

کتاب

- طبقات الشعراء، رجوع کنید کتاب طبقات الشعراء...
- طبقات المصلین، تألف اعتصام السلطنة [علیق بن میرزا]،
در ضمن مجموعہ ای است خطی شماره ۱۲۹۳، کہ از کتابهای اهدائی
آقای سید محمد صادق طباطبائی مکتبہ مجلس شورای ملی
میباشد (ص ۶۶-۷۰).
- طبقات ناصری، تألف قاسمی منهاج سراج، مؤلف در سنه
۱۶۵۸ هـ. ق. شش طبقه از کتاب مربوط، در سنه ۱۸۶۳ م. در کتبخانه
منتشر شده است و اخیراً آقای عبدالحی حبیبی، از دشمنان
افغانستان، نشر تمام کتاب همت گذاشته. جلد اول طبع عبدالحی،
در سنه ۱۳۲۸ هـ. ش. در کوئته، و جلد دوم آن، با چهارم کتاب،
در سنه ۱۹۵۳ م. در لاهور، منتشر شده است (۱).
- طوق الحمامة فی الالة والالاف، تألف ابومحمد علی بن حزم
اندلسی، طبع لندن، سنه ۱۹۱۴ - (ص ۲۴-۲۵).
- العقد الفريد، تألف ابن عبد ربه، طبع مصر، سنه ۱۹۴۰ -
۱۹۴۱ م. (ج ۲ ص ۲۰۷ و ج ۷ ص ۲۳۴ و ۲۳۹).
- عیون الاخبار تألف ابن قتیبہ، طبع مصر، سنه ۱۳۵۳ -
۱۳۴۹ هـ. ق. (ج ۲ ص ۱۵۲-۱۵۴).
- عیون الالباء فی طبقات الاطباء، تألف ابن ابی أصیعة،
طبع مصر، سنه ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ هـ. ق. (ج ۱ ص ۷۳ و ۳۱۵).
- (۱) مطالب کتب مربوطہ در ہائی چہاں است
ج ۱ ص ۱۸۸ (در شرح احوال شاپور بن اردشیر)،
و در متن او ہائی راجع بہ ہر
ج ۱ ص ۱۸۹ (در شرح احوال ہرمز بن شاپور)
و ہائی راجع بہ ارد و اردہ جندی شاپور بلاد آہواز پردہ کرد.
ایک درس ۱۸۹ (در شرح احوال بہرام بن ہرمز)،
و بیشتر بیت ہائی راجع بہ اورا نکشت و ہوست ہائی گراہ کرد و ہر دو اردہ جندی شاپور
بنویشت.

عمر اخبار ملوک الفرس ، تألیف ابو منصور عبد الملک بن محمد بن اسمعيل الثعالبي النيسابوري ، مع پاریس سنه ۱۹۰۰ م .
(ص ۵۰۱ - ۵۰۳) .

۱۸۳ - ۱۸۳

فارس نامه ، رجوع کنيد بكتاب فارس نامه .

فتح الباری ، شرح صحيح الامام أبی عبد الله محمد بن اسمعيل البخاری ، تألیف ابن حجر العسقلانی ، طبع مصر ، سنه ۱۳۱۹ -
۱۳۲۹ م . ق . (ج ۱۲ ص ۲۱۹ - ۲۲۰ و ۲۲۱) .

۳۴۲ - ۳۴۱

۴۶۸ - ۴۶۷

الفخری فی آداب السلطانية والدول الاسلامیة ، رجوع کنيد بكتاب الفخری ..

الفرق بین الفرق ، رجوع کنيد بكتاب الفرق بین الفرق ..
فرق الشيعة ، تألیف أبی القاسم سعد بن عبد الله بن أبی خلف الاشعري القمي ، طبع استانبول ، سنه ۱۹۳۱ م . (ص ۲۱) .

۳۴۶

فرهنگ جهانگیری تألیف جمال الدین حسین انجو ، که در سنه ۱۰۱۷ هـ ق . تألیف شده است ، رجوع شود بکلمات : آرتنگ و آرچنگ و آرژنگ و آرسنگ و آنگایون و مانی و نفوشا و نفوشاک و نفوک .
فرهنگ رشیدی ، تألیف ملا عبد الرشید تتوی (متوفی در سنه ۱۰۷۷ م . ق .) که در سنه ۱۰۶۴ م . ق . تألیف شده است ، طبع کلکته ، سنه ۱۸۷۲ م . (رجوع شود بکلمات : آرتنگ و آرژنگ و آنگایون و مانی و نفوشا و نفوشاک و نفوک) .

فرهنگ سروری ، رجوع کنيد بمجموع الفرس ..
فرهنگ میرزا ابراهیم که آمرافسخة میرزا بیژ میگویند ، تألیف میرزا ابراهیم پسر میرزا شاه حسین اصفهانی وزیر شاه اسمعيل صفوی ، (رجوع شود بکلمات : آرژنگ و آرتنگ و مانی و نفوشا و نفوشاک) .

المصل فی الملل والاهواء والنحل ، رجوع کنيد بكتاب الفصل ..

الفهرست تألیف ابن النديم ، طبع لیبزیک ، سنه ۱۸۷۱

کتاب

۱۸۷۲ م. (ص ۱۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۳۲۷ و ۳۳۹ و ۳۵۵ و ۳۵۶) . ۱۴۹ - ۱۷۹
فهرست نسخ خطی عربی راجع به کیمیا در آلمان ، تألیف

آلفرد زیگل ، طبع برلین ، سنه ۱۹۴۹ م. (ص ۱۱۳) . ۴۰۴ ۴۰۴

فیصل التفرقة بین الاسلام و الزنادقة ، تألیف ابی حامد محمد بن

محمد العزالی ، طبع مصر سنه ۱۳۴۳ هـ . ق. [د. مجموعه الجواهر

الغوالی ...] (ص ۵۶ و ۷۱ - ۷۲) . ۴۹۴

قطاع اللجاج فی شرح کتاب الاحتجاج ، تألیف سید نعمت الله

جزائری ، نسخه خطی متعلق به نگارنده (۱) .

(۱) مؤلف در شرح « اجساد العالم صغیر حی و بشر و وحدها الخیر صدقاً بشر » (که در صفحه

۳۹۸ همین کتاب ، نقل از الاحتجاج علی أهل اللجاج ، مدرج میباشد) مطالبی آورده

است که قسمتی از آنها « اختلاف مسدود کمی در عبارات ، خلاصه قسمتی از مطالب کتاب الملل

و النحل ، تألیف شهرستانی » در این باب است . که بین از کتاب شهرستانی در ص ۲۴۱ - ۲۴۲

این کتاب مذکور میباشد . و قسمتی دیگر از همین قسمتی از مطالب منقول از شرح نهج البلاغه

تألیف ابن ابی الحدید در این باب است . که در ص ۲۶۷ (ص ۱۳ - ۱۱۹ و ص ۳۲۳ (ص ۱۶ - ۲۰)

و ص ۳۲۴ [ص ۱ - ۳ (ملل اربحار الانوار)] این کتاب مدرج میباشد ، و پس از آنها شهرستانی

که در صفحات ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ این کتاب نقل شده است ذکر گردیده ، و در شرح « و

حمل الطمان و الثور » مطلب مذکور در تفسیر مسعودی « ما حسن عسکری » را ، که در ص ۳۳

این فهرست (ص ۲۰) ذکر آن گذشت آورده است و در شرح « کان ریدق مصور » (که

در احتجاج ، ص ۵۰۰) سابق ذکر ، (ص ۱۷۱ بعد مذکور میباشد) گوید :

ارتدق من التوبة فانما الطلوع والطلوع معرب « زن دین » « او معرب » و سده « لا تهم

بقولون سواء »

و در شرح « فانما رعم ان الامان حكمة والأرواح نود » [که نقل از الاحتجاج در

صفحه ۴۰۰ همین کتاب (ص ۷۰۵) مدرج میباشد] در خلاصه قسمتی از معنی منقوله از کتاب

الملل و النحل ، تألیف شهرستانی را در این کتاب (ص ۱۲۱۰ ص ۱۳ - ۱۱۴ و ص ۲۴۱

ص ۱ - ۶) ذکر کرده است و پس از آن گوید :

وح « فكون هم قد علموا بانهم انما هم من الروح و الطلوع حكمة و الثور هو القاب صغیر وهو

قرب من مذهب نصاری فی المسيح و جعلوا ان يكون مذكرة عنه السلام مذهب جماعة من فتنائهم

و اسند علی بطلان مذهبهم بوجوه ، الا و ان لا يكون الناس قادرین علی ترك الشرور لانه من

عمل العبد الذي هو الطلوع ولا ينأى منه لعباده الناس عبورون علی ما يفعلون ، و در شرح « ولاله ان

يدعو ربنا » (منقول از الاحتجاج در ص ۱۰۰ ص ۲ - ۸) این کتاب آورده است :

هذا هو الوجه الثاني من وجوه بطلان مذهبهم وهو أنهم يستحسنون التصريح إلى الله تعالى و عدته

والاستعانة به و أمثال تلك الأفعال فعل الروح الذي هو الرب برعهم فكيف يبدسه و تصرع بها

بقية حاشه در صفحه ۵۵ است

كج

قاموس ، تأليف فيروز آبادي ، طبع كلكتة ، سنة ١٢٣٠ -

٤١٩

١٢٣٢ هـ ق . (ج ٣ ص ١٢٨٥) .

القانون المسعودي رجع كنيد كتاب القانون المسعودي ..

قواعد عقائد آل محمد (الباطنية) ، تأليف محمد بن

الحسن الديلمي اليماني ، طبع مصر ، سنة ١٣٦٩ هـ ق . (ص ١٢)

بقية حاشية صحة قبل (كـ) .

وران قالوا إنه يتفرع إلى الظلمة فكيف يليق بالرب أن يستعبد غيره

و در شرح « ولا يلاعن من هذا » (مشهور الاحتجاج در من ٤٠٠ ص ٨ - ١٠)
ابن كتاب (كويد :

هذا هو الوجه الثالث وهو أنه لا يجوز أن يكون أحد لأحد أحسن ولا أسوأ [در اصل اسامه]
لأن العاقل بذلك أو الظلمة إذ الفروض أنه لا ثالث غيرها والأول باطل لأن الظاهر
من هذا الكلام ضرورة أن المادح والمدوح والمعروض والتعديها ومن يعين أن يكون تسهماً على
ما يحكم به العقل بديهية من المقابلة بين الأشخاص مع أنهم يتوحدون في أرواح جميع الناس شخص
واحد هو الثور وهو رب تعالى وهذا قريب من وحدة الصوفية وأما الثاني فلأن الظلمة نفسها لا إرادة
وبعدها حسنة فكيف يحكم ببقيتها وقد تقرر السلافة وجه آخر وهو أن الظاهر هو أن التحسين
والثبوت من فعل الثور ولا يتصور منه شيء منها لأن المصاحب في أسأت [في الأصل اسامه]
هو لظلمة وهو محذور على فعل البيع برعهم لا يستحق الثوم وهو المراد قوله وذلك منها و محاط
في أحسن هو الثور لأن الحسن منه فيجد المادح والمدوح .

و در شرح « وكذا [في الأصل : « وكذا »] الصفة على من هوهم أحكم فعلاً وأقرب سبيحاً » كويد
هذا هو الوجه الرابع وهو أنهم يحكمون بأن « ثور هو الرب » بما يجب على من أن يكون أقوى
وأحكم من الظلمة التي هي شهوة وينزهم مقتضى أقوالهم المعاصرة عكس ذلك لأن الأعداء
عندهم من فعل الظلمة ولا يحكم بحكم الرب وقدرته إلا ما يشهد من حق الأعداء المجتهد من
لأشجار والطيور والأرواح غير شاهدة بمرهم على قياس ذلك أن تكون الظلمة قادراً حكماً .
ف قوله « من صور » (مدرج در من ٤٠٠ ص ١١) ابن كتاب (من ٤٠٠ ص ١١) يجب أن يكون إلهاء
(مدرج در من ٤٠٠ ص ١٣) ابن كتاب (حيرة : وقوله « كل شيء » (مدرج در من ٤٠٠
ص ١٢) ابن كتاب (معصوف على « هذا الحق » (مدرج در من ٤٠٠ ص ١١) ابن كتاب .
لكن من قولهم بأن الثور في حسن الظلمة ينافي القول برؤيته لأن كونه محبوساً يستلزم محبوساً وهو ينافي
الرؤية وما ادعوا أنه في الاسماء طلب تصور عنها مع أنه لا يسمع في دعوى السادة فهو دعوى
من غير حجة وأيضاً يرميهم أن لا يكون الثور على لآله أسير ورن قالوا إن له أيضاً فعلاً من العاقل
والسيد من سائر لآله فقل يحكم أن الفاعل المدبر لآله أن يكون عزيزاً قادراً على كل
من سوء فماتت على قياس قولهم أنه أسير مزم أن يكون مافي العالم من الإحسان والغير أيضاً
من فعل الظلمة فإن حكموا باستحالة ذلك أي كون حيز من الظلمة قد تبطل أصل كلامهم وهو الحكم
بثوريه الحق وثبت ما شاء من أن الرب واحد لا شريك له في ملكه أحد .

و ۲۲ ۲۳ و ۲۸ و ۳۲ - ۳۳ و ۳۴ و ۳۷ و ۴۹ و ۸۷ و ۱۱۴ - ۱۱۵) . ۴۰۹ - ۴۱۴

الکامل فی التاریخ، تألیف عزالدین علی بن محمد . معروف

ساین الایئر، طبع لندن، سنه ۱۸۶۶ - ۱۸۷۶ م . (ج ۱ ص ۲۷۹

و ۲۸۰ و ج ۶ ص ۴۱ و ۵۰ و ۵۳ و ۶۰ و ۷۲ و ۷۵) . ۲۶۴ - ۲۶۴

و ۴۵۵

کتاب آثار الباقیه عن القرون الخالیة تألیف انور یحییٰ بیرونی

طبع لیبزیک، سنه ۱۹۲۳ م . [ص ۲۳ و ۶۷ و ۶۸ و ۱۱۸ و ۱۲۱ و

۲۰۷ - ۲۰۹ و ۲۳۷ و ۳۳۱] (۱) . ۴۰۰ - ۴۰۶

(۱) از این کتاب دو نسخه عکسی «سار حو» ، شماره ۱۴۵ و ۱۴۶ ، در کتابخانه منی طهران

موجود است که هر یک از آن دو ، نسخه صحیح شده ایسانی دارد و نسخه های آنرا رفع میکند .

از جمله خائض و سقطات نسخه صبح لیبزیک در قسمت «القول علی تواریخ المتنبیین»

(در شرح احوال مزدک و آخر قسمت «مور» و «طیلسان المتنبیین») است . حال آنچه در این

قسمت درباره زنادقه و هانی آمده برین شده از نسخه مطبوعه در این دو نسخه موجود است از نسخه

شماره ۱۴۵ ، که صحیح تر از نسخه شماره ۱۴۶ میباشد و از جهت عبارت و مطلب چندان تفاوتی

با آن ندارد ، در اینجا نقل میشود :

ص ۲۱۸ - ۲۱۹ (در شرح احوال مزدک) ،

وقی من اتبعه منته یسبون له ، بالمردکیه و بالحرمدینیة سبة ای دینهم و مذهبهم و «از باده

ای القصر» لآن زندقه هوا مسر عندهم و باید زندقه هوا «آون و هه کل رعم مزدک صاحب

تفسیر آبستا و تائمه و بی هه الاسم سب المانویة عن طریق المکار و الاسعارة و الماطیة فی

الاسلام شتهایم و بهم لآ حل وصفهم آونهم و تابهیم هقات ساری سعاده و لتشاه آسایهم فی

تاویل الطواهر .

ص ۲۲۶ (در تریب «طیلسان المتنبیین») ،

و هه الطائسان بعضن آساد هانی تواریخهم من التنبیین اسمیة بالهذیق المصنوع من کتاب

الشابورقان و غیره و ردا عرف واحد [در نسخه شماره ۱۴۶ ، «و احدا»] مهما عرف الجمع

و مستفهم ذکرهم بالتفصیل قسم ید کریمهم الا من کل اشهر و طهرت له آثار و بیت آفته یسبون الیه

و یوزحون به و یسوفون ذکر دیت و یسما مه ملعا یکنفی به اشاء الله .

بفته حاشیه در صحنه بعد است

کتاب الارشاد الى قواطع الادلة في اصول الاعتقاد ، تأليف
امام الحرمین الجوینی ، طبع مصر ، سنه ۱۳۶۹ هـ . ق . ۱۰ (ص ۲۷۴ و ۲۷۸) .

۳۸۸ - ۳۸۹

کتاب اصول الدین ، تأليف عبدالقاهر بغدادی ، طبع
استانبول ، سنه ۱۳۴۶ هـ . ق . ۱۰ (ص ۵۳ و ۵۹) .

۳۷۵

کتاب الاعلاق النفیسة ، تصنیف أبی علی أحمد بن عمر
ابن رسته ، طبع لندن ، سنه ۱۸۹۱ - ۱۸۹۲ م . ۱۰ (ص ۲۱۷) .

۳۴۵

کتاب اعلام الناس بما وقع للبرامكة مع بني العباس ، تأليف
محمد دیاب الانلیدی (منوفی در وائل قرن دوازدهم هجری) ،
طبع مصر ، سنه ۱۲۹۶ هـ . ق . ۱۰ در ص ۱۲۶ (در خلافت مأمون)
قصه آن صفیلی که با دختر از ربه دقه بصره نزد مأمون برده شده است ،
و نقل از : مروج الذهب و الانساب و شرح مقامات الحریریة
و المستجد من فعالات الاجواد و التثقیل و العقد الفرید در صفحات
۱۳۱-۱۳۲ و ۲۴۶-۲۴۷ و ۲۶۰-۲۶۱ و ۳۶۸ و ۳۸۵-۳۸۶ و ۴۴۰ این
کتاب ذکر کرده ، و اختلاف روایت و عبارت ، مندرج میباشد .
کتاب اعلام النبوة ، تأليف أبی حاتم رازی [منقذ از
من کتاب تاریخ الالحاد فی الاسلام] (ص ۲۰۷ و ۲۱۰)

۱۱۹ - ۱۲۰

نقطة حاشية صفحة قبل (کد) .

ص ۲۲۷ (در « طیلسان المتنبین ») ،
در این « طیلسان المتنبین » آورده بر از متنبین ذکر گردیده است و بوذاسف مبدأ قرار
داده شده . قسمتی از طیلسان مزبور بقرار ذیل است ،

بوذاسف	
۲۸۴۲	از رادشت ۲
۳۶۳۶	۷۶۴ مانی

گرو

- کتاب الاغانی ، تألیف أبو الفرج اصفهانی ، طبع مصر ، سنة ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ هـ . ق . ، (ح ۳ ص ۲۴ - ۲۵ و ۶۹ و ۷۰ و ج ۶ ص ۱۳۱ - ۱۳۲ و ج ۱۱ ص ۷ و ۷۱ و ج ۱۲ ص ۷۷ - ۷۸ و ۸۱ و ۸۵ و ج ۱۳ ص ۱۳ - ۱۴ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۳ و ج ۱۵ ص ۲۵ و ج ۱۷ ص ۱۵ و ج ۱۸ ص ۲۰۰ و ج ۲۰ ص ۷۳ و ۷۴) .
- ۱۴۲ - ۱۴۷
۳۶۲ - ۳۶۵
- کتاب الانتصار والرد علی ابن الراوندی الملحد ، تألیف
أبی الحسن عبد الرحیم بن محمد بن عثمان الخياط المعزلی ، طبع
مصر ، سنة ۱۳۴۴ هـ . ق . ، (ص ۲۶ و ۳۰ و ۳۴ و ۳۷ - ۴۰ و ۴۳ - ۴۵
و ۴۸ و ۴۹ و ۸۱ و ۸۶ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۲ و ۱۵۵ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳) .
- ۱۱۳ - ۱۰۶
- کتاب الانساب ، تألیف سمعانی ، طبع لیکن ، سنة ۱۹۱۲ م . ،
(ورق ۲۸۰) .
- ۲۴۷ - ۲۴۵
- کتاب الاوراق ، تألیف أبی بکر بن یحیی الصولئی (قسم اخبار
الشعراء) ، طبع مصر ، سنة ۱۹۳۴ م . ، (ص ۷ و ۱۱ - ۱۲) .
- ۳۵۴
- کتاب بغية المرتاد فی الرد علی المتفلسفة و القرامطة
و الناطنية ، تألف ابن تیمیة ، طبع مصر ، سنة ۱۳۲۹ هـ . ق . ، (ص
۵۷ و ۶۱ - ۶۴) .
- ۴۵۹ - ۴۵۷
- کتاب التاج فی أخلاق الملوك ، منسوب بجاحظ ، طبع مصر ،
سنة ۱۳۲۲ هـ . ق . ، (۱۸۴) .
- ۹۷
- کتاب تبصرة العوام فی معرفة عقالات الانام ، منسوب به
سید مرتضی بن داعی حسنی رازی ، طبع طهران ، سنة ۱۳۱۳ هـ . ش . ،
(ص ۱۵ و ۱۹ و ۲۰ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۷۰ و ۷۱ و ۸۳ و ۲۰۲) .
- ۵۰۴ - ۵۰۲
- کتاب الترییع والتدویر ، تصنیف جاحظ ، طبع لیکن ، سنة
۱۹۰۳ م . ، (ص ۱۳۶ و ۱۳۸ و ۱۴۰) .
- ۹۸
- کتاب التوحید ، تألیف شیخ صدوق ، طبع ایران ، سنة
۱۲۸۵ هـ . ق . ، و چون این تاریخ طبع در چند صفحه قبل از آخر

کثر

- کتاب مذکور است در موقع خود از نظر فوت شده و در ص ۳۶۵
اشتباهاً متذکر گردیده‌ام که این طبع از کتاب التوحید بدون درج
میشود. [ص ۲۱۶-۲۱۵ «باب الرد علی الثنویة والزنادقة» (۱).
۳۶۵-۳۶۶ کتاب الجواهر فی معرفة الجواهر، تألیف ابوریحان
بیرونی، طبع حیدرآباد دکن، سنه ۱۳۵۵ هـ. ق. (ص ۴۱).
۳۱۶-۳۱۷ کتاب جمهرة اللغة، تألیف ابن درید، طبع حیدرآباد،
سنه ۱۳۴۵ هـ. ق. (ج ۳ ص ۵۰۴-۵۰۵).
۳۲۷ کتاب حدود العالم من المشرق الى المغرب مجهول المؤلف،
طبع لنینگراد، سنه ۱۹۳۰ م. (ورق 13^b و 14^a و 23^a).
۴۸۱ کتاب حکمة الاشراق، تألیف شهاب الدین یحیی سهروردی،
طبع طهران، سنه ۱۳۳۱ هـ. ش. (ص ۱۰-۱۱ و ۲۳۲-۲۳۳ و ۲۰۲ و ۳).
۴۵۴-۴۵۳ کتاب حیاة الحیوان الکبری تألیف کمال الدین محمد بن
موسی بن عیسی الدمیری (أوائل سنة ۷۴۲-۳ هـ. ق. حادی الأولى سنة
۸۰۸ هـ. ق.) که در ماه رجب سنه ۷۷۳ هـ. ق. از تنظیم مسوده
آن فراغت یافته است، طبع مصر، سنه ۱۲۷۸ هـ. ق. [ج ۱
ص ۱۰۰-۱۰۱ (در «حلافة الولید بن یزید بن عبدالمک»)
و ج ۲ ص ۱۳۳]

(۱) در این کتاب التوحید قسمت مفصلی است بعنوان «باب الرد علی الثنویة والزنادقة»
(باب ۳۶ ص ۱۹۳-۲۱۶) که از نقل آن در این کتاب صرف نظر شده است و مقتضای کرمطالب منقوله
در ص ۳۶۵-۳۶۶، که در آخر باب مذکور قرار دارد اکتفا گردیده، همچنین در «باب اثبات
حدوث العالم» امین ابو شاکر دیصانی رد حضرت صادق و سون از آن حضرت در
ماده حدوث عالم و آمدن زیدیتی، از مردم مصر و عبدالکریم بن ابی العوجاء و مناظره آن دو
با آن حضرت مندرج است (باب ۴۳ ص ۲۳۶-۲۴۲) که از نقل آن نیز صرف نظر شده این طبع از
کتاب التوحید بدون شماره صفحات منتشر شده است و برای آسانی کار و اشاره به صفحه‌های کتاب نسخه‌ای
از آن شماره گداهتم. چاپ دیگری از این کتاب در سنه ۱۳۲۱ هـ. ق. به تمام علی محمد
کشمیری طاهر آورده‌اند، منتشر شده است که صفحات آن، شماره دارد و «باب الرد علی الثنویة»
در ص ۲۴۸-۲۷۸ و مصدق منقوله در ص ۳۶۵-۳۶۶ این کتاب در ص ۲۷۷-۲۷۸ و مباحثه
ابن العوجاء و زیدیق مصری «امام جعفر الصادق در ص ۳۰۲-۳۱۰ طبع مبرور است.

کج

- کتاب الحيوان ، تأليف جاحظ ، طبع مصر ، سنة ١٣٥٦
- ١٣٦٦ هـ . ق . ، ٧ جلد ، (ح ١ ص ٥٥ - ٥٦ و ٥٧ - ٥٨ و ح ٣ ص ٣٦٥ و ٣٦٦ و ج ٤ ص ٨١ و ٤٢٨ - ٤٢٩ و ٤٣٢ و ٤٤١ - ٤٤٣ و ٤٤٧ - ٤٥١ و ٤٥٧ و ح ٦ ص ٣٥٥) .
- ٨٤ - ٩٦
- کتاب خلاصة الذهب المسبوك ، مختصر من سير الملوك ، تأليف عبد الرحمن سبط قنيتو الاربلي ، طبع بيروت ، سنة ١٨٨٥ م . (ص ٧٢ - ٧٣) .
- ٢٨٠ - ٢٨١
- کتاب الخواص الكبير ، صبع مصر ، سنة ١٣٥٤ هـ . ق . ، درضمن « مختار رسائل جابر بن حيان » ، (ص ٢٩٩ و ٣٠٠ - ٣٠١) .
- ٧٦
- کتاب الدلائل و الاعتبار على الحلق و التفسير ، منسوب لجاحظ ، طبع حلب سنة ١٣٤٦ هـ . ق . ، (ص ٢ و ٥٥ و ٥٩ و ٦٤ و ٦٧ و ٦٨ و ٧٤) .
- ٤٣٠ ح
- کتاب دول الاسلام ، تأليف ذهبي ، طبع حيدرآباد دکن سنة ١٣٣٧ هـ . ق . ، (ح ١ ص ٨٤) .
- ٢٧٨
- کتاب الدين والدولة في اثبات نبوة النبي محمد صلى الله عليه وسلم ، تأليف علي بن ربيع الطبري ، صبع مصر ، سنة ١٩٢٣ م . (ص ١٤) .
- ٢٢٨
- کتاب ذخيرة الاذهان ، في تاريخ المشاركة و المغارة السريان ، تأليف القس بطرس نصري الكلداني ، طبع موص ، سنة ١٩٠٥ - ١٩١٣ م ، در دو جلد ، (ح ١ ص ٦٠ - ٦١ و ١٠٠ و ١٨٤ و ١٨٥ و ٣٠٨) .
- کتاب الرد على الزنادقة و الجهمية ، فيما شكت فيه من القرآن ، تأليف أحمد بن حبل ، طبع توكيه .
- ٢٣٦
- کتاب الرد على الزنديق الذهين ابن المتفع ، تأليف قاسم بن ابراهيم ، طبع رم ، سنة ١٩٢٧ م . (ص ٤ - ٨ و ٥١ و ٥٢ - ٥٣) .
- ٧٧ - ٨٣

کتاب

۱. کتاب روض الاخبار، المنتخب من ربيع الابرار تألیف
محبی الدین أبو احمد محمد بن الخطیب قاسم بن یعقوب معروف
سابق الخطیب قاسم (۸۶۴ - ۹۴۰ هـ ق)، طبع بولاق مصر،
سنة ۱۳۸۰ هـ ق، (ص ۷۸ و ۱۱۹).

کتاب زین الاخبار، تألیف أبو سعید عبدالحی بن الضحاک
ابن محمود سردیزی، نسخة عکسی کتبخانه ملی طهران،
(ورق ۱۳).

۴۸۶

۲. کتاب سفرنامه میر عبد الکرم بن میر اسمعیل بخارائی،
منشی (و، بقول خود مؤلف «سرکاتب») البچی بخارا، ساستانبول،
درسنة ۱۲۲۳ هـ ق، که حاوی تاریخ حیات و حکمرانی افغان و
کابل و بخارا و خیوه و خوقند و غیره است، طبع بولاق، باهتمام
شفر، درسنة ۱۲۴۶ هـ ق، (۱).

کتاب السنکساری [اليعقوبي بالعربية]، طبع پاریس، (ج ۲
ص ۱۹۲ - ۱۹۳ و ج ۴ ص ۹۴۹ - ۹۵۰).

۴۵۴ - ۴۵۳

کتاب سیویه، طبع بولاق مصر، سنة ۱۳۱۶ -

۴۴۴

۱۳۱۸ هـ ق، (ج ۱ ص ۸).

۳. کتاب شرح قاموس، موسوم به ترجمان اللغة، که
ترجمای استعار قاموس، به فارسی، و شرحی بر آن افزوده شده، و آنرا
محمد بن یحیی بن محمد شفیع قزوینی، پسر شاه سلطان حسین

(۱) درس ۱۰۰ این کتاب درباره نابوه هانی چنین آمده است:

«کوهستانیست، بی مکت خطا و مکت هندوستان... بسیار طولانی و عرض بسیار
و بدیش سر مکت و راهش چون در خیال... رقت سهامه دامت که لاهیه میگویند معبد
اهل قلماق و جمیع برهمنان آنجاست... روایت می کنند که مذکور (کدا) هانی نقاش در
آنجاست، آن مکت لاهیه در تصرف پادشاه خطاست...
دانشمند محقق آقای مجتبی هینوی مرا متوجه مطلب مذکور فرموده اند.

- صفوی ، ازدهم شعبان المعظم سنة ۱۱۱۴ تا یستم شهر ربیع الأول سنة ۱۱۱۷ هـ . ق .۰ یعنی سی و بیست و ماه و ده يوم ، ترجمه و تألیف کرده . مترجم در ترجمه مطالبی که در مادة « زندقه » در قاموس آمده است ، و منتقل از کتب مزبور در ص ۴۱۹ این کتاب مذکور میباشد ، خلاصه کفیه سمعانی و ابن الاثیر را ، در الانساب و اللباب فی تهذیب الانساب . درباره زندقه ، و خلاصه کفیه سیبویه و ابن درید و ابن منظور و أحمد بن یحیی (روایت ازهری) را ، در الکتاب و جمهرة اللغة و لسان العرب ، در باره زندقه و غیره ، که منتقل از مآخذ مربوط ، در صفحات ۲۴۵ - ۲۴۷ و ۲۶۵ و ۳۳۳ و ۳۴۷ و ۴۰۴ این کتاب مندرج است ، در رد و نقد مطالب فیروز آبادی دکر می کند [طبع طهران ، سنة ۱۳۰۸ هـ . ق .۰ ص ۷۵۳ - ۷۵۴ ، و ص ۹۴۷ (در مادة « منو »)] .
- کتاب الشعر والشعراء ، تألیف ابن قتیبة ، طبع مصر ، سنة ۱۳۶۹ - ۱۳۶۹ هـ . ق .۰ (ح ۲ ص ۷۵۴) .
- کتاب الشفاء ، تألیف ابن سینا ، (در الفصل الثاني من مقالة البر التاسع من حلة المسطق فی اصناف الاعراض الکلیة والمحاکیات التي للشعراء) .
- کتاب انصار المسلمین علی شاتم رسول ، تألیف ابن تیمیة .
- طبع حیدر آباد دکن ، سنة ۱۳۲۲ هـ . ق .۰ (ص ۵۱۵) .
- کتاب الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع والزندقه ، تألیف شهاب الدین أحمد بن حجر الیتمی المکی ، طبع مصر
- سنة ۱۳۲۶ هـ . ق .۰ (ص ۱۲۶ و ۱۵۲ - ۱۵۳ و ۱۵۶) .
- کتاب صورة الارض ، تألیف ابن حوقل ، طبع لیدن ، سنة ۱۹۳۹ م . (ح ۲ ص ۲۵۶) .
- کتاب طبقات الامم ، تألیف قاضی صاعد آندلسی ، طبع بیروت ، سنة ۱۹۱۲ م . (ص ۳۳) .

ح ۹۱

۳۷۴

۴۰۶

۴۲۷

۴۶۴

۲۲۸ - ۲۲۷

- كتاب طبقات الشعراء في مدح الخلفاء والوزراء ، تأليف
عبدالله بن المعتز، طبع لندن، سنة ١٩٣٩ م. (٣٦ - ٣٤ و ٢٤) . ٤٣٨ - ٤٣٦
- كتاب العنوان ، تأليف محبوب بن قسطنطين (آكايوس)
طبع باريس ، سنة ١٩١٢ م . (ص ٧٥ - ٧٩) . ٤٥٣ - ٤٥٠
- كتاب فارس نامه ، تأليف ابن البلخي ، طبع لندن (كمبريج)
سنة ١٩٢١ م . (ص ٢٠ و ٢١ و ٦٢ - ٦٣ و ٦٤ - ٦٥ و ٨٩) . ٤٩٨ - ٤٩٥
- كتاب الفخرى في آداب السلطانية و الدول لاسلامية .
تأليف ابن الطقطقي ، طبع مصر سنة ١٣١٧ هـ . ق . (ص ١٦١) . ٤٠٣
- كتاب الفرق بين الفرق ، تأليف أبو-نصور بسندادى طبع
مصر ، سنة ١٩٤٨ م . (٧٩ - ٨٦ و ١٠١ و ١٠٣ و ١٦٢ و ١٦٤ - ٢٠٦) .
٢٠٧ و ٢١٥ و ٢١٦) . ١٨٥ - ١٨٣
- كتاب الفصل في الال و الالهواء و التحل تأليف ابن حزم .
طبع مصر ، سنة ١٣١٧ - ١٣٢١ هـ . ق . (ح ١ ص ٣٥ - ٤٤ و ١٠٢ و ١١٣
وح ٢ ص ٥ و ٧٣ و ٧٤ و ٨٧ و ٩٣ - ٩٤ وح ٣ ص ٩٨ - ٩٩ وح ٥ ص ١٢٢) . ٢٣٧ - ٢٣٦
- كتاب القانون المـودى ، فى الهيئـة النـحـوم ، تأليف أبـورـيحـان
بيرونى . مجلد أول ابن كتاب در سنة ١٣٧٣ هـ . ق . (١٩٥٤ م .)
در حيدرآباد دكن ، طبع و نشر شده است (١)

(١) مطالب اين كتاب در باره مانى و مانويان چنين است :

ص ٩٢ (در «المقالة الاولى - الباب الحادى عشر - فى الجماعات التى بسبب
كسب السنين القمرية ») [درسخا مكسى دانشكده ادبيات طهران ، «نكس» (بهاي ،
«سب كس»)] .

ولما اُلهند فيكزون الشهر الذى فيه شـمـ حساب كسـهم ريسـوها آدماسه [كتاب الهند
لبيرونى ص ٢١٢ - ج . ادماسه] وعاتهم سستون سنهـا ذات ثلاثة عشر شهر هلماسه [كتاب
الهند لبيرونى ص ٢١٢ و ٢١٤ - ج . ادماسه] اى - ات الشهر الطروح ، و لدى عرفته من الأمم
بسمعون هذا النوع من الكسبه هم أهل الصين و الأتراك المشرقية سرقا و يغز [ج ، ب ،
يفر] و التبت الأدنى و الختن و أصحاب مانى المعروف عنهم بالديناورية و الحرانية
[ب : الحرنايين] الملقين بالصابئة و يشاركهم انصارى من حساب صومهم . . .

فتة حاشيه در صفحه بعد است

کتاب

کتاب الکامل تألیف ابی العباس محمد بن یزید المبرد ، طبع
لیپزیک ، سنه ۱۸۶۴-۱۸۸۲ م . (ج ۱ ص ۲۴۴) . ۳۴۳

کتاب لب التواریخ تألیف یحیی بن عبد اللطیف حسینی
قزوینی (طاهراً متوفی در نیمه دوم قرن دهم هجری) ، مسع طهران ،
اسفند ماه سنه ۱۳۱۴ ه . ش . (۱)

بجای حاشیه صفحه قبل (لا) .

ص ۱۶۰ (در « المقالة الثانية » در جدول « ملوك الروم القیاصرة و تفسیر
من الافرنجة كما قيل شق عنه ») :

آن قسمت از جدول که مربوط به اورنلینوس میباشد چنین است :

اورنلینوس	ه	مات مصطفی و وی
و		آئمه اشهر مانی
	و	المشق .

ص ۲۶۹ (در المقالة الثانية - الباب الثاني عشر ، فیما لغيرهم [صیر « هم » رابع
است به « الفرس » که در باب یازدهم مذکور میباشد] من أمثاله [آی : لأعاد والایام المشهورة]
وان لم يتحقق أشکاله) ،

و امجوس ماوراءالنهر من السفد و خوارزم آتام می شهودهم و اعاد و أسواق و
کدلت للمانویة و لمتروک و الصبن . کهها بعد می یعنی بحث میکنی ایر بعد اعرفت عنها .

(۱) این کتاب چنانکه در مقدمه آن آمده است ، به توفد ابو الفتح بهرام هیرز الحسینی
الصفوی ، تصفیه و وقایع تاریخی سنه ۹۴۸ ه . و در آن مصطفاً دیدیم مطالب مفهوله
در ذیل ، در « مانی و مانویت » ما اختلاف بسیار اندکی در حرات عارت ، « مطالب نظام
التواریخ » ، تألیف بیضاوی ، که در ص ۵۹۹ همی کتاب ذکر آن گشت ، تقریباً یکی است
بطوریکه میشود گفت مؤلف لب التواریخ ، عبارات نظام التواریخ را در کتاب خود نقل کرده
است . مطالب لب التواریخ در « مانی و مانویت » که در صفحه ۴۸ - ۴۹ آن مندرج است
چنین میباشد :

بهرام بن هرمز چون بعد از پدر پادشاه شد شیعه مانی را معزز و مکرم داشت و
بنودشان نزدیک کرد تا مانی بر وی اعتماد کرد و پیش وی حاضر شد بهرام وی را تهفام کرد تا
أنواع و احوال بدست آورد آنگاه حکمران جمع کرد تا با مانی بحث کردند و ملزم گردانیدند و گفت
اوستی شد و تنو به بر و اقتسایم کردند قبول نکرد بهرام فرمود تا پوستش بپوش کنند و نه
در گندید و بدو بخت و بایان را فرمود تا مانویان را جلاک کردند و از ایشان هر که دعوت کرده
بود فرمود تا در زندان محبوس داشتند و مذهب وی از این سبب طرف شد و گویند اثر او در چین
مانده است .

- کتاب لغت فرس، تألیف أسدی طوسی، طبع طهران سنة ۱۳۱۵ هـ. ش.، (ص ۶ و ۲۵۱ و ۲۶۱).
- ۴۸۸ - ۴۸۷
- کتاب اللہم فی التصوف، تألیف أبی نصر عبداللہ بن علی السراج الطوسی، دہ لیدن، سنة ۱۹۱۰ م. (ص ۲۳۱ - ۲۳۲).
- ۴۴۲
- کتاب مثالب العرب، تألیف ابن الکلبی، (۱).
- کتاب المجتبی، تألیف ابن درید، طبع حیدرآباد دکن سنة ۱۳۲۲ هـ. ق.، (ص ۳۵).
- ۴۴۹ - ۴۴۸
- کتاب المحیر، تألیف محمد بن حبیب البغدادی، طبع حیدرآباد دکن، سنة ۱۳۶۱ هـ. ق.، (ص ۱۶۱).
- ۴۴۷
- کتاب المخصص، تألیف ابن سیدہ، طبع مصر، سنة ۱۳۱۶.
- ۴۷۹
- ۱۳۲۱ هـ. ق.، (ج ۱ ص ۴۳)
- کتاب مسائل الممالک، تألیف اصطخری، طبع لیدن، سنة ۱۹۲۷ م.، (ص ۹۳)
- ۴۵۵
- الکتاب امقی بالمحاسن والاصداد، المنسوب الی الجاحظ، طبع لیدن، سنة ۱۸۹۸ م.، (ص ۳۰۰ - ۳۰۱).
- ۴۴۹
- کتاب المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، تألیف أحمد بن محمد بن علی المقرئ الفیومی، طبع بولاق مصر، سنة ۱۹۰۹ - ۱۹۱۰ م.، (ج ۱ ص ۳۹۲) (مادة «زندقی»)|.
- ۴۰۸
- کتاب المغرب فی ترتیب المغرب، تألیف مطرزی، طبع حیدرآباد دکن، سنة ۱۳۲۸ هـ. ق.، (ج ۱ ص ۲۳۵)
- ۴۰۱
- (۱) در التذکرة التیموریة، کہ ذکر آتش گذشت، (ص ۲۱۶) معروف این کتاب مدہ - و فهرست آن در صفحه ۲۱۲ - ۲۱۸ کتاب مرور مدرس منشدہ. مکی در آداب کتاب مثالب العرب، ص ۱۰۰ در فهرست مذکور چنین است:
- « کتاب من کاتب المجوسية و الاصرافية و اليهودية و الزندقة » (کتاب)
- در الفہرست « مذہب »

- كتاب مقالات الاسلاميين ، و اختلاف المصلين ، تأليف
أشعري ، طبع استانبول ، سنة ١٩٢٩ - ١٩٣٠ م ، (ج ٢ ص ٣٠٨
و ٣٢٧ و ٣٣٢ و ٣٣٦ و ٣٣٧ - ٣٣٨ و ٣٤٩ و ٤٨٥) .
١٢١ - ١٢٢
- كتاب مقدمة الادب ، تأليف زمخشري ، طبع لبيبا ، سنة
١٨٤٣ م ، (ص ٥١ ، ص ٦ - ٧ ، و ص ٢٨٤ ، ص ٧) .
٥٠٠
- كتاب الملل والنحل ، تأليف شهرستاني ، طبع ليبزك ، سنة
١٩٢٣ م ، (ج ١ ص ١٨٥ و ١٨٨ - ١٩٣ و ١٩٥ - ١٩٦) .
٢٤٥ - ٢٤٥
- كتات المنية والامل في شرح الملل والنحل ، تأليف أحمد
يحيى بن المرتضى ، (نقل ار كتاب هاني تأليف كسلر) .
٢٩٩ - ٣٠١
- كتاب المواعظ والاعتبار ، في ذكر الحطط والاثار ، تأليف
مقرئ ، طبع مصر سنة ١٣٢٤ - ١٣٢٦ هـ . ق . (ج ٢ ص ١٧ و ج ٤
ص ١٦٢ و ١٦٣ و ١٦٧ - ١٦٨ و ١٦٩) .
٣٠٤ - ٣٠٥
- كتاب النبوات ، تأليف ابن تيمية ، طبع مصر ، سنة ١٣٤٦ هـ . ق .
(ص ٨٩ و ١٣٢) .
٤٠٥ - ٤٠٦
- كتاب نخبة الدهر في عجائب السرو والبحر ، تأليف دمشقي ،
طبع ليبزك ، سنة ١٩٢٣ م ، (ص ١٤ - ١٥ و ٢٠٠ و ٢٠٥) .
٢٧٢ - ٢٧٢
- كتاب القصص المعروف ، بعض مثالب النواصب في نقص بعض
فضائح الروافض ، ار نصايف حدود ٥٦٠ هجري قمرى ، تصنيف
نصير الدين أبى الرشيد عبد الجليل بن أبى الحسين بن أبى الفاعل
القزوينى الرازى ، طبع طهران ، سنة ١٣٣١ هـ . ق . (ص ٢ و
١٧٩ و ٤٧٠) .
- كتاب نهاية الاقدام في علم الكلام ، تصنيف شهرستاني ، طبع
لندن ، سنة ١٩٣٤ م ، (ص ٩٠ - ٩٢ و ٢٦٣ و ٢٦٥ و ٢٦٧ و ٣٧١ و ٤١٠) .
٢٩٥ - ٢٩٧
- الكتاب الوافى ، في شرح الكافى ، رجوع كنيد بالوافى ..
كتاب الوزراء والكتاب ، تصنيف جهشبارى ، طبع القاهرة ،
سنة ١٩٣٨ م ، تحقيق مصطفى السقا (ص ١٥٦) .
١٢٧

كشف اصطلاحات الفنون ، تأليف محمد علي بن علي التهانوي ،

مجلد اول ، طبع استانبول ، سنة ١٣١٧-١٣١٨ هـ . ق . ١٠ (ص ١٩٨ -

٤٧٥ - ٤٧٤

١٩٩ و ٦٨١ - ٦٨٢ و ٩٢٧) .

٥٤٢ - ٥٤١ ،

كشف الفنون عن أسامي الكتب والفنون ، تأليف حاجي

خليفة طبع ليريك ، سنة ١٨٣٥ - ١٨٥٨ م . (ج ١ ص ٢٤٤ و ج ٣

٣١٧

ص ١٤٨) .

كشف المحجوب تأليف أبي الحسن علي بن عثمان بن أبي علي

الجلابي الهجويري الغزنوي ، طبع لنينجراد ، سنة ١٩٣٦ م ،

٤٩٤

(ص ٥٣١) .

كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد ، تأليف علامة حلي ،

٤٦٦ ح

طبع صيدا ، سنة ١٣٥٣ هـ . ق . ١٠ (١٧٤ و ١٩١ - ١٩٢ و ٢٠٥) .

كمامة الزمرونية الدهر ، تأليف ابن بدرون ، طبع مصر ،

٢٦٥ - ٢٥٩

سنة ١٣٤٠ هـ . ق . ١٠ (٣٦ - ٣٨) .

كناه شماری در ایران قدیم ، تأليف علامة محقق آقاي

سيد حسن في زاده ، طبع طهران سنة ١٣١٦ هـ . ق . ١٠ (ص ٣٠ و ٣١ و

٢١٣ - ٢١٧ و ٢١٩ و ٢٣٦ و ٢٤١ و ٢٥٤ و ٣٦٠) .

اللباب في تهذيب الانساب ، تأليف ابن الاثير [عز الدين] ،

٢٦٥

طبع مصر ، سنة ١٣٥٧ هـ . ق . ١٠ (ج ١ ص ٥١١) .

لب التواريخ ، رجوع شود بكتاب لب التواريخ . . .

لسان العرب ، تأليف ابن منظور ، طبع مصر ، سنة ١٢٩٩ -

٤٠٤

١٣٠٨ هـ . ق . ١٠ (ج ١٢ ص ١٢) .

لسان الميران ، تأليف ابن حجر العسقلاني ، طبع حيدرآباد دکن

سنة ١٣٢٩ - ١٣٣١ هـ . ق . ١٠ (ج ٢ ص ١٥ و ١٦ و ٣٢١ و ٣٤٧ و ٣٤٩

د ۳۵۲ و ۳۵۳ و ح ۳ ص ۱۷۲ - ۱۷۴ و ح ۴ ص ۵۱ - ۵۲ و ح ۶

ص ۵۱ - ۵۲) . ۴۲۳ - ۴۲۰

مجمع البحرین و مطلع الیرین تألیف طیحی (فخرالدین)

طبع طهران، سنه ۱۲۶۳ هـ ق ، (ص ۴۴۹ - درماده « زلدی ») ۴۲۸ ۴۲۹

مجمع الفرس ، تألیف سروری این کتبه - فهرست

سروری نیز معروف است و در سنه ۱۰۰۸ هـ ق . بنام شاه عباس

صفوی ، تألیف شده [برای اطلاع از این کتب و مؤلف آن شهرت

کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ، تألیف ابن یوسف ، ح ۲ ص ۲۱۹

۲۲۳ ، رجوع کنید . کلمات : أرنگ و أرنگ و انگلیون و مانی و

نفوسا در این کتاب دیده شود .

مجمع التاریخ [شاید مجمع التواریخ] ، طهر ، تألیف

محمد کاظم مروزی ، از معمران نادر شاه افشار است این کتب

فهرست گونه شامل تاریخ سلسله‌های سلاطین ایران از زمان پشدا دینان

نرمان مؤلف میباشد ، نسخه خطی دانشمند محتره آقای سعید نفیسی .

این نسخه ق و آخر و عنوان ندارد و عنوان مجمع التاریخ در اول هر

سلسله ذکر گردیده (۱) .

مجمع التواریخ و القصص ، ص ۶۵ ، سنه ۱۳۱۸ هـ ش .

۴۹۹ (ص ۹۵ و ۹۶ و ۹۷) .

(۱) در این کتاب ، در قسمت ساسانیان ، در شرح احوال بهرام بن هرمز ، در ماده مانی چنین آمده است :

چون سداوید و پادشاه شد سده مانی را به تو مکره دشته بخشی که مانی نامی می‌شد . مکر زبرد او حاضر شده و در وقت مد بهرام در مقام می‌بود تا تمامی آسج آوردند و در حکم را جمع ده و مانی بحث ده و مانی مبرم شده کمر او ظاهر کردند بویه بر او حقه او عرس کردند بوی کرده فرمود او را پوست کند و و بچند

و در قسمت « ذکر خنقای بنی امیه و بنی عباس » در شرح احوال ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان چنین آمده است

« و طریقه رناده داشت »

- المحاسن والمساوى تأليف ابراهيم بن محمد البيهقي طبع مصر
سنة ١٣٢٥ هـ ق. ٠ (ج ٢ من ١٦١ و ١٦٩) ٤٤١
- محاضرات الادباء ومحاورات الشعراء والافاء تأليف راعب
طبع مصر سنة ١٣٢٦ هـ ق. ٠ (ج ٢ من ١٨٢ و ١٨٣ - ١٨٤) ٣٩٠ - ٣٩١
- المختار من صحاح اللغة تأليف محمد بن أبي بكر رازي طبع
مصر سنة ١٩٣٤ م. ٠ (من ٢٢٠ - مادة ز نديق) ٣٦٩ ح
- المختار من كتاب الرد على النصارى تصنيف جاحظ طبع
مصر سنة ١٩٢٦ م. ٠ (ص ١٦ و ٢٠) ٩٩ - ١٠٠
- مختصر الصواعق المرسلة على الجهمية والمعطلة تأليف
ابن قيم الجوزية طبع مكة سنة ١٣٤٨ هـ ق. ٠ (ج ١ ص ٩٤ و ١٢٢
و ١٩٢ و ٢٢٦ و ج ٢ ص ٢٠٣ - ٢٠٤ و ٢٥٠ و ٤١٠ و ٤١٤) ٤٦٠ - ٤٦٢
- المختصر في أخبار البشر تأليف أبو الفداء طبع قسطنطينية
سنة ١٢٨٦ هـ ق. ٠ (ج ١ ص ٥٠ و ٥٤ و ج ٢ ص ١٠ و ١١) ٢٧٤ - ٢٧٥
- مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (شرح الكافي)
تأليف مجلسي (محمد باقر) طبع طهران سنة ١٣٢١ هـ ق. ٠
٤٢١ (ج ١ ص ٤٧ و ٤٨ - ٥١)
- مروج الذهب تأليف مسعودي طبع باريس سنة ١٨٦١
١٨٧٧ م. ٠ (ج ١ ص ٢٠٠ و ٢٨٨ و ٢٩٨ - ٣٠١ و ج ٢ ص ١٦٧ - ١٦٨
و ج ٣ ص ٢٣٥ - ٢٣٦ و ج ٦ ص ٣٨٥ - ٣٨٦ و ج ٧ ص ١٢ - ١٦
و ج ٨ ص ٢٩٢ - ٢٩٣) ١٢٨ - ١٣٢
- المزهر في علوم اللغة تأليف جلال الدين عبد الرحمن
السيوطي طبع مصر سنة ١٣٦٨ هـ ق. ٠ (ج ١ ص ٢٦٨ - ٢٧٩) ٤٢٤
- المختار من فعلا الجواهر تأليف أبوعبي محمد بن علي
تتوخي طبع دمشق سنة ١٩٤٦ م. ٠ [= ١٣٦٥ هـ ق. ٠] (ص ٤٣
و ٥٣ - ٥٤) ٣٦٧ - ٣٦٨

لح

- المسند ، تصنيف أحمد بن حنبل الشيباني المروزي ، طبع
مصر ، سنة ١٣١٣ هـ . ق . ، (ج ١ ص ٢٨٢ وح ٢ ص ١٠٨ و ١٣٦ -
١٣٧)
٤٣٥ - ٤٣٤
- مصباح الظلمة و إيضاح الحدة ، تأليف أبو البركات معروف
بلن كبير ، طبع باريس ، سنة ١٩٢٨ م . ، (ص ١١٢ - ١١٣) .
٤٥٦ ٤٥٧
- المعارف ، تأليف ابن قتيبة ، طبع مصر ، سنة ١٣٥٣ هـ . ق .
(ص ٢٦٦) .
١٠٢
- معاهد التخصيص على شواهد التاج ، تأليف عبدالرحيم
ابن عبدالرحمن بن أحمد العباسي ، طبع مصر ، سنة ١٢٧٤ هـ . ق .
(ص ٧١ و ١٣٣ و ١٣٥ - ١٣٦) .
٤٣٥ - ٤٣٦
- معجم البلدان ، تأليف ياقوت حموي ، طبع لبيزيت سنة
١٨٦٦ - ١٨٧٣ م . ، (ج ١ ص ٨٤٠) .
٢٦٣
- معجم الشعراء ، تأليف مرزباني ، طبع القاهرة ، سنة ١٣٥٤ هـ . ق .
(ص ٤٨٠)
٤٤٣
- المعرب من كلام الاعجمي على حروف المعجم ، تأليف
جواثقي ، طبع مصر ، سنة ١٣٦١ هـ . ق . ، (ص ١٦٦ - ١٦٧) .
٣٩٤
- معيار جمالي (ربع چهارم از . .) ، ابن كتاب بنام : لغت
شمس فخری ، نیر معروف است . ، تأليف شمس الدين محمد فخری
اصفهانى ، در سنة ٧٣٥ هـ . ق . ، طبع قازان ، سنة ١٣٠٣ هـ . و .
(= ١٨٨٧ م .) [ص ٧ (نفوسا) و ٧٨ (أرتنگا)] .
- مفاتيح العلوم تأليف خوارزمي ، طبع لبنان سنة ١٨٩٥ هـ .
(ص ٣٧ - ٣٨ و ٤٠) .
١٧٩ - ١٨٠
- مفاتيح الغيب ، كه آرا تفسير كبير نير كويند ، تأليف امام
فهر الدين رازي (٥٤٣ يا ٥٤٤ - ٦٠٦ هـ . ق .) ، طبع استانبول ،

سنة ۱۳۰۸ هـ ق. درهفت مجلد، (۱).

مقالات الاسلاميين و اختلاف المصلين، رجوع كميد
، كتاب مقالات الاسلاميين

الملل والنحل، رجوع كميد، كتاب الملل والنحل ..

المنتخب الجليل من تجميع من حرف الانجيل، تأليف

الشيخ أبو الفضل السعودي المالكي، طبع لندن، سنة ۱۸۹۰ م.

(ص ۲۰۲ - ۲۰۳)

۳۹۶

منتخب اللغات، تأليف عبدالرشيد توي، سابق الذكر، مؤلف

فرهنگ رشیدی، طبع هند، سنة ۱۲۲۳ هـ ق. [۱۸۰۸ م]

دو کلمه، زندقه، (ص ۳۵۷-۳۵۸) و زندیق، (ص ۳۶۶) دیده شود

المنتظم فی تاریخ الملوك والامم، تأليف جمال الدين

أبی الفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد بن علی ابن الجوزی،

طبع حیدرآباد دکن، سنة ۱۳۵۷-۱۳۵۹ هـ ق. (ح ۶ ص ۱۷۵).

۴۵۷

منتهی الارب فی لغات العرب، که ترجمه است از قاموس

اصافات سیار از کتبهی لغت معسر دیگر، و شاید قسمتی از

تاج العروس، ترجمه و تأليف عبدالرحيم صفی پوری، تأمر يوسف

اوزلی، مدرس مدرسه فورت ولیم، و در سنة ۱۲۵۷ هـ ق. در

کتابخانه، از تأليف آن فراعن یافته است، طبع طهران، سنة ۱۲۹۶.

۱۲۹۸ هـ ق. [ح ۱ ص ۵۱۸ (ماده «زندیق») و ح ۲ ص ۱۲۱۰

(ماده «من و»)].

منهاج اليقين، شرح آدب الدنيا والدين | تصنف ماوردی

(۱) در این کتاب در باره ثویان و زندیق چنین آمده است:

ح ۱ ص ۳۳۱

سكني اشونة يفتون يا نهين احدهما حكيم يعمل الخير والثاني سفيه يفعل الشر.

ج ۳ ص ۴۴۳

المسألة الرابعة، احتضواي أن توبة الزنديق هل تقبل أم لا.

نظریة الانسان الكامل عند المسلمين مصدرها و تصویرها

الشهری ، تألیف ه ه شیندر . ترجمه عبدالرحمن بدوی ، اصل این رساله خطبه‌ای است که در نوامبر ۱۹۲۴ م . در برلین ایراد گردیده ، و ذکر آن در ضمن مراجع غربی گذشت ، چون فعلا این ترجمه در زمره متون عربی محسوب میشود در اینجا نیز ذکر میگردد . ترجمه مربوط در ضمن " الانسان الكامل فی الاسلام " تألیف عبدالرحمن بدوی (ص ۱ - ۷۸) ، در سنه ۱۹۵۰ م . در مصر منتشر شده . (ص : ۲۴ و ۲۵ و ۲۷ و ۴۲ و ۷۱ و ۷۵) .

نظم الجوهر ، تألیف ابن طریق ، طبع بیروت ، سنه ۱۹۰۵ -

۱۹۰۹ م . (ص ۱۱۱ و ۱۴۶ - ۱۴۹) . ۱۳۳ - ۱۳۶

نفائس الضون فی عرائس العیون ، تألیف محمد بن

محمود آملی ، (از دانشمندان قرن هفتم و هشتم هجری) . این کتاب شاه ابواسحق بن محمود شاه ، که طاهر آهن شاه شح ابواسحق محمود خواجه حافظ و مقتول در ۲۱ جمادی الاولی سنه ۷۵۸ ه . ق . است ، تألیف شده . طبع طبران ، سنه ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ ه . ق ، (۱) .

(۱) مصاب این کتاب درباره مانی و مانویان چنین است :

ص ۲۷۹ [در « قسم اول در علوم آواخر - مقاله چهارم در علم محاوره » در قسمت تاریخ ساسانیان (در شرح احوال بهرام بن هرزد)] ،

و چون پادشاه شد مانی را « اتباع صلب داشت و ترجیح او کرد و بخود نزدیک گرداند و تمامت اصحاب مانی را که در اطراف بودند جمع کرد و عشاء را حاضر گردانید تا با مانی باده کردند چون مانی مرده شد بویه بر روی عرس کرد او را بامداد . برمود تا پوستش بار کردند و ، کانی هر چه باده آورد ، اصحاب او هلاک کردند و گوشتش هوز در چین طریقه مانی میده است . ص ۳۰۹ [در قسم « اول در علوم آواخر - مقاله چهارم در علم محاوره » در « من جهان دار علوم محاوره - علم مقالات (در متن « مقالات » است و در حاشیه « مقالات » نوشته شده) اهل عام . . . »] ،

مانویه (طبرستان) « مانویه » (اصحاب مانی بن قاین (کذا) نقاش که در زمان شاپور بن اردشیر حاضر شد بعد از عیسی (ع) و او سوت عیسی (ع) قائل بود اما انکار نبوت موسی که و ایشان نور و صمد را عدم خواند

مب

نهایة الارب فی فنون الادب، تألیف شهاب الدین أحمد بن
عبد الوهاب النویری، ص ۱ مصر، سنه ۱۹۲۳ ۱۹۴۹ م. (ج ۱۵
ص ۱۶۸ - ۱۶۹ و ۱۹۱).

۲۷۶-۲۷۵

الوافی - فی شرح الکافی، تألیف ملا محسن فیض، در
سنه ۱۰۶۸ هـ. ق. طبع طهران سنه ۱۳۲۴ هـ. ق. ص ۶۹ (از
قسمت کتاب العقل والعلم والتوحید) در شرح کتاب ربیع مصر
"مطالعی شبه مطاب هر آة العنول که نقل از کتاب مر نور
در ص ۲۳۱. این کتاب مندرج است، مذکور می شد، و همچنین آمل
زندیق مصری و ابن ابی العوجاء نزد حضرت صادق و عند آن دو
با آن حضرت در ص ۷۱-۷۲ نیز ذکر گردیده (۱)

الوافی بالوفات، تألیف صلاح الدین ابوالصفا خلیل بن ابیك

الصفلی، سحبه خطی آفری حکمت آل افلا، (در شرح حوال مهملی). ۴۰۷

الورقة، تألیف ابی عبداللّه محمد بن داود الحراح، طبع

مصر سنه ۱۹۵۳ م. (ص ۵۹)

أبو العلاء معری، در رساله الغفران، (ص ۱۹۵۰ م.)

ص ۳۶۶ و ۵ و ۶ که بعضی از کتاب مر نور در ص ۲۲۳، ص ۷ و ۸.

این کتاب مر مد کور است) گوید «و ذکر صاحب کتبه الورقة

جمعه من الشعر فی صیغه ابی نواس و من قبله و وضعه بآب دقه»

(۱) در کتاب الصافی شرح الکافی تألیف ملاخلیل قزوینی (متومی در سنه

۱۰۸۹ هـ. ق.) که براس تارسی است بر مصی شبه مطاب هر آة العنول و مصاب الوافی

مندرج است [ص ۱۸۹۰ م. (۱۳۰۷ هـ. ق.) ص ۱۷-۱۶] (در قسمت کتاب

التوحید)

قصه آمل زندیق مصری و ابن ابی العوجاء و عبداللّه دیصانی و در حضرت صادق و

مطابق آنها با آن حضرت، در حدود کتاب الکافی (در سمت اصول کافی) که تألیف محمد بن

یعقوب کلیسی (متومی در سنه ۲۲۷ ۴۲۹ هـ. ق.) است، در ص ۳۶-۳۹، طبع قزوین،

سنه ۱۳۱۱ هـ. ق. (در سمت «کتاب التوحید باب حدوث العالم و اسباب احدثه») مندرج است

مصنوعة و بشره این طبع از رسالة الغفران در حاشیه شماره ۲
ص ۳۶۶ گوید بن کتاب الورقة تألیف محمد بن داود بن الجراح
است. در ص ۹ موردی که به أبو نواس در این کتاب آمده است
(ص ۵ و ۱۰ و ۱۱ و ۴۰ و ۴۱ و ۵۸ و ۶۶ و ۱۰۰ و ۱۰۸) از زندقه
از دگری شده. پس میگوید گفت که ، کتاب الورقة مخطوط أبو العلاء ،
از محمد بن داود الجراح نیست و با اینکه نسخه مطبوعه الورقة
باقی است. در این کتاب الورقة فقط در یکی از سه شی که أبو بکر بن
أبی خیمه در نامه جاحظ اشذ کرده (ص ۵۹ س ۱۲) ذکر زندقه
آمده است که از قبلی بما نحن فيه دارد و بن کتاب در معجم الوزراء ،
تألیف مرزبانی ، طبع سابق الذکر ، ص ۳۱ از قول حمار بن
گردیده و ص ۱۱۱ کتاب در حاشیه صفحه مذکوره گوید ، « ی
همش لأمر هذه الأمت » ی المرزبانی قبل لأحمد بن اسحاق
الذاریکی « أمت مرزبانی یقرأ دنا اند :

باقی نفسه الى	لعمركم يا سائمه
لک فی الفضل والتت	سک والزهد سائمه
ودع الکفر جاب	یا دعی الزنادقه

الوزراء والکتاب ، رجوع کنید کتاب الوزراء والکتاب ..
وفیات الاعیان ، تألیف ابن خنکان ، طبع مصر سنة

تکمله

طبع این رساله پس از چهار سال تمام شده بود که مقاله جدید استاد علامه هنینگ در مجله Asia Major (سلسله جدید مجلد سوم قسمت ۲ صفحات ۱۸۴-۲۱۲) متضمن طبع اصل و شرح قطعه چینی مابوی (Ms. Stein 3969) که حکم رساله ای دارد راجع « عقاید و اسالیب تعلیمات مابوی بودای نور » به وسیله لطف ایشان بدست من رسید. این مقاله را هاون (G. Haoun) چس شاس معروف متوفی وهینگ با هم تحریر و تألیف کرده اند.

در این مقاله استاد هنینگ مطلب بسیار مهم و مفید راجع مابوی و عقاید او درج کرده. 'بجمله راجع تاریخ وفات مابوی عقیده تازه ای اظهار نموده که با آنچه اینجانب در این و حیره و در مقالات سابق خودم (انگلیسی) در این باب بیان کرده ام اختلاف دارد. راجع بتاریخ وفات مابوی در بدست سال گذشته عقاید و تحقیقات مختلفی به تحریر آمده و نخست شهر و خود اینجانب با استناد به مضمون قطعات مابوی بزبان پارسی در صفحه ۱۶ قسمت سوم - Tur. Mitte iranische Manichaica aus Chinesisch - kestan von F. C. Andreas که هنینگ در سال ۱۹۳۴ مسیحی نشر نموده و در آن وفات مابوی در روز دوشنبه چهارم شهر نور روایت شده آنرا در ۱۴ فوریه سنه ۲۷۶ مسیحی گذاشته بودیم ما بن دلیل که در هیچ یک از سالهای ۲۷۳-۲۷۷ که سلطنت بهرام را در آن سالها ممکن بود فرض کرد جز سال ۲۷۶ چهارم شهر نور دوشنبه نمی شود بعد از که در نور مابوی از کتب قطعی مابوی تاریخ وفات مابوی پیدا شد که در دوشنبه ولی چهارم ماه قطعی برمهات ثبت شده (که آن تاریخ مطابق روز آخر فوریه در سال ۲۷۶ و روز سه شنبه میشود) این مسأله مورد تردید شد و عاقبت این عقیده که اینجانب آنرا ابتدا پیشهید کردم قوت گرفت که دوشنبه چهارم یک ماهی بودن صحیح است ولی نه ماه ایرانی و نه ماه قطعی اصلی نبوده و فقط ترجمه نامسمحه از ماه اصلی است که ماه اذار بابلی بوده و لذا بطریقی که از سالهای ۲۷۵ و

۲۷۶ و ۲۷۷ که می توان آنها را بتحقیق یا بمساحه سالهای آخر بهرام شمرد تنها روز چهارم اذار دلی واقع در سن ۲۷۷ مسیحی دوشنبه بود اینجاب حکم بر آن کردم که همان سال سال وفات مانی بوده و قرائتی دیگر را بر که کم و بیش مؤید این ادعا توانست شد بیان نمودم .

حالا استاد هنیگ دستماد قطعه ترکی *Türkisch Manichaica* که فولو کولنشر کرده و در آن قطعه سال ۵۲۲ از وفات مانی سال خولک شمرده شده معتقد گردیده که سال وفات سنه ۲۷۴ مسیحی و روز در شنبه دوم مارس و چهارم اذار دلی است . علامه مشارالیه این نظر را بیشتر از آن جهت تأیید می کند که استنتاجات دیگر همه مانی بر حدس و قیاس و حساب است و این عقیده (سنه ۲۷۴) متکی بر سند کتبی قدیم است که تنها سندی در این باب است

اینجاب که از همه بیشتر معروف به قصه و مقدم شامخ علمی هنیگ که است در زبان پهلوی میر بود هتم بار از اظهار تردید در قبول این عقیده نمی توانم خودداری کنم بدلائل ذیل :

عبارت کتاب الفهرست که هنیگ بر آن استناد می کند صریح در این نیست که تاریخ آمدن وحی دوم به مانی و مأموریت او با اظهار امر مطابق همان تاریخ جلوس رسمی و تاجگذاری شاپور بود که مانی در آن روز پیش آورفته است بلکه طبق قوی بر آن است که مانی دعوی خود را اعلان نموده و در سه سالی مشغول دعوت و تبلیغ و مسافرت به مشرق و جنوب تاخراسان و سند و عجم بوده و در آن مملکت اخیر حصر و وفات اردشیر و جلوس شاپور را شنیده و به طیسفون برگشته و توسط ویرور برادر شاپور تا پادشاه راه یافته و روز تاجگذاری که (علی المعمول) در روز اوّل سال دلی واقع شده به حضور شاپور آمده و قوت قلب اعلان رسمی و عدنی دین خود را پیدا کرده است و آن روز اوّل یسن واقع در سنه ۲۴۳ مسیحی بوده است این مدعا بقرائتی چند مستند است . بحسب آنکه سالهای نوژد و وحی اوّل و وحی ثانی مانی را با استناد به قول ابن التمیم و بیرونی باید از این قرار شماریم تو لمدوی در سنه ۲۱۶ مسیحی و احتمال فوی در ۱۴۰ آرید آن سال (۸ یسن دلی ارسال ۵۲۷ سلو کی قمری) بوده - در ۱۴۰

ج

آوریل سنه ۲۲۸ بحساب رومی مادر اوّل آوریل آن سال بحساب سلو کی بابلی قدم به ۱۳ سالگی گذاشته یعنی ۱۲ سال از عمر را اكمال نموده است .

وحی باود در طرف سال سیر دهم عمر او آمده یعنی بعد از اوّل آوریل ۲۲۸ مسیحی و قبل از ۱۲ آوریل ۲۲۹ (۸ نisan ۵۳۹ . اوّل نisan ۵۴۰ سلو کی قمری) . لکن چون این آمدن وحی دو نقول خودش (بنقد بیرونی از کتب شاپورگان) پس از گذشتن دو سال از سلطنت اردشیر بوده (در سال دوم سلطنت وی) لذا آمدن این وحی یا بعد از ۲۶ سپتامبر سنه ۲۲۸ مسیحی میشود که دو سال از اعزاز حساب رسمی مبدأ سلطنت آن پادشاه (۲۶ سپتامبر ۲۲۶) گذشته باشد و در آن وقت فریب ۱۲ سال و پنج ماه و نیم از عمر مادی گذشته بود و یابین ۲۶ سپتامبر ۲۲۷ و ۲۵ سپتامبر ۲۲۸ یعنی در طرف سال دوم حساب رسمی سلطنت اردشیر بوده ولی بهر حال بعد از ۱۴ (یا اوّل آوریل) ۲۲۸ که مانی ۱۲ سال از عمر را کامل نموده بود . دو سال را از آعار خلوس عملی و حقیقی اردشیر نمیتوان گرفت که مظهر او در آوریل سنه ۲۲۷ وقوع یافته چه آن مدت در آوریل ۲۲۹ منقضی میشود که مانی ۱۳ سال تمام یابیشتر داشته است در صورتیکه مقصود از « اس ثلاث عشرة سنة » که بیرونی بآن عبارت آورده قطعاً کامل کردن ۱۳ سال بوده است بلکه بودن در سال سیزدهم است . سال ۵۳۹ بابلی که بآن تصریح شده از ۲۵ مارس سنه ۲۲۸ تا ۱۲ آوریل ۲۲۹ مسیحی است . بهر حال آمدن وحی بطریقی که کتب الفهرست گوید « و قتیکه ۱۲ سال از تمام شد » و بیرونی گوید « و قتیکه او ۱۳ ساله بود » باید در سال سیر دهم عمر خود بود باید پس از ۲۵ مارس سال ۲۲۸ مسیحی (یعنی اول آن سال سلو کی) و بلکه حتی پس از اوّل آوریل (۸ نisan بابلی آن سال) و شاید بین این تاریخ و اکتوبر یا نوامبر همان سال مثلاً بوده باشد که هم در سال سیر دهم مادی وای به درازا و احراز و هم در سومین سال رسمی سلطنت اردشیر (که از ۲۶ سپتامبر ۲۲۸ شروع میشود) ولی به حتمی دور از اوّل سال سفند . ثانیاً وحی دوم به مادی پس از اكمال ۲۴ سال از عمر آمده که مأمور دعوت شده و این ۲۴ سال در ۱۴ آوریل سنه ۲۴۰ (بحساب رومی) یا در ۱۹ آوریل آن سال (بحساب سلو کی بابلی) تمام میشود . در این زمان طن خیلی قوی اردشیر هنوز

یادشاه بوده و شاپور خلوص نکرده بود.

اردشیر بر روایت قانس اعتماد تر ۱۴ سال و ۱۰ ماه سلطنت کرده (یا ۱۴ سال و ۶ ماه بر روایت صمیم تر) و در آخر این مدت در سلطنت کماره گری کرده و با مرده است و از این قرار:

(الف) اگر این مدت از ۲۷ سپتامبر سنه ۲۲۳ مسیحی یعنی مبدأ آن سال ایرانی که در صرف آن وی اردوان را کشت (۲۸ آوریل ۲۲۴) حساب شود بحساب رومی (یولسی) منتهی میشود به ۲۶ تموز (ژویه) ۲۳۸ (یا در سورت ۶ ماه اضافه برده سال فرص کردن به ۲۶ مارس ۲۳۸) و بحساب ایرانی به ۲۲ ژویه (یا ۲۲ مارس) ۲۳۸ (ب) اگر این مدت (۱۴ سال و ۱۰ ماه یا ۱۴ سال و ۶ ماه) از قتل اردوان

در ۲۸ آوریل ۲۲۴ حساب شود بحساب رومی منتهی میشود به ۲۷ فوریه ۲۳۹ (۲۷ اکتوبر ۲۳۸) و بحساب ایرانی به ۲۴ فوریه ۲۳۹ (یا ۲۷ اکتوبر ۲۳۸). در هیچ یک از تواریخ فوق یعنی ژویه یا مارس ۳۲۸ و اکتوبر ۲۳۸ یا فوریه ۲۳۹ مانی ۲۴ ساله نشده بود زیرا که ۲۴ سال عمر او تازه در آوریل ۲۴۰ کامل میشد.

(ج) اگر آن مدت از مبدأ حساب رسمی یعنی اوایل روز رسد اول (ایرانی) سلطنت اردشیر دشتاشاهی او که بر روی (نقش ارش پور کل) باین عنوان (شاهنشاهی) تصریح میکنند (۲۶ سپتامبر ۲۲۶ مسیحی) حساب شود بحساب رومی منتهی میشود به ۲۵ ژویه ۲۴۱ (۲۵ مارس همان سال) و بحساب ایرانی به ۲۲ ژویه (یا ۲۶ مارس) ۲۴۱ (د) اگر آن مدت (۱۴ سال و ۱۰ ماه یا ۶ ماه) از تاجگذاری فعلی اردشیر (احتمال قوی در ۶ آوریل ۲۲۷) حساب شود بحساب رومی منتهی میشود به ۵ فوریه ۲۴۲ (یا ۵ اکتوبر ۲۴۱) و بحساب ایرانی به اول فوریه ۲۴۲ (یا ۱۳ اکتوبر ۲۴۱). در هر یک از تواریخ فوق (ج و د) یعنی مارس ۲۴۱ ژویه ۲۴۱ ربوامر ۲۴۱ یا فوریه ۲۴۲ مانی ۲۵ ساله یا قریب بآن بوده است.

بنابر این جنوس شاپور (یا انقصاب سلطنت اردشیر) هیچ یک از چهار حساب یعنی چهار فرص فوق (الف، ب، ج، د) ۱۲۵ آوریل سنه ۲۴۰ مسیحی که هیننگک فرض کرده مطابق نمیدهد. چه در سورت اول (الف) آمار سلطنت شاپور به ۲۶ ژویه ۲۳۸ و مبدأ سال اول رسمی - محض وی به ۲۳ سپتامبر ۲۳۷ می افتد و در

صورت دوم (ب) آغار فعلی سلطنت وی بحساب رومی به ۲۷ فوریه ۲۳۹ و مبدأ سال اول رسمی سلطنت به ۲۳ سپتامبر ۲۳۸ می افتد و در صورت سوم (ج) ابتدای سلطنت مقارن ۲۶ ژویه ۲۴۱ و مبدأ رسمی سال اول ۲۲ سپتامبر ۲۴۰ میشود و در صورت چهارم (د) آغار فعلی سلطنت پنجم (یا اول) فوریه ۲۴۲ و مبدأ رسمی سال اول ۲۹ سپتامبر ۲۴۱ می شود و اینهمه بر فرض مدت سلطنت ۱۴ سال و ۱۰ ماه است و اگر ۱۴ سال و ۶ ماه فرض شود همه واریع فوق به چهار ماه قبل می افتد و بحساب سالهای ایرانی فقط سه روز زودتر میشود.

اگر چه کتب المهرست آمدن وحی (مریبه دوم) مدعی و برول مدث وحی آور (توم) در موقع اتمام ۲۴ سال از عمر وی و امر او به خروج راهبافاصله بخیرحروج او در روز ناجکداری متعاقب میسر در دلالت این بیان بر وقوع خروج مانی و اظهار امر و دعوت در ۲۴ سالگی و در روز تاجکداری واضح نیست چه او لابد طبق همان فقره روایت مانی در همان اولین روز دریافتن به حضور شاپور دوم از اساع خود را همراه برده (سطر ۱۹ صفحه ۳۲۸) و این قریبه است که قبلاً دعوت کرده و ادعی داشته است و خود ابن التمیم از قول مانویان گوید (سطر ۲۶ و ۲۷ از همان صفحه) که مانی قبل از ملاقات شاپور در بلاد مختلف جولان کرده (اگر چه مدت این جولان در نسخه چاپی چهل سال ثبت شده شکی نیست که در عدد اشتباهی رخ داده و شاید ۲ یا چهار سال یا چهل ماه بوده است) و فیروز برادر شاپور را (ظاهراً در ضمن مسافرت خود شاید در خراسان و کوشان که فیروز والی آن نواحی بود) بدین خود دعوت کرده بود و فیروز او را «به شاپور رسانده» و پس از آن در دسله آن روایت در سطور ۲۷ - ۳۱ از همان صفحه بعنوان «قلت المدیة» (یعنی بهمان عنوانی که حسر خروج او را روز تاجکداری شاپور تحت آن نقد نموده و ظاهر آهر دو حسر ريك مأخذ اصلی مانوی قدیم است) مجدداً از رفتن او پیش شاپور و تقاضاهای چندی که از شاپور کرده و قبول شاپور تمام تقاضاهای مانی را سخن گفته و بلافاصله می گوید «مانی [قبلاً] هندوچین و اهل خراسان را دعوت کرده و در هر ناحیه ای یکی از اصحاب خود را به بیعت گذاشته بود» و کان مانی دعا الهند و الصین و اهل خراسان و خلف

فی کذلک صاحباً له . پس اولین ملاقات مابین ناشاپور (طاهر) در درویشی تاجگذاری وی (چندی بعد اراکهدار امر اولی و دعوت مردم (شاید بطور غیر علنی) و گردیدن جمعی دو درموطن او و ولایات مختلفه و مسافرتهای او بوده است و نیز چنانکه در سیاق کلام منقول از خود مابین در کتالایا بر می آید وی در زمان سلطنت اردشیر (شاید در سده ۲۴۰ مسیحی) سفر جنوب و شرق (سند و حراسان) مبادرت نموده و پس از شنیدن خبر مرگ اردشیر (شاید در سده ۲۴۲ مسیحی) و انتقال سلطنت به شاپور عربت عودت کرده و تفصیلی که در آن کتاب ارفول مابین نقل شده اراکهدار خلیج فارس به فارس و میشان و حورستان و جهموم برگشته است و البته پس از وصول به پایتخت ساسانی بوده که در در تاجگذاری رسمی شاپور (که طاهر) توسط پسر اردشیر یا استغفای او بعد از اول یسان سال ۵۵۳ سلو کی قمری یعنی ۲۰ آذرین سده ۲۴۲ مسیحی واقع شده بود تاجگذاری رسمی باول سال سال ۵۵۴ یعنی اول یسان محول و معوق شده بوده است) در روز اول یسان سال ۵۵۴ سلو کی قمری مطابق با یکشنبه ۹ آذر یا ۱۹ حمل (روز شرف شمس) و شب جشن مهرگان بحضور پادشاه بار داشته است. قطعات این حکایات و مطالب در کتاب الفهرست غیر منوالی در مواضع مختلفه یث صفحه ولی از هم جدا افتاده درج شده است. هینیک خود بر درویشی که بقول وی «**قطعا**» از محفل مابوی و محتملاً از خود مابین ناشی است « سخن می گوید مبنی بر اینکه مابین گویا سه سال قبل از طهار امر خود (یعنی اعلان رسمی و علنی) و احزای فرمان الهی (بوسیله ملث قوم) صبر نموده و در مبادرت باس کار تأخیر نموده است (صفحه ۲۰۱ حاشیه ۳) و این روایت که هینیک آنرا آورده گردانی می شمارد بالعکس بسیار صحیح و قابل اعتماد بنظر می آید. در تاریخ اسلام نیز قرائنی بر این است که پیغمبر اسلام بین اولین وحی و دعوت بسیار محدود وی و اعلان امر و دعوت عمومی سه سال بهر بیا نه تأمل و تأنی و دعوت بر دکان و دوسس گذرانده است. برومی در الآثار الباقیه گوید (صفحه ۲۰۸) « امر مابین علی الاتصال در تراید [و انبساط] بود در اتمام اردشیر و پسر او و شاپور و هر مر پسرش تا وقتی که به ام بن هرمر به سلطنت رسید و مابین را جست تا پیدا کرد « و این قول اگر دایمی بر

عدم صحت آن وجود نداشته باشد خود دلیل واضحی است بر اینکه در ۲۴ سالگی مانی (یعنی بعد از ۱۹ آوریل سنه ۲۴۰ میخی که اول سال بیست و پنجم وی محاسب سلوکی قمری است) و شاید هم تا اواخر بیست و پنج سالگی وی (۷ آوریل ۲۴۱) که اولین سال دعوت وی باشد (۸ نisan بابلی سال ۵۵۱ سلوکی قمری - ۸ نisan ۵۵۲) اردشیر هنوز سلطنت داشته و لذا او لا مقارن بودن روز اعلان امر پس از ۲۴ ساله شدن به در طرف سال ۲۵ با روز تحکداری شاپور (که پس از انقضاء سلطنت اردشیر بوده) بی اساس میشود و ثابت این فقره دلیل آن میشود که اردشیر اقلأ در ۱۹ آوریل ۲۴۰ در سلطنت پایدار بوده است. هنینگ روز تحکداری شاپور را در همان روز اول سال بابلی ۵۵۱ سلوکی قمری فرس میکند یعنی ۱۲ آوریل ۲۴۰ میخی در صورتیکه در آن روز مانی به محاسب سلوکی و نه بحساب یولینی رومی هنوز ۲۴ ساله هم نشده بود و چنانکه خود هنینگ اشاره میکند بحساب اولی ۷ روز و بحساب دوم ۲ روز تا کما ۲۴ سال از عمر وی مانده بود. در واقع تفسیر این خبر که مانی پس از تمام کردن ۲۴ سال از عمر معوث شد پس که وی در روز اول سالی که در طرف آن ۲۴ ساله میشد (سال بابلی سلوکی = ۱۲ آوریل ۲۴۰ - ۳۱ مارس ۲۴۱ میخی) مأمور دعوت گردید که در طرف سال متباعد است و اگر کتاب الفهرست برای موقع این وحی دوم می گوید «و قتیکه ۲۴ سال برای او تمام شد» و این عبارت با اولین روز سالی که در طرف آن وی ۲۴ ساله شده تفسیر شود لازم آید که عبارت دیگر آن کتاب در باب موقع اولین وحی گوید «و قتیکه ۱۲ سال برای او تمام شد باز بروز اول سال ۵۳۹ سلوکی قمری تفسیر شود یعنی ۹ آوریل ۲۲۸ میخی یا ۸ نisan آن سال یعنی ۱۶ آوریل در صورتیکه آن تاریخ بقرائن دیگر را از آن محمله قول بروی که مانی «پسر ۱۳ سال بود» و قول خود مانی که دو سال از سلطنت اردشیر گذشته بود بعید است (اگرچه غیر ممکن نیست).

احتمال قوی در سال ۵۵۱ سلوکی (۱۲ آوریل ۲۴۰ - ۳۱ مارس ۲۴۱ میخی) که سال بیست و پنجم مانی و با اصطلاح معروف و متداول ۲۴ سالگی وی بود (البته با چند روز مساعیه) شاپور هنوز سلطنت نرسیده بود و اردشیر هنوز پادشاه بود و

آغاز رسمی - ال اوژ سلطنت او (حساب معمول ساسانیان) که از مدتی و مخصوصاً از زمان تولد که دین طرف در ۲۲ سپتامبر سنه ۲۴۱ مسیحی مستقر و مقبول شده است (و البته بعد از اولی رسیدن شاپور به سلطنت و وفات باستغفای اردشیر که باید در طرف همان سال ایرانی که در آن تاریخ شروع شده و در ۲۱ سپتامبر ۱۴۲ خاتمه یافته وقوع یافته باشد) مدتی بعد از ۲۲ ساله شدن مانی بوده است (لا اقل ۶ ماه) و تاجگذاری رسمی از یک سال و ۶ ماه و ۱۳ (۱۸۵) روز بعد از آن مبدأ رسمی - ابیاس هم سال ۵۵۳ سلوکی مقدونی را (در کتاب تولد که داشت به چینی ۵۳۳) سال اول شاپور به شمارد که از اول اکتوبر (نشرس اوژ) ۲۴۱ مسیحی شروع میشود (سال سلوکی مقدونی همان سال «تاریخ اسکندر» «باسال یونانی» است) و اگر چنانکه تولد که حدس میرسد و صحیح تر نظر می آید مراد از مدت سلطنت ۱۴ سال و ۱۰ ماه اردشیر مدت سلطنت فعلی او از تاریخ تاجگذاری او در طرف سال ایرانی که از ۲۶ سپتامبر ۲۲۶ تا ۲۵ سپتامبر ۲۲۷ مقدار دارد بوده است بهار اوژ آن سال (که مبدأ حساب حساب رسمی سال اول اصطلاحی است) در آن صورت چنانکه وی گویند (بر حمتی طبری صفحه ۴۱۲) انقضاء آن مدت (۱۴ ماه و ۱۰ ماه) در طرف سال ایرانی بعد یعنی بعد از ۲۲ سپتامبر سنه ۲۴۱ واقع شده است و چون آغاز فعلی سلطنت اردشیر با احتمال قوی در اول پیمان سال ۵۳۸ سلوکی «بلی» = ۶ آوریل ۲۲۷ مسیحی بوده انتهای مدت سلطنت ۱۴ سال و ۱۰ ماهه او (بر فرض صحت حدس فوق) باید در ۲ فوریه (حساب یولیانی) یا اوژ فوریه (حساب ایرانی) سال ۲۴۲ مسیحی بوده باشد و خیر چون ممکن است این تاریخ موقع استغفای او از سلطنت و انتقال دادن ملک به پسرش بوده نه وفاتش لذا شاید شاپور تاجگذاری خود را بر عایت حیات پدر در اول پیمان «بلی» آینده (۵۵۳ سلوکی قمری) = ۲۰ آوریل ۲۴۲ مسیحی یعنی در ماه و نیم بعد قرار نداده بلکه باول پیمان سال بعد محول کرده باشد یعنی ۹ آوریل ۲۴۳ مسیحی و آنکه اگر هم تاریخ اوژ فوریه ۲۴۲ واقعاً تاریخ وفات اردشیر بوده باشد ممکن است شاپور بعثت اشتعال به جنگ با کوردین قیصر روم در بهار آن سال و دوری از پایتخت نتوانسته در ۲۰ آوریل آن سال تاجگذاری کند و سال بعد مانده است. اگر چه بر حسب تحقیقات و دل اعتماد خود

گوردان با اردوی خود قاهر آ فقط در نیمه اول سال ۲۴۳ سرداری تیمیسیوس (که
بهر حال قبل از اکتوبر ۲۴۳ مرده بود) بفتحات در آسیا (پس از گرفتن شهر رها
و فتح در جنگ حوالی رأس عن و شاهراه از رها به صیین و گرفتن این شهر اخیر و
خاورتر رفتن تا حدود بین النهرین) پرداخته و حملات اوسوی جنوب تفرات بقصد رفتن
از آن طریق تا طساقون بعد از مردن تیمیسیوس بود معذک حرکت گوردان سوی
شرق در سال ۲۴۲ شروع شده بود و قدر از آخر آن سال تا سال رسیده بود و قشون
او حتماً حدود سورته و بین النهرین و قلمرو ایران را تهدید میکرد

حاشیه شدنش پور در دستبرد او اواخر سال ۲۴۱ یا در سال ۲۴۲ از بیانات روسیموس هم
واضح میشود که آنرا پس از آن موقع که گوردیان با دختر سردار سابق الذکر
عروسی کرده و سلطنت و قدرت او خوب مستقر شده است میگدارد و آن در واقع بین پائیر
سنه ۲۴۱ و تابستان سال ۲۴۲ مسیحی بوده (رجوع شود مقاله اینجانب بعنوان
«اواندر ساسانیان» در مجله مدرسه مطالعات شرقی و آفریقائی لندن مجلد ۱۱ قسمت
اول سنه ۱۹۴۳ صفحه حاشیه ۱).

حساب آغاز اولین سال سلطنت شاپور (بحساب رسمی) از اول فروردین ماه
واقع در سال ۲۴۱ مسیحی (۲۲ سپتامبر آن سال) و تا حکمداری رسمی او در ۹ آوریل
سنه ۲۴۳ با روایت مختلف مدت سلطنت شاپور (مثلاً در طبری و غیره) یعنی ۳۰ سال (یا
۳۰ سال و ۱۵ روز) تا ۳۱ سال و ۶ ماه و ۱۹ روز (یا ۱۸ روز) نیز کاملاً تأیید میشود
بلکه این اعداد دقیق دلیل بسیار قوی صحت آن تواریخ میشود چه اگر وی ۳۰ سال
بعد از تا حکمداری سلطنت کرده باشد مدت سلطنت او از آغاز اولین سال رسمی وی
یعنی ۲۲ سپتامبر ۲۴۱ مسیحی تا آخر ۳۰ سال مزبور درست ۳۱ سال و ۶ ماه و ۱۹ روز
میشود (که بهت سال و ۶ ماه و ۱۹ روز اضافه همان مسافت زمانی بین ۲۲ سپتامبر ۲۴۱
(اول فروردین) و ۸ آوریل ۲۴۳ (۱۴ مهر با اضافه جمعه مسترقه آخر مرداد) است
و مصابقت کامل و دقیق با روایت طبری میدهد (رجوع شود به همان مقاله «اواندر
ساسانیان» مذکور در فوق صفحه ۲۴)

خبر شصت ساله بودن مانی در موقع وفات و شصت سال زندگی کردن او هم که

در چندین مآخذ مختلف و از آنجمله کتیبه مران ناشی (که هینک در مجله ZDMG مجلد ۹۰ قسمت ۱ صفحه ۶ از آن نقل می کند) و کتیبه چینی موضوع بحث هینک (صفحه ۱۹۱ سطر ۲۴ و صفحه ۱۹۵ سطر ۱۱۲) و مآخذ دیگر که خود هینک در همین مقاله در صفحه ۱۹۹ حاشیه ۵ آنها اشاره میکند مؤید عقیده وفات مانی د. س. ۲۷۷ م.حی است (مانی در ۳۱ مارس ا.رس. ۲۷۷ (۸۰ سال) داخل سال ۶۱ سال زندگی خود نایستی بشود ولی در چهارم ا.دار (۲۶ فوریه همان سال) یا ۳۳ روز قبل از آن وفات کرد بعدی بحساب سال شمسی ۶۰ سال ۳۱۸ روز زندگی کرده (از ۱۴ آوریل سنه ۲۱۶ تا ۲۶ فوریه ۲۷۷) و عدد شصت که در همه جا واضح و صریح آمده قابل تحریف و تأویل نه ۵۸-الگی (که بحساب هینک مدت عمر مانی میشود و در واقع ۲۲ روز هم کمتر یعنی ۵۷ سال و ۳۲۳ روز) ولو بمساعده بنظر نمی آید اگر چه هینک این فرق عمده و فاحش در مدت عمر مانی را که بین ۶۰ سال روایت و کمتر از ۵۸ سال حدس او ظاهر میشود اشکال جزمی و اغماص بد بر می شمارد اما معادله سال ۵۲۲ وفات مانی ۵۸ سال حواله در کتیبه ترکی که هینک آنرا نگاه و مهم ترین سند در باب تاریخ وفات مانی می شمارد و مستلزم فرض وفات در سن ۲۷۲ مسیحی میشود اگر چه نمی توان آنرا کلی غیر قابل اعتنا پنداشت بنظر اینجانب در مقابل قرائن زیاد دیگر قوت کافی نمی تواند داشته باشد خصوصاً که سند متأخری است و اشتباه نویسندگان کتیبه های ترکی در تطبیق سالهای غیر ترکی در کی متباعد است خصوصاً اگر منی و معمول جاری آن نویسندگان سالها و تواریخ سفدی ب برای بدین آنها (بحر چینی) بوده باشد بنظر این نوع اشتباه در قطعه تقویم مانوی و یغوری بران ترکی دیده میشود که در آنجا (شماره ۹ نوشته های اویغوری که رحمتی ترجمه و نشر کرده ۱ سال یزدگیری ۳۵۸ را سال موش نامیده در صورتیکه سال گاو بوده و اواخر آن سال یلنگ می افتاد) شاید هم مقصود سال ۳۵۷ مرد گردی بوده است) پس نکته اینجانب در ضمن تعلیقاتی که بمعادله هینک در باب قطعات تقویم سفدی مانوی در محله پادشاهی انگلیسی ۱۹۵۵ مسیحی شماره اکتوبر صفحه ۱۵۷ نوشته ام اشاره کرده ام و هم چنین (در حدس اینجانب در همان تعلیقات) طاهر آ سال ۹۸۵ مسیحی سال ۳۸۸ از وفات شاد آورمزد پشواوی معروف مانویان (اگر واقعاً

عدد مدکور در قطعه مورد بحث مربوط بآن تاریخ باشد) شمرده شده است در صورتیکه آن سال در واقع سال ۳۸۴ یا ۳۸۵ بوده است و اشیاهی بمقدار سه سال در آن رخ داده است البته مربوط بودن آن ارقام بوفات شد آوردمرد متوفی در سنه ۶۰۰ مسیحی فقط احتمالی بیش نبوده و حدس هیننگ است و آنرا می توان قطعی شمرد.

حدس هیننگ راجع به هشت سال قدر و دن تاریخ اصلی سند چینی مانوی معارفه تون هوانگ معروف به قطعه بلو که تاریخ تحریر و تألیف اصلی آنرا بحای ۷۳۱-۷۳۲ مسیحی که تاریخ معلوم آنست در سال ۷۲۴ بشمارد بمر فقط حدسی است که قرائنی هم بر حسب ظاهر موخه برای آن ترتیب داده شده ولی کاملاً اطمینان بخش نظر نمی آید.

بنا بر آنچه راجع ماعاز و یابین سلطنت اردشیر و شاپور پن و استدلال شداین نسخه حاصل میشود که بظن قوی شاپور در اوایل سال ۲۴۲ مسیحی (معملاً در اوایل فوریه) بر اثر استعفا (بوفات) پدر سلطنت رسیده و در ۹ آوریل ۲۴۳ (یکشنبه) بپایان نایل شده (۵۵۴ سالو کی قمری) تاجگذاری کرده و در آوریل سنه ۲۷۳ (معملاً در اوایل آن ماه) وفات کرده و پسرش هرمز که جانشین او شد نیز در آوریل ۲۷۴ (معملاً ۱۱ آن ماه بقدری دیرتر) وفات نموده و بهرام اول برادر وی ارهمان روز پادشاه شده است و با واسطه سال ۲۷۷ در قید حیات بوده (شاید تا اواخر ژوئیه آن سال) و در سال سوم سلطنت وی یعنی دو سال و ده ماه کسری یا قریب پانزده ماه بمدار خلوس اومانی گشته شده است (۲۶ فوریه ۲۷۷) و البته قید سلطنت بهرام و آهم پس از مدتی از سلطنت وی در تاریخ قتل مانی که به تلو بخ و گاهی تصریح در مآخذ دیده میشود نیز در حالت مهم در تعیین آن تاریخ دارد و بهمس جهت هیننگ محور شده است اول سلطنت بهرام در اواسطه سال ۲۷۱ و وفات او را در سپتامبر ۲۷۴ بگذارند و وفات مانی که برعه او در ۲ مارس سنه ۲۷۴ وقوع یافته در سال سوم سلطنت بهرام بیفتد و اگر بر صق قرائن مدکور در فوق و وفات شاپور در سال ۲۷۳ مطمئن گردد در صورت حتمی خلوس بهرام بعد از تاریخ وفات مانی در پشنهاد هیننگ واقع میشود. علاوه بر استنتاجات در تفسیر سند چینی هیننگ بمقائدانسیس (Wilhelm Enslin)

در باب تاریخ ناکنداری و وفات شاپور که در مقاله‌ای تحت عنوان *Zu den Kriegen des sassaniden Schapur I* در ژوئیه ۱۹۴۷ مسیحی برای آگادمی علوم باور شرح داده است آنکه نمود و آن شرح در عقیده‌هیننگی تأثیر نبوده است در صورتیکه بیانات انسلین باوجود آنکه در قسمت مربوط بتاریخ رومقابل استفاده است بدستگاه در حساب تواریخ ایرانی مبنی به پیروی از عقیده بی‌اساس و غیر قابل قبول هیکینس (Martin z Higgins) در مقاله‌وی بعنوان *The Persian War of the emperor* Maurice بوده است که بیان موهوم بودن ترتیب پیشه‌دی وی (هیکینس) را جمع‌بندی و ماه ایرانی عهد ساسانیان از رشته این فصل (تکمله) خارج است.

✽✽✽

ملاحظات فوق که نسبت به عقیده و تحقیقات جدید استاد هیننگ بعمل آمد البته نباید دلیل قاطعی بر رد مدعای ایشان تلقی شود و شخصاً با اعتقادی که بمقام علمی و صفت تحقیق و تدقیق و احاطه ایشان دارم ادعائی بر صحت قطعی ملاحظات خود ندارم و امکان اشتباه و قصور خود معترفم و امکان صحت عقیده استاد را منکر نیستم لکن اجاره فحوائی خود ایشان با شجاعت باطهار نظر مرا حرأت عرصه کردن نکات فوق بمقاله ایشان داد و رنه اظهارات متقن در مقابل متخصص حر عنوان تذکر نمی‌تواند داشته باشد.

قسمتی از مقاله هیننگ که راجع به کتب مانی است (صفحات ۲۰۴ - ۲۱۱) بسیار مفید و بعضی قسمتهای آن ناکندی تاریکی دارد بشر این شرح (بطور خلاصه) مانی هفت عدد کتاب بر رگ و عمده در زبان خودش (آرامی) و بیست کتب فارسی و بیست مجموعه تصاویر (آلبوم) داشته که خود تألیف و تصویر کرده و علاوه کتب «احادیث» منسوب با وجود داشته که شاگردان و اصحاب وی دست باور اقوال از مجموعه روایات منقول از وی ترمیم داده‌اند. هیننگ شرح کامل و دقیق و صحیح این کتب را داده که ما حال از این قرار است:

سریانی (۱) انجیل مژک (انگلیون) = انگلیون

» (۲) کثر الحیات یا کثر الأحياء (سمنیها) [حی]

سرمدی (۳) مجموعه مراسلات و منشورات (دیوان = دیهان)

» (۴) سفرالاسرار = رازان

» (۵) فراقماریا (پراگماتیا) سفر (رسائل علمی و منظم تاریخی)

» (۶) گیگانشون (غرافیون گیگانتون)

» (۷) ادعیه و اوراد = آفرینها (آفرین سر) که علاوه بر دعا ۲ زبور هم

دارد [يك دوره سرود هائی بود، که بخود مانی منسوب است و اسم

و زورگان آفریوان که قطعه ای از آن بدست آمده]

مدرسی (۸) شپورکان .

(۹) آردهنک (انقون) = مجموعه تصاویر که از خود مانی بود رای سان

تصویری همه مطالب و خصوصاً عام روز و عالم طلعت . ترتیب تاریخی تألیف این کتب

بعقده هنینک از این قرار است: احوال و کتب لایا بر حسب تاریخ اقدام است وجود

مانی در بدو امر تألیف کرده . فراقماریا و سفرالاسرار و سفرالجماره بعد تألیف شده

و تدریج و حی (از نوم که سمر حدس اینجاب به همان معنی هم ادم معمول فعلی در ایران

است) می آمده . دیوان تدریج در مدت حیات مانی موجود آمده . زبور و ادعیه کتب

سرود و دعا بود که در عهد دسی اولی مابوی (کلیسای مابوی) رائج بوده و بعضی از

آنها از خود مانی و بیشتر آنها از مابویان اولی بود . این کتب (یا کتب) مخصوص

کلیسا بود (جمعاً) و شاید باینده «و روش مانی بود آردهنک را در چینی» تصویر در

اصل «نمیده اند (نور و خلعت) .

هنینک عقیده یوئش رنو بست را که آردهنک را ننگهنگ نمیده و همان

Epistula fundamenta دانسته اند قبول ندارد .

در نكمله فوق اشتباهانی مشاهده گردید

که اینک تصحیح میشود:

در صفحه (د) سطر ۸	بجای ۲۲ ژویه (یا ۲۲ مارس) ۲۳۸ صحیح آن باید اینطور باشد: ۲۴ ژویه (یا ۲۴ مارس) ۲۳۸ مسیحی.
در صفحه (د) سطر ۱۱	بجای ۲۴ فوریه ۲۳۹ (یا ۲۷ اکتوبر ۲۳۸) صحیح آن باید اینطور باشد: ۱۸ فوریه ۲۳۹ مسیحی (یا ۲۱ اکتوبر ۲۳۸ مسیحی)
در صفحه (د) سطر ۱۷	بجای ۲۲ ژویه (یا ۲۶ مارس) صحیح آن باید اینطور باشد: ۲۳ ژویه (یا ۲۵ مارس) ۲۴۱ مسیحی.
در صفحه (د) سطر ۲۰	بجای اول فوریه ۲۴۲ (یا ۳۱ اکتوبر ۲۴۱) صحیح آن باید اینطور باشد: ۲۶ ژانویه ۲۴۲ مسیحی (یا ۲۸ سپتامبر ۱۴۱ مسیحی)
در صفحه (ه) سطر ۱۱	بجای و در روز صحیح در روز است.
در صفحه (و) سطر ۱۰	عبارت یا استعفاء او زاید است.

1. - Al-Biruni. See under Sachau.
2. - Allberry (C. R. C.) : A Manichaean Psalm-book. (Manichean Manuscripts in the Chester Beatty Collection)
3. - Allberry (R. C. C.) Das Manichäische Bema-Fest, in Zeitschrift für die neutestamentliche Wissenschaft und die Kunde der älteren Kirche. 37. Band, 1938.
4. - Alexandre von Lycopolis. Contra Manichaei Opiniones ed. A. Brinkmann, Leipzig 1895.
5. - Alfarić (P.) Les écritures manichéennes : leur constitution, leur histoire; étude analytique. Paris 1919.
6. - Alfarić (P.), Les écritures manichéennes. I II, (Revue d'histoire et de litt. relig. VI, 1920).
7. - Alfarić (P.), L'évolution intellectuelle de St. Augustin, Tom. I du Manichéisme au Néo-platonisme.
8. - Anastasius Sinaita (I.), Anonim Verbi, Doctrina Patrum de incarnatione
9. - Andreas (F. C.) Zwei soghdische Exkurse zu Wilhelm Thomsens "Ein Blatt in türkischer Runenschrift". Berliner Sitzungsberichte 1910, S. 307.
10. - Andreas (F. C.), Henning (W.), Mittelperanische Manichaica, I-III, (Sitz pr. Ak., 1932, 1933, 1934.
11. - Assemani Bibliotheca Orientalis.
12. - Augustinus (St.) (354-430) Acta seu desputatio Contra Fortunatum Manichaeum
13. Augustinus (St.) Adimantum Manichaei discipulum.
14. - Augustinus (St.), Contra Epistolam quam vocant Manichaei Fundamenti.
15. - Augustinus (St.), Contra Faustum Manichaeum libri, in PL. 42. 207-518.
16. - Augustinus (St.), Contra Felicem II, 5 S 832, 22-27 (Zycha)
17. - Augustinus (St.) Contra Secundinum Manichaeum, in PL. 42. 571-602.

18. - **Augustinus (St.).** De Actis cum Felice Manichaeo libri II.
19. - **Augustinus (St.)** De deabus animobos Contrat Manichaeos.
20. - **Augustinus (St.)** De Genesi Contrat Manichaeos libri II.
21. - **Augustinus (St.)** De Haeresibus, in PL. 42. 34-38
22. - **Augustinus (St.)** De libero arbitrio libri III
23. - **Augustinus (St.)** Z B De Moribus Ecclesae catholicae, 3
24. - **Augustinus (St.)** De Moribus Manichaeorum, libri II, in PL.
42. 172-206
25. - **Augustinus (St.)** De Natura Boni. Contra Manichaeum, in PL.
42. 551-571
26. - **Augustinus (St.)** De Utilitate credendi ad Honoratum.
27. - **Augustinus**, Enarratio in Psalm. CXL, 12, PL. L. 37, 1823.
28. - **Augustinus (St.)** Schriften gegen die Manichäer in Mignes Patrologie latine Band XLII Benediktiner Ausgabe, Bd. I und VIII
29. - **Bang (W.)** "Aus Man's Briefen" Reprint from Forschungsarbeiten der Mitglieder des ungarischen Instituts in Berlin, dem Andenken Robert Graggers gewidmet, p. 1-4. Berlin 1927 (Gives two excerpts, cited as from Man's letters, which are found in the Greek Fontegium)
30. - **Bang (W.)** Manichäische Hymnen, in Muséeon 38. 1-55. Louvain 1925 (Two Turkish hymns, after Le Coq, with translated text, translation, and annotations)
31. - **Bang (W.)** Manichäische Laien-beichtspiegel, in Muséeon, 36. 137-242 Louvain, 1932 (Turkish text of the xvastavanit, or confession prayer in transliteration, with translation and notes)
32. **Bang (W.)** Manichäische Miniaturen, in Muséeon (1924), 37, 109-115, Louvain, Belgium.
33. - **Bang (W.)** Turkologische Briefe aus dem Berliner Institute in ungarische Jahreshuecher, vol. 5 parts 1 and 2, Berlin, 1925.



34. - **Bang (W).** and **A. von Gabain** Tuerkische Turfan-Texte, in Sitzb. d. preuss Akademie der Wissenschaften, Phil Hist Klasse, 1929, No. 15, p 241-268, with 4 Plantes, Berlin, 1929.
35. - **Bardenheuer (O)** Ephräm des Surers ausgewählte Schriften, Bd. I, Kempaten 1920
36. - **Baumstark (A)** (R.v. of) C. R. C. Allberry, A Manichaeen Psalm-book, (Oriens Christianus 36, 141, 117-132).
37. - **Baur (Ferdinand Christian)** Das Manichäische Religionssystem, Tübingen, 1831, XI-500 Pages (reprinted Göttingen 1928.)
38. - **Beausobre (Isaac de)** Histoire critique de Manichée et du Manichéisme (Amst. 1734-39). 2 vol.
A, I, Amsterdam, 1734, in-4°, LXXVI - 594 pages;
A, II, Amsterdam, 1739, in-4°, XXXIX - 806 pages.
39. - **Beeson (Ch. H)** Hegemonius Acta Archelai (Die griechischen christlichen Schriftsteller der drei ersten Jahrhunderte), Leipzig, 1906.
40. - **Benz (Karl)** Die Mithrasmysterien. Historisches Jahrbuch der Goerres-Gesellschaft, Muncien, 1919, S. 1 ff
41. - **Berthelot-Ruelle** Collection des anciens alchimistes grecs, Paris 1888, p. 228-233.
42. - **Bevan (A. A)** Artike. Manichaeism in der Encyclopaedia of Religion and Ethics vol. 8, p 394-402, Edinburg, 1916.
43. - **Binyon (L.)** Chotscho, Burlington Art Magazine, vol. XXV, p. 10 ff
44. - **Bisson (T. A)** Some records of the Manichaeans in China, in the Chinese Recorder, July, 1929, p. 1-16.
45. - **Bloch (E.)** Les origines de la peinture en Perse. (Gazette des Beaux-arts, 3 Per. 34, 1905.)
46. - **Bousset (W)** Hauptprobleme der Gnosis, Göttingen 1907, in-8°, VI-398 pages.
47. - **Brandt (Wilhelm)** Elchasa, Leipzig 1912.
48. - **Browne (E. G.)** A literary history of Persia, I. pp. 154-166, London, 1902.

- 49 - Brückner (Albert). Faustus von Mileve Basel 1901.
50. - Burkitt (F. C.) The religion of the Manichees. Cambridge, at the University Press, 1925.
- 51 - Bussell (F. W.) Religions thought and Heresy in the Middle Ages, London, 1918.
- 52 - Cave .
53. - Chavannes (Ed.) Le nestorianisme et l'inscription de Kara-Baï-gasson, Journal asiatique, jan.-fevr 1897, p. 43-85.
54. - Chavannes (Ed.) et Pelliot Un traité manichéen retrouvé en Chine Journal asiatique, 1911, et 1913.
55. - Christensen (A.) L'Iran sous les Sassanides, Copenhague 1936.
56. - Chwolson (D.) Die Ssabier und der Ssabismus St Petersburg 1856.
57. - Colditz (Fr. E.) Die Entstehung des manichäischen Religions-systems, historischkritisch untersucht Leipzig 1857.
58. - Crum (W. E.), 'Manichaean' fragment from Egypte, Journal of Royal Asiatic Society, London 1919, p. 217
59. - Cumont (Adamas), génie manichéen In Philologie et linguistique. Melanges offerts à Louis Havet, p. 77-82, Paris 1909
60. - Cumont (M. Franz) La propagation du Manichéisme dans l'empire romain Revue d'histoire et de littérature religieuses 1909
- 61 - Cumont (M. Fr.) Mânî et les origines de la miniature persane, Revue archéol. jul - dec. 1913, Paris.
62. - Cumont (M. Fr.) Recherches sur le Manichéisme, I. La cosmogonie manichéenne d'après Théodore bar Khônî p. 1-80, Bruxelles, 1908.
63. - Cyrillus, Hierosolymitanus Catechesi sexta.
64. - Devéria (G.). Musulmans et manichéen chinois, dans J. A., nov-dec. 1897. p. 445-484.
65. - Dhalla (M. N.) Zoroastrian theology from the earliest times to the present day, New-York, 1914.

- 66 - Dollinger (Ing. von) Geschichte der gnostisch-manichäischen Sekten im frühen Mittelalter. Leipzig, 1893.
- 67 - Dondaine (A) O. P. , Un traité Néo - Manichéen du XIII^e siècle. Le Liber de Duobus principiis suivi d'un fragment de rituel cathare. Roma, 1939.
- 68 - Dufourcq. De Manichaeismo apud Latinos. Paris 1900.
- 69 - Ephraim Syrus. Prose refutations, ed; and transl. by C. W. Mitchell, A. A. Bevan, and F. C. Burkitt, London, 1921.
70. - Epiphanea, herausgegeben von Dindorf 1861
71. - Epiphanius. Contra Haereses, or Panarios, in Migne, PG. vol. 42
72. - Evans (A. S.). Through Bosnia and the Herzegovina. London, Longmans 1876.
- 73 - Evodius (1)
74. - Ezniq von Kolb. Wider die Sekten, Übersetzt von Schmid. Wien, 1900.
75. - Faye (de Eugène) . Gnostiques et Gnosticisme Paris 1913.
76. - Flügel (G) . Mani, seine Lehre und seine Schriften, 1862. Leipzig
- 77 - Flügel (G.) . Roediger (J.) and Müller (A.) Kitab al - Fihrist. 2 vol., Leipzig, 1871—1872 (Complete edition).
78. - Foy (Karl) Die Sprache der türkischen Turfanfragmente in manichäischer Schrift. Berlin, 1904. S. 1389 ff.
79. Frank (O) Nachruf für Edouard Chavannes. Ostasiatische Zeitschrift, Bd. VI, Heft 1/2, S. 87 ff.
80. - Gauthiot (Rob.) . Quelques termes techniques bouddhiques et manichéens, Journal asiatique, juillet—oct, 1911, XVIII S. 49
81. - Geiger (W) und Kuhn (E.) . Grundriss der iranischen Philologie, Strassburg, 1896—1904.
82. - Germann (W.) Die Kirche des Thomaschristen, Gutersloh, 1877

(1) از مردم اوزالوم (Uzalum) و از دوستان اوگوشین میبافند و ممکن است کتاب
De fide contra Manichaeos که یاوگوشین احبث داده شد از او باشد و صریحه بر اوست از عاقبت
برزبان لاتینی نیز گویند از او است

83. - Gershevitch (Ilya). A grammar of manichaean Sogdian, Oxford, 1954.
84. - Geyler (Alexius.) Das System des Manichäismus und sein Verhältnis zum Buddhismus. Jena 1875.
85. - Ghilain (A.) Essai sur la langue Parthe, son système verbal d'après les textes manichéens du Turkestan oriental, Louvain 1939
86. - Gieseler (T. K. L.) . Historia des Petrus Siculus. Göttingen, 1848.
87. - Gressmann (Hugo.) Das religionsgeschichtliche Problem des Ursprungs der hellenist. Erösungsreligion (Zeitschrift für Kirchengeschichte, neue Folge XL Band, III und XLI Band, IV
88. - Gressmann (H.) Die orientalischen Religionen im hellenistisch-römischen Zeitalter, Berlin and Leipzig, 1930. (Pages 157 - 177).
89. Gressmann (H.) Revue de théologie et de philosophie 1925;
90. - Gressmann (H.) . Zeitschrift der alttestamentischen Wissenschaft, 1925, S. 30.
91. - Grünwedel (A.) Altbuddhistische Kultstätten in Chinesisch-Turkistan, Berlin, 1912.
92. - Grünwedel (A.) . Alt-Kutscha, Tafelwerk, Berlin, Eisner, 1920.
93. - Grünwedel (A.) Bericht über archeologische Arbeiten in Idikut-Schahri und Umgebung im Winter 1902-03. Bayerische Akademie der Wissenschaften, I. Klasse, XVIII. Band und XXIV, Bd I 1906.
94. - Haarbrucker (Theodor) Abu'lfath Muhammed asch Schahristanis Religionsparteien und Philosophenschulen, 2 Bde. Halle 1850 und 1851.
95. - Haaze (F) . Zur Bardesanisches Gnosis, Tu 34, 4 1910
96. Haloun (G.). and Henning (W B.) The Compendium of the doctrines and styles of the teaching of Mani, the Buddha of light, in Asia Major, new series, vol, III, part II, London 1954.
97. - Haneda (Toru). Hashi-Kyo zankyo ni tsuite The newfound fragments of the Pers'an sculptures in Toyogakuho, Tokyo, vol. 11, Mai 1912.

98. - Harnack (Adolf). Augustinus Konfessionen 2. Aufl 1895.
99. - Harnack (A.). Lehrbuch der Dogmengeschichte, Tübingen, 1909, vol. II.
100. Harnack (A.) Manichaeism Encyclop. Brit 9th ed. vol. XX. New York, Scribner's 1883.
101. - Harnack (A.). Marcion Tu. 45. 1924.
102. Harnack (A.). Neue Studien zu Marcion Tu. 44, 4. 1923.
103. Henning (W. B.) A Sogdian Fragment of the Manichaean Cosmogony, in the Bulletin of the School of Oriental and African Studies, vol. XII, part 2, 1948.
104. - Henning (W. B.) Das Verbum des Mitte persischen der Turfanfragmente (Z. f. O. 1933-34 pp. 158-253)
105. - Henning (W. B.). Ein manichäisches Bet- und Beichtbuch, Berlin 1937 (B u. Bb)
106. - Henning (W. B.). Ein manichäisches Henochbuch (Sitz. Pr. Ak. 1934).
107. - Henning (W. B.) Ein manichäischer kosmogonischer Hymnus (Nachrichten der Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen, 1932 pp. 214-228).
108. - Henning (W. B.) Geburt und Entsendung des manichäischen Urmenschen (NGGW 1933 pp. 306-318).
109. - Henning (W. B.) Mani's last journey, in the Bulletin of the School of Oriental and African Studies, vol. X, part 4, 1942
110. - Henning (W. B.) The Book of the Giants, in the Bulletin of the School of Oriental and African Studies, vol. XI, part 1, 1943.
111. - Henning (W. B.) Two Manichaean Magical Textes, in the Bulletin of the School of Oriental and African Studies, vol. XII, part 1, 1947.
112. - Henning (W. B.) Zum zentralasiatischen Manichäismus (OLZ 37 1934 col. 1-11).
113. - Henning (W. B.) Zwei Eehler in der arabisch-manichäischen Uebersetzung, in Orientalia vol V (nova series), fasc. I, Roma 1936.

114. **Hoffmann (G)** Auszüge aus den syrischen Akten persischer Martyrer. Leipzig 1880.
115. - **Hottinger** Hist. Eccl. Novi. Testam. Enneas
116. - **Huart (Clément)**. Le second grade de la hiérarchie manichéenne. Journal Asiatique 1912. p. 229 ff
117. - **Irenäus** Adversus Haereses I, 21, 1 und 4, 1 pp. 180—182 und pp. 185—186 Harvey.
118. - **Jackson (A. V. Williams)**. A sketch of the Manichaean Doctrine concerning the future life. In JAOS. (1930) 50. 177—198.
119. - **Jackson (A. V. Williams)**. Manichaeism. (J. of Amer. Oriental Soc. vol. 43, pp. 15—25, vol. 44 pp. 61—72).
120. - **Jackson (A. V. Williams)**. On the Manichaean word *noxvir* in Turfan Pahlavi. In JAOS. (1927) 47. 193—197
121. - **Jackson (A. V. Williams)** On Turfan Pahlavi *Miyazdagtach*, as designating a Manichaean ceremonial offering. In JAOS. 1929) 49. 34—39.
122. - **Jackson (A. V. Williams)**. Researches in Manichaeism with special reference to the Turfan fragments. New York, 1932.
123. - **Jackson (A. V. Williams)**. Source of the Albigensian Heresy in "An outline of Christianity", 2 271—282, New York, 1926.
124. - **Jackson (A. V. Williams)**. The term *rocvarmh* in a turkish Manichaean fragment.
125. - **Jackson (A. V. Williams)**. Zoroastrian Studies. New York, 1928. (Cf especially the "Addendum on Manichaeism", p 187—193).
126. - **Jamasp-Asana, (H. D. J.)** and West. Shikand-Gumanig Vizhar (Shikand Vimmanik Vihar). The Pazand-Sanskrit texte, Bombay, 1887).
127. - **Jeremias (Alfred)**. Allgemeine Religionsgeschichte. München, 1918.
128. - **Jeremias (Alfred)**. Handbuch der orientalischen Geisteskultur, 1913.
129. - **Johannes Damascenus (Heresis)**.

130. - **Jonannes Malalas**
131. - **Jonas (H)** Gnosis und spätantiker Geist, Göttingen 1934, pp 105—120. (Forschungen zur Religion und Literatur des Alten und Neuen Testaments Herausg. von R Bultman und H. Gunkel. N. F. 33)
132. - **Karapet (Ter-Mkrtschian)**. Die Paulicianer im byzantinischen Kaiserreich. Leipzig, 1893.
133. - **Karo (G)** Die Kunst in Ostturkistan. (Z. D. M. G. 79, 136 ff)
134. - **Kessler (Konrad)**. Artikel Mani, Manichäismus in der Realenzyklopadie für protestantische Theologie und Kirche 3. Aufl., Leipzig 1903.
135. - **Kessler (K.)**. Mandäische Probleme nach ihrer religionsgeschichtlichen Bedeutung. Akten des II. internationalen religionswissenschaftlichen Kongresses in Basel, 1904.
136. - **Kessler (K.)**. Mani, Forschungen über die manichäische Religion, Bd. I, Berlin 1889.
137. **Kessler (K.)**. Mani, Manichäer, in Herzog Plitt's Realenzyklopädie, IX, 228—259.
138. - **Kessler (K)** Untersuchungen zur Genesis des manichäischen Religionssystems. Doktor—Dissertation. Marburg 1876.
139. - **Kugener (M. A)** Recherches sur le Manichéisme Bruxelles 1908.
140. - **Kugener (M. A) et Cumont (Fr.)**. Recherches sur le manichéisme II Extrait de la CXXIII Homélie de Sévère d'Antioche III L'inscription de Salone, p. 83—177, Bruxelles 1912.
141. - **Le Coq (Alfred von)** Buried treasures of Chinese Turkestan. An account of the activities and adventures of the second and third German Turfan expeditions. London, 1928.
142. - **Le Coq (A. von)** Chotscho, Faksimile-Wiedergabe der Wichtigeren Funde. Berlin 1913.
143. - **Le Coq (A. von)**. Chotscho (Tafelwerk), Dietrich Reimer Berlin 1913.

144. - Le Coq (A. von). Chustlanift, ein Sündenbekenntnis der manichäischen Auditores, gefunden in Turfan (Chinesisch-Turkistan). In the "Anhang zu den Abhandlungen d. Kgl. Preuss. Akad. d. Wiss., vom Jahre 1910, Berlin 1911.
145. - Le Coq (A. von). Die manichäischen Miniaturen. Berlin 1924.
146. - Le Coq (A. von). Dr. Stein's Turkish-Khuastuanift from Tunhuang, J. R. A. S., London, April 1911. pp. 277—314 ff.
147. - Le Coq (A. von). Ein christliches und ein manichaisches Manuskript-Fragment in türkischer Sprache aus Turfan. Ibid. 1909.
148. - Le Coq (A. von). Ein manichaisches Buch-Fragment aus Ghotscho, Festschrift Wilhelm Thomsen, Leipzig 1912.
149. - Le Coq (A. von). Ein manichaisch-ugurisches Fragment aus Idikut Schahri, Sitzber. d. kgl. preuss. Akad. d. Wiss., Berlin 1908.
150. - Le Coq (A. von). Ergebnisse der kgl. preuss. Turfan-Expeditionen. Die Buddhistische Spätantike in Mittelasien. Zweiter Teil. Die manichäischen Miniaturen, Berlin 1923.
151. - Le Coq (A. von). Köktürkisches aus Turfan. In Sitzb. d. kgl. preuss. Akad. d. Wissenschaften, 41.1047—1061, Berlin 1909.
152. - Le Coq (A. von). Türkische Manichaica aus Cholscho I, I, VI und VII, Anh. zu den Abh. kgl. preuss. Akad. der Wiss. und Abh. der Berliner Ak. 19 2 1922.
153. - Legge (F.) Western Manichaeism and the Turfan discoveries (J. R. A. S. janvier 1913).
154. - Legge (F.) Manes and the Manichaeans, in Forerunners and Rivals of Christianity, 2nd vol., p. 277—357, Cambridge, 1915.
155. - Lentz (W.) Mani und Zarathustra. In ZDMG (1928) 82 179—206.
156. - Leonard Fendt. Onostische Mysterien. München 1922, p. 4—12.
157. - Lidzbarski (Mark). Ater und Heimat der mandäischen Religion (ZNW 27, 1928, 321—327).
158. - Lidzbarski (M.) Die Herkunft der manichäischen Schrift, Sitzber. d. Kgl. Preuss. Ak. der Wiss. Berlin 1916.

- 159 - **Lidsbarski (M.)** Die Münzen der Characene mit mandäischen Legenden Mani auf Münzen seiner Zeit (mit Tafel), in Zeitschrift f Numismatik, Bd XXVIII, Heft 1 und 2, Berlin, Weidmann, 1921, S. 83.
160. - **Lidsbarski (M.)**. Ein manichaisches Gedicht. Nachrichten der Göttinger Gesellschaft der Wissenschaften, phil.—hist Klasse, 1918, S. 501 ff.
161. - **Lindquist (Sig.)**. Manikeismens regionshistorika ställning. Dissertation, 132 pp. Upsala, 1921.
162. - **Lombard (A.)**. Pauliciens, Bulgares et Bons—Hommes en Orient et en Occident, Genève 1873.
163. - **Lüders (Heinrich)**. Ueber die literarischen Funde von Ostturkistan. Sitzber. kgl. preuss. Ak. der Wiss. VI, 1914.
164. - **Marcus Diacanus:**
165. - **Margoliouth (D. S.)**. Notes on Syriac Papyrus fragment from Oxyrhynchus (Journal of Egypt. Archeology, Bd. 2, London, 1915, P. 214.
166. **Marius**
- 167 - **Marquart (Jos.)** Historische Glossen zu den alttürkischen Inschriften (Wiener Zeitschrift f. d Kunde des Morgenlandes VII Bd 1898, 172 ff
168. - **Marquart (Jos.)**. Osteuropäische und ostasiatische Streifzüge (Leipzig 1903, S. 87 ff.)
169. - **Marquart (Jos.)** Guvaini's Bericht über die Bekehrung der Ungaren, Sitzungsber d. K. Pr. Ak. d. Wiss. phil. Kl. XXVII, 1912.
- 170 - **Meillet (A.)**. Basprechung von Salemanns Manichaica Journal Asiatique 1912, p. 175 f.
- 171 - **Menasce (le P. Pierre Jean de)**. Skand-Gumanik Vicar, Texte Pazand - Pehlevi transcrit, traduit et commenté Fribourg en Suisse, 1945.

172. - Menasce (O. P.) et Guillon (A.). Un cachet manichéen de la Bibliothèque Nationale, dans «Mittellungen aus den orientalischen Sammlungen» Heft IV, Berlin, 1891, p. IV
173. - Messina (Giuseppe) S. I. Cristianesimo Buddhismo, Manicheismo, Nell'Asia Antica. Roma, 1947.
174. - Mitchell (C. W.). St. Ephraim's Prose Refutations of Mani, Marcion and Bardaisan, London and Oxford 1912.
175. - Montgomery (J. A.). Aramaic Incantation-Texts from Nippur, Philadelphia 1913.
176. - Montgomery (J. A.). The original script of the Manichaean («Museum Journal, University of Pennsylvania, Philadelphia 1912)
177. - Mosheim (Moshemii) (Joh. Laur.). De rebus christianorum ante Constantinorum M. commentarii.
178. - Müller (F. W. K.). Der Hofstaat eines Uguren-Königs, Festschrift Vilhelm Thomsen, Leipzig 1912.
179. - Müller (F. W. K.) Ein Doppelblatt aus einem manichäischen Hymnenbuch, Abh. pr. Ak., 1913,
180. - Müller (F. W. K.) Ein Hermas—Stelle in manichäischer Version, Sitzber. d. kgl. preuss Ak. d. Wiss. 1905, S. 1077.
181. - Müller (F. W. K.) Ein iranisches Sprachdenkmal aus der nördlichen Mongolei. Berliner Sitzungsbericht 1909. S. 726 ff.
182. - Müller (F. W. K.) . Handschriften-Reste in Estranghelo-Schrift aus Turfan, I-II. Sitzber und Abh. pr. Ak. 1904.
183. - Müller (F. W. K.) Soghdische Texte I. Abhandlungen der Berliner Akademie 1912.
184. Müller (F. W. K.) Uigurica I. 1. Die Anbetung der Magier, ein christliches Bruchstück. 2. Die Reste des buddhistischen "Goldglanz-sutra". Ein vorläufiger Bericht. In Abhandl. d. Kg. Preuss. Akad. d. Wissenschaften, Berlin 1908.
185. - Müller (F. W. K.) Uigurica II, Berlin 1911
186. - Nau (F.) Bardesane l'astrologue, le livre des lois des pays, 1899.

187. - **Nau (F.)** Patrologie Syriacae I, 2, 1907.
188. - **Neander.** Allgemeine Geschichte der christlichen Religion und Kirche.
189. - **Newman (A.)** An introductory essay on the Manichaean heresy, 1887
190. - **Nöldeke (Th.)**. Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden. Brill, Leyden, 1879.
191. - **Nöldeke (Th.)**. Z. D. M. G. 43, p. 546.
192. - **Nyberg (H. S.)** Die Religionen des alten Iran, pp. 413-414.
193. - **Oblasinski (Adalbert)**. Acta disputationis Archelai et Manetis. Ein Abschnitt einer Darstellung und Kritik der Quellen zur Geschichte des Manichäismus, Leipzig 1874.
194. - **Opus imperfectum contra Julianum**, III, 187, P. L. , 45, 1326.
195. - **Patrologie latine de Migne**, tome XLII.
196. - **Pedersen (Johs.)**. The Sabians in «A volume of oriental studies presented to Edward G. Browne»
197. - **Pelliot (P.)**. Kao-Tchang, Qaco, Houo-Tcheou et Qara-Khodja (avec note additionnelle de M. Robert Gauthiot). Journal asiatique, mai-juin 1912.
198. - **Pelliot (P.)**. Les mo-ni et les Houa-hon-king Bulletin de l'Ecole française d'Extreme Orient. Bd. III 1903. S. 318 ff
199. - **Petersen (Erik.)** Jesus bei den Manichäern. In Theologische Literaturzeitung, 53, Jahrg. Nr. II, May 26, 1928, Leipzig 1928.
200. - **Petrus Siculus.** Petri Siculi Historia Atila per Mathaeum Paderum Ingolstadt, 1640.
201. - **Peyrat.** Histoire des Albigeois, Paris, 1882, 2 Bde.
202. - **Pistis Sophia.** Kap. 133, p. 226, 36-38.
203. - **Pognon.** Inscription mandaites de coupes de Khouabir, app II. Extraits du livre de Scholies de Theodore bar Khouni, Paris, 1899.
204. - **Pognon.** Les extraits de Theodore bar Konaï? 1898.

205. - Polotsky (H. J.). Artikel « Manichäismus » in Pauly Wissowa's Real-Enzyklopädie des klassischen Altertumswissenschaft, Supplementband VI.
206. - Polotsky (H. J.). Manichäische Homilien, herausgegeben. Stuttgart 1934.
207. - Pott, ZDMG XIII, S. 385.
208. - Puech (Henri-Charles). Der Begriff der Erlösung im Manichäismus. Rhein-Verlag, Zürich 1937.
209. - Puech (Henri-Charles). Le manichéisme, son fondateur, sa doctrine. Paris 1949.
210. - Radloff (Wilhelm). (V. Radlov). Chuastuanift, das Bussgebet der Manichäer, St. Petersburg 1909.
211. - Radloff (Wilhelm). Nachtrage zum Chuastuanift (Chuastuanvt), dem Bussgebet der Manichäer (Hörer in Izvestiya Imperatorskoj Akademii Nauk, St. Petersburg 1911, S. 867.
212. - Rahlfs (A.) Göttingen Gesellschaft Anzeige 1889, S. 905.
213. Reitzenstein (R.) Das iranische Erlösungsmysterium. Bonn 1921.
214. Reitzenstein (R.) Das mandäische Buch des Herrn der Größe, Sitzber. d. Heidelberger Ak. d. Wiss., Philos.-hist. Klasse 1919, Abh. 12.
215. Reitzenstein (R.) Die Cotta's Psyche. Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie, phil.-hist. Klasse 1917, Abh. 10.
216. - Reitzenstein (R.) Die hellenistischen Mysterienreligionen, Leipzig 1920.
217. - Reitzenstein (R.) Gedanken zur Entwicklung des Erlösungsglaubens, Histor. Zeitschrift (Meincke u. Vögeler) Bd 126, Heft 1.
218. - Reitzenstein (R.) Isidor Secheftowatz, die Entstehung der manichäischen Religion. Aus den Götting. Gelehrten-Anzeigen 1923, Nr. 1-3.
219. - Reitzenstein (R.) Mani und Zarathustra. Nachr. der Ges. d. Wiss., Göttingen, vorgelegt 12. Jan. 1923.

- 220. - **Rochat (Ernest)** Essai sur Mani et sa doctrine. Genève 1897
- 221. - **Runciman (Steven)** Le Manichéisme Médiéval ,Hérésie Dualiste dans Christianism Paris, 1948
- 222. - **Sachau (C. E)** As Brunis Chronology of Ancient Nations Translated London 1879
- 223. **Sachau (Ed.)** Literatur-Bruchstücke aus chines. Turkistan. Sitzber. kgl. pr. Ak. d. Wiss. 1905.
- 224. - **Salemann (C.)** . Ein Bruchstück manichäischen Schrifttums in Asiatischen Museum, Zapisk. Imperat Akad VIII Serie Bd VI, 1904.
- 225. - **Salemann (C.)** Manichäische Studien I, ibid , Bd. VIII , L'Acad de St -Petersbourg 1908.
- 226. **Saleman (C.)** Manichaica I-IV (Bull. de l'Acad. de St -Petersbourg , 1907-13).
- 227. - **Saleman (C.)**. Manichäische Studien III-IV St -Petersburg 1912.
- 228. - **Schaeder (H. H.)** Artikel Manichäismus in «Die Religion in Geschichte und Gegenwart» von Hermann Gunkel und Leopold Zscharmaek, Band III, Tübingen.
- 229. - **Schaeder (H. H.)** Der Manichäismus nach neuen Funden und Forschungen (Morgenland 28, 1936, 80-109.) Leipzig 1936.
- 230. - **Schaeder (H. H.)**, Gnomon Band 9. Heft 7
- 231. - **Sceder (H. H.)** Iranica, dans AGW-G, Philos. - hist Klasse, Folge 3, n° 10 (Berlin, 1934), pp. 69-70
- 232. - **Schaeder (H. H.)** Manichäismus und spätantike Religion, in Zeitschrift für Missionskunde und Religionswissenschafts. 50. Jahrgang, 3. Heft, 1935.
- 233. - **Schacder (H. H.)** und **Reitzenstein**. Studien zum antiken Synkretismus aus Iran, Leipzig u. Berlin 1926.
- 234. - **Schaeder (H. H.)**. Urform und Fortbildung des manichäischen Systems. Vorträge der Bibliothek Warburg (1924-1925) , Leipzig 1927 , pp. 127-135.

235. - **Schlegel (G.)**. Die chinesische Inschrift auf dem uigurischen Denkmal in Kara Balgassun, Mem. de la Société Finno-ougrienne, Helsingfors 1896, Bd. IX.
236. - **Schftolewitz (J.)**. Die Entstehung des manichäischen Religion und des Erlösungsmysteriums, Giessen 1922.
237. - **Schmidt (K.)**. Histoire et doctrine de la secte des Cathares ou Albigeois Strassburg, 1849.
238. - **Schmidt (C.) and Hans Jakob Polotsky**. Ein Mani-Fund in Aegypten SBA 1933, pp. 4 - 90.
239. - **Schmidt, (C.)—Polotsky, (H. J.)—H. J. Böhlig, (A.)**, Kephalaia, Bd. I, Stuttgart 1940 (Manichäische Handschriften der Staatlichen Museen Berlin).
240. - **Schulz (W.)**. Dokumente der Gnosis. 1910.
241. - **Serapion of Thmuis**, againsts the Manichees, by R. P. Casey 1931. Harvard Theological Studies, 15. Cambridge, Massachusetts.
242. - **Severus**.
243. - **Simplicius** Commentarius in Epicteti Enchiridion.
244. - **Stoop (A. Em. de)**. Essai sur la diffusion du manichéisme dans l'empire romain, Rec. de travaux publiés par la fac; de philos. e. de lettres Gent 1909.
245. - **Tertullian** De praescription haereticorum 7 und Adversus Marcionem 1, 2.
246. - **Theodore bar Khoni**. See under Cumont and Pognon, also Study VIII, p. 221 below.
247. - **Theodoret** Haeret. Fab. Compendium, in Migne, PO, vol. 83, p. 335 - 556.
248. - **Theodorus Mopsuestenus**. Fragmenta, herausgegeben von E. Sachau, Leipzig 1869.
249. - **Theodoto**. Excerpta 78, 2 p. 88' 677-679 Casey.
250. - **Thiele**. Kompendium der Religionsgeschichte. 4. Aufl. von Nathan Söderblom. Berlin 1912.

251. - **Thomsen (Vilhelm)**. Aus Ostturkestans Vergangenheit (Ungarische Jahrbücher 5. 1 ff.).
252. - **Thomsen (Vilhelm)**. Ein Blatt in türkischer "Runenschrift" aus Turfan, Sitzber. kgl. pr. Ak. d. Wiss., XX. 1910.
253. - **Titus Bostrenus**. Contra Manichaeos libri, herausgegeben von P. de Lagarde. Göttingen 1859.
254. - **Torgny Säve - Söderbergh**. Studies in the Coptic Manichaean, Psalm-book Prosody and Mandaean parallels. Uppsala, 1949.
255. - **Trechsel (F. C.)**. Ueber Kanan, Kritik und Exegese der Manichäer. Bern 1832.
256. - **Tsui Chi**. Translation of Mo Ni Chiao Hsia Pu Tsan «The Lower (Second?) Section of the Manichaean Hymns» in the Bulletin of the School of Oriental and African Studies. vol. XI, part I. 1983.
257. - **Victurinus**.
258. - **Waff (Chr.)**. Manichaeismus anti Manichaeos. Hamburg. 1707.
259. - **Walch (Christian Wilhelm Franz)**. Entwurf einer vollständigen Historie der Kezereien.
260. - **Waldshmidt, (E.)—Lentz, (W.)**. Die Stellung Jesu in Manichäismus, Berlin 1926 (SPAW 1926).
261. - **Waldschmidt (E.) und Lentz (W.)**. Manichäische Dogmatik aus chinesischen und iranischen Texten. Sb. Bln. AW. ph.-h. Kl. 1033. XIII 567.
262. - **Watanabe (M. K.)**. Der Manichäismus im alten China auf Grund buddhistischer Schriften (Verhandl. des II. internat. Kongresses für allg. Religionsgeschichte in Basel, Bâle, Helbing 1905, p. 209.
263. - **Wegnern (A. von)**. Manichaeorum indulgentia. Leipzig 1827.
264. - **Wesendonk (O. G. von)**. Die Lehre des Mani, p. 1-86, Leipzig 1922.
265. - **Wesendonk (O. G. von)**. Zum Ursprung des Manichaeismus in Ephemerides Orientales von Otto Herrassowitz, No. 30, p. 1-19, Leipzig, 1926.

266. - West. Pahlavi Textes III 243 (Skand Gumânik Vîzar).
267. - Weiter, G. P. Phos Eine Untersuchung über hellenistische Frömmigkeit, zugleich ein Beitrag zum Verständnis des Manichäismus, Uppsala, 1915.
268. - Widengren (Geo). Mesopotamian Elements in Manichaeism. p. 13, n. 2 et p. 179 Uppsala 1946.
269. - Widengren (Geo). The great vohumanah and the aposte of Gog. Studies in Iranian and Manichaean religion, Uppsala 1945.
270. - Zaturpanskij (Dr. Choros). Reisewege und Ergebnisse der deutschen Turfan-Expeditionen, Orient. Archiv, Bd. III, Hiersemonn, Leipzig 1913.
-

فهرست مراجع غربی

در باره

مانی و مانویت

و

آنچه بدین موضوع مربوط است
